331.899
Sh 231
Acc=10171

SHARP, J. G.
Industrial
Conciliation and
Arbitration in Great B.
JAMMU & KASHMIR
UNIVERSITY LIBRARY
KASHMIR DIVISION.

Rebook

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
	Convocation		
	—o—o—o		
256			

331.899
Sh 231
Acc=10171

SHARP, J. G.
Industrial
Conciliation and
Arbitration in Great B.
JAMMU & KASHMIR
UNIVERSITY LIBRARY
KASHMIR DIVISION.

سفرنامه

ژنرال سرپرسی سایکس

یا

ده هزار میل در ایران

ترجمهٔ:

حسین سعادت نوری

چاپ دوم

با تجدید نظر و حواشی و تعلیقات و فهارس

از انتشارات کتابخانهٔ ابن سینا

تهران - ۱۳۳۶

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 97854
Date 20.10.72

955
A736S

حق چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است

چاپ اتحاد ـ تهران

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
مقدمه مترجم	شش
شرح‌حال ژنرال سر پرسی مولسورث سایکس	نه
مقدمهٔ مؤلف	۱
فصل اول: ازانگلستان باستر آباد	۳
« دوم: میان‌تر کمنها	۱٤
« سوم: ازمشهد بکرمان ازطریق لوت	۳۲
« چهارم: ایالت کرمان (۱)	٥٦
« پنجم: ایالت کرمان(۲)	۷٤
« ششم: از کرمان ببوشهر	۱۰۲
« هفتم: خلیج فارس	۱۱۳
« هشتم: بلوچستان(۱)	۱۲۲
« نهم: بلوچستان(۲)	۱۳۱
« دهم: ازطریق مکران	۱٤٦
« یازدهم: سرحد	۱٥۸
« دوازدهم: از بزمان بکرمان	۱۷۰
« سیزدهم: درایران مرکزی	۱۸۲
« چهاردهم: خط سیر اسکندر کبیر ازسند تا کارون	۱۹٦
« پانزدهم: تأسیس کنسولگری کرمان	۲۰۷
« شانزدهم: شهر کرمان	۲۱٦

عنوان	صفحه
فصل هفدهم: وضع زندگی در کرمان	۲۳۷
« هیجدهم: از کرمان به کوهك	۲۴۹
« نوزدهم: کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان	۲۶۲
« بیستم: بلوچستان انگلیس	۲۷۱
« بیست ویکم: مأموریت درهٔ کارون (۱)	۲۷۸
« بیست ودوم: مأموریت درهٔ کارون (۲)	۲۸۵
« بیست وسوم: سفرهای مارکوپلو در ایران	۲۹۴
« بیست وچهارم: حادثه رودخانهٔ رابیج	۳۰۵
« بیست وپنجم: جزیره هرمز و بنادر خلیج	۳۱۲
« بیست وششم: از طریق بشاکرد	۳۲۰
« بیست وهفتم: از بوشهر به شیراز	۳۳۱
« بیست وهشتم: از شیراز به اصفهان	۳۳۸
« بیست ونهم: چوگان بازی در ایران	۳۵۰
« سی ام: از اصفهان بسرحد بلوچستان انگلیس	۳۵۹
« سی ویکم: سیستان	۳۶۸
« سی ودوم: تأسیس قنسولگری سیستان	۳۷۷
« سی وسوم: دریاچه سیستان و میان کنگی (میان گنج)	۳۸۸
« سی وچهارم: قائنات	۳۹۴
« سی وپنجم: از بیرجند به یزد از طریق سیستان	۴۰۷
« سی وششم: سیرجان یا کرسی نشین سابق ایالت کرمان	۴۱۹
« سی وهفتم: لولیهای ایران - اشیاء عتیقه - جنوب افریقا	۴۳۲
« سی وهشتم: منافع سیاسی و اقتصادی انگلیس در ایران	۴۳۸
فهرست نامها ، اماکن ، کتب ومجلات	از صفحهٔ ۴۵۵ به بعد

فهرست تصاویر

	روبروی صفحهٔ
۱ ـ عبدالحسین میرزا فرمانفرما وسرپرسی سایکس در بهرام آباد رفسنجان	۱۰٤
۲ ـ باغ فرمانفرما در ماهان	۱۷٦
۳ ـ حاج محمدخان فرزند حاج محمد کریم خان رئیس طایفهٔ شیخیه	۲۳۲
٤ ـ شیخ احمد احسائی	۲۳۲
٥ ـ اعضای کمیسیون سرحدی کلات	۲٦٤
٦ ـ قلعهٔ بم	۲٥٦
۷ ـ ستون مرزی درحوالی کوهك	۲۷۲
۸ ـ چوگان بازی سیاوش	۳٥۲

مقدمهٔ مترجم

ازاواخر قرن نوزدهم ببعد که مسائل آسیای مرکزی بواسطهٔ اقدامات جدی عمال روسیهٔ تزاری کسب اهمیت کرددولت انگلیس از نزدیك‌شدن روسهابسرحدات هندوستان‌اندیشناك گردید وبرای جلوگیری ازفعالیت‌های روزافزون مامورین‌مسکو عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی و کارمندان سیاسی خود را بنقاط مختلف این منطقه فرستادتا ازنزدیك مراقب روسها باشند ودرموقع مقتضی عملیات آنها را خنثی نمایند.

درسال ۱۸۸۰ میلادی که ژنرال اسکوبلوف از طرف دربار تزار مأمور تصرف عشق‌آباد وآن نواحی شد ؛ دولت انگلیس نیز متقابلا تصمیم گرفت تا از تراکمه‌و افغان وامکاناً از ایران سدی مقابل روسهای تزاری بوجود بیاورد .

در همین تاریخ مستر «ادونوان» بعنوان خبرنگار روزنامهٔ « دیلی‌نیوز » بمرو رفت وچندی بعدکلنل «استوارت» با لباس مبدل وبنام «خـواجه ابراهیم» ارمنی از طریق ایران روانه سرحدات روسیه وافغانستان شدودیری نگذشت که «لاردکرزن» بعنوان مخبر روزنامهٔ تایمزبایران آمد. یکی‌از افسران‌انگلیسی هم که درهمان‌اوان یعنی در تاریخ ۱۸۹۳ بایران مسافرت کرد «ژنرال سرپرسی مولسورث سایکس» (۱)

---

1) General Sir Percy Molesworth Sykes .

است که بعدها درجنك بین‌المللی اول بفرماندهی پلیس جنوب انتخاب شد. این مرد محقق بسیاری از نقاط ایران ، مخصوصا نواحی شرقی و جنوب شرقی مملکت ما را بازدید نموده وبا نظر خردبین و کنجکاو به تحقیقات جغرافیائی وتاریخی پرداخته و حاصل مطالعات خود را در کتاب حاضر بیادگار درمعرض مطالعهٔ افکارعمومی گذاشته است . شرح مسافرت ژنرال سایکس بایران که اینك در دسترس ارباب علاقه قرار میگیرد کتابی است تحت عنوان « ده هزار میل در ایران یا هشت سال در کشور شاهنشاهی »(۱) که درسال ۱۹۰۲ میلادی مطابق با ۱۲۸۱هجری شمسی برشته تحریر درآمده وما آنرا «سفرنامهٔ سایکس» نامیده‌ایم .

«سفرنامهٔ سایکس» ازچند لحاظ قابل کمال توجه میباشد ، نخست از آنرو که مولف اوضاع تاریخی و جغرافیائی هر نقطه را با منتهای دقت مطالعه وضبط نموده و ضمن اظهارعقیده نسبت باوضاع اجتماعی ، مثل سایرجهانگردان بیگانه گرد اغراض آلوده به‌سموم عداوت ودشمنی وتهمت وافترا نگردیده ـ دوم چون زبان فارسی را خوب میدانسته شخصاً با مردم تماس گرفته واز روی کتب وتواریخ قدیم وسیاحتنامه های جهانگردان سابق اوضاع جغرافیائی وتاریخی هر نقطه را پژوهش وسفرنامه‌خود را تالیف نموده است .

سرپرسی سایکس درپایان همین کتاب مینویسد ایرانیان از هرجهت بر تمام مردم مغرب آسیا برتری دارند و گفتهٔ «رالینسون» راکه میگوید هیچ یك ازملل این قارهٔ بزرك در تیزهوشی وبلند فکری بپای ایرانیان نمیرسند تأئید نموده وبالاخره با صفای نیت ، پیشرفت ایران وترقی وعظمت کشور ما راآرزو کرده است .

«سفرنامهٔ سایکس» یاکتاب ده هزار میل درایران‌را که اصل آن در یك جلد است ، اینجانب سابقا ترجمه و در دو مجلد منتشر کرده بودم ولی چون متاسفانه

---

1) Ten Thousand Miles in Persia or 8 Years in Iran .

هر دوجلد مغلوط بطبع رسیده و علاوه در این اواخر نـایاب گردیده بـود آقـای ابراهیم رمضانی صاحب کتابخانه ابن سینا که درطبع و نشر این قبیل کتاب‌های عام‌المنفعه اشتیاقی در خور تحسین ازخود نشان میدهند ابرازعلاقه بانتشار مجدد آن نمودند.

نـگارنده نیز باشارهٔ ایشان درترجمهٔ کتاب تجدیدنظر کامل بعمل آوردم واینك خوشوقتم که «سفرنامه سایکس» باحواشی وتعلیقات لازم، بحلیهٔ طبع آراسته شده و دردسترس علاقمندان قرار میگیرد.

ح ـ سعادت نوری

تهران ـ تیرماه ۱۳۳۶

ژنرال سرپرسی مواسورث سایکس

سایکس درسال۱۸٦۷ میلادی متولد شده وپس ازکسب معلومات مقدماتی ابتدا درآموزشگاه رگبی وسپس دردانشکده افسری **«ساندهرست»** بتکمیل تحصیلات خود پرداخته واز هردو مؤسسه بعلت ابراز لیاقت و خدمات شایانی که انجام داده بدریافت جوایز بالنسبه ممتازی نائل گردیده است .

سایکس وزبان فارسی

سایکس درسال۱۸۹۲ بادرجه سروانی درهنگ دوم نیزه‌دار ازهنگ‌های ارتش **هندوستان** خدمت میکرده‌وازهمانوقت بمسافرت و سیر و سیاحت در ایران علاقمند بوده و بهمین جهت ازمدت‌ها قبل ازمسافرت بایران بفراگرفتن زبان فارسی اشتغال می‌جوید وتا حدی‌دراین‌امر پیشرفت حاصل می‌نماید ، چنانکه وقتی در سال۱۸۹۳ بدستور دولت متبوع خود عازم ایران میشود تقریبا میتوانسته است بزبان فارسی صحبت کند ولی چون طرزادای لغات و کلمات فارسی متداول هند وایران متفاوت است ، وی بعد از ورود بایران شب‌ها وساعات بیکاری روز را بفراگرفتن زبان فارسی میپردازد و پس ازچندی کاملا دراین زبان تسلط واحاطه حاصل‌می کند .

مأموریت های سیاسی و نظامی سایکس

سایکس در اکتبر ۱۸۹٤ کنسولگری انگلیس را در کرمان تاسیس مینماید و در همین سال هنگام جشن تولد **ناصرالدین شاه** بتهران میاید و بحضور شاه میرسد.

خود وی درین باره مینویسد: « وزیر مختار بریتانیا نگارنده را حضور ناصرالدین شاه معرفی کرد و او نیز راجع بنقاط دور دست کشور خود سؤالات مفصلی ازمن نمود واز توضیحات اینجانب اظهار مسرت وخوشوقتی کرد و گفت اخباری که افسران انگلیسی دراختیارمن میگذارند بمراتب مفیدتر ازاطلاعات مامورین ایران میباشد.»

سایکس یکسال بعد یعنی در ۱۸۹۵ «**میرشاهداد**» راهزن مسلح بلوچ راکه در سال ۱۸۹۱ **سرگردهویر** انگلیی را مجروح کرده بود دستگیر و بافسران اعزامی حکومت **هندوستان** تسلیم میکند. در ۱۸۹٦ هنگام انعقاد کمیسیون سرحدی کلات با هیئت نمایندگی انگلیس که بریاست سرهنك **طوماس هلدیخ** بایران آمده بود شرکت مینماید. در فوریه ۱۸۹۷ هم هنگامیکه **ابوالقاسم خان ناصرالملك** برای اعلام سلطنت **مظفرالدین شاه** بانگلستان میرود ازطرف دولت بریتانیا مامور پذیرائی اومیشود.

درسال ۱۸۹۸ چون روسیهٔ تزاری بافتتاح کنسولگری **سیستان** مبادرت میکند سایکس نیز مامور تاسیس قنسولگری انگلیس میشود و در سال ۱۹۰۱ بنا بتقاضاهای مکرر خود برای شرکت در جنك های **ترانسوال** بافریقای جنوبی میرود. وی در جنگهای ترانسوال و محاربهٔ بابوئرها خدمات شایانی بروز داده سر انجام مجروح میشود ووزارت جنگ انگلستان دراعلامیه‌های رسمی ارتش ازوی قدردانی بعمل میاورد.

سرپرسی سایکس از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سر کنسول انگلیس در **خراسان** بوده ومأموریت اودر **مشهد** مقارن همان ایامی است که روسیه تزاری ودولت انگلیس در نتیجه معاهده منحوس ۱۹۰۷ وتعیین مناطق نفوذ در ایران بایکدیگر موافقت وهم آهنگی داشته‌اند. در بیست و نهم مارس ۱۹۱۲ که سالدانهای تزار، گنبد مطهر **حضرت رضا** را بمباران میکنند، سایکس درمشهد اقامت داشته ودر «**تاریخ ایران**» که بعدها تألیف نموده مینویسد: « چون نتوانستم ازعملیات قزاق‌های تزاری جلوگیری

ده

بعمل آورم ، ناگزیر باین اقدامات خشونت آمیز اعتراض نمودم .»

در آغاز جنك بین الملل اول (۱۹۱٤) سایکس فرماندار نظامی «سوتامپتون» بوده وبعدبالشگراعزامی لاهور مأمور فرانسه میشود. در ۱۹۱۰ سرقنسول ترکستان-چین بوده ودر اثنای همین مأموریت است که درژانویه ۱۹۱٦ باودستور داده میشود بی درنك برای مذاکره درپیرامون امر مهمی روانه دهلی گردد .

سایکس وپلیس جنوب ایران

سایکس بدهلی میرودودر آنجاباو گفته‌میشود که بفرماندهی پلیس جنوب ایران منصوب گردیده وبایستی فورا عازم ایران شود وقوائی از پلیس محلی مرکب از یازده هزار سوار و پیاده تشکیل داده نظم و آرامش شهرهای جنوبی ایران را تأمین کند . «کریستوفرسایکس» در کتاب **واسموس یالارنس آلمانی** می‌نویسد:

«سرپرسی سایکس مامور بود که نظم و انضباط را در قوه جدیدالتاسیس از هرجهت تقویت کند تا افراد پلیس جنوب مأموریتهای محوله را بی‌چون وچرا وبنحو احسن انجام دهند ـ شاید بعضی باور نکنند که سایکس برای انجام این ماموریت فقط با سه نفر انگلیسی وبیست وپنج سوار هندی روانه ایران شده واسلحه‌ومهمات او تنها عبارت از یك عراده توپ کوهستانی ویك دستگاه توپ‌مسلسل بوده‌است.

سایکس درماه مارس‌وارد **بندر عباس** میشود ودرظرف بیست وچهار ساعت، پنجاه وسه تن سرباز استخدام نموده بلافاصله با تشریفات خاصی پرچم اداره پلیس جنوب را باهتزازدرمیاورد وهمینکه اسلحه ومهمات باندازهٔ کافی تامین میشودیك‌تیپ در **کرمان** و یك تیپ در **فارس** ویك هنك دربندر عباس مستقرمیسازد» .

شرح عملیات واقدامات سایکس دراین مأموریت وهمچنین کشمکش اوبانیروی ژاندارمری وقوای چریك محلی ازحوصله این سطور خارج ومحتاج بحث جداگانه است .

بازگشت به انگلستان

ژنرال سایکس تا دسامبر ۱۹۱۸ در ایران بوده وبعد از آن تاریخ برای گذراندن دورهٔ تقاعد خود بانگلستان‌مراجعت میکند ودراحکام نظامی‌نسبت باقدامات اودر ایران اظهار

قدردانی میشود و بعلت تتبعات و تحقیقات مفصلی که وی درباره تاریخ وجغرافیای ایران نموده بوده بسمت منشی افتخاری انجمن آسیای مرکزی انتخاب میگردد وسرانجام در تاریخ یازدهم ژوئن ۱۹٤٥ میلادی مطابق با بیست ویکم خرداد ۱۳۲٤ درسن هفتاد وهشت سالگی بمرك فجائی درلندن بدرود زندگی میگوید.

درتاریخ سیاسی دورهٔ اخیر ایران وانگلیس ژنرال سرپرسی مولسورث سایکس دارای شخصیت مهمی است ومقامات بریطانیا گذشته ازخدمات نظامی، نامبرده را بواسطهٔ تألیفات عدیده راجع بایران وسایر ممالك شرقی یکی از برجسته ترین محققین ودانشمندان عصر اخیر میدانند وازهمین نقطه نظر ضمن احکام گوناگون ازخدمات سیاسی وی قدردانی نموده‌اند. علاوه بر مدالها و نشانهائی که سایکس در طی خدمات نظامی بدریافت آنها نایل آمده سازمانهای مختلف علمی و ادبی انگلستان نیز اقدامات اورا در پیرامون تجسسات تاریخی وجغرافیائی با اهداء نشان‌های مختلف تقدیر وستایش نموده‌اند.

نشانهای مزبور عبارتند از:

۱ - **مدال نقره** : درسال ۱۸۹۷ توسط **انجمن هنرهای زیبا**.

۲ - **مدال علمی طلا** : بعداز تألیف کتاب تاریخ اکتشافات عالم توسط **انجمن علمی امپراطوری**

۳ - **مدال علمی طلا** : درسال ۱۹۰۲ بعد از تألیف کتاب ده هزار میل در ایران یعنی کتاب حاضر، توسط **انجمن جغرافیائی همایونی**.

تالیفات سایکس سرپرسی سایکس کتب متعددی برشته تحریر در آورده وقسمتی از آن‌ها که بفارسی ترجمه وطبع گردیده عبارتست از:

۱ - **ده هزار میل در ایران یا «سفرنامه سایکس»**: که درسال ۱۹۰۲ میلادی درلندن انتشار یافته ومؤلف، آن‌را به «**لارد کرزن**» نایب‌السلطنه وقت **هندوستان** تقدیم نموده است.

۲ـ **تاریخ کرمان** : که درواقع خلاصهٔ دوفصل ازهمین کتاب ده هزار میل در ایران میباشد وتوسط «**نصرالله‌خان نواب‌شیرازی**» مترجم کنسولگری انگلیس در کرمان ترجمه و بوسیله « افضل الملك روحی کرمانی » تصحیح و بسعی واهتمام ابوتراب بن موسی ملقب به «**مستعان الملك**» در غره محرم‌سال ۱۳۲۲ قمری باچاپ سنگی بصورت جزوه درهفتاد وهشت صفحهٔ کوچك در کرمان چاپ شده است .

۳ـ **تاریخ مختصر ایران** : که درسال۱۳۱۲شمسی توسط مترجم کتاب حاضر ترجمه ودر۱۳۶صفحه دراصفهان طبع ونشریافته‌است .

٤ـ **تاریخ مفصل ایران** : در دوجلد که بوسیله آقای « محمد تقی فخر داعی گیلانی » ترجمه وتاکنون سه‌باردر تهران بچاپ رسیده‌است .

سایرتالیفات سایکس که تاکنون بزبان فارسی ترجمه وطبع ونشرنشده است عبارتند از :

٥ ـ **کشاورزی درخراسان** : کـه در سال ۱۹۱۰ توسط دولت **هندوستان** منتشرشده است .

٦ـ **افتخار عالم تشیع** : که در حقیقت شرح مشاهدات سایکس همراه بـا « **خان بهادر احمد خان** » می‌باشد ودرسال ۱۹۱۰انتشاریافته است .

۷ـ**تاریخ افغانستان**

۸ـ **تاریخ اکتشافات عالم**

۹ـ **واحات وصحاری آسیای مرکزی**

مسافرت‌های سایکس بایران

سرپرسی سایکس جمعاًشش‌بار بایران مسافرت کرده است. ازتاریخ ژانویه۱۸۹۳ تاژانویه۱۹۰۱سایکس مجموعاً چهار بـار بایران آمده وهشت سال در نقاط مختلف مملکت ما بسیروسیاحت اشتغال داشته است .

۱ـ اولین مسافرت سایکس بیش از پنج ماه طول نکشیده وخط سیروی درین سفرعبـارت بوده است از :

باکو ـ بندرگز ـ مشهد ـ گناباد ـ شهداد ـ کرمان ـ شیراز ـ بوشهر ـ بندرلنگه ـ

بندرعباس ـ مسقط ـ گوادر ـ کراچی .

۲ـ دومین مسافرت نامبرده ازاکتبر ۱۸۹۳ تاژوئن ۱۸۹٤ درمدت هفت ماه ادامه داشته وابتدا از کراچی عازم گوادر شده وسپس بترتیب ازنقاط :

چاه‌بهار ـ بمپور ـ ابطار ـ فهرج ـ سرحد ـ بزمان ـ جیرفت ـ ماهان ـ کرمان یزد ـ عقدا ـ نائین ـ اردستان ـ کاشان ـ قم ـ تهران ـ قزوین ـ رشت ـ بندرپهلوی ، گذشته واز راه باکو ازطریق پطرفسك ـ مسکو ـ برلین بلندن رفته ومجدداً از طریق اسلامبول وباکو ببندرپهلوی مراجعت نموده است . بااین ترتیب مدت مسافرت اول و دوم سایکس درایران جمعاً یکسال طول کشیده است .

۳ـ سومین مسافرت سایکس سه‌سال یعنی ازدسامبر ۱۸۹٤ تامارس ۱۸۹۷ ادامه داشته ودراین سفر خط سیر وی عبارت بوده‌است از :

بندر پهلوی ـ تهران ـ قم ـ کاشان ـ تفت ـ یزد ـ رباط ـ باغین ـ کرمان ـ بم ـ فهرج ـ کوهك ـ کویته ـ کراچی ـ بحرین ـ بوشهر ـ خرمشهر ـ بصره ـ خرمشهر اهواز ـ شوشتر ـ خرمشهر ـ بوشهر ـ بحرین ـ لنگه ـ بندرعباس ـ مسقط ـ کراچی

سایکس از کراچی ازطریق مصر، آتن و اسلامبول عازم تهران شده وسپس ازراه رشت و بندر پهلوی به بوداپست واز آنجا پس از گذشتن از مونیخ وپاریس بلندن رفته است .

٤ـ چهارمین مسافرت سایکس که چهارسال بطول انجامیده از نوامبر ۱۸۹۷ آغاز گردیده و در ژانویه ۱۹۰۱ بپایان رسیده‌است . خط سیرسایکس این بار عبارت بوده است از :

بوشهر ـ مکران ـ هرمز ـ قشم ـ بندرعباس ـ مسقط ـ جاسك ـ رابیج ـ مسقط ـ چاه‌بهار ـ پسنی ـ کراچی ـ مسقط ـ بوشهر ـ بندرعباس ـ میناب ـ فهرج ـ چاه بهار ـ مسقط ـ بندرعباس ـ بوشهر ـ برازجان ـ کازرون ـ شیراز ـ آباده ـ اصفهان ـ گلناباد ـ یزد ـ کرمان ـ بم ـ نرماشیر ـ ریگان ـ سیستان ـ کرمان ـ جیرفت ـ گلاشکرد ـ بندرعباس .

۵ـ سرپرسی سایکس درسال ۱۹۰۵ یعنی بعد ازتالیف کتاب حاضر برای پنجمین چهارده

بار باسمت سر کنسول انگلیس در خراسان وارد ایـران شده و تـا سال ۱۹۱۳دراین کشور بسر برده است . شرح مشاهدات سایکس دراین مدت در مقاله‌ای تحت‌عنوان «سفر پنجم بایران» در مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی منتشرشده است .

۶ـ ششمین مسافرت سایکس بایران در ژانویه ۱۹۱۶ بوده که تا۱۹۱۸ بطول انجامیده است .

توضیح :

درصفحه ۹۰ (سطر اول حاشیه) بجای تر کیه ، ارمنستان چاپ شده
است که بدینوسیله تصحیح میشود

مقدمهٔ مؤلف

کتابی که اینك تقدیم قارئین عظام میشود نتیجهٔ چندین سال مطالعه وتتبع و سیاحت‌های متوالی ومسافرتهای ممتد طولانی نگارنده است نه فقط درایران که در حدود هشت سال در آن مملکت بسر برده بلکه درممالك مجاور آن نیز یعنی در روسیه و هندوستـان و ترکیه که در هر کدام بیش از یك مرتبه به سیـاحت پرداخته است .

نگارنده با کمال جرئت ادعا می‌کند که ازنسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجـانب بسیروسیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و از طرفی موقعیت و رتبهٔ رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات متنورهٔ اهالی وکسب اطلاعات صحیح وعاری ازخطا بوده‌است که خود این نعمت، کمترنصیب دیگرسیاحان خارجی میشود .

مؤلف در جغرافیا وتاریخ این مملکت که بطور شاید و باید معروف اهل جهان نیست غور و مداقهٔ کامل بعمل آورده و بالاخره دراطراف مسافرتهای اسکندر کبیر و سیاحت های مارکوپولو استقصاء و تتبعاتی شایان نموده و از طرفی اوضاع و طرق تجارتی این سرزمین را بطور وضوح مورد بحث قرارداده‌است .

درقسمت متنازع فیه املای اسامی نقاط نیز بطور کلی قواعد موضوعهٔ انجمن جغرافیائی همایونی مراعات گردیده ونگارنده متأسف است که نظریهٔ جناب پرفسور

برون را در این مورد بخصوص بموقع اجرا نگذارده است .

چون از موقع انتشار شاهکارلرد کرزن راجع به ایران نیز بیش از ده سال نمیگذرد ، نویسندهٔ کتاب حاضر درخصوص ایالاتی که در آن کتاب دراطراف آنها بحث کافی بعمل آمده کمتر سخن رانده ودر هرمورد هم اشاره‌ای به آن نقاط کرده است مطالبی را در دسترس قارئین محترم گذارده که از هرحیث تازه و بمنزلهٔ متمم اطلاعات تألیف مزبور میباشد .

دراین مورد، موقع را مغتنم دانسته و ازکلیهٔ دوستان صمیمی که درتألیف این کتاب از بذل هیچگونه مساعدت دریغ نداشته‌اند اظهارامتنان نموده ومخصوصاً ازجناب پرفسور برون وماژرینگ هزبند ومستروالترز ومیس‌سایکس که درتصحیح نسخه‌های مطبعه دقتی کامل کرده‌اند زایدالوصف ممنون وسپاسگذارم .

نویسنده ازجنابان مسترلینچ ومسترالیس ومسترلانکورث که مطالب فصولی راکه راجع به‌امورات ومشاغل مربوطه بدانها بوده جرح‌وتعدیل کرده ومیس‌سایکس نیز که زحمت ترسیم تصاویر بالای هرفصل را مطابق آنچه درخاطره من باقی مانده بود عهده‌دار شده و دوستانی که در تهیهٔ گراورهای لازم مساعدت بعمل آورده‌اند و بالاخره ازناشرمحترم که ازقبول هیچگونه زحمتی برای پیشرفت‌طبع کتاب خودداری نداشته بغایت متشکرو ممنون است .

درخاتمه امیدوارم که این تألیف ناچیز هرقدر نقایص ادبی داشته باشد باز مندرجات آن یا بتواند عده ای از هموطنان نگارنده را به ایران و اوضاع مربوطه به‌آن علاقه‌مند و متوجه بگرداند یا برای کسانیکه مأموریت های مهم آنها با افکار جامعه تماس واصطکاك دارد مفید وسودمند واقع شود . در هریك ازاین دوصورت اطمینان داشته باشند که زحمات ومشقات اینجانب را درتهیهٔ این کتاب بوجه احسن جبران نموده و پاداش داده‌اند .

مزارع سبز و خرم همیشه اوقات بوسیلهٔ
ابر های لطیف شاداب نمیشوند ، کولاك
و رگبار های شدید نیز هیچگاه رشك و
حسد دریای خزر را بخود جلب نخواهند
کرد .

اقتباس ازغزل نهم جلددوم دیوان‌هراس (۱)

فصل اول

ازانگلستان به استراباد

سرزمین ایران ازممالکی است که درسابق همواره ذهن نگارنده را بطور سحر آمیزی شیفته وفریفتهٔ خود ساخته بود ولی درموقع توقف ومأموریت هندوستان کمتر اطلاعی از آن مملکت بدست آورده و حتی خیال مسافرت به ایران یعنی این خطهٔ عجیب وغریب هم در مخیلهٔ اینجانب خطور نمیکرد .

کلمهٔ ایران مأخوذ است از لفظ قدیم آریانا یعنی مملکت «آری» (۲) که هنوز پایتخت آن هرات میباشد . آریان نیز همین کلمه است که درزند « ایریا » (۳) ضبط شده ودرسانسکریت آریا (٤) ودرلاتین آرار (٥) میگویند .

بنا بنظریهٔ فوق ازاولیای مربوطه استجازه نمودم که درمراجعت بانگلستان

۱ـ «هراس» از شعرای معروف زمان «آگوستوس» قیصر روم است که مخصوصاً در هجوید طولانی داشته ودرشصت وپنج قبل ازمیلاد متولد شده ودرسن پنجاه‌وپنج سالگی وفات یافته است. «م»

۲- Arii ۳- Airya ٤- Arya ٥- Arare

از طریق نجد پامیر (۱) مسافرت نمایم و خوشبختانه مقامات مافوق نیز با این اجازه موافقت بعمل آوردند ولی در تابستان ۱۸۹۱ حوادثی رخ داد که بانسداد موقتی راه نامبرده برای مسافرین آزاد منجر گردید و در پائیز همان سال که من بعنوان مرخصی بانگلستان رفتم دیگر بکلی از حصول موفقیت بسفر ایران مأیوس و نا امید شده بودم.

در سال ۱۸۹۲ چند ماهی را در اروپای شرقی بقصد تحصیل اطلاعات لازم راجع بمسائلی که در ظرف سی سال بعد حل و تصفیهٔ آن ضرورت پیدا میکرد بسر برده و پس از طی ایام عید میلاد در انگلستان، بالاخره اجازه داده شد که ازطریق ایران بهندوستان مراجعت کنم لذا در ژانویهٔ ۱۸۹۳ از لندن بعزم مسافرتی که بعدها معلوم شد مرتبهٔ اول سفرهای عدیده بود حرکت کردم.

دروین یکروزتوقف کردیم و بواسطهٔ نزول غیرعادی برف سنگینی، دیرتر ازمعمول بادسا رسیدیم، در اینجا از کلنل «ستوارت» ژنرال قنسول دولت انگلیس که بواسطهٔ مسافرتهای متعدد خود بایران مشهورمیباشد ملاقات وتصمیم‌خود یعنی شروع‌مسافرت از زاویهٔ جنوب شرقی دریای خزر را بمشارالیه اظهار نمودم. نامبرده چند فقره سفارش خط و معرفینامه بنگارنده تسلیم کرد.

درادسا بواسطهٔ برودت فوق‌العاده، اطاقها رابقدری گرم کرده بودند که هوا بینهایت سنگین بود وازاین لحاظ نگارنده هماره اوقات زمستان روسیه راباسردرد و خفقان قلب بخاطرمی‌آورد.

یکی دیگر ازنتایج این هوای استثنائی جمع شدن یخ زیاد ازرودخانه‌های «بوک» و«دنیپر» دردریا ومنجمدشدن آن تا ۲۰میلی‌دورازساحل‌بود وبدین ملاحظه متصدی بانگی که اینجانب ورقهٔ اعتبار عهدهٔ او داشتم حرکت را غیر ممکن دانسته

---

۱ – پامیر فلات بزرگی است که ۱۳۶۰۰ پا ارتفاع آن میباشد و واقع است در امتداد سرحدات روسیه وچین و هندوستان وشمال شرقی افغانستان ومغرب ترکستان شرقی وجنوب قسمت مهمی ازروسیه‌آسیا. نجد پامیر را غالباً بام عالم مینامند. «م»

میگفت رسیدن بکشتی نهایت اشکال خواهد داشت خلاصه بوسائل ممکنه مسافرت را ادامه دادیم و ورود ببندر «سواستوپل» که محصور بخشکی است برای ما نهایت مسرت را داشت .

هوای محل دراینموقع ملایم بود لیکن چهل سال قبل برای نظامیان ما که وسائل مکفی دردست نداشتند سرد و جانگزا بوده است دراین نقطه ظاهراً هیچگاه دریا مثل ادسا منجمد نمیشود . مسافرین جایگاه تعمیر کشتی‌ها را تماشا کردند و من نیز سری بقبرستان محل کشیدم و بعداً درشهر که هنوز خسارات واردهٔ اززمان جنگ در آن جبران نشده گردش نمودم . این شهر موزهٔ غیرمنظمی دارد که ابداً جالب توجه نیست وتنهاچیزی که نگارنده ازاشیاء نفیسهٔ آن یاد دارد لبادهٔ «طادلبن»(۱) می باشد .

از «سواستوپل» که اینك اهمیت جغرافیائی آن بمراتب بیش اززمان جنك‌های کریمه است حرکت و از بندر «بالاکلاوا» که میگفتند عمل غواصی در آنجا جهت کشف طلاهای مفقوده درموقع طوفان بزرگ تحت مطالعه میباشدعبور کردیم، «یالتا» که صخره های آن صومعهٔ معروف محل را از برودت هوا محافظت می کند بقدری نزدیك بود که اگر سنگ می‌انداختیم به آنجا میرسید . شب را بفدوسیاکه عمارات وقلاع آن بسبك معماری ژنوائیها و ارامنه ساخته شده و هنوز معمور و برپا میباشد وارد شدیم . این نقطه در قرن هفتم قبل از میلاد جهت مهاجرین یونانی احداث گردیده است .

«کرچ» درحال انجماد بود وما مستقیم به « نورسیسك » رفتیم . یکی از هموطنان نگارنده که ازاتریش به این طرف مصاحب وهمراه سفر بود دراینجا برای سرکشی به معادن نیترات واقع درهمین حوالی، ازکشتی پیاده شد .

روز بعد تقریباً هوا خوب و مساعد بود و همینطور که بطرف جنوب پیش

۱ــ ایوآنویچ طادلبن از سردارهای معروف روسیه است که درموقع جنگهای کریمه از طرف دولت متبوع خود با متحدین جنك میکرد و بعد ها کتابی راجع بجنك های مزبور تألیف نموده و مدتی نیز حاکم ادسا بوده است . «م»

میرفتیم درجهٔ حرارت هوا بالا میرفت و بـالاخره بباطوم رسیدیم که نـارنج و اقسام مختلف مرکبات از شاخه‌های اشجار باغات آن پدیدار بود .

چند ماه قبل ازاین تاریخ ، نگارنده چند روزی را دراین محل که بمنزلهٔ کلید دریای قفقاز است بسر برده بودم . در آن اوان کشتی بواسطهٔ بروز وبا باین بندر وارد نمیشد و اینجانب از « طرابوزان » تا آنجا را با قایق رفتم و بالاخره هم مرا در یك چادر سربازی کنار دریا قرنطینه گذاردند . بعداً نیز بمناسباتی مظنون واقع شدم ولی خوشبختـانه سوء ظن مأمورین مربوطه در ظرف مدت قلیلی مرتفع گردید . ازقرارظاهر ادارهٔ پلیس روس اطلاع حاصل کرده بود که دو نفرازنهیلیستها و انقلابیون متنکراً بالباس انگلیسی به «باطوم» می آیند لذاورود نگارنده مأمورین مربوطه را بخیال و زحمت انداخت .

کلنی انگلیس های مقیم «باطوم» بغایت خوش وارد ومهمان نوازند ولی چون در موقع توقف نگارنده کم و بیش هر روز باران میآمد من در موقع حرکت بسمت تفلیس که اثاثیهٔ مسافرت ولوازمات دیگرم حاضرشد چندان تأثروتأسفی نداشتم .

برای حرکت بسمت «تفلیس» همیشه بایستی روزحرکت کرد تا ازمناظر و مزایای دلفریب و زیبای بین راه لذت برد و الا اگر مسافر شب در حرکت باشد از تماشای مناظر بین راه محروم خواهد ماند .

از باتلاقهای تبخیز «باطوم» که سبزه‌های گرمسیری زیاد دارد گذشتیم . ترن درعرض این راه بسمت شمال سیرمیکند و بالاخره به « ریون» که همان « فسیس » قدیم است میرسد .

یکی ازمنابع ثروت «باطوم» و «باکو»(۱) نفت‌است . زبان انگیسی دربندر

۱ــ «مستوفی» درنزهت‌القلوب و«یاقوت» درمعجم‌البلدان ودیگر جغرافی نگاران اسلام این شهر را باکویه نوشته‌اند و بادکوبه از زمان صفویه پیدا شده یعنی در کتاب عالم آرای عباسی . مرحوم «اعتمادالسلطنه» در مرآة‌البلدان می نویسد که دراین شهر باد های سخت می‌وزد و از اینجهت آن را بادکوبه گفته‌اند یعنی باد آن را می کوبد

(بقیه درحاشیهٔ صفحه بعد)

اولی زیاد مورد استعمال دارد واکثرشش فروند یا بیشتر ازکشتی‌های انگلیسی دراین حوالی برای حمل نفت لنگرانداخته است .

ترن از نقاطیکه اشجار فراوان داشت و میگفتند شکارهم زیاد دارد عبور میکرد . این نواحی گویا سکنه ندارد ولی درهرایستگاهی باز جماعتی از مأمورین مربوطه و عده‌ای ازرعایا مشاهده میشوند .

رعایای مزبور درلباس قزاقی نهایت شکیل وزیبا بنظرمیآیند و معلوم شد که شهرت زیبائی فوق‌العادهٔ زن های این حدود ساختگی و افسانه نمیباشد ولی در ناصیهٔ آنها با همهٔ وجاهت و حسن منظر آثار فراست و کیاست مشاهده نمیشود .

باری ازتونل جدیدالاحداثی عبور کرده بوادی « کور» (۱) وارد شدیم .

بدبختانه چنانچه مرسوم روسیه است ایستگاه خط آهن «تفلیس» نیز که از ابنیهٔ مجلل و با شکوه است چندین میل تا شهر مسافت دارد وجاده هم درآن موقع پرازگل و لای وعبور ومرور مشکل بود .

روسیه سرزمینی است که انسان در معابر پرگل آن بخوبی قدر و قیمت گالش را احساس میکند . راستی فراموش نشود که گالش درتهران نیز مورداحتیاج واقع میشود .

«سرمورتیمردراند» بعدها بنگارنده میگفت که شهر «تفلیس» همیشه اوقات اورا بیادکابل میاندازد .

شهرتفلیس درحوضهٔ رودخانهٔ «کور» واقع شده ومهمانخانهٔ «لندن» یکی از بهترین مضیف‌های معروف آن است .

(بقیه حاشیهٔ صفحه قبل)

ولی اینگونه پندارها ساختگی است و در بازارعلم ارزشی ندارد و صحیح همان باکو یا باکویه است .

رجوع شود به مقاله فاضلانهٔ مورخ دانشمند مرحوم سید احمد کسروی تحت عنوان باکو مندرج درشمارهٔ دوم سال‌سیزدهم مجلهٔ شریفهٔ ارمغان . «م»

۱ـ «کور» را بعضی ازنویسندگان «کر» ضبط کرده‌اند و مترجم شکل اصح را انتخاب کرد . رجوع کنید به مقالهٔ مرحوم کسروی مندرج درشمارهٔ دوم ازسال‌پنجم مجلهٔ تعلیم وتربیت . «م»

از این نقطه که بگذرید دیگر در شرق نه نظافت ملاحظه میشود و نه استراحتگاه. صرفنظر از افراد ملل متنوعه ای که در تفلیس سکونت دارند، قصر گرجستانی وموزهٔ شهر نیز برای سیاحان جالب توجه میباشد و کلیهٔ مسافرین مشرق قبل از سرازیرشدن بگرداب ناراحتیهای معلوم ومجهول بعد، میل دارند چند روزی را در پانسیون مادام «ریچر» بسر ببرند.

مسیر بعدی ما اراضی مسطح و هموارى بود که شکارفراوان داشت و جبال مستور از برف اطراف آن نیز نظر توجه شخص را جلب مینمود.

همینطور که ببحرخزر نزدیك‌میشوید اراضی حاصلخیز بقطعات خشك بایر تبدیل و در واقع حوالی باکو مثل اکثر نقاط ایران درخت بندرت دیده میشود، صبحگاهان بآخرین ایستگاه راه آهن رسیده در مهمانخانهٔ اروپا که بغایت کثیف و آلوده است سکونت اختیار نمودم.

چاههای نفت واقع در چند میلی این محل بغایت جالب توجه و منظرهٔ اشتعالات اراضی معروف بصلاخانه از آن عجیب‌تراست. حوالی غروب به این محل رسیدیم و زمینی که مستور از برف بود غرابت فوق‌العاده ای داشت. در این نقطه محوطهٔ محقری با کتیبه‌ای بزبان هندی ملاحظه میشود و میگویند که یکنفرمرتاض هندوستانی مأموردادامهٔ اشتعال‌این آتش ابدی بوده وبعداً مورد سوء ظن تاتارها واقع شده و آنها او را بخیال اینکه ثروت ومکنت هنگفتی دارد بقتل رسانیده‌اند. «شهر سیاه» از توابع «باکو» مرکز تصفیه خانه های مؤسسهٔ «نبل» است که یك شعبهٔ کار خود را نیز بکشتی سازی اختصاص داده.

بهترین نمونهٔ صنایع ایران درباکو نیزمشاهده‌میشود واسکله وبارانداز‌های آن بهترین دلیل زحمات شایان اهالی آنجا میباشد، یکی ازسرگرمیهای سکنهٔ باکو اینست که درشب‌های آرام، کناردریا آتش برافروخته و ازانعکاس اشتعال‌آن در آب لذت برده وتفریح میکنند.

مسافرین ایران بطور معمول از طریق انزلی و رشت طی طریق مینمایند

ولی چون نگارنده عازم بندر گز بودم با کشتی که به «اوزون اده» یاجزیرهٔ دراز اولین نقطهٔ خط آهن ماوراء بحرخزر، روانه میشدحرکت نمودم و هر لحظه‌بیم بگل فرورفتن کشتی میرفت‌ومعلوم شد که «اوزون‌اده» بندرگاه خوبی نمیباشد.

یکسال بعد با نهایت مسرت شنیده شد « کراسنودسك » که خیلی نزدیك‌تر بدریاست و بندرگاه آن عمق کافی دارد بجای «اوزون‌اده» که پرازصخره است و بعلاوه آب هم بقدر کفایت ندارد انتخاب گردیده. خلاصه بعد از ۱۵ ساعت بحوالی «چکشلیار» رسیدیم و کشتی بواسطهٔ کم‌عمقی دریا دور ازشهر لنگرانداخت ومسافرین برای تماشای شهر مجالی پیدا نکردند.

از طرفی «چکشلیار» نیز بملاحظه بدی آب و هوا وهم بواسطه اوضاع ناگوار داخلی‌شهرت خوبی ندارد. درموقع قشونکشی «لماکین» (۱) عشر اسبهای او بواسطه فقدان مراتع کافی تلف گردیدند ومشارالیه اجباراً این نقطه را ترك گفت.

«چکشلیار» بوسیله یك رشته سیم‌تلگراف بااسترآباد ارتباط‌دارد ولی خط آهن ماوراء خزر اهمیت سابق آنرا از لحاظ مرکزیت قشونی از بین برده است.

پادگان ایـن محل خیلی مختصر و افراد هم مرتباً تغییر مأموریت پیدا مـی کنند، یك گروهان از قزاق های «هشترخان» ویك گردان پیاده مامور این‌نقطه شوم ناسالم می باشند.

همین‌طور که کشتی‌رو بسمت جنوب امواج‌دریا راازهم می‌شکافت میزان‌حرارت هوا نیزبسرعت درتغییر وتبدیل بود. بعدازناهار ازایستگاه دریائی «آشوراده» گذشته وخاك ایران درمقابل ما با مه غلیظ وتیره‌ای نمودار گردید.

جزایر «آشوراده» در حقیقت جزو سواحل شن زاریست که بوسیله بـاد های شمالی‌که بدین سمت متوجه است تشکیل و در ماورای آنها مردابی که پر از مواد

---

(۱) لماکین ازمامورین‌روسیه است که‌در سال ۱۸۷۹ میلادی با تراکمه‌جنك کرده وبالاخره شکست خورده‌است. رجوع‌شود به «تاریخ مختصرایران» ص۱۰۳ تالیف‌مؤلف کتاب حاضروترجمه مترجم این سطور «م»

رسوبی است احداث گردیده . حوالی دریا مرداب های متعددیست که ازهمه معروفتر مرداب انزلی و ازهمه عمیق‌تر خلیج استراباد است که در دومی کشتی درست بخشکی نزدیك شده و بارمیاندازد.

«آشورا ده» راکه یکی از نقاط هول‌انگیز نا سالم است روس ها در ۱۸۳۸ بحیطهٔ تصرف در آورده بعنوان حمایت از نوع بشر مصمم شدند که بـدواً از تر کمن ها و دزدان دریائی این حدود جلو گیری بعمل آوردند و بعداً بکلی این عده دون آدم دزد خونخوار را قلع و قمع نمایند . پس از این مقدمه بحکومت تـزار تذکر داده شد که قشون خود را از نقاطیکه خاك ایران نامیده میشود خارج کند و بعداً اگر چنانچه سرقت و چپاول حتی بمیزان قلیلی هم تجدید شود دو مرتبه سپاهیان خـود را بمراکز مذکور گسیل دارد . چون بموجب معاهده گـلستان بیرق ایران نبایستی روی بحر خزر باهتزاز در آید کلیه انتظامات دریا بعهده دولت مقتدر شمالی است .

در این حوالی سه فروند کشتی برای تفتیش جهازات ، نزدیکی ساحل لنگر انداخته بود ومامورین بحری که بوصول پست هردو هفته یکمرتبه هم بغایت‌مشعوف ومسرور میباشند سوار کشتی ما شده پس از اینکه برای پیدا کردن نظامیان فراری کشتی راتفتیش نمودند ، کشتی بملایمت بطرف‌مرداب حرکت کرد ودریك‌میلی‌بندر گز لنگرانداخت . دراین نقطه ما بجمع آوری اسبابهای خود پرداختیم واوائل شب بخاك لزج و گل آلود ایران ورود نمودیم

نگـارنده برای جا ومنزل بوحشت افتاده نگران شدم ولی «یوسف عباس» آن ایرانی‌با تربیتی که در«ادسا» استخدام کرده بودم و زیاد تراز تمام جوانهای همسن و سال‌خود مـسافرت نموده بود اظهارداشت که شاید رئیس تلگراف‌خانه ما را بپذیرد . خوشبختانه تلگرافچی مزبور ما را در منزل خود سکونت داد و طولـی نکشید که مقداری پلو وخورشهای مختلف ایرانی برای ما تهیه کرد .

بطور کلی‌تمام مسافرین و سیاحان مغرب‌زمین‌ازپلووچلوایران تمجیدنموده وتا

آنجا که نگـارنده اطلاع دارد هیچیك دستورالعمل طبخ آنرا تهیه نکرده اند لذا این جانب نقیصهٔ مزبور را مرتفع ودرحاشیه طرز طبخ پلو را مینگارد (۱) وامیدوار است که دستور مذکور درسایر نقاط ومخصوصاً در هندوستان بموقع اجراء گذارده شود واقلا در طبخ «کاری» اصلاحاتی بعمل بیاید ، ازطرفی اطمینان دارد که موسسات و باشگاههای هندوستان اگریك طباخ ایرانی برای پخت اطعمه استخدام نمایند نهایت برای برای آنها نافع وسودمند خواهد بود .

روز هـا بندر گز محل خفه کسل کننده ایست وگل در آن موقع بقدری زیاد بود که چکمه و پوتین بلند ، بی اندازه مفید واقع شد . خانه های اطراف نیز بغایت بد ترکیب و بد شکل و تنها موضوع جالب توجه ، محل همان صندوق هـا ظروف سفالی و بدل چینی بود که زرق و برقی داشت و بوسیله کسبه روسی بفروش می رسید .

مازندران وگیلان که مشتمل براراضی جنوبی بحرخزراست اگر تنها بملاحظه اوضاع جغرافیائی هم باشد با سایر نقاط ایران وحتی با نواحی دیگرمجاور این دریا که محصوربخشکی است تفاوت زیاد دارد .

خلاصه از مـرداب بآن طرف ، مسافر بایستی از وسط جنگل انبوهی کـه وسعت آن در نقاط مختلف متفاوت است عبورنماید . جنگل نامبرده را ازاطراف ، انواع و اقسام حشرات مخصوصاً پشه که در تابستان فوق العاده موذی وخسته کننده است احاطه کرده . ببر در این ناحیه گویا فراوان است ولی کمتر شکار میشود. وقتی که مسافر به کوههای خارج از جنگل میرسد اوضاع طبیعی بکلی تغییر پیدا می کند و کسانی که بهندوستان رفته باشند بیاد کشمیر میافتند کـه اشجار و سبزه فراوان دارد و جاده ناگهان به پایان رسیده سبزه‌زار و درخت وغیره ناپدید میشود .

---

(۱) مولف دراینجا دستور طبخ پلورا نوشته که ازترجمه آن بواسطه عدم‌احتیاج خودداری میشود . «م»

مازندرانیها بطور کلی رنك پریده‌اند ولی چنانچه ازسکنه حول و حوش مازندران انتظار میرود کوتاه اندام و نحیف نیستند . لباس اهالی ازپشم و خوراك آنها برنج است که دراین ناحیه زیاد مصرف دارد . برای مازندرانیها سکونت درسایر نقاط ایران خالی از اشکال نخواهد بود .

اولین اشکال ما تهیه وسایل حمل و نقل بود که مظنه کرایه یك چیز من درآوردی و دل بخواه بشمار میرفت . نگارنده از ترس این که مبادا زیاد کلاه سرم برود به نماینده انگلیس مقیم استراباد تلگرافی در این خصوص مخابره کردم و روز بعد جواباً اطلاع رسید که بفاصله یك روز شش اسب برای اینجانب خواهد فرستاد .

باتلاق اینحدود را میگفتند پر از قرقاول است ولی من چون تازی وسك شکاری نداشتم درمرداب بشکار اردك پرداخته صبح حوالی مرداب بآب زدم اماچون عمق آن محل زیاد بود قایق کوچکی تهیه وبوسیله آن متجاوز از دوازده اردك که مشتمل بر هفت نوع مختلف بود شکار کردم .

شبها و ساعات بیکاری روز را بفراگرفتن زبان فارسی پرداخته و نهایت جای مسرت بود که فقط آموختن این زبان را در هندوستان شروع وزیاد پیشرفت نکرده بودم زیرا فارسی هندوستان بفارسی متداول ایران مثل زبان فرانسه رایج «استراتفورد» و «پاریس» کمتر شباهت دارد . اگرچه دردومحل اخیر لغات و کلمات تفاوتی ندارند و فقط طرز ادای آنها مختلف است در حالی که فارسی رایج هندوستان تحریف شده زبانی است که درایام نادرشاه شایع بوده .

بر حسب پیشنهاد نگارنده حکومت هندوستان ترجمه کتاب « حاج بابا » و « وزیرخان لنکران » راکه هر دو محتوی یك سلسله اصطلاحات جدید سودمند زبان فارسی میباشد ، برای کتب درسی تعیین نموده است.

بارپیچی ما چندین ساعت طول کشید. این نکته فراموش نشود که درموقع بار پیچی عجله وشتاب ازخبطهای عظیم بشمار میرود خلاصه بسمت استرابادحرکت کردیم جاده بین راه تمام باتلاق میباشد ودرطرفین آن جنگلهای انبوهیکه فاقد اشجارقابل

اهمیت است توجه را جلب میکند .

درهرنیم میل به‌نیم میل مسافت، یامتجاوزنیزبر که‌هائی است که آب آنها راکد وفوق‌العاده عفن و بدبو میباشد .

اوایل شب به « کرد محله» رسیدیم . کدخدای محل از ما پذیرائی کرد و ما نیز این حسن پذیرائی را مغتنم شمردیم زیرا نصب چادر در آن موقع خالی از اشکال نبود . کرد محله ازقرار ظاهر نسبتاً بزرگ‌است و هرخانه‌ای بیك باغستانی اتصال دارد .

روز مزبور هوا صاف و شفاف و منظره های اطراف زایدالوصف فرح‌انگیز ونشاط آوربود ودرنتیجه خوبی هوا اسبهای سواری‌ما بهترطی‌طریق میکردند. دربین راه هیچگونه پرنده‌ای سوای کلاغ دیده نشد .

حوالی غروب بشهر استراباد رسیدیم و چون ما از قافله جلو افتاده بودیم مسافتی از راه را طی کرده و درکوچه های خلوت شهر یك نفر را ملاقات ومشارالیه ما را بمنزل «میرزا تقی» نماینده انگلیس راهنمائی و درآن جا لباسهای‌تر و مرطوب خود را عوض کردیم . اختلاط و ترکیب رطوبت و سرما اگر چه در مشرق زمین مخالف حفظ‌الصحه نیست ولی آن قدر ها نیز قابل تحمل نمی باشد و من‌خوشوقت شدم که ازاین منطقه تب خیزبدون تحمل شداید ، عبور وبیکی ازبلادمعروف ایران ورود کردم .

سکنهٔ این محل نهایت خشن و بد اخلاق بودند وهر روز بنحوی ازانحاء یا بوسیلهٔ جدال ومشاجره، سرقت‌ودزدی ، یا تکدی و سئوال متعرض ما میشدند و حتی ما را وادار میکردند که آب نوشیدنی خود را از آنها خریداری کنیم .

عقیدهٔ جنکنیس (۱) راجع بترکمنها

نقل از کتاب مسافرتهای اولیه بروسیه و ایران صفحه ٦٥

فصل دوم

میان ترکمنها

«استراباد» که مولفین مشرق زمین آنرا دارالمؤمنین می گویند تا آنجا که اطلاع داریم یك بلده خیلی قدیمی نیست ولی در بعضی داستانها وافسانه ها بنای آنرا بانوشیروان نسبت‌میدهند باینطریق که این‌پادشاه بوسیله وجهی که از « آزادماهان » حکومت کرمان ماخوذ داشت شهر مزبور را بنا کرد .

برای ما انگلیسها استراباد از این نقطه نظر جالب توجه است که درقرن هیجدهم چند نفر از هموطنان ما در آنجا مساعی وافری برای افتتاح ابواب تجارتی ایران وانگلیس مبذول داشتند ولی‌بقدرپیروان سلف خود که دویست سال قبل‌از آن دراین محل ماموربودند موفق ونایل نگردیدند

---

(۱) آنطونی‌جنکینسن ازسیاحان‌معروف‌زمان‌ملکه‌الیزابت است که‌ازانگلستان بدربارشاه‌طهماسب‌صفوی‌مامورشد. رجوع کنیدبه«تاریخ مختصرایران» صفحه ٥٩ تألیف مؤلف همین کتاب وترجمه راقم این سطور «م»

«هانوی» برای اجرای منظورفوق موقعیکه یکی ازسر کردگان ایل قاجارشهر راقبضه کرده و برعلیه «نادرشاه» علم طغیان برافراشته بود درهمین شهر سکونت داشت، شعله این اغتشاش با خشونت هرچه تمامتر خاموش شد و هموطن فقید ما که ناظر قضایا بوده در این مورد چنین نوشته است : « موقع ورود ، اطلاع پیدا کردم که در آن روز چشم چپ سی نفر را قلع کرده وچهار نفر را سر بریده و یك نفر را زنده طمعه آتش ساخته اند . دویست نفر زن را نیز بخارج شهر فرستاده و یك صد و پنجاه نفر آن ها را به کنیزی به سپاهیان فروخته‌اند » . (کتاب مسافرت ایران جلد اول فصل چهل وچهارم).

پس ازمرك نادر کشمکش و جدال تجدید و بالاخره موجبات پیشرفت سر کرده قاجار بتصاحب تخت وتاج ایران فراهم گردید . در اوایل قرن نوزدهم اهمیت سوق الجیشی و موقعیت جغرافیائی «استراباد» زیاده ازحد موردبحث واقع شد و «ناپلئون» و «پاول»، تزار روسیه برای تسخیر هندوستان ازاین طریق که فقط از روی نقشه ممکن الحصول ومعقول بنظرمیآید مشغول طراحی ونقشه کشی گردیدند.

درموقع جنگهای کریمه این نقشه تجدیدشد ولی درهردوموقع اجرای آن با عدم موفقیت و اشکالات زیادی مصادف گردید . این ایام احداث خط آهن ماوراء خزر موقعیت مهم استراباد را از بین برده و شهر کنونی نصف مساحت مقر قدیمی آن است و نفوس شهر بموجب اطلاعات نگارنده از ده هزار تجاوز نمیکند . اکثر کوچه ها نیز گویابوسیله «شاه عباس صفوی» سنك فرش گردیده و ابنیه و عمارات آن چه آجری و چه سنگی مسقف با کاشیهای قرمزی است که حتی در زمستان نیز فوق العاده فریبنده وشکیل میباشد . فراز دیوار های شهر نیز که گل کاری میشود در بهار منظرهٔ زیبائی بخود میگیرد . صابون در این محل زیاد ساخته میشود و پطاس نیز ازگیاهی که درکنار رودخانه نشو و نما میکند استخراج و باروت نیزدر محل تهیه میگردد .

بموجب اطلاعاتیکه بنگارنده رسید حکومت محل مایل نبود که این جانب

تنهامیان ترکمن‌ها بروم وچون‌تأمین مخارج‌یك عده اسکورت نیزازعهده‌من برنمیآمد صلاح در این دیدم که نقشه و خیالات خود را مادام که تمام وسایل مسافرت فراهم نگردیده باحدی ابراز نکنم و وقتی تمام وسایل کار حاضرشد بدون‌استمداد ازمصادر دولتی حرکت نمایم .

برای کسب اطلاع از اوضـاع صید و شکاراین ناحیه از مسیو «پیپر» قنسول روس ملاقات بعمل آوردم و امیدواری داشتم که ضمنا یکنفر مصاحب نیز برای این کار پیدا کنم لیکن مشارالیه اظهـار داشت کـه شخصاً بشکار علاقه‌ای ندارد و از وضعیات تابستان گذشته و بروز وبا در آن حدود نهایت خسته خاطر وافسرده بنظر میآمد . بنا باظهارات وی ، بروز کلرا قیود مذهبی اهالی‌را یك برهزارمزید وتعصب بیموردی رادر آنها ایجادکرده بود که ازفرنگیها نفرت نموده ضمناً قونسولگری را نیز تهدید میکردند ، برای جلوگیری از تعرضات مردم اوناچاربوسیلهٔتلگراف‌عده‌ای قزاق احضار نمود که جمع‌کثیری از آنها در راه تلف شده وقنسول بیچاره راسخت پریشانحال‌کرده بودند.

نزول برف سنگینی نگارنده را بخیال انداخت‌که شاید پازن و گوزن در اینموقع درجلگه فراوان باشد وباین امید برای شکارحرکت‌کردم . قریب یکهفته را درکوه و کمرعقب پازن گذرانده وآنچه بیشتر جستجو کردم‌کمتر یـافتم ولی در عوض با چند خرس مصادف ویکـی از آنها را بقصد امتحان تفنگ تازهٔ خود شکار نمودم . چون توشهٔ ما رو باتمام‌گذارد ناگزیرباغایت یاس ازعدم شکارپازن باستراباد مراجعت وصبح روزبعد بسمت محال ترکمن حرکت‌کردم .

جنگل‌تقریباً بنـاحیه جنوبی شهرمنتهی می‌شود ولی قسمت‌واقع در شمال کاملا مسطح و دارای کشت و زرع های فراوانی است . خلاصه پس از عبور از چند قریه کوچك‌وطی پنج میل مسافت برودخانهٔ «قره سو» یا آب سیاه رسیدیم وحوالی نقطه‌ای کـه زمین آن سنگ فرش است از پل رد کرده بسر زمین ترکمن هـا وارد شدیم ،

پس ازطی چند میل راه درجلگه های حاصلخیز دلپذیر، بسرحد «گرگان» کـه مشتق از ریشهٔ هیرکانیا و بمعنی گرگ است رسیدیم . ظاهراً هیرکانیای قدیم مشتمل براسترآباد ومازندران بوده و ازقراری که جناب «پرفسوربرون» (۱) اظهار میدارد کلمه‌ایکه بجای هیرکانیا در زندواوستا استعمال شده «وهرکانو» میباشد.

دومین پل محکمی که در اینراه مشاهده میشود مشرف بر «اق‌قلعه» یا درّ سپید است که از قلاع قدیم مستحکم قاجاریه بوده و هنوز هم حافظ و پاسبان دارد و منظره با شکوهی را در نظر تماشاچیان مجسم می‌کند . در این نقطه ما از رودخانه عبور نکردیم بلکه طرف چپ رودخانه را گرفته بسمت مشرق حرکت را ادامه دادیم وپس ازعبور ازکنار عده زیادی آلاچیق بچادر «موسی‌خان» سرکرده ایل « آق آتابای » که کلنل ستوارت مرا بمشارالیه معرفی کرده بود رسیده توقف اختیار نمودیم .

چادرنشینان این ناحیه پنج ماه را درجنوب گرگان بسرمیبرند وپس‌ازموقع حصاد حرکت نموده احشام واغنام آنها درمراتع کنار اترك بچرا مشغول می‌شوند .

ترکمن ها در سر زمینی که از مغرب تا خلیج استراباد و ازمشرق تا بلخ امتداد دارد ، زندگانی می کنند و بعبارة اخری بموجب تقسیم بندی حاضر آسیا، در سر حدات روسیه و ایران و افغانستان سکونت دارند ، اولین کار برجسته این‌عشیره که درصفحات تاریخ ضبط گردیده شکستی است که در قرن دوازدهم بسلطان سنجر داده‌اند . «جنکینسن» نیز درقرن شانزدهم درانثنای مسافرت ببخارا گرفتارمزاحمت

---

(۱) تصور میرود کمتر کسی با مطبوعات ایران سروکار داشته و نام خاور شناس معروف انگلیس پرفسور ادوارد برون متولد در۱۸۶۲ و متوفی در۱۹۲۶میلادی بگوش اونرسیده باشد . پرفسورماسوف علیه از دانشمندان ایران دوست است که کتب سودمندی راجع بمملکت ما منجمله چهارجلد تاریخ‌ادبی ، یکسال میان ایرانیان انقلاب ۱۹۰۵و۹ ایران ویکسلسله رسالات مفید دیگررا بزبان انگلیسی‌تالیف نموده و علاوه یك عده کتب مهم فارسی را تصحیح و طبع و پاره ای را نیز بزبان انگلیسی ترجمه کرده است «م»

جماعتی ازاین طایفه شده و بوسیله تفنگهای جدیدالاختراع حملات آنان را دفع نموده همراهیان خود را نجات داده‌است .

«شاه عباس صفوی» درزمان سلطنت خود عده کثیری از اکراد رادربجنورد و قوچان و دره گز سکونت داد و این عمل بر جسته لطمه و زیان شایانی به‌ترکمن های آدم دزد وارد آورد ولی مع‌الوصف تا قبل از شکست قطعی‌خود، دائما مزاحم دولت ایران بودند و گـاهی نیز تا بلوچستان را یغما کرده اهالی را صدمـه و آزار می‌رسانیدند در حالی که زمامداران سابق ممکن بود بوسیله انسداد معدودی از گردنه های بین راه از عملیات خسران آمیز این افراد شریر جلوگیری بعمل آورند .

درسال ۱۸۶۰ میلادی دولت ایران درصدد برآمد اینطایفه را که احدی‌از دست آنها راحتی نداشت بکلی قلع وقمع نماید و برای اجرای این منظور یك عده قوای مکفی گسیل شدکه « مرو » را در معرض حمله قرار دهد ولی ترکمنها غالب شده شکست سختی بایرانیها واردآوردند و از آنها بقدری باسیری بردندکه بازار برده فروشی « خیوه» به کسادی افتاد .

ترکمن‌ها پس از وقوع‌این حادثه‌دامنه عملیات یغماگری‌خود راتوسعه‌دادند ومامورین انتظامات طرق نیز ناچاربرای آنها جاسوسی کرده در تاراج اهالی باآنان شرکت میجستند .

این واقعات با مجاعه ۱۸۷۱ تواما وسایل ضعف دولت ایران را از هرجهة فراهم کرد لیکن ازطرفی‌موقع قلع‌وقمع قطعی ترکمنها بتدریج فرارسید .

تسخیر خیوه بوسیله « کافمن » و مجادله با یموت هـا و قشون کشی های «لازارف» سرداررارمنی و «لماکین» راه را برای «سکوبلف» که مثل اکثرفاتحین‌بزرك از مغلوبیت های مامورین سلف خود درس عبرت و تجربه فرا می گیرند صاف و هموار کرد . مطالعه جریانات این واقعه محال است انسان رابیاد حادثهٔ «سودان» نیاندازد. در هر دو موقع قشون مهاجم بایستی از بیابان عریض و طویلی عبور کنند واشکال عمدهٔ

آنها همانا تهیه آذوقه بوده و بالاخره درهر دو مورد بوسیلهٔ خط آهن قوای دشمن مغلوب گردیده است.

«سکوبلف» با نهایت شکیبائی دست به کاری نزد تاقوای دشمن تماماً حاضر بجدال شوند و وقتیکه ترکمن های «تکه» عبث از روی سفاهت در صدد تصرف «کوك تپه» یاتپهٔ آبی بر آمدند روس ها آنها رامحاصره نمودندو بالاخره بوسیلهٔ انفجار بمب درخندقهائیکه قبلاتعبیه گردیده بود عدهٔ کثیری ازاین جماعت را بهلاکت رسانیدند.

شکست ترکمن ها برای آسیای مرکزی و مخصوصاً دولت ایران بغایت سودمند ومفید بود وکسانی میتوانند به اهمیت آن پی ببرند که مثل نگارنده اسرائی راکه ازدست این طایفهٔ سفاك خلاصی جسته اند ملاقات نموده داستان های رقت انگیز آنان را شنیده باشند. شرح مظالمی را که ترکمن ها باسرای خود وارد میآورند نگفتنی است وازهمه بدتر موضوع اختلاف شیعه وسنی هم برای اسراباصطلاح قوز بالاقوز بوده رنج و بدبختی آنها را فزونی میدهد.

پروفسور «وامبری» میگفت اگرچه ترکمن ها با من در حوالی اترك بملایمت سلوك میکردند ولی مشاهدهٔ عملیات شرم آور آنها نسبت به اسرا مرا از این میزبانان فوق العاده مشمئز ومتنفر ساخته بود.

اینك برگردیم بموضوع خود نگارنده: وقتیکه معلوم شد «موسی خان» شب را به استراباد رفته است زیاده ازحد متأثر گردیده ناچار یکروز برای مراجعت اوتوقف اختیار کردم وضمناً بتماشای خرابه‌های شهری که این ایام معروف به «قزل آلان» است خود را سرگرم نمودم.

در امتداد وادی گرگان تپه های متعددی است که موجب حیرت مسافرین گردیده و بعضی آنها را ایستگاههای دیده بانی تصور کرده اند ولی گویا بقایای بلاد وقراء آباد ومعمور سابق است که بمرورایام رو بخرابی رفته. فعلا در این خصوص زیاده براین نمیشود قلمفرسائی کرد و بحث بیشتری موکول بحفریاتی است که ازروی قواعد واصول علمی دراین ناحیه انجام بگیرد ودراین صورت منافع خوبی بطورقطع

نصیب مأمورین حفاری «هیرکانیا» خواهد شد.

«موسی خان» موقع مراجعت بوسیلهٔ «یوسف» برای من پیغام کرد که مشارالیه صلاح نمیداند اینجانب تنها میان تر کمن‌ها مسافرت کنم وهرگز چنین مسئولیتی رابعهده نخواهد گرفت. ضمناً بنگارنده اطمینان داد که در صورت مسافرت یا مرا بقتل میرسانند یا حد اقل اثاثیهٔ مرا سرقت خواهند کرد ودرهریك ازایندوصورت مشارالیه ازطرف دولت ایران مؤاخذه خواهد شد. اینجانب یادداشتی مبنی براینکه نامبرده وظائف خود را انجام داده و دراین مورد هیچگونه مسئولیتی متوجه او نخواهد بود بوی تسلیم کردم. باری مذاکرات همینطور بحال وقفه باقی ماند و «موسی خان» متحیر بود که بچه مناسبت نگارنده شاهراه رارها، ودرصددم که از بیراهه مسافرت کرده ووقوع هرنوع مخاطره‌ایرا سرسری تلقی مینمایم. وقتی بمشارالیه تذکر دادم که ازطرف انجمن همایونی جغرافیائی برای اکتشافات نقاط جدیدی مأموریت دارم او ازوجود چنین جمعیتی، آنهم برای چنین مقصودی استعجاب نمود. اهداء یکعدد طپانچهٔ تعارفی نیزبه او؛ آنقدرها که من انتظارداشتم‌مؤثر واقع نشد زیرا «موسی» اوایل‌تبعهٔ دولت‌روس بوده وبمسکو نیزمسافرت کرده دکاکین‌ومغازه‌های آن حدود را که‌مملوازاسلحه آلات‌است دیده‌بودویکعددطپانچه برای‌او آنقدرها چنك‌بدل نمیزد. من آخرین تیری که درترکش داشتم بکار بردم باین معنی که بمشارالیه تذکر دادم که در صورت عدم موفقیت، بهموطنان اروپائی خود چگونگی را اطلاع خواهم داد ودرنتیجه بحسن اشتهار و معروفیت او لطمه وارد خواهد آمد. اینجا دیگر او سپر انداخته از اصرار و الحاح دست برداشت و حاضر شد سه نفر از بستگان خود را تا اترك به مصاحبت من بفرستد و درآنجا آنان وسایل مسافرت مرا به آن طرف فراهم نمایند.

برای کسب موفقیت فوق دوسه روز طول کشید و در خلال این مدت من همواره بیم آن داشتم که مبادا میزبان ازاین تصمیم خود صرفنظر نماید وبدین‌مناسبت روزی که باانجام مقصود درگداره «گرگان» با«موسی»مراسم‌تودیع بعمل آوردم مسرت

فوق‌العاده‌ای در من ایجاد گردید .

در بـادی امرجاده صاف و مسطح و یکنواخت بود ولی در حوالی «اترك» تپه هـای کم ارتفاع موسوم به « قرا تپه » نمودار گردید .

نگارنده درهمین حول وحوش درحدود ده دوازده کبوتر که کمك خوبی به زاد وراحلهٔ راه بود شکار کرد .

شب را در زیر کولاك شدید و برف و طوفان سختی بچادر های جماعتی ازایل آتابای رسیدیم . صبح روز بعد معلوم شدکه علیق پنج منزلرا بایستی دراینجا فراهم کرد وتهیهٔ شترهم برای انجام اینمقصود خالی‌از اشکال نمیباشد واز آن گذشته یک شتر را چهل پوند یعنی هشت برابر بهای حقیقی آن قیمت گذارده بودند .

بالاخره مقارن ظهر حرکت کردیم وتازه معلوم شدکه بلدچی روز قبل‌نیزاز انعامی که باو داده شده راضی نیست وتوقع دارد که یکعدد طپانچه بمشارالیه تقدیم شود ! ! !

مسیر ما بمحاذات رودخانهٔ «اترك» ازمیان بیابان و صحرائی بود که احدی ازآن راه عبورومرورنمیکرد . جاده نیز پر از برف و گل و لای بود و پس ازتحمل شداید بین راه ، بچادرهای عشیرهٔ « قان یوخماز» که یك تیره از ایل آتابای میباشند رسیده اطراق کردیم .

تیره‌های مختلف ترکمن‌های یموت از قرار ذیل میباشند :

(۱) جعفربای : این طایفه در حوالی «اترك» زندگانی مینمایند و از حیث ثروت وتمدن ازمهمترین تیره‌های ایل ترکمن محسوب میشوند و ازطریق صید ماهی نیز مکنت سرشاری بهم زده و از موقعیکه روس‌ها از دزدی دریائی جلوگیری بعمل آورده‌اند بکسب و تجارت پرداخته‌اند . این طایفه بردو تیره منقسم‌شده‌اند : یارالی ونورالی ودوهزارخانوار آنها درجنوب وهزارخانوار درشمال اترك بسرمیبرند و بطور کلی با ایل آتابای روابط خوبی ندارند .

(۲) از ایل آتابای دوهزار خانوار در ایران و هزارخانوار در خاك روسیه زندگانی می‌کنند وچون در میان ایل جعفربای وتیره‌های کوچك کوچك بسرمیبرند،

عده‌ای از دستجات عشایر جزء را مطیع ومنقاد خود ساخته‌اند یك تیره ازهمین طایفه ایل« آق آتابای» میباشد که رئیس وسر کردهٔ آنها فعلا «موسی‌خان» است .

(۳) عشایرفرعی ذیل مطیع طایفهٔ آتابای میباشند .

بولگای	۳۰۰ خانوار
قان یوخماز	۴۰۰ »
داز	۱۰۰۰ »
دوجی	۱۰۰۰ »
بدراك	۲۰۰ »
امیر	۱۰۰ »
کوچك	۳۰۰ »
تاتـار	۱۰۰ »
سلاك	۱۰۰ »
کجوخ	۱۰۰۰ »

اجمالا آنکه از ایل یموت ۸۵۰۰ خانوار تبعهٔ ایران و ۲ هزار خانوار تبعهٔ دولت روسیه‌اند .

شب را ترکمن ها بشرح دلاوری ها و رشادتهای ایام سابق خود پرداخته آنچه توانستند گزافه‌گوئی کردند . این طایفه در لاف و گزاف و مبالغه واغراق از افغان ها هم گذرانده بمراتب بیشتر از آنها خودنمائی و تظاهر می کنند . مثلا می گفتند : « موقعیکه ما علیه ایرانی‌ها قیام وطغیان کرده بودیم اگر دوازده نفرما از دور پدیدارمیشد تمام عدهٔ افواج ایران رو بفرار مینهادند » ! !

بلدچی ما تا چند منزل یکنفر ملانمای « حق نفس » نام بود و روز بعد از کنارقلعهٔ کوچك وتلگرافخانه‌ای که آن طرف رود اترك واقع درخاك روس بود رد کردیم . ترکمن‌ها از اینکه قراول قلعه هیچگاه بخواب نمیرود و اتصال بانجام وظیفه اشتغال دارد استعجاب می کردند . فردای آن روز را در چادر عدهٔ دیگری

از قان‌یوخمازها اطراق و پس از رفع خستگی حرکت کرده از حوالی یکی ازقلاع قدیمهٔ ایران واقع در«چات» عبور نمودیم .

«یوسف» قبلا باینجانب اطلاع داده بود که ملا «حق‌نفس»یکی‌ازمتمردین و اشرارنامی است که دراستراباد و بجنورد تشنهٔ خون او هستند و بمحض اینکه به او دسترسی پیدا کنند او را بکیفر اعمال سیئهٔ خود خواهند رسانید . یکروز صبح مشارالیه از جلد سالوس و ریا خارج شد و باصطلاح قیافهٔ طبیعی بخود گرفت باین معنی که با لحن تهدیدآمیزی گفت دیگر حاضر بادامهٔ حرکت نمیباشد و ضمناً قاطرچی ها را نیز بوحشت انداخته آنها را از بار کردن محمولات ما جلوگیری نمود . نگارنده یک عدد ساعت و مبلغی وجه نقد جهت مشارالیه تعارف فرستاده تقاضا کردم که از این حرکت خود داری نماید ولی او در عوض سپاسگذاری پیغام داد که اگرمن بجای ساعت و پول ، تفنگ خود را باوتسلیم کنم بهتر بکاراومی آید .

درگیرودار اینکه من وقاطرچی‌ها مشغول صحبت بودیم‌صدای «یوسف» از یکی ازآلاچیقها بلند شدو وقتی من برای کشف قضیه نزدیک رفتم مشارالیه اظهار داشت آقا این ملا خیال قتل ما را دارد ، اجازه بدهید من پیشدستی کنم . اینجانب نظریهٔ یوسف را تکذیب کرده گفتم که ملا مثل فرزند من است و با لحنی آمیخته با خشونت ومحبت ، « حق نفس » را از چادر خارج کردم تا سوار شده حرکت را ادامه دهد .

راستی فراموش شد تذکر داده شود که صبح آن روز « حقنفس » تقاضای رضایت‌خط کرد ونگارنده شرحی مبنی براینکه او بلدچی ما بوده وضمناً قصد داشته اموال ما را بسرقت ببرد نوشته بمشارالیه تسلیم کردم . بعداً که خواستم‌مضمون آن را عوض کنم و در واقع رضایتخط خوبی باو بدهم اوبخیال اینکه‌مفاد آن اولی کاملارضایتبخش‌است ازتسلیم آن امتناع ورزید .

ازاینجا جاده پیچ و خم‌های متعدد و فراوان داشت وما بزحمت طی طریق کرده و پس از عبور از رودخانه در نقطه‌ای که پنج چادر برپا بود اطراق نمودیم .

ملا حقنفس در این محل با بلدچی‌های دیگر محرمانه مذاکراتی کرد و بالاخره گفت شما را در آلاچیقهای این نقطه منزل نخواهند داد نگارنده نیز کاملا بسوء نیت آنها پی برده دستور دادم که چادرهای خودمان را برپا نموده مراقب جریان باشند .

فقدان غذای صحیح و برودت فوق‌العادهٔ هوا وانتظارپیش آمدهای غیرمنتظره هریك از طرفی ، خیال ما را پریشان ساخت . هوا بقدری سرد بود که چکمه های روسی و چهار زوج جوراب رویهم از نفوذ سرما جلوگیری نمیکرد و باز پاهای من احساس برودت مینمود .

اواسط شب دوسه نفر از ترکمن‌ها را دیدم که تفنك های خود را بدست گرفته آهسته بطرف چادر ما می‌آیند لذا یوسف را صدا کردم و وقتی آنها پینجاه ذرعی چادرها رسیدند دونفری بالحن ملایمی ازسلامتی حالات آنها مستفسر شدیم وهمین مسئله باعث گردید که آن اشرار نابکار پی کارخود بروند .

قبل از طلوع آفتاب بار کردیم و «یوسف» که درتمام عرض راه رشادت فوق‌العاده‌ای بمنصه ظهوررسانیده بود ترکمنهائی راکه خیال سرقت‌اموال مارا داشتند تهدید کرد و براه افتاد .

پس از طی یك منزل کوتاه باز بچادر عده‌ای از «دوجیها» رسیدیم و مجدداً بلدچی‌های شریر و مزور ما با ترکمن‌ها داخل مذاکره شده در صدد سرقت اثاثیهٔ ما برآمدند ولی بعد یکی دونفر اظهارداشتند که این فرنگی پشت گرمی غریبی دارد که تنها در محال ترکمن مسافرت می کند و الاکی جرأت می‌کرد که ازاین حدود عبورنماید . در «آق‌چانم» که رودخانهٔ اترك ازبالادست آن جاری‌است ومنظرهٔ دلفریبی را تشکیل داده برای اولین مرتبه پذیرائی دوستانه‌ای ازاینجانب بعمل آمد . این نقطه جزوخاك ترکمن‌های «گوکلان» بودو «مصطفی‌قلی» نامی که‌در ۱۸۷٤ با کلنل «ناپیر» درگرگان مأموریت داشته ازما پذیرائی نمود . مشارالیه اظهارداشت که ملا«حقنفس» دونفرازفرزندان اورا بقتل رسانیده وازاینکه ما ازدست او جان بسلامت بدربرده‌ایم اظهار حیرت و تعجب کرد .

نگارنده دراثر خستگی راه زود بخواب افتادم ولی «یوسف» بیدار ماند و سرگذشت مسافرت را باآب وتاب هرچه تمامترنقل میکرد .

پس از ادامه مسافرت بکتل‌هنکی رسیدیم که بالای آن ۳٤۰۰ فوت ارتفاع دارد ، ازطایفه ترکمن کوکلان ، ایلات ذیل در خاك روسیه سکنی دارند و مجموعا ۱۵۰۰ خانوارهستند .

سورالی ـ تختامیش ـ کاك ـ قلقزل ـ آق گل

ایلات ذیل نیز که ۲۵۰۰ خانوار میباشند در خاك ایران سکونت دارند قلقزل ـ تختامیش ـ کی ـ تسمیك ـ ایلیانگی ـ ارك کلی ـ کارناز ـ دودی ـ کرابالی‌خان ـ جان شوربالگی .

حوالی غروب بچادر جماعتی از تختامیش وصبح روز بعد به سملقان که شاید همان سمنگان شاهنامه و محل تلاقی جاده استرباد و بجنورد است رسیدیم این جانب بی‌اندازه مشعوف شدم که بتدریج از ناحیه ترکمن ها خارج می‌شوم ولی درعین حال مشاهده اوضاع و احوال این طایفه وکسب‌اطلاع از عادات و آداب ایشان برای من نهایت مسرت را داشت و اگر با اسکورت مسافرت کرده بودم بحصول هیچیك از این موفقیت ها نایل نمیآمدم . از طرفی در محال ترکمن با مخاطرات زیادی هم مواجه نشدم و اگر خود را با « کونولی » مقایسه کنم که در همین ناحیه گرفتار اینقوم نا بکار شده وآنهامیخواسته‌اند اورا بغلامی ببرند بازبایستی‌هزار گونه شکرخدا را بجاآورم .

ترکمن های گوکلان نهایت رؤف و مهربان میباشند و اکثر از تجاوزات یموت ها شاکی و آزرده اند . از این جا به بجنورد باز از یك رشته جبال مرتفع بایستی عبورکردومسیرما بموازات کوههای آلاداغ بود که‌چندین‌میل ازمشرق‌بمغرب امتداد دارد .

نزدیکی بجنورد بشش نفر قزاق ایرانی‌که حکومت محل آن ها را باستقبال ما فرستاده بود مصادف و درمعیت آنها بشهر کوچك بجنورد که حاکم آن

اصرار داشت مهمان او باشیم وارد شدیم . برای رفع خستگی های راه دو سه روز توقف نهایت ضرورت را داشت وهر کس نگارنده را ملاقات میکرد بمن برای اینکه چنین راه پر خطری را بسلامت طی کرده ام تبریك می گفت ومن نیز بتدریج باهمیت آن خط پی بردم وبرای اینکه قارئین محترم نیزازچگونگی و اوضاع این راه پرخطر استحضار حاصل کنند بنقل دو سه جمله از کتاب « خراسان و سیستان» که اخیراً منتشر گردیده مبادرت می‌نمایم . کلنل یات که باتفاق هفتاد نفر و یك اسکورت در پائیز سال بعد ، از اینراه مسافرت کرده چنین می نویسد : « اینك ما ازناحیه‌ترکمن های گوکلان بمحال یموت ها میرفتیم وبرای طی‌این مسافرت اضطراب فوق‌العاده‌ای بما عارض شده بود تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد هیچ یك از خارجی ها از طرف مشرق بخاك ترکمن وارد نشده اند . خلاصه عبور ما از سر زمینی بود که ابداً قانون مفهوم خارجی و احدی از ایرانی ها نیز جرئت ورود به آن خطه را ندارد ».

خراسان که اینك ما ، بخاك آن‌منطقه وارد شده بودیم واقع است در شمال شرقی ایران و از ایالات مهم و معتبر این کشور بشمار میرود و معنی تحت‌اللفظی آن « زمین خورشید » است . خراسان سابق بر این فوق العاده وسعت داشته و از بحر خزر تا سمرقند و از جنوب تا ناحیه سند ممتد بوده و از همین لحاظ موقعی که ما «کویته» را بحیطه تصرف در آوردیم ، پارسی‌ها بمناسبت این که روزی شهرمزبور جزو خاك ایران بوده بی نهایت اظهار مسرت وعده زیادی در آنجاسکونت‌اختیار نمودند .

این‌ایام خراسان از شمال بماوراء بحر خزر وازجنوب بسیستان وازمشرق بافغانستان وازمغرب باستراباد محدود است . اراضی لوت نیزدرجنوب این ایالت واقع شده وکشت وزرع و تعداد رود خانه‌های آن نیز مثل کرمان کم‌است وحائز آنقدر ها اهمیت نمیباشد .

غروب روز ورود خود از «سهام‌الدوله» سرکردهٔ اکراد شادلو ملاقات‌بعمل

آوردم . اکراد مزبور را چنانکه در فصل گذشته اشاره شد «شاه عباس» دراین ناحیه سکونت داده است . مذاکرات ما با ایلخانی دراطراف موضوعات مختلف بود و مشارالیه ازاوضاع ممالك دیگرخاصه هندوستان اطلاعات جامعی داشت

بجنورد شهر کوچکی است که بالغ بر ده هزار نفر جمعیت و بـوسیله یك رشته سیم تلگراف بمشهد اتصال دارد .چون از قالی ترکمن زیاد تعریف شنیده بودم ودراین محل هیچ از این متاع ندیدم در حین عبور ازبازار بیوسف دستور دادم تحقیق کند که قالی فروشی اصولا دراینجا وجود دارد یاخیر ؛ «یوسف» ازانجام دستور من امتناع ورزید و حق هم داشت زیرا در ایران محترمین شخصاً چیزی خریداری نمی کنند در مراجعت بمنزل چهار فرد قالیچه ترکمن برای فروش آوردند که یکی از آنها سوراخ زیاد داشت . لذا سه پارچه بی عیب را معادل هفت پوند ابتیاع نمودم و خوشبختانه خریدمزبور بنفع اینجانب بود زیرا قالی های مزبور درانگلستان چهار پنج برابر قیمت داشت . روز بعد که قالیها رابسته بودم دلالها بمنزل آمده بعنوان اینکه مغبون شده اند دبه کردند ولی چون حضرات این حقه را برای دریافت مبلغ بیشتری سوار کرده بودند من ابدا بآن ها اعتنائی ننمودم .

پس ازسه چهار روز که بتدریج توقف «بجنورد» حوصله ام را سر برد چندرأس قاطر کرایه و بطرف «قوچان» حرکت نمودم . اکثر دهات این ناحیه برجهای مرتفعی دارد که ازدور شبیه کلیساهای انگلستان است .

«شیروان» که دومین شهر این نـاحیه و کرسی نشین قدیم آن است تپه مصنوعی بزرگی دارد که بقول بلدچی ما محل سوار کردن توپ های آتشبار بوده و این شهر ازقرار ظاهر معمور و آباد می باشد ولی چون ما اوایل شب وارد و قبل از طلوع آفتاب نیز روانه شدیم لذا ازدرج نتیجه ملاحظات شخصی معذور میباشم .

دراین حوالی، اترك دیگر بتدریج بیك نهر بزرگی تبدیل می شود وماپس از عبور از این رودخانه ، بحاصلخیز ترین وادیهای ایران رسیده بعدازطی سی میل راه ، بقوچان وارد شدیم . زعفرانلوها که مهمترین تیره های سه گانه اکراد می باشند

در همین ناحیه سکونت دارند. ایلخانی کنونی آنها که لارد کرزن (۱) در صفحه نوذ و چهار جلد اول کتاب خود موسوم به «ایران» باو اشاره کرده همواره اوقات یا مست نوشابه های الکلی یا غرق کیف تریاك وسایرمکیفات است. برای ملاقات این شخص همیشه بایستی سه روزجلوتروقت گرفت ونگارنده ازترس تعویق حرکت، از دیداراوصرف نظر کردم.

گداهای این نقطه برای اولین مرتبه مزاحم اینجانب شدند وبرای تحریك احساسات من بانواع تشبثات مبادرت میکردند ولی چون معلومشان شد که بهیچ وسیله‌ای نمیتوانند حس رأفت مرا بخود جلب کنند پی کارخود رفتند.

ازجمله اشخاصیکه دراین محل از نگارنده ملاقات کرد رئیس پست بود که پس از مذاکرات طولانی مفصلی گفت پاکتی از ژنرال قنسول مشهد برای شما رسیده است. من با کمال ادب پاکت مزبور را مطالبه کردم ولی مشارالیه اظهار داشت که همراه نیاورده و پس از رفتن هم پیغام داد که مراسله مفقود گردیده است. موقع خواب پاکت مزبور را فرستاد و چنانکه «یوسف» اظهار کرد مشارالیه در مقابل انجام این زحمت متوقع انعام وافری بوده. پس از مطالعهٔ مکتوب معلوم شد که مستر «الیاس» دو اسب و یکنفر سوار باستقبال من فرستاده‌است لذا آماده حرکت شدم زیرا پس ازطی اینهمه راه بملاقات یکنفر از هموطنان خود فوق‌العاده مشتاق و مایل بودم.

ازاینجا تا مشهد درحدود ۹۰ میل است وما برای طی این راه یك کالسکه

---

(۱) لارد کرزن، سیاس معروف انگلستان است که در ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در ۱۸۹۹ الی ۱۹۰۵ نایب‌السلطنه هندوستان بوده. درزمان‌فرمان فرمائی وی ژرژ پنجم پادشاه انگلستان در موقع‌ولایتعهدی باتفاق‌ملکه بهندوستان مسافرت‌نمودند. از ۱۹۱۶ تا۱۹۱۹ مشاغل مهمه‌ای ازقبیل‌عضویت شورای‌جنك بین‌المللی‌اول و بعدار ریاست شورای مزبور و ریاست مجلس اعیان ووزارت خارجه انگلستان را داشته‌است. درحین وزارت خارجه همین رجل‌سیاسی بود که قرارداد معروف با وثوق‌الدوله رئیس الوزرای ایران منعقد گردید. لارد کرزن کتاب مفصل و مشروحی راجع بایران دردو جلدتالیف نموده و ازجمله کتب سودمندی است که دراین باب نگارش یافته «م»

کرایه وحرکت کردیم. بعدازظهر روز سوم ازدوریکنفر روی بام کاروانسرا پدیدار ومعلوم شد همان سواراست که باستقبال آمده ـ خلاصه پس ازچند دقیقه که بمشارالیه رسیدیم «یوسف» را گذارده ومن با سوارمزبور بطرف مشهد حرکت کردم .

گنبد طلائی زیبای مشهد از دور مثل شعلهٔ آتش میدرخشید و ما را بوصول این شهرتاریخی نوید میداد . طولی نکشید بعمارتی که موقتاً برای قنسولگری انتخاب شده بود وارد گردیده وازطرف اعضای قنسولگری پذیرائی گرمی بعمل آمد . پس ازدوماه مسافرت ، دراینجا ازحوادث و واقعات دنیا اطلاع بهم رسانیدم وازهرحیث خیالم راحت شد مخصوصاً وقتی ناراحتیهای بین راه وفقدان آذوقه را بخاطرمیآوردم خدارا ازهرجهت شکروسپاس میگفتم .

مشهد، آرامگاه امام هشتم مسلمان‌ها حضرت رضا وخزانهٔ آستان قدس یکی ازخزائن ذیقیمت قارهٔ آسیا میباشد که نه فقط اشخاص، جواهرات ونقدینهٔ زیادی به آن اهداء بلکه مستغلات واملاک حاصلخیزی نیز وقف آن میکنند . مسافرین خارجی ازورود بمحوطهٔ داخلی حرم مطهر ممنوع میباشند و اگر کسی از حدود خود تخطی کند تمام اروپائیهائیکه در ایران ساکن‌اند دچارزحمت خواهند شد درایامی که در بغداد احساسات مسلمان ها با تمام معنی علیه مسیحیان غلیان داشت یکی از انگلیس ها که من از داشتن چنین هم وطنی متأسف میباشم با لباس بدل وارد یکی ازمساجد شد واگرقضیه کشف گردیده بود نه فقط خود او بلکه عدهٔ کثیری ازسایر خارجی ها بهلاکت رسیده قربانی این بی‌احتیاطی میشدند .

ممانعت خارجی‌ها از ورود بمحوطه‌های داخلی مشاهد مقدسهٔ اسلام بدعت تازه‌ای‌است وسابق براین معمول‌نبوده، چنانکه «کلاویو» که بریاست هیئتی ازاسپانیا بدربارتیمور مأمور بود مینویسد : «درهمانروز هیئت اعزامی بشهرمشهد که مدفن نوهٔ پیغمبر است وارد شد . این شخص درمسجدی زیر گنبد بزرگی مدفون است . عدهٔ هیئت اعزامی که برای تماشای مقبره بداخل‌مسجد رفتند بعدها درنقاط دیگر که میگفتند قبرامام را زیارت کرده‌اند مورد احترام مسلمان ها واقع میشدند و پیروان

اسلام لباس‌های آنانرا بوسه میدادند . »

نگارنده برای استحضار قارئین محترم ذیلابدرج شجره نامهٔ «حضرت‌رضا» مبادرت مینماید .

حضرت محمد

(۱) حضرت فاطمه ——— حضرت علی

(۲) حضرت حسن

(۳) حضرت‌حسین

(٤)حضرت‌علی‌زین‌العابدین

(٥) حضرت‌محمدباقر

(٦) حضرت جعفر

(۷) حضرت‌موسی

(۸) حضرت رضا

موقعیت سیاسی وتجارتی مشهد این ایام خیلی مهم وقابل ملاحظه میباشد، از نقطهٔ نظر حفظ مصالح ما ، مغرب افغانستان درمقابل هر گونه تجاوزات سرحدی بایستی محفوظ بماند و تجارت هند و انگلیس نیز ازاین طریق ، مسئلهٔ مهم دیگر بشمار میرود .

مشهد برای روس‌ها نیز حائز نهایت اهمیت میباشد زیرا کرسی‌نشین ایالت خراسان است که آذوقه روزانهٔ عشق‌آباد را تأمین میکند . اجناس وامتعهٔ روس‌ها در بازار این ناحیه بغایت فراوان میباشد ولی اشیاء ساخت انگلیس زیادتر مورد اطمینان است .

در زمان توقف اینجانب ؛ مستر «الیاس» که شیخ‌السفرای مأمورین آسیای مرکزی بشمارمیرود ژنرال‌قنسول بریتانیا بود ومسیو «ولاسف» که اینك بمنطقهٔ وسیعتری یعنی حبشه مأموریت پیدا کرده زمام حفظ مصالح روسها را دردست داشت . تصادفاً هم او و هم معاونش با انگلیس‌ها وصلت کرده بودند و در نتیجه روابط اجتماعی این کلنی کوچك اروپائی باندازه‌لازم رضایت‌بخش بود .

اینجانب روز آخرفوریه بمشهد ورود کردم ویکی دوروز بعد برف سنگینی آمد که بمنزلهٔ آخرین تقلای زمستان بود ومن از بیم اینکه مبادا هوا بتدریج گرم شود بتوقف طولانی مشهد آنقدرها علاقه‌مند نبودم .

مستر «الیاس» که درمحبت ومهربانی ضرب‌المثل‌است باینجانب توصیه کرد که ازطریق لوت بکرمان مسافرت کنم خاصه اینکه اغلب نقاط بین راه ، روی نقشه ضبط نگردیده‌است . برای‌انجام اینمقصود توشهٔ مفصلی‌جهت راه تهیه کردم و علاوه تعداد زیادی کتاب نیز همراه برداشتم ولی بجرأت میتوان گفت که هیچیك از آن کتاب ها ابداً با شاهکار ذیقیمت فرمانفرمای فعلی هندوستان جناب « لرد کرزن » قابل مقایسه نمیباشد . مندرجات کتاب اینشخص محترم راجع بمشهد بقدری جامع وسودمند است که نگرنده دیگر در اطراف اینشهر چیزی ننوشته قارئین گرامی را باستفادهٔ از آنکتاب توصیه مینماید .

خلاصه هفت قاطر ودواسب کرایه و ازشهرمشهد حرکت نمودم وضمناً از مفارقت عده‌ای‌ازاروپائیه ن بامحبتی که هیچیك‌را هفتهٔ‌قبل نمیشناختم ، متأثر گردیدم.

« ما را در بیابان و زمین ویران و پراز حفره و اراضی خشك و بایر و قلمرویکه هیچکس ازآن گذر نکند و آدمی درآن ساکن نشود رهبری نمود »

نقل از کتاب ارمیای نبی باب دوم آیه ششم

فصل سوم

ازمشهد بکرمان ازطریق لوت

پس ازحرکت ازمشهد که گنبد طلا و قبرستان‌های متعدد آن ازخاطرات فراموش‌نشدنی نگارنده است ، خطسیرما منزل اول ازجادهٔتهران بود که بشریف‌آباد منتهی میشود . جاده ازنشیب وفرازهای متعددی می گذرد وانتهای آن نقطه‌ای‌است که زوارخراسان از آنجا برای اولین مرتبه گنبد مقدس را زیارت مینمایند .

شریف‌آباد دو باب کاروانسرای عالی دارد و با اینکه در جوار « مشهد » واقع شده باز ناامن‌ترین وخطرناك‌ترین نقاط بین‌راه بشمار میرود . در نیمهٔ اول‌قرن نوزده ، دکتر « والف » سیاح معروف را نزدیك بود جماعتی از سارقین هزاره (۱) در همین محل بقتل رسانند .

---

(۱) ایل هزاره نژاداً مغول میباشند و فارسی تکلم میکنند . رجوع شود بصفحهٔ ۱۳۳ کتاب جغرافیای تاریخی ایران تألیف « بارتلد » مستشرق روسی متوفی درسال ۱۳۰۹ هجری شمسی و ترجمهٔ آقای «حمزه سردادور» «م»

روز بعد برای اینکه مسافت زیادیرا در پیش داشتیم صبحگاهان از خواب برخاسته پس از قطع چند میل راه با کاپیتن دوك که از کارکنان بهداری هندوستان است تلاقی کردیم . مشارالیه از بوشهر تا محل مزبور را سی ودو روز آمده بود و چون همانروز هم بمشهد میرسید مسافرت وی آنهم با کاروان از کارهای نسبتاً مهم بیسابقه محسوب میشود . خلاصه نشیب وفرازهای راه ادامه داشت تا به «کافرقلعه» رسیدیم که نهر آب و مرغ و چمن و سبزه‌زار آن توجه انسانرا جلب می کند . پس‌ازاینکه یك ارد ك شکار کرده حرکت را ادامه دادیم‌ازاینجا تا«اسدآباد» تل و ماهورهای متعددی دارد ودرنصفهٔ راه نیز رشتهٔ باریکی ازکوههای عمودی کم‌ارتفاع سیاه رنگ مشاهده میشود . « اسدآباد » دروازهٔ غریب و عجیبی شبیه یك قطعه سنك بزرگ مدوری دارد که حرکت دادن آن مستلزم همزور شدن ده نفر مرد می باشد .

در این محل بقافله‌ایکه مال‌التجارهٔ آن قالی بود و از « قاین » (۱) می آمد تصادف کردیم ومن یك فرد قالی که الوان لاکی و لاجوردی آن نهایت جالب توجه بود و هفده فوت و چهار اینچ طول و یازده فوت و ده اینچ عرض داشت به یازده پوند ابتیاع نمودم . درآن موقع هرپوندی معادل سی‌وهفت قران بود درحالیکه این ایام بطورمتوسط به پنجاه قران تسعیرمیشود . ترقی پوند لطمهٔ بزرگی به بانك شاهنشاهی ایران وارد آورده ولی ازطرفی باعث خوشوقتی کسانی‌است که عوائد آنها به پوند می‌باشد .

من از روی حماقت و نادانی تصمیم گرفتم یکسره به « تربت » که تصور

---

(۱) مستوفی در نزهت‌القلوب در صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ مینویسد : « قاین هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد . دلقك سخره سلطان « محمود سبکتکین » آزآنشهر بوده است » . « شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت حموی» نیز که در ۵۷۴ متولد و در ۶۲۶ هجری وفات کرده است در کتاب نفیس خود موسوم به معجم‌البلدان مینویسد : « قاین مطابق قول « سمعانی » شهریست نزدیك طبس‌میان نیشابور واصبهان » «م»

می‌کردم درحدود سی میل یا کمتر مسافت دارد بروم درحالیکه نشیب وفراز گردنهٔ بین راه فراموشم شده بود. پس از طی چند میل راه در جلگه، به « شورسرا » که در نقشهٔ ما شور حصار ضبط شده بود و سپس به درهٔ عمیقی که برف زیادی داشت رسیدیم. مسیر گردنه بغایت کم عرض و باریك و یك طرف آن پرتگاه و سمت دیگر برف بود لذا بقاطرچی دستور داده شد که قاطرها را یکی یکی پشت سر هم بقطارحرکت دهد ولی مشارالیه چون تصورمیکرد که اطلاعات فنی او بهتر ازنگارنده است بحرف من گوش نکرفت ودرنتیجه قاطرپیش آهنگ تصادفاً توقف و پوزه خود را بزمین درازکرد ومطابق پیش‌بینی من قاطر بعدی باو تنه زد و هردو حیوان زبان بسته به پرتگاه افتادند. من بفوریت مانع حرکت سایر قاطرها شدم و چاروادار بی‌عرضهٔ ترکمنی که بدترین قاطرچی‌هائی بود که من تا کنون دچار آنها شده ام حیوانات بیچاره را از زحمت بند بار پنج صندوق ها که بلبهٔ پرتگاه گیر کرده بود خلاصی داد و بالاخره قاطرها بخودی خود جاده‌ایرا که از برف مستور بود پیدا کرده براه افتادند.

وقوع این تصادف غیرمترقبه باعث چهارساعت تأخیرشد ووقتی ببالای گردنهٔ « بیدار » که ارتفاع آن شش هزار و پانصد فوت است رسیدیم برف و باران سختی همهٔ ما را درفشار گذارد و زحمات ما را تشفی وتسکین داد!!!

در سراشیبی بین راه که بجنوب امتداد دارد یکنفر ارمنی که از سیستان مراجعت مینمود بجماعت ما برخورد کرد. اینشخص از قرار ظاهر مأموریت داشته که از بروزوبا درحوالی سیستان تحقیقاتی بعمل آورد درحالیکه بقول او اصولا وبا در آن نقاط بروز نکرده و از قراریکه نقل می‌کرد تمام راهرا باتفاق یکنفر دیگر بوسیلهٔ گاری طی نموده و چون گردنهٔ خماری در چند میلی مغرب این محل ارابه رو می‌باشد در صحت قول او تردیدی نمیرود. خلاصه پس از مبادلهٔ اطلاعات لازم از هم جدا شده و ما برودخانه‌ای رسیدیم که در پائین دست، معروف به «کله‌منار» و پل آن جدیدالاحداث می‌باشد.

پس از عبور از دومین رشتهٔ دره و ماهورهای بین راه بجلگهٔ مسطح تربت رسیده وشبانه بمحل مزبور وارد شدیم ومن ازروی اضطرار باقامت در کاروانسرائی که پرازجمعیت بود تن دردادم . اقدام به چنین کاری برای اروپائی‌ها عاری از خطا نمی‌باشد زیرا در بین جمعیت کاروانسرا انسان برای اینکه جای خلوت داشته باشد ناچار بنصب چادر میشود واشخاص ولگرد و بیکار که اتصال این طرف وآن طرف پرسه میزنند تصورمی کنند « فرنگی » حیوان عجیب وغریبی است که بایستی دنبال او راه بیفتند وحرکات وسکنات اورا تماشا کنند .

این محل را این‌ایام مطابق آنچه درنقشه ضبطاست ، با اینکه مقبره وسیع آجرکاری « قطب‌الدین حیدر » هنوز در آن دائر و برپا می‌باشد « تربت حیدری » نمینامند (۱) شهرت « قطب‌الدین حیدر» بقدریست که نه فقط عده‌ای ازجوانان ایران بلکه مردهای سالخورده مملکت نیز در مواقع سنگ بازی که گاهی منجر بقتل اشخاص میشود بدودستهٔ حیدری ونعمتی تقسیم میشوند . دستهٔ نعمتی منسوب بشاه نعمت‌الله می‌باشد که درماهان کرمان بدفن رسیده است .

شهر را بطورکلی تربت مینامندکه بمعنی قبراست و باستناد قول چهارنفر از طبقات مختلفهٔ شهر تربت « اسحق خان » (۲) می‌باشد بناء علیهذا تربت حیدری اسمی است که روی نقشه بآن اطلاق شده و تا کنون باقی مانده است .

« اسحق خان » سرکرده ایل قرائی یا کرائیت است و رئیس ایل مزبور

---

(۱) قطب‌الدین حیدر ازعرفای مشهورایران میباشد که درسال ۶۱۸ هجری وفات کرده . بنا بگفتهٔ حمدالله مستوفی قبراو درزاوه است (نزهت‌القلوب صفحهٔ ۱۵۱) که این ایام یکی از رستاقهای دوازده گانه نیشابور محسوب میشود . در جغرافیای سیاسی تألیف آقای مسعود کیهان صفحهٔ ۱۹۹ قبر او را درتربت نوشته‌اند . بنا براین اسم سابق تربت باید زاوه باشد . «م»

(۲) اسحق خان معاصر فتحعلیشاه بوده ودرسال ۱۲۳۱ هجری درمشهد مقدس با پسرارشدش بامرشاهزاده فریدون میرزا بقتل رسیده . برای تفصیل قضیه رجوع شود به جلد نهم روضة‌الصفا و مراة‌البلدان جلد اول صفحهٔ ۴۲۰ و۴۲۱ «م»

سابقاً « پرسترجان » (۱) معروف بوده که بعداً مقهور «چنگیزخان» گردیده . باری « اسحق‌خان » عنصرفوق‌العاده لایقی بوده ودرظرف چند سال مقرحکمروائی خود را بقسمی آباد ومعمورساخته که مورد رشك وحسد قبائل هم‌جوارواقع شده . اینشخص پس ازائتلاف با چندین عشیره دیگر درصدد تسخیرمشهد بر آمده ودرنتیجه دستگیر شده و بقتل رسیده است .

« تربت » درحدود پانزده هزار نفر جمعیت دارد و باغات زیادی دراطراف آن احداث گردیده واکنون درسال ۱۹۰۱ میلادی ازمراکزمهمهٔ روس‌ها بشمارمیرود روس‌ها مطبی در این نقطه دائر کرده‌اند که از بروز وبا و طاعون جلوگیری بعمل آورند و محافظت مطب بعهده عده‌ای از قزاق های روسی می‌باشد ، مال‌التجاره و محصول عمده این محل ابریشم است . چندی قبل در اثر قحطی و مجاعه ایکه در اکثرنقاط ایران اتفاق‌افتاد لطمهٔ بزرگی باین شهر وارد آمد که آثار خرابی آن هنوز باقی است وازقضا متعاقب مجاعهٔ مزبور نیز امراض گوناگونی در بین کرمهای ابریشم بروز کرد ولی این ایام اوضاع آن رو به بهبود گذارده است .

چون بطور کلی مایل نبودم از طرقی که معروف اهالی است مسافرت کنم و بکشف طرق جدیدی نهایت اشتیاق داشتم در صدد تحقیق راه تازه ای بر آمدم و معلوم شد که راهی درمشرق خط معمولی وجود دارد که به «جویمند» منتهی میشود. احساس تغییر درجه حرارت هوا معلوم کرد مسافرت در تمام روز خالی از اشکال نخواهد بود و از رشتهٔ کم ارتفاع تربت که رد شدیم بخطی افتادیم که بجنوب امتداد دارد .

از جویمند ما بایستی همان خطی را که بجنوب ممتد میشود ادامه دهیم ولی بنا باظهار بلدچی چون در آن سمت راهی وجود نداشت بسمت جنوب شرقی منحرف گردیده وراه جلگهٔ هموارحاصلخیزیرا پیش گرفتیم وباز ازرودخانهٔ «کله‌منار»

---

(۱) پرسترجان درتواریخ ایران با اونك خان سر کردهٔ ایل کرایت که بوسیلهٔ مبلغین نستوری به آئین مسیح گرویده ، منطبق میگردد . رجوع شود به جلد سوم تاریخ ادبی ایران صفحهٔ ۱۱ تألیف پرفسور ادوارد برون بزبان انگلیسی «م»

که آب آن گل آلود وتیره شده بود رد کردیم ودر «بزبار» چادرزدیم . پس از اینکه سران دیه گرد آمدند معلوم شد که راه را خطا آمده‌ایم و بدین لحاظ صبح روز بعد سمت یسار رود خانه را تعقیب نمودیم . این نکته جای تعجب است قریه‌ای که روی نقشهٔ ما ثبت وضبط شده بود خرابه‌ای بیش‌نبود و عجب‌تر اینکه رودخانه ایرا که بسمت مغرب جریان دارد روی نقشه خط سیر آنرا بسمت جنوب شرقی تعیین نموده بودند .

پس از طی سی میل راه که اتصال عبورما ازروی رودخانه تکراروتجدید میشد بجنگل رسیدیم . « جنگل » دهکده‌ایست که اطراف آنرا حصار کشیده‌اند و برج های متعدد آن بنظر انسان مضحك و عجیب می‌آید . ازآنجا هم ردکرده ازصحرای بایر لم‌یزرعی که در هندوستان « پت » می‌نامند و سراب با شکوهی دارد عبورنموده پس ازطی چند ریگستان به « بیمرغ » رسیدیم که آن نقطه و جنگل و اکثر دهات دیگر این ناحیه وقف آستانهٔ مشهد است .

خط سیر ما اینك تقریباً بسمت مغرب ادامه داشت و بعد از قطع چند دره وماهوری که مستورازریگ بود منظرهٔ بدیع زیبای جلگهٔ «گناباد» اولین قریه واقع در۱٦ میلی بیمرغ پدیدار شد و طولی نکشید که به « بیدخت » رسیدیم این محل از لحاظ اینکه اقامتگاه یکی از مرشدهای ایران میباشد کسب اشتهار نموده است . مرشد این ناحیه ازاشخاص متنفذ است و عدهٔ کثیری ازتجارتهران تحت نفوذ وتأثیر وی می‌باشند و نام او حاج ملا سلطانعلی و در حدود ٦۰ سال ازسنین عمراو گذشته است . مشارالیه یکباب مدرسهٔ عالی در این محل بنا کرده و در آنجا بتدریس و مباحثه اشتغال دارد .

بیدخت یعنی بلدهٔ کوچك این محل که ضمیمهٔ قلمروحکومت طبس میباشد در حدود هشت هزار نفر جمعیت و بازار کوچکی هم دارد ، از امتعهٔ مخصوص این نقطه ظروف سفالین است که بقدری بد قواره و بد ریخت ساخته بودند که نگارنده برای نمونه هم بخرید آنها رغبت نکرد .

جلگهٔ کناباد دردامنهٔ رشتهٔ جبال مهمی واقع شده که ازجنوب شرقی بشمال غربی امتداد دارد . رشتهٔ مزبور در اینقسمت از خاک ایران جادهٔ نسبتاً مرتفعی را که مسیرما بود ازصحرای لم‌یزرع‌لوت ، یعنی خطسیر آتیهٔما منفصل‌میسازد ودرطرف مغرب نیز با قسمت شمالی همین بیابان تقاطع می‌کند . از اینجا تا شهر «تون» (۱) سه منزل راه وهمان خط سیر «سرچارلزمك گرگور» است . مشارالیه ازاولین کسانی است که لزوم اکتشافات مهمهٔ نواحی‌مجاورامپراطوری هندوستانرا خاطرنشان کرده. باری از رشتهٔ کوهی که بقریهٔ کلات منتهی میشود بالا رفتیم . در این موقع من اطلاعات‌زیادی درخصوص‌این‌ناحیه بدست‌نیاوردم ولی پنجسال‌بعد اطلاعات‌سودمندی راجع بقاین و این محل کسب نمودم .

ازتنگهٔ بایری که ذی‌حیاتی در آن وجود نداشت. بطرف مقسم آبی به۶۶۰۰ فوت ارتفاع بالا رفته پس ازطی ۱۶ میل ازوسط نقاط کوهستانی حوالی دیهٔ کوچکی اطراق کردیم و بعد سوار شده از میـان باغات مصفای فرح انگیزی بطرف تـون سرازیرشدیم .

شهرتون (۲) درحدود ٤ هزار نفر جمعیت دارد و حصاری دور آن کشیده شده ودرداخلهٔ آن اکثراراضی زراعت میشود و رویهمرفته منظرهٔ نامطبوعی ندارد و درواقع با ۴۳۰۰فوت ارتفاع درجهٔ حرارت‌آن آنقدرها زیادنیست با وجوداین جملهٔ

---

(۱) تون این ایام فردوس خوانده میشود . «م»

(۲) تون ازاقلیم چهارم است طولش از جزایرخالدات صباك و عرض‌آن از خط استوا لدك دراول شهر بزرك بوده واین زمان شهری وسط است وضع آنشهر را چنین نهاده اند که اول حصاری بغایت بزرک نهاده و خندق عمیق بی‌آب دارد و در بازارگرد حصاردرآورده وشهر و خانه‌ها درگرد بازار و باغات وتودستانها در گرد خانه‌ها وغله‌زار درگرد باغات و درگرد غله‌زارها بندها بسته که‌آب و باران میگیرند وآب بدان غله میبرند ودربندها خربزه بی‌آب زراعت میکنند که‌بغایت شیرین‌میباشد و آبش ازکاریزها نیست وهوای معتدل وحاصلش‌غله ومیوه وابریشم باشد . نزهت‌القلوب صفحه ۱۴۳ و۱۴٤ . «م»

« به تون وطبس» که مفهوم آن با جملهٔ « به اریحا (۱) برو» مطابق است ورد زبان ایرانی‌ها میباشد .

اینک من برای اولین مرتبه بحاشیهٔ شمالی صحرای وسیعی رسیدم که تقدیر این بود بعدها نیز مکرر از آنراه عبور نمایم . اگرچه خصوصیات و کیفیات واقعی این صحرا را در محل دیگری مورد بحث قرار خواهم داد ولی تذکار بعضی نکات نیز در این مورد خالی از فایده نخواهد بود . در بادی امـر ذکر این نکته نهایت لزوم را دارد که اکثر جغرافی شناسان ، بدون مدارک مثبت این صحرای وسیع ایرانرا بدوقسمت منقسم نموده وقسمت شمالی‌را«دشت کویر» و ناحیهٔ جنوبی را « دشت لوت » نامیده‌اند (۲) ولرد کرزن در صفحهٔ ۲٤۸ ازجلد دوم کتاب خود موسوم به « ایران » سه فقره وجه تسمیه از قول جنرال شیندلر(۳) برای کویر نقل و قول اصح را انتخاب کرده باین‌معنی که لفظ کویر مأخوذ از کلمهٔ «قفر» است که عربی باطلاق ونمك‌زارمیباشد . بلاشبهه کلمهٔ کویر که تا بامروز درایران جنوبی متداول و معمول است در اصل همان قفر (٤) بوده . اما در خصوص کلمهٔ لوت ، بلدچی‌ها

«م»

(۱) اریحا یکی ازدهات واقع در وادی اردن فلسطین میباشد .

(۲) مقصود جغرافیا نویسان اروپائی‌است والا سیاحان‌عرب این‌قسمت را بیك اسم یعنی « مفازه خراسان » میخوانند . رجوع شود به جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتلد وترجمه آقای طالب زاده صفحه ۱۹۲ «م»

(۳) ژنرال هوتم شیندلر اصلاآلمانی ولی تبعهٔ انگلیس بوده ودرسال ۱۲۹٤ بایران‌آمده ومدت مدیدی دراین کشور دارای مأموریتهای‌مهم سیاسی وازجمله ریاست اداره تذکره بوده و درسال ۱۳۰۰ که ناصرالدین‌شاه معادن فیروزه نیشابوررا بانزده ساله به‌علیقلی‌خان مخبرالدوله وزیرعلوم ومعادن وتلگراف اجاره‌داده ازطرف مستأجر بمدیریت‌اداره مذکورمنتخب گردیده‌است . رجوع شودبصفحات ٦۹ و۱٤۲ گنج‌شایگان تألیف آقان سید محمدعلی جمال‌زاده . «م»

(٤) بارتلد روسی در صفحه ۱۹۲ کتاب جغرافیای تاریخی ایران در خصوص کلمه کویر اینطور مینویسد : « اصل‌کلمهٔ کویر هنوز معلوم نشده توماشك (جلد دوم صفحه ۵۸۲) عقیده دارد که اصل کلمه از لغت فرس قدیم Gawer (کویر) ازکلمه Gaw (Cavitas) اخذ شده است ولی احتمال قویتر آن است که این اصطلاح از ریشه عربی «قفر» که جمع آن «قفار» ویا «قفور» است اخذ شده و درمعنای صحرای بی‌آب وعلف آمده است » . «م»

یک محل یا زیادتر آثارشهرلوط را نشان میدهند که درواقع ازغرایب طبیعت است ومی گویند خداوند متعال از آسمان آتش نازل کرده و آن بلاد را مثل شهرهائیکه اینک آب های بحرالمیت (۱) روی آنها موج میزند خراب ومطمور ساخته است. از این گذشته کلمهٔ لوطی که این ایام باشخاص مسخره و بیعار اطلاق میشود سابق بر این مفهوم دیگری داشته و بعبارت اخری لوطی کسی بوده که با امارد و اطفال ساده سر و کار داشته است ، یقیناً اطلاق نام لوط به پیغمبر معروف بنی‌اسرائیل نیز تا حدی بهمین مناسبت و بملاحظهٔ اخلاق پیروان او بوده . املای فارسی کلمهٔ لوط پیغمبرولوط بمعنی بیابان شبیه وضمناً کلمهٔ لوطی بمعنائیکه درفوق برای آن ذکرشد ازهمانریشه مشتق گردیده است .

تاثیر جالب توجه شهرهای لوط از اقتباس چند جمله از کتاب « پیرلوطی» که راطع به بیابان سینا نگاشته بهتر معلوم ومشخص می شود . درمقابل ما ، دره های عمیقی‌مشاهده میشد که با احجار سفید و تیره رنك خود منظرهٔ غارهول‌انگیزیرا تشکیل داده بود و در اطراف و جوانب این دره ها خطوط منحنی افقی کوه که بدیوارهای مصنوعی شباهت داشت انسانرا بخیال میانداخت که شاید دست بشر در ساختمان و بنای آن بکار رفته باشد . در حین عبور ازبین این نقاط مخروب شخص تصور می کند که ازوسط بلاد وقلاع و قصور جن وپری می گذرد . این ابنیه‌ایکه طبقه طبقه روی هم بنا شده و گویا اشخاصی ورای بنی نوع انسان در ساختمان آنها دخیل بوده اند اشکال عبادتگاه ها و اهرام و برج ها و قلعه های بزرگی را در نظر انسان مجسم می نمایند و بدون اغراق از مشاهده آن ها شخص بخود لرزیده و مثل این است که مرك حتی در کوچکترین نقاط این ناحیه سلطنت و حکمفرمانی می کند .

---

(۱) بحرالمیت دریاچه ایست در فلسطین که رودخانه اردن بآن وارد میشود و سطح آن ۱۲۹۲ فوت پائین‌تر ازسطح دریای مدیترانه است. مساحت آن ۳٤۰ میل مربع وطول آن ٤۷ میل و نیم و بزرگترین عرض آن نه‌میل و نیم میباشد . «م»

پس از یك سلسله تخفیفات زیـادی که بعمل آمد معلوم شد تمام این بیابان فقط یك اسم دارد و آن هم لوط است . در هر دو نـاحیه قطعات کـویر مشاهده می شود وبطور کلی اختصاصات هر دوناحیه عینا مطابق یکدیگـر است و تنها تفاوت این است که در ناحیه شمالی آب زیاد جریان دارد و محوطـه وسیعتری نمکزار می باشد . یك نفر از ایرانیـانی که در انگلستـان تحصیل کرده است بنگارنده میگفت که من از روی نقشه‌ایکه همراهم بود تصور می کردم کـه در منتهی الیه جاده یزد و طبس نقطه‌ایست که این دو صحرا بهم تقاطع می کنند و بعدا که در خود محل در صدد تحقیق بر آمدم معلوم شد که اصولا محلی بنام « دشت کویر » وجود ندارد و در نتیجه بقیه مسافرت‌را با سلب اطمینان از نقشه های‌اروپائی ادامه دادم .

اینك که قارئین محترم یقین حاصل کردند که فقط لوت اسم تمام این‌بیابان و « دشت لوت » از کلمات زائد است و کویر هم به هر باطلاق نمك‌زاری اطلاق‌میشود دنبالهٔ سخن راگرفته بتوضیح و توصیف این بیابان میپردازم.

این صحرای وسیع از چند میلی طهران تا سر حد مستعمره بریطانیاامتداد دارد و مسافت آن متجاوز از هفتصد میل می باشد و فاصله مابین تون به « بمپور » در حدود پانصد میل است . حاشیه شرقی این صحرا گویا مرتفع تـرین نقاط آن باشد و قریهٔ « بصیران » که در ۱۸۹۹ نگارنده بدان جا عزیمت نموده ٤٨٠٠ و تون ٤٣٠٠ و سایر نقاط آن بطور متوسط دو هزار فوت ارتفاع دارد . پست ترین نقاط آن در حوالی خبیص (۱) در حدود هزار فوت است و سخت ترین قسمت لوت‌ناحیه ایستکه فیمابین ایران شرقی و خبیص واقع شده و در اواسط قرن نوزدهم خط سیر خانیکف (۲) و در قرن هیجدهم نیز دو مرتبه « کاپیتن کالنیدو » از آنراه عبور

---

(۱) این ایام شهداد خوانده میشود «م»

(۲) خانیکف در سال ۱۲۷٦ به عضویت انجمن جغرافیائی پطرزبورك منتسب شده و در همان تاریخ برای کسب اطلاعات در باره اوضاع طبیعی آب و خـاك ایران باین مملکت مسافرت نموده است .رجوع شود به گنج شایگان تالیف آقای‌جمال‌زاده صفحه ۷۳ «م»

نموده‌است . مسافر اولی درخصوص اینراه چنین مینویسد : « نهایت مشعوف وخرسندم که بسلامت ازسخت‌ترین کویرهای قارهٔ آسیا گذشتم زیرا کویرهای گبی و قزل قم درمقابل کویرهای لوت دشت‌های حاصلخیزی بشمارمیآید . با وجود اینکه من کویر اطراف ترعهٔ سوئز را دیده بودم وازخشکی و بیحاصلی آن اطلاع داشتم معذلك چون وسعت آن کم بود بقدر این کویر در من تأثیر نکرد » (نقل از یـاد داشت های خـانیکف صفحه ۱۲۰) چون خانیکف این کویر را بـاکویر وسیع بزرك دیگری مقایسه نموده تصور میشود که میتوان عقایدوی‌را در خصوص این کویر بمنزله‌نظریات قاطع بشمار آورد

صحرای لوت گویا ابتدا دریا بوده ووجود کوه آتش‌فشان درناحیه«سرحد» (۱) و آتش فشان سابق « بزمان » و بسیاری داستان‌های دیگر این مدعی را باثبات میرسانـد .

اینجانب عقیده‌مند است که جنـگ های خانمان براندازی که درایران‌بوقوع پیوسته باعث شده است که دامنه این صحرای بایر توسعه بیابد . ازمسافرت‌های خود بخوبی باین نکته پی برده‌ام که ایران بطور کلی بیابانی است که در هرچند میل فاصله قراء و دهاتی درآن احداث گردیده و در نتیجه زحمات بی پایان رعایا وسایل شرب آن ها فراهم و تامین‌می شود . اگر مقدار آب رو به نقصان وتقلیل برودرعایا ناچار از مهاجرت خواهند شد وهرگاه رعایا هم از بین رفتند قنوات موجـود بایر و ویران و در نتیجه وسعت اراضی خشك لم یزرع وصحاری وبیابان ها افزود ه‌میشود. گذشته از لوت در اکثر نقاط ایران تا سه منزل یا متجاوز آبادی دیده نمیشود . این نکته را نیز اضافه کنیم که کلیه این علل معلول نقصان بارندگی است و ایـن نقیصه نیز موجب کمیابی اشجار و ازطرفی فقدان درخت نیز باعث قلت بارندگی میباشد لذا به عقیده نگارنده دو فقره از اصلاحات اساسی ایران تهیه آب و احداث جنگل

---

(۱) ناحیه سر حدی ازشمال محدود است به سیستان و ازجنوب به سراوان‌و به بمپور وازمشرق بافغانستان و کلات وازمغرب بکرمان‌و کوه آتش‌فشان آن کوه تفتان‌است بارتفاع ۳۹۶۲ متر(جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۱۵۹) «م»

است (۱) اینجانب می‌توانم مدعی شوم که دربین اروپائیان من اولین کسی هستم که‌از این قسمت لوت عبور نموده‌ام درحالیکه قبل از مطالعات لازم تصور میکردم که‌خط سیرمن‌همان‌مسیرمارکوپلو(۲) بوده ولی‌ازطرفی‌نبایستی فراموش شود که با تهیه‌وسایل لازم، مسافرت ازاین خط مخصوصا درهفت ماه‌سال اشکال زیادی نداردودرواقع‌همان راهی است که‌سالی هزارهامسافر بالاخص زوار خراسان از آن عبورنموده‌واز کرمان به مشهدمیروند .

در خروج از تون در محلی که جاده یزد وطبس تقریباً بسمت‌مغرب امتداد پیدا می کند بسمت جنوب حرکت نموده وپس از این که از اراضی مزروع ردشدیم بناحیه ای رسیدیم که از تپه های پست تیره رنگی تشکیل گـردیده . در هر چهار میل مسافت آب انباری است که « حوض» مینامند . این سرداب های تحت‌الارضی پلکان هائی دارد که مدخل آن ها محسوب و آب از اطراف درآن ها جمع میشود وچنانکه انتظارمیرود بغایت‌کثیف و آلوده است . سقف این سرداب هاشبیه گنبدو چون‌کثرت و قلت‌آب‌آنها مربوط بمیزان بارندگی سال است در سنوات خشك و کم آبی ، مثل ۱۸۹۳ ، خالی خواهد بود .

---

(۱) قلت بارندگی و فقدان آب در تمام نقاط ایران عموماً ودر ایالت کرمان خصوصا و معروف بـودن آن بخشکی توجه عموم سیاحان خـارجی را جلب نموده است چنان که بارتلد در صفحه ۱۹٤ کتاب خود این طور می نویسد « توماشك میگوید که از روی ولایت کوهستان می توان تصور نمود که ایـران بعد از چندین هزار سال دیگر در تحت نفوذ خشك شدن وباد خوردن اجسام کوهی چه شکلی بخود خواهد گرفت و ایضا در صفحه ۱۹۷ می نویسد بنا بقول مقدسی (٤٦۲) در قرن دهم از برد سیر تا ماهان یك سره باغات بود در این زمان بطوری که خانیکف (۱۹۹) مـی نویسد تمام این مسافت صحرای لم یزرع و از حیث بی آب و علفی تقریباً مانند « دشت لـوت » است . «م»

(۲) درزمان‌قوبیلای قاآن‌دو نفر برادر معروف‌ونیزی«مافیوپلو» و« نیکوپلو» بمشرق‌زمین‌مسافرت کردند وپسردومی‌موسوم به«مارکوپلو» طرف محبت قوبیلای‌قاآن قرار گرفت و مدت بیست سال مصدرمشاغل مهمی شد و درمراجعت باروپا ودرسال۱۲۹۵ شرح سفر خود را برای یکی از دوستان خود نقل کرد و اوآنها را جمع و منتشرساخت سرهنری یول شرح مزبور را بزبان انگلیسی درآورده است . «م»

حوالی چاهیکه آب آن نسبتاً شور و موسوم به «خوشاب» بود چادر زده و اطراق کردیم وصبح روز بعد معلوم شد که من فقط نصف قمقمی آب شیرین همراه دارم که تمام روز را با وجود حرارت هوا بایستی باآن بسر ببریم ولـی چون امید میرفت که در سر منزل آب پیدا شود قلت آب شیرین چندان جای نگرانـی نبود و پس از طی یك میل راه به جلگهٔ بایری رسیدیم که خوشبختانه‌رشته جبال‌اطراف‌آن ازبرف مستور بود . درحدود دوبعدازظهرشدت حرارت‌هوا درمن تأثیر عمیقی‌نمود و متاسفانه آب قمقمی نیز تمام شد و اگر مقدار قلیلی آب گل آلود یکی از حوض های بین راه نمود یحتمل از گرما هلاك میشدیم لیکن از تأثیر رطوبت همان آب گل آلود حرکت را ادامه داده به «چهار گنبد» رسیدیم که آب آن مثل آب دریاسبز بود . شستشوی در آب ، اندکی رفع خستگی کرد ولی من‌از تشنگی خواب نرفتم وپس از رفع خستگی قاطرها راسوار شده، وازتپه‌های چندی‌بالا رفته وصبح روزبعد بقریه «دهوك» رسیدیم .

نگارنده شخصاً بواسطهٔ مراقبت ، کسالتی عارضم نشد ولی مستخدمین و گماشتگان در اثر نوشیدن آب های شور هر نفری شش الی هشت ساعت مریض و بیمار شدند .

دهوك قلعهٔ کهن سال جالب توجهی دارد که در حدود دویست باب خانه‌در دامنهٔ آن بر پا گـردیده و اراضی مزروع وسیعی نیز در اطراف دیده می شود . این قریه در فاصله مابین جبالی واقع شده که در حقیقت دنبالـهٔ رشتهٔ جبال طبس بشمار میرود .

چادر های ما ، در ارتفاع ۵۵۰۰ متری نصب گردید . این موقع اوایـل فروردین و قلل جبال اطراف که ارتفاع آن ها بطور تخمین اقلا نه هزار فوت است مستور از برف بود . در مشرق گردنه ای که بجاده طبس امتداد دارد «مورکوه» ازحدود غربی و شرقی رشتهٔ جبال طبس بجنوب وجنوب شرقی دورمیزند .

سکنه محل از دیدار اولین فرنگی که از اینطریق عازم مسافرت بود بغایت

استعجاب کردند وضمناً اظهارداشتند که از زوارعرض راه حکایات عجیب وغریبی راجع به فرنگیها مخصوصاً عملیات شگفت آور آنها دربمبئی شنیده اند!،

پس از یکروز توقف و استراحت که برای ما نهایت لزوم را داشت حرکت را ادامه داده وبغایت خوشوقت شدیم که در یك منزلی ما آبادی دیگریست و این ناحیه‌لوت معمورو پرجمعیت میباشد، جاده مثل‌طرق پیش‌ریگستان وسخت بودو بدین لحاظ درورود به«عرب آبادواقع دربیست‌ویك‌میلی‌توقف نکرده به«زنوغان»(۱) رفتیم. دراین‌نقطه نخلستان محقری‌مشاهده و معلوم شد که هوای آن گرمتر ازمنزل‌های‌سابق است قریه « اسفندیار» که نزدیکی آن معدن سرب است در مغرب این محل واقع شده ، با استفاده ازتجربیات سابق ، سه راس الاغ برای حمل آب کرایه کردیم وبدین ملاحظه در موقع خروج اززنوغان ودهات اطراف آن ازطی پنجاه میل مسافتی که‌از آنجا تا «نای‌بند» درپیش بود خوف‌وهراسی نداشتیم.

پس ازعبوراز قسمتی که ظاهراً شاخه«مورکوه» بشمارمیرود در« آب‌گرم» برای رفع‌خستگی چهارپا ها اطراق کردیم. اراضی این نقطه کویراست ولی نه از آن نمونه های کویرمعمولی طبیعی. اطراف این محل نیز تمام باتلاق است وبرکه‌های آب شور در بعضی نقاط مشاهده می گردد. نهال گز در این نقطه فراوان بود و چندین گله و رمه روی علف های هرزه خشن صحرا می گشتند و ما نیز چند اردك شکارنمودیم.

زمین این ناحیه عیناً شبیه مزرعه‌ای بود که شیار کرده و بعداً منجمدشده و

---

(۱) در جغرافیای سیاسی کیهان در نقشه مقابل صفحه ۱۸۰ دهوك و زنوغان باین شکل « دوهك » و « زناگون » نوشته شده ولی در اثر تحقیقاتی که مترجم در کرمان و راور بعمل آورد املای صحیح آن بطرزی است که در متن ثبت گردیده و علاوه بقراری که همه اطلاع دارند علامت تصغیر دریك قسمت ایران واو وکاف است وبلاشبهه « دهوك » مصغر ده می باشد. آقای کیهان درمقدمه‌جغرافیای طبیعی این نکته را گوشزد کرده اند که نقشه های کتاب ایشان از نقشه های‌اروپائی اقتباس گردیده واز اینرو شکی‌نیست که‌ایندو محل رانیز بطرزی که اروپائیهاضبط کرده بفارسی درآورده‌اند «م»

شبنم وسرما روی آن نشسته باشد ولی از طرفی انسان تازانو بخاك فرومیرودتا آنجا که من‌میتوانستم حدس بزنم کویرمزبورچندین میل‌ازمشرق بمغرب امتداد داردولی عرض آن غیرقابل ملاحظه است .

پس از انقضای حرارت طاقتفرسای روز حرکت ولی باز دراثر طوفان های جنوبی که مانع یافتن راه شد ناچار تا صبح توقف اختیار نمودیم . نادرشاه در حین عبورازاین نقطه گرفتارهمین بلیه‌شده ودستور داده‌است که سپاهیان‌تفنگهای‌خود راآتش دهند تاعقب افتادگان جاده راگم‌نکنند ولی متأسفانه «آتشبار آسمان»قویتر بوده . صبح نیزمعلوم شد که‌ذخیرهٔ آب‌ما دراثر تراوش‌بین‌جاده‌رو باتمام‌است‌وچون‌معلوم نبودتا «نای‌بند» چقدرراه مانده‌من شخصاً جلوافتادم‌تا زود تر به‌مقصدرسیده‌و آب‌برای همراهان‌بفرستم.خوشبختانه راه‌بخوبی‌نمایان بودولی‌چون‌پس‌ازچندین‌ساعت‌راه‌پیمائی به مقصد نرسیدم و ازطرفی یابوی سواری من نیز بتدریج خسته و فرسوده و در یك محل نیز جاده دو قسمت شده بود بیم و هراس مرا گرفت که مبادا راهـرا اشتباهی آمده باشم . جاده‌ایکه من طی می‌کردم روبسلسله جبالی بودکه بعداً معلوم شد رشته کـوههای «نای‌بند» است .

خلاصه یابوی زبان‌بسته بزحمت‌ازآن چند پست و بلندی گذشت وبالاخره منظره ای از دور نمایان شد کـه بی شباهت بسر زمین اجنه و پریان نبود . پشتهٔ مقابل با نخل هائی که در اثر وزش باد ملایم به اهتزاز در آمده بود با کشت زار های سبز رنك خود نمایش میداد و قلعهٔ سرخ‌فامی هم که روی‌آن بنا شده بود جلوهٔ مخصوصی داشت .

اجمال کلام آنکه بتدریج به‌نای‌بندنزدیك‌شده ازتماشای جویبارهائی که ازهر طرف‌جاری بود وسردابهائی که‌نقایص‌این‌منظره راتکمیل‌مینمود محظوظ وبرخوردار شدم . لدی‌الورود دورأس الاغ کرایه کردم وبرای سایرمسافرینی که درپنج‌میلی سردو راهی توقف کرده بودند وجاده‌رانمیدانستند آب‌فرستادم.

بعد بالای تپه ای چادر زده از خلال نخلهای سبز رنك بتماشای لـوت که

انتهای آن باافق تماس پیدا میکرد مشغول شدیم . حقیقت کلام این است که نگارنده هیچگاه منظره‌ای زیبا تر ودلفریت تراز دور نمای « نای بند » هنگام ورود ازشمال ، مشاهده نکرده است .

پس از تحقیقات معلوم شد که این قریه درحدود دوقرن قبل برای دفاع از تهاجمات بلوچهاکه اینك بمنطقه عملیات شریرانه آنها وارد شده بودیم احداث گردیده و موقعیت جغرافیائی آن بملاحظه آنکه در وسط صحرا بنا شده وازهرطرف بآبادی مسافت زیادی دارد وعلاوه نقطه ایستکه جاده مشهد وبیرجند در آنجاتقاطع میکند، حائز نهایت اهمیت میباشد .

چون چهارپایان احتیاج برفع خستگی تامی داشتند تصمیم گرفتم دو روز توقف نموده در جبال اطراف که گویا در حدود نه هزار فوت ارتفاع دارند باکتشافات جغرافیائی مشغول شوم . از این نقطه نظر بقله‌ای که تصور می کردم مرتفع ترین قلل اطراف است بالا رفتم و در آن جا معلوم شد که قله دیگری از آن مرتفع تر است . از آن جا بواسطه احساس تشنگی مجبور بمراجعت شدم ولی راجع بخصوصیات این رشته جبال که تقریباً بی آب می باشد اطلاعات خوبی بدست آوردم و ضمناً باوضاع لوت و طرقی که به قائن و سیستان و بیرجند و خبیص ویزد ممتد میشود بهتر واقف و آشنا شدم . از این جاده ها زیاد تر در زمستان عبور و مرور میکنند و یك قسمت گندم بزد که از سیستان تامین میشود ومقداری از کالاهای انگلیسی که در بیرجند بمصرف میرسد ازهمین راهها حمل ونقل میگردد.

بواسطه فقدان آب در بین راه وخشکی بیابان چهل میل راه در جلو بود که بایستی طی نمائیم . قاطر ها که اندکی بعد از من حرکت کرده بودند در « چشمه مگگ » چند میلی نای بند که آب مختصری دارد بمن رسیدند جاده یزد نیز در همین نقطه با این جاده تقاطع می کند . قبل از ورود بایران تنها بیابانی که من مشاهده کرده بودم همان بیابان سوئز بود که ریگستان زرد فامی بنظر میآمد ولی در این جا بیك ناحیهٔ کوهستانی وارد شده بودم در حالی که در ایام

طفولیت مشرق زمین همواره اوقات با تعدادی نخل خرما و بیابان وصحرائی مسطح و ریگزار درنظرم مجسم میگردید که بعد هاتجربه ومسافرت بمرورایام هردوقسمت را درمفکرهٔ من جرح وتعدیل نمود .

جاده ازمیان تپه‌های پستی بالامیرفت ومنتهی به گردنه‌ای میشد که‌درحدود ۳۹۵۰ فوت ارتفاع دارد . سپس به دو آب انبارخالی رسیدیم که دومی آنها ازحیث بنا نهایت ظریف ومعروف به «حوض خان» است . بقول یکی ازمورخین ایران بانی این آب انبار کنجعلیخان زیك(۱) دومین حکمران بزرك کرمان میباشد .

پس از قطع نصفهٔ راه عبور ما از وسط کوههائی بود که اطراف آن ها سراشیبی داشت و اشکال برج وخانه و انسان در زیر اشعه ماهتاب در نظر پدیدار می گردید و گویا همین صخره های خیالی است که باعث جعل افسانه شهرهای لوط شده است خلاصه بیك رشته جبالی که ظاهراً معبری برای مسافر ندارد رسیدیم و بالاخره از گردنه ای که سراشیبی و پرتگاههای زیادی دارد به « چهل پایه » رفتیم این نقطه درمنتهی الیه کف رودخانه واقع شده ووجه تسمیهٔ آن بواسطه وجود پلکانهائی است که آب از روی آن ها سرازیر می شود و چون پرتگاهها و ارتفاعات اطراف بحوض مسلط است در سابق کمین گاه خوبی برای بلوچ ها بوده . پس از خواب طولانی و ممتدی در چهل پایه ؛ مسافرت خود را ادامه داده بعد از یك ساعت بجلگه مسطحی رسیدیم که کوتاه ترین نقطه آن سرحد خراسان و کرمان را تشکیل میدهد . در بین راه از کف رود خانه خشکی گذشتیم که ارتفاع آن ناحیه در حدود ۲۱۳۰ فوت می باشد . در هر دو میل مسافت ستون‌های چندی بر پا شده که موجب دلخوشی و مسرت مسافرین است باین معنی که ازیکنواخت بودن راه میکاهد .

در طرف جنوب جاده آثار دیگری باز معروف بشهر لوط وجود دارد که بواسطهٔ تاریك بودن شب اشکال و علائم آن درست دیده نشد . خلاصه دامنه

(۱) زیك ها یك تیره ازاکراد میباشند «م»

کوههای بین راه رسیده و در امتداد نهر آب شوری بکاروانسرای «دربند» واردشدیم که یك نفرسرباز مستحفظ آنست وبوسیله فروش خواربارو آذوقه بقیمت گزاف معاش خود را تأمین مینماید.

رشته جبال دربند متجاوز از هشت هزار فوت ارتفاع دارد و پر از شکار است که بدبختانه چیزی نصیب نگارنده نشد و دارای معدن « سنك پنبه » نیز می باشد می گویند تمام جبال اطراف پر از معدنیات است ازطرفی چون تهیه قنات‌جدید هم لزوم ندارد اینك که بلوچ ها را منکوب کرده اند در بند بایستی معمور و آباد شود .

سربازمستحفظ محل‌راهنمای‌قابل‌واطلاعات محلی وی‌خوب بود . مشارالیه پشته‌ایرا بما نشان داد که به دائره باریکی منتهی گردیده‌وراهرا سدمی کندوازهمین نقطه نظر این محل را «دربند» خطاب مینمایند یعنی همان اسمی که بشهر معروف قفقاز اطلاق میگردد . دربالای این پشته دوبرج یکی بنام «داروغه» و دیگری‌باسم «دختر»بر پاهیباشد . بنا بروایتی دختر یکی ازپادشاهان شهرلوط باعاشق‌خود باین محل فراری وپناهنده گردیده وخود را داروغه خوانده وازعابرین باج میگرفته است. اگر این حکایت ساختگی باشد عاشق ومعشوق ازخیلی جهات خوشبخت بوده وعواید آنها بسرعت رو بازدیاد گذارده است .

طرف مغرب این محل ناحیه «گوچهر» است که کاپیتن ویاط انگلیسی از مأمورین هندوستان در آن حوالی اکتشافاتی نموده . پس ازرفع خستگی چهارپایان حرکت را ادامه داده و بعد ازطی سیزده میل راه ازارتفاعات بین جاده به«چاه کورو» رسیدیم که یك باب کاروانسرا و یك چاه جدیدالاحداث در آنجا بنا وحفر گردیده است . جادهٔ طبس ازطریق کوجهر ازمنتهی الیه دره‌ای منشعب میشود وسابق براین سالی نبوده که چندین نفر مسافر از تشنگی هلاك نشوند تا بالاخره عنصر خیر و نیکوکاری بحفرچاهی در این محل مبادرت میورزد .

پس از عبور ازارتفاعات رستی بگردنه‌ای رسیدیم که از آنجا قلل مستور

ازبرف‌رشتهٔ جبال عظیم «راور» و ریگستان جلگهٔ پائین نمودار میگردد .

راور قصبهٔ کوچکی است که در حدود هشت هزار نفر جمعیت منجمله شصت خانوار ایل نخعی در آن اقامت دارند ما پس ازطی سی وچهارمیل راه خسته و مانده وارد آبادی شدیم . انجیر و انار راور نهایت شهرت را دارد و اهالی آن نیز در صنعت قالی باقی بعد از شهر کرمان درجهٔ اول را حائزمی‌باشند و قالی‌های زبر و خشن زیادتر دراین ناحیه بافته میشود .

منظرهٔ باغات راور بغایت قشنگ و زیبـاست ولی موقعیت قصبه آنقدرها خوب نیست زیرا کثرت نزول برف‌های سنگین که درموقع ذوب موجب سیلاب‌های زیادی است منجر بخرابی عمارات ودیوارهای آن میشود .

پس ازتهیهٔ چای وشکروسایرلوازمات ، حوالی دو بعد ازظهر حرکت‌کرده وطولی‌نکشید که ازاراضی مزروع راور که درحدود دومیل طول آنهاست عبورنمودیم و بطرف کوهی که ظاهراً مدخل دره را مسدود می کند پیش رفته و شب را کنار حوض (۱) بدبوئی بیتوته و ضمناً اطلاع حاصل کردیم که حوض‌بزرگی دربین راه دردست ساختمان است .

فردا از کوهی که روز پیش درمقابل ما جلوه‌گر ودارای قلهٔ مسطحی بود گذشته برای نهاردره «آب‌بید» توقف‌اختیارنمودیم . وجه تسمیهٔ محل اینست که چشمهٔ کوچکی در این نقطه از زیر درخت بیدکهنسالی جاری میباشد . درضمن استنشاق هوای خنک این نقطه که ٦ هزار فوت ارتفاع دارد دسته‌ای ازعرب‌های بیابان گرد وارد شدند . در بدایت امر چند طفل خرد سال با لباس‌های مندرس جلوآمدند و هریک دوسه شاهی ازما گرفتند وسپس درحدود بیست نفر مرد ، که آثارجنایت و بدنفسی از ناصیهٔ آنها هویدا بود پیش آمده اظهارداشتند چون بزرگتراز بچه‌ها هستند استحقاق مبلغ بیشتری دارند و علاوه چون زائر خراسانند کاملا مستحق میباشند بعد از یکساعت الحاح و اصرار طپانچهٔ یوسف را خواستند به پنج پوند !! ابتیاع

(۱) در کرمان و حوالی آب انبار را حوض مینامند . «م»

نمایند و چون جواب منفی شنیدند باز برای اخذ وجه ولی این مرتبه با تهدید وتغیر تجدید مطلع نمودند . خلاصه ازما که مأیوس شدند بکاروانسرا رفته و از صدای ضجه وفریادی که ازداخل آنجا مسموع گردید معلوم شد که بغارت صاحب کاروانسرا پرداخته اند . طولی نکشید دونفر دوان دوان نزد ما آمدند و اظهار داشتند که عرب‌ها چادر آنها را تاراج کرده‌اند . این دونفر از ما استمداد وتقاضا نمودند که در استرداد اثاثیه باآنها مساعدت بعمل آوریم . ما نیز این تقاضا را با کمال مسرت قبول کردیم و استرداد اموال مسروقه ازعرب‌های متجاسر بد سکال درحقیقت برای ما نهایت کیف ولذت را داشت . در بدوامر متمردین مذکور ازتحویل اسباب‌ها امتناع ورزیدند و برای تهدید ما دست بغداره کردند ولی بعد از دیدن دو عدد طپانچه هراسان شده ازدرصلح درآمدند وگفتند بچه‌هائی‌راکه بسرقت پرداخته‌اند مجازات خواهند کرد لذا اموال مسروقه را مسترد داشتند و من چون میدانستم که اگر این‌اشخاص درآب‌بید توقف نمایند پس ازحرکت من مجدداً بغارت‌محل میپردازند عموم آنها را ازآنجا حرکت دادم .

مسیرنگارنده ازنایبند بکرمان خطی‌بود که تنها سیاح سلف من در آن‌جاده کلنل گوراست که اینک درهندوستان بمهندسی اشتغال دارد ، درحین مسافرت اطلاع حاصل کردم که‌فیمابین آب‌بیدوخیبص ناحیهٔ مرتفع حاصلخیزی وجوددارد که درنقشه ضبط نگردیده و بهمین ملاحظه آن محل را در نقشه یادداشت کردم .

بعداً بطرف مقسم آبی بالا رفته دو میل آن طرف‌تر از جادهٔ اصلی منحرف شده خطی را که بجنوب شرقی میرود در پیش گرفته پس ازعبور ازوسط چند رشته کوه که رنگهای عجیب وغریبی دارد بنهر آب «حور» رسیده درآنجا اطراق کردیم . کلنل گور که ازهمین نهر ونقاط بالادست آن عبور کرده مینویسد که ازهرات بایران این اولین نهری بوده که مشارالیه مشاهده نموده‌است .

«حور» قریهٔ کوچکی‌است که چند خانوارسرباز برای جلوگیری از بلوچها درآن سکونت اختیارنموده‌اند . یکی ازطرقی که راهزنان بلوچ بآن ابرازعلاقه و

توجه می‌کرده‌اند راهی بوده که ازراه لوت به درهٔ نهرحور امتداد داشته است . آب این نهر متأسفانه زیادتر هرز میرود و آب آن مورد استفاده واقع نمیشود .

پس ازاستراحت حرکت نموده از کنار نهر بسمت پائین پیش رفته بنقطه‌ای رسیدیم که یك شعبهٔ دیگر چشمه بنهر کنار راه ما تلاقی می‌کرد نهردومی را گرفته وچند میلی‌بالا رفتیم وبکوههای مرتفعی رسیدیم که ۷۳۰۰ فوت ارتفاع آنها می‌باشد. در جنوب مسیرما قلهٔ مستور از برف رشتهٔ جبال کوهپایه که از سمت شمال بجلگهٔ کرمان منتهی میشود خودنمائی نمود وما ازتنگهٔ مرتفعی که برجی درطرف‌مشرق آن برای محافظت راه بنا شده بود عبورنمودیم . از چند قریهٔ کوچك گذشته در «گورك که در حدود سی خانوار جمعیت دارد چادر زدیم . این ناحیهٔ کوهستانی است و بلندی زیادی دارد ودرموقع ادامهٔ حرکت ازگداری که دارای دو باب قلعهٔ کهنسال می‌باشد ومیگویند نشان سرحدی کاروانهائی‌بوده که ازسیستان میآمده‌اند عبورنمودیم. روز بعد بسمت درهٔ اصلی کوهپایه سرازیر شده ناگهان به «گز» رسیدیم که درمیان دوقطعه‌زمین ازنظرناپدیدمیشود ومسافت آن بکرمان وبخیبص بیك‌میزان‌است. در سراشیبی نیز بدومین نهر بین راه که آب آن در سمت مشرق این نقطه در اراضی کویرفرو میرود رسیده از یك نهر دیگری نیز که‌آب شورداشت رد کرده در تجن اطراق نمودیم . تقریباً تمام دره های بین راه مزین ازگل سنبل بود ونغمات دلفریب مرغ کوکو که ازطیور نسبتاً کمیاب ایران است سامعه را لذت میداد .

ایلات این ناحیه مرکب از پنجاه خانوار « مسافری » می‌باشندکه زمستانرا در « خبیص » و « کشیت» و تابستانرا در «سیرچ» و «راین» بسرمی‌برند ، آب خبیص بمسافت کمی بالای «تجن» مظهرمیشود و ما در ارتفاع ۷۳۰۰ فوتی ازآن ردکردیم . چون از اینجا تا قصبه مزبور که ۱۸۰۰ فوت دارد ۲۵ میل زیادتر نیست مسافرت بسرعت انجام می‌یابد . احتمال میرود جبالی که درهشت میلی خبیص واقع شده حد

غربی دریای ماقبل تاریخ ایرانرا تشکیل میداده است (۱) گردنهٔ اینراه همینطور که جلومیروید باریك میشود تا بالاخره بکف رودخانه منتهی می گردد . باری از آسیابی گذشته و بگردنهٔ « خراشکن » رسیدیم . در اینجا کوه عظیمی گردنه را بقسمی سد می کند که بایستی کلیهٔ بارها را پائین آورد و با دست آنها را حمل ونقل نمود . علاج این نقیصه هم یک دینامیت است و جاده از جهات دیگر با اینکه پست و بلند و ناهموارمی باشد اشکال چندانی ندارد .

در دامنهٔ گردنهٔ خراشکن کاروانسرائی که مستحفظ نیز دارد بهمین نام بر پا بود و اندکی پائین تر دو دیه واقع شده که نخلستان های خبیص را از آنجا میشود دید .

قصبهٔ خبیص در حدود هشت هزار نفر جمعیت دارد و محصولات آن عبارت است از خرما ومرکبات وحنا و علاوه نقطهٔ قشلاقی خوبی بشمار میرود . این قصبه سابق براین اتصال بدست افاغنه می‌افتاده ولی از بدو تأسیس سلسلهٔ قاجاریه اهالی آن ازشرمزاحمت افغان‌ها خلاصی جسته‌اند واین ایام قنوات بایر وطافیه آن دردست تعمیراست . بنا بقول یکی از ایرانیان فاضل ، کلمهٔ خبیص بعربی یعنی « نان روغنی خرما زده » .

مستر بلاکت کشیش ازمرسلین انگلیسی که درسال ۱۹۰۰ میلادی بدین‌محل مسافرت کرده بنگارندهٔ این اوراق اظهارداشت که درمیان یکعده عمارات واقع در مشرق خبیص معروف به « آقوس » خرابه‌ای دیده میشود که یحتمل روزی کلیسای مسیحیان بوده است . بنا باظهارمشارالیه نقطهٔ مزبور ازحیث قدمت بنا نظیرندارد و در بعضی قسمتهای خرابه‌ها که گویا تازه‌تراست بقایای ضریح ودرقسمت‌های قدیمی‌تر

---

(۱) مقصود دریای تتیس Thetys است . رجوع شود بجغرافیان طبیعی کیهان صفحهٔ ۶۱. «م»

آثار ابنیهٔ قبل ازاسلام مشاهده میشود ، ضریح مزبور برجی دارد که از آجر والوار ساخته شده وسقف آن این ایام خراب و ویران گردیده است و در پائین برج درداخل اطاق یك قبر آجری است که تاریخ آن ۱۷۳ هجری (۷۸۹ م) می‌باشد و در قسمت تحتانی اطاق خاتم کاری آبی و زرد و سیاه مشاهده میشود . پشت این محل محوطهٔ دیگر و در خارج دهلیزی است که سبك بنای آن قدیمی تر و فقط دیوارهای آن تا بامروز باقیمانده است ولی در عین حال جایجگاه مخصوص تغییر لباس کشیش و محراب کلیسا و محل وعظ بخوبی مشخص می‌باشد .

کلمهٔ آقوس که درمحل باین نقطه اطلاق میشود شاید تحریف شدهٔ ناقوس یعنی زنگ چوبی مورد استعمال مسیحیان مقیم ممالك اسلامی باشد و یحتمل از کلمهٔ یونانی آگیوس (۱) که بمعنی مقدس است مشتق گردیده ولی وجه ثانوی خیلی بعیدالاحتمال بنظرمی آید .

از «دهرود» که درقرن نوزدهم درتصرف یکی ازامرای افغاق بود برای عبور از رشتهٔ جبال کوهپایه حرکت نمودیم . امیرمزبور موسوم به تقی خان بوده که دستگیر و توقیف شده و بالاخره در تهران بقتل رسیده است . جاده اینجا دارای نشیب وفراز زیادی است ونوك «گدارخوشاب» ۷۸۰۰ فوت ارتفاع دارد وقلل جبال اطراف بطورمتوسط ۲ هزار فوت مرتفعتر از آنست .

در سراشیبی مسیرما جلگهٔ وسیعی واقع بود که خط راه کرمان بخبیص از میان آن میگذرد وبرای شتر تقریباً غیرقابل عبور می‌باشد . درقریهٔ کوچك «انارستان» اطراق کردیم و صبح روز بعد ؛ پس از طی پنج میل بگدار بین راه رسیده و از آنجا بتدریج بطرف جلگه کرمان سرازیرشدیم .

ازنقاط کوهستانی که رد میشوید بدرخت چناری میرسید که از آنجا مسافر

---

(۱) Hagios

بی‌حال وخسته یکی ازشهرهای بزرگ ایرانرا که خانه‌ها و اراضی آن هردو خاکی رنگ و منظرهٔ آن خالی از کیف نیست مقابل خود مشاهده می‌کند .

در حوالی شهر ، محله زرتشتیان که بدست افاغنه خراب و ویران گردیده منظره رقت‌انگیزی را واجد است ودرسمت چپ ، قلاع مخروبه روی کوههای سنگ آهکی درنظر پدیدارمی‌باشد .

پس ازعبور از کنارخانه‌ها و باغات چندی بمقصد رسیده برای اولین مرتبه بشهر کرمان که درآن موقع آنقدرها تصورنمی‌کردم که در آتیه بایستی ازنزدیک با اوضاع آن تماس واصطکاک داشته باشم ورود نمودیم .

« شاعر درممالك عربستان وبیابانهای »
«وسیع کارامانیا وپرفراز جبال مرتفعی »
«که بمنزلهٔ منابع رودخانه‌های سند و »
«جیحون می باشد بسیروسیاحت مشغول »
«گردید و با خوشی و نشاط راه خود »
« را پیش گرفت » .

ازمنظومه الهه انتقام (۱) شلی (۲)

فصل چهارم

ایالت کرمان

ایالت کرمان از همان اوایل که در صفحات تاریخ ذکر آن گذشته اگرچه هر گز درجه اول اهمیت را حائز نبوده معذلک اهمیت فراوان داشته و شاید از نقطه نظر اوضاع طبیعی ، وسعت امروزه آن کم و بیش همان وسعت دوهزار سال قبل یا متجاوزاست . بینونیت واختلاف کارامانیای قدیم و کرمان کنونی نیز چندان مورد ملاحظه نمیباشد .

از لحاظ اوضاع جغرافیائی ایالت کرمان که تقریباً بوسعت خاك فرانسه

---

(۱) Alastor

(۲) شلی ازشعرای معروف انگلستان است که در ۱۷۹۲ میلادی متولد شده و در ۱۸۲۲ درخلیج سپزیا واقع درایتالیا درموقع انقلاب وطوفان هوا غرق دریا شده و زندگانی را بدرود گفته‌است. «م»

است بواسطهٔ اختلاف آب و هوا و تفاوت محصولات و مغایرت آداب و رسوم اهالی شایان‌توجه می‌باشد زیرا قسمت وسیعی ازاراضی‌داخلهٔ این ایالت، پست و کوتاه بوده ودربعضی نقاط‌آن نخل خرما میروید وسکنهٔ‌آن مثل اهالی پنجاب سیاه چرده‌اند و محصول‌گندم و جو آنها شتوی‌است و دربهار درومیشود ولی‌ازطرفی بعضی نقاط‌آن مثل جیرفت که آنرا «گرمسیر» می‌نامند منتهی بنواحی کوهستانی است که اراضی مرتفع معروف به «ساردو» حد فاصل آن بشمار میرود. نواحی مزبور که دارای فلات زیبائی است در حدود ۱۰۰۰ فوت ارتفاع دارد و رشتهٔ کوههای‌آن که تقریباً ممتد بسمت شمال غربی است آخرین قسمت جنوبی جبال ایران محسوب میشود. در جنوب کرمان نیز ارتفاع بعضی جبال به ۱٤ هزار فوت میرسد و در طرفین شمال و مشرق این ایالت است‌که ارتفاعات روبنقصان میگذارد لیکن اطراف کرسی‌نشین‌آن، کوههای بلندی قرار دارد که اراضی پست لوت در ماورای آنها واقع شده. برای توضیح مطلب بایستی گفت که تمام خاک این ایالت مرکب از دو قسمت است که یکقسمت‌آنرا صحرای بایر لم یزرع و خشک، وقسمتی را بیابانی‌که دارای واحات متعددی است تشکیل میدهد مثلا در جهات جنوبی وغربی وشرقی‌کرمان بیابان‌هائی است‌که در هرچند میل مسافت آبادی های‌کوچك و دهات محقری احداث‌گردیده واهالی ازچشمه‌سارهای جبال اطراف استفاده مینمایند باین‌معنی‌که با زحمات‌وافری آب چشمه های مزبور را از مسافت زیادی بوسیلهٔ قنات برای کشت و زرع بجلگه میرسانند. در بعضی نقاط عمق برخی ازچاههای این قنوات بالغ بر٤۰۰ فوت است و چون در هرچند ذرع بچند ذرع مسافت، یك چنین چاهی بایستی حفر شود صبر وشکیبائی وپشت کاررعایاکه درمقابل اشکالات طبیعت مقاومت نموده وسیلهٔ‌اعاشه‌ای بدست می‌آورند قابل همه‌گونه تقدیس و تمجید می‌باشد. از جملهٔ اشکالات طبیعی این‌نقاط وجود طوفان‌های شدیدی است که ریك و شن و ماسه‌را بداخل‌این قنات‌ها سرازیرنموده مانع جریان‌آب میشود.

رودخانه‌های این ایالت حائزاهمیت نیست وتنها برای «هلی» یا «هلیل‌رود»

اهمیتی می‌توان قائل شد . رودخانهٔ مزبور از جنوب کوههای سرحدی فوق‌الذکر شروع و بسمت جیرفت جاری و بالاخره برودخانهٔ بمپور متصل میشود و برای استفاده از آب ذیقیمت آن اقداماتی بعمل نمی‌آید .

اگرچه تا کنون مقدار بارندگی کرمان محقق و معلوم نشده ولی ازروی مقیاس تهران که درحدود ۱۰ اینچ است شاید تعیین هفت اینچ یا کمتر برای میزان بارندگی کرمان چندان دور از صواب نباشد . این نکته هم نبایستی فراموش شود که میزان بارندگی بتفاوت در بعضی نقاط تغییر و تبدیل پیدا می‌کند مثلا درجیرفت زیادتر ازسایرنواحی بارندگی میشود .

دراراضی مرتفع این ایالت ، درفصل بهار لاینقطع بادشدیدی میوزد وطوفان وگردوغباری برپامیشود که باناحیهٔ جنوب غربی ابداً قابل مقایسه نمیباشد ودرسنوات معروف به‌ترسالی نیزبرف وباران زیاد میآید . دراواسط تابستان هوای کرمان گرم است ولی شب های لطیفی دارد وبعداز ظهرها بطورکلی اغلب باد میوزد . درسال ۱۹۰۰ درجهٔ متوسط حرارت هوا ازاینقرار بود : درماه جون ۹۰ ودرجولای ۸۸ ودراگست ۸۹ و در سپتامبر ۷۹ ـ درجهٔ حرارت هوا در اواسط سپتامبر رو بنقصان میگذارد و پس از اعتدال خریفی چند روزی مه غلیظی در هوا پدیدار میشود که مارکوپلو در سیاحتنامهٔ خود بدین مضمون بآن اشاره کرده است : « این نکته نبایستی فراموش شود که قبائل کاراتونا وقتی در صدد تاخت و تاز و غارت برمیآیند بوسیلهٔ بعضی افسون های شیطنت آمیز هوای روز را بقسمیکه تشخیص رفیق پهلوی انسان خالی ازصعوبت نیست تیره و تار مینمایند و پردهٔ این ظلمت و تاریکی روی محوطه‌ای که مسافرت در آن هفت روز بطول میانجامد کشیده میشود » (یول مارکوپلو جلد اول صفحهٔ ۹۹) .

باستثنای نکتهٔ مذکور در فوق ، ایام پائیز مطبوع و دلپسند است ولی ایرانی ها معتقدند که در این فصل بواسطهٔ افراط در خوردن میوه تب شیوع پیدا می کند . روزهای فصل زمستان نیز هوا صاف وشفاف است اما پژه وسرما ریزه هم

دیده میشود . معمولا اواخر نوامبر یکروز تمام باران ودردسامبر مختصری برف می آید ودرماه ژانویه اگر باصطلاح ترسالی باشد سه یا چهار برف سنگین می‌افتد که بزودی ذوب و آب آن بسمت جلگه سرازیر میشود .

جنوب شرقی ایران تا جائی که نگارنده می‌تواند حکمیت کند غیرقابل سکونت است . در «گرمسیر» فصل زمستان بحد کفایت مطبوع اما ازماه مارچ بآنطرف زندگانی کردن درچادر طاقت‌فرسا ونسبتاً گرم ودرفصل تاربستان حرارت هوا شدید وناسالم است و در عین حال مسافرت بنقاط خنک کوهستانی کمال سهولت را دارد .

تعداد نفوس این ایالت وسیع یحتمل بالغ بر ۷۵۰ هزار نفراست که پاره‌ای خانه نشین و زیادتر ایلات وقبائل چادرنشین میباشند . سکنهٔ شهر ودهات اغلب ازنژاد همان ایرانیان قدیمند و قبائل فاتح ومهاجم زندگانی بادیه نشینی را پیش گرفته‌اند .

بیابان‌های خشك لم‌یزرع کرمان برای مسافرین اروپائی بغایت وحشت آور و ترسناك می‌باشد . درنقاط پرجمعیت تعداد اشجار رو بتقلیل است زیرا اهالی ؛ چوب اشجار را بواسطهٔ فقدان دغال سنگ ؛ تبدیل بذغال کرده بمصرف سوخت میرسانند وجبالی که‌چوب ودرختستانهائی نظیر جنگل داشته باشددراین ناحیه بغایت نادر و کمیاب است . برای اثبات عدم تازگی این موضوع اقامهٔ دلیلی بهتر ازنقل نوشتجات «جوزافاباربارو» (۱) نمی‌باشد « دراین ناحیه جنگل وبیشه ودرختستان وجود ندارد وفقط اشجارمیوه آنهم از پرتو زحمات وافر رعایا غرس شده وبثمرمی آید » . نقل از کتاب مسافرت‌های ونیزی‌ها درایران صفحهٔ ۷۱ .

قلت معدنیات این خطه درموارد دیگر مورد بحث قرار گرفته وفعلا بهمین مختصر اکتفا میشود که مواد معدنی این ناحیه عبارت است از مس و پنبهٔ کوهی و سولفات دوزنك یا توتیای رومی .

---

(۱) «جوزافا باربارو» درسال ۸۷۹ هجری ازطرف جمهوری ونیز درایران سفیر بوده است . رجوع بصفحه پنجم کتاب گنج شایگان تألیف آقای جمال‌زاده . «م»

در حقیقت نهال بوته و درمنه (۱) که از نوع کوهستانی آنها مادهٔ گرانبهای کتیرا استخراج میشود ، تنها گیاهی است که دراین نواحی وجود دارد . ماده بدیوی آنقوزه نیز مثل کتیرا گرفته میشود و بنـا بقول یکی از خبرنگاران انواع و اقسام نباتات کوهستانی درجبال اینسرزمین رشد و نمومی کند .

مسافرت در جنوب شرقی ایران مستلزم عبور از میـان اراضی کوهستانی ناهموار وجلگه‌های لم یزرع و بایری است که انسانرا خسته خاطر می کند و مسافر بیچاره کوچکترین آبدان را چشمهٔ بقا و نحیف ترین درخت بیدی را شجره طوبی می‌پندارد .

محصولات اینسرزمین عبارت است از گندم ، جو ، تریاک ، ارزن و پنبه . دراراضی مرتفع ، محصول فصل پائیز چغندراست ونخود نیز دربعضی نقاط بحد وفور کشت و زرع میشود . محصولات تابستانی «گرمسیر» برنج و ذرت است و حنا نیز ازمنابع‌مهمهٔ ثروت بم وخبیص بشمارمیرود خربوزه ، هندوانه ، انگور، باقلا ، یونجه بید انجیر ، خیار، کلم ، کاهو ، پیاز، بادنجان ، کدو ، شلغم ، عدس و سیب زمینی نیز ازجملهٔ محصولات این ناحیه است . سیب ، گلابی ، زرد آلو، توت ، به ، شلیل ، هلو، آلوچه ، گیلاس ، انجیر، انار، بادام ، فندق ، گردو و پسته نیز بخوبی بعمل می آید ولی‌چون مراقبت کامل دراین‌خصوص مبذول نمیگردد میوه کرمان باستثنای مرکبات نهایت ممتاز بم وخبیص ، مطلوب وفراوان نمی‌باشد .

پسته کرمان نیز کمال شهرت را دارد و محصول سالیانه آن بطور متوسط درحدود ۱۷۱۴۳ من کرمان است که ۲۵۰۰ پوند قیمت دارد .

رشد اشجار چنانکه در بالا ذکر شد مربوط بآبیاری صحیح و تعداد آنها نهایت کم ومحدود است . ازاشجارفراوان دردرجه اول چنار و بعد اسپیدار وازاینها

---

(۱) گیاه معروفی است وشهاب شاعر در بیت ذیل اینکلمه را بکار برده .

بخور عود من باشد درمنه چنین باشد کسی را کو درم‌نه

رجوع شود بفرهنك انجمن آرای ناصری تألیف رضا قلیخان هدایت . «م»

که گذشت بید ، بید مجنون (۱) سرو، صنوبر، سنجد ، کاج ، اقاقیا و نسترن است . گل سرخ نیز تـا حدی فراوان و یاسمن نیز جسته جسته مشاهده میشود . چون ایرانی‌ها عموماً عاشق و فریفته گل می‌باشند تخم انواع و اقسام گلهای فرنگی زیاد طالب وخواهان دارد . گلاب نیز مورد استعمال واقع میشود وحتی دربعضی مایعات نوشیدنی هم بکار میرود از حیوانات شکاری خرس و پلنگ در کوهها فراوان است ولی کمتر خود را نشان میدهند و بهمین جهت هم گرفتـار نمیشوند . گوزن و بز کوهی نیز فراوان است وآهو هم در جلگه‌های اطراف بسرمی‌برد . گرگ . کفتار شغال ، روباه ، گربه کوهی ، گورخرر گراز نیز گاهگاه دیده میشوند . ازطیور، کبک و کبوتر برای شکار بحد وفور یافت میشود ولی بلدرچین ونوک‌درازواردک نادر و کمیاب است .

این ایام بنا بمعمول سابق زمام امور ایالت کرمان بیکنفروالی واگذار و مشارالیه مسئول وصول وایصال مالیات های معمولی است وعلاوه بایستی مبلغی بشاه و وزراء پیشکشی تقدیم کند . در سال ۱۹۰۰ مجموع کل مالیات ۳۱۰ هزار تومان یا ۶۳ هزار پوند بود در حالیکه مالیات های پرداختی اهـالی به ۹۰ هزار پوند و پیشکشی شاه بدوهزار پوند بالغ می گردید بقیه هم عوائد خود والی ومبالغ تعارفی بسایرمصادرامور را تشکیل‌میداد . چون مرسوم‌است که باعقاب واخلاف کلیه صاحب منصبان لشکری و کشوری مستمری وحقوق پرداخته شود ، زیرا شنیده شد که یکی ازمأمورین دولتی‌چندفقره مستمری بنام خود وبستگانش دریافت میکند ، تقریباًتمام وجوه مالیات درمحل‌مصرف میرسد ودرنتیجه‌خزانه‌دارشاه مجموع‌مالیاتهای‌واصله را دریافت نمینماید واعلیحضرت مبلغ خیلی قلیلی ازتاج وتخت سهم می‌برد .

ایالت کرمان مرکب ازهیجده ناحیه است که بچندین شهر و بلوک وقصبه منقسم میشود : کوهپایه، راور، زرندو کوهبنان درشمال ـ خنامان واقع درسمت مغرب- رفسنجان وانار و پاریزوسیرجان درجنوب‌غربی- بردسیر؛ اقطاع ، ارزو، رابر، جیرفت

---

(۱) بید مجنون را در کرمان بید لیلی میگویند . «م»

رودبار، بشاکرد ، بم ، نرماشیر، راین ، ساردو وخیبص .

برای حفظ و حراست این ایالت بیابانی دوفوج پیاده تشکیل داده‌اند که ازایندوفوج چهار گروهان همواره سرخدمت حاضر ومابقی احتیاطاند . قشون کرمان چند نفری توپچی وچند عراده توپ صحرائی نیز دارد . پادگان بم و نرماشیر رایك فوج سرباز تشکیل میدهد که نصف آنها مأمور بلوچستان‌اند ودوسه‌عراده توپ کهنه قدیمی هم تحت‌اختیار آنهامیباشد، علاوه براینهاعده‌ای پیاده وسوار نظام هم بنام قره‌سوران انتظامات طرق و شوارع را عهده دارند که در جاده های مهم نگهبانی میکنند . افراد قشون از حیث قوای طبیعی قابل تقدیس و جوانان زحمتکش وفعالی می‌باشند ولی متأسفانه اسلحه آنها کهنه ومستعمل است در صورتیکه سارقین و اشرار ازتفنگ‌های مارتینی استفاده می کنند .

پس از توضیحات مختصری که راجع بایالت کرمان داده شد اینك تاریخ این ناحیه مورد بحث قرار داده میشود . بنا بقول هردوت (۱) کرمانیها از قبائل دوازده گانه‌ایران میباشند وساترابی چهاردهم «دارا» مشتمل برایالت کرمان بوده‌است(۲)

دومین شرح مفصل کارامانیا در کتاب سودمند سترابو (۳) بدینمضمون یافت میشود « کارامانیا قلمرو وسیعی است که ما بین گدروسیا (٤) و ایران واقع شده و

---

(۱) هرودت ازاهالی‌هالیکارناس مستعمرهٔ یونانی در آسیای صغیر بوده . مدت زندگانی‌او رااز ٤٨٤ تا٤٢٥ قبل‌ازمیلاد نوشته واو راپدر مورخین خوانده‌اند . «م»

(۲) اسم قدیمی‌این ناحیه موافق سنگنوشته‌های هخامنشی بوتیا وجزوساترآپی چهاردهم بوده و بعدها باسم کامارامانیا نامیده شده و کم کم تبدیل بکرمان گردیده و درزمان ساسانیان چون مؤسس آن سلسله منسوب باین ناحیه بوده اهمیت مخصوصی بکرمان داده میشده . رجوع‌شود بجغرافی سیاسی کیهان صفحه ٢٤٤. «م»

(۳) سترابو جغرافیا دان معروف است که در اماسه پایتخت پادشاهان پنت تولد یافته وهشتاد سال یعنی‌ازچهل قبل‌ازمیلادتا چهل‌میلادی زیست کرده‌است . «م»

(٤) گدروسیا را با بلوچستان کنونی منطبق داشته اند . رجوع شود بجلد دوم تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم پیرنیا صفحه ١٨٥٦ و جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ١٤ . «م»

بواسطه اراضی حاصلخیز کمال اشتهار را دارد زیرا نه تنها هر گونه محصولی دراین سر زمین بدست میآید بلکه همه‌قسم درختی باستثنای درخت زیتون با منتهای‌عظمت جثه دراین نقطه دیده میشود و اراضی آن ازآب رود خانه مشروب میگردد » ایضا نویسنده نامبرده مینویسد : « بنا بقول انسیکراتوس رودخانه ای در کارامانیا جاری است که خرده های زر در آن مشاهده ومعادن نقره و مس واخری نیزدر آن ناحیه پیدا میشود . دورشتهٔ کوه نیز در این محل وجود داردکه دریکی نمك‌ودردیگری زرنیخ یافت میگردد . یك جادهٔ بیابانی هم داردکه منتهی به پارتا و پاراتیکان می شود وچون اسب در این ناحیه‌کمیاب‌است الاغ زیاد مورد توجه بوده وسکنه محل حتی در مواقع جنك ازحیوان مزبور استفاده مینمایند وبرای الهه « اریس» که تنها رب‌النوع آن ها است‌همین حیوان را ذبح می کنند . جمعیت این نقطه‌مردمانی‌رشید وجنگجو میباشند ومردها تا اینکه رشادتی ازخود بروزنداده وسریکی ازدشمنان‌را قطع وبپادشاه‌اهداء ننمایند تاهل‌اختیارنمی کنند وبنا بقول نیر کاس امیرالبحراسکندر مقدونی آداب ورسوم سکنهٔ محل‌وزبان آنها شبیه‌باخلاق وزبان ایرانی‌هاومادهاست» « افضل کرمانی» (۱) نیز که در سال ۱۱۸۸ میلادی کتاب خود را برشتهٔ تحریر کشیده راجع به خردهٔ زر شرحی بدین مضمون نوشته است : « و ازخواص جیرفت ناحیتی است آنرا فدوند (۲) گویند زمین زراست آنجا در خاك خرده های زر

---

(۱) مراد افضل‌الدین ابو حامد احمدبن حامد کرمانی صاحب کتاب «عقدالعلی للموقف الاعلی» است که در سنهٔ ٥٨٤ هجری کتاب خود را تألیف نموده تا آنجا که مسود این‌اوراق اطلاع دارد عقدالعلی‌اولین مرتبه درسال ۱۳۱۱ هجری شمسی درتهران درمطبعهٔ مجلس به تصحیح و تحشیهٔ جامع و سودمند آقای علیمحمد عامری نائینی بطبع رسیده وهر کجا مؤلف کتاب حاضر جملاتی ازعقدالعلی نقل نموده مترجم عین آن‌عبارات را ازچاپ آقای عامری اقتباس کرده است . «م»

(۲) مرحوم محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله که بعدها اعتمادالسلطنه لقب یافته در جلد چهارم مرآة‌البلدان صفحه ۳۳۸ ذیل کلمهٔ جیرفت اینکلمه را «خدوند» ضبط نموده و مینویسد ، « خدوند نام قدیم « دوساری » است و از قرار تقریر ثقات بعداز آنکه باران بیاید چون آفتاب شود ذرات طلا درخاك نموداراست و گویند گاهی ذرهٔ طلابقدر ربع وخمس گندم بدست آمده‌است » . «م»

بینند»(۱) نگارنده ازوجودمعدن‌نقره اطلاعی‌ندارد ولی‌مس این‌ایام نیزدررشته جبال «بحرآسمان» یافت می‌شود(۲) از زرنیخ نیز نویسنده اطلاعی ندارد اما معدن نمك در هرمز فراوان است و ایضا دریك محل دیگر یعنی درقطعه اراضی واقع درماورای قشم نیزپیدا می‌شود. کمیابی‌اسب واستفاده ازالاغ‌هم که سترابو بآن اشاره کرده‌این‌ایام نیز مصداق دارد. در شاهنامه نیز اینطور مسطوراست که در اثنای جنگ کیخسرو با تورانیان، پادشاهان کرمان وخوزستان در رکاب شاهنشاه ایران بوده اند. (۳) وایضا بنابروایت‌شاهنامه «دارا»درحال‌نزع درناحیه کرمان‌با اسکندرملاقات نموده(٤) ولی این‌موضوع دورازصواب است زیرا که درچندمنزلی شهرری‌بود که«بسوس» (٥) نقشه شوم خود را بموقع اجرا گذارد. خلاصه چنانکه درجای دیگر اشاره میشود فاتح کبیر یونان کارامانیا را ازمشرق بمغرب پیموده و«کراتروس» سردار اونیزاز راه سیستان باین سرزمین وارد ودروادی هلیل‌رودبفرمانده خود ملحق شدوایضادرهمین

---

(۱) رجوع کنید بکتاب عقدالعلی صفحهٔ هفتاد چاپ آقای عامری. «م»

(۲) مولف «حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب، که بسال ۳۷۲ هجری کتاب خود را تألیف نموده مینویسد، «جیرفت شهری است نیم فرسنك اندر نیم فرسنك و جائی آبادان وبسیار نعمت و ایشان را رودیست تیز همیرود بانك کنان وآب وی چندان است که شصت آسیا بگرداند واندر جویهای این خاك زریابند (حدودالعالم چاپ آقای سیدجلال‌الدین تهرانی صفحهٔ ٥٧) درصفحهٔ ۲۱ همین کتاب ازمعادن‌مس‌وسرب و نقره وغیره نیز ذکری شده. «م»

(۳) اَشاره باین اشعار است:

بخواندم ز هر کشوری لشگری — من‌این جنك و کین را کنم اسپری
یکی آنکه بر خوزیان شاه بود — گه رزم با بخت همراه بود
دگر شاه کرمان که هنگام جنك — نکردی بدل یاد رای درنك

رجوع شود بجلد سوم شاهنامه صفحه ۷ چاپ خاور. «م»

(٤) رجوع شود به جلد سوم شاهنامه صفحه ٤۲۹ چاپ خاور. «م»

(٥) بموجب مآخذ اروپائی دارا بوسیلهٔ بسوس Bessus و نبرزن Nabarzane دستیار او بقتل رسید (جلد دوم ایران باستان صفحه ۱٤٤۲) این دو نفر را در روایات داستانی ما جانوسیار و ماهیار ضبط کرده‌اند. «م»

ناحیه بود که نیرکاس امیرالبحر اسکندر سلامتی ناویهای یونان را باطلاع او رسانید .

از دوره فرمانروائی پارتیان نگارنده اطلاعی راجع بکرمان بدست نیاورده ولی پس از این که «اردشیر» پسر بابك بفارس غلبه کرد و بعداً کرمان را بحیطه تصرف در آورد وبالاخره ارتبانوس یا «اردوان» را حوالی رام هرمز شکست داد این ناحیه شهرتی بسزا یافت یعنی پس از آن که پنج سال ربقه اطاعت اجانب بگردن کرمانیان بود سلسله ملی ساسانیان که تا زمان استیلای اعراب ادامه پیدا کرد تشکیل گردید . نگارنده فتوحات اردشیر رادرمحل دیگری مورد بحث قرار داده است .

در دوره سلطنت ساسانیان ایالت کرمان گویا بواسطه بعد مسافت ازحدود شمال وغرب ، کانون صلح وصفا بود تا این که شاپور ذوالاکتاف پنج هزار خانوار عرب را ازنجد و بحرین بخاك کرمان انتقال داد .

کرمان درزمان سلطنت انوشیروان رو بآبادی گذارد و «آزاد مهان» حکومت محل ثروت بی پایانی بهمزدو آن پادشاه درحین بنای باب الابواب یادربند کنونی بمضیقه بی پولی گرفتارشد ولی یأس وحرمان بخود راه نداد واز آزادمهان استمداد جست و مشارالیه وجوهات لازم را تادیه ومبالغ پرداختی نه فقط برای تکمیل بنای مذکوردر فوق تکافوء نمود بلکه بقیه آن نیز چنانکه درمحل دیگری بآن اشاره رفته بمصرف بنای استرآباد رسید .

درایامی که متابعین فرقهٔ نستوریه (نستوری ها از پیروان « بطریق » (۱) قسطنطنیه موسوم به نستور می باشند که از ٤٢٨ الی ٥٣١ میلادی ریاست داشت و چون مخالف اطلاق عنوان «مادرخدا » بمریم باکره بود مورد تکفیرواقع واز کلیسا طرد ونفی شد) درایران پراکنده گردیدند ، کرمان نیزمقرخلیفه تابع مطران فارس بود .

(۱) Patriarch

راستی زمانی مسیحیت طوری در ایران رواج داشته که هیونتسنك (۱) خاقان چین درضمن یکی ازفرامین خود کلیساها رابنام «معابد ایرانی» خطاب کرده‌است.

باری سلسله ساسانیان رو بضعف گذارد وبالاخره درزمان یزدگرد منقرض گردید. این پادشاه درموقع فرار ازدست سپاهیان عمرمدتی‌رادر کرمان متوقف‌وسپس به بیابانهای دوردست متواری‌شد.

مؤلف تاریخ گزیده گوید (۲) که‌اهالی کرمان درزمان حمله‌اعراب ازبلوچها

---

(۱) Hiwentsung

(۲) مقصود خواجه حمدالله بن تاج‌الدین ابی‌بکرمستوفی قزوینی است که‌بقول خودش اصلا عرب و از اولاد حر بن ریاحی میباشد. مستوفی در حدود ۶۸۰ هجری در قزوین متولد شد و از طفولیت عشق غریبی بنویسندگی و تاریخ و جغرافیا نشان میداد. جد پدری او امین‌الدین نصر مدتها سمت استیفای عراق را داشت و بعدها گوشهٔ انزوا اختیار کرد و بالاخره بدست طوایف مغول کشته شد. ازتألیفات مستوفی تاریخ گزیده وظفرنامه و نزهت‌القلوب است. تاریخ گزیده در ۷۳۰ بنام خواجه رشیدالدین پسرخواجه غیاث‌الدین تألیف گردیده - (این رشیدالدین نوه خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله صاحب کتاب جامع‌التواریخ میباشد) ونسخه چاپی آن که دردسترس علاقه‌مندان‌است ازروی نسخه‌ایکه در ۸۵۷ هجری استنساخ شده در ۱۹۱۰ میلادی از ممر اوقاف گیب بحلیه طبع آراسته گردیده. کتاب مزبور در ۱۹۱۳ میلادی نیز بوسیلهٔ دکتر نیکلسن و پرفسور ادوارد برون تلخیص و به‌انگلیسی ترجمه و طبع شده. ظفرنامه مشتمل بر ۷۵ هزار بیت و در واقع دنبالهٔ داستان شاهنامه است تا ۷۳۲ هجری که سلطان ابوسعید بهادر هنوز برمقر سلطنت جالس بود. نسخه خطی این کتاب که ۷۷۹ ورق دارد و در سال ۸۰۷ هجری درشیرازاستنساخ گردیده در موزهٔ بریتانیا موجود میباشد. (رجوع شود بجلدسوم‌تاریخ ادبی ایران تألیف برون بزبان انگلیسی).

نزهت‌القلوب کتاب مفیدی‌است درهیئت وجغرافیا وطبقات‌الارض. این کتاب در ۱۳۱۱ هجری دربمبئی مغلوط بطبع رسیده ودر ۱۹۱۵ میلادی بوسیله گای‌له استرانج به نفقه اوقاف گیب درشهرلیدن ازبلاد هلند بزیور طبع درآمده (جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحه ۹۹) و در این کتاب هر کجا مترجم از نزهت‌القلوب مطالبی نقل و اقتباس کرده از روی نسخه اوقاف گیب بوده است. مستوفی در ۷۵۰ هجری در قزوین وفات یافته (تاریخ ادبیات ایران تالیف فاضل دانشمند آقای دکتر شفق صفحه ۱۶۸) وقبراودر آن‌شهردر نقطه‌ای معروف به«گنبددراز» واقع ومطاف‌اهل‌ذوق وادب است (جغرافی سیاسی کیهان صفحهٔ ۳۷۰).

«م»

کمک خواستند ولی مسئول آنان اجابت نگردید ، و بالاخره کرمان پس‌از مختصر مقاومتی که از طرف اهالی بعمل آمد بدست اعراب افتاد (۱)

شکست قطعی نهاوند در بیست ویکم هجری (٦٤٢ م) که عواقب و خیم و مصائب بی‌پایانی برای ایرانیان داشت روحیه کلیه اهالی مملکت را خراب و متزلزل کرد .

در تاریخ ۲۳ هجری (٦٤٤م) یعنی درموقع مرگ عمرشورش عظیمی درایران برپاشد ودر نتیجه‌اعراب باستحکام‌مبانی استیلاوقدرت خودافزوده دراکثر نقاط‌منجمله کرمان به بسط نفوذ خود همت گماشتند مثلا قلاع متعدد برپا کرده وعده‌ای از آنها مخصوصاً درگرمسیرات جایگزین شدند . در این ایام زردشتیان درنواحی مرتفع که برای عربها سرد وجانگزا بود سکونت اختیار نمودند .

چند سال بعد ازاینواقعه یك‌فوج ازقشون عرب درمحلی یحتمل درساردویهٔ کنونی دربرف مفقود الاثرشدند وفقط دونفرازاین مهلکه جان بدربردند تا جریان‌و چگونگی قضیه را شرح دهند .

در زمان خلافت حضرت علی‌واقعه خوارج رخ داد . اینطایفه کسانی‌بودند که راجع به‌تعیین‌حکم درموضوع حقانیت علی‌ومعاویه مخالفت ورزیدند واغتشاشات دائمی آن ها لطمه بزرگی بعالم اسلام زد . اهالی کرمان وفارس‌نیزدرقیام خوارج دست داشتند و بالاخره « زیاد » دراثر سیاست عاقلانهٔ خود سرکردگان آنها را بهم انداخت و از نفاق آنان استفاده کرد .

درخلال سنوات٦٧ الی٦٩ هجری بازجماعتی ازخوارج درکرمان خروج و «مصعب» برادر «ابن‌زبیر» آنها را متفرق ساخت چند سال بعد فرقه‌ای ازخوارج بنام

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۱۸۰ تاریخ گزیده چاپ اوقاف گیب . «م»

«ازارقه»(۱) یکسال و نیم زمام امور کرمانرا دردست گرفتند و بالاخره دراثر کمشکشهای داخلی از بین رفتند .

درسال ۸۳ هجری (۷۰۲ م) عبدالرحمن بن اشعث که مأمور جنگ با افاغنه و پادشاه کابل بود معزول شد ودرنتیجه طغیان کرد وطولی نکشید مغلوب و بکرمان فراری و بالاخره بدشمنان سابق خود یعنی افاغنه ملتجی گردید . در اثنای زد و خورد با مشارالیه ، حجاج ابن یوسف ، عبدالله نامی را بکرمان گسیل داشت که از اوضاع آنجا تحقیقاتی بعمل آورد و چگونگی را بوی اطلاع دهد . مشارالیه در مراجعت اظهارداشت که خاك کرمان نیازمندی‌های یك قشون منظم را تأمین نمیکند ولی ازطرفی اهالی آنجا بقدری آشوب‌طلبند که عدهٔ معدودی قشون نیز ازعهده انتظام آنجا بر نمیآیند . (۲)

---

(۱) ازارقه بقولی درزمان حکومت یزیدابن معاویه و بروایتی بعد ازوفات او دربصره خروج کرده وجماعتی ازعظماء آنشهر بدانها پیوستند. این جماعت را ازآنجهت ازارقه خوانند که رئیس ایشان موسوم به نافع بن‌الازرق بود . این گروه هم امیرالمؤمنین علی و هم معاویه واتباع اورا منکر بودند . درموقعیکه جماعتی ازبصریان ازعبدالله بن زبیر تقاضای سرپرست لایقی کردند او « حارث‌ابن عبیدالله‌ابن ابی ربیعه مخزومی » را فرستاد و مشارالیه پس ازشور با اکابر بصره از ابن زبیر تقاضا کرد که « مهلب » والی خراسانرا ببصره بفرستد مهلب نیز ببصره رفته بیست هزار کس ازابطال رجال آن محل را جمع آوری کرد و برای قلع وقمع ازارقه بفارس رفت . این فرقه باهواز گریخته ودر آنجا نیز شکست خورده ومتوجه کرمان شدند و مهلب ایشانرا تعاقب کرد رئیس ازارقه در کرمان «عبدالله‌الکبیر» بود که بالاخره با عده‌ای در جنگ با مهلب شکست خورده ومقتول شد . مهلب بعدها پسرخود «یزید» رابامرحجاج والی کرمان کرد وخود بکوفه نزد حجاج رفت « رجوع شود بجلد سوم روضة‌الصفا تألیف محمدبن خاوند شاه معروف بمیر خواند چاپ تهران زیرعنوان « ذکر خروج ازارقه » و « ذکر اختلاف ازارقه و کشته شدن عبدالله‌الکبیر» ازارقه میگفتند هر کس چه مسلم و چه غیرمسلم مرتکب گناهی شود اعم کبیره یا صغیره مشرك‌است وقتل او واطفال وزنان او لازم می‌آید (خاندان نوبختی صفحهٔ ۳٤ تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی) «م»

(۲) افضل‌الدین کرمانی عبدالله را « غضبان‌القبعثری » ضبط کرده است که درمراجعت بحجاج اینطور گفته : «ماؤوها وشل وتمرها دقل ولصها بطل ؛ ان قل‌الجیش بهاضاعوا وان کثروا جاعوا » (عقدالعلی چاپ آقای‌عامری صفحهٔ ٦٤) «م»

دراواخرقرن اول‌اسلامی که زرتشتیان هنوزبکلی‌قلع‌وقمع نگردیده بودند «غنان» نامی بحکمرانی کرمان منصوب شد و مدت هفت سال حکومت‌کرد و در خلال این ایام عده زیادی از آتشکده‌ها را خاموش ساخت وهزارها مردم را اجباراً بآئین اسلام در آورد .

درسال ۱۰۱ هجری (۷۲۰ م) « یزید ابن مهلب » علیه خلیفهٔ هم‌اسم خود قیام وتا چندی چنان پیشرفت‌کرد که حکام ایالات کرمان وفارس و بعضی نقاط دیگر ازطرف مشارالیه‌تعیین‌میشدند ولی‌بالاخره شکست خوردوسپس‌در گذشت . برادران او بامید اینکه کوتوال یکی ازقلاع آن حدود که مقام خود را مرهون خانواده آنان بود از ایشان حقشناسی و دستگیری ومساعدت میکند عازم‌کرمان شدند و برخلاف انتظار بقتل رسیدند واقارب و بستگان آنها را علیرغم رسوم سلام بکنیزی وغلامی بـردنـد .

درسال ۱۲۶ هجری (۷٤٤ م) ابن معاویه ازنوادهٔ جعفر برادرعلی درموقع جلوس مروان ، ادعای خلافت کرد و کوفیان مذبذب بحمایت او برخاستند و بنا بمعمول سابق بعهد خود وفا نکردند ومشارالیه ناگزیر بحوالی‌دجله عقب‌نشینی‌نمود ولی دو سال بعد از این مقدمه بمساعدت و کمک خوارج مقرحکومت خود را در استخرفارس قرارداد و تمام اهالی ایران باطاعت وی درآمدند وعاقبت در سال ۱۲۹ هجری (۷٤۷ م) که فرقهٔ خوارج رو بزوال گذاردند مجبور بفرار گردید و بـا ابومسلم (۱) که علم سیاه خاندان عباسی را برافراشته بود داخل مذاکره شد . این مذاکرات سودی نبخشید و بالاخره مشارالیه را بدستور ابومسلم زیر توشک خفه کـردنـد .

---

(۱) ابومسلم بطورقطع اصفهانی ودرعهد خود نیز باصفهانی معروف بوده و اینکه اورا مروزی یا خراسانی گفته‌اند بسبب اقامت او در مرو وتسلط برخراسان است رجوع شود به تتبع دراحوالات ابومسلم بقلم شاعراستاد مرحوم وحید دستگردی مندرج درسال دوازدهم مجلهٔ ارمغان «م»

سقوط ابن‌معاویه درحکم زوال قطعی دودمان اموی بشمارمیرفت ومصادف با همین ایام « قحطبه » سردار نامور ابومسلم ، نهاوند را محاصره کرد . عده‌ای از قشون خلیفه که بالغ بر صد هزار نفر بود و از کرمان با تجدید قوا و تجهیزات مراجعت‌میکرد بدست لشکریان قحطبه شکست خورد ومنجر بمغلوبیت‌های دیگری گردید باین معنی که بالاخره درجنگ « زاب » واقع درسال ۱۳۲ (۷۵۰ م) خلافت درخانوادهٔ عباسیان که ازدودمان قریش بودند استقرار یافت .

کشتارهای رقت‌آور ابوالعباس معروف بسفاح یعنی خونریز؛ تخم نفاق‌های خانوادگی را برانداخت ولی از طرفی کوس تجزیهٔ خلافت نیز زده شد و بالاخره دراوایل قرن سوم اسلامی حکومت خراسان مستقل ومطلق‌العنان گردید و اززیربار اوامر خلفای بغداد بیرون رفت .

مستر راس درصفحهٔ ۱۲۰ کتاب خود موسوم به « قلب آسیا » دراینخصوص چنین مینویسد : « نهضت این ناحیهٔ ایران اولین قدم برای تفکیك وتجزیهٔ ایرانیان از اعراب بود که برای مدت دویست سال از روی عدم میل بآنها سر تسلیم فرود آورده بودند . »

نکتهٔ جالب توجهی که مکرر اتفاق افتاده اینست که قهرمانان ملی ایران اکثر کسانی بوده‌اند که ایام اولیهٔ زندگانی آنان بسرقت وراهزنی میگذشته ومعذلك اینموضوع در حسن اشتهار ایام بعد آنها لطمه‌ای وارد نکرده . « یعقوب‌ابن لیث » معروف بصفار که لغت عربی رویگر و مسگر است در ردیف همین اشخاص بود که بسر کردگی عده‌ای درسیستان مسقط‌الرأس خود قیام ودرسال ۲۵۳ هجری (۸۶۷ م) بهرات و کرمان وفارس مسلط شد .

افضل کرمانی از قول مورخ دیگری مینویسد (۱) که یعقوب در جیرفت گرفتار مخالفت طایفهٔ «گوفج» شد که مقرحکومت آنان درحوالی «کوه‌بارجان» بود

(۱) مراد ابوعبدالله احمدابن محمدابن نصر الجیهانی وزیر سامانیان است «م»

(این کوه در این ایام معروف بکوه بارچی و واقع است در مغرب سارذو که ییلاق ایلات جیرفت میباشد) ولی سر کردهٔ آنان دستگیر و مغلولا ببم تبعید شد ودرهمانجا وفات یافت . عملیات مشعشع وفتوحات نمایان یعقوب درموقع مرگ وی انتهاپذیرفت و عمرو برادر او رویهمرفته آنقدرها در اقدامات خود موفقیت حاصل نکرد و تنها ولایاتیکه دردست اعقاب و اخلاف آنها باقی بود تا چند نسل سیستان وچندین قرن بلوچستان بود .

در این گیر ودارها سلسلهٔ سامانیان درشمال به منتها درجهٔ ترقی و تعالی رسید . مؤسس این سلسله یکی از زرتشتیان بلخ بود که بپاس مساعدت های والی خراسان بآئین اسلام گروید . اسمعیل که از امرای معروف این خانواده است با مسیحیان آسیای مرکزی بجنك و جهاد پرداخت و خراسان و ترکستان را قبضه کرد و بخارا را که ازاین تاریخ به بعدکانون فضلای اسلام بقلم میرفت مقرحکومت خود قرار داد . اسماعیل در ۲۹۵ هجری وفات کرد و بواسطه ضعف اعقاب او ، هرج و مرج فوق‌العاده ای در ایران حکمفرما گردید . بنا بقول ادوارد برون ، سامانیان خود رااز اعقاب «بهرام چوبینه» میدانستند که بر علیه خسروپرویزقیام کرد .

محمد بن الیاس معروف به ابوعلی از راهزنان مشهورچون در۳۱۵ هجری در نیشابور شنید فتح ایالت کرمان بسهولت هرچه تمامتر انجام میگیرد از صحرای لوت گذشت و کرمان را قبضه کرد ولی معزالدوله که ازمعروفترین امرای دیلمیان است وارد کار زار و بیك حمله سیرجان را متصرف شد . ابوعلی در کرمان تدبیر غریبی بکار برد وروزها را بجنك پرداخت وشبها را برای معزالدوله هدیه‌وپیشکشی فرستاد . درنتیجه‌معزالدوله مشارالیه‌را دست‌نشاندهٔ خود قرار داد و دنبالهٔفتوحات خود راگرفت وعاقبت بغداد را در ۳۳٤ قبضه وخلیفهٔ بدبخت یعنی المستکفی بالله‌را نا بینا ساخت . حکومت دیلمیان تا ورود طغرل بیك‌به بغداد یعنی تاسال٤٤٧ادامه پیدا کرد .

بنا بقول مقدسی (۱) که در سال ۳۷۵ (۹۸۵م) کتاب خود را تألیف نموده کرمان به پنج ناحیه اصلی و یك ناحیه فرعی تقسیم میشده است یعنی : «بردسیر» که در محل گواشیر می گویند و کرسی نشین آن نیز موسوم به برد سیر و ناحیهٔ فرعی آن خبیص است . «نرماسین» که کرسی نشین آن نیز همین اسم را دارد (نرماسین ظاهراً نرماشیر است) سیرجان که کرسی نشین آن سیرجان وسابقاً مقرحکومت کرمان بوده ، بم و جیرفت .

ابوعلی درسن پیری بمخمصه پسرخود « خلف » وتمرد وی گرفتارشد ودر نتیجه بخراسان مراجعت کرد . جوان تازه بدوران رسیده از مسلط شدن پیدرخود مغرور گردید و بفارس حمله آورد ولی فوراً مغلوب شد و کرمان بتصرف دیلمیان درآمد این دیو بد سیرت چون ازموقعیت خود در بلوچستان مغرور بود (حکومت کرمانرا در این ایام یکی از امرای دیلمی هرمز داشت) تصمیم بفتح کرمان گرفت و چون اهالی سیستان بدستیاری وی برنمیخاستند تدبیری بکار برد و یکی از رؤسای محل را برسالت بکرمان فرستاد وضمناً بمأمورین خود دستورداد که اورامسموم نمایند. رعایای «خلف» که ازخیانت او اطلاع نداشتند وقتل شخص مزبور را از چشم کرمانیها میدیدند بغیرتشان برخورد وبا خلف درحمله بکرمان همداستان شدند و بالاخره هم بفتح این ایالت نایل آمدند ولی فقط مدت قلیلی این ناحیه در تصرف آن ها ماند و بعداً یکی ازپسران خلف که از پدر خودسوء ظن داشت برعلیه اوقیام کرد و اوراشکست داد . خلف باز سیاستی بکار برد و پیغامی برای فرزند فرستاد مبنی براین که چون مرك او فرا رسیده بهتر این است فرزند از او ملاقات کند و خزاین و نقدینهٔ او را تحویل بگیرد . فرزند بخت برگشته وی نیز باطمینان علقهٔ پدری فریب خورد و

---

(۱) مراد ابوعبدالله محمدابن البشاری معروف به مقدسی است که در بیت المقدس متولدشده وازعلمای بزرگ جغرافیا درقرن چهارم هجری میباشدمقدسی دراکثر بلاداسلام بسیاحت پرداخته و عادات و اخلاق اقوام و ملل مختلفه را در کتاب خود موسوم به «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که در ۳۷۵هجری تألیف کرده بضبط رسانیده . کتاب مقدسی باهتمام دی گویه De Goeie مستشرق هلندی متوفی در۱۹۰۹ دومرتبه یکی در ۱۸۷۷ ودیگری در۱۹۰۶ م بطبع رسیده «م»

بدیدار او رفت . خلف بفوریت ضربتی بقلب وی زده او را هـلاك ساخت . پس از مراجعت این حیوان قسی‌القلب به سیستان طولی نکشید که محصور سپاهیان سلطان محمود غزنوی و بالاخره دستگیر و توقیف‌شد . لیکن چون در موقع گرفتاری‌ازروی مـداهنه و تملق محمود را سلطان خطاب کرد این موضوع باعث خشنودی پادشاه غزنوی شد و از سر خون وی درگذشت و امارت اصطبل خود را بدوداد .

مدتها مابین خانوادهٔ دیلمیان یعنی ابونصر از دیلمیان فارس ، و ابوجعفر از دیلمیـان هرمز ، برسه حکومت کرمان نزاع بود تـا اینکه در سال ٤٠٣ هجری « سلطان‌الدوله » برادر کهترخود « ابوالفوارس » را بحکمرانی کرمان فرستاد . این شخص بجمع آوری قوا پرداخت و بمعاضدت اهالی بلوچستان برعلیه برادر طغیـان کرد و بعد مغلوب و سرانجام بسلطان محمود غزنوی ملتجی و پناهنده شد . این پادشاه ابوالفوارس را در تسخیر کرمان کمك و مساعدت نمود ولی ابوالفوارس نسبت بوی نیز وفاداری نکرد و از اطاعت سلطان خارج شد . پس‌از چندی باز از برادرخود شکست خورد و به همدان گریخت وچند سال بعدبابرادرخودسلطان‌الدوله صلح کرد و ازطرف وی بحکومت کرمان منصوب گردید .

پس ازمرگ سلطان‌الدوله «ابو کالیجار» بخت برگشته جای اورا گرفت . ابوالفوارس باز علم طغیان برافراشت ودرنتیجهٔ زحماتیکه درموقع سرکردگی افواج کرمانی وبلوچی در قشون‌کشی بشهربابك برای حمله بشیراز ، بمشارالیه وارد آمد درسال ٤١٩ وفات کرد .

دراینجا رشته کلام را درخصوص اینخانواده قطع وباین نکته اکتفا میکنیم که تقدیر چنین بود این سلسله در مقابل تهاجمات طایفه دیگری منقرض و نابود گـردنـد .

«امیر تیمور پس‌ازغور ومداقه در»
« اطراف‌قضایا بخوبی احساس کرد که »
«اگرعقل‌ورشادت‌را توأماً بکار نیاندازد »
«شاهد فتح وظفررا درآغوش نخواهد»
« گرفت ».

نقل بمعنی ازتاریخ رشیدی

فصل پنجم

ایالت کرمان

سلاجقه ازعشایر وچوپان های ترکستان بودند که بواسطهٔ قلت اراضی و کمیابی مراتع به جنب‌وجوش آمده مرو و نیشابور را هشت سال بعد از وفات محمودغزنوی تحت استیلا درآوردند (سلطان محمود درسال ٤٢١ وفات کرد) ملك قاورد پسر چغربیك در کرمان سلطنتی دایر نمود که تا یك قرن ونیم دردست‌احفاد و اعقاب او باقی ماند . چون در این دوره دونفر مورخ (١) عالیقدر ظهور کرده‌اند که تألیفات آنان بالسنهٔاروپائی ترجمه نشده نگارنده اوضاع این‌دوره رازیادترمورد بحث قرارمیدهد .

---

(١) مراد افضل‌الدین مؤلف عقدالعلی و محمدابن ابراهیم نویسندهٔ تاریخ سلاجقه است «م»

ملك‌قاورد ازقرارظاهر استعداد ولیاقت کافی داشته و ازاولین امرای کرمان است که شرح زندگانی وی جمع آوری گردیده . مشارالیه درفتح کرمان بامختصر اشکالی روبرو وچون ابو کالیجار باو حمله‌ور گردید بوسائلی او را مسموم کرد وبعداً بلامنازع حکمران نواحی سرد سیر کرمان شد . از قوانین عجیب و غریب وی منع کشتار بره است که میگفت بره بایستی بزرك شده کفاف غذای بیست نفررا بدهد. نقاط گرمسیر کرمان که در حیطه تصرف کوفجی ها دشمنان سابق یعقوب بن لیث بود خوراك و آذوقه محال سرد سیری راتهیه و تامین می نمود . این طایفه بواسطهٔ ضعف امرای دیلمی از جیرفت تا کنار دریا را تحت استیلا درآورده گاهگاه نیز بفارس وخراسان دست اندازی می کردند . قاوردبخوبی احساس نمود که‌فتح این نواحی بملاحظهٔ گدار های صعب‌العبور خالی ازاشکال نخواهد بود لذا تدبیری بکار بـرد و یکی از سر کردگان لشگر رابجرم خیانتی ازدستگاه خود راند و منفصل نمود . مشارالیه نیز بسر کردهٔ ساده لوح عشیره مذکور در فوق پناهنده گردید ودر موقع انعقاد یك مجلس عروسی که ایل مزبور سر گرم عیش وعشرت بودند بقاورد اطلاع داد و او هم بغتتا بآن ها حمله برد و آنان را قلع وقمع کرد . بعداً چون اطلاع بهمرسانید کـه «عمان» بی‌پناه و بی صاحب و درعین حال مملو از خزاین گران بهاست لذا بامیر هرمز دستور داد که به آن جا حمله و آن نقطه را تسخیر نماید . « شهریاربن طافـل » حکومت عمان بدون اندك مقاومتی شهر را تسلیم و خود درتنوری پنهان گردید ولی بعداًاورایافته‌پس ازاخذ کلیه جواهرات قیمتی‌ازسر خون وی در گذشتند وعمان‌تازمان سلطنت ارسلانشاه تابع ایالت کرمان بود .

ملك قاورد بعداً متوجه سیستان شد ودر آن حوالی‌قلعه‌ای برای‌محافظت تنها جاده‌ای که بکرمان منتهی می شود باضافه ابنیهٔ عام‌المنفعه دیگری که خرابه‌های آن ها را نگارنده در ۱۸۹۹ دیده است برپـا کرد . مشارالیه در موقعی که بـرای رتق و فتق پاره‌ای از امور بجیرفت میرفت اطلاع یافت که مظنهٔ نان در کرمان ترقی کرده است لذا فوراً بکرسی نشین ایالت مراجعت و کلیه‌خبازان را احضاروعلت

را استفسار کرد وچون دلایل مقنعی باو عرضه نداشتند امر داد آن‌ها را زنده به‌تنور بیاندازند.

ملك قاورد فارس را نیز متصرف شد ولی چون قوای آلپ ارسلان برادر مهتر او کرمـان را تحت محاصره قرار دادند مشارالیه نا گزیـر فارس را ببرادر خود واگذار نمود. قاورد پس از مرگ برادر باز بخیال تصرف فارس افتاد وبعداز سه روز زد و خورد سپاهیان ملك شاه برادر زادهٔ او ویرا گرفتند وبااینکه درارد‌وی ملکشاه عدهٔ زیادی طرفدار وحامی داشت مخفیانه اورا خفه کردند. این حادثه در ٤٦٦ هجری بوقوع پیوست.

پسر ملك قاورد موسوم به کرمان شاه فقط یك سال سلطنت کرد وپس‌از فوت او برادرش « سلطان شاه » که عمو زاده وی چشمانش را میل کشیده ولی بکلی نابینا نگردیده بود بجانشینی او انتخاب شد. ملك شاه بخیال این که خانوادهٔ قاورد را از میان بردارد کرمان را محاصره وفتح کرد ولی اوضاع رقت‌بار چهل نفرزن و بچهٔ قاورد از اجرای قصد وی جلوگیری بعمل آورد. بعدازاو برادرش تورانشاه بانی « مسجد ملك » زمام امور را در دست گرفت و درسال ٤٩٠ هجـری یعنی پنج سال بعد از فوت ملکشاه کبیر و وزیر عالی‌مقام او خواجه نظام‌الملك، «ایران شاه» دیو سیرت پس‌از فوت پدربسلطنت رسید و گویا ازلحاظ طرفداری‌ملاحدهٔ اسمعیلی مورد بغض وعداوت روحانیون واقع شد و درنتیجه علماء اورا تکفیر نموده حکم قتلش را دادند وسپس یکی ازبازماندگان سلاجقه را درمحلهٔ زرتشتیها بسلطنت‌برداشتند این شخص‌چهل‌سال پادشاهی کرد ودرزمان‌او کرمان‌رو به آبادی گذاردو با عراق‌وخراسان لاف همسری میزد وقوافل تجارتی ازهرسورو باین ایالت نهادند وفارس نیز تحت‌ادارهٔ کرمان در آمد.

روزی سلطان سنجر به یکی از رسولان و سفرای کرمـان اظهار داشت شنیده‌ام در کرمان ناحیه ایست که در آن جـا نرگس میروید سفیر جواب داد

راست است ولی خار های تیز نیز در آن نقطه پیدا می شود (۱) سلطان سنجرظاهراً مقصود کنایه را درك کرد و بکرمان حمله‌ای نبرد . وقتی ارسلان شاه سنش رو به کهولت گذارد و در قدرت و نفوذ او خلل وارد آمد ، ملك محمد تخت وتاج را تصاحب و پس از اینکه عده ای از بستگان و اقوام خود را کور و نا بینا و مقتول ساخت نصفت و عدالت پیش گرفت واز اهل علم تشویق و تشجیع نمود . برای‌اهل خبره و متخصصین فنون مختلفه نیز مدد معاش و مستمری برقرار کرد . مدارس و مساجد و کاروانسرا های متعدد و ابنیهٔ عام‌المنفعه بر پاساخت و کاروانسرائی که در « سربیزن » احداث نموده اگر چه اند کی رو بخرابی نهاده ولی هنوز دائر و معمورمیباشد .

کرمان در زمان ملك محمد رو به آبادی گذارد و طبس جزو حوزهٔ این ایالت شد و بنا بود اصفهان نیز تابع کرمان شود که حکومت آن جا قبل از خاتمه مذاکرات فیمابین وفات کرد . این قضیه یک سال قبل از مرگ سلطان سنجر که در۵۵۳ رخ‌داد بوقوع پیوست . طوایف غز شهر«مرو» کرسی‌نشین‌سلطان سنجر بخت بر گشته را بباد غارت گرفتند و چند سال بعد کرمان را نیز با خاك یکسان کردند . پس‌از ملك شاه پسرش طغرل شاه جای پدر را گرفت‌وبعدازوفات وی‌چهار فرزند اویعنی ملك ارسلان ، تورانشاه ، بهرامشاه ، وترکانشاه جان‌یکدیگر افتادند و هرج ومرج غریبی در کرمان حکمفرما و شهر« کمادین» که مارکوپلو آنرا «کامادی» ضبط کرده برای اولین مرتبه تاراج شد .

اوضاع کرمان در این دوره بقدری وحشت آور و خوفناك بود که‌یکی از ظرفا در آن خصوص چنین نوشته « در عهد ما هر خوشهٔ گندم که میروید پرچمی با خود در می آورد و اولیای امور برای کوچکترین جرم مجازات اعدام قائل می شوند » از همه بالا تر این که چند سال بعد از این قضیه سلطان شاه برادر تکش بآخرین سلطان سلجوقی مسلط گردید و غز ها را از سرخس خارج کرد و پنجهزار

---

(۱) رجوع شود به عقدالعلی چاپ آقای عامری صفحهٔ ٦٩ «م»

خانوار این طایفه بکرمان و پنجهزار خانوار بفارس عزیمت نمودند . این قبیله در بادی امر از در اطاعت پادشاه در آمدند و چون بعداً به ضعف وی پی‌بردند به«باغین» سی میلی کرمان که در آن موقع بجای «رباط» کنونی میان باغین‌فعلی و «کبوترخان» بوده حرکت کردند و قوائی‌راکه برای مقابله با آن ها گسیل شده بود شکست‌دادند سپس بجیرفت رفته بقتل و غارت و نهب و تاراج اهالی پرداخته از آن پس به « نرماشیر » متوجه شدند و سکنه بیچاره آن جا را تحت انواع و اقسام شکنجه و عذاب قرار دادند منجمله خاکستر گرم بحلقوم آن ها فرو ریخته بدین وسیله مردم را بقتل میرسانیدند . این‌قبیله ، خاکستری را که بدین قسم بحلق اهالی فرومیبردند «قهوه‌غز» مینامیدند . عمراین اختراع ازقرار ظاهر کوتاه نبوده چنان که‌محی‌الدین محمدبن یحیی (۱) نیز بهمین وسیله بدست مغول ها هلاك شد و در مرثیه وی چنین سروده‌اند :

در ملت محمد مرسل نشان نداد — فاضل تر از محمد یحیی فنای خاك
آن کرد کاه‌تهلکه دندان فدای‌سنك — وین کردروزقتل دهان‌رافضای‌خاك(۲)

توران شاه بالاخره بقتل رسید وپسرش محمد به تخت نشست ولی کرمان در این موقع چنان خراب و ویران شده بود که امید آبادانی و عمران برای آن نمیرفت . در این اثنا یعنی در ۵۸۱ هجری ملك دینار که ازطایفهٔ غز بوداز خراسان رسید و کرمان را قبضه کرد وبعداًبصوابدید امرای خود به هرمزرفت وحکومت‌محل مبلغ معتنابهی پول و اسب‌های قیمتی هنرمند بعنوان پیش کشی بمشارالیه تقدیم نمود ولی او باین هدایا اکتفا نکرد و از حاکم کیش (۳) نیز پیش کشی خواست . کیش

---

(۱) محمدابن یحیی از فضلای متقی وعلمای متورع خراسان بوده «م»

(۲) این دو بیت از خاقانی شیروانی است و برای اطلاع از تمام داستان رجوع شود به روضة‌الصفا جلد چهارم ذیل عنوان « ذکر گرفتاری سلطان سنجر بدست غزان و مآل حال آن خسرو گیتی ستان «م»

(۳) کیش از جزائر جنوبی ایران و چون شبیه به ترکش است که جعبهٔ تیر باشد آن را بفارسی کیش گویند که بمعنی ترکش است ومعرب‌آن قیس میباشد «م»

در آن موقع از مراکز مهم بازرگانی بشمار میرفت و «بنیامین» از اهالی تطیله (۱) (۱۱۷۳ـ۱۱۶۰) جهانگرد معروف راجع باین نقطه چنین مینویسد : «تجارو کسبهٔ یمن و بین‌النهرین وایران انواع و اقسام پارچه های ابریشمی و زری و کتان و پنبه و شاهدانج و فلز آلات و غیره باین ناحیه حمل می‌نمایند و سکنه جزیره از ممر عواید حق‌العمل کاری ودلالی این امتعه واجناس اعاشه وارتزاق میکنند» (صفحه۱۷۳سیاحتنامه ربی بنیامین) .

حکومت کیش که نهایت بخود مغرور بود خیال زمامداری هـرمز را در مغزخود میپرورانید ولی ملك دینار تا آن جاکه توانست طرفین را دوشید و به کرسی نشین قلمرو حکمرانی خود مراجعت نمود و از خطر توطئه‌ای که یکی ازغزهـا بر علیه اوکرده بود نجات یافت . در سال ۵۹۱ هجری یعنی در موقع فوت ملك دینار هرج و مرج فوق‌العاده‌ای در کرمان حکمفرماگردید و فرخ شاه که فقط یکسال بعد ازپدر زمام امور را دردست داشت وجوه خزانه را حیف ومیل نمود و بمصارف غیر لازم رسانید . پس ازاینکه خزانه مملکت دچار مضیقه شد مشارالیه از دربارخیوه استمداد کردولی بملاحظاتی مساعدتی بااو بعمل نیامد و کرمان بدست طایفهٔغز به‌منتهای استیصال وبدبختی افتاد .

در این اوقات سلسله جدیدی بنام ایك یا شبانکاره (۲) که مرکز آن هادر حوالی داراب بود کسب اقتدارنمودند . ایـن طایفه بقدری عظمت و اقتدار داشتند که مارکوپلو « سنگاره » راکه بطور قطع تحریف وتغلیط شدهٔ شبانکاره است تحت عنوان یکی از ایالات ایران ضبط می‌کند . خلاصه دو نفر برادر که از سرکردگان

---

(۱) تطیلة از بلاد اسپانیول است که اروپائیها آنرا Tudela گویند «م»

(۲) قاضی عضدالدین ایجی صاحب کتاب « مواقف » و تألیفات مهمهٔ دیگر که درسال ۷۵۶ هجری وفات یافته منسوب بهمین ایك است که حافظ درحقش سروده :

« بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق — به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد

دگر شهنشه دانش «عضد» که در تصنیف — بنای کار «مواقف» بنام شاه نهاد»

« م »

این طایفه بودند به کرمان یورش آوردند و پس از شکست غـز ها در میان هلهله شادمانی اهالی بشهر ورود نمودند ولی نظر به علاقه‌ای که به رقبات و املاك خوددر فارس داشتند انتظام‌شهر رابعده قلیلی‌واگذار و به محل ومأوای خود مراجعت‌نمودند.

امیرهرمزعده‌ای ازطوایف غزو کوچ وبلوچ را جمع آوری وعلم مخالفت با امیرایك را برافراشت‌لیکن در ناحیه «مزرعان» واقع در حوالی ساحل دریا شکست فاحشی خورد و بعداً صلح و صفا استقرار یافت. طولی‌نکشید که نظام‌الدین حاکم ایك بنای جبروفشار را نهاد وچنان‌که یکی از مورخین مینویسد مشارالیه حتی‌برای زرتشتیان ویهودیان‌مالیات سرشماری وضع نمود. بملاحظهٔ این تعدیات اهالی‌شورش کردند و مجددا دور «عجم شاه» پسر ملك دینار را گرفتند و او نیز نظام‌الدین را دستگیر نمود ولی بفتح قلاع شهرموفقیت حاصل نکرد. جمعی ازطوایف غز که از همدستان عجم شاه بودند اظهار داشتند که تنها راه فتح این قلاع اخافه و تهدیـد مدافعین وتخریب روحیهٔ آنان بوسیله قتل نظام‌الدین‌است. عجم شاه‌چون‌از کشتن نظام‌الدین هراسان بود بپاس احترام همدستا نخود شخصی راکه تاحدی‌بنظام‌الدین شباهت داشت دستگیر نمود و شبانه در ملاء عام بقتل رسانید. چند روز بعدایلچی ایك‌پیغامی آورد مبنی براینکه ایکها حاضرند کرمان راتخلیه کنند مشروط براینکه نظام‌الدین مستخلص وقشون‌ایك باحترام ازشهر روانه شود لذا نظام‌الدین راکه در چاهی محبوس بود بیرون آورده تسلیم نمودند و ایکها بدین طریق از صفحهٔ ایالت کرمان خارج شدند. طولی‌نکشید که غزهانیز بهمین بلیه گرفتار وبدست قوای‌اعزامی اتابك سعدبن زنگی ممدوح شیخ سعدی‌قلع وقمع گردیدند ودیگر کسی از میان آنها قد علم نکرد وفقط طایفهٔ معروف به «رئیسی» که اهمیتی برای آن ها نمیتوان‌قایل‌شد ازبقایای غز ها تا بامروز در کرمان باقی مانده‌اند.

مجمل کلام اینکه شهر کرمان اتصال مورد تاخت‌وتاز ایکها ودست اندازی های طایفهٔ غز بود تا این که عده ای از خیوه بسر کردگی رضی‌الدین بآنجا رفتند و شهر را تصرف و آنچه باقی مانده بود یغما کردند. این شخص چندیـن سال در

کرمان حکمرانی داشت وپس ازوفات اوپسرش « ملك شجاع‌الدین زوزن» بجای‌پدر نشست و احتمال میرفت که سلسلهٔ جدیدی در این ناحیه تشکیل دهد کـه حوادث و واقعات دیگری موجب سقوط وزوال حکومت اوشد .

استیلای طوایف مغول تحت ریاست چنگیز خان ازهر مصیبت دیگری در تاریخ‌دنیا خسران‌آمیزتربوده واگر بیزمارك می گفت که آلمان هنوز اززیربارمصائب جنگهای سی ساله (۱) قد علم نکرده‌است ما بایستی بگوئیم که آسیای مرکزی و ایران وروسیه هنوزخسارات واردهٔ‌تاتار ها راجبران ننموده . اینطایفه در بلادمفتوحه به نهب وغارت اکتفا نکرده دراکثر موارد بقتل عام اهالی میپرداختند مثلا هرات‌و نیشابور را بباد غارت گرفته کلیه سکنه را از دم شمشیر آبدار گذرانیدند و تـازه دو سال بعد عده‌ایرا مأمور هرات کردندکه اگر کسی ازمرك نجات یـافته به رهسپاران دیار فنا ملحق شود وعدهٔ مزبور نیز چهل نفر دیگر را که زنده مانده بودند شربت هلاکت چشانیدند .

کرمان خوشبختانه بواسطهٔ دورافتاد گی‌و بعدمسافت درمعرض‌این‌قبیل‌بلایا واقع نشدولی درعین‌حال اوضاع تاریخی آن تاحدی بواسطه تبدیل بازیگران صحنهٔ شطرنج آسیای مرکزی تغییرپذیرفت .

شخصی بنام « بـراق حاجب » که از امرای گور خان بـود (مقدم و امیر خاقان قراختای را گورخان خوانند یعنی خان خانان) (۲) مأمور شد که از دربار خیوه مطالبهٔ مالیات کند و بعد در اثنای حملهٔ مغول عازم هندوستان گردید که به جلال‌الدین پسرسلطان محمد آخرین نو باوهٔ خوارزمشاهیان ملحق شود.

شجاع‌الدین در موقع عبور براق از کرمـان بطمع نقدینه و تـوقیف زن

---

(۱) بیزمارک صدراعظم آلمان از سیاسیون بزرگ قرن نوزدهم است که در۱۸۱۵ متولد ودر۱۸۹۸ وفات یافته و جنگ‌های سی ساله عبارت ازمحاربانی است که از۱۶۱۸ تا۱۶۴۸ مابین کاتولیك‌ها وپرتستان‌های‌آلمان بوقوع پیوسته «م»

(۲) این عبارت نقل از تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عطاملك‌جوینی‌است. رجوع شود بجلد دوم کتاب مزبور صفحهٔ ۸۶ چاپ لیدن «م»

هائی که در رکاب او بودند بغتتا بوی حمله آور شد ولی تمـام عده بـراق حاجب حتی زن هائی که با او بودند بـا نهایت رشادت جنگیده شجاع الدیـن را بقتل رسانیدند .

براق با خود گفت شرط عقل نیست که انسان یك ایالت بی صاحب را ترك کند و بمسافرت برود لـذا از سفر منصرف شد و برتق و فتق امور کرمان اشتغال جست . بعداً نیز مقدم « جلال‌الدین » را که از هندوستان از طریق مکـران عازم مراجعت بود بحسن قبول تلقی ننمود و بالاخره این خادم خیانت کار غیاث‌الدین برادر جلال‌الدین را خفه کـرد و سرش را بعنوان پیشکشی برای چنگیز خـان فرستاد چنگیز در مقابل این خیانت بـاو لقب قتلغ سلطانی داده حکومت کرمان را نیز باو واگذار کرد و مشارالیه تا آخر عمر یعنی تا ۱۳۲ هجری بحکومت باقی ماند.

سلطان قطب‌الدین داماد و عمو زاده قتلغ سلطان که ترکان خاتون را به حباله نکاح در آورده بودیك سال حکومت کرد ولی اکتای قاآن بالاخره رکن‌الدین پسر براق را بحکومت منصوب ومشارالیه پانزده سال حکمرانی نمود و بعداً بـامر منکو قاآن بدست اخ‌الزوجه خـود دستگیر و مقتول گردید و قطب‌الدیـن مجدداً بحکمرانی رسید . اونیز بالاخره درسال ٦٥٦ هجری دراثرضربهٔ شاخ یك بز کوهی در جبال « جوپـار » وفات کرد . در همین سـال معتصم بالله خلیفهٔ عباسی بدست هولاکوخان بقتل رسید و لانکفلو(۱) این وقعه تاریخی را بشرح ذیل برشته نظم در آورده است .

«خلیفه (۲) را گفتیم تو دیگر پیرشده ای و باین مقدارطلا احتیاج نداری

---

(۱) لانگفلو شاعرمعروف امریکائی است که در ۱۸۰۷ میلادی متولد شده ودر ۱۸۸۲ وفات یافته «م»

(۲) کیفیت قتل خلیفه مابین مورخین مورد اختلاف است بعضی گویند گلوی اورا فشردند تا بمرد و برخی معتقدند که اورا درجوالی گذاشته آنقدر بزمین مالیدند تا جان داد و جمعی هم گویند اورا در دجله غرق کردند برای تفصیل قضیه رجوع شود بمقالهٔ فاضلانه‌ای که مورخ معروف مرحوم اقبال آشتیانی درشمارهٔ اول ازسال دوم مجلهٔ

(بقیه درحاشیهٔ صفحه بعد)

این جواهر ت را نبایستی در این جا متراکم کنی و از نظر پنهان بسازی تا این که جنك درگیرشود و کاراز کار بگذرد بلکه بایستی این‌طلا ها را در اراضی‌قلوب مردم بپاشی تا از آن ها تیغ های آبدار بثمر بیاید و در نتیجه احترام و حیثیت تومصون ومحفوظ بماند سپس آن مرد لاابالی بیکاره را در همان جا توقیف و درب سردابه را قفل کردندواوتنها ماندتا در کندوی‌زرین عسلی خود ازهمان طلاها تغذیه کند .از سنگهاوجواهرات جامدصدای ضجه‌وناله واستغاثه والتماس مسموع نگردیدوخلیفه‌هم دیگرزنده دیده نشد».

پس از قطب‌الدین زوجه وی ترکان خاتون زمـام امور کرمان را بدست گرفت ودرزمان حکمرانی‌مشارالیهاچندین دیه وقریه منجمله «سرآسیاب»و«چترود» که هنوز آباد مانده احداث گردید و نگارنده در اکثر نقاط کرمان قنواتی را که بنام‌اوخوانده‌می‌شود مشاهده کرده‌است. مارکوپلودرزمان‌حکمرانی همین‌ترکان‌خاتون ازکرمان عبورنموده .

ترکان خاتون در ۶۸۱ هجری‌بواسطه انفصال خود و انتصاب پسرش«سیور غتمش جلال‌الدبن » دق کرد و جلال‌الدین نیز در ۶۹۰ منفصل و خواهرش پـادشاه خاتون زوجه کیخاتو بجای‌اوبرقرارشد . برادر زاده این‌شخص یعنی پسر ارغون‌خان، « کوکاچین» را بحباله نکاح درآورد . ارغون خان سفیری نزد « قوبیلای قاآن » که ازاقوام اوبودفرستاد وتقاضاکرد که یکی‌ازشاهزاده خانمهارابرای همسری‌وی‌انتخاب

(بقیه حاشیهٔ صفحه قبل)

مهرمنطبعهٔ تهران تحت عنوان هولاکو و معتصم خلیفه نوشته است . خواجه نصیرالدین طوسی انقراض دولت عباسیان را اینطور برشتهٔ نظم درآورده :

سال هجرت ششصد وپنجاه وشش　　روز پنجشنبه چهـارم از صفر
شد خلیفه پیش هولاکو روان　　دولت عبـاسیـان آمـد بسـر

(تجارب‌السلف درتألیف خلفا و وزرای ایشان تألیف هندوشاه صفحهٔ ۱۱ چاپ اقبال)

شیخ سعدی نیز راجع باین قضیه مرثیهٔ جانسوزی دارد که مطلع آن اینست :

آسمان‌را حق بود گرخون ببارد برزمین　　در زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

« م »

کندو برای او بفرستد مشارالیه سفرائی نیز بدربار پاپ و فرانسه و انگلیس فرستاد و ادوارد اول هم در سال ۱۲۹۰ میلادی جفری دولانگلی (۱) را با اعتبار مخصوص و بعضی تحف و هدایا بدربار مغول اعزام داشت.

درسال ٦۹۰ هجری که ارغون خان وفات کرد کیخا توتخت و تاجرا تصاحب وفقط دو سه سال حکمرانی نمود که عموی وی بسلطنت برقرار شد و وی در ۹٦۵ از غازان خان شکست خورد . این پادشاه با اکثر سلاطین اروپا روابط ومناسبات سیاسی برقرار ساخت .

پادشاه خاتون یکنفر زن قوی الاراده‌ای بود که طبع شعرهم داشت (۲)

ولی از طرفی به محبت های خانوادگی و صله ارحام عقیده مند نبود و از همین نقطه نظر برادر خود را خفه کرد . دست طبیعت از این عمل انتقام گرفت باین معنی که زوجه وخواهر دیگر مقتول ، محرك شورش و طغیان شدند و پادشاه خاتون را در ٦۹٤ هجری دستگیر و خفه کردند و در « قبه سبز » بدفن رسانیدند . محمد شاه مظفرالدین بجای عمه خود پادشاه خاتون منصوب و چون دایم لمخمر بود نمی توانست بکار ها رسیدگی کند . مشارالیه در ۷۰۲ وفات کرد و شاه جهان پسر سیورغتمش حاکم کرمان شد و تا موقع مرك غازان خان یعنی تا ۷۰۳ هجری حکومت داشت . در این موقع حماقت او را گرفت و از تادیه ٦۰۰ هزار دینار مالیات که معادل پنجاه هزار پوند امروز است ، به محمد خدا بنده جانشین غازان

---

(۱) Geoffrey de Langley

(۲) مترجم بی‌مناسبت نمیداند که در این مورد قطعهٔ ذیل را که منسوب به پادشاه خاتون است از مجمع الانساب شبانکاره ای بنقل از تاریخ مفصل ایران موسوم به « ازحملهٔ چنگیز تا تشکیل دولت تیمور » تألیف شادروان اقبال آشتیانی اقتباس نماید.

من آنزنم که همه کارمن نکو کاریست
بزیر مقنعهٔ من بسی کله داریست

بهر که مقنعه‌ای بخشم ازسرم گوید
چه جای مقنعه تاج هزار دیناریست

درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران صبا را گذر بدشواریست

نه هرزنی بدو گز مقنعه است کدبانو
نه هرسری بکلاهی سزای سرداریست

« م »

امتناع ورزید و بدین لحاظ به سلطانیه احضارشد و اگرچه‌خدابنده ازسرخون‌وی درگذشت‌ولی دیگراورا بکرمان نفرستادوحکمرانی خاندان‌قراختائی بدین‌طریق‌در این ایالت خاتمه یافت .

در این زمان هرمز تابع‌حکومت‌کرمان بود ومارکوپلو باین موضوع‌چنین اشاره کرده است : « ملك هرمز که ملك کلاتو نیز می باشد و تابع سلطان کـرمان است وقتی‌بخواهد ازدست سلطان مزبور فرار کند سوار کشتی میشود و از هرمز به کلاتومیرود و در این جا از ورود هر کشتی دیگری به خلیج جلوگیری بعمل‌میآورد، کلاتو مراد کلهات بندر مهم عمان است که اینك مسقط جای آنرا گرفته و احتمال میرود بواسطه ترس سلطان کرمان بوده که ملك هرمز سکنه آن جا رابه «جرون» انتقال داده است . (۱)

در ۷۰۷ هجری امیر ناصرالدین محمد برهان حاکم کرمـان شده و بعداً پسروی موسوم‌به «نیکروز» چند صباحی زمام‌امور را دردست داشته است‌یعنی‌تاسال ۷٤۱ که مبارزالدین‌محمد مظفرمیبدی کرمان را ازاو گرفت . نیکروزبعداً بمساعدت ودستیاری‌حاکم‌هرات‌بازبکرمان مسلط‌شد ولی‌طولی‌نکشید که مجدداًشکست‌خورد.

مبارزالدین که یگانه دختر « شاه جهان » مسماة به قتلغ تـرکان درحبالهٔ نکاح وی بود سلسله آل مظفر کرمان را تشکیل وپس از جنك و جدال های‌فراوان دامنه قدرت خـود را بسط داد و شیراز را در ۷٥٤ بحیطه تصـرف در آورد و سپس اصفهان و تبریز را نیز گرفت و نزدیك بود که عظمت و اقتدار او باوج ترقی وتعالی برسد که فرزندان وی علم مخالفت برافراشتند و پدر را دستگیر وچشمانش‌رانابینا

---

(۱) مستوفی درنزهت‌القلوب صفحهٔ ۱٤۱ مینویسد : « هرمز که برساحل بحر فارس افتاده است وبغایت گرمسیر، اردشیر ساخته بود واکنون ازخوف حرامی ، ملك قطب‌الدین آن را بگذاشت و در بحر بجزیرهٔ جرون شهر بساخت » . برای اطلاع از اوضاع تاریخی هرمز رجوع شود بکتاب «خلیج فارس» تألیف سرآرنلدویلسن‌انگلیسی ترجمهٔ آقای سعیدی و مراةالبلدان جلد اول صفحهٔ ۱۸۱ و مقالات راجع به هرمز بقلم دوست فاضل بزرگوار آقای نصرالله فلسفی در مجلهٔ مهر شمارهٔ ۸ و۹ سال دوم «م»

ساختند. (۱) مبارزالدین پس از آن واقعه چند سالی زنده بود و بالاخره در سال ۷٦٥ وفات کرد.

شاه شجاع بجای پدر زمامدار گردید و کرمان موقتاً بدست عموی وی؛ عمادالدین سلطان احمد افتاد که « مسجد پامنار » راکه تاکنون در کرمان بر پاست بنا نموده و اسم او در روی منبر بزرگ سنگی « قلعه سنگ » سیرجان نیز منقور گردیده است.

در سال ۷۱۹ هجری شاه شجاع به بم و از آن جا به جیرفت عزیمت نمود که ازلشگریان « افغان » و « جرمان » انتقام بگیرد و آن هارا سرکوب نماید. این عده در بادی امر بموجب تقاضای سلطان جلال‌الدین قراختائی باین ناحیه آمده‌واز

---

(۱) یکی ازفضلا دراینخصوص اینطورمیگوید:

«یکچند شکوه همتش بیل کشید — یکچند سپه ز هند تا نیل کشید
بیمانهٔ دولتش چه شد مالا مال — هم روشنی چشم‌خودش میل کشید»

سلمان ساوجی نیز اینطور گفته است:

« آنکه از کبر یك وجب میدید — از سر خویش تا به افسر هور
آنکه میگفت شیر شرزه منم — روز هیجا و دیگران همه کور
قوت الظهر پشت او بشکست — قرة العین کرد چشمش کور
تا بدانی که با سعادت و بخت — برنیاید کسی بمردی و زور »

(رجوع شود بکتاب شرح حال سلمان بقلم مرحوم رشید یاسمی صفحهٔ ۳٥ و۳٦)

خواجه حافظ نیز در همین باب گوید.

« دل منه بر دنیی و اسباب او — زانکه از وی کس وفاداری ندید
کس‌عسل بی نیش دراین‌دکان نخورد — کس رطب بی‌خار ازین‌بستان نچید
گر بایامی چراغی بر فروخت — چون تمام آفروخت بادش دردمید
بی‌تکلف هر که دل بروی نهاد — چون بدیدی خصم خود میپرورید
شاه غازی خسرو گیتی پناه — آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی میگرفت — گه بهوئی قلب کوهی میدرید
سروران را بی‌سبب میکرد حبس — گردنان را بی گنه سر می برید
از نهیبش پنجه می افکند شیر — در بیابان نام او چون میشنید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق — چون مسخر کرد وقتش دررسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو — میل در چشم جهان بینش کشید

آن تـاریخ خار راه زمـامداران محل شده‌اند . خـلاصه جماعت مزبور در قلعه «منوجان»(۱) متحصن گردیده بدفاع پرداختندو پس‌ازاینکه‌احشام واغنام آنان بتاراج رفت سراطاعت فرود آورده وتسلیم شدند .

درموقع جنك شاه شجاع با برادر خود ، ملك محمد ودولت شاه‌به کرمان رفته بحمایت شاه محمد شاه شبلی فرزند شاه شجاع را دستگیر ومحبوس ساختند . سلطان اویس پسر دوم شاه شجـاع برای انتظام اوضاع مأمور کرمان شد و باخذ پیش کشی وتعارف اکتفا وبدون انجام مأموریت مراجعت کرد . لذا شاه شجاع شخصاً برای سر کوبی وتدمیرمتمردین عزیمت ودر«ده‌شتران» واقع درچندمیلی «شهربابك» قوای خصم را مغلوب نمود و مجدداً ایالت کرمانرا بحیطهٔ تصرف در آورد و پسران خود را یکی بحکمرانی کرسی نشین این ایالت و دیگری را بحکمروائی سیرجان منصوب ساخت و در واقع تا زمان وفات او درسال۷۸٦، عمادالدین مدت قلیلی زمام امور کرمانرا دردست داشت . در آن مدت کم نیز چند صباحی گرفتارمخاصمت و طغیان « اسد پهلوان » بود که بالاخره دومی دستگیر و مقتول گردید .

در این اوان ستاره تیمور لنگ در افق عالم طالع شد و لشکریان وی از ۷۸۲ هجری بایران حمله و یورش آوردند . فرمانروایان مظفری نیز در بدایت امر تحت تعقیب وی در آمدند و تسلیم شدند ولی بعداً که شاه منصور پسر شاه شجـاع طغیان کرد و با تیمور جنگید و نزدیك بود که اورا بهلاکت برساند زوال خاندان مظفری برای تیموریان ضرورت پیدا کرد وخانواده آنها در۷۹٦ منقرض گردید .

علت عمده اشتهارمظفریان وجودْ حافظ دراین عصر است که ازسلاطین آنها دراشعارفناناپذیرخود مدح گفته و باعث بقا وخلود نام آنان گردیده است . (۲)

---

(۱) منوجان از قلاع محکمهٔ بشاکرد است «م»

(۲) تاریخ مخصوص آل مظفر را معین الدین یزدی بنام « مواهب الهی » تألیف و جمع آوری نموده . مؤلف مزبور در موقع منازعه شاه شجاع و برادرش شاه محمود برسالت ازطرف اولی نزد دومی رفته است (جلد چهارم روضة‌الصفا درذیل‌عنوان

(بقیه درحاشیه صفحه بعد)

خلاصه کرمان بامیرادکوئی برادرزادهٔ امیرجرگوئی که از خانوادهٔ خود تیموریعنی ازطایفهٔ برلاس بود واگذارشد واودر۸۰۶ یکسال قبل ازمرگ امیرتیمور وفات کرد. پسراو سلطان اویس چندین مرتبه با اولاد تیمور جنگید وازادای‌مالیات امتناع ورزید. میرزا ابوبکر نوه تیمور دومرتبه اورا شکست داد و بناحیهٔ شرقی ایالت‌کرمان استیلا پیدا کرد ولی عاقبت در۸۱۱ درجیرفت بقتل رسید.

سیزده‌سال‌بعد ازاینواقعه شاهرخ پس‌ازفتح آذربایجان متوجه کرمان‌شد و درسیرجان سلطان اویس راملاقات و امر کرد که او را زنده زنده پوست بکنند ولی به شفاعت یکی از سادات محترم این حکم را موقوف‌الاجراء گذارد و دستور داد اورا بهرات تبعید و در آنجا توقیف نمایند.

پسرتیمور بعداً عازم کرمان شد ودر آنجا شاه نعمت‌الله کرمانی را ملاقات نمود. در ۸۴۵ هجری عبدالرزاق (۱) که ازطرف شاهرخ به هندوستان میرفت در

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

« ذکر سلطنت جلال‌الدین شاه شجاع » .) معین‌الدین در سال ۷۸۹ پس از چند سال تدریس دریکی ازمدارس کرمان بدرود حیات گفت. از کتاب مواهب الهی« که بانهایت تکلف و تصنع برشتهٔ تحریر کشیده شده دو نسخهٔ خطی در انگلستان موجود است یکی متعلق بموزهٔ فیتزویلیام در کمبریج، ودیگری متعلق به «سرهوتوم‌شیندلر» که درزمان حیات مؤلف استنساخ گردیده (جلدسوم تاریخ ادبی‌ایران بانگلیسی تألیف‌برون صفحات ۱۶۱ و۱۶۲ و۳۵۹ و۳۶۰) درفارسنامهٔ ناصری چاپ تهران مورخهٔ ۱۳۱۳ هجری تألیف حاج میرزا سید حسن فسائی نیز در صفحات ۴۹ تا ۶۶ شرحی از مظفریان نگاشته شده است. « م »

(۲) کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی چنانکه غیاث‌الدین خواند میر در جلد سوم کتاب خود موسوم به «حبیب‌السیر» مینویسد درتاریخ دوازدهم شعبان ۸۱۶ هجری درهرات متولد گردید وچون پدرش مولانا جلال‌الدین اسحق قاضی عسکرشاهرخ ازاهل سمرقند بود اونیز به‌سمرقندی معروف شد. کمال‌الدین پس از فوت پدر درسن بیست و پنج سالگی رساله‌ای در صرف و نحو بنام شاهرخ تألیف و نظر توجه اورا جلب کرد. چهارسال بعد یعنی در ۸۴۵ ازطرف آن پادشاه بهندوستان رفت وسه سال مأموریت او بطول انجامید. در۸۵۰ مامور گیلان شد و پس ازفوت شاهرخ که درهمین سال اتفاق افتاد متناوباً درجرگهٔ خدمتگذاران میرزا عبداللطیف و عبدالله وأبوالقاسم بابر وآخراً

(بقیه درحاشیه‌صفحه بعد)

حین عبور از کرمان امیر برهان‌الدین شاه خلیل‌الله پسر شاه نعمت‌الله را که در ۸۳٤ هجری وفات یافته ملاقات کرده‌است . کمال‌الدین مینویسد که حاکم شهر در این موقع « غیاث چرین » بود که محتمل است غیاث‌الدین باشد ولی مورخین محلی بجای آن اسم «بایسنقر» نامی را که در ۸۰۰ حکومت می‌کرده ضبط نموده‌اند .

در همین اوان جهان‌شاه پسر «قرایوسف» که ازمشاهیر سلسلهٔ قراقویونلوی ترکمن بود درعراق شروع بتاخت وتاز نمود واصفهانرا قتل عام وپسرخود ابوالقاسم را مأمورفتح کرمان کرد . ابوالقاسم بسهولت بکرمان مسلط و سپس بپدرخود در فتح هرات ملحق شد ولی ستاره اقبال جهان‌شاه نیز افول کرد و بدست حسن‌بیك که ازخانواده آق قویونلو (گوسفند سفید) بود دستگیر و مقتول گردید . حسن بیك آخرین سلطان خاندان تیموری یعنی ابوسعید را نیز بقتل رسانید .

(بقیه حاشیه صفحه قبل)

ابوسعید درآمد و بعداً در۸٦۷ انزوا اختیار کرد و مرشد خانقاه شاهرخ درهرات شد و در۸۸۷ درهمانجا وفات یافت . تا آنجا که‌ما اطلاع داریم تألیف مهم عبدالرزاق فقط همان کتاب تاریخ‌اوموسوم‌به «مطلع‌السعدین» است که دردوجلد تألیف‌شده وقضایای یك دورهٔ ۱۷۰ ساله یعنی ازموقع تولدابوسعید آخرین سلطان مغول واقع در۷۰٤ تا زمان مرگ هم اسم او ابوسعید ازنوادهٔ تیمور که در ۸۷۳ بدست اوزون حسن مقتول شد در این کتاب مورد بحث قرار گرفته وواقعات تا دوسال بعدازاین‌تاریخ را هم محتوی‌است و علاوه مؤلف چگونگی مسافرت خود رآ بهندوستان نیز مفصلا شرح داده است . نسخه خطی مطلع السعدین در دو جلد در کتابخانه دارالفنون کمبریج و نسخه بهتری نیز که تاریخ آن ۹۸۹ هجری‌است در کتابخانهٔ کرایست کالج همان شهرموجود است (جلد سوم سوم تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحهٔ ٤۳۰) نسخهٔ خطی دیگری نیز که قدیمی‌تر از دو نسخه فوق‌الذکر است و در ربیع‌الاول ۹۱۱ یعنی ۲٤ سال بعداز وفات مؤلف استنساخ وچند صفحه از اول آن محذوف وساقط گردیده دریك جلد در کتابخانه وزارت فرهنك درتهران تحت شماره ۱۳۱۸ مضبوط است . یك نسخه خطی دیگر نیزاز جلد اول این کتاب در کتابخانه مورخ شهیر مرحوم کسروی دیده شد که بسقیده فقیدسعید در زمان مؤلف نوشته شده و خود کمال‌الدین در آن اصلاحاتی کرده است . چنانکه در مطلع‌السعدین ملاحظه میشود مرك ابوسعید بهادر خان در قراباغ مصادف با تولد امیر تیمور گورکان میباشد و کلمه «لوذ» که بحساب ابجد ۷۳٦ میشود ماده تاریخ این دو واقعه‌است ، باین‌معنی که مردم بایستی‌ازاین دوبلای ناگهانی یعنی مرك ابوسعید وتولد تیمور خونریز بدرگاه خدا پناه ببرند «م»

درخلال جریان اوضاع مذکوردرفوق ، میرابوالقاسم بکرمان معاودت ودر آنجا تا زمان مرگ پدر حکمرانی نمود وبعداً برادرش با او مخالفت کرد ودرضمن مذاکرات صلح او را مقتول ساخت . کرمان سپس بدست اوزون حسن فاتح افتاد که در۸۷٤ مأمور خراسان شد وسال بعد قائن نیز ضمیمهٔ خاک کرمان گردید .

در ۸۷۸ هجری کرمان و فارس توأماً تحت حکمرانی شاه خلیل فرزند دیگر اوزون حسن در آمد و اوضاع تا ۸۸۲ بهمین منوال بود تا اینکه شاه خلیل بسلطنت رسید و الوند بیک پسر رستم بیک حاکم فارس و کرمان شد . این شخص تا ۹۰٦ باین مقام باقی ماند وسپس با برادر خود سلطان مراد صلح وعراق وفارس و کرمانرا باو واگذار کرد .

درهمین اوان است که « اطاناثیوس نیکیتین » (۷٤ـ۱٤٦۸ م) ازطریق یزد وسیرجان به هرمز مسافرت نموده . این نکته را فراموش نباید کرد که حسن بیک همان شخصی است که مشارالیه « اوزون کاسالو» ضبط کرده یعنی اوزون حسن یا حسن بلند قامت که « دسپینا » دختر یکی از آخرین امپراطورهای طرابوزانرا (۱) موسوم به « کالویوحنا » بحبالهٔ نکاح در آورد وبتشویق «کاترینوزنو» برادرزاده دسپینا وسفیرونیس یعنی سفیر همان دولتی که از پیشرفت قشون ترک درهراس بود آسیای صغیر را در۸۷۷ مسخر کرد ولی بعداً مقهور سپاهیان سلطان محمد دوم شد . ونیسیها مجدداً اوزون حسن را بقشون کشی تحریص نمودند لیکن مشارالیه دیگر بعملیات سوق الجیشی مبادرت نورزید و طولی نکشید که رخت از دیار فانی بربست و کشمکش های خانوادگی بسرعت هرچه تمامتر دودمان آق قویونلورا بطرف زوال سوق داد ووسائل تشکیل یک سلسلهٔ ملی را تسهیل کرد .

شیخ حیدر که بادختر اوزون حسن و دسپینا ازدواج کرد بتشکیل سلسلهٔ ملی مذکوردرفوق ، نایل نگردید ولی پسراو شاه اسمعیل لیاقت بخرج داد وسلسلهٔ صفوی را تأسیس کرد . مشارالیه پس ازفتح فارس عده‌ای سوار را مأمور کرمان کرد

---

(۱) طرابوزان یکی از ایالات ارمنستان واقع در ساحل جنوبی دریای سیاه است که کرسی نشین آن نیزهمین نام و٥٥ هزار نفر جمعیت دارد . «م»

و مأمورین اعزامی بسهولت شهر مزبور را بحیطهٔ تصرف درآوردند . در سال ۹۱۵ هجری ازبك‌ها از قاین بکرمان آمده این ناحیه را بباد غارت گرفتند ولی بالاخره بدست‌شاه اسمعیل شکست‌خوردند ودرسال۹۱۶ شیبانی‌خان سر کرده آنان درحوالی مرو بدست شاه اسمعیل مغلوب و کشته شد .

ازاوضاع تاریخی کرمان تا مدتی بواسطهٔ بعد مسافت آن ازجبهه‌های‌شمالی و غربی ، اطلاعات مهمی در دست نمی‌باشد و نگارنده ذیلا فقط بثبت صورت اسامی حکام کرمان درسنوات مختلف اکتفا می کند .

خان محمد تا سال ۹۲۰ میلادی حکومت داشت و در اوایل سلطنت شاه طهماسب ، احمد سلطان صوفی بحکومت این ایالت منصوب گردید و درحدود ۹۳۲ شاه قلی سلطان افشار زمام امور اینخطه را بدست‌گرفت . این شخص درفتح‌قوچان بسر کردگی عده‌ای ازافواج کرمان شرکت داشت وپس از اوصدرالدین خان صفوی بحکومت رسید که پیشکاراو اموررا رتق‌وفتق می‌نمود . درسال ۹۷۵ هجری سپاهیان کرمان در جنگ گیلان شرکت کردند .

در۹۸۵ سلطان‌محمود بحکومت رسید ودر۹۹۶ بکتاشی‌خان پسر ولی‌خان بنمایندگی پدر امور کرمانرا اداره می‌نمود .

درسال ۱۰۰۵ هجری گنجعلی‌خان زیك دومین حاکم معروف کرمان بمقر ایالت وارد شد و لدی‌الورود باصلاحات اساسی چندی شروع وابنیهٔ متعددی ازقبیل کاروانسرا و بازار و آب‌انبار برپا کرد . یکی از این آب‌انبارها بقدری بزرگ بود که تقریباً ۲۰۰ سال بعد درحدود ۲۵۰ من سرب ازقعر آن برای لطفعلی خان بیرون آوردند . یکی ازمیدان‌های آباد ودایر کرمان هنوز بنام گنجعلی‌خان معروف است . علاوه براین اصلاحات عمده ، فوج‌مخصوصی ازافواج کرمان درتمام جنگهای‌شاه‌عباس شرکت نموده‌اند ومخصوصاً درجنگ شماخی بندرمعروف بحرخزرمحل توقف‌کشتی جنکینسن فتوحات شایانی ازخود بروز داده‌اند .

مامورین گنجعلیخان بلوچستان را نیز بحیطه تصرف در آوردند ودرهزار

وسی ویك هجری مشارالیه بحکمرانی قندهار منتخب شد و درهمان محل دار فانی را وداع گفت . پس از او فرزندش علی مردان خان بجای پدرجالس کرسی‌حکومت شد ودرحین جلوس شاه صفی به مناسبت مرك برادر عیال خود میرزا طالب خان‌صدر اعظم وقت به اگره (۱) رفت وبدربارشاه جهان (۲) التجا جست . بازتاچندی‌حوادث مهمی دراین‌ناحیه رخ‌نمادواینك صورت‌اسامی حکام‌وسنواتی‌را که‌بحکومت‌رسیده‌اند ذیلا مینگاریم .

۱۰۳۵ هجری	طهماسب قلیخان
۱۰۳۸ هجری	امیرخان مهردار
۱۰٤٦ هجری	جانی خان‌شاملو
۱۰۵۲ هجری	مرتضی قلیخان
۱۰۷۷ هجری	غورچی باشی
۱۱۰۵ هجری	محمد علی خان

خلاصه قشون کرمان در نقاط دور از وطن بجنگ مشغول و در بغداد عدهٔ

---

(۱) از بلاد معروف هندوستان است . «م»

(۲) شهاب‌الدین شاه جهان از امپراطوران مغول هند و از اعقاب بابر فاتح هندوستان است که درپشت پنجم نسب بامیرتیمور میرساند (طبقات سلاطین اسلام تألیف «استانلی‌لین‌پول» مستشرق معروف انگلیسی وترجمهٔ مرحوم‌عباس اقبال صفحه ۲۹۲ و صفحه۲۹۷) شاه جهان از سلاطین شعردوست ادب پرور بوده وبرخی‌ازشعرا ودانشمندان ایران ازقبیل صائب تبریزی وکلیم کاشانی ومیرابوالقاسم فندرسکی درآثر صیت اشتهار او بهندوستان مسافرت و مدتی درآن مملکت توقف اختیار کرده‌اند . درمیان مهاجرین ایرانی کلیم ازهمه زیادتر شیفتهٔ اوضاع هندوستان بوده وبسمت ملك‌الشعرائی دربار شاه جهان منتخب گردیده است . گویند یکی از سلاطین ترکیه مکتوبی بشاه جهان ارسال داشت ومشارالیه را بواسطه این‌لقب ملامت کرد وگفت چرا بایستی کسی که فقط پادشاه مملکت هند است لقب شاه جهان را روی خود بگذارد . کلیم بطرفداری ممدوح خود جواباً بیت ذیل را انشاء و انشاد کرد :

هند و جهان ز روی عدد هردو چون یکی است
شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

(جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحهٔ ۲٦۰ و ٤۰۸) «م»

آن ها ازهم متلاشی شد وتقدیر این بود که آسایش ورفاه اهالی این سامان‌بزودی تبدیل به مصیبت وبدبختی شود چه طولی نکشید که افاغنهٔ دون فطرت که از ضعف دولت ایران استحضارحاصل نموده بودند از راه نرماشیر یورش آوردند وحکمران گرجی محل را بقتل رسانیدند.

پس از این که محمود در این ناحیه بتاخت وتازمشغول شد ازاستحکام‌قلاع کرمان اطلاع بهمرسانید وفهمید که به سهولت به نهب وتاراج شهرموفق نخواهدشد. در حین محاصرهٔ شهر نیز با حملات قوای اعزامی فارس که بدستیاری و امداد قوای محصور کرمان آمده بودند مواجه گردید لیکن سپاهیان وی ناگهان در موقعی که اکثر لشگریان مزبور سرگرم بادهٔ ناب بودند حمله ور شده آن ها را در باغین شکست دادند .

بنا بگفته ملکم (۱) لطف علی خان برادر فتحعلیخان صدر اعظم بود که افاغنه را مغلوب نمود و آن ها را باوطان خود هزیمت داد . برخی‌نیز معتقدند که اغتشاشات چندی در قند هار بوقوع پیوست ومحمود ناچار عنان توجه را بسمت‌وطن منعطف ساخت و در سال ۱۱۳۳ هجری مجدداً بکرمان حمله کرد و شهررا بحیطهٔ تصرف در آورد ولی قلاع شهررا نتوانست مسخرسازد . سال بعد به اصفهان رفته بادگان آنجارا در« گلناباد » یك منزلی شهرشکست‌داد وسپس اصفهان‌را تصرف کرد وهزارها نفوس ازسکنه آنخطه را بقتل رسانید.

درایامیکه نادرقلی‌قدمردانگی‌علم نمود وازراهزنی خود رابسلطنت ایران رسانید مهاجمین افغانی‌را نیزمنکوب ومخذول ساخت وطایفهٔ بلوچ‌هم آنهارادرموقع مراجعت باوطان خودتاراج ویغما نمودند .

در سال ۱۱۴۸ هجری کهٔ نادر افغانستان را مورد حمله قرارداد ، عده‌ای از

---

(۱) سرجان ملکم از مأمورین انگلیس است که درزمان فتحعلیشاه سه مرتبه بایران‌مأموریت‌پیدا کرد . برای‌اطلاع ازعملیات‌اورجوع‌شودد بتاریخ‌مختصرایران تألیف مؤلف همین کتاب و ترجمهٔ نگارنده صفحه ۸٤ الی ۸۷ . «م»

قشون کرمان بسرکردگی « امـام وردی بیـک » ملتزم رکاب وی بودند و بنا بقول زرتشتیان ، جماعتی ازاین طایفه نیزدر جرکهٔ قشون اعزامی کرمان با عملیات آنان شرکت داشتند .

در سال ۱۱٦۰ آخریـن فاتح کبیر آسیا که کم و بیش جنون عارض وی گردیده بود وارد کرمان شد وپس از آن که بطور مطایبه اظهار داشت قلی بیك والی این ناحیه زیاده ازحد فربه وتنومند شده ؛ امرداد تا مشارالیه را بزوربسوراخ دیواری فرو کنند . در موقع اجرای حکم سر آن بخت بـر گشته از تن جدا و منقطع گردید . نادر بعداً حکم داد آقا فتحعلی کلانتر شهررا هم طناب بیندازند و ۷۰۰ نفرازسکنه کرمان را نیزبقتل رسانده ازسر آنها منار بسازند .

در موقع قتل نادر شاه در سال ۱۱٦۰ هجری هرج و مرج غریبی مجددا در ایران حکمفرما گردید و مصادف با همین اوان افاغنه گویا باز بکرمـان حمله کردند ومحله زرتشتیان راکه دارای حصار نیمه تمامی بود خراب وویران ساختند. حصار مزبور را زرتشتیان با اجازه مخصوص نادر شاه درمقابل رشادت خود در فتح قندهارساخته بودند . بنا بقولمورخین ومطلعین محلی ؛ افاغنه محلهٔ زرتشتیانرادر مهاجمات اولیه خوددرزمان صفویه مطموروومنهدم ساختندولی خودزرتشتیان درصحت این موضوع اظهارتردید میکنندوخرابی آنرا درموقع حملهٔ بعدمیدانند.

شاهرخ خان افشار نیز ازکسانی است که شهر کرمان را بحیطهٔ تصرف در آورده و سیستانی ها وبلوچها را شکست داده و پس ازنهب و غارت سیستان واخذ هدایا وپیشکی‌های چند ازتاراج وچپاول دست کشیده‌است . دربحبوحهٔ این گیرودار هااهالی کرمان گرفتارمخاصمه سر کشان وسرداران مختلف بودند باین‌معنی که‌چندی پس ازغلبهٔ شاهرخ خان افشار ، ناصرخان ازاهالی تارم بکرمان حمله کرد و طولی نکشید که مخذول ومغلوب شد .

درسال ۱۱۷۲هجری که کریم خان زندازشرمحمد حسن خان قاجار آسوده شد باستحکام و تجهیز قوا پرداخت وخدا مراد خان را مامور فتح کرمان کـرد ، این

شخص شاهرخ خان را بقتل رسانید و زمام امور این ناحیه را بدست گرفت و مدت چهارسال حکمرانی نمود و بعداً در نتیجه حوادثی که حاکی ازچگونگی اوضاع آن ایام است بقتل رسید .

یکنفر ازاهالی کوهپایه موسوم به «تقی درائی» پا زنی برای حکمران بامید دریافت انعام وافری تعارف آورد ولی نه فقط بوصول وجهی موفق نگردید بلکه مامورین حکومتی تفنك اورا گرفته مطالبهٔ تعارف نیز نمودند . صبح روز بعد تقی بحاکم محل تظلم وداد خواهی نمود ولی درعوض رسیدگی واحقاق حق مشارالیه را دستگیر ومضروب ساختند . لذا اونیز بمسکن و مأوای خود مراجعت و سیصد نفر از رفقای خود را جمع آوری و به شهرحمله کرد وپس ازتسخیر کرمان مراد خان را گرفته بقتل رسانید (۱) کریم خان بمحض اطلاع ، محمد امین گروسی و یکنفر از رؤسای ایل افشاررامأموردستگیری تقی نمود . دومی باعدم موفقیت به‌شیرازمراجعت کرد ودرنتیجه چوب وافری خورد ولی اولی بدستیاری ومساعدت اهالی شهر ، متمرد مزبوررا مغلوب وسرانجام اورا دستگیرومقتول ساخت .

در زمان سلطنت کریم خان سید ابوالحسن محلاتی که از اعقاب مؤسس فرقهٔ حشاشین (۲) بود چندین سال حکومت کرمان را داشت مشارالیه بانی عمارتی است که فعلا مقر قنسولگری انگلیس می‌باشد . درزمان مرك وکیل ، کرمان بزدر

---

(۱) لطفعلی آذر که تذکرهٔ آتشکده را دراوان سلطنت کریمخان تألیف نموده دراواخر تاریخچهٔ مختصری که راجع باوضاع زمان خود درمقدمهٔ احوال شعرای معاصرین نوشته مدت حکمرانی این تقی را دوسال تعیین کرده واینشخص گویا درخلال این اوقات بتعمیرومرمت مسجدجامع پرداخته زیرا مرحوم محمدحسنخان اعتمادالسطنه درجلد چهارم کتاب مراة‌البلدان صفحهٔ ۱۱۸ می‌نویسد که این مسجد را محمد تقیخان نامی در زمان کریمخان در سنهٔ ۱۱۷٦ هجری مرمت نموده است . «م»

(۲) حشاشین از پیروان حسن صباح‌اند که مورخین فرنگ اورا ملک‌الجبال لقب داده اند . برای اطلاع از عملیات محیرالعقول او که ۷۰ هزار نفر فدائی جانباز تهیه نمود رجوع شود بکتب تاریخ ومخصوصاً مقالهٔ « شرح‌حال حسن وتتبع دراطراف کلمهٔ حشاشین » مندرج در شمارهٔ ۲ سال سیزدهم مجلهٔ ارمغان . «م»

معرض اغتشاش واقع شد و نگارنده رجاء واثق دارد که دیگرچنین بلیه عظیمی برای این شهر اتفاق نیفتد . خلاصه درنتیجه اغتشاش مزبورجماعت کثیری بیخانمان وسائل بکف گردیدند وتا بامروز اعقاب آنان دربازارهای شهرویلان وسرگردان می باشند . هرقدر کریم‌خان رئوف بود و بارعایا بطورمهربانی سلوك مینمود بستگان واقوام‌وی ظالم وخونخواربودند .

لطفعلیخان که درسال ۱۲۰٤ بتخت سلطنت جلوس نمود از عناصر قابل و رشیدی است و درتاریخ ایران کمترچنین مرد فوق‌العاده‌ای سابقه داشته است

لطف علی خان بموجب روایات مورخین محلی ایالت فارس رادرسال۱۱۹٦ هجری مورد حمله قرار داد و بواسطه فقدان آذوقه موفقیتی حاصل نکـرد . چند سال بعد حاجی ابراهیم بوی خیانت کرد واورا بزحمت انداخت وسپس‌ملاعبدالله‌امام جمعهٔ کرمان اورا بدین ایالت دعوت‌نمود و بدینطریق شهرصحنهٔ مبارزه و کشمکش مخاصمین‌زندوقاجارومنجربه تشکیل سلسلهٔ قاجاریه شد.

کرمانیها بهیچ وجه نسبت به لطف علیخان خوشبین نبودندومرتضی‌قلیخان زرندی که ازطرفداران آقا محمد بود در۱۲۰۸ هجری از طرف اوبه کرسی حکومت کرمان جلوس نمود .

خواجه قاجارازطریق « شهربابك » و« مشیز» برای دستگیری رقیب‌حرکت وسنگر های متعددی درسه‌میلی طرف غربی شهربر پا نمود . دربادی‌امر لطفعلیخان دراراضی خارج شهربا قوای حریف تلاقی ودست وپنجهٔ‌ای نرم کرد ولی‌سپس‌درشهر محصورشد وعاقبت بوسیله انداختن الوار روی خندق های شهر بسمت بم فرارو در آنجا کلانترمحل اسب اورا پی کرد ودستگیرش ساخت (۱)

---

(۱) در کیفیت گرفتاری‌لطفعلی‌خان روایت مختلف‌است بعضی گویندلطفعلیخان با جهانگیرخان سیستانی و یکنفر دیگر از کرمان فرار کرد و جهانگیر خان بواسطهٔ اضطراب‌نتوانست با اوهمراهی کند وبه‌طریق دیگرافتاد . لطفعلی‌خان‌از کرمان‌تا بم را که ٤۰ فرسنگ مسافت دارد یک شبانه روز طی کرد و پسین گاه بدروازهٔ بم رسید .

(بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد)

این قضیه که برای نقاشان زبردست موضوع جالب توجهی است آخرین مرحلهٔ عملیات قهرمان زند بشمار میرود باینمعنی که پس ازدستگیری چشمانش رامیل کشیدند وبالاخره بقتلش رسانیدند

کرمان در این موقع به مصیبت و بلیهٔ عظیمی گرفتار گردید که تقریباً یك قرن دیگر نیز خرابیها وخسارات واردهٔ آن جبران وترمیم نخواهد شد. سپاهیان آقا محمد خان بیست هزار نفر زن وبچه را باسارت وکنیزی بردند وبموجب دستور این فاتح سفاك هفتاد هزار چشم ازحدقه در آوردند ومشارالیه بوزیرخود خاطرنشان کرده بود که هر گاه ازتعداد معین یکعدد کسر باشد چشمان او درعوض کنده خواهدشد. فتحعلی شاه جانشین آقا محمد خان افاغنه را ازخیبص ونرماشیر خارج کرد و افغانها به «فهرج» (۱) آخرین پناهگاه خود هزیمت یافتند. کرمان سالهای متمادی خراب و ویران بود و نفوس آنرا عده‌ای کور و نابینا تشکیل میداد وحکومت آنرا محمد تقی نامی داشت.

در۱۲۱٦ هجری ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار جد مادری مظفرالدین‌شاه مأمور کرمان شد و در ظرف ۲٤ سال بعد از این تاریخ شهر باز رو بآبادی نهاد و

(بقیه حاشیهٔ صفحه قبل)

محمدعلی خان برادرجهانگیرخان نزد وی رفت و ازحال برادر پرسید گفت ازقفا میاید اقوام جهانگیرخان تا ۳ روز انتظار کشیدند وچون خبری نشد چنان پنداشتند که گرفتار سپاهیان آقامحمدخان شده لذا صلاح در آن دیدند که لطفعلی‌خان را گرفته بفاتح‌قاجار تسلیم وبدینوسیله موجبات خلاصی جهانگیرخان را فراهم سازند پس دوراورا گرفته خواستند دستگیرش کنند اسب سواری او موسوم بغزال نزدیک بود خواست سوار شده فرار کند که اسب اورا پی کرده چند زخم باوزدند سپس اورا دستگیر و بریدی نزد آقامحمدخان فرستادند محمدعلی خان قاجار مأمورشد که اورا بحضور بیاورد مقارن این‌حال جهانگیر خان وارد شد وجز تمکین و انقیاد چاره‌ای ندید. بعضی گویند قهرمان زند در قلعهٔ بم بجدال پرداخته مغلوب سپاهیان آقامحمدخان شد ودرصدد فرار برآمد که قشون دشمن اسب او را پی کرده دستگیرش ساختند. رجوع شود بجلد اول مراة‌البلدان و جلد نهم روضة‌الصفا «م»

(۱) این ایام ایرانشهر خوانده میشود. «م»

خرابیها و خسارات جنگ تا اندازه‌ای مرمت و نه تنها شهر جدیدی درطرف غربی مقر سابق احداث گردید بلکه قنوات متعدد و آبادیهای زیادی نیز ایجاد شد ظهیرالدوله در ۱۲٤۰ هجری وفات یافت و عباسقلی میرزا پسر او با عده‌ای بیزد حمله کرد ولی قشون وی در « شمش » او را تنها گذاردند و خود او نیز ناگزیر بمازندران رفت. سپس حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه (۱) بـرادر حسینعلی میرزا والی فارس ، مأمور کرمان شد وتا مدتی اعقاب واخلاف وی دراین ایالت بسرمی‌بردند. چند سال بعد عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه از کاشان به یزد و کرمان که ظاهراً اوضاع آن نقاط مغشوش بوده حمله و هر دو شهر را بسهولت قبضه کرد.

در۱۲۵۵ هجری آقا خان نوه سید ابوالحسن محلاتی مأمور کرمان شد و پس ازقلیل‌مدتی علم طغیان برافراشت و بم را متصرف گردید. فیروزمیرزا بسر کوبی اورفت ومشارالیه‌گویا بواسطهٔ عدم آذوقهٔ کافی بدفاع نپرداخت وبتهران فرار کرده مورد عفو واقع شد و سپس بموطن خود یعنی محلات واقع در مغرب کاشان رفت و چند صباحی را به انزوا گذرانید و ضمناً عده‌ایرا باسم آنکه عازم زیارت می‌باشند دورخود جمع ودر۱۲۵٦ بازبسمت کرمان عزیمت نمود. پس‌ازورود به یزد مراسلات وتوصیه‌های جعلی بحکومت محل ارائه‌داد ودرصدد اغفال‌وی برآمد لیکن مشارالیه فریب نخورد و آقاخانرا تعقیب کرد ودرحوالی شهربابک اورا شکست داد. آقاخان در این نقطه بتجهیزقوا پرداخت وعده‌ای ازایلات خراسانی و طایفهٔ عطاءاللهی حلقهٔ متابعت اورا گردن گرفتند. فضلعلی خان قراباغی حاکم کرمان نیز قوای اورا مورد

---

(۱) حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ممدوح میرزاحبیب شیرازی متخلص به‌حبیب ومیرزاعباس بسطامی متخلص به‌مسکین میباشد که بعدها مشارالیه بمناسبت اسامی پسرهای خود او کتای قاآن وفروغ‌الدوله اولی را قاآنی ودومی را فروغی تخلص داد (جلددوم مجمع‌الفصحاء تألیف رضاقلی‌خان‌هدایت صفحهٔ۳۹٤) درمأموریت شجاع‌السلطنه بکرمان هردوشاعر ملتزم حضوراو بوده‌اند (تاریخ ادبیات‌ایران تألیف فاضل معظم آقای دکتر شفق صفحهٔ ۱۹۵ و۱۹٦) قاآنی درفن قصیده‌سرائی وفروغی درغزل ازاشعرشعرای قرن اخیرایران میباشند. «م»

حمله قرارداد و آقاخان به لار و بعداً به بندرعباس هزیمت نمود و زمستانرا در آن محل سپری کرد .

اوایل بهار آقاخان مجدداً بسمت کرمان حرکت نمود و در «مشیز» به‌امید اینکه متابعین او بطرفداری وی قیام خواهند کرد بسنگربندی پرداخت ولی چون بمقصود نایل نگردید و افواج دولتی او را محاصره نمودند دومرتبه به بم گریخت و مدت یکسال در آن حوالی متواری بود . بعداً از بم خارج شد ودر «ریگان» واقع درناحیهٔ نرماشیر شکست خورد و ازطریق بلوچستان بقندهار و از آنجا بسند رفت . چندی پس‌ازاین مقدمه برادروی ابوالحسن‌خان معروف به «سردار» از کراچی به بلوچستان حمله کرد .

بعدازفضلعلی‌خان طهماسب میرزا درسال ۱۲۶۲ الی ۱۲۶۸ هجری وسپس محمد حسنعلی سردارایروانی تا ۱۲۷۲ و بعداً غلامحسین خان سپهدار تا ۱۲۷۶ که برای هیچیک اهمیت زیادی نمی‌توان قائل شد بحکومت رسیدند .

در ۱۲۷۶ محمد اسمعیل خان نوری به پیشکاری کیومرث میرزا مأمور کرمان شد و سال بعد با لقب وکیل‌الملکی مستقلا رتق وفتق امور این ایالت باو تفویض گردید و با اینکه فقط ۹ سال حاکم آنجا بود بقدری در آبادی و عمران این ناحیه بذل مساعی کرد که حقا بایستی او را در ردیف یکی از ولاة بزرگ ایالت کرمان‌قلمداد نمود . کم و بیش کلیهٔ کاروانسرا هائی که تا کنون بر پا می باشد و بازار های کرمان و بسیاری از دهات بوسیلهٔ این بزرگ مرد احداث گردیده است .

وکیل‌الملك درمسافرت به سیستان در اثر حرارت شدید تابستان رحلت کرد و بعد از او حاج‌حسین خان پدر آصف‌الدوله بحکومت رسیدوپس ازقلیل‌مدتی کرسی خود رابه مرتضی قلی خان‌وکیل‌الملك ثانی داد که بنا به گفته مورخین‌محلی

افتخارفتح «کوهك» (۱) نصیب او بوده است. پس از آنکه او نیز نه سال بانصفت و عدالت حکمرانی نمود حاج غلام رضا خان آصف‌الدولهٔ کنونی برای مدت‌قلیلی مامور کرمان شد و بعداً فیروز میرزا یك سال حکومت کرد و پس از انقضای سال، پسر او سلطان حمید میرزا (۲) جای پدر را گرفت. این شاهزاده که پس از یازده سال حکمرانی در ۱۳۰۹ هجری درگذشت از لحاظ عشق مفرط به شکار نهایت شهرت را داشت و بعداً برادر او عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم کرمان شد که در ۱۳۱۲ هجری معزول و پیر مردی هشتاد ساله یعنی صاحبدیوان نوه حاج ابراهیم یك سال زمام امور کرمان را در دست گرفت تا این که فرمانفرما مجدداً بحکومت کرمان منصوب شد و تا چند ماه پس از قتل شاه در ماه می ۱۸۹۶ میلادی درمقام خود باقی بود. سپس آصف‌الدوله برای مرتبه ثانی مامور کرمان شد و در بهار ۱۳۱۷ هجری پیرمرد نود ساله ای یعنی حسن‌علی‌خان گروسی ملقب بامیر نظام (۳)

---

(۱) کوهک واقع در بلوچستان است وقلعه‌ای در روی سنگ مرتفعی دارد که نسبت بسایرقلاع بلوچستان کمال استحکام را دارد و ازابنیهٔ قدیمی وقلاع نامی است که درسنهٔ ۱۲۹۰ هجری وکیل‌الملک آنجا را تسخیر و تصرف نمود. درقلعهٔ کوهک مقبره‌ای است که مردم صاحب آن را دارای کشف و کرامات میدانند ودرجنب آن چاهی بعمق ۷۰ ذرع حفر گردیده که در موقع محصور شدن قلعه آب آن مورد استفاده واقع میشود و اهل قلعه معتقدند که در آن موقع آب جوشیده بالا می‌آید و بقدر ده پانزده ذرع می‌ایستد. رجوع شود به مراة‌البلدان جلد ۱ صفحهٔ ۲۷۳ «م»

(۲) باغ مصفای ماهان معروف بباغ شاهزاده که اینک متأسفانه رو بخرابی نهاده از بناهای همین سلطان حمید میرزا است که ملقب به ناصرالدوله بوده. مرحوم میرزا عبدالحسین معروف به میرزا آقاخان بردسیری در زمان همین شاهزاده و بواسطهٔ مظالم او از کرمان مهاجرت کرده و به اصفهان وتهران وسپس باسلامبول رفته است. رجوع‌شود بکتاب «۷۲ ملت» ازسلسله‌انتشارات ایرانشهر صفحهٔ ٤۹ منطبعهٔ برلین «م»

(۳) امیرنظام گروسی ازرجال فاضل کارآگاه وفضیلت‌دوست دربار ناصری و مظفری وممدوح میرزا صادق‌خان ادیب‌الممالک فراهانی طاب‌الله‌ثراه است که این‌دومی ازاساتید مسلم و بزرگ قصیده سرای دورهٔ مشروطیت ایران بشمارمیرود. درزمانیکه مرحوم امیرنظام حکمرانی آذربایجان و کرمانشاه را داشته ادیب‌الممالک درهردوسفر همراه او بوده است. رجوع کنید بدیوان ادیب‌الممالک صفحهٔ یط چاپ وحید دستگردی اصفهانی. «م»

جای او را گرفت وپس از قلیل مدتی یعنی در ۱۹۰۰ میلادی رحلت کـرد و درجنب مزار شاه‌نعمت‌الله ولی بدفن‌رسید . درفاصله چند ماه پس ازفوت اوزین‌العابدین‌خان حسام‌الملك همدانی یکی‌ازمتمولین معروف ایران بکرمان رفت والی کنونی کرمان میرزا محمود خان علاءالملك (۱) است که چون مدتی سفیر ایران در اسلامبول بوده کرمان را تقریباً خارج از دنیای حاضرمیداند .

---

(۱) میرزامحمودخان علاءالملک درزمان سفارت‌اسلامبول بموجب حکم‌دربار تهران بدستگیری میرزا آقاخان و حاج شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک اقدام کرد و مأمورین بابعالی آزادیخواهان مزبور را جلب نموده مغلولا بسرحد ایران فرستادند . علاءالملک بعدها برای جبران نسبت‌هائیکه باو راجع بدستگیری این سه‌نفر وطنپرست غیور میدادند تاریخ آئینهٔ اسکندری تألیف میرزا آقاخان را بتصحیح مرحوم میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل بطبع رسانید . برای استحضار از جریان مفصل قضیه رجوع کنید بکتاب « ۷۲ ملت » چاپ ایرانشهر ازصفحهٔ ۵۹ ببعد . «م»

این کهنه رباطرا که عالم نام است
آرامگه ابـلق صبح و شام است
بزمی است که واماندہ صدجمشیداست
قصریست که تکیه گاه صدبهرام است
عمر خیام

فصل ششم

از کرمان ببوشهر

علاوه بر آن چه در اطراف تاریخ ایالت کرمان نگاشته شد بعداً نیز اوضاع جغرافیائی و تاریخی کرسی نشین ایالت مزبور را در فصل جداگانه‌ای برشته تحریر خواهم کشید. پس از یك هفته توقف ورفع خستگی در کرمان ، تصمیم گرفتم برای طی بقیهٔ راه قاطرهای تازه نفسی تهیه وخود را از شر چارودار تر کمنی خلاص کنم ولی چون درجنوب شرقی ایران زیاد ترازشتروالاغ استفاده میشودوقاطرخیلی کمیاب است ناچاررضا بقضا دادم وبا همان چارواداران تند خوئی که زندگانی رابرای من تلخ و ناگوارساخته بودتجدید پیمان نمودم .

درموقع حرکت ببوشهر تعمداً جاده ایرا انتخاب کردم که نقاط بین راه در نقشه اینجانب ضبط نشده بود وتصمیم گرفتم علاوه برثبت اسامی قراء وقصبات ،حتی الامکان نیزدراطراف هریك تحقیقات لازم بعمل آورم .

ازباغ کوچکی که درمحله زرتشتیان باجاره‌من بود بطرف اولین منزل عرض راه یعنی به « باغین» حرکت کردیم ودر آنجا ازجاده طهران بسمت جنوب غربی منحرف شده پس ازعبوراز چندین دره وماهور بکاروانسرای کثیف « خانه کوه » واقع در بالا دست جادهٔ مستقیم کرمان وخیر آبادرسیدیم. در کاروانسرای مزبور پیرمردسالخورده ایرا که دارای قیافه آرام وملایمی بود ملاقات کردم و معلوم شد مشارالیه فرماندهٔ فوج کرمان است و اینك پس از آنکه چندین ماه درسیرجان باتفاق فرمان فرما درتعقیب « حسین خان بهارلو » بوده عازم مراجعت بمرکز منقطه مـاموریت خود می باشد. سرکرده مقتدر مزبور نه علیه شاه بلکه علیه والی فارس علم طغیان برافراشته بود و بالاخره به مقصود خود نائل آمد وحریف اوازمیدان خارج ومعزول شد.

ازخانه کوه بآن طرف درعرض راه دو گدار موسوم به «گداردختر» وجود داردکه ارتفاع هریك نسبت بسطح دریا درحدود ۷۲۰۰فوت است.

جاده بتدریج از سمت مغرب کوههـای مقابل به جلگه حاصل خیز « برد سیر» که از آب رودخانه « لاله زار» مشروب میشود اتصال پیدا کرد .اسامی وتعداد خانوارایلات این ناحیه ازقراریستکه ذیلا درج میشود .

قتلو	۶۵۰ خانوار	سرخی عرب خان	۲۵۰ خانوار
نوشادی	۲۵۰ «	بدوئی	۲۵۰ «
بدوئی حاج کاکائی	۲۰۰ «	غربا	۱۰۰ «
سیاه جل	۸۰ «	سرگداری	۲۰ «
پشت گداری	۱۰ «	ازاحه	۷ «
یونسی	۱۰ «	یعقوبی	۱۰ «
عسگرسیرجانی	۳۰ «	غیاثی	۱۰ «
حافظی	۲۰ «	زلاله	۲۰ «
مزنك	۵۰ «	بلوچ	۳۰۰ «
قماچائی	۱۰ «	پشت کوهی	۸۰ «

احمد نظری	۲۰ خانوار	مصطفائی	۱۰ خانوار
بدوی کوه پنج	۱۰۰ «	گودری	۶۰ «
افشارعموئی	۲۵۰ «	لرافشارمیرحبیبی	۲۵ «
ایلاتی	۵۰ «	لرکوه پنجی	۲۰۰ «
معصومی کوه‌پنجی	۱۰۰ خانوار	شیخ کوه سفیدی	۷۰ خانوار

مجموع ۳۲۳۲ خانوار

در یك میلی « مشیز » خرابه های شهری که یحتمل همان محلی است که ازارقه درتصرف داشته‌اند ومقبرهٔ « پیرجاسوس » که میگویند یکی ازخدام‌علی‌ع بوده مشاهده میشود . بنای هشت ضلعی این مقبره که گنبدی نیز روی آن ساخته‌شده رو بخرابی و انهدام است . درمحوطه داخلی آن کتیبه ای بخط کوفی روی دیوار ها موجود وسبك نقش‌ونگار آن نیزشبیه به بنای « وقت ساعت » یزداست وقدیمی‌تربن قبر آنجاهم مربوط به‌سیصدسال قبل میباشد .

مشیز قریه ایستکه در حدود هزار نفر سکنه دارد و کرسی‌نشین برد سیر و مرکز پادگان کرمان میباشد و اغلب املاك آن خالصه است . در وسط این قریه قلعه‌ای جدیدالبنا که اینك رو بخرابی نهاده مشاهده میشود و این همان قعله‌ایستکه « آقا خان » آنرا بحیطه تصرف درآورد وپس ازفراراو بهندوستان مامورین دولتی آن را خراب کردند .

اینجانب نهایت اشتیاق را داشتم که ازمشیزبه پاریزبروم ولی‌بواسطهٔ نبودن بلدچی همان راهی راکه به سیرجان منتهی میشود پیش گرفته پس از عبور از شعب رود خانه لاله زار وارد تاج آباد شدیم . در وسط این دشت حاصلخیز هموار به جاده‌ای رسیدیم که ازبهرام آباد به عباسی امتداد دارد ودرزمستان مقدارزیادی‌پنبه‌از آنراه حمل ونقل میشود .

از«تاج آباد » بآن طرف تا ده میل راه ازمیان جلگه همواری میگذردوما پس ازعبور از گردنه های جبال مقابل که میگویند پراز معدن مس‌است بسمت گدار

۱ــ عبدالحسین میرزا فرمانفرما وسرپرسی سایکس در بهرام آباد رفسنجان

331.899
Sh 231
Acc=10171

SHARP, H. G.
Industrial
Conciliation and
Arbitration in Great
JAMMU & KASHMIR B.
UNIVERSITY LIBRARY
KASHMIR DIVISION.

«مزار» که ۸۲۰۰ فوت ارتفاع دارد روانه شدیم . درجنوب شرقی ایران این اولین مرتبه‌ای بود که من بدون احساس حرارت ازاراضی مرتفعی عبور میکردم . عده‌ای از ایلات فصل تابستان را دراین حول وحوش بسرمیبرند ودرموقع عبور مانیزجمعی عرب دراین ناحیه سکونت‌داشتند که زبان آنها را هیچ یك ازهمسفران مانمیفهمیدند. دراین حدود بواسطه نداشتن بلد چی و نبودن شاهراه ، زیاد تر از روی قطب نما حرکت میکردیم .

در بین راه رودخانه‌ایست موسوم به «گیودر» که بسمت شمال جاری‌است‌و درپائین‌دست برودخانهٔ لاله‌زارمتصل میشود . ما ازرودخانه مزبوردر نقطه‌ای که ناحیه سرد سیررا ازپاریزمنقطع میکندعبور کردیم وبواسطه نداشتن آذوقه ناچار حرکت را بسمت مغرب‌ادامه‌داده شبانه باوضع‌زارو نزار؛ خسته‌و گرسنه به دیه کوچکی‌وارد شدیم . ازاینجا تا «گود احمر» که بواسطه خاك قرمزرنك خود باین اسم معروف‌شده چهارمیل‌مسافت‌است . دراین حول وحوش چند معدن فیروزه یافت میشودکه بعضی از آنها نزدیك جاده پاریزو بعضی نیزدربیست میلی شمال شهربابك واقع‌است و ظاهراً مدتی پیش‌از آنها بهره‌برداری میکرده‌اند ولی ازحفره های‌دامنه کوهسار که‌مجدداًپر ازگل ولای‌شده معلوم‌است که عملجات راکسی اجرت نمیداده وعده‌ای برای‌خوددر آنجا مشغول کاربوده‌اند

درگوداحمرچندساعتی توقف واستراحت نموده سپس ازحوالی رشته‌جبالی که مستورازبرف بودحرکت را ادامه دادیم . ازاینجا بآنطرف را ازدو گدار بایستی گذشت که یکی از آنها ۸۶۰۰فوت ارتفاع‌دارد. خلاصه شب‌وارد پاریزشدیم وخانه‌ای برای سکونت خودوهمراهان کرایه کردیم .

اسامی ایلات پاریزبقرارزیر میباشد .

لری	۲۰۰	خانوار
رودخانه فریدونی	۱۰	«
عرب حاج حسینی	۲۰۰	«
بدوئی	٦۰	«
لکو	۱۰	«

٤۸۰ خانوار

پاریز در ارتفاع ۷۵۵۰ پا قرار گرفته و اطراف آن تمام باغ و دارای سه هزار نفر جمعیت است واگراولین نقطه ورود مهاجمین و غارت گران فارسی نبود زود رو بآبادی می گذاشت. از قرار ظاهر این وضع ناگوار از مدت ها باین طرف سابقه داشته و با آن که با تجهیزات خیلی مختصر رفع مزاحمت اشرار امکان پذیر پذیر می باشد باز هیچ یک از مامورین دولتی تا کنون اقدامات مجدانه ای درایـن مورد نکرده اند.

اوایل شب زطرف والی کرمان پیغامی رسید مبنی بر آنکه تازه از ورود اینجانب به پاریز اطلاع بهمرسانیده است وچون چند روزیرا در گوداحمر توقف دارد بی میل نیست که در خلال آن ایام من از اوملاقاتی بعمل آورم. دربادی امرمن از معاودت به گود احمر اکراه داشتم ولی ازطرفی چون عدم اجابت دعوت والـی یك نوع اسایهٔ ادب تلقی میگردید ناگزیر بسمت گود احمرحرکت کردم و پس از ورود به محل مأمورین دولتی مرا به چادر فرمانفرما که بفرانسه بمن خیرمقدم گفت هدایت نمودند

عبدالحسین میرزای فرمانفرما در این تاریخ سی و سه سال بیشتر نداشت و نسبتاً کوتاه و لاغر اندام ونزدیك بین بود وچون زیردست افسران اطریشی تربیت شده بود از رموز لشگری بطور سطحی اطلاعاتی داشت لیکن باز نسبت بسایر ایرانیها مرد مطلع با بصیرتی بشمار میرفت. فرمانفرما برای کسب اطلاعات جدید

عشق وحرارت فوق‌العاده ای نشان میداد و دردرك حقایق اعجازمیکرد . ایرانی ها ازنقطه نظرادب وتواضع ونشاط وسرزندگی‌شباهت تامی به‌نژادلاتین دارند« کونولی» که صلاحیت کاملی برای اظهار عقیده در این مورد بخصوص دارد می‌نویسد مردم ایران ازفرانسوی‌ها مؤدب ترند و درعین حال در بذله گوئی و مزاح نیز بر آن ها تفـوق دارند .

در ایام مراوده خود بـا فرمان فرما بدونکتهٔ اساسی متوجه گردیدم ،یکی این که معظم‌الیه مثل امرای قرون وسطای اروپا بود وتمام کارکنانش ازخرد وبزرك مثل پیشخدمت برای اوکار میکردند دیگر آن که درجریان کارهای اداری او تناسب وجود خارجی‌نداشت وکوچکترین یابالعکس مهم ترین مشاجره‌ای که بین‌زیردستان او اتفاق‌میفتاد شخصاً در ظرف چندین ساعت رتق وفتق مینمود این دوموضوع بطور کلی دربـاره عموم اشراف ایران که در اروپـا تحصیل نکرده انـد مصداق دارد . فرمانفرما حقیقتاً از عناصر زحمت کش و فعالی است کـه وظایف خود را با موفقیت انجام میدهد . خلاصه مشارالیه از این جانب دعوت کرد که تا بهرام آباد باتفاق او بروم و مهمان او باشم وبا این که اجابت دعوت مزبور موجبات زحمت مـرا بعد ها فراهم‌مینمود یعنی‌شدت حرارت هوا روبفزونی مینهادباز برای اینکه‌بدینوسیله‌بخوبی ازاوضاع‌داخلی زندگانی ایرانیها اطلاع حاصل میکردم تحمل حرارت‌شدیدایام‌بعدرا سرسری تلقی نمودم .

پس ازحرکت ازگود احمر برای شکار پازن چندین تپه و ماهور راپشت سر گذاشتیم ولی ازبخت‌بد توفیقی حاصل نکردیم . در « اوراف » واقع در حوالی جلگه وسیع رفسنجان چادر زده روز بعد با فرمانفرماودویست نفرسواری که‌ملازم رکاب اوبودند بشکار پرداختیم . نزدیکی بهرام آباد که‌کرسی نشین رفسنجان‌است دو روز درباغ مصفائی ازطرف حکومت محل ازماپذیرائی بعمل آمد . ایل «خفاجه» که مرکب ازشصت خانوار است تنها قبیله ایستکه دراین حول وحوش سکونت‌دارد. روز سوم نگارنده حرکت و با فرمانفرما توديع نمودم و مشارالیه با نهایت رافت

ومهربانی از اینجانب دعوت کرد که زمستان را دربلوچستان به اردوی او ملحق‌شوم وبعد از آن چون چند روزیرا با جمعیت زیادی مأنوس شده بودم تنهائی اندکی مرا اذیت میکرد. درمراجعت به گود احمر بسمت مغرب متوجه شدم و حوالی بعد از ظهربه قریه‌ایکه درخاك یزد واقع وموسوم به «ده شتران» است واردشده شنیدم که یك نفر مهندس اروپائی دراین حوالی منزل دارد. طولی نکشید که مستر کمبل نیوزیلندی یعنی مهندس مزبور رسید ومعلوم شد که درهمین اواخر برای تهیه و صدور تنکارو پوره باین حدود آمده وبواسطه عدم وسایل ارتباطیه به اخذنتایج مطلوبه نائل نگردیده است.

بدیهی است دیدار یکی از هموطنان در ولایت غربت مسرت فوق‌العاده‌ای درنگارنده ایجاد نمود واین مسرت هنگامی افزایش یافت که مشارالیه راضی شد تاسه منزلی نیزبا من همراهی کند. کمبل از زندگانی یکنواخت ده شتران و تهیه تنکار بوسیلهٔ عملجات وتادیه اجرت آنان اظهار دلتنگی میکرد وضمناً معلوم شد که‌یکی دو روز قبل از ورود این جانب عده‌ای از ایلات فارس باین حدود آمده و قصد غارت اهالی را داشته‌اند ولی کمبل دهاتیها را جمع و از تجاوزات اشرار جلو گیری نموده است.

پس ازادامه حرکت،به «شهربابك» که درجلگه حاصلخیزی واقع شده‌داخل نگردیده درقلعه قاسم که‌درچندمیلی جنوب آنجاست توقف‌نمودیم. خرابه‌های نزدیکی این‌محل رامیگویند درسابق آتشکدهٔ زرتشتیها بوده وبنای شهرمنسوب به‌بابك پدر اردشیراولین پادشاه ساسانی میباشد.

بدبختانه شاه‌این‌محل‌راسابقاً به«کهندل‌خان» افغانی که‌ازهیچگونه تعدی‌و اجحاف نسبت برعایا خود داری نمیکرده تیول داده بود و مشارالیه نیزهمه ساله‌هر فقره ازمالیات‌های معمولی را متجاوز از پنج مرتبه‌وصول مینمودوعلاوه مستخدمین‌و

اعضایش‌هم بغارت‌دهات‌اطراف پرداخته مردم‌را ازهرجهت درفشارمیگذاشتند. اهالی شهر بابك از طایفه عطاء اللهی و از پیروان آقا خان اند که هنوز هدایا و نذورات برای اومیفرستند .

منزل بعدکه به «رباط» منتهی میگردید مسیرما بواسطه قرب جوار بکویر بزرك مرتفع‌ایران ، اراضی‌بایرو لم‌یزرعی بودکه همه راخسته وفرسوده کرد . ارتفاع رباط در حدود ٦٢٠٠ پا میباشد . اراضی کویر غیر از خطی‌که ازآنراه زیاد ایاب و ذهاب میشود صاف ومسطح ونمکزار وغیرقابل عبورمیباشد سه ساعت بعدازحرکت ، به‌نهر آب شوری رسیدیم و برای این که قاطرها از عقب برسند اندکی‌تامل نمودیم . دونهر آب‌که با خط جاده تقاطع می کنند متناوبا درده میلی رباط واقع شده ومرکز کویرظاهراً بین این دونهر می باشد .

بعداز مدتی به ناحیه «هرات» رسیدیم که دریکی‌ازواحات حاصلخیز ایران قرارگرفته و قراء معروف قاسم آباد ، فتح آباد و قصبه بزرك تاج آباد که متجاوز از دوهزار نفرجمعیت دارد در همین حوالی واقع‌شده است . حاکم این ناحیه مرد نالایق بی‌عرضه ای بودزیرا موقعی که مشارالیه به ملاقات ماآمد تصادفاً خبررسید که عربها در چهارمیلی بغارت پرداخته‌اند و ما تصور کردیم که وی پس ازاطلاع از این حادثه بلادرنك عازم سرکوبی‌متمردین خواهدشد مابعنوان همکاری حاضرشدیم که در تدمیر اشرار با او کمك کنیم ولی اوبا نهایت خونسردی تشکر کرد و گفت ، فعلا عجله‌ای نیست ، فردا » .

کمبل مرا بمعدن تنکار برد و پس از بـاز دید محل چون نا گزیر بود که برای انجام ماموریت خود حرکت کند بعد از چهار روز با من خـدا حافظی و مراجعت نمود .

چون جاده از میان دره و ماهور های « بوانات » نمیگذشت این جانب خطی‌راکه بسمت شمال امتداد داشت درپیش گرفته حرکت نمودم . ازنقشه اینجانب اطلاعاتی در خصوص این ناحیه بدست نمیآمد و نگارنده زیادتر به تحقیقات محلی

میپرداختم . خلاصه پس ازطی مسافتی راه به قریه « اراورجان » رسیده توقف کردیم.

در اواخر قرن پانزدهم « جوزافا باربارو » مسافر معروف ونیزی گویا از همین‌راه بیزد میرفته که مینویسد ، « ازده بیددوروزه به نقطه ای‌میرسید که«ورکری» (ورکان) نامیده می شود و در ایـام سابق شهر بزرگی بوده و اینك قریه کوچکی بیش نیست .»

این موضوع نزدیك به یقین است که دو قریه موسوم به « ده » و« ترکان » روی‌خرابه های محلی‌بنا شده که چهارصد سال قبل شهربزرگی بوده وصورت آبادی داشته است .

ناحیه‌بوانات که اینك بخاك آن وارد شده‌بودیم‌ارتفاعات زیادی‌داردوهریك دارای‌دره های‌حاصلخیزی است که اشجار گردو در آنها زیاد دیده میشود.پس‌ازاینکه ازچند تپه بائر مرتفع بالا رفته و بعقب نگاه کردیم کویر معروف از دور بسان دریای بزرك منجمدی بنظر می آمد و از طرف دیگر آبادی واقع در یك منزلـی جلوفرح فوق‌العاده‌ای در انسان ایجاد مینمود.

پس از تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد چند معدن مس در ایـن حوالی می باشد . از معادن مزبور ومعبرطویل آن هاکه به کوههای مجاورمنتهی میشود بازدید بعمل آمد .

درتمام نقاط این ناحیه ذکرعملیات اشرار نقل مجلس مردم بود وما چون بسرعت‌طی طریق مینمودیم‌بدزدوراهزن مصادف نشدیم ولی پس از خروج ازمحوطهٔ معادن یك‌عدهٔ هفت نفری سوار با ما تلاقی نمودند و ناسه روزبعد مرتبا درنیم میل مسافت ما را تعاقب میکردند.

درحوالی «مزینان» (۱) برودخانه‌ای رسیدیم که به «مروست» قصبهٔ بزرگ واقع درشمال اراورجان سرازیر می‌شود وصبح روز بعد چون معلوم شد که هنوزهم

---

(۱) مزینان را در خود محل بواسطهٔ نزدیکی معادن مس ، « مسینان » نیز مینویسند . «م»

آنعدهٔ هفت نفری ازتعقیب ماصرفنظر نکرده‌اند لذا تصمیم گرفتیم که اینمرتبه هرقدر ممکنست حرکت را سریعتر ادامه دهیم تا شاید از شر اینعدهٔ جنایت پیشه خلاصی بیابیم . تفنگ و طپانچهٔ اینجانب هردو خراب و معیوب و قنداق آنها شکسته بود ولی در عین حال نمایش آنها تأثیرمخصوصی دراشرار کرد و باعث نجات جان ما شد .

شب را برای استراحت چادرزدیم وضمناً ازدور مراقب اشرارنامبرده بودیم که مبادا غفلتاً بماحمله واثاثیه ماراغارت کنند . مسیرما ازاینجابعدرو بسمت جنوب وجلگهٔ « ارسنجان » بود . این نقطه ازنواحی گرم ایران است ونگارنده متأسفم که بواسطهٔ تصادفات غیرمنتظره‌فوق یعنی تعقیب اشرار بتحقیقات زیادی دراین‌محل موفق نشدم . شب را به « باغ‌سیاه » واقع درکنار رودخانه‌ایکه بسمت جنوب جاری‌است رسیدیم وخوشبختانه معلوم شد که تا شاهراه یک منزل زیادتر باقی نمانده است .

روزبعدهفت نفررفقای سابق مجدداً از دور نمایان شدند ولی چون‌جاده‌از اینجاباً نطرف ازمیان‌بیابان‌صاف وهمواری‌میگذشت اطمینان‌داشتیم که دیگر نمیتوانند مزاحم ما شوند . سپس ازجلگهٔ «پلوار» رد کرده ازشاهراه « مشهد مرغاب » که محل عبورسیم تلگرافخانه انگلیس است حرکت را ادامه دادیم .

خلاصه با عجلهٔ تمام بسمت شیراز روانه ودر عرض راه بمسترجفری مفتش سیم تلگراف مصادف‌شدیم ومعلوم‌شدکه اغتشاش وشورش بزرگی درشیرازحکمفرما میباشد من درنتیجهٔ همین پیش آمد از بازدید دقیق خرابه های استخرصرفنظرنمودم وخوشوقتم که پنج سال‌بعد برای جبران مافات وتماشای شاهکارهای تاریخی‌باین نقطه مراجعت و ازسرصبرهمه‌جا را وارسی کردم . حوالی شیرازچون اطلاع رسید که بشهر داخل نشوم ناچار بباغ تلگرافخانه واقع در نزدیکی دروازه ورود نمودم و از طرف دکترسکولی که میزبان بامحبت کلیهٔ مسافرین اروپائی است پذیرائی گرمی ازاینجانب بعمل آمد .

اوضاع فارس بی‌تفریح نبود زیرا شیرازیها تلگرافخانهٔ خودشانرا اجباراً تعطیل‌نموده برای‌انفصال‌قوام‌الملک کلانترموروثی‌فارس‌درتلگرافخانهٔ انگلیس‌متحصن

شده بودند . دولت با نظریهٔ اهالی موافقت بعمل نیاورد و شاه تلگرافاً بوالی دستور داد که دراستقرارسکون و آرامش شهر جهد کامل مبذول نماید . شیرازیها نیز بتدریج به‌اعضای تلگرافخانه سوء ظن حاصل کردند و بنای تهدید را گذاردند . کارکنان تلگرافخانه هم از ترس جان خود ناگزیر اداره مرکزی را تخلیه و بباغ واقع در هزاردزعی خارج شهر نقل‌مکان کردند وسپس شایع شد که مردم درصددند بباغ حمله نمایند . خلاصه شب‌ها ما ازصدای غلغله وغوغای جمعیت خواب و آرام نداشتیم.

یکروزاول‌طلیعهٔ آفتاب تیراندازی شروع شد وما بوسیلهٔ دوربین قوام‌الملك وسوارانش‌را که ازبیرون دروازه وازهرسوشلیک می‌نمودند تماشا می کردیم عده‌ای ازایل بهارلوبطرفداری قوام قیام نمودند ودراین‌زدوخورد چندنفری ازطرفین‌مجروح گردیدند . یکی ازسواران بدبخت قوام‌که درحین فرار گلوله باو اصابت کرده‌بود بدست اهالی افتاد و افراد جمعیت او را قطعه قطعه نمودند . بعدازظهر قوام تلگرافاً بتهران احضار گردید واهالی شیراز اظهار امیدواری می کردند که مشارالیه مثل جد خود حاج ابراهیم که فتحعلی‌شاه او را در دیگ آبجوش انداخته است بجزای اعمال خود خواهد رسید .

روز بعد ازشیراز حرکت‌کردم و پنجروزه یعنی درست بموقع برای سوار شدن بکشتی پستی وارد بوشهر شدم وخوشوقت بودم که ۱۳۰۰ میل مسافت را در ایران‌بدون ابتلای بهیچگونه نقاهت‌یا مواجههٔ باپیش آمدها ناگواربپایان رسانیده‌ام .

« بمحض اینکه طایر نورافکن‌خاور بالهای زرین‌خودرا گشود ودنیا را روشن‌ساخت شدت حرارت جانگزای‌آن تاب وتوان‌را از همهٔ موجودات این نقطه سلب و اشعهٔ آتشینش تا دل‌سنگ تأثیرمیکند . خورشید مثل کورهٔ‌حدادان برق میزند واشعهٔ‌سوزان آن ماهیان دریا را در آب چون نخ و ابریشم که درمجمرآتش متلاشی و نابود میشود میسوزاند ومعدوم میکند . ازآب وهوا آتش‌ونیران میخیزد ، شکارونخجیر دراینحوالی بحد وفور یافت میشود یعنی سنگ های گرم بیابان آهوان بادیه را کباب‌میکند »

عبدالرزاق

فصل هفتم

خلیج فارس

در این فصل نویسنده مصمم است که دراطراف خلیج فارس که مکرربآن نواحی‌مسافرت کرده‌ام وضمناً راجع ببعضی ازبنادر آن که کشتی‌های پستی بآن نزدیك نشده سطوری چند بنگارد .

خلیج فارس که متقدمین آنرا بـا اقیانوس هند و بحر احمر رویهمرفته «ایروتریا» یا «اریتره» می‌نامیدند ازنقطهٔ نظرنکات تاریخی جالب نهایت توجه میباشد واحتمال میرود که درآتیهٔ نزدیکی اروپائیان بدانسو بیشتر متوجه‌شوند ونزدیکترین راه مشرق زمین را از طریق خلیج تشکیل دهند . خلیج فارس با اینکه ازقدیم‌الایام اشتهارتام داشته ولی‌بازهیچ‌دریای دیگری بقدرآن مورد شکایت کشتیرانان‌نبوده‌است

وهماره مسافرین بحری شکایت می کنند که در خلیج هیچگونه موازنه‌ای وجود ندارد باین معنی که یا باد زیاد میوزد و دریا طوفانی میشود یا هوا بکلی ساکت و آرام می‌باشد ـ صخره های مضرسی که بمحاذات ساحل قرار گرفته و فقدان بندرگاههای جامع‌الاطراف و طوفانهای خطرناک و وجود خانواده های پست « ایکتیوفاجی » یا ماهیخواران (۱) درکناردریا که هرگز بکشتی‌شکستگان کوچکترین تفقدی ابراز نداشته‌اند هریک ازطرفی مسافر بیچاره را در خلیج تهدید می‌کند . حرارت هوای این نقطه نیز که هیچگاه تخفیف حاصل نمیکند وفوق‌العاده موجب زحمت وایذای اروپائیان می‌شود برای بومیان سواحل دریا بغایت مطبوع و دلپسند است و با مزاج آنان سازش دارد . میزان آب و هوای هرمحل در آغـاز پیدایش هرملتی کمک شایانی بایجاد مدنیت آن‌ملت میکند باین‌معنی که سکنهٔ نقاط بدآب وهوا وجانگزا ناچار برای تهیهٔ لباس بشکار می‌پردازند و بالنتیجه بیشتر با عوالم توحش و بربریت مأنوس می‌شوند .

بنا بگفتهٔ « بروسوس » ، کلده بوسیلهٔ مخلوق دو پیکری که یک نیمهٔ آن شبیه انسان و نیم دیگر شبیه ماهی و از دریای اره‌تیره آمده معمور و آباد گردیده ومردم آنجا بوسیلهٔ او آداب زندگی را فرا گرفته‌اند . اسم این دو پیکر « آعانس» بوده که بلاشبهه مشتق‌ازنام «ایا» الههٔ کلدانیان می‌باشد ولی‌این‌افسانه بدون شک راجع بملت دیگری است که از راه دریا بکلده آمده‌اند و متأسفانه تا کنون غبارمجعولات بیش ازاین ازروی حقایق تاریخی برداشته نشده است .

ازسرگذشت‌های بحرپیمائی‌تاکنون داستانی قدیمی‌ترازحکایت سارگن‌اول پادشاه کلده که درحدود ۳۸۰۰سال قبل ازمیلاد آبهای‌مدیترانه را پیموده ثبت تواریخ نگردیده . نرمسین فرزند او نیز برعلیه سکنهٔ « مگان» ، که با قطعهٔ اراضی‌مقابل جزایر بحرین منطبق می گردد ، مجادلاتی کرده و بعقیدهٔ نگارنده متخصصین فنی در این نقطه بایستی بحفریات بپردازند تا بیک سلسله حقایق تاریخی آشنا شوند .

---

(۱) دراطراف این ناحیه در فصل بعد بحث کافی بعمل آمده . «م»

ازداستان‌های سه هزار سال قبل ازمیلاد چنین استنباط میشود که چند نفر از اهالی «نیتوک» که با «بحرین» کنونی منطبق‌می‌شود بمعیت جمعی ازمردم «ملوخه» و«مکان» و«گبی» برای پیشوای روحانی«لاکاش» واقع در«سومر» هدایائی برده واین خود دلیل براینست که در آن ایام روابط تجارتی مابین طوائف این حدود برقرار بوده است .

تواریخ خیلی قدیمی فینیقی‌ها مشعر براینست که اصل آنها از نواحی واقع درطرفین فرات ودجله یا جزائر بحرین بوده واینطائفه درموقع مهاجرت اسامی‌جزائر اوطان اولیهٔ خود را بنقاط جدید اطلاق نموده اند ، چنانکه طایر (صور) و ارواد با کمی اختلاف همان طایلس وارادس واقع درحوالی مدیترانه است . علت‌مهاجرت فینیقی‌ها بنابروایات تاریخی‌خود آنها وقوع زلزلهٔشدیدی بوده که اینطائفه‌را بمسافرت ازطریق شام وسکونت دراطراف دریای مغرب ناگزیروناچار ساخته است .

تاریخ قریب بیقین بحر پیمائی در خلیج فارس تقریباً از اواخر قرن هشتم قبل ازمیلاد شروع میشود یعنی از زمانی‌که « سناخریب » به پناهندگان جزائرخلیج حمله‌کرد و بوسیلهٔ کشتیهائیکه فینیقیان ویونانیان قبرسی برای او ساخته وازطریق مدیترانه آورده بودند بسر کوبی آنان عزیمت نمود . دراستوانهٔ «تیلر» شرح قضیه بدین مضمون ثبت گردیده « بقایای مردم (بیت‌یاکین) ارباب انواع محل را برداشتند و از دریای بزرگ « مشرق » عبور و در عیلام سکونت اختیار نمودند . من نیز با کشتی های سرزمین (هطی) از دریا گذشتم » .

ازداستان سناخریب بخوبی ثابت می‌شود که بحرپیمائی خلیج ازقرن هشتم قبل ازمیلاد باینطرف سابقه داشته واحتمال هم نمیرود که از آن تاریخ ببعد درعملیات دریانوردی این آب‌ها وقفه‌ای رخ داده باشد زیرا راههای خشکی از میان بیابانهای آسیای مرکزی امتداد داشته وهمواره محل تاخت وتاز طوایف یغماگر بوده وطرقی است که حتی درقرن بیستم نیز برای حمل ونقل امتعهٔتجارتی مناسب ومقتضی‌نمیباشد بابلی‌ها نیز در زمان اقتدار، دامنهٔ تجارت خود را ازهرطرف بسط وتوسعه دادند و

استعمال کلمات «برنج» و«طاوس» بهمان زبان اصلی هندی درمنظومه‌های سوفو کلس و اریستوفانس (۱) شعرای آتن یعنی محلی که تا مرکز بابل مسافت زیادی دارد صحت این مدعی را بخوبی ثابت ومدلل می‌سازد .

بابل در موقع استیلای ایرانیان رو بتنزل وانحطاط رفته و گویا در همان ایام روابط مستقیم آن با هندوستان تدریجاً موقوف گردیده است « نیرکاس » در۳۲۶ قبل از میلاد خطی را که یک موقع مسیر محمولات تجارتی بوده مجدداً پیموده و بطورقطع اولین کسی نیست که از آنراه عبور کرده باشد . ضیق‌صفحات اجازه نمیدهد که در اطراف مسافرت مشارالیه که از مصب رود سند تا کارون امتداد پیدا کرده بتفصیل بحث شود ولی گاهگاه درموارد لازم باختصار باینموضوع اشاره خواهد شد.

ایرانیان نیز بشهادت منابع تاریخی خودشان هیچگاه بحرپیما نبوده و از این لحاظ دورهٔ بعد که بایستی مطرح مذاکره واقع شود قرن پنجم میلادی است که کشتی‌های ملاحان چینی آبهای فراترا شکافتند و در قرن نهم تا « سیراف » که بندر طاهری کنونی است مسافرت کردند و بعد ها هرمز را آخرین نقطهٔ مسیر خود قرار دادند (رجوع شود بکتاب ختا و راه آن مملکت صفحهٔ ۷۷ چاپ پول) در تواریخ سلسلهٔ « تنگ » ازسلاطین چین که درقرون هفتم وهشتم میلادی سلطنت داشتند خط سیر کشتیهای چینی وجزئیات مربوطه بطورنقیر وقطمیر شرح داده شده .

مسعودی (۲) اولین کسی است که در کتاب خود راجع باینقسمت از عملیات

---

(۱) سوفوکلس (۴۹۵–۴۰۶ قبل از میلاد) از شعرای بزرگ درام نویس یونان است که درآتن شهرتی بسزا داشته . ازآثاراو فقط ۷ قطعه تا کنون باقیمانده ولی معروف است مشارالیه صد قطعه درام تألیف کرده است .

اریستوفانس نیز ازمتقدمین شعرای بذله گوی یونان‌است وازآثاراو ۱۱ قطعه تا کنون دردسترس ارباب ذوق باقیمانده است . «م»

(۱) علی بن حسین بن علی مسعودی ازعلمای بزرگ فن تاریخ است . مسعودی در بغداد نشوونما نموده و بمصر وفارس و کرمان وهندوستان و بلاد چین ومادا گاسکار وعمان و ماوراء آذربایجان و گرگان و شامات مسافرت کرده است . مسعودی در ایام

(بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد)

چینیها اشاره کرده ومینویسد ، یکی ازشعب رودخانهٔ فرات بطرف «حیر» جاری می‌شود. وازچین وهندوستان مرتباً چند فروند کشتی به بندراینمحل رفت و آمدمیکنند.

در قرن نهم ؛ اعراب قدرت فوق‌العاده‌ای بهم رسانیدند و اوضاع بصره که « بالسورا » تحریف شدهٔ آنست ؛ موجب تدوین حکایات وقصص الف لیله و منظومه « شرق درخشان » میلتن شاعرانگلیسی گردیده وتمام اقلیم آسیا را شهرهٔ آفاق کرده است . سنباد ازهمین بالسورا مسافرت طولانی خود راشروع نموده وبامطالعهٔ جریان وگزارش‌های سفروی بخوبی آشکارمی‌شود که فقط یکقسمت محدودی ازنقاط کنونی دنیا در آن زمان معلوم ومعروف بوده است . همین ایام نیز نخلستان های بصره و شاخابهٔ کوچك آن بمحل مزبور منظره‌ای بخشیده که بایستی آن را ونیس مشرق نامید وهمواره اوقات متجاوز از ۲۰ کرجی نظیر همان زورقی که سنباد باآن مسافرت کرده در شط‌العرب مشاهده می‌شود .

درنتیجهٔ هرج و مرج جادهٔ بصره ، راه کاروانی تبریز بعباسی مفتوح گردید ومقرحکمرانی هرمز که دربادی امر حوالی رود میناب بود بعدها بواسطهٔ عدم امنیت به «جرون» انتقال یافت ومحل مزبورحکم بازارمکارهٔ دنیا را پیدا کرد تا هنگامی که یکی از بزرگترین حوادث تاریخی عالم یعنی ورود کشتی‌های اروپائی بآب‌های شرق بوقوع پیوست .

نتایج عظیم افتتاح اینراه بزرك تجارتی قابل تردید نیست زیرا در غیر این ورت سکنهٔ آسیا باروپا مسلط میگردیدند ولی در عین حال جای تأسف است که

(بقیه حاشیهٔ صفحه قبل)

آخرسال ۳٤٥ درمصر اقامت گزیده و درسال بعد یعنی ۳٤٦ وفات یافته است . دراین مسافرتها از بحث و دقت دراوضاع طوایف وملل فرو گذار نکرده و از تألیفات مهم او کتاب « التنبیه والاشراف » ودیگری تاریخ «مروج‌الذهب» و«معادن‌الجواهر» است . مستشرق معروف فرانسوی باربیه دی منار کتاب دومی را که تاریخ امم قدیمه است و مؤلف از تاریخ اسلام تا سال خلافت مطیع بالله خلیفهٔ عباسی را درآن ضبط کرده و از مآخذ اطلاعات محسوب میشود بفرانسه ترجمه نموده و درسال ۱۸۸۲ میلادی در پاریس به طبع رسانیده است . «م»

نمایندگان اسلاف مـا اروپائیان در بدایت امر جز عنوان دزد دریـائی نام دیگری نداشتند و برای انجام مقصود از اجرای هیچگونه ظلم و ستم فروگذار نمیکردند. فجایع اعمال «البوکرك» درخلیج بقدری زیاد است که مطالعهٔ آنها نیز انسانرا متأثر میسازد زیرا مشارالیه بقدری باسرای خود اذیت و آزار میرسانید که نگفتنی است باین‌معنی که دست وپای‌محبوسین را باصطلاح خویش برای «رضای خدا» بدون ابراز اندك شفقتی میبرید و آنهاراناقص‌الاعضا میساخت. متجاوز از یکصد سال پرتقالیها بوسیلهٔ تسلط بهرمز، تجارت شرق‌را دردست داشتند واوایل قرن هفدهم انگلیس‌ها بتدریج وارد میدان مبارزه شدند.

بعقیدهٔ اینجانب یادداشت‌های «سرطوماس‌رو» اولین مأموربریتانیا درهندکه بطبع‌رسیده ازنقطهٔ نظراوضاع آندوره انگلیس‌ها نهایت‌قابل مطالعه وملاحظه میباشد وازنکات برجستهٔ آن محدودیت تجارت هندوستان در آن تاریخ‌است زیرا ازتمام بلاد این مملکت محمولات چهار الی پنج کشتی زیادتر درسال تأمین نمیکردید و ازهمین نقطهٔ نظر کشتی موسوم به «جیمز» مأمور«جاسك» شد تا از آنجا با ایران باب‌تجارت وداد وستد را بازنماید.

بنا بگفتهٔ «سرطوماس رو»، «جنك ایران و ترك، طرق تجارتی اروپا را مسدود و درنتیجه اقمشه و پارچه های ابریشمی را در ایران کمیاب کرد و ازطرفی مصرف کردن امتعهٔ فراوان بریتانیاکه بی‌مشتری مانده‌بود وامیدی‌نمیرفت باین‌زودیها در هندوستان از سر دفع شود تسریع یك سلسله اقدامات فوری را ایجاب مینمود» (رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۰ کتاب «رو») ولی اشکال قضیه نه فقط رقابت پرتقالیها بلکه طبیعت خاص شاه عباس بود. این پادشاه با اینکه از قبول پیش کش و هدایا امتناع نداشت لیکن درمعاملات تجارتی جز وجه نقد چیزدیگری قبول نمیکرد و از قضا خروج طلا ونقره هم ازانگلستان در آن ایام جرم بزرگی بشمارمیرفت.

در ۱۶۲۰ در حوالی جاسك دوفقره جنك مهم دریائی بوقوع پیوست و در جنك اولی نتیجهٔ قطعی معلوم نگردید ولی در محاربه ثانوی پرتقالیها مغلوب شدند

و از خرابی کارخانه انگلیسها که ظاهراً در ۱۶۱۷ تأسیس گردیده بود جلوگیری بعمل آمد . دو سال بعد یعنی در ۱۶۲۲ انگلیسها هرمز را بدستیاری شاه ایران متصرف شدند ولطمه‌ای بپرتقالیها وارد آمد که‌دیگر بترمیم وجبران آن موفق نگردیدند واز آن‌تاریخ تاکنون اوضاع تجارتی ونفوذما اگرچه گاهگاه دچارتزلزل شده‌ولی‌همواره رو به‌تزاید وفزونی بوده‌است . دراوایل‌قرن نوزدهم قدرت‌واستیلای دزدان‌«جواسمی» باندازه‌ای توسعه پیدا کرد که‌کشتی « میزوا » را پس‌ازدوروز زدوخورد گرفته کلیه ملاحان آنرا ازدم شمشیر آبدار گذرانیدند ولی‌بعداً ازطرف‌مأمورین‌بریطانیااقداماتی بعمل آمد که اعراب شریر دیگر پیرامون دزدی وقتل نگردند و همواره از ارتکاب این‌گونه اعمال شنیع احتراز نمایند . از اواسط قرن نوزدهم باین‌طرف انگلیس ها بهرقیمتی که بود دراستقرار وصلح و آرامش‌بذل مساعی کردند وفقط‌درمجمع‌الجزایز بحرین درسال ۱۸۵۹ مختصر اغتشاشی ایجاد شد باین معنی که شیخ جاسم در صدد تسخیر جزایر مذکوربر آمد و بعداً بجزای اعمال خود رسید و دو فروند از کشتیهای بریطانیا موسوم به « اسفینکس » و « پیجن »چهل‌وچهار کشتی‌اوراخراب‌وعده‌زیادی از آنها را توقیف نمودند .

خلیج فارس فعلا پر از کشتی هـای بریطانیاست و در اکثر بنا در آن زبان اردو تکلم می شود و صلح در همه جای آن مستقر و حکمفرما میباشد بدیهی است اگر کشتیهای جنگی ما از آب‌های خلیج دورشود دزدی وغارتگری‌فوراً تجدید خواهد شد زیرا بقول یکی از اعراب منافع دزدی و تاراج این ایام بده برابر سابق افزایش یافته‌است .

خلاصه از بوشهر با کلنل طالبوت (سرالدلبرت کنونی) نماینده‌انگلیس مقیم آن بندر یعنی ماموریتی کـه لارد کرزن باهمیت آن در کتـاب خود اشاره نموده بعزم مسقط سوار کشتی شدیم و در فاصلهٔ کوتاهی حوالی «لنگه»یاقشنگترین بنادر خلیج که نخلستان های دلفریب و کوه مقابل آن منظره جالبی راتشکیل‌میدهد لنگرانداختیم .

لنگه از نقطه نظر اوضاع تجارتی حائز نهایت اهمیت ولی تجارت آن اغلب بطور ترانزیت است. طرقی که از این بندر بداخلهٔ ایران امتداد دارد همگی صعب‌العبورمیباشد وهمین‌نقیصه‌لطمهٔ بزرگی‌بوضعیت بندری‌لنگه وارد آورده‌است. از ازمناظر تماشائی این بندر اجتماع عدهٔ کثیری است از اهالی که همواره در کنار دریا با تیروتخته ای که از آفریقا وارد می‌شود به ساختن کرجی وبلم اشتغال دارند. لنگه تاچندسال قبل‌تحت فرمانروائی یکی‌از شیوخ جواسمی اداره میشد ولی دولت ایران مشارالیه را دستگیر وتوقیف نمود و ازطرف خود مأموری بحکمرانی آن جاکسیل داشت. در سال ۱۸۹۸ موقع توقف نگارنده در شیراز ، شیخ محمد فرزند شیخ مخلوع که بدرود حیات گفته بود علم‌طغیان برافراشت واغتشاش غریبی برپا کرد ولی بنابمعمول یکی ازامرای محلی بسر کوبی اوماموریت یافت و غائله راخاتمه داد.

ازلنگه بطرف بندر عباس که در یکی ازفصول بعد دراطراف آن بحث کافی بعمل‌خواهد آمدحرکت کردیم واز آن‌جا باتحمل‌حرارت‌سوزان روانه مسقط شدیم.

بندر این نقطه مضرس وجبال پشت آن طوری نزدیك بهم قرار گرفته است که سوای بندرتجارتی «مطرح» واقع درچند میلی شمال آن ؛ راه دیگری بداخلهٔ مسقط وجودندارد وتازه‌تا آنجا رانیز بایدازروی آب رفت وعبورازراه خشکی‌پیاده‌رو بزحمت فوق‌العادهٔ آن نمیارزد.

ازصخره های سیاه رنگی که مسافرمیگذرد اولین منظره‌ای که جلب توجه میکند همان قلاع قدیمی پرتقالی‌هاست که درسال ۱۵۸۸ میلادی برپا کرده‌اند.

تا آن جاکه نگارنده اطلاع دارد تاکنون در مسقط سرشماری نشده ولی تعداد جمعیت آن در حدود هشت هزار نفراست. سابق براین سلطان مسقط ازعمان تا زنگبار را زیر فرمان داشت ولی بعداً بموجب قرار داد منعقد در ۱۸۶۱ دولتین شمالی و جنوبی ازیکدیگر تفکیك گردید وفعلادولت بریطانیا ماهی هفت‌هزارروپیه ازاین بابت بسلطان مسقط تادیه مینماید.

مسقط همیشه‌مورد تنفر مامورین‌سیاسی است وبمحض این که تصمیم گرفته

میشود یك نفررا باین‌نقطه اعزام دارند فوری‌تقاضا مرخصی میکند . درخلال‌ایامیکه من با ایران سر و کار داشتم بکرات عدیده قنسول این نقطه تغییر کرد در حالیکه ماموریت مسقط حائز اهمیت است و اطلاعات کافی وجامعی هم ازداخله مسقط‌هنوز بدست نیامده ولی‌ازطرفی هوای‌آن جا غیرقابل تحمل‌است و کلیه حرارتی راکه روز جبال اطراف جذب میکنند شب دفع نموده علاوه عمارت قنسولگری‌نیز باغ‌و بوستان ندارد . دولتین فرانسه وامریکا نیز دراین نقطه نماینده دارند وروزها پرچم‌این دو کشوربرفرازعمارت نمایندگی آنها باهتراز درمیآید . اعطای امتیاز معدن زغـال سنك این محل بدولت فرانسه در سال ۱۸۹۸، اضطراب ونگرانی فوق‌العاده‌ای ایجاد کرده‌است .

پس‌ازحرکت ازمسقط به‌بندرکثیف «گوادر» وازآنجا یك‌روزه به‌کراچی رسیدیم وبعد ازهوای سوزان مسقط و شش ماه مسافرت، ازهوای خنك این محل و تفریحات «باشگاه سند» کیف ولذت وافری بردیم .

« وقتی خدای تعالی جهان راآفرید بلوچستان را از مواد زباله خلقت بوجود آورد » .

مثل بلوچی

فصل هشتم

بلوچستان

(۱)

ازکراچی به «سیملا» و پس از دو ماه توقف به « راول پندی »که قرارگاه فوج بود عزیمت نمودم . چند هفتهٔ بعد مجدداً ازطرف اداره امور خارجه نگارنده را برای اخذ تعلیمات بمنظور مسافرت ثانوی ایران بسیملا احضار کردند . سرگرد «برزیر کریك»ازافسران بهداری گارد سلطنتی نیز باکسب اجازه عازم سفر گردیدوبرای نگارنده موجب خوشوقتی بود که از اطلاعات طبی اواستفاده نمایم . مشارالیه در اطراف اوضاع واحوال کشورایران قبلا تحقیقات کافی بعمل آورده ومقدارزیادی نمونه نیز از آثار طبقات الارضی ونباتی همراه برداشته بود . مقامات مربوطه سلطان سخرو رانیز که از افسران فوج سوم سواره نظام پنجاب بود باختیار این جانب گذاردند و مشارالیه درظرف چندین سالیکه درمعیت نگارنده بود وظایف مرجوعه را باگشاده روئی وبشاشت انجام میداد .

درکراچی ازمستر پوسمن رئیس کل تلگراف خلیج که مامورنیم رسمی سیاسی

مکران است و تحت نظر نمایندهٔ سیاسی مقیم بوشهر انجام وظیفه میکند تحقیقات لازم نمودم و باتفاق اشخاص فوق‌الذکر ودوسوار وشش نفرمستخدم هندی حرکت کرده پس از قلیل مدتی به گوادر رسیدیم . دراین محل درضمن اخبارواصله‌شنیده شد که « شاهداد » معروف که یك موقع نزدیك بود مارژ مویررا بقتل برساند و ما ماموریت داشتیم راجع به او اطلاعاتی بدست‌بیاوریم درهمین حوالی درخانه‌محقری سکونت دارد . « مند » را لانهٔ دزدان مینامند و « رند های » محل از موضوع‌فرار کردن غلامان به گوادر بغایت خشمگین می باشند زیرا حاکم گوادر به تبعیت سلطان مسقط ازبرده فروشی جلوگیری بعمل‌آورده و این معامله نا مشروع راقدغن کرده است .

صبح بعدکه هوا کاملا صاف وآرام‌بود به خلیج وسیع « چاه بهار» که‌بقول کاپیتن کریر سالمترین نقاط خلیج است و کشتی نزدیکتر از سایر بنادر به ساحل میرسد لنگر انداختیم . اراضی عمان و رأس «کوه لعب » واقع در جنوب غربی از وزش باد های موسمی بطرف چاه بهار جلوگیری بعمل می‌آورد . در جنوب شرقی چاه بهار نیزیك موج شکن طبیعی بشکل یك تخته سنك بزرك وجود دارد و چون عرض مدخل آن درحدود هفت‌میل‌ونیم وعمق آن دوازده میل است انداختن لنگر نسبتاً خالی ازخطرمیباشد .

قبل از این که شرح مسافرت خود را برشته تحریر در آورم بی مناسبت نیست شمه ای در اطراف ایالت بلوچستان که بین ایران و انگلیس تقسیم شده است بحث نمایم .

این ایالت بیابانی چنانکه در کتاب هرودت (جلد دوم صفحه ٤٨٥ چاپ رالینسون) ذکر شده جزو شهربانی (١) هفدهم داریوش بوده و آن پادشاه بزرك

---

(١) شهرپان مخفف شتره پاون است که فارسی قدیم میباشد و ساتراپ باسین تلفظ یونانی آن است . رجوع شود بحاشیه صفحه هفتم کتاب « یك روز از زندگانی داریوش » تالیف فردیناند یوستی مستشرق معروف آلمانی وترجمه فاضل‌معروف‌آقای دکتر شفق «م»

گویا « هپتاهندو» یـا پنجاب را از طریق بلوچستان تسخیر نموده است . یك فروند کشتی این پـادشاه تحت فرمان دریا سالار یونانی خود موسوم به سیلاکس بدون ابراز کوچکترین هراس از سند عبوروسواحل گدروسیا (۱) وعربستان را کشف نمود. این حادثه که در ۵۱۲ قبل ازمیلاد بوقوع پیوسته تا حدی ازعظمت کارهای اسکندر میکاهد زیرا مشارالیه ظاهراً اطلاع نداشته است که یونانیان قبل ازاو دردریای اریتره بحرپیمائی کرده اند .

درایام اسکندر کبیرمکران را بواسطهٔ قرب جواردریا «ایکتیوفاجی» یاماهی خوران وناحیه مشرف بداخلهٔ کشور را گدروسیا مینامیدند .

سرطوماس هلدیخ ضمن مقالهٔ « سخنی چند دراطراف اوضاع قدیم مکران» مندرج درصفحه ۳۸۷ روزنامه انجمن جغرافیای همایونی شماره آوریل ۱۸۹۶ مینویسد «مکران مرکب ازدو کلمه فارسی « ماهی » و « خوران » یعنی ماهیخوران است که بتدریج دراثر کثرت استعمال تبدیل به مکران شده است» با این که کلمه ایکیتوفاجی نیز کاملا همین مفهوم ومعنی را میبخشد ولی به عقیدهٔ نگارنده داستان های قدیمی تری دارد .

کسانی که درتاریخ قدیم آشورتتبعات و تحقیقات کافی کرده اند بطور قطع نمیدانند که آیا « مکا » (۲) شبه جزیره سیناست یا اراضی مشتمل عمان واقـع در ماورای بحرین . ولی در هر حال میکیان (۳) یا مکیان (٤) که در کتاب هردوت ذکرشده همان کلمهٔ « ماگان » (٥) است که در کتیبه های قدیم نیز ثبت گردیده.

مکران از لحاظ باتلاقهای زیاد معروف بوده وازحیث اوضاع طبیعی شبیه ناحیهٔ « ران کچ » (٦) است که در محاذی آن واقع شده . این کلمه رابه سانسکریت «آرانیا» (۷) یا « ایرینا » (۸) میگویند که بمعنی باتلاق است . بنابر این آیانمیتوان احتمال داد که «ماکاایرینا » (۹) بمعنی باتلاق مکاباشد ؟ درحوالی سندمکران راباکاف

---

(۲) گدروسیا را با بلوچستان کنونی منطبق کرده اند «م»

۲- Moka ۳- Mykian ٤- Mekian ٥- Magan

٦- Ran of Kach ۷- Aranya ۸- Irina ۹- Maka Irina

مفتوح تلفظ میکندودراین صورت تردیدی نیست که مکران مرکب از دو کلمه ران (باتلاق) ومکا باشد.

مکران ناحیه‌ایست که تا مقسم اولین رشته جبال مهم ساحل دریا امتداد دارد و در حدود شصت میل وسعت آن می باشد. در بیست میلی ساحل جلگه ریگزاریست که چند رودخانه از آن عبور میکند و گون نیز فراوان دارد. چون این رودخانه دراکثر نقاط از زیر زمین جاریست آب آن کمتر تبخیر وتلف میشود. اوضاع این ناحیه بایستی بمراتب بهتر ازوضع کنونی آن باشد زیراخاك آن نسبتاًخوب است و آب ومرتع نیز بقدر کفایت دارد.

در ماورای این اراضی یك رشته جبال قشنگی است که قلهٔ آن ها مقسم آب مکران را تشکیل میدهد. دکتر بلند فورد مینویسد در ناحیهٔ مکران واقع درساحل دریا یك سلسله ارتفاعاتی است که از شن ورس و ماسه تشکیل گردیده و مملو ازمستحاثات وحیوانات ونباتات متحجریست که بطورتحقیق تاریخ قدمت آن ها تاکنون معلوم نشده (رجوع‌شود بکتاب کلدسمید جلد دوم صفحه ٤٥٢).

سرطوماس هلدیخ درصفحه ۳۱۹ کتاب « نقاط سرحدی هندوستان» بقدری خوب منظره این ناحیهٔ را تشریح نموده که نگارنـده ناگزیر دو سه جمله از کتاب نفیس‌وی را اقتباس مینماید. « توده های رس ورقه شده مضرس مثل ستون فقرات نهنك دراطراف فراوان است و نمك لزج مشعربراین که سابقاً آب روی این نقاط را گرفته بوده همه جامشاهده میشود. نهالهای گون نیز بساقه‌های زرد علفهای سال گذشته سایه میانداخت. این بود منظره‌ای که اکثراوقات وسیله تماشای ما قرارمیگرفت!»

آب ازنشیبهای شمالی‌رشته جبال‌این‌حدود برودخانه‌های بمپور وماشکید متصل‌میشود وهیچیك بدریا نمیریزد. قبل ازمسافرت‌احتمال میدادیم که آب‌رودخانهٔ بمپور به فانوچ که درپائین دست موسوم به رپش است متصل می شود. اراضی واقع درطرف غربی‌این رودخانه تقریباً به لوت منتهی میگردد ودرمشرق جلگه فهرج در مقابل رشتهٔ جبال منظم‌شمال‌غربی ایران سلسله‌جبالی است که درتمام‌خاك‌بلوچستان

وضعیت آن بارزوهویدا میباشد . اندکی بالا تر ناحیه «سرحد» واقع‌شده که دورشته جبال‌شمالی‌وغربی آن ، ارتفاعات‌این‌محل‌را ازاراضی‌لوت واقع‌درمغرب‌ووادی‌خاران واقع درمشرق منفصل میسازد .

درناحیه سرحد کوه معروفی است موسوم به کوه « تفتان» یا چهل‌تن که‌در ۲۰۰ میلی ساحل واقع شده و ۱۳ هزار پا ارتفاع دارد و گاهگاه نیز آتش فشانی میکند . در عصر « ایوسین » (۱) تمام این ناحیه زیر آب دریا بوده وحکایاتی‌راجع باین محل ورد زبانهاست کـه از همه معروفتر افسانه ایستکه کلـدسمید بنقل آن مبادرت نموده است باین معنی که میگویند یونس پیغمبر در « یونسی » واقع در سه منزلی جنوب تربت از دهان ماهی خارج شده وچند روزی را در آن حوالی درپناه کدوی بزرگی بسر برده است . در سمت مشرق ایـن حوالی در جـاده هرات ، قریه ای بنام « لنگر» برپا میباشدکه بنا بگفته خانیکف لنگرگاه یا بندردریای‌قدیم این ناحیه بوده . اگرچه بافسانه ها وحکایاتی که ورد زبانهاست آنقدرهـا نمیشود اطمینان کرد ولی معذلك دوافسانه فوق باز دال بر این‌است که درایام سابق آنهم نه درازمنه خیلی‌قدیم دریائی دراینحوالی وجودداشته است.

حوزه مرکزی بلوچستان ایران پراز نقاط کوهستانی و آب آن نیز نسبتاً کافی است ولی کمتر از آن استفاده میشود و اگر جزئی توجهی نسبت به آبیـاری محل مبذول گردد تنها همان رودخانه بمپور وسایل شرب عده زیادی‌راتامین‌میکند.

سرحد تا چند سان قبل سرزمین دزدان وراهزنان بوده واین ایام‌نیزدراین قسمت اصلاحاتی بعمل نیامده است . این ناحیه برای آبادی استعداد قابلی نشان میدهد وجلگه های مرتفع آن تاتفتان وسفیدکوه امتداد دارد . قنواتی که دراین محل حفرگردیده نتیجه بخش بوده و آثاری که حاکی ازکشت وزرع زمانهای سابق است دراین‌حدود مشاهده می‌شود ولی معذلك جمعیت آن قابل ملاحظه‌نمیباشد.

---

(۱) عهد ایوسین Eeocene ازعهود اربعهٔ معرفة الارضی است . رجـوع کنید بصفحه دهم جغرافیای طبیعی کیهان «م»

افتتاح جاده کویته و سیستان بتدریج تأثیرات مهمی در این ناحیه بخشیده است و بلاشبهه در آتیه دولت انگلیس نمیتواند نسبت بتاخت وتازهای این حـدود خونسردی و بیعلاقگی نشان دهد . جای بسی خوشوقتی است که این ایام مأمورین دولت ایران در صدد قلع و قمع اشرار این نواحی بر آمده‌اند . تنها موضوع قابل تذکر تا این اواخر این‌بود که بلوچها هر کس را اسیرمیکردند چون بازاربرده‌فروشی نداشتند فورا اورا بقتل میرسانیدند واگرندرتاً اسرای خود را برای نوکری وغلامی نگاه میداشتند آنها را ناقص‌الاعضاء میکردند که دیگر موفق بفرار نشوند .

قسمت شمالی این ایالت یعنی ناحیه‌ای را که بلوچستان انگلیس میگویند وتقریباً تا حوالی هیرمند امتداد دارد تماماً بیابان بایر ولم‌یزرع است . رشتهٔ کوههائی که از منتهی الیه نقطهٔ شمالی پنجاب تا دماغهٔ منز حوالی کراچی امتداد دارد بمنزلهٔ سرحد شمال غربی هندوستان است و حد فاصل این بیابان قسمتی ازدرهٔ سند بشمار میرود . چون در اطراف بلوچستان انگلیس در یکی از فصول بعد شرحی نگاشته شده لذا فعلا بهمین مختصر اکتفا می‌شود .

از اصل ونسب طایفهٔ بلوچ اطلاع صحیحی دردست نیست زیرا که اینقبیله گذشته از اینکه فاقد ادبیات قدیمی هستند بی اندازه جاهل و نـادان و در عین حال متکبرند . سرهنری پتینگر معتقد است که بلوچ‌ها از نژاد تر کمن می‌باشند ولی پرفسورراالینسون میگوید بلوچ مفرس بلوس‌است که پادشاه بابل بوده وبا نمرود پسر «کوش» (۱) که در کتاب مقدس ذکر آن شده منطبق می گردد . بلوس و کوش بمرور ایام تبدیل بکوچ و بلوچ شده و وادی موسوم بکچ (۲) که آنرا کچ (۳) و کچ (٤) نیز می‌گویند در مقابل همان کلمات باین اسمها نامیده شده . بلوچستانرا درزمان ساسانیان کوسون (٥) میگفتند که آنهم یحتمل مشتق از کوش بوده .

---

(۱) رجوع شود به باب دهم سفر پیدایش از اسفار خمسه موسی آیـات هشت و نه و ده «م»

۲- Kech ۳- Kej ٤- Kach ٥- Kussun

فردوسی در شاهنامه صریحاً مینویسد که بلوچ ها در زمان انوشیروان سرزمین گیلانرا ویران وتباه ساختند (۱) وبنابراین گویا ازطریق سیستان ببلوچستان مهاجرت کرده‌اند . در هرصورت تصورمیشود که این طائفه از نژاد آرین باشند و اشعاروتصنیفات آنها حاکی ازاینست که درزمان حضرت حسین بناحیهٔ کنونی آمده‌اند وچون حلب نیز در تصنیف‌های آنان زیاد تکرار می‌شود می‌توان احتمال داد که از اعقاب عرب باشند و با براهوئیها که ازقرن هفدهم باین طرف قدرتی بهم رسانیده و تحت ریاست قنبرنامی بدستیاری یکی از راجه های هندوستان رفته و بالاخره علیه خود اوقیام وحکومت ویرا منقرض کرده‌اند تفاوت واختلاف دارند .

نگارنده متأسفانه زبان بلوچی را خوب نمیداند ولی همینقدر میفهمد که زبان طائفهٔ براهوئی شبیه زبان یک فرقه از هندوستانیها است و ابداً شباهتی بزبان فارسی ندارد در حالیکه زبان باوچ‌ها اگر ظاهراً با فارسی تفاوتی داشته باشد باز مأخوذ ازریشهٔ کلمات آریائی است . ازطرفی براهوئیها کوتاه وگرد صورت و فربه ولی بلوچ‌ها بلند ولاغراندام و باریک صورتند .

ماحصل کلام اینکه چون اعراب درموقع مهاجرت باینحدود زن همراه خود نیاورده‌اند ناچار با زن‌های ایرانی ازدواج نموده اند و اینک بلوچ‌های فعلی مختلط ازنژادعرب وایرانی میباشند .

اصطخری (۲) مینویسد که مکرانیها شبیه باعراب میباشند . از آثارماقبل اسلام این ناحیه «گربسته» است که معمولا دردهانهٔ گردنه‌ها برای آبیاری ساخته‌شده و بلوچستان شرقی یکموقع بواسطهٔ وجود همین گربسته‌ها جمعیت زیادی داشته‌است . کلنل ماکلر در ۴۰ میلی گوادر چند بنای آجری قدیمی و چند سد سنگی کشف نموده است . مشارالیه در همین نواحی با مختصرحفریاتی استخوان زیادی بدست آورده و ظروف

---

(۱) رجوع شود به صفحات ۳۸۲تا۳۸۶ جلد چهارم شاهنامه چاپ‌خاور «م»

(۲) ابواسحق ابراهیم بن محمدالفارسی الاصطخری دراصطخر تولدو نشوونما یافته است . در ۳۲۹ هجری به سیاحت پرداخته وممالك ازهندتا اقیانوس اطلس رادیده. ازتالیفات اوصورالاقالیم ومسالك الممالك حاوی اطلاعات جغرافیائی است «م»

سفالین و کارد های سنگی نیز پیدا کرده است. ماکلر در سایر نقاط مکران نیز خانه‌های سنگی که یحتمل مقبره بوده ودرمحل آنها را « دنبه کوه » میگویند کشف نموده ولی از اینحفریات و از اکتشافاتیکه در بحرین کرده نتیجهٔ مطلوبی بدست نیاورده وتصورمیرود که اگر چند نفر متخصص در اینحوالی کاوش‌هائی کنند وچند صباحی عملیات خود را ادامه دهند زحمات ایشان بی‌نتیجه نخواهد ماند.

ذیلا بدرج فهرست ناقصی از ایلات مهم و عمدهٔ بلوچستان غربی و مکران مبادرت مینمائیم ولی این نکته را فراموش نباید کرد که طوائف بلوچ درنقاط‌مختلف پراکنده‌اند ودرج اسامی آنها بترتیب معین خالی ازاشکال نخواهد بود. اسامی ایلات هر ناحیه نیز در ضمن فصولیکه راجع بآن نقاط است درج خواهد شد.

نام	تعداد خانوار	محل سکنی
کیچکی	۶۰۰ »	پنجکور و کج
بلیدی	۴۰۰ »	بلیده
ملك	۶۰۰ »	کلوه
نوشیروانی	۱۰۰۰ »	خاران‌وپنجگورو کلورو بلیده
بزنجو	۱۶۰۰ »	کلوه و کر و ارماره و بر
نهروئی	۱۰۰۰ »	وادی بمپوروسرحد
هوت	۱۰۰۰ »	باهوودشتیارولاشار
آکازهی سدوزهی اسکانی	رند ۱۰۰۰ »	مندوپیشین‌دشت
کوده	۱۲۰۰ »	دشتیاری
جدگل	۸۰۰ »	باهو و دشتیاری
شاهزاده	۸۰۰ »	باهو و دشت
کلمتی	۳۰۰ »	کلمت و پسنی و کلنچ
رئیس	۱۰۰ »	کج

مد	۱۶۰۰ خانوار	ارماره و کلمت
لوطی	۱۲۰۰ »	باهو ودشت
درزاده	۱۰۰۰ »	پسنی و وادی پمپور
گورکج	۴۰۰ »	باهوو دشت‌وچاهبهار
لری	۴۰۰ »	نقاط مختلف
سنگر	۱۶۰۰ »	ارماره و کلمت
وردلی	۱۲۰ »	کلنچ و کج
بند	۱۲۰۰ »	» »

در فهرست فوق فقط بذکر اسامی ایلات‌مهم بلوچستان اکتفا شده که‌اکثر این عده هم در فصول مختلف سال تغییر مکان میدهند . راجع به ایلات مزبور اطلاعاتی دردست‌است که خالی ازتوجه‌نخواهد بودمثلا کیچکی ها ازاعقاب خانواده رجپوت میباشند که ازاواخرقرن هفدهم دراین ایالت سکونت اختیار نموده‌اند .

بلیدی ها ازمسقط آمده اند وملکی هااز اعقاب صفاریانند . انوشیروانیها نیز اعقاب طایفه ای هستند که شاه عباس آن هارا ازحوالی اصفهان کوچانیده‌وارامنه را بجای آنها سکونت داده است .

بزنجوئی هایك تیره ازبراهوئی ها می‌باشند و نهروئی‌ها ایل مهم بلوچستان ایرانندکه سرکردهٔ آن‌ها سردار حسین خان‌است . هوت ها نیز یك تیره از رندها میباشند که بیشترازسایرایلات بلوچستان باعراب شباهت دارند وازاین رهگذرزیاده ازحد بخود میبالند .

اکازهی وسدوزهی واسکانی ها مدعی اند که اسلاف آن ها از حلب باین خطه آمده اند .طایفه معروف به شاهزاده‌خود را ازنسل شاهزادگان قندهارمیدانند . رئیسی‌ها نیز گویاازاخلاف‌غزها باشند ووردلیهاهم‌ازسندباین حدودمهاجرت کرده‌اند.

«تو راه مکران‌را بمن نشان میدهی و امرمیکنی بدانسو حرکت کنم ولی در میان امر و فرمان تا اجرای آن‌فرسنگها تفاوت است. من هیچگاه باین سر زمین داخل نخواهم شد زیرا تنها اسم آن مرا بلرزه درمی‌آورد.»

سنان بن‌سلامه (۱)

فصل نهم

بلوچستان

(۲)

در فصل گذشته تا آن جاکه توانستیم در اطراف بلوچستان کنونی بحث و راجع به اوضاع طبیعی وجغرافیائی ومسائل اختصاصی ونژادی سکنه آن‌قلمفرسائی نمودیم. اینك دراین فصل گذارشات تاریخی بلوچستان را مطرح مینمائیم.

فردوسی درشاهنامه می نویسد که یك عده کوچ و بلوچ درجر گه سپاهیان کیخسرو بودند و ضمناً این طایفه را به قوچ تشبیه کرده که سرتاپا مسلح‌میباشند و هیچگاه پشت بجنك نمیکنند و علامت بیرق آن‌ها تصویر پلنك بوده است (۲) اگر

---

(۱) سنان بن سلامه دومین حاکم عرب مکران است که مدت دوسال حکومت این ناحیه را داشته «م»

(۲) اشاره باین اشعار است:

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ — سگالیدهٔ جنك مانند قوچ
که کس‌درجهان‌پشت ایشان‌ندید — برهنه یك انگشت ایشان‌ندید
درخشی بر آورده پیکر پلنك — همی از درفشش بیازید جنك

رجوع شود به جلد دوم‌شاهنامه صفحه ۹۵چاپ خاور «م»

بلوچها چنانکه درفصل گذشته اشاره‌شد دربدایت امردر حوالی گیلان کنونی‌سکونت داشته اند مناسب‌ترین علامت بیرق آن ها شکل همین حیوان میباشد .چون درازمنهٔ قدیم برخی‌ازنقاط هندوستان گاهگاهی‌تحت تبعیت ایران بوده‌است لذا احتمال‌میرود عده‌ای ازاهالی‌بلوچستان نیزازنژاد (دراویدی) سیاه پوستان آسیا باشند که هر موقع پادشاه ایران تسلط واقتدار کامل داشته حلقهٔ اطاعت اوراگردن میگرفته‌اند.اسکندر کبیربطور قطع ازمشرق به مغرب این ناحیه عبور کرده است ولی از آن تاریخ ببعدتا مدت یك سال دیگرهیچ اطلاعی ازاوضاع واحوال این حدود دردست نمیباشد .

فردوسی می نویسد اردشیر نتوانست بلوچها راکه در آن زمـان در گیلان سکونت داشتند تحت فرمان خود در آورد وبهمین مختصراکتفاکرده و شرح وبسط دیگری نداده‌است . (۱)

چندقرن بعدبهرام گورپادشاه شیردل سلسله‌ساسانی‌بهندوستان لشگرکشی کرده و ازقرار ظاهر در مراجعت جماعتی ازلولیان را برای سر گرمی رعایای خود بایران آورده وبا این که تصورمیرود مشارالیه ازطرین بلوچستان عازم‌هندوستان‌شده معذلك جزئیات‌مسافرت وی ضبط وثبت نگردیده‌است .

انوشیروان این طایفه را بواسطهٔ تعرضات و تـاخت و تاز های آنان قتل عام کرد و تا یك نسل بلوچها مطیع و منقاد بودند ولی بعد بازحرکات سابق‌خود را از سر گرفتند .

چاچ پادشاه هندوی سند را میگویند دراوان ظهوراسلام به‌مکران رفته و چنداصلهٔ درخت خرما در کناررودخانه‌ای که حدفاصل آن ناحیه و کرمان بوده غرس

---

(۱) اشاره به این اشعاراست .

بکار بلوچ ارجمند اردشیر — بکوشید با کار دانان پیر
نبدسودمندی‌بافسون ورنك — نه‌ازپندورنج ونه‌پیکاروجنك
اگرچندبداین‌سخن ناگزیر — بپوشید برخویشتن اردشیر

رجوع شود به جلد چهارم شاهنامه چاپ خاورصفحه ۳۸٤ «م»

ولوحه‌ای نیز مبنی‌براینکه درزمان چاچ پسرسیلاج این نقطه سرحد هند میباشد در آن محل نصب نموده است .

ایالت کرمان در سنوات اولیه اسلام بدست اعراب افتاد و طولی نکشید که بلوچستان نیز تسخیر شد . مویر درصفحه ۳٦٦ جلد سوم کتاب خود موسوم به«تاریخ خلافت» نوشته‌است که محمدبن قاسم درسنه۸۹ هجری‌حاکم مکران بود و چند سال بعد ناحیهٔ سند را متصرف شد ولی پس ازمرك ولید دامنهٔ فتوحات اوبسط نیافت و بمقر خلافت احضار گردید .

نهضت اسلام درناحیهٔ سند نهایت اهمیت را داشته ولی بطور محقق معلوم نیست که بلوچستان درادوار اولیه اسلام متوالیا در تصرف مسلمین بوده‌است . اولین فرمانفرمای معروف این ناحیه یعقوب بن‌لیث صفاری میباشدکه از سند تاشط‌العرب را زیرفرمان داشته ولی افسوس عمرو برادراو نتوانست این موقعیت مهم‌راحفظ کند و اسمعیل سامانی اورا دستگیر کرد ودربغداد بقتل رسانید .

با این وصف تـا چندین قرن بلوچستان تحت حکمرانی امرای صفاری باقیماند و طاهر از نوادهٔ عمرو تا ۲۹۵ هجری ایـالت فارس و کرمان و سیستان را تحت سلطه و اقتدار داشت ولی بعد از وفات او سلسله صفاری رو به ضعف نهاد و سلطان محمود غزنوی خلف را دستگیر ساخت و پسر خود را برای سرکوبی بلوچ هائی که به‌ایلچی اوحمله کرده بودند گسیل‌داشت ومشارالیه حوالی خیبص‌شکست فاحشی بمتمردین مزبورداد .

اعقاب صفاریان ازقرار ظاهر تا چندی دربلوچستان از امرای سرکردگان محلی بشمار میرفتند و نگارنده قبور جمعی از آن هـا را که بلوچ ها می گویند مقبرهٔ ملوك کیانی است در محل دیده است . اخلاف کیانیان تا بامروز درسیستان سکونت دارند .

در قرن دهم مسعودی و اصطخری (۱) و ابن حوقل (۲) و در اواسط قرن دوازدهم ادریسی (۳) وربی بنیامین وابوالفدا(٤) ازسیاحان معروف هریك شرح مبسوطی راجع به بلوچستان در تألیفات خود نوشته‌اند . از کتب نویسندگان نامبرده این طور معلوم میشود که مکران ناحیه ای وسیع ولی در عین حال بایر ولم‌یزرع و بزرگترین بلدهٔ آن ، شهر «کر» بوده که ادریسی آنرا «کروسی» ضبط کرده‌است و وسعت آنرا باندازهٔ ملتان می نویسد . اصطخری محل مزبوررا ازبندرگاههای معروف این حدود میداند وازاینرومعلوم‌میشود «کر» واقع درمغرب چاه بهار که این ایام معدودی ماهیگیر در آن بسرمیبرند سابق براین شهربزرگی بوده است.

ادریسی مینویسدازمکران شکرزیاد بدست‌میایدو باوجود آنکه طول مسافت هائیرا که برای بعضی از نقاط این ایالت تعیین نموده تا حدی خالی ازحقیقت است ولی باز

---

(۱) رجوع شود بقسمت (۲) پاورقی صفحه ۱۲۸ .

(۲) ابوالقاسم محمد بن حوقل البغدادی الموصلی از نویسندگان قرن چهارم هجری‌است که از ۳۲۰ تا ۳٤۸ بسیاحت اشتغال‌داشته و کتابش المسالك والممالك والمفاوز والمهالك نام دارد .

(۳) ابوعبدالله محمدبن محمد ازمشاهیرجغرافیون اسلام‌است که بواسطه انتساب بخاندان ادریس بن‌عبدالله که در ۱۷۲ هجری سلسله ادارسه را در ناحیه سیته Ceuta واقع درمراکش تشکیل‌داده معروف به ادریسی شده مشارالیه درشهرقرطبه که ازدارالعلمهای مهم زمان وی بوده به تحصیل علوم مختلفه خصوصاً جغرافیا وهیئت ونجوم وطب وفلسفه همت گماشته و در این فنون کسب اشتهار نموده است . ادریسی به اغلب بلاد مهم عصر خود مسافرت و در سال پانصد و چهل و پنج هجری کتاب نزهت‌المشتاق فی‌الاختراق الافاق را برای راجر حاکم صقلیهٔ (سیسیل) ایطالیا بزبان عربی تألیف کرده این کتاب راکه از جمله کتب‌سود مند در علم جغرافیا بشمار میرود ژبر Joubes فرانسوی (۱۷۷۹ - ۱۸٤۷) بزبان فرانسه ترجمه و در دو جلد بسال ۱۸٤۰ در پاریس بطبع رسانیده است «م»

(٤) اسماعیل بن‌علی بن محمود ابوالفدا در ٦۷۲ دردمشق متولدشده ودرحوالی ۷۳۲ هجری‌در گذشته‌است . از تألیفات او «تقویم‌البلدان» است درجغرافی که رینو Reinuid (۱۷۹۵ - ۱۸٦۷) مستشرق فرانسوی آن را بفرانسه ترجمه نموده است «م»

بخوبی معلوم میشود که مکران درقرن دهم شاهراه بزرگی بشمار میرفته و بمراتب آبادتر ازمکران قرن بیستم بوده است .

دیلمیان نیز در ۳۰٤ هجری بلوچستان را تحت تصرف داشته اند زیرا بنابروایات تاریخی ابوالفوارس در کرمان و بلوچستان تجهیز قوا کرده و به برادرخود سلطان الدوله شوریده وهمچنین درچهارصدو نوزده که عازم جنك شیراز بوده در کرمان ومکران بجمع آوری قوا پرداخته است .

محمدابراهیم درتاریخ سلاجقه که یك قسمت ازمندرجات آن نقل از کتاب عقدالعلی میباشد می نویسد جمعی ازطایفه کوفج درجیرفت مجلس بزمی بمناسبت ازدواج یکی ازامرای خود تشکیل دادند که اکثر سر کردگان آن هادر آن مجلس حضور داشتند و غفلتاً ملك قاورد بآن ها حمله کرد وسران آن طایفه را بقتل رسانید . پس ازاین واقعه گویا مکران تابع حکومت کرمان بوده است زیرا احمد علیخان مورخ (۱) می نویسد مالیات ابریشم مکران درزمان طغرل شاه (این شخص از ۵۵۱ هجری تا ۵٦۳ حکومت داشته است) درحدود سی هزار دینارو کمرك بندرطیس نیز نصف آن مبلغ بوده و از اینرو معلوم میشود که بلوچستان در آن ایام ضمیمه منطقه حکمرانی کرمان بوده است . چند سال بعد این ایالت میان دوپسرطغرل شاه تقسیم گردیدو بردسیر وسیرجان وجیرفت وخیبص که چهارناحیه بشمارمیرفت به ارسلان شاه رسیدو بم ومکران یعنی دوناحیه فقط بدست بهرامشاه افتاد .

افضل کرمانی که در اواخر قرن دوازدهم یعنی در زمان ملك دینار کتاب خود را تألیف کرده در اطراف بلوچستان بحث نمیکند ولی اقتباس این دوسه جمله از کتاب وی بی فائده نمیباشد . « و ازخصایص کرمان ثغر تیز (طیس) است که از آن جا مال های وافراز عشور تجار واجرت سفاین بخزاین پادشاه رسید واهل سند وهند و حبشه وزنج (زنگبار)مصر ودیارعرب ازعمان وبحرین را فرضه آن جاست وهرمشك وعنبرونیل بقم وعقاقیر هندی وبرده هند وحبشی وزنگی ومخملهای لطیف وساد ها

---

(۱) احمد علیخان کرمانی مؤلف کتاب تاریخ سالاریه است

پراگین وفوطهای دنبلی وامثال این ظرایف که درجهان است ازاین‌ثغربرند وبه جنب تیز ولایت مکران است که معدن فایند و قند است و از این دیار بجملهٔ اقالیم کفرو اسلام برند.» (۱)

ازطرفی مضمون‌نگارشات ادریسی بامضمون فوق متناقض‌است‌زیرا مشارالیه مینویسد که طیس بندر کوچك ومحقری‌است. محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه می نویسد که قوافل تجارتی عراق درموقع‌نا امنی جاده هرمز ازطریق‌طیس بدریامیروند. خلاصه‌معلوم‌میشود که‌عمران و آبادانی مکران دراین‌ایام‌بواسطه فقدان‌ابریشم‌وشکر روبه انحطاط گذارده است.

مورخین‌اوایل‌قرن‌سیزدهم مینویسند که کوچها و بلوچها طوایفی هستند که‌در گرمسیرسکنی دارندواین ایام‌باتاج‌الدین شاهنشاه‌امیرهرمزصلح کرده‌اند. اصطخری‌می نویسد که بلوچهادربادیه کوه‌قفص بسرمیبرند که زرتشتیان آنرا کوچ‌میگویندوازهمین لحاظ‌است که‌آن طایفه راکرچ‌یا بلوچ مینامند.

ملك شجاع‌الدین‌زوزن مصادف بااستیلای‌چنگیزخان‌بمپوررا بحیطه‌تصرف درآورده وسال بعد به کج و طبس لشگر کشی کرده و هر دو شهر را متصرف شده است. طبق روایات تاریخی، بلوچستان اززمان مرك طغرل شاه‌بن‌محمدشاه‌تاچهل‌و پنج‌سال‌بعد، ازتحت تابعیت کرمان بکلی‌خارج شد وهرناحیه ای برای خودحکمران مستقلی پیدا کرد.

چنانکه در فصل پنجم اشاره شد جلال‌الدین در مراجعت از هندوستان از طریق مکران برای مبارزه با مهاجمین مغول عازم ایران گردیده وهمچنان که‌تذکر داده شد جغتای پس از سقوط هرات به مکران رفت تا ارتباط جلال‌الدین راباقوای امدادی مقطوع نماید.

مارکوپلو دراواخرقرن سیزدهم هنگام مراجعت ازچین ازحدود مکران عبور کرده و اگر چه تصور نمیرود که او در ساحل پیاده شده باشد معذلك

---

(۱) رجوع‌شود بعقدالعلی چاپ‌آقای عامری صفحه ۷۰و۷۱ «م»

می‌نویسد «کسمکوران (۱) ناحیه‌ایستکه اهالی آن پادشاه مستقل و زبان مخصوصی دارند و بعضی از آن ها بت پرست و برخی تابع دیانت اسلامند و چون آگاه برموز تجارت می‌باشند ازممرداد وستد وصنعت‌اعاشه وارتزاق میکنند وامتعه‌زیادی باطراف چه ازطریق خشکی وچه ازراه دریا حمل می نمایند وخوراك آن ها برنج‌وحبوبات‌و گوشت وشیراست که بحد وفوردراین ناحیه یافت میشود» (مار کوپلو چاپ یول جلد دوم صفحهٔ ۳۳٤)

فراموش‌نشود که لفظ کسمکوران‌مرکب‌ازدو کلمه کچ‌ومکران‌است که حتی این ایام نیز مورد استعمال دارد . بنا بروایت مارکوپلو بطرف مغرب وشمال غربی که میروید آخرین ایالت تابع مندوستان همین کسمکوران می باشد . دراین‌قسمت گفتهٔ سیاح‌ونیسی‌با نگارشات پلینی مطابقت دارد که می گوید «اکثراشخاص‌سند را سرحد غربی هندوستان محسوب نمی کنند وچهار شهربانی این طرف رود خانه یعنی گدروسی (۲) و آراشوتی‌و(۳) آری(٤) وپاروپامیسادی (٥) را نیز ضمیمه خاك سند میدانند» (تاریخ‌پلینی‌فصل‌ششم صفحه ۷۸)

درقرن چهاردهم تاچندسال اطلاع‌زیادی ازاوضاع بلوچستان دردست نیست ولی‌مسلم‌است که‌سلطان‌حجاج که درزمان‌قراختائیان‌ازمدعیان حکمرانی کرمان‌بوداز راه بلوچستان به‌هندگریخته وبازمراجعت کرده‌است .

دراوایل قرن پانزدهم که تیمورخاندان‌مظفریرا منقرض‌ساخت کرمان رابه امیرادو کوی سپرد واین‌شخص‌جلال‌الدین جمشیدرا به بلوچستان فرستاد ومشارالیه محل مزبوررا تا حوالی کچ بباد غارت‌گرفت .

عبدالرزاق که از طرف شاهرخ مأمور هندوستان بوده و در سال ۱٤٤۲ از کرمان عبور نموده امیر حاجی محمد را در مراجعت از فتح بنیول ملاقات کرده

Arii (٤) Arachoti (۳) Gedrosi (۲) Kesmacoran (۱)

Paropamisadae (٥)

است . بنیول شاید تحریف شدهٔ بمپور یابنپور باشد چنانکه پطینگر نیز بنپورضبط کرده است .

دراواخر قرن پانزدهم بلوچ ها به ملتان رفتند واوایل قرن شانزدهـم عده زیادی ازء کران تحت ریاست میرچاکرزند بسمت مشرق مهاجرت ودرهمان ایام به پنجاب عزیمت نمودند . لانگورث دیمزعلت این مهاجرت را سخت گیری و تضییقات مغولها میداند . مقبرهٔمیرچاکر درسنغرواقع درناحیه منتگمری‌است وظاهراًتصنیفات بلوچها درهمین تاریخ ساخته شده .

درزمان سلطنت‌شاه‌عباس‌در۱۰۲۲هجری دومین‌والی مهم کرمان گنجعلیخان از طریق جیرفت به بلوچستان رفته و نظر بخرابه های زیادی‌که نگارنده در موقع مسافرت خوددر آن حدود مشاهده کرده تصورنمی‌شود که این‌ناحیه در آن ایام‌بایرو لم‌یزرع بوده‌است .

خلاصه ملك شمس‌الدین که مقبرهٔ او را مؤلف در کوهك تماشا کرده و شرح آنرا بعداً در فصل بیستم خواهد نگاشت به تجهیز قوا پرداخته و از نـواحی مختلفهٔ مکران عده ایرا جمع آوری نموده و با قوای دولتی جنگیده و بالاخره در کوچکروان یك منزلی بمپور مغلوب ودستگیر شده است . گنجعلیخان ملك‌میرزا راکه اوهم ازطایفهٔ صفاریان بود بجای وی بحکمرانی بلوچستان منصوب کرد. چندی بعد ملك میرزا پیش کشی قابلی به شاه تقدیم نمود و بلوچستان مجـدداً مستقل شد . «کمود ورو گوین» که درفاصله ۱۷۲۱ و۱۷۲۳دوردنیا مسافرت‌نموده می‌نویسد که در ۱۷۰۱ چهارهزاربلوچ به بندرعباس حمله کرده وشکست‌خورده‌اند . پس‌ازانقراض صفویه واستیلای محمود افغان جماعتی‌ازبلوچها باوملحق‌شدند ولی‌درموقع‌شکست و فراراشرف ، او وهمراهانش را غارت وتاراج کردند.

دراواسط قرن هفدهم قنبر سر کردهٔ جماعتی ازشبانان براهوئی‌را، یکی‌از راجا های هندوستان ، به کمك طلبیدتا با افاغنه جنك کند ولی مشارالیه مستقلا زمام اموررا بدست گرفت . ازاین‌تاریخ ببعدازچگونگی‌اوضاع خبری نداریم‌تازمانیکه نادر

هندوستان را فتح کرد . در این موقع عبدالله خـان نامی که از نواده قنبر بـود حکمرانی‌داشت و نادر او را تغییر نداد و وی در یکی از محاربات بعد مقتول شد . نصیر خان پسر دوم عبدالله خان بجانشینی پدر منصوب گردید و بعد از مرگ نادر چون داعیه استقلال داشت بااحمدخان درانی‌جدال کرد وپس ازاینکه شکست‌خورد اقتدار او را برسمیت شناخت .

در۱۱۵۰ یا بنا بروایت دیگری سه سال بعد ، پیر محمد بیکلربیکی سابق هرات بهمراهی‌امیرمحبت ازاجداد عبدالله‌خان ، که این اواخر حاکم «گه» بودازطریق جیرفت به بمپور حمله برد . ملك شیر خان که از اعقـاب صفاریان بـود در کچ و خاران به تجهیز قوا پرداخت ودرمحلی که فعلا موسوم به چیل نادر (۱) است تلاقی فئتین شد . ملك شیر خان با این که مقاومت شدیدی بعمل آورد بالاخره بقتل‌رسید و طرفداران او پس از هفتصد نفر تلفات رو بفرار نهادند . ملك اردشیر فرزندامیر مقتول موقعیت خود را در بمپور مستحکم ساخت و در صدد مقـابله بر آمد ولی ایرانیان از محاصره آن نقطه منصرف شدند و در عـوض فهرج را تصرف کردند . طولی نکشیدلاشار نیز بدست قوای‌دولتی افتادوامیر محبت درقصرقندبکرسی‌حکمرانی بلوچستان جلوس نمود .

بعد ازاینقضایا پیرمحمد بسمت جنوب رفت وطیس را نیز متصرف شد ولی در مراجعت عده‌ای از قوای وی ازتشنگی بهلاکت رسیدند . چند سال بعد با توپ وتفنگ بجالق حمله برد وقلاع آنمحل را خراب‌کرد و آثار خرابه‌های مزبور حتی این ایام نیز تأثیرات عمیقی درخاطرهٔ جالقی‌ها دارد .

درین اوان پیرمحمد واسلام‌خان که ازسرکردگان سپاه بودند با یکدیگر نزاع‌کردند وقشون‌کشی بسمت خاران موقوف‌الاجراء ماند . اسلام‌خان جریان قضایا

---

(۱) چیل یعنی سنگهای روی هم چیده در کنار راهها و بیابان بطور راهنما رجوع‌شود به جلددوم فرهنك نظام صفحه ٤٧٩ چاپ حیدرآباد دکن تالیف‌شادروان‌سید محمد علی داعی‌الاسلام «م»

را بعرض نادر رسانید و حسب‌الامر فتحعلی خان قوشچی باشی از هرات مأمور قتل پیرمحمد شد . درجریان این مأموریت ملک اردشیر نیز مغلوب گردید وحلقهٔاطاعت امیرمحبت راگردن گرفت ولشکریان ایران پس‌ازاخذ غنائم فراوان مراجعت کردند.

در حدود ۱۷۳۶ عده‌ای از لشکریان نادر ایلات خاران را شکست دادند ودوسال بعد بیگلربگی‌فارس با عدهٔ خود مأمورسند شد . اینشخص ازطریق مکران بصوب مأموریت خود عزیمت و قلعهٔ گچ را تصرف کرد وظاهراً درهمین اوان بود که نگهبانان قلعهٔ طبیعی معروف «مهان» با تمام قوابدفاع پرداختند ولی بالاخره سپاهیان دولتی بقلعهٔ مزبور مسلط شدند .

نصیرخان دردورهٔ هرج ومرج بعد ازمرگ نادر درمشرق بلوچستان قدرتی بهم رسانید وبعداً تا بمپور نیز دامنهٔ اقتداراو توسعه پیداکرد ولی اعقاب او نتوانستند موقعیت خود راحفظ کنند ومردم‌ناحیه‌ای که فعلا موسوم به‌بلوچستان ایران‌است در ۱۸۱۰ که سرهنری پطینگر سیاح معروف ازاینراه می گذشت علم استقلال برافراشتند و ازدزك تا بزمان تحت امر وفرمان شاه مهرابخان فهرجی درآمد .

شاه مهرابخان از طایفهٔ نهروئی بود و اصل و نسب صحیحی نداشت ولی بعد ها دختر سعید خان از اعیان بمپور را بحبالهٔ نکاح درآورد و بدینوسیله قدرتی بهم زد و بنقاط اطراف مسلط شد . مهرابخان نزد پطینگر خیلی گزافه‌گوئی کرده ومنجمله گفته است که من بدولتین ایران وافغانستان اعتنائی ندارم چنانکه سال قبل تا لارستان دامنهٔ قدرت خود را بسط داده آن ناحیه را غارت کردم و سه ماه در تصرف خود نگاهداشتم .

در۱۸۳۹ حاج‌عبدالنبی نامی که ازسیاحان دقیق وهوشیار بوده وبدینحدود مسافرت کرده می‌نویسد : « محمدعلی خان نهروئی قلعه بمپور را درتصرف دارد و محمدشاه ازاهالی «سیب» ظاهراً ازسرکردگان مهم بلوچستان است ولی معناً قدرتی ندارد ودائماً با سایر رؤسای ایلات بجنك وجدال مشغول می‌باشد . سران این‌ناحیه گاهی بایکدیگرائتلاف می کنند ونرماشیرورودباررابباد غارت می گیرند وبه‌تهدیدات

والی کرمان طعنه و تمسخر می‌زنند » اینقبیل تاخت و تازها آنهم درنقاط دوردست کشوردرنظرزمامداران وقت یعنی کسانیکه فجایع وجنایات تر کمنهارابهیچ‌میگرفتند کارمهمی نبود . خلاصه چندی بعد واقعه آقاخان پیش آمد که بکلی اوضاع اینحدود را تغییرداد .

درفصل‌پنجم‌مختصراً بشکست‌وفرار آقاخان اشاره‌شده که ازطریق‌بلوچستان بهندوستان رفته و در آنجا خدمات قابلی نسبت بدولت بریتانیا انجام داده است . در ۱۸٤٤ برادراوابوالحسن‌خان معروف بسردار ازطریق مکران بچاهبهار رفته و مقدم وی همه جا با حسن قبول تلقی گردیده است . طولی نکشید که مشارالیه در اثر حسن تدبیر بمپور را نیز بحیطه تصرف درآورد ولی در ۱٤۸۵ در آنجا محصور سپاهیان دولت ایران شد .

ابوالحسن خان در یکی از این جنك ها رشارت فوق‌العاده ای بخرج داد وغفلتاً بسپاهیان دولتی حمله کرد وتمام توپچیان رامجروح ومقتول‌ساخت ولی‌درموقع مراجعت بقلعه دادوفریاد دولتیان‌بقدری بلندبود که تصور کرد ضجه واستغاثه همراهان خود او می‌باشد وقلعه بتصرف قوای دولتی درآمده است لذا ازورود بقلعه منصرف شد و با یکی ازنوکران خود بسمت جنوب فرارکرد . اینشخص نیز اورا تنهاگذارد وابوالحسن خان بوسیله جاسوسان بلوچی دستگیر و بتهران فرستاده شد ودرمرکز تاآخرعمر مورد محبت ومهربانی دولتیان بود و رشادت فوق‌العاده و طاقت خستگی ناپذیراو هنوز درنواحی جنوب ضرب‌المثل است .

قضیه آقاخان به استقلال بلوچستان لطمه واردآورد و موجبات سقوط این ناحیه را فراهم کرد . محمد علی خان نیز که از سر کردگان نهروئی بود بوسیله خیانت یکی از بستگان خود بدست قوای دولتی افتاد و بتهران فرستاده شد وتا پنج سال در آنجا توقیف بود و بعد کـه آزاد شد بوطن مراجعت و شبانه بپادگان بمپور حمله کرد ولی پس ازچندی شکست خورد و بمیناب رفت و در بیابان‌های آن حوالی وفات‌یافت . دولت نیز چاکرخان وحسینخان فرزندان اورا دوسال درتهران

توقیف و بعد مرخص نمود . دونفر ازسر کردگان طایفه قاجاریه نیز مامور این ناحیه پر کشمکش شدند ولی موفقیتی حاصل نکردنـد و بالاخره ابراهیم خـان بمی که نانوازاده ولی درعین‌حال فوق‌العاده رشید وجنگجو بود صلح و آرامش‌را دربلوچستان برقرارساخت . ابراهیمخان خیلی جدی بود و نسبت باتباع و زیردستان خود سخت می‌گرفت واز برده فروشی نیز استنکافی نداشت ولی کسیکه اتصال بایستی مالیاتهای گزاف و پیش کشی های سنگین بدهـد از ارتکاب اینگونـه عملیات متنفر است . سرالیورسنت‌جان در ۱۸۷۲ در توصیف او چنین می‌نویسد : « حاکم بم و نرماشیر و بلوچستان شخصی است کوتاه اندام که چهل و پنج الی شصت سال از سنین عمر او می‌گذرد ودارای ریش خضاب کرده وچشمان تیز کوچکی است و ازقیافهٔ او نمیتوان تشخیص داد که اینشخص دارای چه موقعیت مهمی است وچگونه دراثرلیاقت وسعی وعمل باینمقام رسیده . درهرصورت مشارالیه کسی‌است که دریکی ازنواحی‌پرغوغای آسیا صلح وصفا را مستقرساخته است » . (ایران شرقی جلد اول صفحهٔ ۷۷ و۷۸)

ابراهیمخان‌با اعضای کمیسیون سرحدی ایران و کلات خوش‌سلوکی نکرد ووقتی ایلچی کلات بیخبر به‌بمپور وارد شد گلدسمید بوضعیت مشکلی مواجه‌گردید. نمایندهٔ ایران نیز برای اجرای منظورکمیسیون اقدامی‌بعمل نیاورد و کمیسیون منحل گردید .

گلدسمید نیز مشاهدات سفرا ولی‌خودرا ملاك حکمیت قرارداد. ابراهیم‌خان سعدالدوله‌نمایندهٔ دولت‌ایران‌گویا نمیخواست مقصود اینکمیسیون ومامورین اعضای آن رابفهمد وازهمین نقطهٔ نظربمحض‌اینکه اعضای کمیسیون مزبورازمرز بلوچستان خارج شدند او نیز کوهك را در حالیکه بایران واگذارنشده بودتصرف‌کرد وازآن گذشته به سعیدخان‌کرد هم که‌معروف به «سردارسرحد» بودودرخواش‌اقامت داشت حمله نمود واورا شکست داد.

در ۱۸۸۱ براهوئی‌های «گرمسیر» (۱) افغانستان واقع درمنتهی الیه رودهیرمند ازلوت گذشتند وتا پشت دروازه های طهران را بباد غارت گرفتند و پس ازاینکه در ورامین شتر واثاثیه فراوانی تاراج نمودند درصحرای لوت متواری شدند . سعدالدوله درشور گزدرصدد سر کوبی متمردین بر آمد ولی از آنهاشکست خورد وخیمه وخرگاه وی بدست براهوئی ها افتاد . طولی نکشید که مشارالیه از آن ها انتقام کشید و جماعتی از آن طایفه را که برای خریدخرما به جالق میرفتند دستگیر نمود واز دم شمشیر آبدار گذرانید .

ابراهیم خان در ۱۸۸٤ پس از سی سال حکمرانی وفات کرد و بفاصلهٔ چند ماه بعد پسرش نیز بوی ملحق شد وداماد اوموسوم به زین‌العابدین خان زمام امور بلوچستان را دردست گرفت تااین که در ۱۸۸۷ ابوالفتح خان ترك مامور این ناحیه شد . مشارالیه در۱۸۸۸ با طایفه یاراحمد زهی که در حوالی سرحد سکونت داشتند جنك شایانی کرد و آنها را شکست داد .

طایفه مزبوراصلا یك تیره ازقبیلهٔ دامنی میباشندولی این ایام خود را فرقهٔ مستقل وجداگانه‌ای میدانند .

این طایفه دربهارسال بعدبناصرالدوله والی ایالت کرمان پیغامی فرستادند مبنی براینکه‌مطیع ومنقاد دولت‌میباشند وازترس‌جان‌خود باابوالفتح‌خان واردجنك شده‌اند . والی کرمان از آن ها استمالت کرد و معاذیر آنان را پذیرفت و ضمناً دستور داد که ازسرحد حرکت وبه فهرج نقل مکان نمایند تادولت نیزیك قسمت از اراضی این‌نقطه را درمقابل املاك سرحد بآنهاواگذار کند. یارزهی‌ها نیز اطاعت‌ودر همان فصل به‌فهرج کوچ نمودند .

بعد ازحرکت ناصرالدوله ازبلوچستان ، ابوالفتح خان با این طایفه بطور

---

(۱) گرمسیر را درخود محل گرمسیل می گویند چنانچه هیرمند را نیز هیلمند می خوانند و نویسندگان اروپائی هم اسم این رود خانه را به تقلید اهالی محل بالام ضبط کرده‌اند «م»

مهربانی سلوك نمود وپس از آن که سوء ظن آن ها مرتفع گردید غفلتاً بسر آنها تاخت وتمامی را با زن وبچه اسیر کرد . دراثر این پیش آمد بلوچها نیزبسر کردگی سردار حسینخان قیام وفهرج را محاصره کردند . درنتیجه ابوالفتح خان منفصل و زین‌العابدین خان بحکمرانی بلوچستان منصوب گردید.

درسال۱۸۹۱یعنی دوسال بعداز سفراولی، والی کرمان مجدداًبسر کشی‌این ناحیه رفت وجداً وعده‌داد به احدی تعرض ننماید و کسی‌راتوقیف‌نکند ولی‌بالاخره بوعد و نوید خودپشت پا زدوجمعی ازروسای‌بلوچ را دستگیر ساخت. دراولین‌سفری که نگارنده‌به بلوچستان رفت عده‌ای‌ازسر کردگان آنجادرحبس بودندوبلوچستان در ۱۸۹۳ تحت حکمرانی زین‌العابدین‌خان بواسطهٔ توقیف سران و رؤسای سرکش محل قرین آرامش بود .

در ۱۸۹٦ کمسیون ایران و بلوچ که نگارنده نیز افتخار عضویت آنرا داشتم برای تعیین خطوط سر حدی منعقد گردید و هنوز کاری از پیش نبرده بودکه خبر قتل شاه شایع و هرج و مرج غریبی حکمفرما شد ـ زین‌العابدین خان نیز که در این اوان اسد الدوله لقب یافته بود حوالی « سیب » مورد حمله بلوچ هـا واقع شد ولی آن ها را شکست داد و تا ۱۸۹۷ اغتشاش مهمی رخ نداد ـ در اواخر این سال سردار حسین خان باز علم طغیان بر افراشت و مستر گریوز عضوتلگراف خانه هند و اروپ حوالی رود خانه رابیج بقتل رسید و دراثراین پیش آمد دولت‌انگلیس ناگزیر به کروان قشونکشی کرد .

دربهار۱۸۹۸ والی ایالت کرمان بسر کشی بلوچستان رفت واگرچه سردار حسینخان از ملاقات او امتناع ورزید ولی باز مشارالیه برای استقرار صلح و آرامش اقدامات لازم بعمل آورد . امنیت کنونی این ناحیه تا اندازه ای بواسطهٔ اقدامات دولت بریتانیا وجلوگیری از فروش تفنگ واسلحه است و از همین لحاظ بلوچستان ایران در این ایام بهترازهرموقع دیگر قرین صلح وصفا می‌باشد ولی با این حال آتیهٔ روشنی برای محل مزبور پیش بینی نمی‌شود و از تهاون و طبیعت متأخر اهالی آن

می‌توان حدس زد که بلوچستان صد سال دیگر دارای چه وضع تاریکی میباشد. (۱)

(۱) مترجم از ذکر این نکته ناگزیر میباشد که حدس مؤلف راجع به آتیه بلوچستان خوشبختانه صائب نبوده و در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی دوست محمد خان بلوچ سر کردهٔ متمرد این ناحیه نیز تسلیم سپاهیان دولتی گردید و تا چندی در طهران ساکن بود ولی طبیعت کجرفتار او نتوانست ارفاق اولیای دولت را مغتنم شمارد و از اینرو پس ازچندی بخیال فرار وتجدید عملیات ناهنجار سابق افتاد و دو نفر ازمأمورین دولتی راکه با او بودند بقتل‌رسانید. سپس درحین فراربدست مأمورین شهربانی گرفتار گردید و بعد در طهران طبق مقررات قانون به کیفر اعمال سیئهٔ خود رسید. بلوچستان ایران نیز این ایام تحت نظر مأمورین دولت قرین صلح و صفا میباشد و از طرفی چون رو به عمران وآبادی میرود نه فقط وضع تاریکی بخود نگرفته بلکه مردم آن در پرتو امنیت آتیهٔ نورانی و روشنی را برای خود پیش‌بینی میکنند. «م»

« مردم ایکتیوفاجی (ماهیخواران) چنانکه ازاسم آنها استنباط میشود خوراکشان ماهی است . اینطائفه در بیابانهائی سکونت دارندکه یک اصلهٔ درخت وجود ندارد و خانه‌های خود را با استخوان ماهی برپا می کنند . سکنهٔ این ناحیه پرمو می باشند وکم وبیش لخت وعریان بسرمی برند».

نقل از کتاب پریپلوس تألیف آریان (۱)

فصل دهم

از طریق مکران

درفصل گذشته شمه‌ای ازاوضاع بلوچستان تا آنجائیکه ممکن بود برشتهٔ تحریر کشیده شد و اینک نگارنده باید از مستر لاول تشکر کنم که دستور داده بود شتر برای حمل اثاثیهٔ ما حاضر نمایند . چون اعضای تلگرافخانه همواره اوقات با شتر داران سر وکار دارند دیگر معطل شدن برای کرایه و چك وچانه موردی پیدا نکرد ولی اشکال قضیه این بود که شتردار های بلوچی طناب نداشتند و

---

(۱) آریان ازمورخین یونان است که در نیکومدی واقع در بی‌تی نیه (در آسیای صغیر) تولد یافت و تا زمان مارك اورل امپراطور روم (۱۶۱ ـ ۱۸۰ م) زنده بود . این نویسنده تالیفات زیاد در فلسفه و تاریخ وجغرافیا دارد . از تالیفات اوراجع بتاریخ آنابازیس یا تاریخ سفرهای جنگی اسکندر است وکتابی که راجع بجغرافیا نوشته موسوم است به پریپلوس «م»

موضوع تقسیم بار نیز بین آنها باعث اختلاف شد و مدتی ما را معطل و سر گردان ساختند . ازطرفی ازسنگینی لنگه‌های بار شکایت داشتند و وقتی ما اظهارات آنها را تکذیب می‌نمودیم عبوس کرده می گفتند زبان بسته ها تلف می‌شوند . موضوع مورد حیرت این بود که هرشتری چهار نفرصاحب داشت و چون برای کم وزیادکردن بارمعطل میکردند بالاخره خود ما شخصاً در بارپیچی شرکت و وسائل حرکت را فراهم نمودیم .

بعد از ظهر با منشی مهمان‌نوازتلگرافخانه خداحافظی و بطرف بندرطیس واقع در هفت فرسخی حرکت کردیم . در قریهٔ چاه بهار واقع در بین راه چند نفر ازتجارهند ومشغول داد وستدمیباشند . قریهٔ مزبور دارای چند خانهٔ محقر ومعدودی اشجاراست و موقعیت طیس چون واقع درسرخط جاده‌ای است که از طریق قصرقند بداخلهٔ کشور امتداد دارد و ازطرفی واقع در سرخط جادهٔ ساحلی میباشد بمراتب بهتر ازچاه بهاراست .

خرابه های این محل را بواسطهٔ ضیق وقت فرصت نشد تماشا نمائیم ولی قلعهٔ جدیدالبنائی را که بیست سال قبل عده‌ای ازسپاهیان دولت پس ازشکست‌یکی از شیوخ عرب در این نقطه احداث نموده‌اند تماشا کردیم . این قلعه فعلا حافظ و نگهبان ندارد ومعذلك خوب بخاطردارم موقع ورود بتهران ناصرالدینشاه مخصوصاً سئوالاتی از نگارنده راجع باین قلعه میکرد و گویا تصورمینمود که هنوز چند نفر نظامی درقلعهٔ مزبور نگهبانی میکنند . چنانکه درفصل گذشته اشاره شد طیس در ۱۱۸۸ میلادی ظاهراً ازبنادرمعروف بوده زیرا پس ازناامنی جادهٔ‌هرمز قوافل‌تجارتی بدینسو متوجه شده‌اند . خط سیر قافله‌های مزبور گویا از عراق بکرمان وازآنجا به بمپور وقصرقند و بعداً بطیس بوده است . ازطرفی طیس مرکز خرید و فروش شکر ایالت مکران و یحتمل بازار خرید وفروش گندم سیستان بشمار میرفته است .

در حوالی درهٔ تنگی برای استراحت چادرزدیم و معلوم شد که آب اینجا خیلی کثیف و گل‌آلود است و بلوچ ها فقط برای سبکی بار حلبی های آب ما را

سرمنزل بعنوان اینکه آب طیس صاف و گوارا است خالی کرده‌اند . چون تصمیم گرفته بودیم که صبح خیلی زود حرکت کنیم قبل از طلوع آفتاب پس از صرف ناشتا آمادهٔ حرکت شدیم ولی چند ساعتی طول کشید تا شترداران بلوچی بقول رفیق همسفر من مثل یکدسته شغال زوزه کنان براه افتادند . از اینجا خط سیر خود را منحرف نموده سیم های تلگراف را که در امتداد ساحل کشیده شده پشت سر نهادیم و نه فقط از حرارت بلکه از رطوبت لزج هوا هم بجان آمده بودیم . اسب های ما که قبلا درقطارراه آهن و بعداً در دریا حالشان بهم‌خورده بود دربین راه مریض و ناتوان شدند وما نیز ناچار درسایهٔ چند نهال گز برای استراحت ورفع خستگی آنها توقت نمودیم وشترها جلوافتادند . نوکرهای ما که بواسطهٔ شترسواری حال تهوع پیدا کرده بودند پیاده میرفتند ولی پس ازچندی ازشدت خستگی بشتر-واری راضی شدند ورفته رفته بحرکت وتکان آن عادت گرفتند .

شامگاهان که شدت حرارت هوا رو بتخفیف نهاد ازمیان جلگه‌ای مستور از مواد مذابهٔ آتش‌فشانی و از کنار چند مزرعهٔ پنبه عبور کردیم و بقریهٔ کوچك « نورمحمدی » رسیدیم . دراین محل چادرزدیم ولی بدبختانه آب اینجا نیز کثیف و گل آلود بود و طولی نکشید نصف شترهائیکه کرایه کرده بودیم بما ملحق شدند و بقیه نیز نیمه های شب رسیدند . شتردارها بعنوان اینکه ما روزی هفده میل طی مسافت میکنیم بنای داد وبیداد را گذاردند وصبح بعد تصمیم گرفتند حساب خود را تصفیه ومراجعت نمایند . ما نیز برای جلب رضایت آنها و هم از نقطهٔ نظراینکه در اطراف بسیروسیاحت بپردازیم حاضرشدیم که آنروزرا در آنجا اطراق کنیم . نگارنده از بالادست جاده حرکت کردم و برزیل کریك نیز از خط مقابل رفت ولی چون مراجعت مشارالیه بطول انجامید ترس مرا گرفت که مبادا راه را گم کرده ودرحرارت سوزان آفتاب ازتشنگی هلاك شده باشد . پس ازمراجعت ، معلوم شد که وی بچند

قریه‌ای که همه نظیر یکدیگر بوده سر کشی کرده است . خلاصه دراین‌محل‌مقداری علیق که تنها نگرانی ما در عرض مسافرت ازهمین رهگذر بود برای مال های خود تهیه نمودیم .

با وجود آنکه یکروز اطراق کرده بودیم باز اسب‌ها ازکارافتادند وشترها نیز قبل ازورود به «پیش‌منت» واقع در ۱۵ میلی ، بهمان بلیه گرفتارشدند . این‌ناحیه محل کشت یك رقم نخل کوتاهی‌است که برك آنرا درساختن حصیر، سبد ، ریسمان و بند تفنك وحتی قلیان وریشهٔ آنرا نیز برای سوخت بکارمیبرند . ازجلگهٔ صاف و همواری که کوههای آن دنبالهٔ همان جبال طیس است خارج وبدرهٔ معروف «پیرقورك» وارد شدیم . آب اینجا بقدری کثیف و بد بو بود که حتی شترها هم از نوشیدن آن خودداری نمودند اما درعوض زنبورسرخی بحدی فراوان‌بود که نصف بیشتر کبابهائی که برای ناهار تهیه کرده بودیم نصیب آنها شد .

خط سیر بعدی مـا که طولانی تر از خطوط سابق بود به نقطه ای موسوم به «زیارت» منتهی می گردید . اینمحل مقبرهٔ «پیرشامل» یکی از مقدسین سند است که درسه قرن قبل وفات کرده‌است . پس‌ازطی‌جاده‌ای که تا سه میل‌با پیچ وخم‌های متعدد از میان گردنه های رسی کم ارتفاع امتداد داشت بجلگهٔ وسیعی رسیدیم که خوشبختانه منظرهٔ آب جاری آن فرح فوق‌العاده‌ای درما ایجاد نمود . قبل ازنصب چادر دو گرگ در تیررس ما مشاهده شد که متأسفانه با تفنگ دولولی که نگارنده همراه داشتم ممکن نشد آنها را هدف قراردهم . این نکته قابل تذکراست که از اروپائی‌ها تنهاکسیکه قبل ازمن دراینراه مسافرت کرده کاپیتن گرنت است . مشارالیه یکی ازهمراهان سرجان‌ملکم‌بوده که دردههٔ‌اول‌قرن نوزدهم برای سیاحت وتحقیقات باین نقطه مأموریت پیداکرده است . چون یادداشت‌های وی خیلی مختصر وازطرفی راهنمای بلوچی ما نیز آدم هوشیاری نبود لذا اطمینان نداشتم که آیا آب در جلو پیدا می‌شود یا نه ولی بطور کلی در بلوچستان هر کجا مسیر رودخانه را حفر کنید ولواینکه خشك هم شده باشد باز آب فوران می کند .

در«زیارت» ، ما بسرحد شمالی«دشت» رسیده بودیم که مالیات سالیانهٔ آن گویا بدویست پوند بالغ می‌شود . مالیات نواحی «گه» و«دشت» نیز درحدود همین مبلغ است . پس ازادامهٔ مسافرت ازچند قریه و نخلستان کوچك بالاخره در«نوکنجه» اطراق نمودیم . دراینجا برای اسب‌ها شلتوك سبز و برای خودمان تخم‌مرغ وشیر تهیه کردند .

ورود به « گه » یعنی مهمترین بلدهٔ مکران برای ما مسرت فوق‌العاده‌ای داشت زیرا در میان صدها قریهٔ بلوچی بعقیدهٔ نگارنده این نقطه از تمام نقاط دیگر قشنگتراست . اینجا نخلستان زیبای دلفریبی درمیان دونهرمعروف کنك» و«کیشی» دائر و قلعهٔ کهنه‌ای نیز درکنارآن احداث گردیده‌است . پست و بلندیهای اطراف که مرکز مزارع برنجکاری‌است منظرهٔ زمردین فرح‌انگیزی تشکیل‌داده ودرجهٔ حرارت هوا با اینکه اواخر اکتبر بود به صد درجه میرسید .

مسافری که ازساحل دریا حرکت می کند باولین نقاط مهمی که درمکران ایران میرسد «گه» و«قصرقند» واقع درمشرق و«بنت» درمغرب است . تعداد جمعیت هریك ازاین نقاط تا آنجا که نگارنده اطلاع‌دارد بدوهزارنفربالغ میشود . کاپیتن گرنت در ۱۸۰۹ می‌نویسد : « گه پس از کنج اولین بلدهٔ مهم مکران است » حاکم اینجا « مهم خان » از بلوچ‌های کوهستان لاشار و برادرصلبی سرکردهٔ محل می‌باشد . در این نقطه چاکرخان برادر بزرك سردار حسین خان بملاقات مـا آمد . مشارالیه روزهائی را بخاطرمیآورد که بلوچستان تحت تابعیت ایران نبوده وبرای‌خود استقلال داشته است . چاکرخان از تغییراتیکه در این اواخر در بلوچستان رخ داده بغایت افسرده وناراضی بنظرمیرسید . چند نفر ازسکنهٔ اینمحل بزبان‌اردو صحبت می کنند وبا نقاط ساحلی دریا روابط تجارتی دارند وماهی زیاد معامله می کنند . رویهمرفته وضعیت اهالی رضایتبخش نیست و عدهٔ زیادی در اثر تضییقات حاکم محل بکراچی ومسقط وزنگبار مهاجرت نموده‌اند . دراین‌محل اجرت شتردارهای سابق پرداخته شد وشترهای تازه نفسی ازلاشار که برای مسافرت بلوچستان مناسب‌تر بودند کرایه

کردیم. بعد ازمطالعات کافی مرکزخودرا در« گه» قرارداده سپس برای کسب اطلاعات وتحقیقات بناحیه‌ای که از آنجا به فانوچ امتداد دارد حرکت نمودیم و پس از عبور از رود خانه های کنك و سرحد بقریهٔ کوچك « خشك » رسیدیم . در این حوالی رودخانه‌ای است که عرض آن درحدود ۲۰۰ ذرع است . وسط این رودخانه یك پا عمق و ۳۰ یارد عرض آنست و طرفین آن دهات متعددی دیده می‌شود .

منزل بعدی ما بسمت «ملوران» بود وپس ازطی مسافتی چند بازبرودخانهٔ خوش منظری رسیدیم که در کنـار آن دهات بسیاری منجمله ملوران واقع شده . رودخانهٔ مزبور یکی از شعب فرعی رودخانهٔ رابیچ است . سکنهٔ محل که گویا اسم فرنگی بگوش آنها نرسیده بود با ما بطورخوف ورجاء رفتارمی‌نمودند و بیشتر ازما گریزان بودند وما برای آنکه بآنها بفهمانیم که مفت ورایگان چیزی نمیخواهیم چند روپیه بآنها نشان دادیم ولی متأسفانه این تدبیرهم سودمند واقع نگردید . من هرچه سعی کردم بچند نفر ازآنها ثابت کنم که ازما کسی باآنها خصومت وعداوتی ندارد نتیجه‌ای نبخشید وسردستهٔ آنها که قیافهٔ بدی داشت روی خوشی نشان نداد تا بالاخره یکنفر ازهمراهان ما ازجا برجست و با پشت گردنی او را بنهر انداخت و حضار پس ازمشاهدهٔ اینوضع فوراً آنچه آذوقه لازم بود تهیه نمودند . شاید بعضی از قارئین عظام اعتراض نمایند که تشدد و خشونت موردی نداشته است ولی اگر معترضین خود رادر آن نقطهٔ دوردست بی‌خوراك و آذوقه ، بجای‌ما بگذارندمبادرت باین اقدام را جائز خواهند شمرد .

سکنهٔ ملوران بالاخره با ما طرح دوستی ریختند و ما نیز تصمیم گرفتیم یکروزدر آنجا برای سیروسیاحت اطراف توقف نمائیم . بعداً بطرف فانوچ که محل سکونت ایل « گران کش » است حرکت کردیم . پسران چاکرخان که دراین ناحیه حکومت داشتند از ما پذیرائی گرمی بعمل آوردند و ضمناً از مشاهدهٔ تفنك‌های ما ابرازمسرت‌نمودند . حاکم اینمحل تا چندی قبل یکی ازغلجائیهای افغان وازطرفداران آقاخان بود . یکی از پسران چاکرخان درضمن صحبت سؤال کرد که آیا ما سنك

خریداری میکنیم . در بدوامر ما از سئوال مشارالیه بغایت متعجب وحیران شدیم ولی معلوم شد که دقت بززیل گریك دربعضی سنك‌ها و پاره‌ای تحقیقات معرفةالارضی حضراترا بخیال فروش سنك انداخته است !

چون یکی ازعلل‌مسافرت‌ما باین‌ناحیه تحقیقات لازم دراطراف‌جادهٔ وسیعی بود که بسمعت مغرب امتداد دارد و قبلا اطلاعات مکفی راجع بآن ناحیهٔ در دست نبوده لذا تصمیم گرفته شد که از کوه فانوچ بالا رفته ازقلهٔ آن نقاط اطراف را بازدید نمائیم . چهارساعت تمام طول کشید تا ببالای کوه رسیدیم و در ظرف اینمدت که تصورمیکردیم فقط یکساعت بطول میانجامد حرارت دائم‌التزاید هوا بی‌اندازه ما را بزحمت انداخت . ازقلهٔ کوه سرچشمه‌های پنج‌نهری که رودخانهٔ فانوچ را تشکیل میدهد واسامی آنها بترتیب از طرف مغرب ازاینقراراست تماشا کردیم :

نهر اولی که میرآباد در کنار آن واقع شده بهمان اسم معروف است و چهارتای دیگر کور کنتگان ، کم کور، کورمکن و کوراسپید میباشد .

در طرف مغرب کوه‌نانوچ قلل مرتفعتر ، حایل چشم انداز ما بود ولی در طرف شمال قلهٔ بزمان درارتفاع نه هزار پا بالای جلگه و۱۱۲۰۰ پا بالای سطح دریا جلوهٔ مخصوصی داشت . ناحیهٔ لاشار وازبك که مقصد ما بود درسمت مشرق کوه فنوچ واقع شده و نه ساعت کوهنوردی آنهم با تحمل ۱۱۸ درجهٔ حرارت تاب و توان راازهمهٔ ماسلب نمود ولی‌تمام این زحمات بچشم‌انداز ومناظردلفریب بالای‌کوه ارزش داشت .

یکروز برای رفع خستگی درفنوچ توقف نمودیم . مناظر این ناحیه زیباتر ازچشم‌اندازهای «گه» است . چند باب خانه سنگی و یك قلعهٔ خرابه نیز که ظاهراً از آثارقدیم است درین محل برپا شده . گوسفند و مرغ وخروس و تخم‌مرغ و شیر وجو و برنج وگندم درین ناحیه فراوان است . خرما نیز درتمام بلوچستان شهرت خاصی دارد . عرقچین قلابدوزی که با ابریشم قرمزرنك میدوزند تنها کالائیست که در بلوچستان تهیه میشود .

طبق اظهارسکنهٔ محل مقسم بند نیلك که فنوج درشمال آن واقع شده خط سر حدی این ناحیه است و «بشاکرد» واقع در مغرب جزء خاك بلوچستان نیست. از پسر های کند فهم چاکرخان باز دید و ضمناً تودیع بعمل آورده بعداً بطرف گه حرکت کردیم.

درمنزل اول ازگدار فنوچ عبور ودر استخر معروف به «گیری» که ظاهراً خوش نمامیباشد استحمام نمودیم ودرنتیجه تب عارض همهٔماشد. از«سرداب» بآن‌طرف خط طرف شمال را ادامه‌داده ودر «ابگا» ازرودخانه‌ملوران عبورنموده بعدبدره‌ای رسیدیم که طرفین آن جارا صخره های سنك لوحی تشکیل‌داده است. پس‌ازعبور از رودخانه «جگین» که‌آب آن خشك‌شده بود به«ایچان» واقع درمنتهی‌الیه‌جاده فهرج وبعدبه«گه» رسیدیم. «ایچان» قریه بزرگ معموریست که اقلا هزارنفرجمعیت دارد واشجارانبه و انجیر وتوت نیز علاوه برنخلستان های قشنگ درآنجا دیده می‌شود. در مراجعت به «گه» معلوم شد کـه سایر همسفران ما در نتیجه دو هفته استراحت بهبودی حاصل کرده اند. دو روز بعد ازورود موقعی که درصدد حرکت به‌فهرج بودیم میرخان محمد ابطاری ویك نفردیگر که مدعی‌بود سابقاً رئیس پستخانه گوادر بوده و بعد معلوم شدکه فقط سمت فراشی داشته است وارد شدند. ایـن اشخاص نامه فرمان فرما را که ورود مرا مجدداً بمقر حکمرانی خود تبریك گفته و ضمناًبه زین‌العابدین خان حاکم بلوچستان دستورداده بود دونفرازمامورین دولتی تافهرج‌در معیت وتحت اختیارما باشند بمن تسلیم نمودند.

دراینجاصندوق‌های سنگین‌خود را ازسمت مشرق‌یعنی‌ازطریق «چامپ» که جاده آن سهل‌العبور تراست فرستادیم و خودمان چون تصمیم گرفته بودیم از طریق لاشاربرویم مجدداً به ایچان مراجعت ودرآن‌جا با یك نفربلوچ که بامریکا رفته بود ملاقات نمودیم. روز بعد به جاده ای رسیدیم که بدترین راهی است که نگارنده در عمر خود دیده است و همین قدرتذکر باید داده شود که‌کتل های راه بوشهر در برابر جاده مزبور حکم جاده شوسه رادارد. پس ازطی مسافتی‌چند در کنارچشمه‌ای

در حوالی نخیلهٔ کوچکی که از دسترس مردم دور افتاده است در ارتفاع ۳۳۰۰ پا چادر زدیم و چون اولین روزی بود که حرارت هوا به نود درجه نمیرسید نهایت مسرت را داشتیم .

جاده بعدی خوشبختانه‌صاف وهموار بود ودرحوالی « اقن » ازنهر آبی که بطرف فرج وفنوچ جریان داردعبورنمودیم ودراقن که دارای خاك حاصلخیزی‌است توقف نکرده یکسره به « پیپ » کرسی نشین‌لاشار رفتیم . حاکم محل که جوان شانزده ساله‌ای بود بملاقات ما آمدودر بدوامرخیلی‌خجول ومحجوب بنظرمیرسیدولی وقتی‌ازاوسئوال شد که ازچه خانواده‌ایست فوراً برافروخته شدو گفت ازخانواده میر هوتی که ازاشخاص معروف زمان خود بوده .

پیپ دارای دویست خانوار جمعیت است وازقلعه تا نخلستان آن نیز نسبتاً مسافت زیادی فاصله دارد . دربلوچستان معمولا خانه های خود را درفضای آزاد بنا می کنند وفاصله بین خانه‌ونخلستان را به کشت وزرع اختصاص میدهند . اهالی‌لاشار به سایر بلوچ ها ازهرحیث رجحان دارند واگرچه‌این ها نیز بوئی‌ازتمدن‌بمشامشان نرسیده ولی ازلحاظ قیافه واندام وگشاده روئی ابداً با بلوچهای دیگر که حریص و طماع وزبان نفهمند طرف مقایسه نمی باشد . در این جا اتصال ازنگارنـدهٔ سئوال می کردند که در هندوستان چه میزان حقوق میدهند ووقتی نگارنده بآن‌ها میگفت بسته به لیاقت و فعالیت اشخاص است وممکن است یك نفرماهی‌پنج روپیه ودیگری ماهی ده هزار روپیه حقوق بگیرد خنده زیادی تحویل داده‌می گفتند ماخیلی‌زرنگیم وقطعاً به ما حقوق گزافی خواهند داد . درضمن تهیه شتر و مستخدم و بلدچی، ما ناچار بودیم باشکال تراشیهای اشخاص تن در داده مخارج زیادی متحمل شویم . این نکته قابل تذکر است که بلوچها کاملا صحیح‌العمل ودرستکارند واگریك‌شیئی‌قیمتی یا سند ونوشته ای بآنها بسپارید ابداً خیانت نمی کنند ودرنگاهداری آن ازجان‌خود نیزدریغ نخواهندکرد . ازطرفی اخلاقاً نیزقابل تمجید می باشند زیرا با زنهای‌خود بطورتساوی وعادلانه سلوك مینمایند . برای اثبات درستکاری آنها همین‌بس که‌یك

بار حقوق کارکنان تلگراف بوسیله کیسه ای پرازروپیه فرستاده شد و هر کس حقوق خود را برداشته وبایستگاه دیگری تحویل داده بود این کار بعدها ادامه یافت ودر طی اجرای این عمل فقط یك مرتبه اشکال مختصری ایجاد گردید باین معنی که یکی ازبلوچها مبلغ مختصری بیش ازحقوق خود برداشت ودرنتیجه ازبلوچستان تبعیدشد. بزرگترین مجازات بلوچها طردو نفی بلد میباشد.

خلاصه پس ازیك روز توقف ازده حاصلخیز پیپ سرازیرشده پس ازعبوراز چندین قریه معمور به «اسفهکه» محل سکونت ایل «گیری» رسیدیم این جا ما بخاك فهرج داخل شده بودیم و پس از دیدار یکی دو نفر نظامی و گروهبان معلوم شد که از این پس سر و کار ما با ایرانی ها خواهد بود . بلوچ ها تمام ایرانی هـا رابه‌همان اسم طایفه سلاطین سلسله کنونی یعنی قجر مینامند و چون فقط با مأمورین وصول و ایصال مالیات تماس داشته اند فوق العاده از ایرانی ها نفرت دارند . یکی دیگر از علل تنفر بلوچ ها اختلاف اصول مذهب آنهاست زیرا بلوچها سنی وایرانیهااز پیروان تشیع می باشند .

از این جا تا رود خانه بمپور یك قطعه زمین شبیه بد ترین نقاط لـ وت در جلوی ما بود و پس از طی مسافتی چند ، در «گشکلك» که دوعدد چاه آب شوردارد چارد زدیم . بعد از رفع خستگی خط شمالی را گرفته بطرف قریه قاسم آباد که ساکنین آنرا «لرزاده» میگویند حرکت نمودیم . اهالی قاسم آباد که بی‌اندازه فقیر وپریشانحال اند دسته دسته لخت وعوردم چادرهای ما میآمدند ومیگفتند وضع مارا ببینید وبما رحم کنید.

در ورود به محلی که درقدیم مرکز بلوچستان بوده ازمشاهده قلعه نسبتاً متروك ونخلستان بی بار ودویست بنای محقر امید همهٔ ما مبدل به یاس شد . درهر صورت درخرابه‌ایکه سابق براین باغ مصفای آبادی بوده چادر زدیم . این محل را طبق اظهار یکی ازفضلای ایران درقدیم الایام «بن» مینامیده‌اند و بمرورایام تبدیل به مپور شده ، ناحیه مشتمل برحوضهٔ رودخانه بمپور ازحاصلخیزترین نقاط بلوچستان است

واگراز آب آن بطور قاعده استفاده نمایند ده برابر اراضی کنونی را مشروب میکند ولی افسوس که در این نقطه نیز مثل سایر نقاط دیگر جنگهای داخلی لطمه وافری باصول آبیاری وارد آورده است. اسامی ایلات این ناحیه که در دوطرف رودخانه زندگی میکنند از این قرار است : نهروئی وهوت وزین‌الدین درطرف‌چپ‌وبامری وسابقی وعبداللهی درطرف راست ودغلی درهردوطرف رودخانه.

اراضی مشرف برودخانه خالصه است و حاصل آنرا قوای دولتی که اسماً پانصد نفرند مصرف مینمایند و مازاد محصول آن سهم والی ایالت است که اکثر بسرکشی بمپور وفهرج میرود ولی بواسطه فقدان آذوقه هیچ‌گاه پای خود را فراتر از این حدود نمی گذارد زین‌العابدین خان ملقب باسدالدوله که بعد ها زیاد با نگارنده سروکار پیدا کرد نامه‌ای مبنی بر این که درفهرج انتظار ما را دارد بعنوان اینجانب ارسال داشت.

روز بعد پس‌ازعبور از کاروانسرای معروف به قلعهٔ ناصری بالاخره به مقصد رسیده برای اولین مرتبه با زین‌العابدین خان درچادری که برای وی برپا کرده‌بودند ملاقات نمودیم. این شخص که داماد ابراهیم خان معروف است دارای هوش وذکای فوق‌العاده ای می باشد ومخصوصاً نسبت به مسائل سرحدی اطلاعات جامعی دارد. مشارالیه قبل ازملاقات نگارنده چندان مایل نبوده است که اینجانب رهمراهان تنها بنقاط اطراف رفته واطلاعاتی بهمرسانیم ولی بعداً سنخ فکراونسبت بمن تغییر حاصل کرد واینك روابط وادادیه ما در کمال استحکام است. بطور کلی تحقیقات مسائل جغرافیائی در نظرعموم مشرق زمینی ها یك کار مهمل وبیموضوعی میباشد و از همین نقطه نظر است که در بعضی نقاط تصور می کردند ما در صدد کشف معادن یا دفاین و گنجینه‌های مخفی محل میباشیم.

« فهرج » که خود بلوچها آنرا پهره مینامند همان نقطه ایستکه آرین در کتاب خود « پورا » ضبط کرده (۱) و واقع است در چهار میلی رودخانه‌و باجود آن

---

(۱) فهرج را این ایام ایرانشهر مینامند «م»

که آب نهر وسط شهر دارای مواد گوگردی می باشد ولی باز هوای آن معتدل تر و سالمتر از هوای بمپور است . سکنه این نقطه بمناسبت این که اخیراً کرسی نشین بلوچ ها بوده روبه ازدیاد گذارده وتعداد جمعیت آن این ایام با قوای دولتی بدو هزار نفر میرسد . نخیلهٔ این محل جلوهٔ خاصی دارد وچون املاك آن اربابی است فهرجی ها مثل اهالی قاسم آباد و بمپور با فقر وفاقه دست بگریبان نمی باشند. زنهای بلوچ یك قسم پیراهن بلند شبیه پیراهن خواب میپوشند که نهایت بدقواره وبد شکل است . ایلات برهان زهی؛ بامری ، صاحبگی ، نهروئی وچند نفرلولی که بوسیله مطربی وخراطی اعاشه میکنند دراین محل بسرمیبرند.

با وجود باز دید خرابه های دو قلعه قدیمی محل متاسفانه از مسکوکات قدیمی چیزی بدست نیامد ومعلوم شد که هر گاه از آثار یونانیان وسپاهیان اسکندر چیزی در این حدود باقی مانده دراعماق زمین میباشد . ما با زین العابدین خان چندین مرتبه ملاقات ومصاحبه نموده یك روز بعد از ظهر هم با اجازهٔ مخصوص عکسی از نامبرده وچند نفراز کارکنان وی برداشتیم . با روبنه ما نیز بموقع رسید و نظر باینکه مستخدم آزموده ای نداشتیم خودمان شخصاً بامور مربوطه رسیدگی نموده پس از تهیه آذوقه و لوازمات یك ماهه ، اثاثیه زیادی را در فهرج گذارده بمسافرت ادامه دادیم .

« ناحیه ای که سر زمین دزدان و
راهزنان و پناهگاه دار گریختگان و فراریان
است »

تنی سن (۱)

فصل یازدهم

سرحد(۲)

چون فرمانفرما نوشته بود که تا ماه ژانویه به کرسی نشین بلوچستان نخواهد آمد ما نیز بمنظور کشف نقاط مختلف ناحیه سر حد که اسامی آن ها در نقشه ثبت نشده بود به سیاحت خود ادامه دادیم . چون کشف نقاط جدیدی از طریق «مگس» بیشتر مسر و مقدور بود از همین جهت با مختصر اشکالی چند رأس چهارپا کرایه و اول دسامبر حرکت نمودیم .

---

(۱) الفرد تنی سن از شعرای معروف انگلستان است که در ۱۸۰۹ متولد شده ودر ۱۸۹۲ وفات یافته و از ۱۸۵۰ ببعد سمت ملک‌الشعرائی داشته‌است . «م»

(۲) سرحد ناحیه‌ای است بکلی کوهستانی و ازشمال محدود است بسیستان و از طرف جنوب بسراوان و بمپور و از مشرق بافغانستان و کلات و از مغرب بکرمان . رجوع شود بجغرافیای سیاسی کیهان صفحهٔ ۲۵۹ «م»

منزل‌اول ابطاربود که مرکزایل‌حمالی‌وزردکوهی‌می‌باشد. این نقطه‌دارای چند خانه محقر گلی ودوسه نخلستان وچند قطعه اراضی مزروع‌است وبهترین‌نمونه دهات بلوچستان‌بشمارمیرود. دراین ایالت سبزی بندرت پیدا می شودوسیب‌زمینی هم از هندوستان می آورند ولی ما در این جا خوشبختانه مقداری پیاز تهیه نمودیم و دیگرطعم سبزی نچشیدیم‌تافهرج وچند هفته بعد که باردوی فرمانفرمامحلق‌شدیم.

چون پس از تحقیقات لازم معلوم شد که تا چند منزل آذوقه و علیق یافت نمی شود لذا بقدر کفایت آذوقه تهیه وبطرف «کناررود» حرکت کردیم. دربستر رودخانهٔ بین راه در هر چند میل فاصله، چشمه سار و علفزار هائی بود کـه ما و همراهان ازمنظره آنها لذت میبردیم. درمیان راه برزیرکریك بدبختانه به مرض ذوسنطاریا مبتلا شد وما ناچار چند روز در«سواران» توقف نمودیم. شیرگاودراین محل بندرت یافت می‌شود و مـا نیز از بی تجربگی قوطی های شیر سر بسته همراه برنداشته بودیم.

هنگام توقف یك نفر هندو که متهم بقتل همسر خود بود بملاقات نگارنده آمد وبا این‌که پرونده او تا اندازه ای پیچیده و بغرنج بود بعدها شنیده شد که در کراچی اورا محاکمه وسپس بقیدکفیل آزاد کرده‌اند.

خوشبختانه برزیرکریك زود بهبود حاصل کرد و مسافرت از سرنو آغاز گردید و چون به پیروی سرالیور سنت خان برفراز کوه اسپندان رفتیم معلوم شد که هرگاه خواسته باشیم بخوبی اطراف این ناحیه را تماشاکنیم باید بقله‌همنت که مرتفع ترازکوه اسپندان است بالا برویم.

پس از طی مسافتی چند به چشمه ای رسیدیم کـه پدر «میرخان محمد» مهماندار اخیر ما در آن‌جا دفن شده است وقبر مشارالیه اینك بمنزله مقبره یکی‌از صلحا می باشد. نگارنده ازچند نفرپرسید که این شخص دارای‌چه‌خصال‌حمیده‌ای

بوده است که اینطور مردم بزیارت مزاراو میآیند و در جواب گفتند کـه چون فقید مزبور هیچگاه نسبت به ضعفا وزیردستان ظلم وستم روا نمی‌داشت شایسته تجلیل و احترام است .

دربلوچستان کوه نوردی از کارهای خیلی مشکل است و بااینحال ما تصمیم گرفتیم که خود را به قله همنت که گویا کار بیسابقه‌ای بود رسانیده بتماشای اطراف بپردازیم . برزیر کریك که دراثر ناخوشی سابق حال ضعف داشت از آمـدن ببالای کوه خود داری نمود ولی‌ما با بدون بلدچی باتفاق‌دونفر ازشتردارهاکه آب وآذوقه همراه برداشتند حرکت کردیم . مقارن یک بعد از ظهر پس از زحمت زیا دببالای کوه همنت که بخطا معروف بآتش فشان‌است رسیده واز آنجا ناحیه جنوبی محل‌را که قبلا سیاحان خارجی ندیده بودند تماشا نمودیم ولی معذلك قله کوه آتش فشان سرحد را از آنجا نتوانستیم ببینیم . این کوه ۸۶۰۰ پـا ارتفاع دارد ونوك آن خیلی باریك است .

در مراجعت از بالای کوه بوضع بدی مـواجه شدیم و من بالاخره با یك کفش و لباس پاره پاره بپائین رسیدم زیرا دراکثر نقاط ناچاربودیم به پشت خوابیده خود را بطرف پائین بکشانیم . در کف چشمه های خشك کوه ورقه‌های آهك عیناً نظیر کاغذ آبچین دیده میشود که ما نمونهٔ آن را همراه برداشتیم . هوا رو بتاریکی میرفت وهنوز ۱۰ میل بچادرهای ما مانده بود وچون چند ساعتی گذشت و بچادرها نرسیدیم بتدریج وحشت برما مستولی شد که آیا ازراه آمده یا ببیراهه افتاده‌ایم .

اولین کسیکه خسته‌و بیحال شد یکی ازشتردارهای‌جوان بود که اصولا آدم زرنگی بنظرنمیآمد و در حین بالا رفتن کوه از وسط راه خیال داشت مراجعت کند . نگارنده با تهدید باو گفتم که اگر چنین کاری کند درمراجعت بآشنایان و بستگان او اطلاع خواهم داد و در نتیجه هیچ دختری او را بشوهری قبول نخواهد کرد ولی این مرتبه بقدری بیحال شد و از کار افتاد که اینگونه سخن ها در او تأثیری نداشت . سلطان سخرو دست او را گرفت و بلندش کرد ولی پنج دقیقه بعد شتردارد‌ومی از پا

افتاد و چون در حقیقت همهٔ ما از خستگی بجان آمده بودیم من بی‌میل نبودم که باوجود نداشتن آذرقه، آتش روشن وشب را درهمان نقطه بیتوته کنم زیرا خود من نیز بواسطهٔ پارگی کفش بزحمت افتاده بودم ولی دراثنای اتخاذ چنین تصمیمی برق روشنائی ازدور پدیدار گردید و ما را بادامه حرکت تشویق کرد .

درحدود ساعت ۹ بعد ظهر پس از ۱۵ ساعت کوهنوردی بچادرها رسیدیم . یکی‌دوساعت بعدهوا منقلب گردید وجای خوشوقتی بود که هنگام روز هوا طوفانی نشد . در تمام مدت عمر هیچ شبی مثل آنشب خواب و استراحت برای من لذت و کیف نداشت .

روز بعد اگرچه نم نم باران میآمد ولی بواسطه فقدان آذوقه بطرف درهٔ باریك «چپ» حرکت کردیم . فردای آنروز مقسم آبی را که ۱۸۰۰ فوت ارتفاع دارد و معروف به «سرپهره» است پشت سر نهادیم .

پس از مسافت زیادی صحرا نوردی و بیابانگردی، ورود بقریه « مگس » برای ما لذت فراوانی داشت . « دلاورخان » که از سرکردگان این محل و داری ریش سفیدی بود ازما پذیرائی گرمی بعمل آورد . اینشخص برادر«پسندخان» است که درزمان «گلدسمید» ازسرکردگان معروف این ناحیه بوده . دلاورخان حکایات زیادی از آن ایام نقل می کرد و برای اثبات رشادت خود آثار گلوله‌هائی را که بسینه او اصابت کرده بود و بایستی اورا بقتل رسانیده باشد بما نشان میداد .

قریه مگس که دارای آب و هوای معتدل و در حدود ٤ هزارفوت ارتفاع آنست ۲ هزارخانوار جمعیت دارد . ایلات مهم اینمحل ازاینقرارند :

ناخدا زائی

چهار زائی

عبدل زائی

در بلدهٔ « سرباز» واقع در جنوب اینمحل نیز :

نسکنتی

سکاری
کیشی کـوری
سر کـوری
کوه رو کـی و زرد کـوهـی

سکونت دارند . ما نهایت اشتیاق را داشتیم که سری هم به «ایرافشان» واقع درجنوب کشیده آنجا رانیزسیاحت کنیم ولی بالاخره سیروتحقیقات ناحیه‌سرحدی ترجیح‌داده‌شد و هنگام توقف در مکس بوسیله تیراندازی برای اهالی ده نمایشاتی دادیم . سپس بطرف کوه بیرك واقع درشمال حرکت کردیم وطولی نکشید که قله تفتان ازصد میل مسافت پدیدار گردید . قله اینکوه ازدورنظیر مخروط سفید رنگی‌است که ابداً شبیه شکل اصلی آن نمی‌باشد . بنا باصرار بلدچی نزدیك استخریکه آب خیلی کثیفی داشت‌اطراق نمودیم وصبح بعد معلوم شد که «چشمهٔ‌پیر» واقع دریکی‌دومیل آنطرفتر دارای آب شیرین وگوارائی است . خلاصه فردای آنروزرا بقریه پشتکوه که محل سکونت ایلات مزارزهی و غمشادزهی و شاهدادزهی است وارد شدیم ، سکنه سیاه پوست این ناحیه بعنوان اینکه متمرد دولتند از دادن آذوقه بما امتناع نمودند ولی بآنها گفته شد که حاکم سمتکار«سیب» با ما ارتباطی ندارد وبرزیل کریك نیز بوسیله معالجه بیماران محل از آنها تحبیب نمود . در سرتاسر بلوچستان فقط یکدستگاه خرمنکوب مشاهده شد و آنهم در همین نقطه بود . منزل دومی آنطرف پشتکوه ناحیهٔ «سرحد» است که بخطا بسرزمین «مرموزوخطرناك» اشتهار یافته و ازمقسم آبی که ٤٦٠٠ فوت ارتفاع دارد یکی از چشم انداز هائیکه بهترین نمونه مناظر زیبای قارهٔ آسیاست مشاهده می گردد . درین حوالی اثری از آبادی یا چادرنشینان صحرائی دیده نمیشود و تنها چیزی که نظر انسانرا جلب می کند رشته‌های مختلف جبال خشك و بی‌آب و علف می‌باشد . طولی نکشید بچند تن مرد مسلح مصادف شده و تصور کردیم نوبت جدال رسیده ولی بعد معلوم شد که پیش‌بینی مـا صائب نبوده است . سرکردهٔ اینعده که از طائفهٔ کردان سرحدی بود با ما تعارف و اظهار

محبت کرد واز دادن اطلاعاتی راجع باین ناحیه دریغ ننمود .

روز بعد بحوضه کوه «پنج‌انگشت» رسیدیم و گواینکه قلعهٔ «خواش» ازدور پدیدار بود ولی ما کنار قنات جدیدالاحداث « نصرآباد » چادر زدیم . درین نقطه چند خانوار سیاه چادر منزل داشتند که آنهـا را در محل حشم می‌نامند . اهالی‌این سیاه‌چادرها با ما بطورمهربانی رفتارنمودند ومانیز چند قطعه عکس ازآنها برداشتیم که متأسفانه هیچیك ازآنها خوب ظاهرنشد .

در جلگهٔ میان نصرآباد وخواش علائم و آثار کشت و زرع و خرابه‌های چندین دیه و قریه مشاهده می‌شود که ثابت می‌کند ناحیهٔ سرحد همیشه بخرابی این ایام نبوده است . اشجار اینحدود را میگفتند سپاهیان دولتی قطع کرده و بمصرف سوخت رسـانیده اند .

حوالی قلعهٔ خواش چند نفری باستقبال ما آمدند وبعد از نصب چادرها ، اسدالله‌خان حاکم محل نیز ازما دیدن کرد . اینشخص مهربان و مهمان‌نواز است و ازآن تاریخ ببعد همواره اوقات روابط اوبا ما دوستانه ونیکو بوده است .

« سرحد » چنانکه دریکی ازفصول گذشته اشاره شد واقع است دراراضی بلند ومرتفع ودرنواحی میان کویته و کرمان تنها محلی است که میتوان گفت هوای آن خنك ومعتدل میباشد . قنوات بایر متعدد اینحوالی حاکی ازوجودآب فراوان است وازاینرو انتظارمیرود که «سرحد» بعدها بصورت محلی درآیدکه جنوب ایران را با کویته اتصال دهد نه آنکه مثل عصر حاضر فقط جایگاه چند هزار نفرازایلات مختلف باشد .

اولین‌طائفهٔ متنفذ این‌ناحیه ایل «یاراحمدزهی» است که تعدادآن از پنجاه خانوار تجاوزنمی‌کند ولی دراثر شرارتهای فوق‌العاده « جنبید خان » سردستهٔ قبیله بهزارخانوار ایلات دیگر تفوق حاصل کرده است . ازایلات معروف دیگر این ناحیه قبائل «اسمعیل‌زهی» و«رکی» می‌باشندکه طائفهٔ اولی هشتصد خانوار جمعیت دارد . کردها نیز درایام سابق ازایلات مهم این ناحیه بشمارمیرفتند ولی درین اوان نفوذ و

قدرت خود را ازدست داده‌اند . درسال ۱۹۰۰ میلادی کلیهٔ سکنه سرحد به هشت هزارخانوار یا چهل هزار نفر میرسید .

خلاصه پس از یکروز توقف ورفع خستگی باتفاق یکنفر بلدچی وشخص دیگری که طفیلی او شد ازکوه « پنج انگشت » بالا رفتیم و٤ ساعت تمام طول کشید تا بقله کوه رسیدیم ودرآنجا آنشخص ثالث لب بسخن گشود و گفت : « صاحب ، ما داستان‌های زیادی ازعدالت اهالی بریتانیا شنیده‌ایم واینك من می‌خواهم قضیه‌مهمی را مطرح وازشما دادخواهی کنم » .

بدیهی است من در مقابل یك چنین تملق آبداری نمیتوانستم بی‌اعتنائی و خونسردی نشان‌دهم وباگشاده روئی از نامبرده چگونگی را استفسار نمودم و وی گفت دو سال قبل اقوام و بستگان یکنفر را برای من نامزد و شرط کرده اند مقداری لباس و اثاثیه برای عروسی تهیه کنم تا این امرخیر رسماً صورت بگیرد لیکن اخیراً یکنفر ازمتمولین محل دختر را دیده و پسندیده وبحباله نکاح خود درآورده است و من از خواش باین طرف شما را دنبال کرده‌ام تا موضوع را با شما در میان گذارم . اجمال کلام آنکه چون من‌توجهی باین امرنکردم عصبانی شد و پی کار خود رفت .

اسدالله خان سعی داشت که ما را از رفتن ببالای کوه تفتان منع نماید و میگفت انجام چنین کاری آنهم درقلب زمستان خالی ازاشکال نخواهدبود ولی بالاخره چند نفر ازسران‌محل‌را عقب ما فرستاد وخود او نیز تا چند میل ازما مشایعت نمود. از محبت‌های مشارالیه اظهارتشکر نمودیم و او در جواب گفت انشاءالله موقع ورود فرمانفرما ببلوچستان مجدداً شما را ملاقات خواهم کرد .

پس ازحرکت طولی نکشید که با یکنفربلوچ که سرووضع نسبتاً آراسته‌ای داشت و با پنج نفر دیگر همراه بود مصادف شدیم . نامبرده بنا بگفته خود ازاتباع دولت انگلیس بود وضمن مذاکره معلوم شد عموزادهٔ جنید خان است و چند قطعه نخلستان در محلی که بعقیدهٔ وی جزء خاك انگلستان است متعلق باو می‌باشد .

من از او پرسیدم که آیا مـالیات نخلستان های خود را که در خاک انگلستان واقع شده تادیه می کنید یا نه ولی وی از این سخن بحیرت افتاد و گفت من باین امید از شما ملاقـات نمودم که چون رعیت انکلیس میباشم اقـلا یك قبضه تفنگ بمن انعام بدهید . بدیهی است من نمی توانستم با این تقاضا موافقت نمایـم ولی ضمناً بعضی مطالب را از او تحقیق نمودم که در موقع انعقاد کمیسیون سرحدی ایران وبلوچ نهایت مورد استفاده واقع شد .

پس ازطی مسافتی چندکنار چاهی واقع در دامنهٔ کوه آتش فشان معروف محل چادر زده استراحت کردیم . روز بعد به محاذات کوه حرکت و از آثار و علایم اراضی اینطوراستنباط نمودیم که این ناحیه درایام‌سابق، محل کشت وزرع بوده است . این ایام آب این ناحیه هرزمیرود وجای تأسف است که آب آنهم در نقطه‌ایکه کمیاب‌است مورد استفاده واقع نمی‌شود . کبك دراین حوالی فراوان دیده میشود ودرتمام کوهسارهای اطراف این پرنده زیبا درپروازمیباشد .

در« کشا »که ملك «کریمخان » سرداربد اقبال ناحیه سرحداست اهـالی اصرارداشتند توقف اختیارنمائیم‌ولی ما حرکت‌را ادامه داده مقارن غروب‌بقریه‌محقر «وراج» که ٦٥٠٠ فوت ارتفاع آن است وارد شدیم.

برزیل کریك بدبختانه پایش مجروح وناسور وخلاصه لنك شده بود و من نیزچون از قراین می توانستم حدس بزنم که قریباً برف خواهد آمد لذا صبح روزبعد ازورود بقریه فوق‌الذکرعازم بالا رفتن کوه شدم . حرکت قبل ازطلوع آفتاب برای بلدچی های ما خیلی مشکل و ناگوار بود ولی من بوسایل ممکنه ترضیه خاطر آنـانرا فـراهم نمودم و طولی نکشید به نقطه‌ای رسیدیم موسوم به « بندگلو » و بعد به دره‌ای که پر از مواد گوگردی بود و سپس در ارتفـاع ده هزار پـا تازه به سر بـالائی افتـادیم . ابتـدا از کنار کوه بالا رفته بـه چشمه ای رسیدیم موسوم به «آب خوش » که دارای آب گوارائی بود وما چند دقیقه ای کنار آن رفع خستگی نمودیم . بعد برودت هوارو به شدت گذارد و ادامه حرکت اشکال‌پیدا کرد.

بلدچی ها نیز زیـاد تر از نگارنده احساس سردی می نمودند زیرا بیچاره ها تقریباً لخت و عریان بودند . خلاصه مقداری از راه را بهرزحمتی بود روی قلوه سنگهای خیلی بزرك طی نمودیم .

هزار پا بالای کوه مستور ازخاکستر سفید رنگی است که از دور بـه برف شباهت دارد و ازهمین لحاظ اشخاص تصور می کنند که این کوه دایما مستور از برف می باشد . دو بعد ازظهرپس ازهشت ساعت کوه نوردی بقلهٔ کوه رسیدیم ومعلوم‌شد که کوه تفتان دونوك دارد ونوك شمالی آن‌معروف به « زیارت کوه »اندکی‌مرتفعتر ازدیگری است ونوك جنوبی آن که ما این همه راه برای تماشا ی آن آمده بودیـم آتش فشان می باشد . این دومی موسوم است به « مادر کوه »که در جنوب شرقی « صبح کوه » واقع شده و در مغرب آن نیز « نر کوه » قرار گرفته وهیچیك از آن ها دارای‌اهمیت خاص‌نمیباشد جز« مادر کوه » که آتش فشانی میکند .

چشم انداز های این حدود بهترین مناظر زیبای ایران است واز بالای کوه تفتان که بطرف‌سیستان نگاه میکنندقلل جبال درهر صدمیل فاصله درمقابل نمودار وارتفاع این کوه۱۲۵۵۲ پامی‌باشد . برودت هوا من وهمراهان‌راسخت‌متأذی ساخت وهواباندازه‌ای سرد شد که درحقیقت دست‌های ما نزدیک بودبیفتد . چون‌خورشید روبغروب بود لذا با شتاب هرچه تمامتر عازم مراجعت و ازاین کوه مخروطی شکل سرازیر شدیم .

پاسی از غروب گذشته به بند گلو رسیده پس از مختصری استراحت و صرف چند تخم مرغ و شکلات براه افتـادیم و ساعت ۹ بعد از ظهر پس از این که عصرعید میلاد مسیح‌رابرفراز کوه بلوچستان بتفریح گذرانده بودیم بچادرهارسیدیم .

این کوه آتش فشان را درمحل کوه « چهل تن » مینامند و معروفست که روزی از روزها چهل نفردراین کوه پدیدار و سپس ناپدید شده‌اند نظیر این داستان در کویته نیز شایع است و نه فقط در آنجا بلکه در این قسمت از قاره آسیا چنین افسانه هائی ورد زبان ها می باشد . تا آنجائی که ما اطلاع پیدا کردیم سکنه این

حول وحوش در اوایل این کوه را باحترام آن چهل تن میپرستیده و برای آن قربانی های زیاد می کرده‌اند . بلدچی ما که نسبت باشخاص همردیف خود شخص بافراستی بنظر میآمد می گفت ما ظاهراً مسلمانیم ولی ازرئوس و اصول مذهب اسلام اطلاعی نداریم ودرباطن این کوه را ستایش‌می کنیم . درحوالی نقطه‌ایکه‌ما چادرزده‌بودیم آثار و علائم مرزبندی و باغ و بوستانی مشاهده می‌شد ودر کنار دره نزدیک آنجا دریاچه ای بود پر از اردک و مرغابی که آب شیرینی داشت و می گفتند عمق آن نسبتاً زیاد است .

ازکوه «لگوار» واقع درهمین محل نیز که دراثر نزول برف‌سنگینی منظره زیبائی بخود گرفته بود بالا رفته یك بار دیگر ازچشم انداز های دلفریب این حدود لذت بردیم . در خرابه های این حوالی غارها ومغاکهای متعددی بود که من ابتدا تصور میکردم آن ها را به تقلید دخمه های تخت جمشید بنا کرده اند ولی اینک معتقدم که سر کردگان قدیم‌این‌مغاکها را بجای‌انبارغله ومحل ذخیره آذوقه خودبکار می‌برده اند . یکی از این غارها که من برای تماشا تا به انتهای آن رفتم هشت پا طول وشش پا عرض وپنج پا ارتفاع داشت . سکنه محل میگفتند که این غار ها را پادشاه خسروحفر نموده است !! درهرصورت این محل ظاهراً در ایام قدیم ازمراکز قابل اهمیت بشمار میرفته وجای تأسف است که هیچیك ازسیاحان سابق‌ازوجود این کوه آتش فشان ذکری نکرده‌اند.

معدنیات شاید دراین‌حوالی زیاد پیداشود ولی برزیل کریك بکشف شیئی قابل توجهی موفقیت حاصل نکرد . طبق اظهارات سکنهٔ محل ، کوهی‌است در این حوالی موسوم به « کوه گنج» و در آن کوه غاری است که درقعر آن دوخمره طلا موجود می باشد ولی احدی جرئت دخول بآن غار را ندارد ! ! الواح قبوری که جسته گریخته بنظر میرسید فوق‌العاده نفیس وزیبا حجاری شده بود ولی هیچ یک تاریخ خیلی قدیمی نداشت وظاهراً این نقطه در تمدن وصنعت آن قدر ها پیشرفت نکرده واهالی‌سیرقهقرائی نموده‌اند زیرا فعلا ازساختن نظیر همان سنگ های‌قبرهم

عاجزمی‌باشند . در آغاز سال ۱۸۹٤ بطرف قریه بزمان که دستور داده بودیم باروبنه ما را بآن جا حمل کنند حرکت نمودیم وچون حرکت ما بواسطهٔ نزول برف بتأخیر افتاده بود لذا ازحیث خواربار و آذوقه دچاراشکال شدیم اما این نقصیه را وفور کبك کوهسار های این حوالی جبران می نمود چنان که هرمرتبه ای چهل کبك شکار می کردیم . خلاصه پس ازعبور ازچندین دره وطی دامنهٔ کوههائی که بطرفین مشرق ومغرب امتداددارد حوالی استخر آب تلخی محاذی کوه گنج که دربالا بآن اشاره شدچادرزدیم . ارتفاع این منطقه درحدود پنجهزاروپانصد پا میباشد.

روز بعد بطرف رشته جبال «گوارکوه» متوجه شدیم . جلگه این ناحیه را «گالانگور» می نامند وچند خانوار ایل رکی در دامنه کوه سکنی دارند که در موقع مسافرت ما متأسفانه هیچ آذوقه ای نتوانستند برای ما تهیه کنند . خلاصه برای رفع خستگی در بیابان چادر زده واطراق کردیم و بلدچی ما در نتیجه تهدید یکی از شتردار ها که گفته بود ترا مسموم خواهم کرد ازترس جان گریخت‌ووضع ما در این جا بی نهایت ناگوار وطاقت فرسا شد زیرا باستثنای چند مثقال چای هیچ‌چیز دیگر برای ما باقی نمانده‌بود وخوراك ما منحصراًازشکار کبك وغیره تأمین‌میگردید وازهمه بدتر برای چهار پایان هم بیش از یك وعده دیگر علیق نداشتیم و از این بابت خیلی نگران و هراسان بودیم ولی درعین حال یقین داشتیم که بزمان تا محل اقامت ما بیش ازچهل میل مسافت ندارد . سرانجام برای این که شتر دار ها فرار اختیار نکنند برزیل گریك و من وسلطان سخروبسمت کوه مقابل براه افتادیم و پس ازپیداکردن‌راه ، همگی‌حرکت نمودیم . شب رابازدر کنارسه‌حلقه چاه آب معروف‌به « شوراب » چادرزدیم وچون میخ چادرها اتصال دراثربادهای شدیدازجا کنده می‌شد صبح زود براه افتادیم .

پس از طی مسافت مختصری بچادر چند نفر از نهروئی ها رسیدیم که نه برای ما چیزی تهیه کردند و نه حاضر شدند مقداری از راهرا با ما بیایند و تا لب جاده ما را هدایت نمایند . خلاصه بزحمت ومرارت زیاد به بزمان رسیدیم وخیال

ما بواسطه عدم آذوقه وغیره آسوده شد زیرا گذشته از آن که تحمل گرسنگی برای خود ما خالی ازاشکال نبود مشاهده وضع زار ونزار حیوان های زبان بسته هم‌انسان را برقت درمیاورد .

شرح مسافرت پنج منزل اخیر حاکی از این است که ناحیه سر حد تقریباً غیر مسکون می باشد در صورتیکه آب بقدر کفایت در آن جا موجود است و فقط امنیتی که توأم با قانون وعدالت باشد محل مزبور را آباد ومعمور خواهد ساخت . غارت و تاراج هنوز هم در این ناحیه رایج ومعمول می باشد ولی ما از این رهگذر بیمی نداشتیم و تمام طبقات بمحض این که ما را می شناختند از ما بخوبی پذیرائی میکردند واز این لحاظ سیاحت ماخوشبختانه در ناحیه سرحد به خیروخوشی خاتمه پذیرفت .

فصل دوازدهم

از بزمان بکرمان

قریه بزمان‌واقع‌است دردامنه های جنوبی سلسلهٔ جبالی که بهمین‌اسم‌نامیده میشود ودارای یك قلعهٔ خراب ویك نخیلهٔ زیبا میباشد. تعداد نفوس بزمان به صد و پنجاه نفربالغ میشودوباسکنه قراء مجاور که ازطوایف« کرم‌زائی» و « سامی »تشکیل گردیده به سیصد نفرمیرسد . بزمان‌سابقاًضمیمه ناحیه سرحد بوده ولی‌دراین‌اوان‌از آن مجزا گردیده است .

در زمانی که پطینگرسیاح‌معروف ازبزمان میگذشته مرادخان کرد حاکم این ناحیه بوده وبا مشارالیه باکمال رافت ومهربانی سلوك نموده است . قلعه‌بزمان را میگویند میرزا خان پسرحیدرخان اصفهانی درحدود دوقرن قبل بنا کرده است و وقتی که ایرانی‌ها بلوچستان را بحیطه تصرف درآوردند سکنهٔ‌بزمان مقاومت‌شدیدی بعمل آوردند. ابراهیم خان نیزبزودی به تسخیر محل‌موفقیت حاصل‌نکرده وبالاخره هم بوسیله توپخانه فاتح وباین نقطه مسلط شده است .

در پائین دست این قریهٔ خرابه های قلعه ای مشاهده میشود که بواسطهٔ عدم ظروف سفالین و مسکوکات قدیمی درقدمت آن تردید میرود . پطینگر که تنها سیاح سلف نگارنده در این حوالی بوده راجع باین نقطه چنین مینویسد ؛ « چاهی است دراین محل که دهانهٔ آن دوازده یارد مسافت دارد و درحدود دو سه فوت عمق آن است و دروسط این چاه یك لولهٔ استوانه‌ای شکل بقطرهشت اینچ از آجرساخته‌اند که آب از آن بشدت هرچه تمامتر غلیان دارد و کسی جرئت نخواهد داشت دست خود را بآن نزدیك نماید . آب این چاه گوگرد زیاد دارد وطعم و بوی آن بقدری بدو متعفن است که خوراك هم با آن طبخ نمی نمایند » آب چاه در موقع مسافرت نگارنده نود و هشت درجه حرارت داشت و دارای همان اوصافی بود که پطینگر توصیف کرده و ما ناگزیر بودیم یك ماه تمام از همین آب نوشیده و ضمناً آنرا برای شست وشو نیز بکار ببریم . اهالی ده این محل را «حمام» مینامند ودرموقع استحمام از آن استفاده میکنند.

بزمان سه هزار و یکصد فوت ارتفاع دارد ودردامنه یکرشته جبال مرتفع واقع شده که برای زندگانی بمراتب مناسب‌تر ازبمپور وفهرج میباشد . شتر دارهای ما چنانکه پیش بینی می شد فوراً بمنازل خود رفتند و چون ما می خواستیم در کوههای اطراف بسیروسیاحت پرداخته وبعد نیز تا وصول خبرفرمانفرما توقف نمائیم حرکت آن ها را با خونسردی تلقی نمودیم . یکی دوروز درچادرهای خود بسر برده ضمناً بار ها را باز و تفنك و شمشیر خود را تمیز نمودیم . و در نتیجه این عمل درآن حوالی شهرت یافت که ما سلاح ها و مهمات نامبرده را از کوه چهل تن در آورده ایم .

سلسله جبال بزمان مرکب از یك رشته کوهی است که بموازات یکدیگر ازشمال بجنوب امتداددارد . کوهی که مابیالای آن رفتیم معروف است به کوه «خضر زنده»

ونزدیك آن ،کوه دیگری است موسوم به « مه کوه » که نباید آنرا با به‌پچه‌کوه که پطینکر آنراکوه نوشادر نامیده است اشتباه کرد .

من مرکز توقف خود را به فرمانفرما اطلاع دادم و پس از این که مشارالیه آذوقه فراوان و وسایل نقلیه برای ما فرستاد در صدد حرکت بر آمدیم واول فوریه بعزم بمپور براه افتادیم . جاده بین راه صاف ومسطح بود وهیچ آبادی و معموره ای‌نداشت . درمنزل دوم ، ازرود « کسکن » که ازشعب‌فرعی‌رودخانه بمپور است رد کرده شب را حوالی ارك معروف محل چادر زدیم و صدای شلیك‌های توپ را که بافتخار والی ایالت درفضا طنین اندازمیگردید بخوبی میشنیدیم . فردای آن‌روز پس‌از طی‌مسافت مختصری وارد بمپورشدیم .

روزبعد فرمانفرما رسید واهالی محل استقبال شایانی ازاو نمودند . علاوه بر شلیك توپ صدای هلهلهٔ اهالی بآسمان میرسید و زنهای بلوچ بافتخار ورود والی غریوشادی کشیده دست‌افشانی وپای‌کوبی میکردند . فرمانفرما برای شام‌همه‌گونه وسائل‌پذیرائی، آن هم بطرزاروپائی‌تهیه نموده وحتی شراب ناب‌هم حاضر کرده‌بود و ما را مورد همه گونه لطف و عنایت قرار داد . روز بعد بطور رسمی از معظم‌له دیدار نمودیم وپس از چند ماه مسافرت خسته کننده ازنوای نشاط انگیز موزیك که بسرود ملی مترنم بود لذت بردیم . سپس باتفاق معظم له بفهرج رفته ضمناً بـه تیر اندازی وشکار دراج پرداختیم‌ودرظرف‌یك هفته ازسر کردگان بلوچ که برای‌ملاقات فرمانفرما اجتماع نموده بودند اطلاعات‌مفیدی‌بدست آوردیم.

در همین ایـام آن هندوئی که درسوران‌جریان‌کار او را تحقیق نموده بودم احضار گردید و در موقع ورود اظهار داشت که یکی ازمستخدمین حاکم « سیب » مشارالیه را مضروب و مجروح ساخته است لذا ضارب نیز احضـار گردید و سه روز متوالی از متداعیین تحقیقات کافی بعمل آمد و معلوم شد حـاکم بلوچستان در این مورد تعدیـات و اجحافـاتی نموده است. بنـا بدستور فرمانفرمـا مقرر

گردید که زین‌العابدین خان محاسبات هندوی مزبور را تصفیه وخوداورا تحت‌الحفظ بچاه بهار بفرستد تا از آنجا به کراچی اعزام شود. جای‌مسرت است که دراثر اقدامات مجدانهٔ فرمانفرما وجدیتی که‌معظم‌له دراین‌موضوع ابرازداشت از آن‌تاریخ به‌بعددیگر احدی‌جرأت تخطی بحقوق رعایای بریطانیا را پیدا نکرده است

در اواخر فوریه هوا غفلتاً کرم شد وبدین مناسبب ما روزحرکت به‌رودبار نهایت شعف را داشتیم. از زمان اسکندر کبیر باین طرف از اروپائی ها ما اولین کسانی‌بودیم که ازاین راه عبورمی‌نمودیم. ازآنجاقلل جبال «بشاکرد» ازدورهویدا میباشدوجاده تاآنجائی که آب‌رودخانه بمپور باهلیل‌رود اتصال‌پیدا میکند به موازات رودخانه امتداد دارد واز آن جا که میگذرید بخاك رودبار وارد میشوید.

اراضی اطراف «کوچکردان» سبزوخرم بود وخضارت وسرسبزی دشت‌ها نشاط فوق‌العاده‌ای در بینندگان ایجاد می نمود. در این راه باران خیلی بما اذیت کرد و سیل همه جا راه افتاده بود ولی درعوض شکار آهو و کفتار و سیاه گوش و گربه وحشی‌لذت‌فراوان داشت. یك روزنیزدوسه گرگ ازدورپدیدار گردید که‌فوری فرار کردند وما بشکار آنها موفقیت‌حاصل ننمودیم. بواسطهٔ نزول‌باران ونزدیك‌نشدن بکویر، بشکار گورخر نیزموفق نگردیدیم.

جای تأسف‌است که ازخاك‌باین حاصلخیزی و آب‌باین فراوانی استفاده کافی نمیشود درحالیکه بنا بگفته یکی ازمعمرین‌محل‌درایام سابق متجاوزازدویست قنات دراین‌جلگه دایربوده است.

مقبره شاهزاده عباس در« زه‌گلوت» زیارتگاه سکنهٔ اطراف است و اینك ذیلا بدرج اسامی طوایف مختلفه رودبارمبادرت میشود:

سرباغی، شاه ولی بور، شامبوتی، لرك، لار، تولاجاری، روحانی،قندری، ده‌کهنی، نودزهی، منوجانی،جکینی، کوه شهری، گلاشکردی، گرچندی، مرادری

ترکی ، سرحدی، قلمرزی ، کوه سهرانی و گیرکی

اولین ده بزرك بین راه « شاه آباد » است و مقبرهٔ میر مقداد که میگویند علمدار پیغمبر بوده در چند میلی مشرف آن واقع شده . در قبرستان این محل حجاریهای قدیمی نفیسی مشاهده میشود ودرروی یکی ازالواح، این کلمات «میررئیس حلیف بن میرخداداد » منقوراست که تاریخ آن ۱۰۵۹ هجری میباشد

درشاه آباد یك روز را صرف خشك کردن اثـاثیه نموده سپس بطرف بیژن آباد حرکت کردیم و بعد صد وپنجاه میل مسافت را باآسودگی خاطرچون مهمان فرمانفرما بودیم و علیق و آذوقه قبلا همه جـا سر منزل برای ما فراهم شده بود طی نمودیم در این ناحیه جریان مسافرت ما کاملا برخلاف سرحد بود وبملاحظهٔفقدان آذوقه تزلزل خاطر نداشتیم و کلیهٔ مخارج ما دراین راه ازطرف آن میزبان باسخاوت تأدیه میگردید .

ابتدا تصمیم ما این بود که از هلیل رود عبور و از راه اسفند قه بکرمان برویم ولی چون اجرای این تصمیم بواسطهٔ سیل زیاد ممتنع بنظرمی آمد لذا راه جیرفت وراین را انتخاب و ازسمت شمال بطرف «جبال بارز» حرکت کردیم . در منزل اولی ازمیان اراضی نسبتاً حاصلخیزی عبورودرحوالی سرحد جیرفت به چشمهٔ گرمی رسیدیم که آب آن شفا بخش بود .

روز وارد «دوساری » کرسی نشین جیرفت شدیم که اغلب املاك آن خالصه است و دو سه نفر چند لنگه قـالیچه و خورجین برای فروش نزد مـا آوردند . نخلستان دوساری دردامنه یك کوه مرتفع سنك آهکی واقع شده است که چشمه‌ای نیز از میـان آن می گذرد و آسیـاب بزرگی حوالی آن بنا شده . بنا بمعمول ما ازقبرستان محل که خطوط زیبائی روی الواح قبور آن منقور گردیده ومربوط بقرن هفدهم است بازدید نمودیم .

رشته جبالی که ناحیه کرمسیر «جیرفت» رااز اراضی مرتفع سردسیر «راین» و «ساردو» مجزامی کند «جبال بارز» است که بخطا معروف به «جمال بارز» شده یعنی همان رشته جبالی که قله معروف آن موسوم است به «امجز» و بالای سر دوساری واقع گردیده. گدار «زورناك» درطرف مشرق این محل قرار گرفته که جاده مستقیم ولی سنگلاخ نرماشیر از این گردنه امتداد دارد.

بعد از چند روز بموازات رشته جبال نامبردهٔ بالا حرکت و از گردنه کوه خرپشت رد کردیم. در «دشت کوچ» مقابل شهر معروف جیرفت یکروز توقف نمودیم و چون رودخانه بواسطه آب زیاد غیرقابل عبور بود از رودخانه شور که در ساردو جاری است رد کرده کنار هلیل‌رود که چند نفر در آن برای تفریح حاکم محل شنا می کردند چادرزدیم و چون سیل رو بنقصان بود تصمیم گرفتیم یکروز بعد ازحرکت فرمانفرما توقف نمائیم. بحسینخان مهنی دستورداده شد ازما پذیرائی نماید وسرانجام هنگام حرکت مسیلی را که ۲۰۰ یارد عرض آنست پشت سر نهادیم. آثارشهریکه مارکوپلو آن را کامادی می‌نامد دراینجا مشاهده می‌شود.

پس ازطی مسافتی چند در «مسکون» که ازقراء متعدد این اراضی مرتفع است، ودر پائیز پراز کبك می‌باشد، به فرمانفرما ملحق شدیم. کلانتر این محل نسب‌نامه‌ای دارد که در پشت بیست وچهارم به «سلطان‌سنجر» میرسد. ازفراز گدار «ده‌بکری» که ۷۳۸۰ فوت بالای سطح دریاست، کوه کفوت را که مشرف بجلگه بم می‌باشد واراضی وسیع لوت را تماشا نمودیم. ده‌بکری هوای معتدلی دارد وییلاق خوانین بم بشمارمیرود.

از «مرغك» بسمت کوه جوپار حرکت نمودیم از وسط راه ساختمان های فوقانی ارك بم دیده می‌شود ودر «سروستان» که محل ورش بادهای شدیدی است توقف کردیم ولی چون شدت صدای باد مانع خواب واستراحت بود بحرکت ادامه دادیم وپس

از عبور ازرودخانه ساردو طولی نکشید به «پابنه» رسیدیم . عرض رودخانه ساردو در حدود ۳۰ یارد است و بطرف بم سرازیر می‌شود . روز بعد بقصبهٔ « راین » که باغات زیادی دارد وارد شدیم . زن‌های این ناحیه مثل زن‌های کرمان چادر سفید برسرمی کنند درصورتیکه در یزد چادرسفید اختصاص بزنهای یهودی دارد . سکنهٔ «راین» به ۵۰۰۰ نفر بالغ میشود ودرنقطه‌ای واقع شده که محل تقاطع چندین جادهٔ مختلف است و از سالها باینطرف موقعیت مهمی را حایز و در قرن دوازدهم میدان جنك ملك ارسلان و برادرش بهرام‌شاه سلجوقی بوده‌است .

اسامی ایلات اینحدود ازقرارذیل می‌باشد :

مقبلی	۱۰۰ خانوار
نوشادی	۷۰ »
هابیل	۳۰ »
آقا رضا	۲۰ »
جمع	۲۲۰ »

چون چند روزی تندی وچابکی اسبهای ایرانی وانگلیسی مطرح مذاکره بود و طبیب مخصوص فرمانفرما نیز با وجود چندین سال اقامت در پاریس بواسطه عدم حضور در مسابقه های اسب دوانی مدعی بود که اسب های ایرانی چالاکترند نگارنده حاضر شد اسب لاغر ونحیف خود را با هر کدام از ۹۰ رأس اسب فرمانفرما که خواسته باشد بمسابقه بگذارد این ادعا خیلی موردتعجب واقع‌شد وشرط‌بندیها در اطراف آن بعمل آمد و از طرفی چون ما حاضر بشرط بندی نشدیم فرمانفرما و همراهان اوشکست ما را مسلم میدانستند و بطورمسخره می گفتند چگونه ما حاضر شده‌ایم اسب خود را که بقول آنها بشتر شباهت دارد با اسب عربی غزال‌کش آنها بمسابقه بگذاریم .

چون برزیل کریك سبکتراز نگارنده‌بود برای سواری و فرمانفرما بعنوان حکم‌مشترك انتخاب گردید ونگارنده رانیز بسمت داورمسابقه برگزیدند .

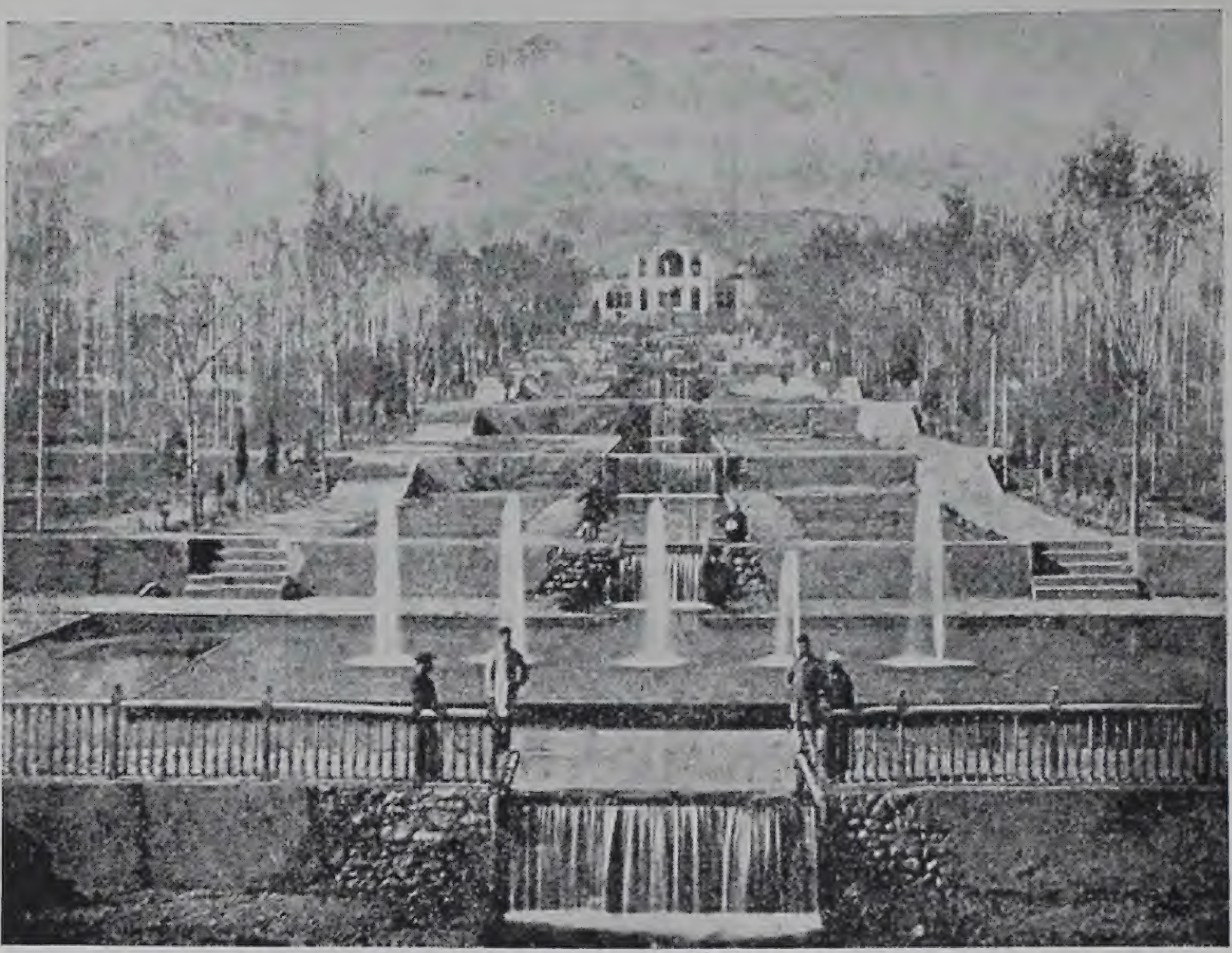

۲ـ باغ فرمانفرما در ماهان

331.899
Sh 231
Acc=10171

SHARP, J. G.
Industrial
conciliation and
Arbitration in Great B.
JAMMU & KASHMIR
UNIVERSITY LIBRARY
KASHMIR DIVISION.

محل مسابقه یك سر بالائی بود که درحدود یك‌میل مسافت‌داشت و نویسنده را بیم آن بود که ارتفاع ۸۰۰۰ پا سراشیبی برای اسب انگلیسی تأثیر نامناسبی داشته باشد .

چون این اینجانب نیز میل داشتم که از آغاز تا انجام مسابقه را تماشا نمایم لذا اول یکی از اسب های فرمانفرما را انتخاب ولی بعد فسخ عزیمت کردم و یکی از یابوهای خود را که دیگران تصورمی کردند قادر بحرکت نخواهد بود سوارشدم وعجب اینست که همان یابوی اسقاط نیز ۱۵ یارد از اسب عربی جلوافتاد ودرمسابقه دوم‌شد . فرمانفرما ازاینقضیه فوق‌العاده استعجاب نمود و گفت من فکرمیکردم که‌شاید آن‌اسب انگلیسی ازاسب‌من گوی سبقت را برباید ولی هیچگاه احتمال نمیدادم که این یابوی مردنی نیز از آن اسب جلوبیفتد .

چابك سوار فرمانفرما با اضطراب فوق‌العاده‌ای گفت آقا ! ! قربان شما ! چگونه این اسب زبان بسته که به شترشباهت دارد ازباد صرصر تند تر و سریع تر میرود ؟ ! ! راستی خود من هم از این که « غزال کش عربی »گوی سبقت را نربود بحیرت افتادم .

یکی از علل مهم این پیش آمد زین و لگام بد ساخت ایرانی هاست . از طرفی چنانکه بعدها شنیده شد وضع اصطبل ایرانی ها نیز مرتب نیست زیرا بعضی مواقع اسبها را زیاد خوراك میدهند و برخی اوقات علیق آن ها به تعویق میفتد کمااینکه همان اسب کذائی هم‌در ده ساعت قبل‌از مسابقه هیچ نخورده بود .

درهر صورت اینمسابقه تفریح خوبی بود ونتیجهٔ آن درسرتاسرایالت کرمان ورد زبان‌ها شد وشب نوکرهای ما بواسطهٔ موفقیتی که نصیب مخدوم آنها شده بود دست‌افشان و پایکوبان شادی‌ها نمودند و یکی ازآنها که بآثار سعدی شاعر آشنا بود اتصال می گفت :

اسب تازی اگر ضعیف بود همچنان از طویلهٔ خر به

خلاصه بطرف « ماهان » سرازیر شدیم . از فراز تپه های مرتفع بین راه مناره‌های فیروزفام مزارشاه نعمت‌الله ولی دیده می‌شود وسپس طولی نمیکشد که مسافر بباغ فرح انگیز فرمانفرما میرسد . بعد از طی بیابانهای لم یزرع و صحاری بایر و یکنواخت، مشاهدهٔ فوران آب حوضهای زیبای این باغ ومنظرهٔ اشجار سبزوخرم آن، کیف فوق‌العاده‌ای خواهد داشت .

« سید نورالدین » یزدی ملقب به « شاه نعمت‌الله ولی » که درماهان بدفن رسیده ازفرزندان امام محمد باقر است ودر ۷۳۰ هجری درحلب قدم بعرصهٔ وجود گذارده . شاه نعمت‌الله بعد از کسب علوم وفضائل بسیروسیاحت پرداخته و ۸۰ روز در اواسط زمستان در قلهٔ کوه دماوند و همچنین ۸۰ روز در قلهٔ کوه الوند عبادت کرده و ریاضت کشیده است .

سپس بکربلا و نجف مشرف شده و از آنجا بمکهٔ معظمه رفته و ۷ سال در آنجا بسر برده است و بعداً در حلقهٔ مریدان شیخ عبدالله جعفر داخل شده و چندین سال بسیاحت بلاد و امصار پرداخته و درخلال این مدت شاید به هندوستان رفته باشد .

شاه نعمت‌الله درسفرسمرقند مورد تبجیل واحترام تیمور واقع شده وچون عدهٔ پیروان و متابعین او رو بفزونی گذارده فاتح نامبرده بوحشت افتاده و امر کرده است منزلگاهی درنقطهٔ دور دست سمرقند یعنی درماهان برای او ترتیب داده ویرا بآنجا بفرستند . شاه نعمت‌الله سفری نیز بشیرازرفته وعرفا ودانشمندان آنشهر مقدم ویرا گرامی داشته و ورود اورا به‌انجا بحسن قبول تلقی نموده‌اند .

صیت شهرت شاه نعمت‌الله بقسمی دراطراف واکناف شایع شد که بزرگان هرمحل برای وی تحف و هدایای گران‌قیمت می‌فرستادند و از وی مراد میطلبیدند .

یکبار احمدشاه بهمنی پادشاه دکن هدیهٔ معتنابهی برای شاه‌نعمت‌الله میفرستد که گمرك آن بپول امروز به هفتـاد هزار پوند بالغ میشود و این مبلغ را نیز شاهرخ باشاره همسرخود برای‌وی حواله‌میکند زیراعیال‌شاهرخ بشوهرخود تذکرمیدهد که وصول گمرك ازچنین شخصیت مقدسی درتاریخ انعکاس خوبی نخواهد داشت . شاه‌نعمت‌الله درسال ۸۳٤ هجری داعی حق را لبیك گفته ودرقریهٔ مصفای ماهان بدفن رسیده‌است.

پیشگوئی‌های شاه‌نعمت‌الله تا بامروز نیزورد زبان‌ها می‌باشد وبعضی از آنها را میسیز ستیل انگلیسی ترجمه کرده است .

گنبد و مناره‌های فیروزفام مزارشاه‌نعمت‌الله ازدور بغایت قشنگ ودلفریب میباشد ولی محوطهٔ داخلی آن باستثنای اشجارسبزوخرم و کاشیکاریهای زیبای اطراف دارای خصوصیـات جالب توجه دیگری نیست و دیوار هـای صحن نیز احتیـاج بتعمیرومرمت دارد . کف صحن در موقع مسافرت نگارنده با یك قالی کهنه نقش ترنجی نفیسی مفروش بود که می گفتند تقدیمی شـاه عباس میباشد چندی بعد شنیدم مسیو راکوفسکی سیاح اطریشی آنرا خریداری کرده است . تاریخ بافت قالی ۱۰٦۷ هجری بود و چون سلطان عظیم‌الشأن صفوی چند سال قبل از این تاریخ وفات کرده احتمال میرود سنه‌ای که روی قالی بافته شده سال اتمام آن باشد . شال بسیارنفیسی روی قبر گسترده ویکجفت شاخ بزهندی نیز بدیوارها نصب شده است .

از قرارمسموع مزار شاه‌نعمت‌الله سابقاً کتابخانهٔ خیلی مهمی‌داشته که اینك متأسفانه اغلب کتب قیمتی آن دراثر بی‌مبالاتی متصدیان از بین رفته است . درجوار قبر شاه‌نعمت‌الله چند قبردیگر منجمله قبر پسر خود شاه نیز دیده می‌شود .

محمدشاه قاجار نصف املاك خالصهٔ ماهان راوقف مزارشاه‌نعمت‌الله کرده ولی متأسفانه حسب‌المعمول عوائد موقوفه حیف ومیل می‌شود ومطابق دستورواقف بمصرف نمیرسد . عدهٔ زیادی ازدراویش مرتزق موقوفه میباشند وهمواره جمع کثیری از آنها در اینمحل بسرمیبرند .

اراضی بین راه ماهان بکرمان بقدری پراز شن وماسه است که بقول مسیو خانیکف از اراضی لوت پای کمی نمیآورد ولی در عین حال خاك آنها سفت و محکم می‌باشد چنانکه اکثرقنوات از زیرهمین اراضی عبورمی کند در نصفهٔ راه درنقطه‌ای که «پایاب» نامیده می‌شود اندکی استراحت نمودیم وشتردارها جلوافتادند. مقارن غروب پس ازعبور از دامنهٔ جبال «سرآسیاب» و قلاع قدیمی شهر برای دومین مرتبه درست یکسال بعد ازسفراول بکرمان رسیدیم (۱).

---

(۱) شاه نعمت‌الله در بیست و پنجسال اواخرعمرخود درماهان میزیسته وچون قبل ازآن مدتی را در یزد سکونت داشته بیزدی معروف شده و از همین نقطهٔ نظر در تاریخ یزدموسوم به «جامع مفیدی» که در ۱۰۸۲ هجری تألیف گردیده (فهرست کتب فارسی موزهٔ بریتانیا تألیف ریو صفحهٔ ۲۰۷ و۲۰۸) شرح حال وی مندرج است.

شاه نعمت‌الله تا اواخرعمرخود سرزنده ونشیط بوده وبنظم اشعارهمت میگماشته خود او می گوید:

نود وهفت سال عمر خوشی　　بنده را داده حی پاینده

شیخ عبدالله یافعی مراد شاه نعمت‌الله که درمتن بنام او اشاره‌شده مردی بزرگ واهل علوم باطن وظاهر بوده و درتصوف مصنفات عالی دارد. (تذکرهٔ دولتشاه چاپ بمبئی صفحهٔ ۱٤٦) ودر ۷٦۸ هجری وفات کرده است (تاریخ ادبی ایران تألیف برون صفحهٔ ٤٦٤)

شاه نعمت‌الله علاوه بردیوان اشعار، ۵۰۰ رساله درمراحل مختلفهٔ تصوف تألیف کرده (فهرست کتب فارسی ریو صفحهٔ ٦۳۵) که پاره‌ای ازاین رسائل در مرداد ۱۳۱۱ هجری شمسی بنفقهٔ مرحوم حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین شیرازی مرشد طائفهٔ نعمت‌اللهی درمطبعهٔ ارمغان تهران بطبع رسیده‌است.

دیوان اشعار شاه نعمت‌الله نیز یکمرتبه در ۱۲۷٦ هجری در تهران و یکبار نیز در ۱۳۳۷ در کرمان بحلیهٔ طبع آراسته شده وچاپ کرمان خط میرزا کاظم‌خان رونقعلیشاه کرمانی می باشد.

بشاه نعمت‌الله کرامات وخوارق عادات زیادی نسبت میدهند و ازآنجمله گویند روزی شاهرخ میرزا ازسید سؤال کرد شنیده‌ام شما نعمتهای شبهه‌آمیز تناول می کنید.

سید درجواب گفت اگر خون جملهٔ عالم مالامال شود مرد خدا جز مال حلال نخواهد خورد. شاهرخ برای امتحان چند روز بعد خوانسالارخود را امرداد که بره‌ای بظلم ازعاجزی بستاند وطعامی ترتیب دهد؛ خوانسالارحسب‌الامر بره‌ای فربه از پیرزنی

باجبار گرفت و طعامی ترتیب داد ، سلطان سید را دعوت کرد و مشترکاً آن طعام را تناول نمودند ؛ بعد شاهرخ بسید گفت شما فرمودید که غیر ازمال حلال نخواهید خورد حال اینکه این بره را بامرمن بظلم ازعاجزه‌ای گرفته بودند .

سید گفت تحقیق کنید شاید حق تعالی را در این امر مصلحتی باشد . باری پیرزن را حاضر و کیفیت حال را سؤال کردند اظهار داشت پسری داشتم بسرخس رفته بود واخبار ناملایم ازاومیشنیدم که خبررسید ار کرمان سیدی بزرگ نعمت‌الله نام بهرات آمده نذر کردم که اگرفرزندم بسلامت رسد بره‌ای بسید اهداء کنم درهمانروز فرزندم بسلامت ازسفر بازآمد ومن برهٔ معهود را بپشت کرده برای سید می‌بردم که خوانسالار سلطان بظلم گرفت . شاهرخ را معلوم شد که حق تعالی باطن انبیاء واولیاء را ازحرام محفوظ میدارد (تذکرهٔ دولتشاه صفحهٔ ۱۴۷ چاپ بمبئی)

اکثرعرفا و بزرگان وقت حلقهٔ ارادت شاه نعمت‌الله را گردن گرفته بودند و خواجه حافظ شیرازی در این شعرمعروف خود که می گوید :

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند　　آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

نظرش باین بیت شاه نعمت‌الله است که گوید :

ما خاك راه را بنظر کیمیا کنیم　　صددرددل بگوشهٔ‌چشمی دوا کنیم

« م »

فصل سیز دهم

در ایران مرکزی

پس از ده روز توقف و ملاقات با عده ای از اهالی و کسب اطلاعات لازم راجع بکرمان ، برزیر کریك روانهٔ هندوستان‌شد واینجانب بسمت یزدحرکت‌نمودم وبعدازشش ماه میان من ومصاحبان سفرمفارقت وجدائی افتاد.

کرمان به یزد دو جاده دارد که مسافت هر دو یکسان است . راهی کـه بیشتر از سمت جنوب امتداد دارد مسیر عدهٔ زیادی از انگلیس ها منجمله خط عبور اعضای هیئت اعزامی گلدسمید بوده ولی از جاده زرند و بافق تا قبل از من فقط یکنفر آن هم «کاپیتن کیت‌ابت» که یادداشت های مختصری ازمسافرت وی باقی مانده عبور کرده است .

در طرف شمال کرمان قراء زیاد وآبادی های متعددی است کـه بواسطهٔ فراوانی علیق اسب های نگارنده با وجودی که راه را بسرعت طی می نمودم چاق و فربه شدند . روز بعدازحرکت، به‌اراضی پست شوره زاری افتادیم که بدبختانه شدت بارندگی همهٔ ماراغرق درآب کرد و شتر دارهائی که اثاثیه را از جادهٔ پائین دست

مشرف به سمت غربی میبردند ما راگم کردند وبالاخره چون آن ها را پیدانکردیم بخیال این که جلو رفته و چادر زده اند حر کت را ادامه دادیم ولی هوا طوفانـی و منقلب شد و تگر گی آمد که متعاقب آن وسیل مهیبی در بیابان راه افتاد و صحرا مبدل به دریای آب شد . خلاصه در اثر روشنائی برق چند درخت از دور پدیدار شد و بالاخره درعلی آباد نیزشتردارها وهمراهان که خیس آب شده بودند بما ملحق گردیدند.

از علی آباد به « زرند » دو سه میل راه زیاد تر نیست و در حـدود هزار خانوار بلوچ در این حوالی سکونت دارند . زرند چهار هزار نفر جمعیت دارد و درجلگه حاصلخیزی واقع شده است . در موقع مسافرت ما مردم این محل ظاهراً با فقروفاقهٔ فوق العاده ای دست بگریبان بودند زیرا عدهٔ زیادی گدا دور چادرهای ما حلقه زده استمداد می نمودند . ناحیه زرند ازقرن دوازدهم باین طرف که بحیطه تصرف « ملك دینار» درآمده سابقهٔ تاریخی دارد ولی در قدمت آن تردید نمیرود و چون محل تقاطع جاده هـای مختلف است بطور حتم درایام سابق حایزنهایت اهمیت بوده . یکی ازمنابع ثروت زرند محصول تریاك آنجامی باشد . آن طرف زرند تاشش میل چندین پارچه آبادی است وازپنج میل ریگزار که گذشتید به اکبر آباد میرسید. حوالی اکبر آباد اراضی حاصلخیزیست و قریهٔ موسوم به یزدان آباد مرکز نمدبافی و قالیبافی میباشد . «سیریز» راکه درهمین راه واقع شده میگفتند سال قبل «حسین‌خان بهارلو» تاراج کرده است .

حرارت هوا دراینموقع روز بروز رو به ازدیاد بود وما پس ازعبور ازنهر آب شوری چند ساعت توقف کردیم تا شتردارها ازاین حول وحوش که می گفتند نـا امن است رد کنند وخیال ما راحت‌شود وچون با دزد وراهزنی تصادف نکردیم‌معلوم شدکه اشرار فقط‌قافله های کوچك را موردحمله قرار میدهند .شب رادر«حوض‌دق» بیتوته نموده روز بعد وارد « خودران » شدیم که چنار تنومندی دارد . این درخت عظیم‌الجثه باطراف حوض مجاور ریشه دوانیده بود وبواسطهٔ همین‌قطر وتنومندی ما

متوجه‌شدیم‌چرا درایام‌سابق‌اینگونه اشجاردر نظرمردم مقدس‌بوده‌است . احتمال‌میرود که‌مار کوپلو نیز درموقع‌مسافرت بمشرق‌درزیر سایهٔ همین‌درخت کهن چنددقیقه‌ای‌توقف ورفع خستگی کرده باشد .

از افسانه هائی که راجع به اسکندر انتشار یـافته این طور استنباط می شود که مشارالیه روزی چنار تنومندیرا بوسیده و استفسار می کند آیا او دنیا را تصرف و به مقدونیه مراجعت خواهد کرد یا نه و ناگهان درخت بآواز در می آید ومی گوید « ای اسکندر توسلطان روی زمین خواهی شد ولی به مقدونیه مراجعت نخواهی کرد .

خلاصه مسافرت راادامه داده‌روانه قصبه« بافق» شدیم . آب این‌محل‌اند کی شورمزه‌است ولی برای‌مانزدیك قناتی که آب‌نسبتاً شیرینی‌داشت چادرزدند ویکروز در آنجابرای رفع خستگی‌شتردارها توقف‌بعمل آمد . ازخودران به اینطرف بخاك یزدوارد شده بودیم ولی‌بافق سابق‌براین ضمیمه‌کرمان بوده است . ازاین‌جاتا جلگهٔ یزد متجاوز از چهل میل راه است وما به اشتیاق دیدار هموطنان خـود حرکت و از رود خانه شوری‌که در ارتفاع سه هزار پا واقع شده رد نمودیم . ازکرمان بطهران این‌نقطه کوتاه ترین نقاطمیان‌راه‌میباشد ورودخانهٔ مزبور در کویر فرومیرود واراضی نمکزار که درزیراشعه آفتاب برق‌میزند ازچندمیلی‌شمال‌مسیررودخانه پدیدارمیباشد. دراثر تحقیقاتیکه نگارنده بعد ها بعمل‌آورد معلوم شد که ایـن رود خانه از شعب رود خانه « لاله زار» است . پس ازسیزده ساعت حرکت درحوض تبر کوه توقف‌و روز بعد نیزحوالی «چاه قاورد» اطراق نمودیم . بموجب‌تاریخ سلاجقه این‌چاه را در قرن یازدهم بامر « ملك قاورد » حفر کرده‌اند و « وکیل‌الملك» والی معروف کرمان نیز کاروانسرائی حوالی آن شروع نموده ولی متأسفانه اجل مهلتش نداده واتمام‌بنای آن بر اثرمرك او دربوتهٔ اجمال مانده است . ازفراز مقسم آب این منطقه یزدرا از دوردرزیراشعهٔ خورشید که روبه‌افول بود تماشاکردیم وپس‌ازشانزده ساعت خسته و وامانده به فهرج رسیده و بعد ازطی چند میل راه به شهر بیابانی ایران که ۳۰۲۰ پا

ارتفاع آنست وارد ومشمول الطاف و مهمان نوازیهای مستر فرگوسن رئیس بانك شاهی یزد واقع شدیم . دراین شهر ، زندگانی برای جماعت قلیلی ازاروپائی هاتااندازه‌ای خالی ازاشکال نمیباشد واهالی یزد در تعصب افراط می کنند . دراین تاریخ یزدحاکم نداشت ووضع اروپائی ها نهایت مشکل ودشوار بود خاصه این که دراین اواخرلایحهٔ بی امضائی درشهر انتشار داده بودند مبنی بر این که اگر فرنگی ها سواره از بازار عبور کنند جانشان به معرض خطر افتاده هدف گلوله واقع خواهند شد . دراثـر توزیع همین لایحه شعبه بازار بانك تا چند روزی تعطیل گردید . ممکن است بعضی تصور کنند که وحشت هموطنان ما موردی نداشته ولی وقتی اطلاع پیدا کنند که اهالی این شهر زرتشتیان را روز روشن در ملاء عام آماج پیکان آتشین می کنند و تازه از قاتلین هم هیچگونه مواخذه‌ای بعمل نمیآید وقتل و کشتار ازواقعات عادی این شهر بشمار میرود قدر ومنزلت آن عده معدودیکه دراین قطعه دوردست با زن و بچه بسرمیبرند بخوبی معلوم و جان فشانی آن ها مورد تقدیر واقع خواهد شد . جای بسی مسرت است که درایام حاضراین گونه اوضاع اسف‌انگیزاند کی‌رو به بهبود گذارده‌است ولی درهرصورت باید ازمساعی وزحمات آن عده ازپیشروان کشور ما که دراین نقطه و سایر بلاد بعید دنیا برای حفظ احترام وطن ، مثل افراد نظامی جان خود را در معرض هر گونه خطرمیاندازند قدردانی وثبات قدم واستقامت آنان را تقدیس و تمجید کرد .

از یزد تا قم سیاحان سلف نگارنده درقرن سیزدهم «مارکوپلو» و در قرن چهاردهم «ادریکس» و درقرن پانزدهم « اتانا سیوس نیکتین» و « جوزا فابار بارو » بوده اند که چهارمی در سیاحتنامه خود اینطور می نویسد ؛ ازیـزد به قصبهٔ کوچك « مـردت » و پس از دو روز به « گرد » میرسید که در آن جـا جماعتی خود را ابراهیمی نامیده و مدعیند از اعقاب حضرت ابراهیم می باشند . از آن جا دو روزه به نائین و دو روزه به نیستان و ایضا دو روزه به هر دستان (اردستان) و سه روزه به کاسان (کاشان) میروید . اواخر آوریل ازیزد حرکت نمودیم وازاینجا بآنطرف

جاده از وسط بیابـان شن زاری امتداد دارد که در بعضی نقاط آن آثار کشت و زرع دیده می شود .

خلاصه در « حجت آباد » که کاروانسرای آبرومند و آب انبار نسبتاً بزرگی دارد توقف نمودیم . در این جا تا چشم کار میکند دریای شن و ماسه است . قصبه کوچك « میبد » که درسی میلی یزد واقع شده همان نقطه ایستکه جوزافابار بارو آنرا « مردت » نامیده و کاروانسرای آبرو مندی دارد ودیوارهای بی نظم و ترتیب آن شبیه دیوار های قوچان است . این ایام گلیم های قرمز و با دوام میبد نهایت اشتهار را دارد . چون در این حوالی محل مناسبی برای توقف پیدا نشد از آن قصبه وقراء مجاور آن که تمام معمور و آباد بنظر میآید گذشته شب را در قریهٔ محقر « کوچیل» توقف نمودیم .

روز بعد از اراضی حاصلخیز اردکان عبور نموده به عقدا رسیدیم .جوزافا بار باروظاهراً همین عقدارا « کرد» نامیده وطایفهٔ ابراهیمی نیز همان سادات محل هستند که پارسیها را اقوام خود میدانند . چون جوزافا باربارو از اردکان که ازمراکز مهم سابق پارسی‌ها بوده‌است عبور نموده احتمال میرود که زرتشتی‌ها را اول وهله درعقدا ملاقات کرده باشد وچرا آنها راابراهیمی نامیده معلوم نیست جزاینکه بگوئیم زرتشتیان پیغمبر خود را باابراهیم منطبق میکنند .

نوشته های دستور ترك آباد واقع درناحیه اردکان فعلا درشهر بمبی بایگانی می باشد مذهب زرتشتی تا اوایل قرن نوزدهم دراین حوالی شیوع داشته است واین ایام فقط در شرف آباد رایج میباشد . مقبره معروف به « بانوی فارس » مادریادختر « یزدگرد شهریار» درهمین حدود است ومی گویند موقعی که نامبرده از دست اعراب باین نقاط متواری شده بیك روستائی رسیده و تقاضـای آب کرده است دهقـان فوراً گاو خود را میدوشد تا شیر تازه به بانوی فارس تقدیم کند امـا حیوان بخیل لگد زده ظرف شیر را سرازیر ودختر پادشاه تشنه حـرکت میکند . تا چند سال قبل زرتشتیان بیاد آوری این واقعه گاو قربانی میکردند باین طریق که آن حیوان

رابپول‌خودخریداری و بدست مسلمان‌ها ذبح و گوشت قربانی را نیز میان‌مسلمان‌های محل تقسیم می نمودند . این رسم فعلا بواسطهٔ قدغن دستور های بمبی مترو ک و منسوخ گردیده است .

در منزل بعد به نائین رسیدیم که جوزافا آنرا « نعیم » نامیده و آتاناسیوس نیکیتن یک ماه در آن جـا بسر برده است . نائین شهر کوچک قابل اهمیتی است که محل تقاطع سیم تلگراف کوهپایه و اصفهان می باشد . قلعه معروف این محل معروف به قلعه گبری است وحتی بعضی از قنوات محل نیز دارای اسامی فرس قدیم است (۱)

نائین در ارتفـاع متجاوز از پنجهزار پا واقع شده و نیستانك که جوزافا باربارو آنرا نیستان نامیده در دومنزلی آن است . از نیستانك بسمت « جوقند » و« ظفر قند» که عبا نمدیهای خوب در آنجا تهیه میکنند حرکت نموده روانه‌اردستان شدیم . « اردستان » ازنقاط نسبتاً بیمانند ایران است که چهار هزارپا ارتفاع وصد و بیست هزار نفرجمعیت دارد . این محل دارای‌خاك حاصلخیز و بـاغات دلپذیر و مصفائی می‌باشدومن هیچگاه‌لذتی راکه درزیر سایه‌اشجاراین‌محل‌نصیبم شده فراموش نخواهم کرد .

اهمیت اردستان روز بروز رو به تزاید است ومخصوصاً چون محل تقاطع دورشته‌سیم تلگراف مرکزی‌ایران خواهد شدموقعیت مهمی‌پیدا میکندوتنهامحلیکه دراین موضوع بااردستان رقابت مینماید شهر کاشان است که بواسطهٔ بدی آب و هوا مورد توجه نخواهد بود .

از اردستان تا کاشان هفتاد میل راه است که جوزافا موقع مسافرت خود در سه محل بین راه منزل‌کرده ولی ما بآن سرعت‌نرفته در چهار نقطه توقف‌نمودیم.

---

(۱) ازقدیمترین ابنیهٔ اسلامی‌ایران که تاکنون‌برپامانده یکی‌مسجد نائین‌است رجوع کنید بکتاب ایران وایرانیان صفحهٔ ۱۰٤ و ۱۰۵ تألیف سردنیسن راس مستشرق انگلیسی وترجمهٔ آقای اسمعیل شایگان ملایری «م»

در این راه در هر پانزده میل فاصله دهات بزرك و آبادی است وجاده ازوسط جلگه مسطحی عبورمیکند وفقط حوالی ابوزیدآباد چند تپه شنی مشاهده میشود.

در کاشان سیم تلگراف که از آثارتمدن‌است بویژه درروحیهٔ مسافری که‌از بلوچستان آمده‌باشدتأثیرمخصوصی میبخشد. دراین‌حوالی‌مردم‌به‌زبان دری که‌تاحدی شبیه زبانی است که درلرستان‌ولارستان شایع میباشد گفتگومیکنند.

کاشان سه هزار پا بالای دریا واقع شده و حرارت آن طاقت فرسا می باشد . هوای ناسالم وعقرب‌های جرار ومردم جبون و ترسواختصاص باین شهر دارد ولی با این وصف کاشی کاری‌های زیبا و استعداد تجارتی اهالی آنجا نیز ضرب‌المثل است (۱) .

«هربرت» سیاح ومحقق معروف راجع باین شهر چنین می نویسد:«وسعت کاشان بقدر یرك یا نارویچ است و چهارهزار خانوار جمعیت دارد . ابنیهٔ این‌شهر نسبتاً آبرومند و مساجد و حمام های آن با گنبد های سبز وقرمز و فیروزه‌ای رنك خود جلب توجه می کند . مصرف ابریشم آن نیز بقدری زیاد است که کارترایت تاجر انگلیسی که درحدود سال ۱۶۰ میلادی در آنجا اقامت داشته جداً معتقد است مصرف‌سالیانهٔ ابریشم کاشان زیادتر ازمصرف یکساله ماهوت‌لندن میباشد»(نقل‌از کتاب چند سال مسافرت در آسیا وافریقا)

ازجمله حکایاتیکه حاکی از جبن کاشانی‌هامیباشد یکی‌این است که وقتی نادر فوج کاشان را مرخص کرد افراد فوج تقاضا کردند یك عده نظامی‌هم برای محافظت ، همراه آنها فرستاده شود !!!

حکایت دیگر این است که یکی از بزرگان کاشان هیچگاه از شدت ترس از موطن خود به‌خارج نمی رفته تا روزی که شاه او را بطهران احضار میکند ، وی

---

(۱) کاشان شهری‌است بسیار قدیمی ونسبت آنرا اگرچه بزبیده زن‌هرون‌الرشید میدهند ولی‌طبق تحقیقات بسیار قدیمتر ودرزمان ساسانیان وجود داشته‌است (کتاب ایران و ایرانیان صفحهٔ ۱۰۴) «م»

ناگزیر روانه طهران میشود ودرعرض راه با یك نفر که چوب بزرگی دردست داشته تصادف میکند . نامبرده باچوب‌دستی خود اورا مورد تهدید قرار میدهد و بالاخره با کمال سهولت شمشیر و تفنگ و طپانچهٔ او را بغنیمت میگیرد . کاشانی ترسو تقاضا میکند که اقلا برای مراجعت بکاشان چوب‌خود راباو بدهد و او نیز چنین‌میکندو کاشی بدبخت موقع مراجعت بحیرت میفتد که چگونه‌این راهزن‌شریر نمیدانست این‌چوب بهمهٔ سلاحهای او رجحان و مزیت داشته و با خود میگوید مگرازترس همین چوب نبود که‌من اسلحه خود وا باو تسلیم کردم ؟ ! ! !

چون من مصمم بودم که برای شرکت‌درمراسم میلاد شاه بطهران برسم لذا در کاشان‌توقف ننموده بطرف «سن‌سن» که کاروانسرای آن فوق‌العاده کثیف‌وویرانه‌است حرکت کردم . از اینجا به « پاسنگان » رفتم وپس‌ازطی مسافتی چندبه قم رسیدم و ازمشاهده گنبدطلای آن که ازدور نمایان است لذت فوق‌العاده‌ای بردم.

«قم» دروسط بیابان نمکزاری واقع شده که مشرف به‌لوت‌است و ۳۲۰۰ پا ارتفاع داردولی‌چون‌مدفن حضرت‌فاطمه‌معصومه‌خواهرحضرت‌امامرضا می‌باشدهمیشه اوقات عدهٔ کثیری زواراز نقاط‌مختلف‌مخصوصاً ازتهران‌در آنجا ازدحام‌مینمایند . چند نفرازسلاطین ایران‌منجمله فتحعلیشاه که روپوش طلائی برای گنبد حرم ساخته‌دراینجا بدفن رسیده‌اند . پدرصدراعظم کنونی (۱) نیز برای تزئین و تعمیرحرم مبالغ زیادی خرج کرده‌است . ساعت بزرك حرم صدای دلنشینی دارد وبنا بگفتهٔ جنرال شیندلر متعلق بیکی از صوامع قفقاز بوده وبعد باینجا انتقال داده شده است . یکروز در عمارت شرکت راهسازی قم توقف و بعد بعزم تهران حرکت نمودم . از قم بتهران یك جادهٔ شوسه ساخته شده که درحدود ۸۰ هزارپوند خرج آن کرده‌اند . امتیازنامهٔ تسطیح راه بدواً از تهران تا کارون بوده ولی چون مبالغ هنگفتی در آغازکار میان تهران وقم بمصرف رسیده لذا تسطیح بقیهٔ راههای مندرج درامتیازنامه راکد ومعوق مانده است .

---

(۱) مراد آقا ابراهیم پدر میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان است . «م»

از قم بتهران ۹۰ میل مسافت دارد و ٤ روز راه است و در طی جـاده نیز بغیرازدورنمای دریاچهٔ « حوض‌سلطان » منظرهٔ جالب توجه دیگری مشاهده نمیشود. مسرتی که هنگام ورود بتهران در اثر مشاهدهٔ بیرق سفارت انگلیس در نگارنده ایجاد شد هیچ موقع دیگری نظیر نداشته است. مستر کنین‌گام کرین وزیر مختار دولت بریتانیا از اینجانب پذیرائی گرمی بعمل آورد و از هرحیث وسائل راحتی مرا فراهم نمود. زندگانی تهران پس از هفت ماه بیابانگردی و صحرا نوردی انسانرا واله وحیران می‌نماید. در خلال مدت توقف ضمن تحقیقات لازم از اوضاع واحوال مرکز ایران اطلاعات لازم کسب نمودم.

وزیرمختار بریتانیا نگارنده را حضور ناصرالدینشـاه معرفی کرد و او نیز راجع بنقاط دوردست کشورخود سؤالات مفصلی نمود وازاطلاعاتیکه اینجانب بعرض رسانید اظهارمسرت و خوشوقتی کرد. عصرهمانروز ازصدراعظم ملاقات نمودم و برئیس دولت ایران معرفی شدم. اینشخص سال بعد موقع قتل فجیع شاه وفاداری کامل‌خودرانسبت‌بتاج وتخت ایران‌ابرازداشت‌و برای‌ایجاد صلح وامنیت وحفظ‌استقلال مملکت مساعی شایانی بکار برد زیرا فوت پادشاه در ایران بطور کلی توأم با شورش وهرج‌ومرج می باشدواینمرتبه‌دراثراقدامات مجدانهٔ صدراعظم‌حادثهٔ مهمی‌اتفاق‌نیفاد.

دوسه روز درقلهك واقع در٦ میلی تهران مانده بعد «فقیرمحمد» را مأمور سرپرستی اسب‌ها کردم وتنها با کالسکهٔ کرایه بسمت قزوین صدمیلی رشت حرکت نمودم ولی هنوز ٤٠ میل ازتهران دورنشده‌بودم‌که یکی ازچرخهای کالسکه‌شکست و بقیهٔ راه ناگزیر با اسب پیموده شد.

« قزوین » ٤٠٠٠ پا بالای دریا واقع شده وخیابان وسیع دلگشائی دارد. اینشهر از نظر سوابق تاریخی برای انگلیسها جالب توجه میباشد وانسانرا بیاد ایامی میاندازد که سیاحان و قهرمانان وطن درآن اقامت داشته‌اند.

در زمان سلطنت ملکهٔ الیزابت (۱) ملاحان بریتانیا درصدد برآمدند که راهی ازشمال شرقی یا شمال غربی بهندوستان کشف نمایند . افتتاح روابط تجارتی بانواحی جنوبی آسیاازمدتها قبل باینطرف ازمسائل مهم ومورد توجه بوده واغلب قضایای برجستهٔ تاریخی حتی جنگ ترانسوال برسر همین موضوع اتفاق افتاده زیرا جنوب آفریقا بواسطهٔ اینکه وسط راه هندوستان است واجد نهایت اهمیت می باشد .

درهمین اوان یکی ازقهرمانان بزرگ عصر الیزابت، انتونی جنکینسن درهمان ایامی که ریشارد شانسلر بکشف دریای سفید موفقیت حاصل نمود وسپس غرق دریا گردید با روسیه وارد معامله شد این انگلیسی عالیقدر بقسمی توجه ایوان مخوف را جلب نمود که از طرف او با سمت وزیر مختاری ببخارا رفت و بعد اجازه گرفت امتعهٔ انگلیسی رابدون تأدیهٔ گمرک بروسیه وارد کندوضمناً موفق شد که این قبیل کالاها را ازآن طریق بایران نیز حمل نماید .

درقاموس جنکینسن ترس ووحشت وجود نداشت ووی ازبحرخزر بشماخی واقع درشمال باکو که زلزلهٔ اخیر آنرا خراب و ویران کرده عزیمت نمود و با عبدالله خان پادشاه شیروان طرح رفاقت ریخت و بعد بعزم شرفیابی بحضور شاه طهماسب بقزوین رفت . خود او راجع باینموضوع چنین مینویسد : « در حضور اعلیحضرت رسیده احترامات لازمه را بجاآوردم . سپس نامه‌های ملکهٔ انگلستانرا تقدیم نمودم ودرجواب سؤال شاه که اهل کدامیك ازممالك فرنك هستم عرض کردم از شهر معروف لندن واقع در مملکت نجیب انگستان بایران آمده‌ام و برای ایجاد روابط دوستانه مأموریت دارم . شاه تمام وقت را با من با گشاده روئی صحبت نمود ووقتی موضوع مذهب مطرح گردید وفهمید که من مسیحی هستم آن سلطان متعصب

---

(۱) ملکهٔ الیزابت ازفرمانروایان معروف انگلستان است که در ۱۵۳۳ متولد و در ۱۵۵۸ درسن ۲۵ سالگی بسلطنت رسیده و در ۱۶۰۳ وفات یافته است . در زمان سلطنت اوبحریه انگلیس بسط و توسعه یافته و ادبیات روبه پیشرفت گذارده وشکسپیر شاعر معروف انگلستان هم در زمان او میزیسته‌است . «م»

فریاد کرد ؛ «دورشوای ملحد بی‌ایمان که ما هیچ احتیاج نداریم با امثال شما کفار طرح رفاقت و آشنائی بریزیم» .

جنکینسن درین اثنا با وضع سختی مواجه گردید وجانش در معرض خطر افتاد و چون شـاه تازه با سلطان عثمانی صلح کرده بود تصمیم گرفت سر این کافر بی‌ایمانرا بعنوان هدیهٔ دوستانه بعثمانی بفرستد ولی بشفاعت عبدالله خان شیروانی از سرخون او درگذشت و جنکینسن بالاخره بانجام یك سلسله معاملات مقدماتی موفق گردید که اگرمصادف با کشتی شکستگی و راهزنی نگردیده بود قطعاً بمقـاصد مهم خود نائل میشد زیرا نفاست پارچه های لندن در سرتـاسر ایران شهرت پیدا کرد و همه جا اینموضوع نقل مجلس شد .

خلاصه مسافرت این قهرمان بزرگ شش مرتبه تجدید گردید ولی بواسطهٔ اغتشاشات داخلی نتائج لازم حاصل نشد وعملیات وی بحال وقفه باقیماند تا یك قرن ونیم بعد که قبلا راجع بآن بحث لازم بعمل آمده‌است .

ازقزوین که اکثرابنیهٔ آن ازخشت خام ساخته شده حرکت وچون اسبهای نحیف و فرسوده‌ای نصیب ما شده بود ناگزیر پیاده طی طریق نمودیم . در«مزرعه» که ۳ سال بعد من در آنجا میان برف و کولاك گرفتارشدم اسب‌های چابکی تهیه گردید و با اینکه مهتاب شب نبود حرکت را ادامه داده نیمه‌های شب به «پاچنار» رسیدیم . تا این نقطه ٦۰ میل راه درظرف ۲۲ ساعت طی گردیده وچون تا ورود کشتی ببندرانزلی فرصت زیادی باقی‌مانده بود وازطرفی شب قبل را نیزفقط سه ساعت خوابیده بودیم لذا با فراغ خاطر بخواب رفته استراحت کردیم .

«خزران» مرکز سلسلهٔ حشاشین که قائد آنها «قرمط» (۱) نام بوده درهمین حوالی واقع شده . اواخر قرن سوم هجری طائفهٔ اسمعیلی ظهور نمود و اینطائفه میگویند چراخدا دنیارا هفت روز آفرید درحالیکه ممکن بود بیك‌طرفةالعین جهانرا

---

(۱) مراد همدان قرمطاست وبرای‌اطلاع ازشرح حال اورجوع کنید بجلدسوم تاریخ جهانگشای جوینی صفحهٔ ۸۷ چاپ سید جلال‌الدین تهرانی «م»

بیافریند وچون نکرد قطعاً حکمتی داشته است ومتعرضند چگونه ممکنست که در روز بازپسین بدن بپوسد و عظم رمیم انسان جان‌گرفته درآتش جهنم بسوزد (۱) .

حشاشین ازپیروان همین طایفهٔ اسمعیلی میباشند که رئیس آنها حسن صباح با نظام‌الملك وزیر معروف سلجوقیان و عمرخیام شاعر شیرین زبان فارسی هم درس بوده است این فرقه متعصب درتمام ایران و درخاك مغرب زمین پراکنده شدنـد و بواسطه عملیات یك تیره آن ها درشام بود کـه چلیپائیان با واقعات ناگواری مواجه گردیدند . ریمند امیرطرابلس در۱۱۴۹ و پادشاه اورشلیم در۱۱۹۲ بدست پیروان همین طایفه بقتل‌رسیدند . فدائیان این طایفه مقداری حشیش کشیده وبانجام‌ماموریت مهمی مثلا قتل یـکی از بزرگان عزیمت مینمودند . قتل امرا و بزرگـان بوسیلهٔ حشاشین باندازه‌ای متداول شده بود که دو قرن تمام عموم زمامداران وقت از ترس جان خود نسبت باین طایفه رویهٔ بیطرفی اتخاذ نمودند تا این که بالاخره‌هلاکوخان در اواسط قرن سیزدهم آن ها را بکلی قلع وقمع کرد . درآن اوان سران این طایفهٔ برای‌مقابله ومقاومت بااردوی مغول‌درصددانحاد باسلاطین‌اروپابر آمدند ونمایندگانی بدربارهای مختلف اروپا منجمله‌بانگلستان فرستادند . این نکته جالب توجه‌است که اعقاب این طایفه اخیراً که‌دربلوچستان شکست خوردند ربقهٔ‌تبعیت‌دولت‌بریطانیا راگردن گرفته مقرخود را درپونه قراردادند .

خلاصه سی میل بساحل دریا مانده به جنگل قشنگ گیلان که بـدبختانه مرکزمالاریا و نوبه است داخل شده شب قبل ازحرکت کشتی برشت رسیدیم . پس از شش ساعت به « پیربازار» وارد و از آن جا از روی مرداب با کرجی به انزلی

---

(۱) سبعیه یا اسمعلیه در باب شمارائمه بدور هفت هفت قائل بوده وامام هفتم را تا آخر ادوار میدانسته و تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبعیه میشمردند (ص ۲۵۷ خاندان نوبختی) اسمعلیه نام عمومی جمیع فرقی است که بامامت اسمعیل فرزند امام جعفرصادق بجای امام موسی کاظم قائلند و اورا که در حیات پدر فوت کرده دارای این مقام میشناسند . از اینفرق جمعی اورا که زنده و قائم منتظر میدانند میگویند خبرفوت او از جانب امام جعفرصادق بجهت مصلحتی بوده و بعضی دیگر معتقدند که اسمعیل پس ازانتخاب پسرمحمد بامامت فوت کرده ومحمد بعد ازحضرت صادق امام است . «م»

روانه‌شدیم . کشتی نیز همان موقع رسید و کنارساحل لنگر انداخت . این اولین مرتبه‌ای بود که من از مغرب بحرخزر مسافرت میکردم . هوای این ناحیه نا سالم وناگوار است ولی خضارت وسرسبزی جنگل بعداز آن بیابانهای بایرولم‌یزرع جالب توجه و فرح‌انگیز میباشد .

در آستارا که خط سر حدی ایـران و روس است و همچنین در لنگران فرصت نشد بساحل بروم و اطراف را تمـاشا کنم ولی افسران روسی را که با خانم های خود به کشتی آمدند و همین موضوع رابمنزلهٔ تفریح مهمی تلقی‌می کردند ملاقات نمودم .

در این موقع من بـی اختیار اقدامات دولت متبوع خود را تقدیر کردم که در هر نقطه ای ازنقاط هندوستان حتی درنواحی دوردست وسایل تفریح وانواع مختلف بازی‌ازقبیل چوگان و کریکت وغیره، برای مأمورین خود فراهم نموده است تاتنهائی در آنها تأثیرنکند .

در باکو خط سفر اول را تقاطع نموده عازم در بند شدم تا از راه جدید پطرفسک به مسکو بروم . دربند در ایام‌قدیم ازبلاد معروف دنیا بوده و کاترینوزینو سفیرجمهوری ونیس که درقرن پانزدهم بدربار ایران‌مأموریت یافته مینویسد «دربند شهریست که در گردنه های جبال خزر واقع شده و وسعت هر گردنه باندازه‌ایستکه یکصد سربازمیتوانند ازپیشروی‌یك میلون نفرجلوگیری نمایند .

پطرفسك در حدود پنجاه میلی شمال در بند واقع شده و کوههای آن از دور پدیدار است وباغات آن منظره دلپذیری دارد و در سربازخانه بزرگ آنجاعدهٔ زیادی سرباز اقامت دارند . دولت روسیه هنوزبا دزدان واشرار محلی‌درزدوخورد میباشد و ازقرار مسموع افسران روسی بدست دشمن که میفتند در معرض همه‌گونه شکنجه وعذاب واقع میشوند.

کسانی که قفقاز را از نزدیك دیده و سفرنامه های سیاحان قرون وسطی را نیزبدقت مطالعه‌کرده باشند اذعان خواهند کرد که وضع اهالی این منطقه درایام

حاضر رضایت بخش می باشد و اگر استقلال خود را از دست داده اند دیگر قتل و کشتار و برده فروشی در آن جا شیوع ندارد و مدنیت بتدریج در آن جاحکمفرما گردیده ودولت روسیه هم‌ازاتصال راه‌جدید به‌باد کوبه، منافع‌زیادی برده‌است . زیرا قبل ازافتتاح این راه، روابط تجارتی این حدود بواسطهٔ انجماد رودخانه ولگابحال وقفه درمیآمد وراه نظامی مابین ولادیقفقاز وتفلیس نیز برای حمل ونقل مال‌التجاره ایران قابل استفاده نبود.

وضع بازرگانی روسیه وایران دراین‌ایام‌بالاخص‌از۱۸۹۹ که‌راه رشت‌وطهران تسطیح گردیده تغییرات شایانی‌نموده وایران بوسیلهٔ جاده های شوسه شمالی که کاملا نقطهٔ مقابل طرق‌خراب‌نواحی جنوبی‌است مملوازامتعه روسیه شده است.

خلاصه کلام آنکه سه روز با خط آهن ازدشت‌های مسطح‌ویکنواخت‌عبور نموده بالاخره به پایتخت قدیمی روسیه رسیدم که بی اختیارانسان رابیاد اقدامات و عملیات «ایوان مخوف» و«پطر کبیر» میاندازد

سن پطرزبورع در نگارنده وسلطان سخرو که اورا بپاداش خدمات حسنه با خود بانگلستان میبردم تأثیرات عمیقی بخشید ودو روز مهمان مسیوهواروماژرلاو بودم که اینك اولی سر هنری ودومی سر ادوارد لقب یافته است وسپس ازطریق‌برلین عازم‌وطن مالوف گردیده بدینطریق‌نه‌ماه مسافرت متوالی‌خودرا که‌باخوشیهای‌بی‌پایان توأم بود باتمام رسانیدم .

فصل چهاردهم

خط سیر اسکندر کبیر از سند تا کارون

فتوحات شایان اسکندر کبیر تا کنون درمشرق‌زمین نظیر نداشته وماازاروپائیان می‌توانیم افتخار کنیم که عملیات یکنفر فاتح یونانی زیادتر ازاقدامات کلیهٔ ناموران ایرانی وعرب ومغول وترک درآسیا مؤثر بوده است وازهمین نقطهٔ نظر تصورمیرود وقایع مربوط بمسافرت این فاتح بزرگ دنیا از هرجهت جالب توجه و قابل مطالعه می‌باشد. پیش ازاینکه عملیات و تجهیزات سوق‌الجیشی اینمرد مستبد و خود خواه را مورد بحث قراردهیم بیمناسبت نیست شمه‌ای دراطراف خدماتیکه او بطورمستقیم یا غیرمستقیم باوضاع جغرافیائی جهان نموده سخن برانیم.

ملاحان فینیقی قرن‌ها قبل‌ازطلوع مدنیت‌یونان، سواحل دوردست مدیترانه را کشف نمودندوقرائن واماراتی نیز بتدریج بدست‌آمده که قبل از آنها هم طوائف دیگری بآن نقاط رفت و آمد می‌کرده‌اند. فینیقی‌ها بواسطهٔ حقد وحسد باندازه‌ای عملیات خود را محرمانه نگاه می‌داشتند که یونانیان ابداً از اقدامات آنان استفاده

ننمودند و بهمین جهت پاره‌ای ازمطالب جغرافیائی مدتها بعد ازافتتاح روابط تجارتی فینیقی‌ها باطوائف مغرب زمین بدست آمده‌است . در آن ایام کشتی‌های یونانی حتی ازدورهم منظرهٔ ستون‌های هرقل (جبل‌الطارق) را ندیده بودند .

ازتألیفات هکاتوس‌پدرجغرافیا ، که درقرن‌ششم‌قبل‌ازمیلاد میزیسته اینطور استنباط می‌شود که مؤلف ازاراضی اطراف مدیترانه تا ساردینیا واقع در مغرب و از آنطرف تا سند واقع در مشرق اطلاعات کامل داشته‌است . این نویسنده ضمناً بشهر کاسپا واقع درکنار رود سند نیز اشاراتی نموده واوضاع مصر را هم که مطرح کرده معلوم می‌شود خود او درآن مملکت بسیروسیاحت پرداخته است

یکقرن بعد ، هردوت پدرتاریخ ، مطالب جغرافیائی زیادی درتألیفات خود گردآورده‌ولی‌این‌مطالب چیزی‌بیشتراز نوشته‌های هکاتوس‌بمعلومات‌مانمیفزاید . طبق اظهارات اینمؤلف ، دریائی درشمال یا مشرق اروپا وجود نداشته ولی از طرفی بحر خزررا محصوربخشکی می‌دانسته درحالی‌که بعقیدهٔ اسکندر دریای مزبور باقیانوس اتصال داشته است . هرودت سفرسیلاکس را از سند تا دریای اریتره و بحرپیمائی اورا درسواحل افریقا بفرمان «نکو» مورد بحث قرارداده و چون مغرب‌آسیا درآن موقع ضمیمهٔ شاهنشاهی ایران بوده است نویسندهٔ معاصر توانسته است اطلاعات جامعی از جغرافیای سیاسی ایران بدست بیاورد و در اطراف ۲۰ شهربانی مملکت داریوش بتفصیل قلمفرسائی نماید .

ازنوشتجات هکاتوس اینطور استنباط می‌شود که بهندوستان زیاده ازاندازه علاقمند بوده است . این نویسنده بپنبه وطلا که ازمحصولات آنکشوراست مکرر اشاره نموده .

شرح مسافرتهای ساتاسیس که سواحل گینی‌راکشف کرده وسیاحت‌های‌هانو که اقدامات مسافراولی‌راتعقیب نموده وسرگذشت هامیلکو که دراروپای غربی‌بسیر

و سیاحت پرداخته تماماً مقرون بحقیقت است ولی نکتهٔ جالب توجه در این مورد عقب‌نشینی ۱۰۰۰۰ نفرازسپاهیان یونان می‌باشدکه بعداً اسکندر کبیررا بلشکر کشی بایران تحریك کرده است. بعد از جنك کوناکسا که درحوالی فرات واقع و بسقوط کوروش کوچك منجر گردید (۱) قوای نسبتاً مختصر پیاده نظام یونان بوضع بدی دچارشدند وچون سواره نظام آنها هم‌ضعیف بودند وازعقب‌نشینی و مراجعت ازمیان بیابان‌های وسیع ومسطح، وحشت وهراس داشتند بالاخره تصمیم براین گرفتند که از طرف شمال بسمت دریای سیاه عقب نشینی نمایند. این اقدام برجسته، تحت تعلیم و نظارت گزنفن (۲) بخوبی انجام گرفت وسپاهیان یونان دروسط زمستان ازمیان جلگهٔ ارمنستان عبورنمودند.

جنك کوناکسا در ٤٠١ و جنك گرانیکوس در ٣٣٤ قبل از میلاد بوقوع پیوست و این نکته مسلم است که اکثر درباریان اسکندر با سپاهیان گزنفن ملاقات نموده و بخوبی باهمیت عملیات سوق‌الجیشی یونانیان پی برده اندکه بجنك با ایران مبادرت کرده اند ودرنتیجه اراضی وسیع واقع درمیان‌رودخانه‌های دجله وسندیعنی یك قسمت مهم قاره آسیاکه ازشمال به سرداریا وازجنوب به اقیانوس‌هند محدودمی باشد درکتب جغرافیا مورد بحث واقع شده است.

عدهٔ زیادی از دانشمندان یونان، دررکاب اسکندربآسیا رفتند وازمشاهدهٔ

---

(۱) چنانکه مؤلف اشاره کرده کوناکسا باعث قشون کشی اسکندر بایران شد و فاتح مزبور در زمان قشون کشی بایران همواره در مواقع سخت جنگ مزبور و عقب نشینی ۱۰ هزار نفر یونانی را بخاطر سرداران خود میآورد. برای تفصیل قضیه رجوع شود بتاریخ ایران‌باستان جلد دوم صفحهٔ ۱۰۲۹ تألیف شادروان پیرنیا «م»

(۲) گزنفن مورخ یونانی است که از ٤٣٠ تا ٣٥٢ قبل از میلاد میزیسته و ازشاگردان سقراط حکیم بوده. گزنفن تألیفات زیادی دارد که ازآنجمله «سفرجنگی کورش کوچک» و «عقب‌نشینی ۱۰ هزار نفر یونانی» است. وی در جنگ کورش کوچک با اردشیر دوم هخامنشی شرکت داشت و بعد از جنگ کوناکسا یونانی ها را باوطن خود مراجعت داد. «م»

اوضاع واحوال این قطعه دنیا اطلاعات جدیدی بدست آوردند چنانکه افق فکر اروپائیان هم‌پس از کشف امریکا توسعه‌پیدا کرد.

از اروپائیان من خوشبختانه اولین کسی هستم که خط سیر اسکندر را در پـاره ای نقاط تعقیب و آثار برخی از مؤلفین را که راجع باین مرد بزرگ برشتهٔ تحریر در آمده در محل وقوع حوادث تاریخی مطالعه نموده ام و از اینرو می توانم مطالب زیادی راکه قبلا بواسطهٔ عدم اطلاعات جغرافیائی مجهول‌مانده بود مشروحاً توضیح دهم.

جریان سفراسکندر کبیرازمشرق‌ایران دریکقسمت دیگراین‌تألیف مطرح خواهدشدودراینموردداستان‌فتوحات‌اوراپس‌ازعبوراز پنجاب وتوقف‌درسواحل«هیفاز» که اکنون «بیس» نامیده میشود مورد بحث قرارمیدهیم.

اسکندر در محل فوق‌الذکر، قبل‌ازاینکه دامنهٔ فتوحـات خود را بطرف وادی «کنك» بسط وتوسعه دهد، تصمیم گرفت رضایت خاطر سپاهیان خود را جلب نماید و از این نقطه نظر برای تحریك آن‌ها بادامه مسافرت ، نطق مشروحی ایراد نمود که هم «آریان» و هم «کورتیوس» متعرض شده‌اند ولـی نطق مشارالیه در سپاهیان‌خسته وفرسوده‌ای که دراثریغماوتاراج ممالك‌مفتوحه، غنائم سرشاری بهمزده بودند وقصد مراجعت باوطان خویش را داشتند تأثیری نکرد واسکندرپس‌ازسه‌روز توقف چون لشگریـان او در مراجعت بوطن اصرار و الحاح داشتند ناگزیر فرمان مراجعت صادرنمود.

اسکندرلاهوروزیرآبادراکه «هفس تیون» سرداراو قلعه‌ای در آن نقاط ساخته‌است پشت‌سرنهاد ودرحوالی‌رود هیداسب که اکنون‌جیلوم نامیده می‌شودتوقف نمود وفرمان‌داد چندکشتی بزرگ بسازند تا ازدریا بگذرد وتصورمی کرد سرچشمهٔ رود نیل را پیدا کـرده است و از ۱۲۰ هزار نفر عـدهٔ او ۸۰۰۰۰ نفر آنهـا سوار کشتی شدند.

پس از اینکه اسکندر جام زرینی را پرازشراب کرد و برای قربانی برود هیداسپ ریخت عازم حرکت شد و می توان گفت که این قسمت از مسافرت وی از سفرهای مهم و اقدامات خیلی بر جسته این مرد بزرك می‌باشد . اسکندر در محل تلاقی هیداسپ وچناب دچار اشکال شد و امواج رودخانه دو فروندازکشتیهای اورا واژگون کردند ودرحوالی ملتان نیزباکولاك وطوفان شدیدی مواجه گردیدونزدیك بودخود او بهلاکت برسد . درملتقای رود چناب‌وسند شهری‌بنا کرد وضمناً بلاد مجاور را با مختصر مقاومتی منکوب ومنقاد ساخت .

درمصب رودسند، کراتروس‌رامامور کارامانیاکرد وخود اوچنانکه« آریان» متعرض است برای این که داستان های فتوحات او خالـی از عملیات بحر پیمائی نیز نباشد بطرف دریا پیش رفت و امیرالبحر خود « نآرخ » را دستور داد که تا پایان وزش باد های موسمی و آغاز نسیم های ملایم حرکت ننماید وسپس از طریق دریـا بخشکی‌رفت وراه مسافرت ناگوار گدر وسیا را پیش گرفت .

اکثر نویسندگان متحیرند که اسکندر به چه مناسبت این راه بیابـانی را انتخاب کرد زیراکراتروس باعدهٔ کثیری از اسراوفیلهای جنگی وبارو بنه سنگین‌بدون مواجهه با اشکالات زیادی از شاهراه بزرگی‌عبور نمود وبخوشی وسلامتی‌درکارامانیا باسکندر ملحق شد . بعقیده نگارنده قصد اسکندر این بود که بدریای عربستان برسد و ضمناً به نیروی دریائی خود درصورت لزوم مدد نماید وآذوقه بآنها برساند والا چنانکه آریان ازقول نآرخ‌متعرض است مبادرت باین عمل ازنقطهٔ نظرجاه‌طلبی نبوده واسکندرهیچگاه نمیخواسته است که با سفرهای افسانه آمیز « سمی رامیس » یا «سامی را ما» یاکورش چشم وهمچشمی نماید (۱)

---

(۱) سمی رامیس ملکه داستانی اسور است که درموقع‌فرار ازهند فقط‌با بیست نفر از این راه گذشت و کورش را نیز گویند وقتی که خواست باین صفحات درآید از تمامی لشگرش هشتمین کسی بود که از این نقاط بیرون رفت به این معنی که‌فقط هشت نفر جان بسلامت دربردند . برای تفصیل قضیه رجوع کنید بجلد دوم ایران‌باستان صفحه ۱۰۵۷ «م»

خلاصهٔ کلام آن که اسکندر از مصب رود سند رد کرد و بطرف رودخانهٔ آرابیوس رفت و بعد فرمان داد تا چاههائی برای تحصیل آب حفر نمایند و ضمناً به تهیه آذوقه بپردازند . پس از انجام این کار وحصول موفقیت چنانکه آریان میگوید ازوسط یك دشت بایر ولم یزرع به کدروسیا داخل شد وتاچند منزل نیز ارتباط خودرا با قوای بحریه بوسیله سواره نظام حفظ کرد.

در فاصله یك صد میل آن طرف رود خانه آرابیوس ، رشته جبال مالان ، قشون اسکندر را وا دار کرد که از بالا دست رود خانه هنگول عبور نمایند . این کوهها درحقیقت غیر قابل عبور می باشند وحتی در سنوات اخیرهم یکی ازاشکالات عمده و بزرگ امتداد سیمهای تلگراف مکران همین کوهها بود و بنا بگفتهٔ سرطوماس هلدیخ، در این ناحیه که در حدود ۱۵۰ میل طول آنست، ترس و وحشت فوق العاده ای بـه قشون اسکندر مستولی و روحیهٔ آن هـا بکلی متزلزل گردید . شرحی را که « آریان » سال های پیش راجع باین قطعه آسیا نوشته در حال حاضر هم مصداق واقعی دارد و هر کس بمکران رفته باشد در صحت این موضوع تردیدی نخواهد کرد . «این ها «قشون اسکندر» در کوههای ریك روان داغ درمیماندند و در آن فرومیرفتند چنانکه شخص درلجن یا دربرف فرومیرود وبعد در همانجـا مدفون میکشتند . طول مسافات این راه بغایت خسته کننده بودوسپاهیان رافرسوده ورنجیده خاطر می کرد زیرا بواسطه فقدان آب با وجود خستگی وطول مسافرت ناگزیر بودند که باز راه را ادامه دهند تا باب برسند ودرنتیجه لشگریان بواسطهٔ قحطی آب توانائی را از دست دادند. حرکت درشب بخصوص قبل ازطلوع آفتاب مشقات کمتری داشت وشبنم قدری هوا را خنك می کرد ولی در وسط روز حرارت وتشنگی عنان طاقت راازدست همه میربود » . درا کتبر ۱۸۹۳ که این جانب از «چاه بهار» به « گه» میرفتم وتصادفاً همان فصل سال بود که قشون اسکندر ازمکران می گذشت میزان حرارت هـوا در سایه بصد درجه میرسید و آب هم ابداً وجودنداشت و اگرهم بندرت پیدا میشد قابل

شرب نبود وهر گاه موضوع عدم اطلاع ازوضع راه وفقدان آب هم در نظر گرفته شود آنوقت اشکال و بدبختی قشون اسکندر در موقع عبور از میان این ریگزار ها که استراحت در آن بمنزله مقدمه مرك است بخوبی احساس می گردد زیـرا بقول آریان اگر کسی از شدت خستگی بخواب میرفت همینکه بیدار میشد خود را تنها میدید و بعد که می خواست ازدنبال لشگر برود در دریای ریك روان گم میشدو بالاخره هم نابود میگردید . صرف نظر ازهمهٔ این تصادفات ناگوار، بارندگی وسیل نیز سپاهیان یونان رابمخاطره میانداخت وبااقتباس دوسه جمله از کتاب آریان وضع طاقت فرسای یونانیان بخوبی آشکار می‌شود .

« شبی که لشگر در کنار جویبار کوچکی اردو زده بود در حوالی پاس دوم شب سیلی روان گشت و وسایط نقلیهٔ اسکندر و زنان و کودکان و مقداری از مهمات قشون طعمهٔ امواج آب شدند» .

بدبختی دیگر اسکندر این بود که راه راگم کرد و بواسطه فراوانی ریك روان نمیدانست بکدام طرف حرکت کند وبالاخره هم براه مستقیمی که به «باسول» منتهی میشود نیفتاد . طبق دلایلی که دردست است اسکندرازحوالی «پسنی» عبور نموده و خود با پنج نفر درپیشایش لشگر حرکت می کرده وبالاخره چاههائی کنده و باب فراوانی رسیده‌است . «پسنی» که‌ازقراء خیلی کثیف ایکتیوفاجی(ماهی‌خوران) محسوب می شود تا گـوادر در حدود هشتاد میل و هفت روز راه است . نـارخ امیرالبحر اسکندر این قریه را بواسطهٔ این که درپشت یك نقطه ازاراضی چکش مانندی واقع شده «برته» نامیده است .

ازگوادر به آن طرف راه نسبتاً خوب ، همان راهی است که بسمت بمپور میرود و راههای دیگر تمام کوهستانی و غیر قابل عبور می‌باشد . ازگوادر به فهرج نیز جاده از میان نشیب و فراز کنار رود خانه بین راه امتداد دارد که بلوچ ها آنرا جاده خوبی میدانند و این ایام تنها راه قافله رو بلوچستان ایران میباشد.

آریان مینویسد که چون دراین حوالی بلدچی ها راه رامیدانستنداسکندر قشون خود را به نواحی داخلی مکران سوق داد زیرا بخوبی میدانست که ادامهٔ مسافرت از راه کنار دریا بقحطی ومجاعه وبالنتیجه به تفرقه قوای او منتهی خـواهد شد لذا تصمیم گرفت که ازطریق داخلی مکران برود و پس ازتقویت قوای بری برای بحریه خود نیز آذوقه تهیه ووسایل ارتباط خود را باآنها تحکیم نماید.

پورا کرسی نشین «گدروسیا» اولین شهریستکه ازحیث آذوقه تامدتی میتوانست احتیاجات اسکندروارتش اورا تأمین نماید.

دو قریه بلوچستان این ایام باین اسم نامیده می شوند که ایرانی ها آن‌ها را فهرج وبلوچ‌ها پهره تلفظ می کنند. یکی از این دوقریه درحوالی بمپورودیگری درنزدیکی نرما شیراست.

بدیهی است که نظریه اسکندر در مـرحله اول این بود که قشون او رفع خستگی کنند و در وهله ثانی با قوای بحری خود مجدداً روابط لازم ایجادنمایدواز همین نقطه نظر تردیدی نیست که وی از راه بمپور که آذوقه درآن حوالی فراوان بوده وسپس ازگرمسیرات این حدود مستقیم به رودبار رفته‌است وچون خطدیگرازوسط بیابان و صحاری لم یزرع میگذرد مسلماً مورد توجه اسکندر قرار نگرفته‌است. این خط دومی همان راهی است که یکقسمت آن معبر کراتروس سردار اسکندر بوده و جلگهٔ این حوالی ۱۵۰ میل وسعت دارد و ازسال‌های متمادی قبل‌طبیعتاً خط فاصل کدروسیا و کارامانیا بشمارمیرفته واگرناحیه ای مسکونی‌بوده همان‌حوالی‌رودخانه بمپور است که دارای خاك حاصلخیز و آب فراوانی میباشد. فهرج واقع در حوالی بمپوردارای دوقلعه کهنه مترو کی‌استکه مسلماً درایام پیش‌استراحتگاه مسافرین‌این خط بوده وچون در قدمت آن نیز تردیدی نمیرود لذا بطور قطع میتوان گفت کـه کرسی نشین کدروسیا همین فهرج بوده و قـوای اسکندر در همین نقطه مدت شصت روز توقف نموده اند. اگر احتمال ندهیم که فهرج ایستگاه اسکندر، فهرج واقع

در نرما شیر بوده است بایستی از شهر بم که از مدت ها به این طرف شهرستانی معروف و کرسی نشین محل بوده صرف نظر نمائیم و یقیناً این عمل طبیعی و عادی نخواهد بود .

آب رود خانه بمپور بالاخره به هلیل رود متصل می شود وسپاهیان یونان از دنبالهٔ همین رود خانه عبور کرده اند که اینک محل سکونت چند ایل وحشی می باشد ولی آثار و علائم خرابه های قدیمی حاکی از این است که در ازمنهٔ قدیم این حدود معمور و آباد بوده و بنا بگفتهٔ مورخین محلی مهاجمین کرمان ازهمین خط بلوچستان را تسخیر کرده اند.

دیواروس سیکولوس تنها نویسنده‌ایست که اسم شهریرا که اسکندر در آن‌جا توقف کرده تذکر داده و آنرا سلموس مینامد وچون می‌نویسد که این محل تا هرمز پنج منزل طولانی مسافت دارد مسلماً این شهر در رود بار و یا جیرفت بوده است . نکتهٔ جالب توجه این است که مارکوپلو نیز محلی را بنام کنوسلمی یا کهن سلمی ذکر می کند که تا هرمز شش هفت منزل راه بوده و از این لحاظ معلوم می شود که دو سیاح ومسافرقدیم وقرون وسطی درحوالی هلیل رود خطسیریکدیگر را تقاطع کرده اند .

درفصل سی وهفتم بیك مرهم دان مرمرساخت یونان اشاره شده که درباغ بانوواقع درجیرفت آنرا برای فروش نزد نگارنده آوردند وبدیهی است که مرهم‌دان مزبوراز آثار باقیهٔ سپاهیان فاتح یونان میباشد.

اینك سپاهیان مقدونی را درسلموس واقع در رود بار یا جیرفت رها کرده عنان توجه را بخط سیر گراتروس معطوف مینمائیم . کراتروس از دلتای سند از طریق آراکوتیان و سرنکیان عازم قندهار شد که یکی از شهر های متعددیستکه اسکندر بنا کرده و از این لحاظ کاملا حق بجانب سرطوماس هلدیخ می باشد که می گوید وی از گدار ملا عبور نموده نه از گدار بلان. درحفاری های چندسال‌قبل

قلعه کریته یك مجسمهٔ مفرغ از هراکلس کشف شده است که عبور کراتروس را از گدارملاثابت ومحقق میسازد .

در میان نرما شیر و سیستان بیابانی است که نگارنده در ۱۸۹۹ آنرا پیموده و چون رشته جبالی این بیابان را تقاطع می کند وفقط یک گدارداردکه محاذی اسبی (نصرت آباد حالیه) واقع شده لذا منجزاً میتوان گفت که همین گدار معبر کراتروس بوده .

فهرج واقع در نرماشیرباحتمال قوی اولین قریه ای بوده است که کراتروس پس از طی ۱۸۰ میل راه پیمائی بآن جا رسیده و بعد از راه کاروان رو که بوسیله کتل گیشو جبال شاهسواران را تقاطع میکند و چهار هزار پا ارتفاع آنست عبور نموده . آریان می نویسد وقتی که اسکندر به کارامانیا رسید کراتروس نیز با بقیهٔ قشون‌وفیل‌های خودبوی ملحق شد . بعد داستان ملاقات نآرخ را با اسکندرمی نویسد و می گوید چون در یاسالار نامبرده با لباس ژولیده و مندرس حضور یافت اسکندر بخیال اینکه قوای‌بحری اوتلف‌شده شروع بگریه وزاری نمودولی وقتی‌خبر سلامتی آنها راشنید فوق‌العاده مسرور گشت وبرای خدایان و ارباب انواع یونانیان مخصوصاً «پسیدن» قربانیهاکرد وبسمت شوش روانه شد.

نآرخ مجدداً ازطریق دریا میرودوبعد دراهواز به اسکندر ملحق میشود . هفیس تیون از راه « گرمسیر » میرود و بواسطهٔ تصادف با فصل زمستان مسلماً راه کناردریا مناسبتر بوده‌است . کشتی‌های اسکندر در این سفر همه گونه آذوقه‌داشتند و در این راه وضع با سابق تفاوت داشت و آن ها آذوقهٔ قوای بری اسکندر را تأمین می نمودند .

آریان می‌گوید اسکندر با یك عده از قوای نخبهٔ پیاده و سواره نظام خود روانهٔ بازارگاد شد و چون مقبرهٔ کوروش را نبش زده بودند اندکی مغموم وناراحت گردید . احتمال میرود که فاتح یونان ازرودبار به تنك مروان و بعد بقلعه سنك رفته و پس ازعبور ازکویر به بوانات واز آنجا به باغات بازارگاد رسیده باشد . اسکندر

در اینجا اریستوبلوس را مأمور تعمیر مقبرهٔ کوروش کرد و خود به پرسپلیس رفت وارسینس نایب‌السلطنهٔ ایرانرا بجرم ارتکاب فجایع و جنایات متعدد بدار آویخت و پیو کستاس را که در جنگ ملتان رشادت فوق العاده ای بروز داده بود بجای وی منصوب کرد .

سپس قوای خود را در اهواز متمرکز ساخت و روی رودخانهٔ کارون پل بزرگی نصب کرد . راه پرسپلیس به بهبهانرا اگر حفاری کنند قطعاً آثار ذیقیمتی بدست خواهد آمد و بارون‌دوبواهم اکنون درحوالی بهبهان علائم‌خط سیر اسکندر را کشف کرده است . از بهبهان باهوازوشوش ، راه مسطح است واشکالات جغرافیائی ندارد . اینجا دیگر اینمرد بزرگ را که دنیا نظیر او را ندیده در قصر شوش که استر پیغمبر درعهد عتیق راجع بآن چنین می‌نویسد « پرده‌ها ازکتان سفید ولاجورد با ریسمان‌های الوان در حلقه‌های نقره برستون‌های مرمر آویخته و تخت‌های طلا و نقره برسنگ‌فرشی که ازسنگ سماق ومرمر تشکیل یافته بود » (۱) ترک گفته ازوی اجازهٔ مرخصی می گیریم .

---

(۱) رجوع شود به کتاب استر باب اول آیه ششم «م»

فصل پانزدهم

تأسیس کنسولگری کرمان

دراکتبر ۱۸۹٤ من مأمورتأسیس کنسولخانهٔ کرمان وبلوچستان ایرانشدم. این مأموریت افتخاری و بدون حقوق واعتبارمخارج اداری آن نیز خیلی کم ومعدود بود ولی چون بدینوسیله بمسافرت وسیر و سیاحت می‌پرداختم لذا مأموریت جدید را قبول و خوشبختانه خواهر خود را نیزراضی کردم واو را باخود همراه بردم. وی خاطرات مسافرت ایرانرا درکتاب مفصل ومشروحی برشتهٔ تحریر کشیده و بموقع انتشار گذارده‌است. پس ازانجام مقدمات مسافرت، که بعجله صورت گرفت، ازطریق اسلامبول و باطوم بطرف انزلی رفته اوائل دسامبر به بندرمزبور رسیدیم. درکشتی با مستر پریس کنسول اصفهان که اینك ژنرال کنسول دولت بریتانیا در آن‌شهر می‌باشد ملاقات کردم و تا تهران با هم ایام خوشی را گذراندیم. روزی که ازگدار خزران می‌گذشتیم هوا خوشبختانه صاف ولی زمین‌متأسفانه یخ بسته‌بود واسب‌های مارااذیت می‌نمود و باد سردی نیز می‌وزید. درتهران مستردوران وزیرمختار بریتانیا وخانم او پذیرائی گرمی ازما بعمل آوردند و زمستانرا بخوشی درآنجا سپری نمودیم.

ازخرابه‌های ری که درسه میلی جنوب تهران واقع‌شده بازدید بعمل آمد. این ایام جز دیوار های مخروب و بیریخت و بد قواره چیز دیگری در آنجا مشاهده نمی‌شودولی اگردراین خرابه‌ها حفاری نمایند اشیاء نفیس و آثارخوبی بدست خواهد آمد. ری‌همانجائی‌است که‌اپو کریفا آنرا راگزنامیده وتوبیاس‌براهنمائی رفائیل‌فرشته ازنینوا بدانجا رفته است. مضامین کتاب توبیت اکثرشبیه مضامین کتب زرتشتیان است و برای نگاهداری سگ که درنظر یهودیان پلید وناپاک بوده درهردو کتاب سفارش شده. چون این کتابرا درقرن دوم قبل از میلاد نوشته‌اند لذا مسلم است که ری درآن ایام شهربزرگی بوده ودرقدمت آن ولواینکه نسبت بنای آن به‌کورش‌نیزصحت نداشته باشد تردیدی نمیرود. پرفسور برون بنگارنده اطلاع داده است که ری‌را در بخش دوم وندیداد و در سنگ نوشته‌های هخامنشیان راگا نامیده‌اند.

مسلمان‌ها بواسطهٔ اینکه میگویند عمرسعد بطمع حکومت ری و بامریزید کمر قتل حسین را بسته است از آنجا نفرت دارند و خود عمر سعد درین موضوع چنین می گوید:

فوالله مـا ادری و انی لحائر	افکر فی امری علی خطرین
عاترک‌ملك‌الری‌والری‌منیتی	ام اصبح مأثومـا بقتل حسین
حسین‌بن‌عمی والحوادث جمة	لعمری ولی فی‌الری قرة عینی

ری پس ازظهور اسلام فوق‌العاده رو بآبادی وعمران گذارده است‌چنانکه اصطخری می‌نویسد در مشرق زمین هیچ شهر دیگری جز بغداد از ری آبـاد تر، نیست در ایام استیلای مغول این شهر دچار غارت و یغمای اردوی مهاجم شده و ۷۰۰ هزار نفر سکنهٔ ری بقتل رسیده اند و از آن تاریخ ببعد طهران جای گزین آن شده است.

یاقوت درکتاب نفیس خود که درقرن سیزدهم گردآورده می‌نویسدطهران قریه‌ایستکه سکنهٔ آن خانه های خود را زیرزمین ساخته درآنجا زندگانی‌میکنند. طهران بعد ها بواسطهٔ بدی‌آب وهوا شهرت بدی پیداکرد وازنواحی تبخیز محسوب

گردید و بتدریج مثلی سایر شد که میگفتند عزرائیل را دیدم پا برهنه از ترس تب ری فرارمیکند.

کلاویو که شرح مأموریت او را بدربار تیمور ، سر کلمان مرخم تألیف کرده‌است ازطهران گذشته ومی‌نویسد طهران شهربزرگی است که‌دیوار نداردومحل فرح‌انگیزی بشمارمیرود وهمه چیزدر آن فراوان‌است .

خواهرمن در کتاب خود راجع بطهران‌چنین می‌نویسد «باید اعتراف کنم که ازدیدن طهران پایتخت ایران تاحدی امید من به یأس مبدل شد .دروازه‌های‌طهران ازدور ازنقطهٔ نظر رنك آمیزی وعظمت تا حدی فریبنده ولی ازنزدیك فوق‌العاده بد قواره وبدشکل‌است .»

محلهٔ اروپائیان نسبتاً تمیزترازسایرمحلات میباشد ولی‌باز کثافت کوچه ها و وفور سك انسان را خسته خاطر میکند . طهران در موقع ورود نگارنده باغ قشنگی داشت معروف به باغ لاله‌زار که این ایام به‌قطعات کوچك‌کوچك تقسیم شده است . اروپائیان درشمال شهرسکونت دارند وباغات زیادی در اطراف منازل آنها دیده میشود . قصرشاه ومیدان مشق دروسط وبازار معروف طهران در جنوب شهر است . خوشبختانه در اثر مهمان نوازی میزبانان مهربان وسائل سر گرمی ما از هرحیث در اینجا فراهم بود وروزیکه میخواستیم ازطهران حرکت‌کنیم مثل این بود که میخواهیم از انگلستان حرکت نمائیم . میرزا نصرالله خان که از خانوادهٔ نواب هـای شیراز و در انگلستان تحصیل‌کرده است بسمت منشی گری با نگارنده حرکت نمود .

درکهریزك وحوالی قم برودت هوا باندازه ای شدید بود که نظیر آنرا من هرگز ندیده‌ام . درمحل‌اولی یك کارخانه‌قند سازی بسرمایه بلژیکیها ساخته‌شده‌است که ازیکنواخت بودن راه میکاهد.

در کاشان از باغ معروف « فین »که نمونهٔ کامل باغات ایـران است دیدن کرده از منظرهٔ زیبای آن لذت وافری بردیم . این باغ ، کاج های متعددی دارد

و درجویبار های آن آب صاف از روی کاشی های قشنگی که باعث اشتهار این شهر است جاری می باشد ولی با همهٔ این تفصیلات داستانی رقت آور دارد و در انظار مردم بد شکون است زیرا در حمام متصل بهمین باغ بود که رگ های میرزاتقی خان را قطع نمودند و آن وزیر عالی مقام را که می خواست شروع باصلاحات اساسی نماید وشالودهٔ ارتشاء و اختلاس را از بن براندازد بقتل رسانیدند . این پیش آمد ناگوار مدلل میکند که ایران در آنموقع هنوز استعداد داشتن یك وزیر آزادیخواه روشن فکری را نداشته است .

از کاشان بآنطرف،خط جنوب شرقی راگرفته پس ازعبوراز قهرودوطی مسافت مختصری به خرم دشت رسیدیم که در آنجا از یکصد و پنجاه میل راه ، قلهٔ معروف دماوند دیده میشود .

روز دوم از کناریکی از کاروانسرا های معروف شاه عباسی گذشته پس از طی مرحله ای چند بخیال افتادیم که راه را گم کرده ایم و در همین گیر ودار از بالای تپه ای که هشتصد پا ارتفاع داشت قریه « هنجن » ازدور پدیدار گردید . رود خانه ای که از وسط این قریه می گذرد دو شعبه دارد که در حوالی انهار فرعی آن ها چند قریه بزرگ و کوچك دیده می‌شود . شعبه شرقی این رودخانه معروف به چمور رود و شعبه غربی آن موسوم به برز رود است که قریه « ابیانه » در کنار آن واقع شده وجزو املاك خواهر پادشاه فعلی ایران می‌باشد . دراین حوالی یك قسم قالی بافته می شود که زمینه قهوه ای رنك و الوان لاکی و لاجوردی ، رنگ آمیزی خاصی بآن می‌بخشد . من یك فرد ازاین قالی ها را خریداری نمودم ولی بعد ها بواسطهٔ عدم تناسب با قالی های کرمانی بهر قسمی بود آنرا ازسردفع کردم.

پس از طی نشیب و فراز های متعدد و تماشای دور نماهای دلفریب قریهٔ عباس آباد و کاج و صنوبر آن که منظره بدیعی دارد بطرف مرکز این ناحیه یعنی « نطنز » سرازیر شدیم . نطنزدرزمان سابق ییلاق وشکارگاه سلاطین صفویه بوده است وازحیث خوبی آب و هوا و فراوانی میوه معروف می باشد و همان قسمی که خربوزهٔ

گرگاب اصفهان مشهورخاص وعام است گلابی نطنز نیز معروفیت شایانی دارد.

مسجد نطنز ازابنیهٔعالیهٔ اسلامی است وتصورمیرود بعضی از کاشیهای زیبائی که فعلا زینت بخش موزهٔ سوت کنسینتن می‌باشد متعلق باین مسجد بوده که در ۷۱۵ هجری بنا شده است .

چند تن ازسیاحان قدیم ازنطنزعبور کرده‌اند ویکی ازآنها یعنی امبروزیو- کنتارینی که در ۱٤۷٤ ازآنجا گذشته است میگوید «نطوس (نطنز) درجلگه ای واقع شده که تاکستان زیاددارد» . ازاینجا ازخطی که به کوهپا امتداددارد به‌حرکت ادامه داده‌شد . مناره‌های مسجد بزرك اصفهان ازسی‌میلی اینجادیده میشود . پس از چشیدن طعم آب قریه ورتون واقع در وسط جلگه ، فوق‌العاده بحال رعایای محل رقت کردیم ولی تصور میرود رعایای مزبور وکلیه کسانی که باین قبیل آبهای شور و ناگوار معتاد شده اند نظیر سکنهٔ قدیم کراچی باشندکه وقتی آب صاف و گوارا برای آنها تهیه شد ازطعم آن گله و شکایت آغاز نمودند .

در کوهپا خط تلگراف اصفهان و کرمان راتقاطع گردیدو یکروزدر آن‌حوالی توقف بعمل آمد دراین‌جاباد شدیدی‌میوزید که اگرمادرپناه دیواربلندی نبودیم بطور قطع چادر های ما در هوا معلق میگردید . در ۱۸۹۸ که من مجدداً به کوهپا رفته بودم آب قنات این محل کاهش یافته و درنتیجه جمعیت آنجا هم کم شده بود .

راجع به جنوب کوهپا از روی نقشهٔ ما اطلاعات زیـادی بدست نمیآمد و چون باظهارات بلدچی هـا نیز ممکن نبود آنقدر ها اطمینان حاصل کرد و آذوقه دو روز هم بیشترهمراه مانبود تصمیم گرفته‌شد که دراطراف به‌سیر وتحقیق بپردازیم . جاده ازجلگه‌مسکون وآبادی میگذشت وما پس‌ازچندی به «کوچکون» رسیدیم . بعد از نطنز در اولین نقطه ای که آب صاف و گوارا نوشیدیـم در همین محل بود . کوچکون دویست خانوار جمعیت دارد ویك قلعه خـرابهٔ قدیمی در آنجا دیده می شود وازروی‌بام این‌قلعه کوبری راکه زاینده‌رود‌در آن فرومیرود میتوان تماشا کرد .

کویر نامبرده را بعضی «گاوخونی» وبرخی بمناسبت نزدیکی آن به‌قریهٔ اسفندیاران کویر«اسفندیاران» مینامند .

منزل بعدی ما اوشك‌بود وازبالای‌کوه چهراز که ۷۴۰۰ پا ارتفاع آنست و نگارنده به قله آن رفت مناظر دلفریب زیبائی در نظر انسان جلوه‌گر میشود . در ندوشان منزل دومی که معلوم شد بلدهٔ بزرك آبادی است یك‌روز توقف وازآنجا از راه «گدارخط» که ۸۵۰۰ پا ارتفاع آنست عبورنمودیم . ازفراز گدار نامبرده جلگه‌ای که بیزد منتهی می‌شود پدیدارمی‌باشد . پس ازعبور ازچندین قریه، حوالی غروب بناصرآباد رسیدیم که از قراء بزرگ اینحدود و ۷۱۰۰ پا ارتفاع آنست . روزبعد به «تفت» وارد شده درباغ قشنگی‌چادرزدیم . جادهٔ یزد و شیراز درهمین تفت تقاطع می‌کندکه جوزافاباربارو آنرا «تست» نامیده ومینویسدازاینجا تایکس (یزد) یکروز راه است . تفت اینروزها بواسطهٔ اینکه مرکزنمدمالی میباشد معروفیت زیادی دارد. خلاصه از آنجا حرکت نمودیم وطولی نکشید که در باغ مصفای خانوادهٔ فرگوسن رئیس بانك شاهی یزد پذیرائی گرمی ازما بعمل‌آمد . تا یزد که چند روزی برای رفع خستگی در آنجا توقف نمودیم ثلث راهرا آمده بودیم وفقط ۲۲۰ میل دیگر تاکرمان باقیمانده بود. چنانکه قبلا اشاره شده از یزد بکرمان دو جاده بموازات یکدیگر امتداد دارد که چون من از جادهٔ شمالی قبلا مسافرت کرده بودم لذا این مرتبه خط جنوبی را که معبر پست و سیم تلگراف است انتخاب و با میزبان مهربان و مهمان‌نواز یزد توديع نمودم . از« سریزد » یعنی‌منزل اول بسمت انار روانه شدیم . در قریهٔ « کردکوه » واقع دردامنهٔ کوهی که بهمین نام خوانده می‌شود وآب صاف و گوارائی دارد اطراق و پس از رفع خستگی به « بنداران » که گویا تحریف شدهٔ بهادران است حرکت‌کردیم . در«شمش» خوشبختانه ذخیرهٔ آب مشروبی که همراه برداشته بودیم مورداستفاده واقع‌شد وعلاوه تمام‌همسفران ما نیز ازآن‌آب نوشیدند.

آب شمش بقدری بدبو ومتعفن است که حتی اسب‌های ما نیز ازنوشیدن آن مریض و بد حال شدند ومن یقین دارم که سورچی‌های متعین انگلستان نظیراین

آبرا حتی برای شستن چرخ‌های درشکهٔ خود نیز بکار نخواهند برد .

سرچارلزایون‌سمیت راجع بشمش در کتاب ایرانشرقی می‌نویسد : « این نقطهٔ بایر و لم یزرع خاطرات غریبی در ما ایجاد کرد و در آنجا تا چشم کارمی کند موجودی دیده نمی‌شود وبیابان ریگزارو کوههای لخت وعریان آن‌تنها چیزی‌است که توجه انسان را جلب مینماید . » نگارنده نیز پس ازعبور ازین نقطه بجرأت میتواند نظریهٔ فوقرا تأئید کند . درموقع توقف ما باد شدیدی که از یك نواخت بودن وضع محل اندکی می کاست شروع بوزیدن کرد .

حوالی انار عده‌ای باستقبال ما آمدند که لباس آبی وسردوشی قرمزرنك آنها درخواهر نگارنده تأثیرزیادی بخشید بویژه آنکه سردستهٔ آنها عصائی در دست داشت واطرافیانرامتفرق میکرد وازطرفی‌افراد باصطلاح مشق کرده‌نیزهم‌سلام نظامی میدادند و هم تعظیم می کردند .

«انار» مرکز ناحیه‌ای است که ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد ومقدارزیادی ازغلهٔ محصول آنجا را بیزد می‌برند و مقبرهٔ امامزاده محمدصالح‌ابن موسی کاظم در آنجا می‌باشد . روی اینمقبره که بطورمعمول از گل ساخته شده یکرحل قرآن از چوب صندل دیده می‌شود که فوق‌العاده ظریف منبت کاری گردیده و ۵۰ اینچ و نیم طول و ۱۷ اینچ عرض آنست . درقسمت عقب رحل مزبور کتیبه‌ها و گلکاری‌های عاج‌نشان قشنگی دیده میشود ودرقسمت بالای آن کلمهٔ «الله» با حروف زیبا وتراش خیلی‌عمیق منقور گردیده ودرقسمت پائین آن نیز اسامی دوازده‌امام با کمال حسن سلیقه حکاکی شده است .

بنا بمندرجات تاریخ سلاجقهٔ کرمان ، سلجوق‌شاه برادرملك‌محمد هفتمین فرمانروای سلجوقی که طغیان کرده پس از شکست بعمانات متواری شده و بعد یعنی درموقع مرگ برادر بکرمان مراجعت نموده ودرانار دستگیرو کشته شده ودر همینجا بدفن رسیده‌است . پس‌ازتحقیق معلوم شد درحوالی بیاض باغی‌است موسوم بمزارشاه که قطعاً محل دفن همین شخص میباشد که در ۸۰۰ سال قبل بقتل رسیده .

پس از عبور از کوشکوه بواسطهٔ سیل و بارندگی زیاد بزحمت افتادیم و بالاخره نیز دوقاطر پیشاهنك ما که حامل لباسهای رسمی من بودند برزمین غلطیدند وهمهٔ لباس‌های مرا خراب وازحیزانتفاع ساقط کردند . خلاصه ما وهمسفران بزحمت خود را ازگل و لای بیرون کشیدیم و دراثر همین پیش آمد در حدود ۳۰ پوند ضرر بما وارد آمد .

دوسال قبل که من بمعیت فرمانفرما ازاینراه می گذشتم با یکی از خوانین محل آشنائی حاصل کردم و اینك تصمیم گرفتم بملاقات او بروم ونهار را با او تناول کنم . موقع ورود ما نامبرده خوابیده بود ولی فوراً گماشتگان وی اورا بیدار کردند وخواهرمن برای اولین مرتبه وضع مهمانداری ایرانی‌ها وطرزتهیهٔ نهاروشام آنها را از نزدیك تماشا و از حسن پذیرائی محمود خـان اظهار تشکر نمود . قبل از ورود به « بهرام آباد » ازمسیل دیگری میبایست عبور کرد و بعد ازورود بشهر معلوم شد که کاروانسرای هندوها در اثر سیل خراب و ویران شده است .

« بهرام آباد » مرکز ناحیه‌ای‌است که « رفسنجان » نامیده می‌شود وازمراکز مهم پنبه خیز بشمار میرود . سابق بر این قسمت مهم محصول این ناحیه بهندوستان صادرمیشد ولی‌از۱۸۹۸ باینطرف‌حتی‌مثقال بمثقال آنرا باشتر ازطریق‌شاهرود که‌مخارج کرایه‌آنهم گران است بروسیه می‌برند واز همین نقطهٔ نظرتجارهندو ازاینمحل کوچ کرده‌اند و تجارت اینکالا بدست زردشتی‌ها ونمایندگان تجارتخانهٔ تومانیانس روسی افتاده است .

درجادهٔ «کبوترخان» مجدداً ما بزحمت افتادیم و باد شدیدی که دراثر آن چشم ، چشم را نمیدید شروع بوزیدن کرد وما بهرزحمتی بود حرکت را ادامه داده پس‌ازعبور ازرباط ، دریکی‌از باغات مشجر ومصفای باغین منزل کردیم . نصرالله‌خان ازاینجا جلوافتاد تا پس ازمذاکره با «صاحب‌اختیار» والی کرمان مقدمات پذیرائی و انجام تشریفات استقبال را فراهم نماید . از باغین حرکت و در ٤ میلی شهر درچادر بزرگی که بمنـاسبت ورود نگارنده برافراشته بودند استراحت کردیم و یکی از

مقامات رسمی شهر باینجانب خیرمقدم گفت . اسب خیلی قشنگی با یراق طلا برای من فرستاده بودند ولی اینجانب ببهانهٔ اینکه باید سوارزین‌نظامی بشوم وزین خودم نیز بآن اسب نمیخورد سوار آن اسب نشدم . درحدود ۲۰۰ نفر باستقبال ما آمده بودند ودر راه نیز جماعتی ازتجارهندووزرتشتی بما خیرمقدم گفتند . حوالی دروازهٔ غربی شهرصدای بوق و کرنا بلندشد وقریب یکصد نفرفراش بهمسقبلین‌ملحق گردیدند وما رااز وسط بازار بباغ واقع در یك میلی خارج شهر که برای مقر کنسولگری تخصیص داده بودند راهنمائی نمودند . پس ازورود و صرف چای و اظهارتشکر از مستقبلین ، جمعیت خدا حافظی نمودند و پراکنده شدند . اگرچه انجام مراسم استقبال حاکی ازابرازصمیمیت اشخاص میباشد ولی تصورمیرود که هموطنان‌انگلیسی من آنقدرها ازین‌مراسم لذتی نمیبرند درصورتیکه فرانسویها برخلاف، ازین‌تشریفات خوششان می آید .

فصل شانزدهم

شهر کرمان

کرسی نشین ایالت کرمان از ابتدا موقعیت مهمیرا درصفحات تاریخ حائز بوده وقلمرو معتبری بشمار میرفته ولی کرمان قدیم در همین نقطهٔ کنونی یـا نزدیک بآن نبوده است . برای اثبات این موضوع دلیلی بهتر ازاقتباس نوشتجات « افضل » کرمانی نمی باشد که در ٥٨٤ هجری کتاب خود را تألیف کـرده است . این مورخ در ضمن اشاره بنام حجاج بن یوسف درقرن اول هجری این طورمی نویسد:«ممکن است که « برد سیر» در آنوقت شهر نبوده است ومشهور نشده چه جیرفت وبم ازبردسیر قدیمترند » . (١) برد شیریا بردسیر این ایام بناحیه ای اطلاق می شود کـه در جنوب کرمان واقع ودرزمانی که به کرسی نشینی این ایالت انتخاب گردیده معروف به‌شهر « برد شیر» بوده . افضل‌الدین درچند صفحه بعد باز این طور می نویسد : «و گویند برد سیر ازبناهای اردشیر بابك‌است و کرمان را دو شق نهاده اند شق شرقی بم‌است و شق غربی سیرجان و برد سیرمحدث است وابوعلی محمد الیاس که نام او بر دروازه خیبص نبشته عمارت بارو کرده است وخندق وقلعهٔ کوه وقلعه نو وبعضی ازقلعه کهن

---

(١) رجوع شود به کتاب عقدالعلی صفحه ٦٤ چاپ آقای عامری «م»

از بناهاء اوست . (۱) نوشتجات این مؤلف دربادی امرمتناقض بنظرمیرسد ولی بنظر من ظن قوی آنست که اردشیر درحوالی کرمان کنونی بلده‌ای بنا نموده‌ولی‌نه اینکه آنرا کرسی نشین قلمروحکمرانی خود قرارداده باشد . بنا بگفته « ادریسی »کرسی نشین قدیم کرمان درخطهٔ جیرفت بوده است .

چنان که افضل کرمانی اشاره می کند اعراب در سنوات اولیهٔ هجرت در تمام این ناحیه و مخصوصاً در جیرفت رحل اقامت افکنده وچون نواحی‌مرتفع‌زیاده از اندازه برای آن ها سرد وجانگزا بوده مرکز اصلی خود رادرنرماشیر یاجیرفت قرارداده‌اند . تا آنجا که ما اطلاع داریم‌اولین حاکم عرب‌درنرما شیرسکنی‌داشته‌ولی مدارکی نیزموجوداست که کارامانای قدیم درجیرفت‌بوده است .

دراین که ابن‌الیاس‌شهر کرمان‌را کرسی‌نشین قلمروحکمرانی‌خود قرارداده شبهه وتردیدی نمیرودومنظورش‌این‌بوده‌است که مقروی حتی‌الامکان ازخانوادهٔ‌مقتدر دیلیمیان فارس مسافت داشته باشد والاسیرجان‌که سالها کرسی نشین این ناحیه بوده ازهرحیث‌مخصوصاًازلحاظ موقعیت تجارتی واراضی حاصلخیزبه کرمان رجحان‌داشته است . ازطرفی هم نمی توان باور کرد که الیاس مقرحکومت خود را وسط لوت قرارداده‌باشد وبطور قطع گواشیردر آنموقع شهر آباد پرجمعیتی‌بوده‌است . گواشیر تحریف شده خره‌اردشیراست ودر کارنامک ارتخشترپاپکان (کارنامهٔ اردشیربابکان که بزبان پهلوی نوشته شده) اردشیرمی گوید که‌آب وهوای کرمان سالم‌است‌وشیردر جویبارهای کنارمعابر آن جاری میباشد وچون مشارالیه بنای آنرا بخود نسبت‌میدهد درقدمت آن شك وشبهه‌ای نمیباشد.

برای اثبات آبادانی گواشیر باز بایستی بنگارشات افضل‌الدین مراجعه کرد که این طور می نویسد : « ومی گویند از قلعه‌کهن گنبدی که او راگنبد گبر

---

(۱) عقدالعلی صفحه ٦٦ «م»

خوانند ازعمارت های قدیم است ونام بانی آن ندانند وگویند آنکسی که گنبدکرد گفت «بنیت قصرا بین جنتین» یعنی کوشکی میان دو بهشت بنا کردم چه ازیك جانب ریاض وحدایق دیه آصف و شاهیجانست و ازجانب دیگر بساتین ومزارع دیه زریسف وفرمینتن » (۱)

ابوعلی محمدبن الیاس که ازطرفداران آل‌سامان بوده ودرنواحی مابین‌فارس وخراسان بتاخت وتازاشتغال داشته است دوازده مرتبه ازخراسان به کرمان لشکر کشی ور ـ نقطهٔ اخیرقلعه‌ای برای ذخیرهٔ غنایم جنگی خود برپاکرده‌است وبردروازهٔ آن بعدها کتیبه‌ذیل‌شاید بامرعضدالدوله منقور گردیده :

«بناك ابن الیاس وحلك غیره کذالدهر یمضی تارة ویعود ». از این موضوع پیچیده که بگذریم راجع بخود شهر که تا اندازه‌ای مرکز آن تغییر پیداکرده بایستی سخن برانیم . کرمان مثل اکثرنقاط دیگرایران بوسیله قنات مشروب میشودوارتفاع آن نسبت بسطح دریا ۵۶۸۰ پا میباشد ویکرشته جبال سنگ آهکی که درایام‌سابق سنگر بندی های مستحکمی داشته شهر را در میان گرفته است . اطراف کرمان اراضی لوت بایری است که فقط درمنه در آن هـا میروید و اهالی محل آنرا بجای سوخت بکارمیبرند وچون طرق متعدده‌ای در این جا تقاطع میکنند کرمان یکی از مراکزعمده تجارتی بشمارمیرود .

جبال چوپار که سیزده هـزارپا ارتفاع دارد و دربیست میلی جنوب شرقی شهر واقع شده دورنمای دلفریبی را تشکیل می دهد . سلسله کوههای واقع‌درزاویهٔ شرقی فلات ایران نیز تقریباً همان ارتفاع را دارد ولـی فاقد آن جلوه وخود نمائی می باشد . رشته جبال کوهپایه نیزدرشمال شهرواقع شده است واندکی‌طرف‌مغرب، قلهٔ شاه تیمورمشاهده میشود .

---

(۱) رجوع شود به عقدالعلی صفحه ٦٦ «م»

طرفین جاده ای که به یزد منتهی می گردد جبال کم ارتفاعی واقع شده که در محل آن هـا را « بادامو » می نامند و جادهٔ عباسی نیز قبل از این که بنواحی مرتفع برد سیرمتصل شود ازوسط جبال غیر قابل اهمیتی عبور مینماید . کرمان‌ازهر رشته‌کوهی باستثنای کوه و کمر های سنگ آهکی سابق‌الذکر در حدود هشت میل یا بیشتر مسافت دارد و در جنوب غربی و شرقی شهر تپه های زیادی از ریگ‌وشن و ماسه تشکیل گردیـده که در موقع وزش باد ، زندگانی سکنه شهر را سخت و ناگوار می سازد .

کمیابی آب وارتفاع جالب توجه شهر کرمان نسبت به صحت آب وهوای شهر و همچنین در ثروت و مکنت مردم نیزتأثیرشایانی دارد وبواسطهٔ محدودبودن اراضی مزروعی،ارزانی گندم وسایرمحصولات موردی پیدانخواهد کرد وبواسطهٔ عدم اراضی حاصلخیزدرحول وحوش شهر کرمان، محصولات موردنیازدرنزدیکی مقراین ایالت بعمل نمیآید و حتی دکاکین میوه فروشی شهر را باغات چوپار و ماهان آب ورنگ می دهند .

ازطرف شرقی کرمان که وارد شوید بادگیر ومناره های مساجد که‌درمیان خرابه های متعددی واقـع شده در نظر پدیداراست ودر بعضی نقاط هم چند یخچال با دیوار های مرتفع مشاهده می گردد . خلاصه کلام آن که درموقع ورود بشهر، سوای ماهتاب، سایر منـاظر محل مثل کلیهٔ نقاط آسیا فوق‌العاده مبتذل و افتضاح اور است .

مرکز کرمان دردامنهٔ دوقلعه خرابهٔ قدیمی واقع شده واولی قلعهٔ اردشیر است که دربالای تپه مرتفعی‌ساخته شده وتا سطح جلگه پانصدپا ارتفاع دارد . دیوار های این قلعه ازخشتهای ضخیمی ساخته شده که تاحال کم وبیش بی‌عیب‌باقی‌مانده و دربعضی ازقسمت ها روی سنك بناشده است . دومی قلعه‌ایستکه بمسافت کمی در

طرف غربی قلعهٔ اردشیرواقع گردیده وسابق براین بوسیله راهروئی که آثار آن‌هنوز باقی است بقلعهٔ مزبور اتصال داشته است . درطرف شمال غربی این‌قلعهٔ ، مسیر آبی مشاهده میشود وچاه عمیقی نیزشبیه‌چاه قلعهٔ بندرشیرازدر آنجا حفر گردیده وبرخی معتقدند به خبیص راه دارد و از بس مـردم را در آن میانداخته‌اند وکیل‌الملك دستور داده است کـه آنـرا پر کنند . برفراز قلعه ، قطعه زمین محقری است و با اینکه حفریات زیادی در آن‌جا شده بقرار اطلاع اشیاء فوق‌العاده جالب توجهی بدست نیـامده است . درمیـان اینقلعه وقلعهٔ کوچکتردیگر که موسوم بقلعهٔ دختر است ساختمان‌های عمده‌ای ازقبیل قصرومعبد وغیره دیده میشود . ازخرابه‌های این دوقلعه چند نفر مقداری کاشی براق پیدا کرده بودند که برای فروش نزد نگارنده آوردنـد .

چون معروف‌است که خاك وخاشاك خرابه‌ها برای کود خیلی نافع است بهمین ملاحظه در بعضی از فصول سال عده ای با الاغهای مسکین و صبور خود بآن خرابه‌ها میروند وخاك بارمیکنند . خشت‌های کهنهٔ اینخرابه‌ها نیز برای بکاربردن در ساختمان‌های تـازه طالب دارد . بهترین نمونهٔ کاشی قشنگی که من درین نقطه دیده‌ام ۲٤ در ۱۸ اینچ و نیم بوده که کتیبه هـای کبود رنگ یك اینچی و نقوشی به برجستگی نیم اینچ بـا زمینهٔ نخودی و اوراق فیروزه‌ای رنگ داشته است . متأسفانه من نتوانستم قطعات غیرمتصل این کاشیها را بخوبی رویهم‌سوار کنم ویکقطعه کاشی درستی تشکیل دهم ولی در عین حال همانقطعات جدا شده را نیز اهالی محل کاشیهای الوان ممتازی مینامیدند . دیگرازنمونه‌های ممتاز، کاشیهای ستاره مانندی بود که با اشکالی شبیه چلیپا روی یکقطعهٔ بزرگ سوار کرده بودند . من بیش از یکی دوگلدان ودوسه ظرف شکسته چیز دیگری ابتیاع نکردم و همین چند ظرف شکسته هم درموقعیکه بیعیب بوده و شکستگی برنداشته نهایت اعلا وقیمتی بشمار

میرفته است . مکرر تعدادی تنگ و کوزه و کاسه‌های شربت‌خوری برای فروش نزد اینجانب میآوردند که اندازه وحجم هریك مرا ازخرید آنها بازمیداشت مثلاچند عدد ازتنك‌ها ۲ پا ارتفاع و کاسه‌ها ۲۲ اینچ قطرداشت و با کمال ظرافت و نفاست ساخته شده بود .

قلعهٔ دختر پائین‌ترازقلعهٔ اردشیر در امتداد دو پشته‌ای که زاویهٔ منفرجه‌ای تشکیل داده‌است واقع‌شده وبرروی‌دورشتهٔ‌جنوبی‌قسمت‌اصلی اینقلعه، صخره‌ای دیده میشود که ازنصفهٔ راه آن ۱۴۳ پله در کوه تراشیده‌اند . این محل شاید بنقاره‌خانه اختصاص داشته که صبح وعصر عملهٔ طرب در آنجا بنواهای موسیقی مترنم بوده‌اند . چون قسمت بریدگیها تازه بنظر میآید بعضی حدس میزنند که پلکان های مزبور را برای مؤسس سلسلهٔ قاجاریه احداث کرده‌اند .

دردامنهٔ اینقلعه محلهٔ قدیمی ومتروك « فرمینتن » با خانه‌های متعدد گلی آن که کم و بیش سالم باقیمانده است مشاهده میشود و معروفست که این محله و محلهٔ زردشتیان درموقع استیلای افاغنه خراب و ویران شده است .

شرحی که افضل‌کرمانی در قرن ۱۲ میلادی راجع بموطن خود مینویسد از لحاظ غلو و مبالغهٔ مشرق زمینی قابل ملاحظه و مداقه میباشد : « شهرستانی چون صرح ممر دو سوری دو فصیل چون سد اسکندر (قصد دیوار چین است که ارتفاع آن ۳۵ پا و خندق پای آن ۴۰ پا عرض دارد) پیرامن او خندقی ، مانند بحر ژرف کازاوبد گذر کند . عنقا بزخم شهپر و زورق بیادبان، در کفر واسلام شهری و حصاری و دوقلعه متصل شهر وخندقی چون قلزم محیط براین‌نهاد و قاعده‌کس نشان نمیدهد . » (۱)

درزاویهٔ‌جنوبی‌این‌رشته‌دهنه‌ای‌است که سکوئی درمدخل آن‌ازسنك ووسط

---

(۱) عقدالعلی صفحه ۷۳ «م»

آن قبر رضاقلی‌بیك (۱) گماشتهٔ ابراهیمخان ظهیرالدوله را بنا کرده‌اند ودرقسمت تحتانی آن‌علائم و آثار حوض بزرگی مشاهده میشود که سابق براین از رودخانهٔ بهرامکرد که این ایام باغین را مشروب‌میکند پرمیشده ودرقسمت‌فوقانی آن دیده‌بانی برپاست که مأمورین بوسیلهٔ آن اهالی شهر را از هجوم و یورش افاغنه و بلوچها اطلاع میداده‌اند.

دردامنهٔ جبال بایرخشك غیرقابل اهمیتی مغاکی بنام «کت کفتار» واقع شده که حوالی آن از قرار ظاهر یك ایامی قابل سکونت بوده و حوضی در پائین آن مشاهده میگردد ودرامتداد آن طاقنمائی است که کلمات «یا علی» با حروف جلی و سفید روی آن خوانده میشود ودرزیر آن عمارتی‌است که درمجاورچشمهٔ کوچکی بنام «طاق علی» ازسنگ بنا شده ودودرخت کوچك آن براز پاره‌های کهنه‌ای‌است که زوار دخیل بسته‌اند. چشمهٔ کوچك آن را میگویند درقرن هیجدهم درموقع قتل عام اهالی اصفهان قرمز رنگ شده و بعضی جداً معتقدند که بزاینده رود اتصال دارد. (۲)

روی جلگه، قبه‌ای بنام «گنبد ازبك» و نزدیکی آن مقبرهٔ حلیمه خاتون خواهرامامرضا وعقب آن مسجدی باسم «مسجد صاحب‌الزمان» مشاهده میشود که ساختمان هیچیك از آنها حائز اهمیت نمیباشد. کمی آنطرف‌تر، از قبرستان قدیمی

---

(۱) محل مذکور معروف به تخت دریا قلی بیك یا درگـاه قلی بیك است و مرحوم مجدالاسلام کرمانی درهمین محل مدفون ومزار وی‌مطاف اهل‌ذوق وادب است. درگاه قلی بیك پدر خاندان قلی بیك بانی مدرسه‌ای قدیمی بهمین اسم است که در جنب مسجد جامع مظفری واقع شده و فعلا خالی از طلبه و مدرس است. مشارالیه جد اعلای مرحوم شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی میباشد «م»

(۲) دراصفهان نیز برخی ازمتقدمین معتقدند که آب زاینده رود بیکی از محال کرمان اتصال دارد و برای اثبات‌این مدعی افسانه هائی که بشاه عباس کبیر نسبت‌میدهند نقل‌واین نکته رابعضی ازسیاحان خارجی‌ازقبیل تومانسکی نیز گوشزد کرده‌اند (جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتلد صفحه ۲۷۷) «م»

متروکی که رد میشوید یك ساختمان هشت ضلعی سنگی خواهید دید که گنبدی بشکل دوهلال روی آن قرار گرفته و قطرداخلی آن ۳۸ پا وهرطرفی نیز ۱۸ پا ونوك آن آجر ومنتهی الیه آن بشکل دائره میباشد . این نقطه را « جبلیه » مینامند و تنها ساختمان سنگی کرمان همین« گنبدجبلیه» است . ایرانیها معتقدند که این محل مقبرهٔ یکی از زردشتیان بوده و برخی نیز میگویند مزار سید محمد تباشیری است ولی مسئلهٔ اخیر در بعضی نقاط مورد تکذیب میباشد . بدیهی است در موقعیکه این قبرستان را خراب و ویران کرده‌اند سنگ این مقبره را نیز برداشته و برای بنائی بکار برده اند .

در جنوب این ناحیه حوالی کوههای سنگ آهکی عور و بایر ، معدودی ابنیهٔ گلی بنام « تندرستان » مشاهده میشود که اکثر اوقات زردشتیان و گاهی نیز مسلمان‌ها برای گردش و تفریح و تشکیل سفره سبزی بآنجا میروند و میگویند اگر شاه پریان بهدایای آنها دست بزند نذر آنها مورد قبول واقع شده است ! ! (۱)

در این نقطهٔ دوردست محوطهٔ مدوری برای قبرستان اروپائیها تخصیص داده شده وهنری کارلس کشیش انگلیسی که درحین انجام وظیفه درسال ۱۸۹۸ داعی حق را لبیك گفت در همین محل بدفن رسیده است . فقید مذکور از مرگ خود نه تنها دوستان اروپائی بلکه رفقای ایرانی و سکنهٔ کرمانرا نیز که در میان آنها وجههٔ خوبی داشت قرین الم و اندوه ساخت . در حین تحریر نیز با نهایت تأثر خبر

---

(۱) کرمانی ها عموماً وطایفه زرتشتی خصوصاً درمواقع گرفتاری نذر هائی می کنند که از آن جمله سفره سبزی‌است . سفره سبزی عبارت‌است ازسفره‌ایکه ازاطعمهٔ گوناگون تشکیل گردیده ومتولی‌سفره پس‌ازتلاوت ادعیهٔ مخصوص دستورمیدهدلمحه‌ای چنداطراف سفره‌راخلوت وبعدمجدداً تجمع کنند ومعتقدند که اگر نذر آنها قبول‌شده باشد دختر شاه پریان بیکی از ظروف خوراکی سفره دست زده و از آن تناول کرده است . زرتشتیهای کرمان اوهام و خرافات زیادی دارند که اینك بواسطه ضیق صفحات از ذکر آنها خودداری می شود «م»

وحشت اثر مرك مستر پاطريك ديكن كه درچاههای آرتيزين مشغول كار بود مسموع افتـاد . (۱)

باغ زريسف يكی ازمحلات دلپذير مصفای كرمان در جوار تندرستان واقع شده ودارای باغات دلگشای فرح انگيزی است ومساحت آن درحدود نيم ميل مربع ميباشد . در ماورای اين ناحيه ديوارهای قديمی شهر واقع شده كه اگر از امتداد آنها عبور كنيد بمحلهٔ جديدالاحداث زردشتيان ميرسيد . محلهٔ قديم زردشتيان كه بدست مهاجمين افغان خراب و ويران گرديده درشمال محله جديد واقع است . آثار خرابه‌هائی هم كه قشون آقامحمدخان هنگام محاصرهٔ كرمان بوجود آورده درجنوب غربی شهر ديده ميشود و اينك چون سوای مزارحسين‌خان (۲) كه دارای گنبد آبی رنگی است و درقبرستان شرقی شهر واقع شده آثار جالب توجه ديگری در حول و حوش كرمان وجود ندارد عنان توجه را باوضاع داخلی شعر منعطف نموده مختصری درين خصوص قلمفرسائی مينمائيم .

شهر مابين ديوار نسبتاً آبادی محصور و دارای شش باب دروازه است كه يكی از آنها موسوم بدروازهٔ سلطانی ومنسوب بشاهرخ ميباشد .

بقراری كه ميگويند سرسلسلهٔ قاجاريه از دروازهٔ مسجد (۳) وارد شهر

---

(۱) مترجم نيز نام دكتر ادوارد ـ ف. ملنی را كه در همين نقطه بدفن رسيده بپاس اوصاف حميده وی تذكار ميدهد . دكتر انگليسی مأسوف عليه از اطبای حاذق و خوش نيت بود كه در اصفهان و كرمان در زمان تصدی مريضخانه های ايندو محل نزد اينجانب به تحصيل زبان فارسی اشتغال داشت . وی در بيستم فوريه ۱۹۲۹ در سن سی سالگی بمرض حصبه داعی حق را لبيك گفت وچون فقيد نامبرده درايران دوستی سرآمد اقران بود ازهمين نقطه نظر در اينمورد بتذكار نام وی مبادرت گرديد . «م»

(۲) ميرحسينخان جد اعلای سادات معروف بميرحسينی كرمان است كه بعداز فوت كريمخان زند چندی زمام‌دار امور كرمان بوده وبقای‌ملی، مزار آن مرحوم‌است كه بعدها مشتاق عليشاه مقتول را نيزدر آن دفن كردند وبدين لحاظ فعلا به مشتاقيه معروف شده ومطاف اهل دل‌است . «م»

(۳) اسامی شش‌باب دروازه‌های كرمان ازاين قرار است : دروازه سلطانی ـ دروازه‌مسجد ـ دروازه‌ريك آباد ـ دروازه گبری ـ دروازهٔ ناصری ودروازهٔ ارك «م»

شده است . کرمان بشکل غیرمنظم ساخته شده وعرض آن ازمشرق بمغرب درست یك میل و طول آن از شمال بجنوب اندکی زیادتر است . کرمان به پنج محلهٔ زیر تقسیم گردیده ، محلهٔ شهر که مشتمل برشهر قدیم کرمان است ، محلهٔ خواجه خضر ، قطب آباد ، میدان قلعه و محلهٔ شاه عادل .

کرمان علاوه برمحلات فوق سه محلهٔ فرعی دیگر هم دارد بنام محله گبری و کوچه ماهانی و سرجومویدی که عوام جومیدی میگویند . درطرف غربی شهر میدان ارك است که عمارت ایالتی و تلگرافخانه و ادارهٔ قشونی در حوالی آن واقع شده. ابنیهٔ مزبور قدیمی وعموماً معمور و آباداست وباغ نسبتاًوسیعی عمارت استانداری را تشکیل میدهد .

قدیمی ترین مساجد کرمان مسجد ملك است که بوسیلهٔ ملك تورانشاه سلجوقی که از ٤٧٧الی ٤٩٠هجری سلطنت کرده ساخته شده است . بنابگفتهٔ «محمد ابراهیم» مورخ که درقرن شانزدهم میزیسته‌است مسجدمزبور درزمان او بوضع نسبتاً خرابی برپابوده‌ولی‌از آن تاریخ ببعد گاهگاه تعمیرومرمت‌شده وحالاهم‌با این که‌دارای صحن نسبتاً بزرك وسیعی است نمی توان آنرا ساختمان قابل اهمیتی تلقی کرد . (١)

مسجد جامع که مسجد مظفر نیز خوانده میشود بموجب تاریخی که‌دریکی از کتیبه های آن منقور شده در ٦٥٠ (١٣٤٩) بامر مبارزالدین محمد مظفر بر پا گردیده (٢) سومین مسجدی که برای آن اهمیتی‌میتوان قایل شد مسجد پامناراست

---

(١) مرحوم احمد دیلمقانی که از بازرگانان بیدار دل و مردان با فتوت اخیر کرمان‌است وآثار خیریهٔ زیادی ازخود باقی گذارده وقنوات‌متعددی دایر واحداث کرده است چند سال قبل درقسمت شمالی این‌مسجد، صفهٔ جدیدی ساخته و خرابیهای قسمت‌های دیگررا مرمت وتعمیر نموده‌است . «م»

(٢) مضمون کتیبهٔ مزبور تقریباً چنین است «امر ببناء ذلك المسجد تقرباالی‌الله تعالی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه الغفور محمدبن المظفرالمنصور علی‌یدالحاج الخراسانی فی العشرالاول من شوال سنه خمسین و سبعمایه » رجوع شود به جلد چهارم مرآة البلدان صفحه ١١٨ . «م»

که بامرسلطان عمادالدین که ازهمان خانواده مبارزالدین‌است ودرحدود۷۹۳هجری بنا شده‌است . ازقرارمسموع رویهمرفته نود مسجد وشش‌باب‌مدرسه در کرمان دایرو عالیترین مدارس‌همان مدرسه ظهیرالدوله است که‌کاشیکاری های زیبا و دلربای آن توجه‌انسان‌راجلب میکند . کرمان پنجاه حمام‌وهشت کاروانسرای معتبردارد وبهترین حمامهای آن حمام وکیل‌است . وسعت بازار کرمان نیزمورد توجه میباشد ولی‌درعین حال بپای بازارشیراز نمیرسد .

تا سال ۱۸۹٦ «قبه‌سبز» برجسته‌ترین ابنیهٔ کرمان بشمارمیرفت ودر آن‌تاریخ زلزله بنای آن راکه روبخرابی نهاده بود بکلی منهدم وویران ساخت .

این‌محل، مقبرهٔ یکی ازامرای خاندان قراختائی‌ویك قسمت ازمدرسه‌ترك آباد بوده‌است. قبهٔ مزبوردارای ساختمان عجیب استوانه ای شکلی بود که‌یحتمل‌در حدود پنجاه پا ارتفاع داشت ودرخارج محوطهٔ آن خاتم کاری و تذهیب کاری‌دلفریبی چشمان بینندهٔ راخیره می‌ساخت درگچ کاری های داخلی محوطه نیزجسته جسته آثار مطلا ومذهب‌کاری ممتازی دیده میشد . کتیبهٔ روی دیواررا بشرح زیربرای‌نگارنده خواندند (عمل استاد خواجه شکرالله واستاد عنایت‌الله ولدان استاد نظام‌الدین‌معمار اصفهانی) (۱) تاریخ این‌بنا ششصد وچهل هجری بود که‌هشت سال بعد ازوفات‌براق حاجب مؤسس سلسلهٔ قراختائی می باشد ولی ضمناً متذکر میشود که من مسئولیت صدق گفتار راهنمای خود را بعهده نمیگیرم . یك قسمت این بنا را معروف است که وکیل‌الملك بخیال یافتن گنج واشیاء گرانبها خراب کرده وتمام آن اینك دراثر زلزلهٔ ۱۸۹٦ بشکل یك تپه بدقواره‌ای درآمده است.

در جوار قبه سبزیك ساختمان چهارضلعی ویك قطعه سنك که‌بامهارت و استادی حجاری وآیات قران‌بخط کوفی ونسخ روی آن منقور گردیده وبالای یکی‌از

---

(۱) درصفحه ۱۱۸ جلد چهارم مرآة‌البلدان مذکوراست که درمسجد جامع‌هم کتیبه‌ای باین‌طور خوانده میشود (عمل خواجه عنایت‌الله بن‌نظام‌الدین معمار اصفهانی) لذا معلوم است که این معمار اصفهانی با برادر خود در یك تاریخ در قبه سبز و مسجد جامع تعمیراتی کرده‌اند . «م»

دیوارهای آن نصب شده است دیده میشود. این بنابهمان‌سبك واسلوب قبه سبزتزئین و جسته و گریخته قطعات کاشی آبی رنگی هنوز بستونهای آن الصاق گردیده‌است. در زیربنا، سردابه‌ای که‌معلوم‌است دخمهٔ‌یکی از بزرگان‌بوده‌مشاهده میشود ولی‌ازاحدی در کرمان اطلاع مفیدی دراین خصوص نتوانستم بدست بیاورم. این نقطه معروف بخواجه اتابیك یا سنك اتابیك‌است.

محمدابراهیم مورخ، شرحی راجع بملك محمد هفتمین سلطان‌سلجوقی می نویسد باین‌معنی که مشارالیه درحوالی بردسیرابنیهٔ چندی‌ازقبیل مریضخانه ومدرسه وکاروانسرا ومسجد ومحلی برای مقبرهٔ خود برپاکرده وبدین لحاظ احتمال میرود که قبه سبز یکی از همان ابنیهٔ با شکوه بوده است. گفتهٔ محمد ابـراهیم با تاریخ بنای قبه سبز که در کتاب لارد کرزن تصریح گردیده یعنی با سال هزاروصد وپنجاه و پنج میلادی بخوبی منطبق میشود ولی ازطرفی چون راهنمای نگارنده آدم فاضل و با معلوماتی بود وظاهراً کتیبهٔ بنا را درست وصحیح قرائت و ضمناً اطلاعات محلی نیز بعد ها گفتهٔ ویرا تایید کرد احتمال میرود که قبه سبزرا ملك محمد بنا نموده و بعداً امرای قراختائی درآن دست برده وساختمان آنرا بخود نسبت داده‌اند.

از بنا های فوق که بگذریم باستثنای میدان ارك و میدان کوچکتری بنام میدان گنج علیخان که کوچه های تنگ وباریکی از آن منشعب می شود، نقاط قابل تذکر دیگری نیست و (۱) اینک بایستی شمه ای در اطراف سکنهٔ‌شهر کرمان نوشته شود.

کرمان رامؤلفین مشرق زمین در نگارشات خود «دارالامان» می نامند و

---

(۱) میرزا محمد جیحون شاعر یزدی نیز که در حدود سال هزار وسیصد و دو هجری میزیسته درمحله خواجه خضر بدفن رسیده. شاعر نامبرده علاوه بر نظم در نثر نیز تسلط داشته و کتابی بنام نمکدان بسبك گلستان برشته تحریر کشیده و دیوان اشعار اودرهزاروسیصد وشانزده هجری‌درسیصد وهفده صفحه‌در بمبئی‌بچاپ رسیده است. «م»

تعداد نفوس وحومهٔ آن درحدود پنجاه هزار نفر است که بشرح ذیل تقسیم میشود :

شیعه	۳۷۰۰۰	نفر
سنی	۷۰	نفر
بهائی	۳۰۰۰	نفر
ازلی	٦۰	نفر
شیخی	٦۰۰۰	نفر
صوفی	۱۲۰۰	نفر
یهودی	۷۰	نفر
زرتشتی	۱۷۰۰	نفر
هندو	۲۰	نفر
	٤۹۱۲۰	نفر

تفاوت شیعه وسنی این است که پیروان تشیّع علی، داماد پیغمبر را خلیفهٔ بلافصل میدانند وازسه خلیفهٔ دیگریعنی ابوبکروعمر وعثمان نفرت دارند . این فرقه در اصول عقاید بامامت معتقدند و علی را که از طـرف پیغمبر بجانشینی معین شده امام اول و فرزندان او را ملهم به الهامات ربانی و معصوم و مبری از آلایشات و خطایا و پیشوایان کامل خود میدانند . چند نفر سنی کرمان همان معدودی کسبهٔ اوزی می باشند .

مؤسس فرقهٔ بابیه میرزا علی محمد شیرازیست که در ۱۸٤٤ بعنوان باب اظهارامر کرد وخود را مبشر ومنادی پیشوای بزرگی میدانست که بعقیدهٔ اودرپس پردهٔ حجاب زندگی میکند . چون وی ازطبقه تجار بود وسابقهٔ تحصیلات زیادی نداشت دعاوی و نوشته های او را عده ای خارق العاده دانسته باو گرویدند . باب را بالاخره دولتیان دستگیر و درسال ۱۸۵۰ میلادی در تبریـز اعدام نمودند . گویند در حدود یك فوج سرباز باو شلیك کردند وپس از اینکه دود شلیك بر طرف شد مشارالیه بالای دار

مشاهده نگردید و پس ازلحظه‌ای چند مجدداً اورا سالم دستگیروتیرباران‌نمودند.

در ۱۸۵۲ میلادی چهار نفر بابی کمرقتل شاه را بسته باوحمله کردند ودر نتیجه دولت تمام پیروان این فرقه را بشدت هرچه تمامتر تحت شکنجه و آزار قرار داد. و آنها را میان مأمورین خود تقسیم کرد تا بقتل برسانند.

باب ، میرزایحیی‌صبح‌ازل رابجانشینی‌خود منصوب کرد واوتا ده سال‌ریاست داشت ولی‌میرزا حسینعلی‌بهاءالله برادر صلبی ازل که ازاوبزرگتربود در۱۸۶۷میلادی اظهارامر کرد وخود رامن‌یظهره‌اللهخواند وریاست را ازبرادر کهترخود گرفت. ازاین تاریخ ببعد عدهٔ پیروان بهاء رو بـازدیاد و ازازل که در قبرس زندگی میکند روبه تقلیل ونقصان نهاد . برقراری روابط دوستانه میان بنی نوع بشر و الغای منازعات مذهبی ولزوم فراگرفتن علوم مفیده از تعلیمات این مذهب است و این نظریه های روشن باعث شده است که هزارها نفر ولومخفیانه هم باشد بآئین جدیدبگروند .امید است تعالیم باب سرانجام فرهنك ومدنیت را در کشور ایران بسطوتعمیم‌دهد(۱).

طایفهٔ شیخیه اگرچه خودشان شدیداً منکر این قضیه‌میباشند ولی‌در اکثر موارد عقایدآن ها با معتقدات فرقه‌بابیه مشابهت کامل دارد . مؤسس این‌فرقه‌شیخ احمد احسائی است‌که در۱۷۵۰ میلادی قدم بعرصه وجودگذارده است . شیخ در کربلا بمناسبت معلومات و اطلاعات خود شهرتی بهمرسانید و بعداً از طرف فتحعلی

---

(۱) امید مولف بعدها دراین خصوص بیأس مبدل شده زیرا در تاریخ مختصر ایران که بعداً تألیف نموده ضمن اشاره باحوالات عبدالبهاء (عباس افندی) نسبت برفتار و اخلاق پیروان این آئین ضد عقاید فوق را نوشته است . (رجوع شود به صفحه ۹۹ تاریخ مختصر ایران‌ترجمهٔ مترجم این سطور) برقراری روابط دوستانه والغای منازعات مذهبی نه فقط میان پیروان این کیش جدید ترویج نگردیده بلکه برعکس خلاف آن باتمام معنی‌مابین‌سران قوم وزعمای‌آنان شایع ومتداول‌بوده‌است . برای‌اثبات این‌مدعی رجوع شود به مجلدات سه‌گانهٔ کشف‌الحیل تألیف آیتی و سه جلد فلسفهٔ نیکو تألیف حسن نیکو بزبان فارسی و کتاب مذهب بهائی تألیف ریچارد انگلیسی و بهائیت تألیف میلر امریکائی بزبان انگلیسی . «م»

شاه بایران دعوت شد و بالاخره به‌یزد رفت ودر آن‌جا رحل‌اقامت افکند . وی‌به‌قیام مردگان در روز بازپسین عقیده نداشت و می گفت روح انسان قیام میکند و خلاصه خودرا واسطه ما بین مردم‌وامام زمان میدانست ومدعی بود که ظهورامام‌زمان‌نزدیك است . بهمین ملاحظه جمعی ازپیروان وی درموقع ظهورباب به‌آئین جدید گرویدند ولی اکثریت تحت ریاست حاج محمد کریمخان نجل مرحوم ابراهیمخان‌قاجارملقب به ظهیرالدوله با طرفداران باب مخالفت ورزیدندواینك ازجدی ترین‌معاندین آن ها بشمار میروند .

شیخیه می‌گویند یك شیعهٔ کامل باید میان امام زمان وامت وی واسطه باشد وحاج محمد کریمخان را واسطهٔ مزبورمیدانند . حاج محمد خان‌نجل مرحوم حاج محمدکریمخان رئیس فعلی این طایفه دارای هفت هزار نفر طرفدار در ایالت کرمان میباشد . وی‌دارای قیافه برجسته‌وعادات‌پسندیده ومعلومات واطلاعات‌وسیعی است که مصاحبت وی چون کاملا فاقد هر گونه تعصب خشکی‌است ازهرجهت مطبوع ودلپذیرمی باشد .

عقاید تصوف مشتمل‌بریك سلسله معتقدات مرموزی میباشد که ازمدتهاباین طرف در مشرق زمین طرفدار داشته وحتی افلاطون (۱) نیزازمنبع وسرچشمهٔ‌تعالیم آن‌کسب فیض نموده و بوسیلهٔ او بافکار مغرب زمینی ها نفوذ کرده‌است . تعریف و توضیح عقاید تصوف در این جا خالی از اشکال نخواهد بود و مجمل کلام آن که‌خدا پرستی وخلود روح‌را بیك‌لحن مخصوص و با تمثیلات وتأویلات خاصی تعلیم‌میدهند ومحبت‌انسانی‌رامشعر برمحبت‌ربانی‌میدانند که‌تنهامحبت حقیقی بشمارمیرود ومعتقدند

---

(۱) افلاطون فیلسوف معروف یونان شاگرد سقراط استاد ارسطو است که در سال ٤٢٩ قبل از میلاد متولد و در ٣٤٨ وفات یافته . حکیم نامبرده کتب متعدده‌ای تصنیف نموده ودرجمیع فنون‌فلسفه دست داشته است . عدهٔ زیادی از تلامیذ وی معروف به مشائیین شده‌اند چه وقتیکه راه میرفته بآنان تعلیم حکمت میکرده . ازمصنفاتش کتاب «سیاست مدن» نهایت شهرت را دارد . «م»

هر گونه عامل دیگری باعث اغفال بنی نوع بشر میباشد. مرشد صوفیهٔ کرمان که متولی مزار شاه نعمت‌الله ولی است علناً می گوید تعصبات مذهبی نتیجهٔ جهل و نادانی مردم است و بایستی ازمیان برود وصلح کل قایم مقام آن بشود. در هر صورت متصوفین حلیم و برد بار می باشند و انتشار عقاید آن ها برای زوال جهل و تعصب که هنوز درقاره آسیا شایع ومتداول است کمك بزرگی بشمارخواهدرفت.

یهودی های کرمان که دارای وضع ادباری میباشند اغلب خرده فروشی میکنند وبی‌اندازه خسیس‌ولئیم‌الطبع ومنفعت‌طلبند. این‌طایفه ازیزدبه کرمان رفته و یهودیهای یزد هم ازبغداد بآنجا مهاجرت کرده اند.

دیانت زرتشت یکی از ادیان خیلی قدیمی است که چون تا کنون پایدار مانده ازلحاظ قدمت و دوام، توجه ما را جلب میکند درصورتیکه این ایام یك نفر ایماندارهم بطورنمونه برای خدایان بعل(۱) واسیریس(۲) وزئوس(۳) باقیمانده‌است. با اینکه عقاید زرتشتی وهندو ازیك سرچشمه آب می خورد معذلك پیروان زرتشت مخالف شرك تام و کم وبیش بیش به توحیدعلاقمند وپای بند میباشند ودیانت‌مزبور مذهبی است که ازلحاظ پاکی اصول عقاید در ردیف مذاهب سه‌گانه یهود ومسیحیت واسلام قرارگرفته است. نقطهٔ بارز تعالیم این آئین، خیر وشرو یزدان واهریمن و بعبارة اخری ثنویت است و زرتشتیان عقیده‌مندند که هرفردی ازافراد دراین جدال شرکت دارد. این طایفه آتش را مقدس میدانند وبیکقسم طهارت مبهم وپیچیده‌ای نیز اعتقاد دارند. زرتشتی ها بواسطهٔ این که خون آن ها با خون عرب و مغول و ترك اختلاط وامتزاج نیافته معروف هستند وایرانی خالص پاك بشمارمیروند و بدین

---

(۱) Baal ربةالنوع خورشید است که آسوریها وکلدانیها وفینیقیهای قدیم آن را پرستش میکردند. «م»

(۲) Zeus نام‌رئیس‌ارباب انواع یونانیان‌است مطابق ژوپیتر رومیها. «م»

(۳) Osiris نام یکی ازالهه های مصریان قدیم است. «م»

ملاحظه ازهموطنان مسلمان خود سالمتر وقوی ترند ولی ازطرفی هم‌مذهبان آن ها مقیم بمبئی ازبدترین نمونه های نژاد منحطی هستند که هندوستان پرورش‌داده‌است. زرتشتی ها به حرفهٔ فلاحتی وتجارتی اشتغال دارند وملاکین وتجار معتبری ازمیان آنها برخاسته است .

زن های زرتشتی یك طرزلباس رنگارنگ دلفریبی میپوشند که ازهرجهت قابل‌ملاحظه ودقت میباشد وقیافه های سالم و آرام‌آن ها در مملکتی که حجاب‌هنوز متداول ومعمول‌میباشد نظرانسان را جلب میکند . بیشترزرتشتیهابدبختانه‌درگرداب جهالت و ناد دانی سر نگون‌گردیده پول‌دوستی آن‌ها رادع مهمی برای توجه آنان بامور خیریه میباشد .

طایفهٔ هندوی کرمان از شکار پور واقع در سند هندوستان بـاین ناحیه آمده اند و هریك نفر، سه چهار سال در کرمان توقف و بعداً بوطن خود مراجعت میکنند . هندوها چون تبعهٔ دولت بریطانیا میباشند ، درتجارت پیشرفت‌نموده‌اند. ولی میان‌کسانی که پول تنزیل میدهند احدی ازحیث لئامت ودنائت طبع وخست با آن ها قابل مقایسه نمیباشد . یك بار برای تسویه حسابی بنگارنده مراجعه شد که یکنفر هندو مبلغی با فرع صدی چهل بیك نفرمسلمان در مقابل مقداری وثیقهٔ طلا قرض داده بود وبازهم نسبت به بدهکار سخت‌گیری میکرد.

هندوها دارای قیافهٔ جذابی نیستند ولی درعین‌حال هم آنقدر ها نمیشود با عقیدهٔ مسترستاك روی موافقت نشان داد . نـامبرده مینویسد : « هیچ نـژادی بقدر طایفهٔ هندو ازحیث شکل‌بدریخت وبد قوارهٔ خود نظرمرا جلب‌نکرده‌است . هندوها مثل بوزینه سیاه توسری خورده میباشند . »درهر صورت این طایفه محاسن‌ومزایای زیادی نیزدارند وبه‌کسب وداد وستد علاقهٔ مخصوصی نشان میدهندوازواردین خود پذیرائی ومقدم‌آنانرا با حسن قبول تلقی میکنند.

۳- حاج محمدخان فرزند حاج محمد کریم‌خان

٤- شیخ احمداحسائی

رو بروی صفحهٔ ۲۳۲ (مربوط بصفحهٔ ۲۳۰)

331.899
Sh 231
Acc=10171

SHARP, H. G.
Industrial
Conciliation and
Arbitration in Great
Britain.

JAMMU & KASHMIR
UNIVERSITY LIBRARY
KASHMIR DIVISION.

کرمان تا همین اواخر برای‌شال های اعلای خود اشتهار تامی داشت ولـی امروز صنعت قالی بافی گوی سبقت را ازصنعت مزبور ربوده‌است . هیچ متاعی‌باقالی کرمانی که از پشم یا ابریشم بافته میشود و ازلحاظ نفاست و ظرافت و رنك آمیزی فوق‌العاده اعلا و ممتاز است نمیتواند رقابت کند واین صنعت بطورقطع‌از نفیس‌ترین صنایع ظریفه‌ایستکه در دنیا بوجود آمده و بدون اغراق یك پارچه قالی کرمانی هرقسم قالی دیگریرا تحت‌الشعاع قرار میدهد .

طرح و گردهٔ نقوش قالیهای کرمان نمونهٔ طراحی های قدیم قبل از ظهور اسلام است ولی گل و بوته کاری و رنك آمیزی های بی نهایت ممتاز آن چیزیستکه نظر تحسین انسانرا جلب میکند . اندازهٔ معمولی قالیهای کرمانی هفت در چهار پا وشش اینج و واحد مقیاس کرمان برای قالی ذرع است . ذرع کرمان معادل‌سی‌و نه درنوزده اینچ و نیم میباشد . درقالیهای‌متداول کرمان درهرسی‌ونه‌اینچ ششصد وچهل جفت بافته میشود واین طرزبافت دربازارهای اروپا نهایت ظریف ومطلوب‌است ولی برای متخصص‌واهل خبرهٔ ایران چندان جالب توجه نمیباشد .

فرمانفرما چندگردهٔ فرنگی نا زیبائی سفارش داده و گرده های مـذکور بتدرید رواج یافته است ولی بموجب توصیه های من قالی بافها طرح های مزبور را موقوف کرده و درمقابل سفارشات اکیده نگارنده استعمال همـان گرده‌های‌قدیمی را ادامه داده اند . این جانب ادعا می‌کند که هم بدین وسیله و هم بواسطهٔ تهیه بازارهای جدیدی برای مصرف‌فروش قالی، خدمات شایانی‌ازاین رهگذربصنعت‌قالی بافی نموده است .

درخود کرمان درحدودیك‌هزاردستگاه قالی‌بافی‌دایراست که روی هرفردی یك استاد ودو الی‌سه طفل کارگرازروی نقشه ای‌که برای آن ها خوانده میشود کار میکنند . پشت بعضی دستگاه ها جسته جسته زن ودختر نیز دیده میشوند . رنگهای

جوهری که قالیهای ایلیاتی راخراب کرده وازحسن شهرت آنها کاسته‌است درقالی‌های کرمانی حتی‌الامکان بکارنمیرود .

تعیین قطعی تعداد کلیهٔ قالیهائی که سالیانه ازدستگاه خارج میشود ومیزان قیمت آن ها خالی ازاشکال نیست ولی بطورتخمین سالی دویست هزار تومان که به نرخ امروز معادل چهل هزار پوند است ، قالی در کرمان بافته میشود . قیمت یکفرد قالی ابریشمی که بقول لارد کرزن هیچ متاعی نفیس تراز آن از زیر دست بشر بیرون نیامده درحدود دو الی سه برابر قالیهای پشمی است وقیمت هرفرد قالی باندازه ایکه در بالا ذکر شد ده الی پانزده پوند است . قالی هائیکه بجای پرده بکارمیرود بقدری‌ظریف ونفیس بافته میشود که توجهٔ بی ذوق تـرین اشخاص را نیز جلب میکند . من امیدوارم که این رقم قالی ها رفته رفته در انگلستان نیزمورد توجه واقع شود نه این که مثل ایام حاضر در بازارهای قاهره به یکصد پوند یابیشتر بفروش برسد.

شال کرمانی یا باکورك یا با پشم بافته میشود ونقشه‌وطرح آن نیزمثل‌نقشه قالی، ذهنی شالباف هاست. این متاع ازحیث ظرافت بقالی ترجیح‌دارد واکثربدست اطفال خرد سال بافته میشود واهالی کرمان بواسطهٔ ذوق وشوق فوق‌العاده‌ایکه‌دارند ازاین کارخسته‌ومریض‌وفرسوده‌نمیشوند. اوضاع شال بافی‌ازموقع‌مأموریت‌سرفردریك گلدسمید که نقشهٔ رقت آوری ازطرزتهیه این متاع کشیده شده ، اندکی‌روبهبودنهاده است . شال های کرمان دارای اشکال ونقوش مختلف وبهتراز همهٔ آنها نقش گل و بوته ایستکه ازطرف ولات وحکام وبه عنوان خلعت بـرای اشخاص فـرستاده میشود شال های سفید حاج خلیل خانی معمولا باسلامبول حمل میگردد ودر آنجا یامردها به کمر می‌بندند ویا زن‌ها بجای زینت‌لباس خود بکار می برند . محصول کارخانجات کشمیر بمراتب بشال های بافت کرمان رجحان دارد ولی این نکته مسلم است که‌مواد

خام هیچ نقطه ای با مواد خام کرمان نمیتوان رقابت کند و آب وهوای این ناحیه در لطافت جنس محصول محل دخالت تام دارد . تعداد دستگاههای دایر کرمان به سه هزار بالغ میشود و سالیانه سیصد هزار تومان که معادل شصت هزار لیره است شال از دستگاه خارج میشود (۱)

از این دو متاع صنعتی که بگذریم بایستی به نمد بپردازیم . نمد را بوسیلهٔ شستشو واصطکاك قطعات کورك وپشم تهیه می کنند . در ایران معمولا اطاق را در تابستان با نمد و گلیم ودرزمستان با قالی مفروش می کنند . نمدهای کوچك پارچه بطور کلی نخودی رنك است ودرموقع مسافرت بعنوان نمد آبداری بکارمیرود . نمدهای کرمان خیلی ظریف و استادانه تهیه می شود و چون نسبت به نمد ه‌ـای سایر نقاط سبك وزن تر است یکی ازسوغات های کرمان می‌باشد . نمدهای کلفت را هریکمن چهارشلینك ونمدهای لطیف‌وظریف را الی ده شلینك میفروشند وسالی‌دو هزارعبای نمد از کرمان برای افراد قشون‌بطهران حمل میشود .

رو لباسی معمولی ایرانی هـا عبای عربی است که شهر کرمان از لحاظ تهیهٔ آن نیز شهرت تامی دارد و در حدود سالی پنجهزار طـاقه عبـا که در حدود چهار هزار پوند قیمت دارد و شبیه لباده پرفسور ها میباشد در کرمان تهیه میشود (۲)

دیگر از امتعهٔ معروف کـرمان برك است که سالی هزار پوند بافته می شود ولی از حیث ارزانی قیمت و دوام به پـای پارچه های کشمیری که پتو می نامند نمیرسد .

---

(۱) متاسفانه فعلا این‌قلم درشت صادرات کرمان وجود خارجی ندارد واساتید این فن بکلی ازبین رفته‌اند . «م»

(۲) نمد مالی وعبا بافی نیز بکلی منسوخ ومتروك گردیده : «م»

برنج سازی کـرمان نیز بی اندازه معروف و این نکته باعث تعجب است که اهالی شهریکه پدران واسلاف آن ها مکرر در معرض تاخت وتاز اجانب واقـع و بانواع بدبختی دچار شده اند اکنون به تهیهٔ امتعه و اجناس صنعتی ظریف متنوعه موفق گردیده و متدرجاً بتوسعه و ازدیاد ثروت و مکنت مولد و مسقط‌الراس خـود کمک کرده‌اند . اینک رشتهٔ کلام را قطع نموده این بیت معروف فارسی راخیرالختام قرارمیدهیم .

درروی زمین نیست‌چو کرمان جائی　　کرمان دل عالم‌است وما اهل دلیم

ستارهٔ شرق و غرب با یکدیگر تفاوت و
اختلاف زیادی دارند و تا زمین و آسمان
در مقابل عرش الهی جدا ایستاده‌اند این
دوستاره نیز بهم نخواهند رسید .
« ردیارد کپلینك » (۱)

فصل هفدهم

وضع زندگی در کرمان

پس از ورود بکرمان بشرحیکه در فصل شانزدهم اشاره شد بتنظیم امور مربوطه پرداخته بدواً از «صاحب‌اختیار» والی ایالت دیدار نمودم . صاحب اختیار پیرمردی است که ۸۰ سال ازعمراو میگذرد و ازاشخاص قدیمی ایران است . والی موقعیکه من ازاو ملاقات کردم لباس‌های کشمیری فاخری مکلل بجواهرات گوناگون پوشیده بود و با گشاده روئی وصمیمیت ازاینجانب پذیرائی نمود و ضمناً گفت که از من بطور خصوصی و غیررسمی بازدید خواهد کرد و انتظار دارد خواهر مرا نیز ملاقات نماید .

---

(۱) ردیارد کپلینک شاعر دورهٔ اخیر انگلستان است که در ۱۸۶۵ متولد شده و یکسلسله آثارمنظوم ومنثور ازخود بیادگار گذارده ومدت‌ها درهندوستان بسر برده و بالاخره بوطن مراجعت کرده‌است ودرلندن اقامت گزیده . شاعر نامبرده در ۱۹۰۷ باخذ جائزهٔ ادبی نوبل موفق شده است . « م »

اکثر اروپائیان از لحاظ اینکه ایرانیان خانواده های خود را در اندرون نگاه میدارند و آنها را از ملاقات مردها ممانعت میکنند (۱) معارضه بمثل کرده میل ندارند ایرانیها محارم و بستگان آنها را ببینند ولی اینجانب بمنظوراینکه درین قسمت بدعتی کرده باشم از ادامهٔ اینرویه خودداری نموده موقع پذیرائی یا ملاقات آنهائیکه چندی درتهران زندگانی کرده بودند خواهر خود را نیز حاضرمیکردم. مبادرت باین اقدام نه فقط منجر بپیش آمدهای سوئی نگردید بلکه وسیلهٔ تفریح خواهراینجانب نیز بود که بواسطهٔ عدم آشنائی کامل بزبان فارسی با خانمهای ایرانی مراوده ای نداشت.

چند روزی زیادتر طول نکشید که مسیو «راکوفسکی» سیاح اطریشی بکرمان آمد و منزل ما وارد شد وچون مسیو«هنری کارلس» ازاعضاء انجمن مرسلین انگلیسی نیز بعدبرای برای انجام مأموریت بکرمان آمد ما آنطورهاکه تصورمیکردیم غریب و بیکس و تنها نبودیم.

نگارنده بمنظور تهیهٔ وسایل سرگرمی بتأسیس انجمن ورزشی که اکثر خوانین شهر نیز در آن عضویت یافتند اقدام نمودم و نه فقط ببازی‌های اروپائی بلکه بورزش‌های ایرانی و تیراندازی نیز اشتغال پیدا نمودیم. نویسنده درین مورد باید اعتراف نماید که درهیچ کجای دنیا باین اندازه وسائل راحتی ما فراهم نمیگردید و بعقیدهٔ اینجانب حرکات سوئیکه عده ای از سیاحان خارجی بایرانیها نسبت میدهند مخصوصاً آنهائیکه بزبان اهل اینکشور آشنا نبوده‌اند کاملا دور ازانصاف و عاری ازحقیقت است. ایرانیها بطور کلی مؤدب ومتعارف و در عین حال ظریف و بذله‌گو وحاضرجواب میباشند وداستان زیر کاملا مؤید این مدعا خواهد بود:

---

(۱) موضوع حجاب بانوان و ماندن آنها دراندرون مربوط بدوره‌های گذشته است و این نقیصهٔ اجتماعی نیز در حال حاضر مرتفع گردیده و از هفدهم دی ماه ۱۳۱٤ بانوان ایران حجابرا برداشته و رسماً دراجتماع شرکت کرده‌اند. «م»

گویند یکی ازتجاراصفهان نزد حاکم محل که فرزند یکی ازوزرای معروف بود واکثر بستگان واقوام وی درنقاط مختلف ایران حکومت داشتند شکایت کرد. حاکم گفت برای دفع ستم خوب است بنقطهٔ دیگری از ایران رحل اقامت بیفکنید و زندگانی اصفهانرا وداع گوئید. شاکی گفت اقامت درسایرنقاط ایران نیز نتیجه‌ای نخواهد داشت زیرا بستگان شما درنواحی دیگراینکشور نیز مأموریت دارند و آنها هم از تعدی و اجحاف دریغ نخواهندکرد. حاکم متغیر شد و گفت پس برای عدم تحمل ظلم و ستم بهتراینست بدرک و اسفل‌السافلین بروی. تاجرمزبور با خنده و خونسردی گفت مگرفراموش کرده‌اید که پدروالاتبار شما همین اواخر بآن دنیا رفت و قطعاً درآنجا نیز ازظلم وفشار او درامان نخواهم بود.

ایرانیها عموماً خوش‌وارد ومهمان‌نواز میباشند و بنظافت و پاکیزگی سر و وضع لباس خود کاملا علاقمندند. یکنفر ثروتمند ایران چندین دست لباس فاخر داردکه هردستی بطورمتوسط ۵۰ پوند و کلاه پوست برّه‌ای او ۵ پونداارزش دارد. ایرانیان ازهرحیث باهالی پنجاب که من چندین سال میان آنها زندگی کرده‌ام مزیت و رجحان دارند زیرا گذشته از صباحت منظر وسائل خورد و خوراک و لباس آنها نیز بهتر فراهم است وعلاوه نسبت بیکدیگر کاملا باسخاوت ودست ودل باز میباشند مثلا نوکرهای‌پنجابی هیچگاه بطیب خاطر بتنظیف لباس‌خود نمیپردازند وباندازه‌ای نسبت باین موضوع لاقیدی بخرج میدهند که مکرر باید بآنها یادآوری کرد و تنها غایهٔ آمال آنهـا جمع‌آوری پول است ولی از طرفی مستخدمین ایرانی هرچه پیدا میکنند بمصرف لباس وخوراک خود میرسانند ودرایران برعکس‌هندوستان بایستی بنصیحت واندرز آنها را متوجه اندوخته و پس‌اندازکرد چه حتی درموقع مسافرت هم که فوق‌العاده میگیرند باز مازاد حقوق ثابت خود را مصرف میکنند و بفکر روز مبادا نمیافتند.

درقسمت تصفیهٔ دعاوی نیز فقط یکبار بطورنامهربانی با اینجانب معامله‌شد و من می‌توانم ادعا کنم که هرموقع نسبت بهر کس یا هرموضوعی ادعائی داشته ام

بفوریت تصفیه گردیده و درمواقعیکه اثاثیهٔ اینجانب بسرقت رفته غرامت آن بطوراتم واکمل تأدیه شده است . البته عدم سرعت عمل و بطوء جریان کار بجای‌خود محفوظ ولی درعین حال تجربه‌ای که ازمراجعهٔ به پنج والی کرمان برای اینجانب حاصل شد اینست که همیشه بتظلمات وعرایض رعایای بریتانیاتر تیب اثر داده‌میشود و برای اینقسمت باید بیشتر حسن سلیقه وتدبیر « نصرالله‌خان » مترجم ومنشی کنسولخانه مورد تقدیر واقع شود .

راستی گاهی نیز سروکارنگارنده با بعضی اشخاص لجوج می‌افتاد که تذکر آن خالی ازتفریح نیست مثلا روزی برئیس گمرک اطلاع دادم که طبق مقاوله‌نامه وقرارداد منعقدهٔ فیمابین دولتین ایران و بریتانیا، من نباید بیش ازصدی پنج گمرک بپردازم ولی او جوابداد قرارداد کدامست ؟ ! ! منکه قرارداد امضا نکرده ام ! ! طبقهٔ روحانیون وملاها هم با من روابط خوبی داشتند وهمینقدر که رگ خواب آنها را بدست می‌آوردم هر کاریکه داشتم بدون اشکال‌تراشی انجام می‌دادند .

رعایای بریتانیادر کرمان وتوابع اکثرازهندوهای پست ودنی‌الطبع می‌باشند که بوسیله پول تنزیل دادن گذران می کنند واغلب در موقع وصول طلب خود میل ندارند قبض طرف را تسلیم نمایند و مکرر پس ازچند سال بعد پول خود را مطالبه می‌کنند و باندازه‌ای دسیسه بازی و دغلکاری بخرج می‌دهند که احدی با آنها معامله نمی‌نماید . بدیهی‌است اینعملیات ناپسند باعث شده‌است که ایرانی‌ها از هندوها مثل افغان‌ها نفرت نمایند و بآنها بنظرخفت و استحقار نگاه کنند .

ایرانی‌ها نسبت بمعارف کاملا بیعلاقگی ولاقیدی نشان می‌دهند و بعضی از پسرها فقط بخواندن چند جزوهٔ قرآن که بزبان عربی است و معنی آن را نمیفهمند اکتفا میکنند . از طرفی وضع حاضر معلمین نیز نظیر همان وضع معلمین انگلستان است درقرن هفدهم وحقوق آنها بقدرحقوق یکنفر پیشخدمت می‌باشد و با این حال

جای تعجب نیست که هنوزمی گویند لندن نام کشوری است که یکی ازشهرهای آن اقیانوس اطلس میباشد ! ! این اشتباه از زمان صفویه باینطرف سابقه داشته‌است. (۱)

طولی نکشید که حول وحوش کرمانرا سیاحت کردم وچون دراطراف شهر خرابه‌هائی با قلعه وساختمانهای قدیمی مشاهده می گردد تصور میشود که درحوالی شهر کرمان سابقاً دهات متعدد و بی‌شماری بوده است . در ۱۰ میلی شمال کرمان تپهٔ مرتفعی‌است که قلعه‌ای بنام « قلعهٔ دختر» روی آن ساخته شده ولی من نتوانستم اطلاعاتی راجع بآن بدست بیاورم . اطراف شهر باغات مصفای متعددی می‌باشد و جای بسی خوشوقتی است که در این ناحیه ما بمنزلهٔ پیشقدمان اروپائیانی بودیم که بعدها باینمنطقه‌میروند بهرحال وهرروزاطلاعات‌جدیدی‌بدست آورده واشیاء کهنه‌ای که برای فروش بما عرضه‌میگردید خریداری وبدین‌ترتیب اوقات خودرا بخوبی سپری می‌نمودیم . عامهٔ مردم حتی رعایا و سکنهٔ دهات نیز که دیدار یك خانم انگلیسی برای آنها چیزتازه‌ای‌بود نسبت بما بطورادب سلوك کرده مقدم ما را گرامی‌میداشتند

در ماه ژون که درجهٔ حرارت هوا رو بفزونی گذارد خواهر من ازدست مگس و پشه بجان آمد و بهمین مناسبت تصمیم گرفته شد مدتی را برای هواخوری بییلاق برویم . دوستان و آشنایان چند محل را پیشنهاد کردند ولی من تصمیم گرفته بودم خط سیر « مارکوپلو» را تعقیب و گاهگاهی بشکار خود را سرگرم نمایم و

---

(۱) بیمناسبت نبود که مؤلف یکمرتبهٔ دیگر بایران میآمد تا نهضت بزرگی را که درعصرحاضرایجاد گردیده مشاهده نماید. این‌ایام وزارت‌فرهنك، بادرنظر گرفتن احتیاجات‌هرمحل دبستانهای‌متعددمردانه‌وزنانه‌طبق برنامهٔ‌ممالک‌متمدن‌در کلیهٔ نقاط کشور تأسیس‌نموده وعلاوه درمرکزوشهرستانها، دانشگاه ودر نقاطلازم‌هنرستان‌ودانشسراهای مقدماتی افتتاح کرده‌است . گذشته ازمراتب‌فوق کلاس‌های اکابر ودبیرستان‌های شبانه درسرتاسر کشورتأسیس شده وآموزگاران ودبیران وهنرآموزان ودانشیاران واستادان نیز حقوق نسبتاً مکفی دریافت میدارند . سالیانه عدهٔ کثیری محصل نیز برای فراگرفتن علوم جدید باروپا و امریکا میروند و اغلب آنها در امتحانات گوی سبقت را ازهمگنان میربایند . «م»

برای اجرای اینمنظور بالاخره بطرف «لاله‌زار» حرکت و بسارد وعزیمت نمودیم که بلاشبهه سیاح ونیسی‌نیز ازهمانراه عبور کرده‌است .

منزل اولی ما ازطرف جنوب ازمیان تپه‌های شنی بباغی که در دامنهٔ رشتهٔ کوه «جوپار» واقع شده امتداد داشت وروزبعد بمحاذی رودخانهٔ بهرامگرد بالارفته شب را ازلطافت هوای آنمحل لذت وافری بردیم . منزل سومی ما ناحیهٔ«قریةالعرب» بود که هوای آن کاملا سرد وخنك می‌باشد . درمنزل چهارم یعنی نزدیکی لاله‌زار ناهار را در نقطهٔ خوش آب وهوای فرح انگیزی صرف کردیم وخواهرمن منظرهٔ آنجا را درصفحهٔ ۱٤۷ کتاب خود اینطور تشریح کرده‌است : « دردرهٔ عمیقیکه طرفین آن کوههای مورقی با هیمنه و وقارخاصی سر بفلك برافراشته و در کنار جویباریکه در میان آندره جاری و اطراف آن را گل های نسترن زینت داده بود زیر درخت بیدی ناهار تناول گردید و از آب شیرین و صاف آن جویبار استفادهٔ کامل بعمل آمد » .

چون معلوم شدکه قریهٔ لاله‌زار تا کوههای اطراف خیلی مسافت دارد لذا در قلب جبال آنحدود درنقطه‌ای که متجاوز از ۱۱۰۰۰ پا ارتفاع داشت چادرزدیم . چون‌این ناحیه شکارگاه مخصوص والی کرمان بود وصیادان متفرقه اجازه نداشتند بآنجا بروند شکار فراوان داشت . یکروز اینجانب از محل اقامتگاه خود ٤ قوچ قوی پیکرشکار کردم و از آنجائی که آب اینمحل صاف و گوارا نبود بسمت مغرب نقل مکان نمودیم . اینجا نیز شکار فراوان بود و من ٦ رأس قوچ که یکی از آنها سرقشنگی داشت صید و برای همراهان کباب مفصلی رو براه کردم .

یکروز من وخواهرم از کوه معروف به «کوه شاه قطب‌الدین‌حیدر» بالا رفتیم ودر آنجا درمحلیکه هزارپاارتفاع آنست صفه‌ای‌مشاهده‌میشود که«ناصرالدوله» برادر«فرمانفرما» بناکرده‌است وبالاتر درمحلیکه ۱۳۷۰۰ پاارتفاع دارد مقبره‌ایست

که در آنجا انواع و اقسام مسکوکات قدیمی و مهره های گوناگون دیده میشود. ازاینجا کوه جوپار درطرف شمال، و کوه هزارکه ۱۳۰۰۰ پا ارتفاع آنست ویکسال بعد من بقلهٔ آن رفتم در طرف مشرق، مشاهده می‌گردد. کوه دومی منظرهٔ دلفریبی داردکه ازیکصد میل متجاوز درجادهٔ بلوچستان مسافرین کرمانرا بنزدیك شدن بمقصد نوید می‌دهد. از بلدچی راجع به «شاه حیدر» تحقیقاتی بعمل آمد و او گفت قطعاً شخص بزرگواری در اینجا بدفن رسیده زیرا شب های تابستان صدای او شنیده می‌شود و بدین ترتیب وجود او درین مکان مسلم می‌باشد.

بعداً تصمیم گرفته شد به «رابر» واقع درجنوب این رشته جبال رفته مدتی را در آنجا سپری کنیم. درجادهٔ رابر درخت گردو وزن‌های ایل «مهنی» که قالیچه ایلیاتی می‌بافتند زیاد دیده میشوند. رابر در بالا دست رودخانهٔ «هلیل‌رود» واقع شده و بوسیلهٔ همان رودخانه مشروب میگردد. آب و هوای این ناحیه رویهمرفته خوب و سالم ولی اطراف آن سنگلاخ است.

در «رابر» ازنایب‌الحکومه وسرکردهٔ ایل مهنی که هردو ازدوستان قدیمی نگارنده بودند ملاقات نمودم. اخیراً شنیده شد دومی که‌دارای اوصاف حمیده‌ایست چندی قبل بوسایلی یك راس مادیان انگلیسی بدست‌میاورد وبا اسبهای دیگر جفت گیری و بدین وسیله چند اسب اصیل تهیه و تربیت مینماید. والی کرمان من غیر مستقیم از این موضوع اطلاع حاصل و چند نفر مأمور به محل مزبور روانه می کند تا مادیـان و کره هـای آن را بشهر بفرستند. رفیق ما کـه بموقع از این موضوع خبردار میشود اسبها را بر میدارد و فرار میکند ولی مأمورین خدا نشناس گماشتگان او را چوب وافری میزنندوبدون انجام مأموریت‌بشهر مراجعت‌مینمایند،

درموقع‌بازدید نایب‌الحکومه، پیرمرد دیگری ازایل مهنی ملاقات شد که مدعی بود یك صد وبیست وپنج سال از عمر او میگذرد. (این شخص در ۱۸۹۸

در گذشت) موهای این پیرمرد مثل نقره سفید و صورت وی مومیائی رنگ بود. من فوق العاده متأسفم که از نقاشی بهره‌ای ندارم والا تصویر او را که بی‌اندازه جالب توجه و دلفریب بود ترسیم و گراور آنرا در این کتاب الصاق مینمودم .

پس از خروج از « رابر » سمت مشرق را گرفته از شعب فرعی « هلیل رود » که یکی از آن ها نسبتاً عمیق بود عبور نموده شب را حوالی باغی که اطراف آن در حدود پنجاه خانوار چادرنشین بودند توقف کردیم . چون این موقع مصادف با ماه محرم بود، چادرنشینان مزبور دسته راه انداخته ومشغول تعزیه داری بودند .درمنزل بعد به « ساردو » رسیدیم ودربین راه مرتباً از رودخانه های کوچك ودهات محقر عبور و بالاخره در باغی که زرد آلوی رسیده فراوان داشت توقف اختیار نمودیم . این ناحیه را « هنزا » میگویند که درمیان کوهی بهمین اسم و « کوه بحر آسمان » واقع شده . حوالی کوه دومی چند معدن مس یافت میشود که گاهگاه از آن‌ها بهره برداری میکنند.

خلاصه از گداری که نه هزار پا ارتفاع آنست رد کرده از میان مزارع گندم بسمت « درمزار » سرازیر شدیم. این نقطه کرسی نشین « ساردویه » است و امامزاده‌ای بنام « سلطان سیدصغیر » پسر « سید کبیر » از اعقاب امام موسی کاظم در آنجا میباشد . سید کبیر را میگویند اولین کسی است که در هندوستان مردم را بدیانت اسلام دعوت کرده وشربت شهادت نوشیده است . فرزندوی درساردو بسر میبرده وهمان‌جا وفات یافته و سپس یکی از سلاجقهٔ کرمان و بظن قوی ملك محمد، ضریح و بارگاهی برای او بنا کرده است . اراضی مجاور محل، وقف امامزاده است ورعایای این حول وحوش معروف به‌شیخ میباشند که بطور ثابت در این حوالی سکونت دارند ولی ایلات چادرنشین سیارند و فقط چند ماههٔ تابستان را در آن جا بسر میبرند و زمستان را بجیرفت میروند .

اسامی ایلات ساردو و تعداد خانوار آنها بشرح زیر میباشد و رئیس آنان در این ایام « میرمراد علیخان » است :

فراشی	٤٠ خانوار
میرصلاحی و کوچمی	١٠٠ »
مقبلی	٥٠ »
پوزسرخ	١٠ »
سربیزنی	٧ »
قاسمو	١٠ »
قرائی	١٠ »
ده کهنه	١٠ »
کروی	١٥ »
کفاشی	٤٥ »
سلندری	١٢ »
دیکوئی	١٥ »
شیخ	١٢ »
اربلو	١٠ »
کرد	٢٠ »
سرحدی	٢٥ »
تیرگر	١٥ »
جمع	٤٠٦ خانوار

در اطراف امامزاده پنج شش دکان ساخته شده وهنگام ورودما چندنفراز شهر کرمان برای هوا خوری باین حدود آمده بودند . پس ازعبورازجلگه، حوالی گدار«سربیزن» چادرزدیم . درهمین اطراف خرابه های کاروانسرائی که «ملك‌محمد» هفتمین امیرسلجوقی بناکرده دیده میشود . از فراز یکی از کوه‌های این‌محل قریهٔ

« دلفارد » که « افضل کرمانی» شرح ذیل رادر کتاب خود راجع بآن نوشته مشاهده میگردد : « چون معزالدوله ابوالحسین عم عضدالدوله بکرمان آمده عزم جیرفت کرد کوفجان رها گردید تا معزالدوله بالشگردرشعب «درفارد» آمد . سرعقبه ازدوجانب بگرفتند واکثرلشگراورا هلاك کردند ویك دست ازمعزالدوله بیفکندند وباجمعی اندك بیرون افتاد وبازعراق شد » . (۱)

موضوع قطع دست معزالدوله در تواریخ دیگر تأیید نگردیده . درتاریخ « محمد ابراهیم » مسطور است که رئیس ایلات این ناحیه میگوید کوههای متعدد و گدارهای صعب العبورودرختهای انبوه برای اووسایل تدافعی مناسبی بشمارمیروداگر چه رشتهٔ جبال این حدود عور وبایر نیست ولی ازپشته های انبوه درخت این ایام اثری باقی نمانده است .

سربیزن هوای لطیف و کبك فراوانی داردکه هردو برای ماسر گرمی خوبی بود . در این جا چند نفر از زنهای ایلیانی مقداری پنیر و انواع لبنیات دیگر تعارف آوردند ودرعوض تقاضاکردند مقداری دوا بآنها داده شود . و چون متقابلا چند عدد قرص و چند دانهٔ حب بآن ها داده شد نپذیرفتند گفتند این قرص های کوچك برای مرض چه تأثیری داردلذا مانیز ناگزیرداروی مسحوق باآب مخلوط کرده ودوای محلول بآنها دادیم .

خبرانفصال « صاحبدیوان » وتجدید انتصاب « فرمانفرما » مراجعت ما را بشهر کرمان تسریع کرد درحالیکه قبلا تصمیم گرفته شده بودکه در حدود یکماه در «سربیزن» توقف نمائیم .

هنگام مراجعت ، اولین توقفگاه ما حوالی رود خانه ای بود که نگارنده آنرا رودخانهٔ ساردومینامدوازشعب رودخانهٔ در«مزار» و«سربیزن» تشکیل گردیده و نزدیکی دامنه کوه هزار پاچند نهردیگرتلاقی میکند وآب آن افزایش مییابد.پس از طی سه میل راه به«راین»رسیدیم که درجلگهٔ مسطحی واقع شده،است واز آنجاعنان توجه را

---

(۱) رجوع شود به عقدالعلی چاپ عامری صفحه ٦٦ «م»

بسمت مغرب معطوف نموده بعداز عبور از یك کاروانسرای خراب وچند چشمهٔ آب گرم نزدیکی «آب گز» چادرزدیم .

از آب گز بانطرف ازمیان دو کوه نسبتاً مرتفع رد کرده کنار چشمهٔ آب شیرینی برای صرف ناهار توقف نمودیم . در بین راه آب گز و « ماهان » گردنهٔ سهل العبوریست که ۸۶۰۰ پا ارتفاع آنست و کاروانسرای بایر قریهٔ سنك در دامنهٔ آن واقع شده . خلاصه پس ازعبور از آب گرم وطی دره وماهورهای متعددی به ماهان رفته بالاخره شب را به « کرمان » رسیدیم .

فرمانفرما چند روز بعد از ورود ما وارد شد ودر زمان مأموریت او اغلب باتفاق بگردش وشکار، مخصوصاً به ماهان واطراف رفته اوقات خود رابخوشی سپری می نمودیم . والی درصدد بود که بوسیله توزیع بلیط مجانی وتهیهٔ نان برای بینوایان، فقرو فاقهٔ کرمان را براندازد ولی من پیشنهاد کردم که درازای مبادرت باین اقدام به تسطیح طرق بپردازد تا هم مردم بیکارمشغله ای پیدا کنند وهم کارمفیدی برای کشور انجام بگیرد . فرمانفرما سرانجام بواسطهٔ نبودن مهندس ناچار همان طریق اولی را اتخاذ وکلیهٔ خوانین شهررا نیزوادار کرد که دراین کارخیرشرکت نمایند . وجوه اعانه تحت نظرچند نفرصحیح العمل بانهایت مراقبت بمصرف میرسیدولی بالاخره فقروفلاکت علاج نگردید وعدهٔ بینوایان بچهاربرابرافزایش یافت زیرااین عمل مردم رابه ولگردی وبیکاری تشویق واشخاصیرا هم که مایل بکسب وکاربودند ازتلاش وکوشش ممانعت می نمود و تنها نتیجه ای کـه از این اقدام گرفته شد جلوگیری از ترقی نرخ نان بود که معمولادرایران درفصل زمستان بالامیرودومردم بینوارا درمضیقه میاندازد .

مقارن عید میلاد ۱۸۸۵ دو نفر از اتباع آلمان که عازم سیاحت بودنـد و ضمناً بوسیلهٔ گدائی امرارمعاش مُیکردند وارد کرمان شدند . چون گدائی اروپائیان باعث سلب اعتبار اینجانب ودیگران بودلذا بوسایل مقتضی ازسیاحان نامبرده دستگیری بعمل آمد تا از کرمان خارج شوند ولی این اقدام مساعد مؤثرواقع نشد و آن دو نفر مدتی را در کرمان توقف نمودند . این نکته را فراموش نباید کرد که اینگونـه

اشخاص در مشرق زمین باین ترتیب نمی توانند کار مفیدی انجام دهند و برای اطلاعات عاری ازحقیقتی‌هم که‌باینوسیله بدست میآید هیچگونه ارزش واعتباری نمی توان قائل شد. مشرق زمینی ها باروپائی هائیکه بدون مستخدم و دم و دستگاه سیاحت ومسافرت میکنند ودرهرخانه خرابه ای بیتوته مینمایند اهمیتی نمیدهند و بآنها با نظرتحقیرمینگرند.

در همین اوان یك نفر افسرسوار نظام آلمان‌که روحیهٔ او با سنخ فکر هموطنان سابق وی‌مباینت کامل داشت بکرمان‌آمد وبمنزل ما وارد شد.

چون در زمستان، مذاکرات راجع به تعیین خطوط سرحدی واقع در بین کوه «ملك سیاه» و «کوهك» بتعویق افتاده بود اواخر دسامبر باز موضوع مورد بحث مطرح گردید ودرهمین اوقات کمیسر سرحدی ایران «علی اشرف خان» ملقب به «احتشام‌الوزاره» بکرمان‌آمد واز آن‌جابسرحد رفت. چند روزبعد، حکم انتصاب این جانب نیز بسمت معاونت کمیسر سرحدی هندوستان تلگرافی ازطهران ابلاغ شد.

فصل هیجدهم

از کرمان به کوهك

درایران ،آغازمسافرت دورودرازیراکارسهل وساده‌ای نمیشود تلقی کرد . تفریغ محاسبات سابق ، خرید لوازمات ، تقسیم باروانائیه وبارپیچی هریك بنوبهٔخود کارمشکلی‌میباشد . درحمل ونقل ، رعایت‌اقتصاد ازیکطرف کارمفیدیست ولی‌ازطرف دیگرمشکلات جاده وتوقفهای اضطراری بین راه اگردر نظر گرفته شود صرفه جوئی موردی پیدا نخواهدکرد . اگرتهیهٔ علیق برای چهار پایان و از طرفی تهیهٔ چهار پا برای حمل آب نوشیدنی دربیابانهائی که ابداً آب پیدا نمیشود مورد نظر قرار بگیرد آنوقت معلوم خواهد شد که انجام مقدمات مسافرت تا چه اندازه مشکل و دشوار می باشد . مستخدمین ما نیز هیچیك مایل به مسافرت به «بلوچستان» نبودند و از آن ها نیز میبایستی استمالت وتحبیب بعمل بیاید تـا خود را برای مسافرت آماده نمایند . ازطرفی کلیهٔ جزئیات را باید خودشخص بدقت رسیدگی کند والاچیزهائی خیلی مهم وضروری ولی درظاهرامرجزئی مثل نعل اسب فراموش خواهد شد . من

ازخواهر خود کمال‌امتنان را دارم که‌روز بعد ازورود غلام‌سفارتخانه طهران که‌حامل دستور کتبی مشروح وزیرمختار بریطانیا بود کلیهٔ لوازم‌سفررا مهیاوما رابرای‌طی‌منزل اول که نسبتاً طولانی وبیست وسه میل مسافت داشت مجهز نمود.

فرمانفرما از راه لطف ومکرمت وسایل نقلیهٔ خود را دراختیار ما گذاشت ودرغیراین‌صورت چون زمستان بود و قافله کمتر به کرمان می‌آمد مسلماً حرکت ما بتأخیر میافتاد .

در« ماهان » هوا نسبتاً سرد بود ولی در « حنکه » یعنی محلی که هشت هزارپا ارتفاع آنست و کاروانسرائی در آن جا بناشده‌برودت هوا شدت کردومابوسیلهٔ رویوش‌وعملیات‌ورزشی، خود راازشرسرماحفظ‌نمودیم‌وضمناً بروان‌پاك«وکیل‌الملك» بانی کاروانسرا درود فرستادیم .

هوای «راین» که متجاوزازهفت هزارپا ارتفاع آنست اندکی گرمترازحنکه بود ودرنشیب و فرازهای جنوبی رشته جبال «جوپار» برف دیده نمیشد . راین همان جائیستکه « ابن حوقل » آنرا رابن ضبط کرده است . در این‌جا شنیده شدکمیسر سرحدی ایران که قبل ازما از کرمان‌حرکت نموده بود روزقبل را در راین بوده‌است وچون ما میخواستیم‌هرچه زودترازاوجلوبیفتیم فوق‌العاده ازاین موضوع اظهارمسرت و درحرکت تسریع نمودیم .

ازراین ازحاشیهٔ رودخانهٔ «ساردو» که دراین محل رودخانهٔ « بم » نامیده می‌شود سرازیرشدیم وبدبختانه پس ازسی‌میل راه یا اندکی‌زیادتر راه را گم کرده و با زحمات زیاد بمستخدمین خود که جلوتر رفته و حوالی اقامتگاه فوج فرمانفرما چادر زده بودند رسیده استراحت نمودیم . در اینجا چند رأس از قاطر های ما با شتر معاوضه و سایرلوازمات سفر نیز تهیه و تکمیل گردید . این ناحیه را «تهرود» می‌نامند ولی این ایام قریه ای باین اسم وجود ندارد . منزل بعد که به « ابارق »

منتهی می‌شود بینهایت خسته‌کننده و یکنواخت است باد و طوفان ابارق وتهرود در تمام ایران معروف است و حکایت زیر راجع باین دومحل حکم مثل سایر را دارد . از باد پرسیدند : « خانهٔ تو کجاست » گفت : « کلبهٔ خرابهٔ من در تهرود است ولی گاهگاه بابارق نیز سرمیزنم » . قریهٔ دومی طرف راست رودخانه واقع شده و من یکمرتبه در۱۸۹٤ نیز دربحبوحهٔ باد وطوفان شدیدی در آنجا منزل کرده‌ام .

ابارق را در خود محل اورق می‌نامند و در آنجا چشمهٔ گرمی است که روی آن را پوشانیده آب آن را برای استحمام مورد استفاده قرارمیدهند . دراینجا چند نفرنمونه‌های مختلف سرب و روی راکه از کوههای شمال غربی استخراج کرده بودند برای تماشا پیش ما آوردند . قلعهٔمخروب ابارق نیز نسبتاً قدیمی و کهنسال و قابل تماشا می‌باشد . از ابارق به « دارزین » آنقدرها مسافت ندارد ولی چون جاده از کنار رودخانهٔ خشك و بی آب وعلفی می گذرد که فقط ریگ‌های جامدآن درنظر پدیدار می‌باشد خسته کننده و ملالت آوراست .

دراینجا معروف است که «فرامرز» پسر«رستم» را « بهمن » در همین محل بدارزد و نام صحیح آن « دارزنان » می‌باشد که بمرورایام بدارزین مبدل شده است ولی حقیقت امر اینست که فرامرز از«بست» و«زابل» که می آمد در« گورابه» گرفتار و اعدام شد . (۱)

---

(۱) فردوسی درشاهنامه راجع باینموضوع چنین می گوید :

غمی شد فرامرز در مرز بست — ز بهر نیا دست کین را بشست
سپه کرد وسر سوی بهمن نهاد — ز رزم تهمتن بسی کرد یاد
چو نزدیك بهمن رسید آگهی — برآشفت بر تخت شاهنشهی
بنه برنهاد و سپه برنشاند — بگورابه آمد دو هفته بماند
فرامرز پیش آمدش با سپاه — جهان شد زگرد سواران سیاه

برای اطلاع ازتمام داستان رجوع شود بصفحهٔ ۳۹۵ جلد سوم شاهنامه چاپ خاور «م»

جملات ذیل از کتاب « افضل کرمانی » نقل می‌شود تا قارئین عظام اطلاع حاصل نمایند که از قرن دوازدهم باینطرف چه تغییراتی درین ناحیه رخ داده است :

« ومن وقتیکه درخدمت مجدالدین‌بن ناصح‌الدین از بم می آمدم درناحیت دارزین بر بام سرای ملك نشسته بودیم ودر آن دیهاء متصل ومزارع متسق وانهارمطرد نگاه می کردیم ، پنداشتیم برزمین آن ناحیت بساطی زمردین گسترده‌اند و بدر ومرجان مرصع کرده و آن انهارسلسبیل ذوق تسنیم مزاج بطون حیاتست ودرصفا آب حیات . زین‌الدین خلف‌بن‌المتوج رحمةالله با ما بود گفت اتفاقست که ملك فارس ولایتی بزرك است ومعمورو آن را نصف‌العالم میخوانند ومن جملهٔ آن ولایت دیده‌ام بفلان سوگند که درهمهٔ فارس ناحیتی چون این ناحیت ندیدم با نزاهت ریاض وصفاءحیاض و لطافت هوا و کثرت منال » . (۱)

افسوس که این ایام این ناحیه بکلی فاقد مزایای بالا می‌باشد و «دارزین» دروسط یك بیابان خشك بی آب وعلفی قرار گرفته‌است ولی اگر قنوات بایررا تعمیر واراضی را مشروب نمایند امیدمیرود که اوضاع این ناحیه بهبودحاصل کند.

در ادامهٔ مسافرت ازقریهٔ « بیداران » که امامزادهٔ مخروب «خواجه‌اصغر» در آنجا واقع شده عبور نموده وارد «بم» شدیم و درعمارت جدیدالبنائی که مشرف برباغ دلگشائی‌بود سکونت اختیار کردیم .

بم (۲) ازمدتها باین طرف معروفیت تامی داشته وریگان ونرماشیرونسا و بم رامحال اربعه مینامیده‌اند. بم وریگان را معروف‌است که بهمن، و نرماشیر(۳) را

---

(۱) رجوع کنید بعقدالعلی صفحهٔ ۷۲ «م»

(۲) بم ازاقلیم سوم است گویند کرم هفتواد آنجا بترکید بدانسبب آنرا بم خواندند . رجوع شود به نزهت‌القلوب صفحه ۱۷۰ . «م»

(۳) نرماشیرازاقلیم سوم‌است درتاریخ کرمان آمده‌است که آنرا اردشیر بابکان ساخت . (نزهت‌القلوب صفحهٔ ۱٤۱) «م»

اردشیر بنا کرده است . ساختمان بند بم ، منسوب به همسر اردشیر است که در نتیجه ناحیهٔ نسا ازخطر سیل محفوظ گردیده . گویند هفتان بوخت (۱) رقیب بزرك اردشیر نیز که در کار نامهٔ « اردشیر بـابکان » و شاهنامه ، بداستان او اشاره شده در همین نرما شیر بسر میبرده‌است گویا فردوسی بضرورت قافیه، هفتان بوخت رادرشاهنامه هفتواد نوشته .

دختر هفتان بوخت را گویند روزها با چند دختر دیگر بنخ ریسی اشتغال داشته و روزی سیبی پیدا میکند که دارای کرمی بوده وبا خود عهد می بندد که اگر آن روز، کارخود را زودتر ازسایرین باتمام رساند کرم را پرورش دهد ونگاهداری کند. ازقضا آنروز، کارخود را زودتر باتمام میرساند وبپاس عهد خود برای پرورش کرم کمرهمت برمی‌بندد . از این تاریخ ببعد کار خانواده هفتان بوخت رو بـه بهبود میگذارد وبالاخره رئیس خانواده آن‌ها زمام امور کرمان‌را بدست‌میگیرد . گویند یك عدهٔ ازپیروان‌هفتان‌بوخت به کاروانی ازاتباع اردشیر حمله کردند ومقدارزیادی‌ازاشیاء نفیس آن‌ها را به گزاران که محل‌نشو ونمای کرم بود به غنیمت بردند . اردشیر عده‌ای را بجنك هفتان بوخت فرستاد ولی آن ها شکست خوردند و وی ناچار شخصاً بمیدان جنك رفت و چون او نیز مغلوب گردید بـا همسر خود فرار اختیار کرد . اردشیر بعد از این واقعه فکری اندیشید و متنکراً به گزاران رفت و در آن جـا سرب داغ کرده درگلوی کرم فرو ریخت وبالنتیجه پس از هلاك او به هفتان بوخت فائق آمد . (۲)

---

(۱) معنی تحت اللفظی هفتان بوخت هفت‌امشاسپندان‌است که مهین فرشتگان باشند رجوع شود بصفحهٔ ۸۲ و صفحهٔ ۹۰ کتاب گات ها تألیف و ترجمهٔ آقای پور داود چاپ بمبی «م»

(۲) برای اطلاع ازتمام داستان رجوع شود بصفحهٔ ۱۰٤ جلدچهارم شاهنامه چاپ خاور تحت عنوان « هفتواد وسر گذشت کرم » . «م»

گزاران که درشاهنامه گجاران نوشته شده گویا مقر قدیمی بم باشد که در یك میلی قلعهٔ واقـع در کنار رود خانه قرار گرفته‌است . این ایام محل نـامبرده را گوزاران گویند که اصل آن همان گزاران بوده وحتی در زمان حاضر نیز یکی از دروازه های آن موسوم به «کت کرم »است. کت تحریف شده (کد)است که بمعنی خانه میباشد . (۱)

در زمان‌استیلای اعراب ، نساء ازدهاتی بوده که ظاهراً اهمیت‌فوق‌العاده‌ای داشته است چه منصورالدین آنرا کرسی نشین تمام این ناحیه قرارداد وچند سال‌بعد عبدالله امیرمسجد حضرت رسول را بنا کرد که هنوز درحوالی شهرجدید برپامیباشد. ادریسی راجع بشهربم اینطورمینویسد :

« بم شهر بزرك وپرثروتی‌است که ازمراکزمهم تجارتی محسوب میشود و قراء وقصبات زیادی دارد . تاك ونخل دراین ناحیه فراوان و استحکامات ارك آن از کلیهٔ قلاع دیگرایالت کرمان زیادترقابل توجه‌است اهالی‌به تجارت و کارهای‌صنعتی اشتغال‌دارند وازاقلام برجستهٔ صادراتی بم منسوجات آنست .»

درایام اخیر، بم میدان مبارزهٔ لطفعلی خان زند و آقا محمدخان قاجاربود ودر اواسط قرن نوزدهم نیز آقا خان محلاتی چندی قلعهٔ آنجا را درتصرف داشت تا بالاخره بواسطهٔ ضعف همراهان خود اجباراً بهندوستان‌فرار کرد . پس ازاین واقعه شهر جدیدی درکنار رودخانه بنا شدکه تصورمیرود درسنوات ترسالی از خطر سیل ایمن نباشد .

بم ۳۶۰۰ پا ارتفاع وسیزده‌هزار نفرجمعیت دارد . خاك این محل‌حاصلخیز ودرمیان ناحیهٔ پرثروتی واقع شده است و درفصل تابستان باد شمال حرارت هوا را

---

(۱) کت بمعنی سوراخی است که یك طرف آن مسدود باشد ودرایام حاضر نیز این کلمه در کرمان وتوابع معمول ومتداول‌است . « م »

تا اندازه ای تخفیف میدهد . قراء کوهستانی جبال بارزنیز تا شهر بم مسافت زیادی ندارد ومتمکنین شهر تابستان ها از مناطق ییلاقی آن حدود استفاده مینمایند . شهر بم چون در این منطقهٔ آسیا قبل از کویته آخرین مرکز امور بازرگانی است ، دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای می باشد . بم تا کویته درحدود هفتصد میل مسافت دارد و از طرفی چون نزدیك سرحد ایران است و پادگان نظامی بلوچستان را نیز سربازانی که ازاین شهر استخدام می‌شوند تشکیل میدهد حکومت بلوچستان بیکی ازخوانین بم واگذار میشود . رنك و حنای بم فراوان ومعروف و از امتعهٔ تجارتی این شهرستان است . مساحت شهر نیز نسبتاً وسیع و منازل مسکونی آن کم وبیش مثل خانه های اصفهان مشرف بباغ و بوستان می باشد و بازار جدید الاحداث آن نیز باهمیت محل افزوده است .

مؤلف کتاب « ایران شرقی » در جلد اول کتاب خود مینویسد بم شبیه یکی از بلاد هندوستان است ولی من درصحت این گفته تأمل دارم و گویا سی سال قبل نخل خرما در بم وحوالی وجود نداشته و از این نظر نویسندهٔ نامبرده ، شهر را بیکی ازبلاد هند تشبیه کرده‌است .

من وهمراهان طبق دعوت مخصوص بقلعهٔ بم رفتیم و از بالای ارك بخوبی هویدا بود که آثارشهرقدیم هنوزباقی می باشد ودیوارمرتفع وخندق بزرگی دورتا دورشهر کشیده شده است . برای ورود بقلعه بایدازبازار کهنه ای که درحدودششصد ذرع طول است وقلعه در قسمت شمالی آن واقع شده عبور نمود . از اینجا بآن طرف نیز نشیب وفرازهائی است که روی کوه واقع شده و هیچ گاه تسطیح نگردیده است . کسانیکه به‌قلعه‌میروند باید ازدروازهٔ بزرك وازپای‌دیوارهائی که چهل‌پاارتفاع آنهاست وازآجرساخته شده و از معبری که روی صخره قرار گرفته و دیوار های آن بیست پا ارتفاع دارد عبورنمایند . دروازهٔ دومی قلعه درمنتهی‌الیه همین معبر قرار

گرفته وشخص پس ازعبور ازنشیب وفرازهای متعدد دیگری به توپخانهٔ قلعه‌میرسد. در این‌جا چند عراده توپ ته پرمشاهده می‌شود که تاریخ ساخت یکی‌از آن‌ها ۱۲۵٤ هجری (۱۸۳۸م)است . راه پست وبلند دیگری راکه طی‌نمودید بصفهٔ وسیعی‌میرسید که چاهی‌دروسط آن‌حفرشده وعمق آن درحدود۱۸۰پامی‌باشد . عوام محل‌میگویند که این چاه را رستم بـامر سلیمان بناکرده است ! ! از این جا که گذشتید ببالای قلعه میرسید که « چهار فصل » نامیده می شود ومحل نشیمن حاکم بم میباشد .

از فراز این قلعه مناظر زیبای جالب توجهی ازهرطرف درنظرمجسم‌است . کوه «هزار» با قلهٔ مستوراز برف و کوههای متعددیگری که سر بآسمان کشیده‌است و رشته جبال « شاهسواران » منظرهٔ فرح انگیزی دارد . نخلستانهای بم و سبزه‌زار های « نرماشیر» وقلهٔ زیبای «بزمان » دربینندگان خاطرات خوش فنا ناپذیری ایجاد میکند . بزمان تا سطح جلگه نه هزارپا و کوه هزار با اینکه مرتفع‌تراست تا سطح جلگهٔ «راین» هفت هزارپا ارتفاع دارد .

درشهربم چند خانوادهٔ ثروتمند ومتمکن سکونت دارند ویکی‌ازبزرگان آن ها سلیمان خان است که سی سال قبل فرماندهٔ مستحفظین سر فردریك گلدسمید بوده ودیگری اسدالدوله رفیق نگارنده‌است که چندین‌سال متوالی لاینقطع‌حکومت بلوچستان را داشته‌است .

پس از خروج ازبم که روزقبل کلانتر مرزایران از آن‌جاگذشته بودبخرابه های « چهل کره » رسیدیم . وجه تسمیهٔ این محل را از چند نفرپرسیدم و درجواب گفتند این باغ سابقاً باندازه‌ای وسیع بوده که روزی یك رأس مادیان در محوطهٔ آن گم میشود و با اینکه چهل کره اسب در آنجا رها مینمایند بازازمادیان اثری پیدا نمیکنند . چندی بعدشنیده‌شدیکی‌ازباغات حوالی کرمان نیز بهمین‌اسم نامیده‌میشود در حالی که آنقدر ها وسعت ندارد و معلوم میشود این موضوع مقرون بحقیقت نبوده و افسانه ای بیش نمیباشد . اصولا عدد چهل را مشرق زمینی ها خیلی‌دوست میدارند وزیاداستعمال میکنند مثل‌چهل‌تن وچهلچراغ وداستان‌علی بابا وچهل‌نفردزد.

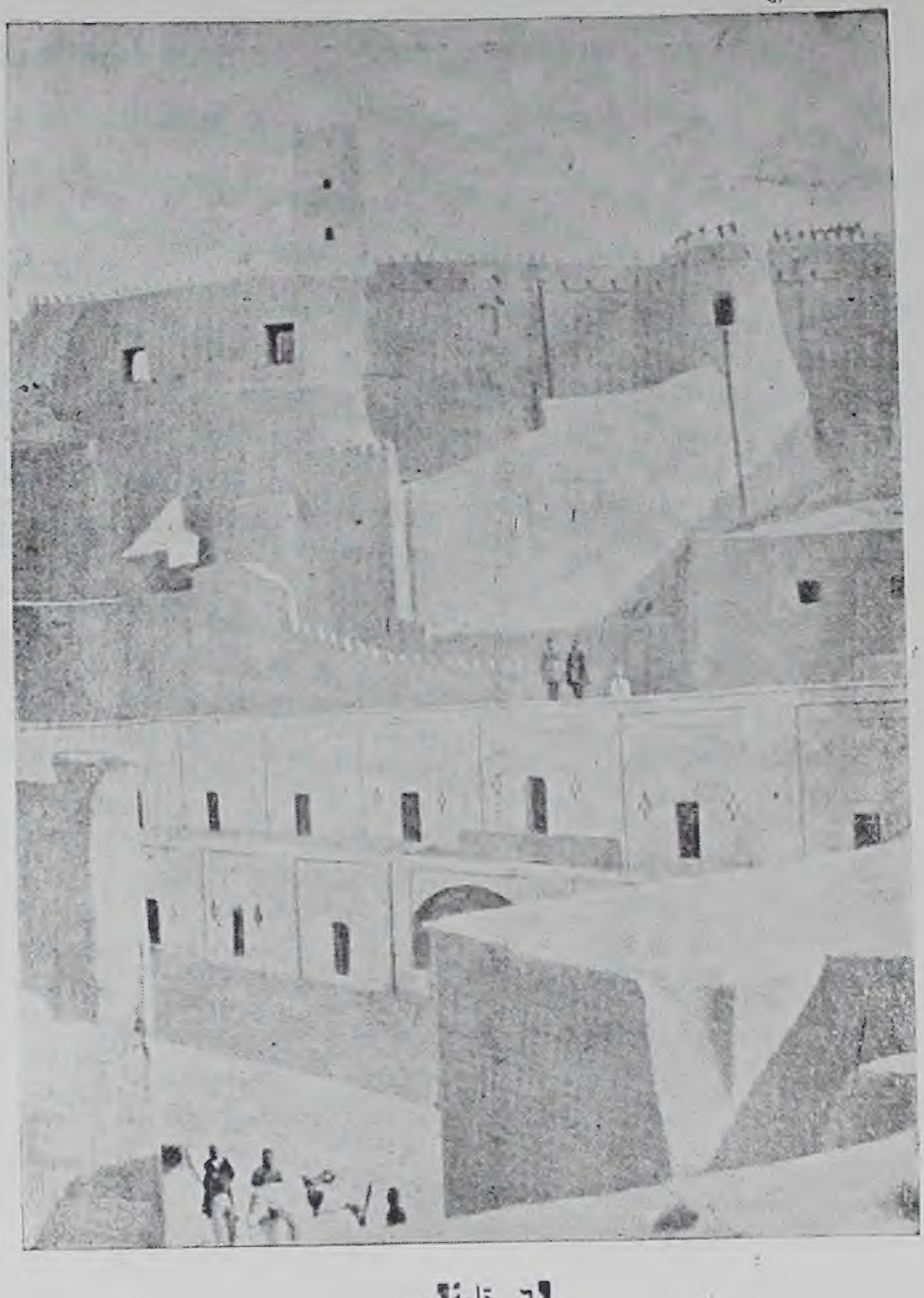

٦- قلعهٔ بم

ڕوبڕوی صفحهٔ ٢٥٦

TOSHIBA

Leading Innovation

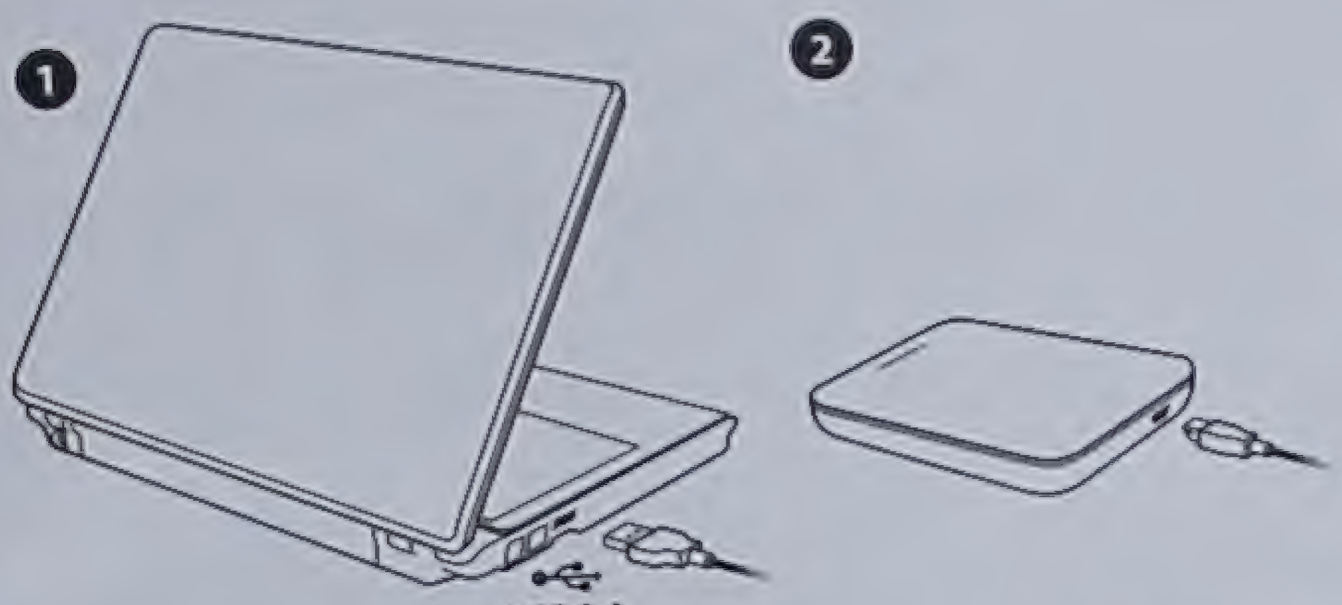

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1

درچهارمیلی بم قریهٔ معروف «بوره» است که میگویند تحریف شدهٔ بروات است . این قریه درحدود پنجهزار نفر جمعیت دارد و سالیانه صد و بیست هزار رطل حنا از آن‌جاصادرمیشود . محصول خرما وحبوبات این‌قریه نیز باندازهٔ وفوراست‌واز این گذشته بعد ازبم پرجمعیت‌ترین نقاط این‌ناحیه می‌باشد . درحول وحوش‌این‌محل ایلات معروف به «دم‌دار» و«نارتیگی» سکونت دارند .

از بوره به‌وکیل آباد، جاده از کنار نهر مصفا وازمیان نخلستانها واشجار بید وسبزه زارهای بهجت انگیزی امتداد دارد . از اینجا بآنطرف ضمیمهٔ«نرماشیر»است که‌گویا تحریف شدهٔ نریمان شهر باشد ، این ایلات درخاك نرماشیرسکونت دارند .

رئیسی	۷۰۰	خانوار
پلنگی	٤۰	»
سرحدی	٤۰	»
ندتی	۱۰۰	»
میرر کی	۵۰	»
گر کندی	۳۰۰	»
محمد غلامی	۵۰	»
شیخی	۳۰۰	»
هوت	۱۵۰	»
سوخته	۵۰	»
جمع کل	۱۷۸۰	خانوار

این ناحیه بواسطهٔ نهالهای گزومغیلان شبیه ناحیهٔ سند هندوستان است و بمراتب گرمتر از بم می‌باشد . تا اواسط قرن نوزدهم ناحیهٔ نرماشیر مورد تاخت و

تازجماعتی ازافاغنه بوده واینك خرابیهای وارده رو بآبادی گذارده ومقامات مربوطه مشغول ترمیم ویرانیهای سابق می‌باشند . ازو کیل آباد بآنطرف گزو کهور زیاد دیده می‌شود و رایحهٔ عطر آگین آنها شامه را لذت میدهد .

در بین اینراه رودخانهٔ بطی‌السیری‌است که حوالی فهرج ناپدید می‌شود و درهمین حوالی‌ما با مهمان خود« کنت‌مکنس»تودیع نمودیم . ازاتباع آلمان، وی اولین کسی است که در مشرق ایران تا اینحدود بسیر و سیاحت پرداخته است . درچند میلی‌طرف راست رود خانه، خرابه های شهری که اردشیر بنا نموده و اینك موسوم بچغو ك (گنجشك) آباد است دیده می‌شود . دراین حوالی دراج فراوان است ولی من بواسطهٔ عجله درحر کت، معطل شکار نشدم . شب را در حوالی برج آقا محمد بیتوته نمودیم و روز بعد پس ازطی یك میل راه از میان جنگل و پنج میل از میان اراضی مسطح بجنگلی رسیدیم که « ریگان » دروسط آن واقع شده است . ریگان را روی نقشه خیلی بزرگ نشان داده‌اند درصورتیکه فقط یك قلعه خرابهٔ گلی که دو نفرسربازمستحفظ آنست دراینجا بنا شده وجمعیت آنهم از ۲۰۰ نفر تجاوزنمیکند.

درحول وحوش ریگان دهات متعددی‌است که مسافرمی‌تواندآذوقهٔفراوانی تهیه کند و مراتع آن برای شتر از بهترین چراگاههای ایران بشمارمیرود .

کلانترمرزایران که برای مرتبهٔ دوم باو نزدیك شده بودیم پیغام فرستاد که هرگاه ما باین سرعت حر کت کنیم مشارالیه تاب و توانرا ازدست خواهد داد . البته باین‌پیام‌ترتیب اثرداده نشد وچون‌زاد وراحله درریگان فراوان بود بتهیهٔ آذوقه پرداخته حتی یکروزهم در آنجا توقف ننمودیم . ازاینجا تا بمپور صد وشصت میل راه‌است که ازمیان لوت می گذرد و بواسطهٔ بارندگی فراوان روزقبل ، آب‌های مورد استفاده ما بمراتب بهتر از آب‌های معمولی‌بود . لوت را بفاصلهٔ نه روز طی‌نمودیم و تنها حادثهٔ غیرمنتظره‌ایکه دراینراه اتفاق افتاد همانا مرگ ۱۵ نفر ازشترهای ما بود

که در نصف روز جان سپردند .

هیئت اعزامی گلدسمید برای فرار از تهاجمات دزدان سرحدی از جادهٔ جنوبی طی طریق کرده بودند . سرهنری پطینگر نیز که بعد از اسکندر اولین سیاح اروپائی است که باین حوالی رفته است از طریق قریهٔ بزمان که من قبلا آنجا را دیده بودم طی طریق نموده ولی جادهٔ اصلی از بین دو راه فوق الذکر امتداد دارد که آب هم در تمام منازل میان این راه پیدا میشود و در غیر این صورت بطور قطع عبور از این بیابان امکان ناپذیر بنظر میرسید . منزلهای اینراه همگی یکنواخت ومطرد است ولی در گشکین که تقریباً وسط راه واقع شده نزول باران شدیدی تنوعی برای ما ایجاد کرد .

به «گزک» که رسیدیم دو ثلث اینراه بیابانی طی شده بود ، در این محل چندسیاه چادر و چند نخیلهٔ کوچك دیده میشود ودر کوچگردان برودخانهٔ بمپور رسیده ازسایه درخت‌های گز و آب شیرین آن لذت بردیم . درهمین حوالی یکعدهٔ جمازسوار غیرمنظم باستقبال ما آمدند و یکنفر از آنها را که ریش حنائی رنگ بلندی داشت می گفتند فوق العاده رشید ودلاوراست . از اینجا اینعده بمستحفظین دیگر که از بم همراه ما آمده ویابوهای نحیفی داشتند اضافه شدند وبالاتفاق به بمپور واز آنجا بفهرج رفتیم . درمحل اخیر استقبال شایانی ازما بعمل آمد وافراد پادگان فهرج کنارجاده صف کشیده وبسرود ملی مترنم بودند . در فهرج دو روز وقت ما بدید و بازدید با احتشام الوزاره و اسدالدوله گذشت وضمناً ۳۰ شتر بلوچی نیز کنترات کردیم وقرار شد اینجانب یکروز جلوتر حرکت کنم تا در موقع ورود مأمورین ایران در سرحد حضور داشته باشم .

در سوران که یکروز بیشتر توقف ننمودیم « نوك دراز » فراوان و حرارت هوای آنجا هم برای اروپائی ها فوق العاده طاقت فرسا می‌باشد زیرا درجه میزان الحراره در اوائل فوریه یعنی موقع ورود ما توی چادر به ۸٦ درجه میرسید .

دراینجا شایعات زیادی در اطراف ورود مأمورین انگلیسی بگوش رسید و من برای اینکه مبادا زیاد جلو آمده و مأمورین اعزامی از راه دیگر رفته باشند زیاده ازحد مضطرب و نگران شدم .

در گیرودار اینخیالات پیامی از کلنل هلدیخ فرستاده شد مبنی براینکه مشارالیه درحوالی پنجگوراست و بقراریکه پیش‌بینی می کند اواسط فوریه بسرحد خواهد رسید و لازم است بداند که کلانتر مرز ایران فعلا بکجا رسیده و کی وارد ناحیه سرحد خواهد شد .

اینجانب تا قبل ازورود بفهرج نتوانسته بودم اطلاعات لازم را در دسترس مشارالیه بگذارم .

ازسوران به « سیب » و از آنجا به « دزک » و «اسفندق» رهسپارشدیم . سیب کرشی‌نشین ناحیه‌ای‌است که « پسکوه » نیز ضمیمهٔ آنست . سکنه اینجا را ایل اربابی تشکیل میدهند که گویا بومی محل باشند . در بهار سال بعد شنیده شد که حاکم اینجا علم طغیان برافراشته ودراجرای اوامر دولت تمرد کرده‌است.

دراسفندق نخلستان های خوش منظر و جویبار های دلپذیری مشاهده می شود ولی سکنهٔ آن جا چون دهبانشان متهم بماجراجوائی بود از ترس اسدالدوله به کوهستان های «سیاهان» واقع درشمال محل متواری‌شده بودندومسلماً باعضای کمیسیون سرحدی یعنی عامل این دربدری نفرین می نمودند . دراین نقطه ما بسمت چپ «رودخانه مشکل»رسیده بودیم که بلوچها آنرا «ماشکید» میگویند و سابق براین بمراتب بزرگتر بوده واین موضوع از آثاروعلایم بستر رودخانه وپست و بلندی طرفین آن بخوبی معلوم میشود . اهالی محل ضرب‌المثلی دارندکه حاکی از سرعت سیر آب رود خانه‌است و میگویند اگر کسی خواسته باشد بند کفش خود را ببندد امواج مهیب«رودخانهٔ مشکل» بیک طرفةالعین اورا ناپدید و نابودخواهدکرد.

آب این رودخانه دربیابان واقع درمشرق جالق فرومیرود ویك قسمت آن نیز نخلستان های اطراف را مشروب می کند . دومنزلی سرحد خبرورود مأمورین بـریطانیا را اطلاع دادند وماپس ازتوقف مختصری در کناریکی ازچشمه سارهای بین راه، به« کوهك» رفتیم ودر آنجاازدورچادرهای مأمورین اعزامی که بطورمنظم برافراشته شده بودمشاهده می گردید پس ازطی ششصدمیل راه آنهم ازوسط بیابان ، که بطورمتوسط باتوقف‌های متوالی روزی پانزده میل راه پیمائی میشود به‌مقصد رسیده ازدیدارهموطنان خودصمیمانه ابرازمسرت نمودیم .

فصل نوزدهم

کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان

در این فصل مقدمتاً تاریخچهٔ کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان راکه احتشام‌الوزاره آنرا بنام اصح کمیسیون ایران و کلات مینامید برشته تحریر کشیده و بعداً باصل مطلب میپردازیم .

متجاوز ازسی سال قبل در موقع مذاکرهٔ امتداد سیم تلگراف هندوستان، لازم بود معلوم شود که قطعه اراضی واقع درسرحد ایران متعلق بکدام دولت است وراجع بآن با چه مملکتی باید داخل مذاکره شد . از همین نقطه نظر «سرفردریک گلدسمید» باین صفحات رفت و بالنتیجه خط سرحدی از کوهك تا دریا را معین و مشخص نمود .

در آن تاریخ کوهك دژ بزرك و ناحیهٔ مستقلی بشمار میرفت وعلاوه براین از آنجا تا نزدیکی سیستان صاحب وسرپرست معینی نداشت واقداماتی نیز برای تعیین حدود آن بعمل نیامده بود . خوشبختی دولت ایران در آن اوان این بود که شخصیت

برجسته‌ای مثل ابراهیم خان حکومت بلوچستان را داشت. وی اصولا باتعیین‌خطوط سرحدی مخالفت میورزید وازاین لحاظ بمحض اینکه گلدسمید از آن‌حوالی خارج شد بیدرنك کوهك را بحیطهٔ تصرف در آورد . بدیهی است وزارت امورخارجهٔدولت بریطانیا با این عمل موافق نبود ولی چون موضوع تحت‌الحمایگی کلات‌درظرف ده سال بعد از آن واقعه به‌آرامی پیشرفت می‌کرد لذا در آن مدت نیزنسبت بـاقدامات ابراهیم خان اعتراضی بعمل نیامد واین موضوع بسکوت بر گذار گردید .

هنگامیکه عده‌ای ازقشون بریطانیا برای‌تسلط براوضاع، به پنجگوررفتند دولت انگلیس به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که بالاخره‌برای تعیین خطوطسرحدی ومسئلهٔ کوهك تصمیم قاطعی اتخاذ نماید . دراطراف این مسئله مکاتبات زیادی شد وسرانجام یك نفر کرمانی نامه‌ای بدولت ایران نوشت‌ومتذکرشد همانطورکه‌اصفهان را نیمهٔ جهان میدانندنخلستان های‌ماشکید نیز بمنزلهٔ نصف بلوچستان‌است ودارای بهترین میوجات دنیا می‌باشد . نظربااینکه شاه حاضر نبود برای فرستادن هیئتی کـه نتیجه کارش نا معلوم‌است مخارج زایدی متحمل شود ، مذاکره ومکاتبه دولتین‌ایران وانگلیس متوقف گردیدکه ناگاه نوروزخان خارانی به نخلستانهائی که دراین اواخر اسدالدوله به سر کشی آنها رفته بودو آن‌را ضمیمهٔ خاك‌ایران میدانست دست‌اندازی نمود . چون خبر این قضیه در کرمان شایع شد فرمانفرما رسما نامه ای بـااینجانب نوشت وتقاضاکرد که برای خروج متمردین از خاك ایران اقداماتی بعمل آورم . من در جواب خاطر نشان ساختم که وقوع این حوادث مادام کـه خطوط سرحدی تعیین نگردیده غیرقابل‌اجتناب‌است واین‌جانب ازمبادرت بهر گونه اقدامی‌نسبت‌باین‌موضوع درشرایط حاضرمعذورمی‌باشد . فرمانفرما رونوشت نامه‌های‌متبادله رابطهران‌فرستاد وشاه‌نیز ناگزیر تصمیم گرفت‌برای‌تشکیل کمیسیونی که‌اواخرفوریه در کوهك‌مشغول کار شد فرمان صادرنماید .

هیئت اعزامی بریطانیا از عدهٔ زیادی تشکیل نشده بود . سرهنك طوماس هلدیخ که این ایام سر طوماس هلدیخ نامیده میشود ریاست هیئت را داشت و سروان کمبل و من بمعاونت او انتخاب شده بودیم . نایب سرهنگ وهب باتفاق چند نفر دیگر کارهای زمین پیمائی ومساحی را عهده‌دار بود ودودسته سرباز وچند نفر سوار ویکنفر پزشك نظامی نیز تحت فرمان هیئت بودند .

من وهمراهان چهارروز بعد ازمأمورین اعزامی هندوستان بکوهك رسیدیم کمیسر سرحدی ایران نیز یکروز بعد از ما وارد شد و اگر بواسطه عجلهٔ ما نبود امکان نداشت که این مأموریت تا هوا سرد و مساعد است انجام پذیرد حتی در آن موقع نیز از ساعت ۱۰ بآنطرف هوا قابل تحمل نبود و از طرفی این ناحیه فقط در همین فصل، روشن وبرای زمین پیمائی مساعد است و الا ازاواخر مارس ببعد تا ٦ماه، مه وغبارغلیظی تمام فضا را می گیرد واینقبیل عملیاترا دچاراشکال می کند .

بعد ازظهر روزورود، اینجانب مراسمی را که برای استقبال درایران معمول است بکلنل هلدیخ توضیح دادم و روز بعد کلانترمرزایران واسدالدوله درحالی‌که سوارهای ما پیشاپیش آنها یدك می کشیدند ودوسه نفرنیز شیپورمیزدند وارد شدند ودرناحیه‌ای که ضمیمه خاك ایران است یعنی طرف چپ رودخانه بی آب و خشك کوهك چادرزدند . طولی نکشید که موضوع دید وبازدید مطرح گردید وهردسته‌ای مدعی بود که دستهٔ دیگر باید اول ازاو دیدن نماید .

دراینجا باید اعتراف کرد که احتشام‌الوزاره با اطلاع کامل ازرسوم متداول اروپا حاضربود مراسم معمولرا انجام دهد ولی چون حکمران بلوچستان کلیهٔ لوازم سفر حتی خوراك و آذوقه او را تهیه می‌نمود او نیز ناگزیر بود که تا اندازه ای بپیشنهادات و اظهارات اینشخص مستبدالرأی لجوج تن در دهد . ما می گفتیم که چون مأمورین بریتانیا قبلا وارد شده‌اند مأمورین ایران باید اول بدیدن آنها بروند

۵ـ اعضای کمیسیون سرحدی کلات ـ ازچپ براست : زین‌العابدین‌خان اسدالدوله ـ علی‌اشرف خان احتشام الوزاره

روبروی صفحهٔ ۲۶۴

TOSHIBA

Leading Innovation »»»

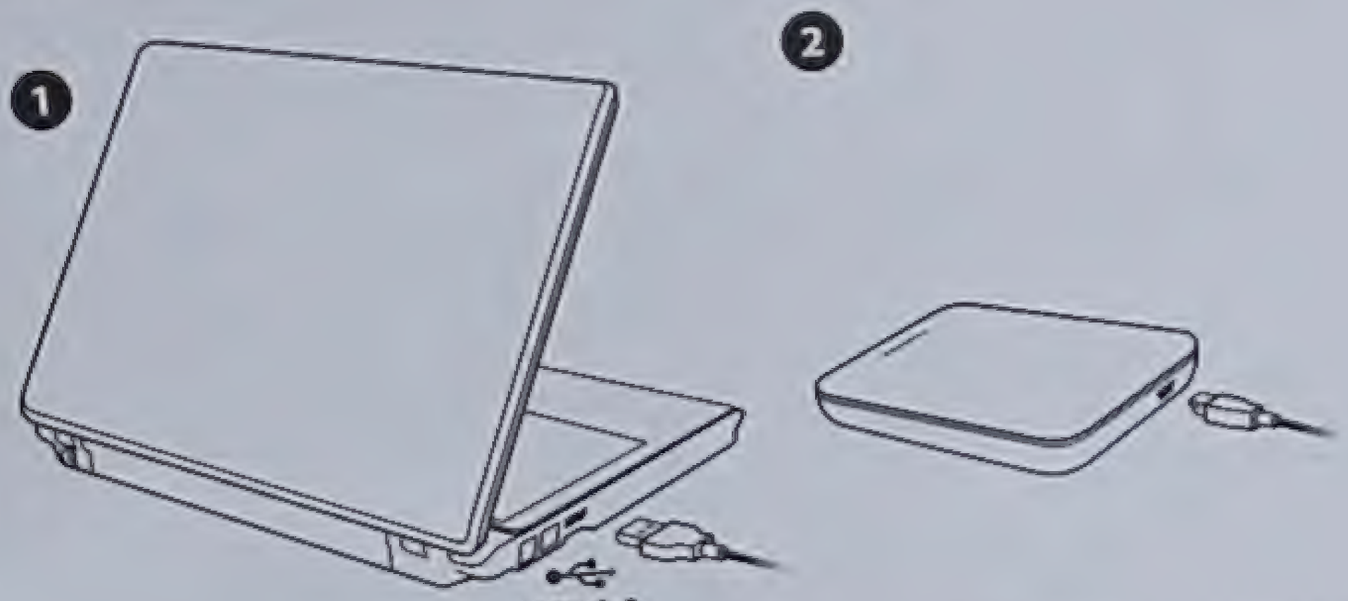

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1

ولی ایرانی‌ها خلاف اینرا می گفتند و بدبختانه معمول کشور آنها نیز همینطوراست . علاوه براین مأمورین ایران میگفتند که کلنل‌هلدیخ ازطرف نمایندهٔ ملکه انگلستان یعنی ازطرف نایب‌السلطنهٔ‌هندوستان اعزام گردیده درحالیکه کلانترمرزایران مستقیم ازطرف شخص‌شاهنشاه افتخاراین مأموریت را پیدا کرده‌است .

خلاصه مدتی دراطراف اینموضوع مضحك مسخره آمیز مباحثه شد و عدهٔ کثیری بلوچ نیز طرفین سرحد مشغول تماشا بودند و می‌خواستند ببینند بالاخره کدام دسته تسلیم دستهٔ دیگر می‌شود . نظر براینکه احتمال میرفت اینمسئله چند روزی‌بطول بیانجامدمن فکری‌اندیشیدم‌وبنمایندگان‌ایران‌تذکردادم که چون‌هم کلانتر مرزایران و هم حاکم بلوچستان در کرمان و فهرج اول ازمن دیدن کرده‌اند ناچار باید برای عضو مافوق من نیز همان تجلیل و احترام را قائل شوند . بالاخره روزیکه مأمورین ایران بدیدار کلنل‌هلدیخ آمدند نظامیان اعزامی هندوستان طرفین مدخل چادر صف کشیده کلیهٔ مراسم احترام را برای آنها بموقع اجراء گذاردند . احتشام‌الوزاره واسدالدوله نیزشانه‌بشانه وارد چادرشدند زیراتقدم وتأخر ورودخود را حاکی ازتقدم وتأخرمقام ومنزلت خود می‌دانستند .

در جلسهٔ اول ملاقات مذاکرات زیادی بعمل نیامد زیرا فارسی هندوستان چنانکه در یکی از فصول قبل اشاره شد با فارسی متداول ایران کاملا متفاوت‌است و چون مأمورین اعزامی هندوستان از اینمسئله خبردارنبودند از منشی رسمی هیئت که مبالغ هنگفتی‌حقوق وفوق‌العاده می‌گرفت استفاده‌ای نکردند وانجام کلیهٔ امور مربوطه از قبیل‌نگارش و ترجمهٔ اسناد و مدارك لازم بدو سه نفری که همراه اینجانب بودند محول گردید .

اولین نقطهٔ عملیات کمیسیون در مشکل (ماشگید) محاذی کوهك بود و برای عدم اتلاف وقت قبلا در طرف چپ آن نقطه مقداری سنك رویهم انباشته

بودند. چون تقاضا شد که ازکنار این توده‌های سنگ که علامت سرحدی است یك قطعه عکس گرفته شود مأمورین ایران بتحریك اسدالدولهٔ ناقلا امتناع نمودند و گفتند حضور ایرانی‌ها درعکس‌دال برموافقت با اینعلامت خواهد بود. راجع‌بمحل نصب ستون نمرهٔ ۲ بحث زیادی بعمل آمد و بعدها شنیده شد که اگر خواهر نگارنده ازتپه‌ای که روی‌آن، ستون‌ها وعلائم مرزی را نصب کرده‌بودند بالا نمیرفت هیچگاه حاکم تنومند بلوچستان تحمل رنج چنین کار پرزحمتی را برخود هموار نمیکرد. برفرازتپهٔ مزبور، اسدالدولهٔ ماجراجو اخم‌ها را درهم کشید و گفت تعیین چنین خطی ناحیهٔ وسیع و پر قیمت و حاصلخیزی را از قلمرو مأموریت من حذف خواهد کرد. درصورتیکه پس ازدقت و بازرسی کامل معلوم‌شد محلی را که اوناحیهٔ وسیع می‌نامد ازپانصد ذرع مربع تجاوز نمی کند. سرهنگ وهب مأمورشد ستونی نیزدردامنهٔ رشتهٔ جبال سیاهان احداث نماید واو وسلیمان میرزا نمایندهٔ فرمان فرما چندین کوه ودره را برای نصب ستون مورد بحث پیمودند. سلیمان میرزا بعداًبطور محرمانه باین جانب اظهارداشت که تاکنون‌چنین مأموریت‌جان‌فرسائی نصیب وی‌نشده بود ولی از قضا سرهنك وهب درکوه نوردی بین دوستان و آشنایان معروفیت تامی داشت.

بعد ازنصب ستون فوق‌الذکر بطرف اسفندق واقع در دوسه منزلی کوهك وازآن جا ازگداربونساربه جالق رفتیم وپائین‌گدار چادرزدیم. دراین جامأمورین ایران‌اظهارنمودند که طبق گفتهٔ چند نفربلوچ، گویا مامورین انگلیسی‌درمغرب گدار مورد بحث یك ستون سرحدی نصب کرده‌اند واین موضوع بر خلاف انتظار دولت شاهنشاهی می‌باشد. چون ستون مزبوربمنزلهٔ زاویهٔ خطوط معینهٔ سرحدی بود من‌در جواب گفتم که سوءظن‌مأمورین‌ایران باعث رنجش‌هیئت اعزامی بریطانیاخواهدشد و این‌نکته‌برخلاف‌روح صمیمیتی‌است که بایستی‌فیمابین‌اعضای هیئت‌سرحدی حکمفرما

باشد و بالاخره بدینوسیله همکاران ایرانی را قانع و تاچندی همقطاران انگلیسی خودرا ازاعتراضات آنها آسوده نمودم.

مأمورین وهمراهان دوهیئت اعزامی ، ازاشخاص غیرمتجانس غریبی تشکیل شده بود و بدیهی است سنخ فکر انگلیسی وایرانی و بلوچ وسربازان منظم وغیرمنظم این دوهیئت ابدا با هم توافق نداشت . از این گذشته شتر و الاغ و قاطر و اسب و گله های گوسفند و بز که تحت اختیارما بودند منظره عجیب وغریبی را تشکیل میدادند.

درحوالی «کالیگان» نخلستان خرما ونباتات مختلف ازقبیل پرسیاوش و غیره زیاد مشاهده میشود ودر« لجی » باد های شدیدی میآید . خوب بخاطردارم که یك شب باد شدیدی وزید واکثر چادرهای مامورین ایران را سرنگون کرد واسدالدوله ناچار دستورداد پای هرمیخی هرشب یکنفر بنوبت کشیك بدهد .

سکنهٔ «کالیگان» فوق العاده کریه المنظر ولی درعین حال بازخوش قیافه تر از غلامان بمپوری می باشند وزارعین این نقطه را افراد ایل اربابی تشکیل میدهند .

در جالق دو هفته برای نصب ستونهای لازم توقف بعمل آمد تا علائم سرحدی ماشکید به کلات امتداد داده شود . ناحیهٔ واقع درشمال این محل تقریباً بیابان لم یزرع وبایری است و کلنل هلدیخ از نقطهٔ نظر صرفه جوئی دروقت وعدم تحمل سرما پیشنهاد کرد کوههائی که از کوه ملك سیاه بطرف جنوب شرقی امتداددارد بمنزله خطوط سر حدی قبول شود و چون مأمورین ایران با این پیشنهاد موافقت ننمودند موضوع تملك چند نخیلهٔ غیرمهم واقع درشمال همین محل مطرح گردید . نگارنده، خوشبختانه در ۱۸۰۳ هنگام عبورازسرحد ، اطلاعات کافی درخصوص این نخیلات بدست آورده و یادداشتهای جامعی راجع بآنها تهیه کرده بودم که دراین تاریخ همراه من بود و فوق العاده برای همکاران این جانب مفید واقع گردید . وهب و کمبل مأمورشدند که چند ستون درنقاط لازم احداث نمایند ولی چون ستون های

مزبور را با سنگریزه و بوته برپا ساختند مسلماً نمی توان آنها را علایم مشخصهٔ دائمی دانست چنان که یکی از آن ها در ۱۸۹۹ خراب و سایرعلامات مرزی راهم مغشوش کرد.

واحهٔ جالق درحدود چهارمیل مربع وسعت دارد و در سرتاسر این منطقه نخلستان های قابل توجهی احداث گردیده وضمناً گندم وجو وانواع حبوبات کشت و زرع ودرباغات آن انجیروانار وموفراوان دیده می‌شود . رئیس‌این‌ناحیه عبدالله خان بولاك زهی است وسکنهٔ آنرا ایلات زکی، اربابی، شیعه ، عمری، سپاهی، رئیسی‌ودو سه نفرهند وتشکیل میدهد وهندوهای‌نامبرده جزدرموقع ورود هموطنان خودسایر اوقات را برسم مسلمان ها زندگی میکنند . دراین جا موضوع جالب توجه این‌بود که نخیلات « مشکل » واقع درچهل میلی سمت شرقی این محل ازچشمه های‌جالق که درحاشیه های هامون در زیرزمین جاریست‌مشروب میشود ولازم بتذکر است که این نخیلات نه فقط بمنزلهٔ نصف بلوچستان نمیباشد بلکه ارزش زیادی هم نداردوبا اینوصف منشاءگفتگو ومشاجرات مفصلی شده بود .

در واحهٔ بالا چند دستگاه ساختمان با گنبد های آجری دیده میشود که می گویندمقبرهٔ ملوك کیانی‌است ولی‌بضرس قاطع نمیتوان گفت‌امرای‌صفاری که‌متجاوز ازپنج قرن دربلوچستان حکومت داشته‌اند دراین‌مقبره ها بدفن‌رسیده باشند(رجوع شود بفصل‌نهم‌همین کتاب) زیربعضی‌از گنبدهای مزبور آثار کاشیکاری دیده میشود ودر برخی قسمت ها نیز تصویر فیل وطاوس کشیده اندکه برای آن ها ارزش صنعتی‌نمی توان قائل شد .

پیش از آنکه کلیهٔ‌وظایف‌مربوط‌بکمسیون انجام پذیرد بدبختانه عیدنوروز فرا رسید و کمیسر سرحدی بریطانیا دستور داد مأمورین اعزامی حاضر شوند تا بالاتفاق از همکار ایرانی او که نمایندهٔ شاه است دیدن نمایند ، قبل از مبادرت

باین‌اقدام، اسدالدوله ازموضوع اطلاع حاصل کرد و گفت پس تکلیف بنده چیست ولی باو خاطر نشان شدکه احتشام‌الوزاره در نظر مأمورین بریطانیا نمایندهٔ مستقیم پادشاه ایران است و از این جهت رسماً باید بدیدن اومبادرت کرد واگر اسدالدوله هم توقع دیدن دارد بعداً از او ملاقات خواهد شد . خلاصه اسدالدوله ازکمیسر سرحدی انگلیس رنجید و روابط او واحتشام‌الوزاره رو به تیرگی نهاد وکار بجائی رسید که‌حاکم بلوچستان مسئلهٔ یاراحمدزهی‌هارا پیش کشید واین‌موضوع رادستاویز قرارداد و علناً احتشام‌لوزاره را تهدیدکرد و گفت اگر با نظریهٔ کلنل هلدیخ دایر به قبول مسئولیت عملیات یاراحمد زهی ها موافقت بعمل آورید دراثنای مراجعت از بیابانهای بلوچستان هیچگونه کمکی بشما نخواهم کرد . یاراحمدزهی ها دائما در سرحد به تاخت وتازاشتغال دارند وازهمین‌نقطهٔ نظر کمسیون‌سرحدی بریطانیاتصمیم گرفت ازنخیلاتی که درتملك آنهاست صرف نظرنماید خلاصه صورت مجلس‌مربوط ونقشه‌ها وضمایم آن‌پس‌ازچندجلسه مذاکره‌بامضارسید واسدالدوله که خیال میکرد موضوع را به نفع خود خاتمه داده است خیلی اظهار مسرت می نمود . این جانب نیز تعمداً خود را افسرده خاطرنشان میدادم ودر موقع خواندن صورت مجلس فقط بقرائت طول وعرض ستونهای مرزی اکتفا مینمودم .

روزقبل‌ازانحلال کمسیون، عملیات‌ورزشی‌مختلف‌بمعرض‌نمایش گذارده‌شد که اولی آنهامسابقه‌شترسواری‌بود. نتیجهٔ کلیه‌مسابقه‌هارضایت‌بخش‌بوداماهمینکه مسابقهٔ کشتی گیری‌بمیان آمدودو نفرحریف‌بواسطهٔ اختلاف آداب ورسوم‌معمولی‌خود مدتی‌را بمبارزه‌ونبردمشغول‌بودندوهیچیك‌بدیگری‌فایق‌نمیآمدندجمعیت‌تماشاچی‌بوسط‌میدان هجوم آوردند و آن دو نفرقهرمان مبارزبیچاره را مورد ضرب وشتم قرار دادند وکار بجائی رسیدکه باسنك وچوب آنها را مجروح وزخمی نمودند . سرباز های طرفین نیزدرحالی که می گفتند باید دست به تفنگ کرد خود را بوسط معرکه انداختند و نزدیك بودوضع خطرناکی‌پیش بیایدکه این جانب چون همهٔ آن ها مرا میشناختند

درقضیه‌دخالت ، وازوقوع حوادث غیرمنتظره جلوگیری‌نمودم . غائله باین‌ترتیب‌خاتمه پیداکرد ولی‌موضوع باندازه‌ای پیچیده و بغرنج گردیده بود که بلوچها میگفتند جنك واقعی بین مأمورین دولتین شروع شده‌وجمعیت زیادی برای تماشا حضور بهمرسانیده ومدعی بودند که به‌کمك ما آمده‌اند .

اینحادثه درس عبرتی برای اینجانب بود که بعدها ازمسابقهٔ کشتی درحضور جمعیت زیاد جلوگیری بعمل آورم زیرا این عمل نیز مثل مسابقهٔ فوتبال درلنکاستر بمجادله وزد وخورد منتهی می‌شود . ازهمه مضحکتر این‌بود که اسدالدوله تصمیم گرفت تمام عده‌ای را که درآنجا حضورداشتند بچوب ببندد و در نتیجه عدهٔ زیادی ازسربازان ایرانی بچادراینجانب که اندکی دورتر ازچادر سایرمأمورین بریتانیا بود پناهنده شدند . اسدالدوله از این پیش آمد خشمگین گردید ودستورداد سربازهای ایرانی ازچادراینجانب خارج‌شوند ولی کسی بدستوراو ترتیب اثر نداد واونیز ناگزیر بخود اینجانب مراجعه و درخواست کرد که آنها را خارج‌کنم . اینجانب از کلنل هلدیخ کسب تکلیف نمودم وبدستور او قرارشد از هردسته‌ای یکنفر مجازات و باین سروصدا خاتمه داده شود لذا دونفر از دوسمت دعوا که زیادتر از سایرین جوش و خروش داشتند تنبیه شدند و غائله بدین ترتیب خاتمه پذیرفت .

در پایان امر ضیافتی هم بافتخار کمیسیون سرحدی داده شدوچون علائم و ستون های سرحدی در فاصله ای که ۳۰۰ میل طول آنست در مدت یکماه تعیین و مشخص گردید جای آن دارد که در اطراف حسن تدبیر رؤسای‌هردوهیئت اعزامی کتاب ها نوشته شود .

صبح روز بعد از انعقاد مجلس ضیافت، بکوهك مراجعت کردیم وعملیات کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان باینشرح بپایان رسید .

فصل بیستم

بلوچستان انگلیس

تاریخ بلوچستانِ انگلیس را تا حال کسی بطور مشروح برشتهٔ تحریر نکشیده‌است ولی چند تن ازمأمورین وافسرانیکه باینمنطقه‌رفته‌اند مقالاتی پیرامون حوزهٔ مأموریت خود نوشته ودردسترس اشخاص ذیعلاقه قرارداده‌اند . شمال ناحیهٔ غربی بلوچستان بیابانی‌است که تا رودخانهٔ هیرمند امتداد دارد ودرمرکزوجنوب آن دره وماهورهائی‌است که ازشمال شرقی تا جنوب غربی بموازات یکدیگر واقع‌شده. کوههای معروف بلوچستان نیز همانهائی‌است که درطرف مشرق این ناحیه واقع‌شده و ازمنشعبات هندو کوش می‌باشد . آب وهوای ناحیهٔ غربی بلوچستان شبیه آب و هوای بلوچستان ایران است و خرمای پنجگورنیز بهترین خرمای دنیا می‌باشد ولی درناحیهٔ واقع درمیان کلات و کویته هوا باندازه‌ای سرداست که کلنل وهب می گفت یکشب دراینحوالی گرفتار برف و کولاك شدم و ناگزیز در پناه تپه‌ای چادر زدم ولی

صبح که خورشید عالمتاب طلوع کرد و از خواب برخاستم معلوم شد تپهٔ نـامبرده عبارت از یك کلهٔ گاومیش‌است که ازسرما سیاه شده ورویهم افتاده‌اند .

بقراری که درفصل هشتم و نهم نوشته شد سکنهٔ « خاران » را جماعتی از ایل « نوشیروانی » و ایلات مختلف دیگر و سکنهٔ پنجگور را ایل کچلی وساکنین کلاترا ایلات مختلف براهوئی وافغان ودهواروهندو تشکیل می‌دهند .

درحدود ۲۰سال پیش برای اولین‌مرتبه «سررابرت‌سندمن» که ازشخصیتهای مبرز و فوق‌العادهٔ انگلستان است به پنجگور فرستاده شد ولی حکومت هندوستان چون نمیخواست برای مأمورین این نقطه مخارج زیادی متحمل شود فقط گاهگاهی آنهم در مواقع لازم عده ای را باینمحل می‌فرستاد و بمحض اینکه مأمورین اعزامی ازاین‌ناحیه خارج می‌شدند بلوچها باز آشوب برپا می کردند ووضع ملوك‌الطوایفی خود را ازسر می گرفتند .

نفرات‌ایل‌رند، گذشته اززحماتیکه‌برای‌دولت‌بوسائل‌مختلف‌فراهم‌میکردند یکبار نیز بعده‌ای ازمأمورین تلگراف حمله کردند و نه فقط اسباب‌های آنها را بیغما بردند بلکه پنجنفر از آنها را هم اسیرنمودند . در سال ۱۸۹۱ سرگرد «موير» که در صدد دستگیری « شاهداد » راهزن معروف این ناحیه بود بی‌احتیاطی بخرج داده و در نتیجه یکنفر ار همراهان غیرمسلح وی بدست آنمرد شریر کشته و خود او هم سخت مجروح می‌شود . میرشاهداد پس از اینواقعه ببلوچستان ایران می گریزد و بعد درنتیجهٔ اقدامات جدی اینجانب درکرمان، ناگزیرخاك ایرانرا ترك می کند ودر ۱۸۹۵ بکمبل افسر اعزامی حکومت هندوستان تسلیم می‌شود .

خلاصه در مراجعت بکوهك در همان نقاط سابق منزل کردیم و وضع راه نیز مثل دفعهٔ پیش مطرد و یك نواخت بود و فقط در لجی دوعدد خرس دیده شد و چون من فقط یکمرتبهٔ دیگر آثار پای اینحیوانرا در اینحوالی دیده‌ام یقین دارم که خرس‌دراین‌ناحیه چون‌وسائل زندگی‌ندارد فراوان نمی‌باشد .

۷- ستون مرزی درحوالی کوهك

رو بروی صفحهٔ ۲۷۲ (مربوط بصفحهٔ ۲٦٦)

TOSHIBA

Leading Innovation »»

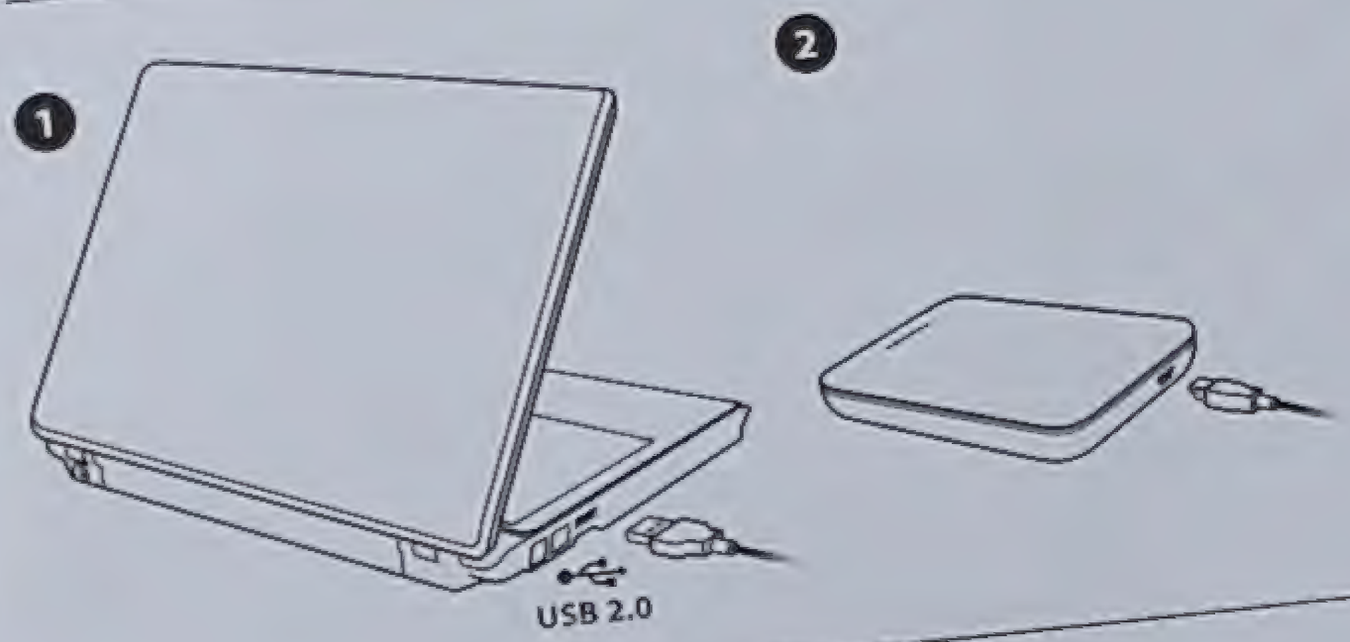

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1

در کوهك حوالی قریهٔ معموری کـه دخمه‌ای نظیر دخمهٔ جالق در آنجاست چادر زدیم . دراین دخمه کتیبه‌ای مشاهده میشود که چند جای آن حك شده‌وازبین رفته ولی از همان چند سطر سالم ودست نخورده معلوم میشود که اینجا مقبرهٔ ملك شمس‌الدین است که درسال ۱۰۱۷ هجری وفات کرده . گویا حاجت بتذکار نباشد که این شخص همان کسی است که درفصل نهم به حالات وی اشاره شده و با گنجعلیخان بجدال پرداخته‌است .

ازکوهك حرکت کرده پس ازعبور از سیلابهای قهوه‌ای رنك ماشکید که یك پاعمق آنها بود بوادی رکشان رسیدیم . درمنزل دوم آبهـای شور میان راه همه را بزحمت انداخت ومااز اینکه بطریهای آبجو و نوشابه‌های غیرالکلی خودرا بهمکاران ایرانی یعنی اعضای‌هیئت نمایندگی اعزامی‌داده بودیم فوق‌العاده نادم وپشیمان شدیم. از طرفی آردهائی هم که همراه برداشته بودیم متأسفانه فـاسد شده و از حیز انتفاع افتاده بود .

روزبعد را بهرزحمتی‌بود به‌پنج گور رسیدیم . وجه‌تسمیهٔ این‌نقطه‌این است که در زمان استیلای اعراب پنج‌نفراز سران معروف محل دراین حدود بقتل‌رسیده ودر همین جا بخاك سپرده شده‌اند . پنجگور واحهٔ خوش منظریستکه ازچند قریهٔ‌محقر معمور وچند نخیله نسبتاً بزرك تشکیل گردیده ودرحقیقت خرمای آن به‌خرمای کلیهٔ نقاط دیگرامتیاز دارد . این‌ناحیه برای ماخاطرات شومی‌داشت زیرا سال قبل یکنفر ازاهل محل، ستوان پارکررا بانیرنگ ودسیسه درهمین حدود بقتل رسانیده بود . قاتل به‌ستوان پارکرپیشنهاد میکند که بایکدیگردر اسب سواری شرط بندی کنند ودراثنای مسابقه‌ازحریف عقب‌میفتدواوراهدف گلوله قرارمیدهد.تفنگچیان‌انگلیسی بعدها اورا دستگیرمیکنند وپس ازمحاکمه بدار آویخته جنازه او راآتش میزنند . مستر کمبل یعنی یکی ازاعضای هیئت درآن تاریخ ازقضاة محکمه‌بود وچون بیم آن میرفت عده‌ای بانتقام‌حادثهٔ سال گذشته بماحمله کنند بهمین ملاحظه دستور داده شد مأمورین هیئت نمایندگی تنها باطراف پنجگور نروند وهمیشه دسته جمعی یااقلا با یکنفرفرمانبر بتماشای محل بپردازند وعلاوه برطپانچه واسلحه کمری تفنك هم کـه

هیبت وتأثیر روحی آن دراهل محل بیشتر است همراه بردارند .

عید فصح را در اینجا توقف کرده وروز بعد از کنار سربازخانه های صحرائی متروکی که تا۱۸۹٤ قرارگاه تفنگچیان هندی وانگلیسی بوده عبور نمودیم . دراین موقع حرارت‌هوا رو به‌ازدیادبودوروزها نیز بما خیلی نمودمیکردزیرا ازساعت هشت صبح بآنطرف دیگر نمیتوانستیم حرکت کنیم‌وخواب‌نیمروز هم ازشدت حرارت‌محال بنظرمیرسید .

چند روز متوالی یعنی دویست میل راه را ازبیابان خشك وبی آب وعلفی که آثـار ذیحیاتی در آن دیده نمیشود طی طریق کردیم . قطعات ظروف سفالینی کـه گاهگاه روی تپه‌های اطراف این‌ناحیه مشاهده میشود حاکی از اینستکه بعضی از نقاط‌این بیابان درازمنهٔ گذشته آباد ومعمور بوده است . بدیهی‌است جنك وجدال‌عامل خانمان برافکن سکنهٔ هرمحلی است‌که دراثر آن رعایا مجال‌توجه بغرس اشجار را پیدا نخواهندکرد ودرنتیجه باران نیز نمیبارد وچشمه سارهای اطراف متدرجاًخشك میشود . جای آن دارد که بطرق ممکنه وبوسیله چاههای ارتیزین در این صحاری و بیابانها آبیاری شود تا بازهم مردم در آنجا تجمع کنند واز اراضی ذیقیمت آن‌استفاده کامل بعمل بیاید .

پس از طی‌سی‌وپنج‌میل راه‌به «ناقه‌کلات»رسیدیم ودو روز برای‌رفع‌خستگی شترها وبازدید خرابه‌های محل‌توقف نمودیم . از آثار مهم این خرابه‌ها آب‌انبارهای متعددیستکه دربلوچستان آنها را «گربسته» مینامند . از اینجا بآنطرف مسیرما از میان اراضی‌مرتفعی‌بود که دراثرتغییر آب وهواخوشبختانه دیگراجباری نداشتیم‌شبها حرکت وطی طریق‌نمائیم .

خلاصه اواخر آوریل وارد « کلات » یعنی کرسی نشین بلوچستان شدیم که هفت هزارپا ارتفاع آن است . چنانکه درفصل‌نهم‌اشاره شدیکی ازحکام معروف‌این ناحیه‌نصیرخان است‌که در فتح دهلی ودر رکاب‌نادر بوده. این شخص در مراجعت بکلات چون از مظالم برادر خود حاج محمد خان اطلاع حاصل میکند ویرا بقتل میرساند . نادر نیزاز این قضیه‌خوشنود میشود ونصیرخان رابلقب‌بیکلربیگی‌مفتخر

مینماید . نصیر خـان در ظرف چند سال حکمرانی خود به‌عمران و آبادی پنجگور میپردازد وازاینجا به‌قصرقند میرود وهمهٔ سران محل را تحت سیطره ونفوذ خود در میآورد . پس‌ازقتل نادر، بااحمد شاه(۱) مخالفت ودربادی امرموفقیت حاصل‌میکند ولی‌بالاخره درمستنك ازقوای مشارالیه شکست میخورد و در کلات بمحاصره میفتد وپس‌از سه‌مرتبه‌زد وخورد متعهد میگردد که درموقع‌لزوم قوای‌مکفی‌بکمك احمد شاه بفرستد ودر ازای این خدمت ازپرداخت مالیات معاف میشود . نصیرخان‌چندی بعد بکمك‌احمد شاه باقوای ایران زدوخورد میکند وابتدا درحوالی مشهد وبعددر طبس آنها را شکست میدهد . پس‌ازاین واقعه نصیرخان بافتح وفیروزی به‌بلوچستان مراجعت کرده دامنه اقتدار خود را تاکراچی بسط و توسعه میدهد . بلوچستان در ایام اقتدار نصیرخان روبعمران و آبادی نهاده ودوره درخشانی راگذرانده است .

کلات درحدود پنجاه‌هزارنفر نفوس دارد ودر فصل زمستان جمعیت آن رو به نقصان میگذارد وبازار محقرمحل حاکی ازاین است که سکنهٔ آن از هرجهت‌عقب‌تر از اهالی ایران میباشند . قلعه کلات از بناهای نصیرخان است که درعصرخود حصن حصینی بشمار میرفته .

لزوماً متذکرمیشود که بازی معروف به‌نیزه سواری که این‌ایام درانگلستان متداول وشایع میباشد در بدایت امر در بلوچستان رایج و معمول بوده است . برای اثبات این مدعی باقتباس جملات ذیل ازصفحه٦٦ سفرنامه بلوچستان تألیف پطینگر مبادرت میشود :

« دربلوچستان بازی معمولی اهالی‌نیزه‌بازی‌است که یکقطعه چوب‌را درزمین فرومیکنند ویك نفراسب سوار از یکمیدان راه بسرعت تاخت وسعی میکند که‌آن قطعه چوب را بانیزه از زمین بلندنماید خطر اشکال این بازی منوط به‌این است که

---

(۱) مراد احمدخـان رئیس قبیله ابدالی یا درانی است که پس از مرك نادر در افغانستان علم استقلال برافراشت و پـادشاه افغانستان‌شد . احمد شاه درانی تمام افغانستان را مطیع خود ساخت وبه هرات وخراسان دست یافت وچندین بار به‌هند حمله برد ودهلی را نیزمدتی درتصرف‌داشت .
«م»

آن قطعه چوب تاچه‌اندازه در زمین فرورفته است . »

نصیرخان در ۱۷۹۵ میلادی وفات کرده ودر زمان مرك جانشین وی بطینگر به بلوچستان رفته است . در زمان مسافرت بطینگرحتی اهالی « گچ» نیز دیگر مالیات نمیپرداختند . محمود خان جانشین نالایق نصیرخان در ۱۷۱۹ درگذشت ودر زمان حکمرانی مهرابخان فرزند مشارالیه حکومت هند باکلات سرو کار پیدا کرد .

در ۱۸۳۷ که بقول «سرهنری دوراند» آن عملیات سوق‌الجیشی غیرعاقلانهٔ پر سر وصدا برای تحمیل یکنفر سلطان نالایق(۱) بافغانستان اتفاق افتاد افسران انگلیسی روانه کلات شدند تا خان محل را به‌حمایت خود برای حملهٔ بقندهـار برانگیزند . سال بعد که عملیات مهرابخان مورد سوء ظن واقع شد یکعده از قوای انگلیس به‌کلات هجوم آوردندواورا بقتل رسانیدندومطالعهٔ اوراق ومراسلات وی ثابت‌میکند که خان‌بیچاره آلت بلاارادهٔ‌دیگران بوده‌است . جانشین مهرابخان ونمایندهٔ‌بریطانیا نیزچند سال بعد بقتل رسیدند ونصیرخان نام دیگری بحکمرانی کلات منصوب شد که اونیز در ۱۸۵۷ جای خود را به‌میر خداداد واگذارکرد .

میرخداداد درحدود بیست سال باسرداران محل مشغول زد وخورد بود ودر ۱۸۷۷ کویته‌رادرمقابل مبلغی وجه‌نقد بدولت‌بریطانیا واگذار نمود ودرموقع جنگ افغانستان به تجهیز قوا پرداخت وبـا سپاهیان انگلیسی کمك‌کرد ولی بعدها چـون وزیر وچند نفر از افراد خانواده خود را بطرز ناهنجاری بقتل رسانید از مقام خـود خلع گردید وقوای بریطانیا مجدداً کلات را متصرف شدند .

نیروی مهاجم ، محمودخان فرزند خداداد را بحکمرانی کلات وبیگلربیگی بلوچستان برقرار کردند .

---

(۱) درسال ۱۸۳۷ که دولت انگلیس خیال کرد دوستمحمدخان امیرافغانستان با مقاصد روسیه همراه وموقعیت هرات که بمنزله کلید افغانستان است درخطرمیباشدباو وارد جنك‌شد وبعد شاه شجاع که ازبازماندگان خاندان مخلوع درانی بودبرای مرتبهٔ سوم به سلطنت برقرار گردید و شخص نالایقی که درمتن باو اشاره شده مراد همین شاه شجاع میباشد .

«م»

خلاصه نگارنده وسایراعضای هیئت نمایندگی، از گدار کوتاهی رد کرده بقلعهٔ قشنگ محل نزدیك شدیم ودراینجاخان محل برادرخودوچند نفرنیزه‌دار را به‌استقبال کمیسرسرحدی فرستاده بود. چادرهای مارا حوالی ساختمان بدقواره‌ای که محل سکونت نمایندهٔ سیاسی حکومت هندوستان بود برافراشتند وحقیقت امراین است که انصافاً نبایستی از منظرهٔ زشت ساختمان مزبور گله وشکایت بعمل بیاید زیرا از باغ همین ساختمان بد قواره انواع واقسام سبزی و بقولات برای ما تهیه کردند درصورتیکه از جالق باینطرف رنك سبزی هم بچشم ما نخورده بود .

درمنزل آخر یعنی سر آسیاب ، راه آهن قریب‌الاتمام گدار بولان مشاهده گردید ومجمل کلام اینکه باورود بعمارت نمایندگی سیاسی کویته ، زنگار رنج و زحمت راه از آئینهٔ خاطر ما زدوده شد وهمانطور که سعدی شاعر معروف، شیراز را بهشت برین مینامد مانیز بخیال خود بباغ فردوس رسیده بودیم .

عمارت زیبای سرجمیز برون که بسبك منازل اروپائی ساخته شده با کلیهٔ لوازم تجملی آن بهترین وسیله تشفی خاطرات خسته کنندهٔ مسافرت تلقی میگردید وخواهر نگارنده پس ازاین مسافرت میتواند ادعا کند درمیان بانوان اروپائی اولین خانمی است که ازبحر خزر تا هندوستان یعنی در حدود دو هزار میل راه را با چهار پا طی نموده است .

فصل بیست و یکم

ماموریت دره کارون

(۱)

ضمن دوروز توقف در کویته اسبها ، وقاطرهای خود راکه دیگرمورد احتیاج نبود بفروش رسانیـدم و خوشبختانه سه رأس از اسبها را نیز قبلا در مستنك بقیمت خوبی فروخته بودم و بعد در سیملا هم تمام قاطرهای اینجانب را اداره حمل و نقل خـریداری نمود و در اثر ترقی قیمت چهارپـا در هندوستان پس از یکسال استفاده از حیوانات زبان بسته تازه مبالغی منفعت هم عاید مؤلف گردید .

در اینجا تصمیم گرفته‌شد که مستخدمین را بیشتر در کویته گذارده محمولات خود راباراه آهن به کراچی بفرستم .

پس از اجرای مراسم تودیع با میزبان خوش‌سلوك ومهمان نوازخود که چندی

بغد چشم از جهان پوشید وانگلستان رادچار ضایعهٔ بزرگی ساخت به سمت سیملا حرکت نمودیم. تسطیح جاده‌بولان را تازه باتمام رسانیده بودند ولی‌هنوز بهمه‌کس از آن راه اجازه ایاب وذهاب نمیدادند ومن ازطریق هورنای‌که راه آن بی‌شباهت به کتل‌های‌بوشهر نیست حرکت نمودم.

در بین راه تلگرافی از طهران مبنی برخبرقتل ناصرالدین شاه واصل گردید وشرح‌قضیه این‌است که‌شاه قاجارموقعی که بزیارت‌حضرت‌عبدالعظیم واقع درنزدیکی طهران میرود با میرزارضا نامی روبرومیشود. این شخص‌عریضه‌ای‌بدست گرفته‌بعنوان اینکه میخواهد عریضه را تقدیم‌کند باطپانچه شاه قاجار را بهلاکت میرساند. صدر اعظم فوراً جنازه را بشهر می‌برد وبا حسن تدبیر وبعنوان اینکه آسیب مهلکی وارد نشده از وقایع‌غیرمنتظره جلوگیری بعمل میآورد، کاردار سفارت‌روس و«سرمورتیمر-دوراند» وزیرمختاربریطانیا برای جلوگیری‌ازهرج ومرج باصدر اعظم اشتراك‌مساعی میکنند و بانك شاهنشاهی طبق دستور وزیر مختار وسایل حرکت مظفرالدینشاه را از تبریز بطهران فراهم مینماید.

نگارنده متجاوز از دوهفته‌درسیملاکه از کرسی‌نشینهای‌هندوستان است‌توقف وپس از ابلاغ حکم حرکت بسمت دره کارون، به‌عجله برای اینکه دچار بادهای موسمی محل نشوم به محل ماموریت جدید حرکت نمودم.

در بحرین چون اولین مرتبه‌ای بودکه بانجا رفته بودم با سعی‌وکوشش لازم دراندك مدت اطلاعات زیادی بدست‌آوردم. ناحیهٔ بحرین مشتمل بر جزایری است که بزرگترین آنها موسوم به بحرین و دیگری محرق است. دریای بحرین محل صید مروارید است‌که در مواقع مخصوصی درحدود پنجهزار کرجی روی آبهای‌آن دیده میشود ومنظره غواصان نهایت جالب توجه میباشد.

طرز صید مروارید را «لودوویگودیوارتما» با کمال وضوح بشرح‌زیردرصفحه ۹۵ کتاب خود نوشته است.

«یکقطعهٔ سنك‌نسبتا وزینی را بسرطناب بسته‌آنرابآب میاندازند. بعدیکنفر غواص‌که یکی دو کیسه بگردن خود انداخته وسنگی نیز بپای خود بسته است از

طناب پائین میرود ودر حدود یارائی خود در زیر آب بجستجوی صدف میپردازد و پس ازاینکه مقداری صدف در کیسه‌ها ریخت سنك پای خود را باز میکند وبوسیلهٔ طناب بالا می آید » عواید سالیانه مروارید خلیج فارس در حدود یك ملیون لیره استرلینك میباشند .

باوجود آفتاب سوزان‌از کشتی پیاده شدم وباالاغهای بحرینی که شهرت‌جهانی دارد به تماشای مسجد خرابهٔ محل رفتم ولی متاسفانه مجال نشدکـه دخمه هـای فینیقیان‌هم که‌مستر «تئودوربنت» حوالی آنها حفریاتی کرده‌است بازدیدنمایم. هنگامی که نگارنده عازم مراجعت بکشتی بودم شیخ عیسی پیغام فرستاد وتقاضاکرد که این جانب برای صرف قهوه بمنزل اورفته ضمنا از اوملاقات نمایم . من دعوت او را اجابت کردم وپس از مبادله تعارفات معمول ومختصری مذاکره آنهم بوسیلهٔ مترجم که آن قدرها رضایت بخش نمیباشد با او خـدا حافظی کردم . شیخ از اینکه تحت‌الحمایهٔ امپراطریس انگلستان است کاملا مغرور میباشد و فـوق‌العاده از این رهگذر بخود میبالد .

بعقیدهٔ من عملیات حفاری در بحرین بیش از سایر نقاط عالم بـاید دنبال شود واین نکته‌را نیزتذکرباید داد که اکثرجواهر فروشان پاریس مدعی هستندمروارید های آنهامحصول بحرین‌است ولی خریداران بـاید مراقبت نمایند که مروارید تقلبی بآنها داده نشود .

حوالی بوشهر دریا خیلی طوفانی و منقلب بـود ولی چون اینجانب ناگزیر میبایستی از طهران کسب دستور وضمنا بانمایندهٔ بریطانیا مقیم این بندر ملاقات‌نمایم لذا با ارکان طبیعت میجنگیدم تابه‌ساحل نزدیك شوم . پس ازملاقات باکلنل ویلسن معلوم شدکه اووخانمش عازم شیراز بوده‌اند ولی بواسطه شایعهٔ قتل ناصرالدین‌شاه قاجار واغتشاش طرق وشوارع از این مسافرت منصرف شده‌اند .

چون من قبلاناحیهٔ غربی بوشهررا ندیده بودم صبح‌روز بعد بطرف‌بندر «فو» حرکت کردم . ازاین‌بندر کوچك یك‌رشته سیم‌تلگراف به‌رشتهٔ‌سیمهای‌تلگراف ترك وبریطانیااتصال‌پیدا میکند. ترکهادراین‌محل‌قلعه‌ای بنا کرده‌اند وازاین‌حیث‌نگرانی

فوق‌العاده‌ای ایجاد نموده‌اند. مبادرت ترکها باین کار بنا بگفتهٔ لارد کرزن برخلاف معاهده ارزنةالروم است (۱) ترکها در این قلعه توپ واسلحهٔ جنگی ذخیره نکرده وتصور نمیرود چنین خیالی هم داشته باشند واز طرفی طبق تحقیقاتی که بعمل آمد قلعهٔ مذکور شالوده مستحکمی هم ندارد. ولی بااینوصف اقدامات حکومت‌عثمانی نباید سرسری‌وعادی تلقی شود.

دهانهٔ شط‌العرب در حدود یك میل وسعت دارد و حوالی آن نخل فراوان دیده میشود وبهمین‌لحاظ بصره‌را «ونیس مشرق‌زمین» و«نخلستان‌دنیا» مینامند. پس از چهل میل راه در آبهای مواج کارون به‌محمره رسیده فورا برای سکونت به‌عمارت قنسولگری رفتم که موقتاً آنجا را مستر« بوچر » اشغال نموده است. در اینجا معلوم شد کشتی مالامیر دوهفته است به اهواز رفته وهمین روزها مراجعت خواهد کرد.

یازدهم ژون از محمره باکشتی مالامیر که ۱۶۰ پا طول و ۱۵۰ تن ظرفیت آن است حرکت نمودیم. کشتی از مقابل کوشك شیخ مزعل رئیس طایفهٔ کعب(۲) ردشد وبا شلیك توپ سلام داد وادای احترام کرد. کشتی های هندوستان‌هنوز بمناسبت مساعدتی که پدر مزعل در موقع محاربهٔ با دزدان دریائی نسبت بآنها بعمل آورده‌در موقع عبور از مقابل کوشك فیلیه‌با شلیك توپ سلام میدهندواز قصر شیخ نیزجواب داده میشود. مزعل یکسال بعد ازموقع مسافرت اینجانب بقتل‌رسید وبرادر اوخزعل

---

(۱) معاهده ارزنةالروم قراردادیستکه پس ازدست اندازی علیرضا پاشاوالی بغداد به محمره بمیانجیگری سفرای روس وانگلیس، بین ایران وعثمانی منعقد گردید. نماینده ایران درانجمن ارزنة الروم میرزاتقیخان امیر کبیر بود که پس‌ازسه سال‌توقف دراین شهر سرانجام درماه جمادی‌الاخر۱۲۶۳ قرارداد مذکوررا امضا کرد. «م»

(۲) عشیرهٔ کعب تیره‌ای از بنی‌خفاجه‌اند که ازقرنهای پیشین‌اسلام ازعربستان بعراق کوچیده ودرآغاز پادشاهی شاه عباس بزرك درزمان حکمرانی افراسیاب پاشا بخوزستان آمده‌اند. رجوع کنید به‌صفحات ۱۴۱و۱۴۲ تاریخ پانصد ساله خوزستان تالیف مرحوم کسروی. «م»

بجای او برقرار شد . (۱)

حوالی بصره دست راست رودخانه، ساختمانها وابنیهٔ آبرومند تجارتخانه های انگلیسی وقنسولخانهٔ بریطانیا دیده میشود . در اینجـا کاپیتن وایت یکی از دوستان قدیمی ضمن اظهار خیر مقدم مرا به‌قنسولخانه راهنمائی نمود . در ایام توقف بصره عصرها را بازورق‌های کوچکی که در محل بلم مینامند به‌تفریح میپرداختم ویکی‌از خاطرات فراموش نشدنی من‌همان منظرهٔ‌غروبهای بصره‌است. هوای‌بصره درتابستان فوق‌العاده گرم وطاقتفرسا ودر زمستان معتدل وملایم‌است. توقف‌این جانب دربصره یکهفته بطول انجامید ودر اینمدت باحمید پاشا حاکم محل کـه بامیزبان نگـارنده دوستی فوق‌العاده داشت‌طرح آشنائی ریختم . حمل‌ونقل پاکات وامانات پستی وارده وصادره بصره بعهدهٔ تجارتخانه لینچ‌است ودولت انگلیس در مقابل خدمات شرکت خسارات احتمالی کمپانی را سالیانه تادوهزارپوند تضمین نموده‌است .

برای نگارنده جای مسرت بود کهٔ به‌عربستان (۲) نزدیك و به آثار باستانی آن ناحیه آشنا میشوم . لارد کـرزن میگوید عربستان نام ناحیه‌ایستکه میان کوه و دریا واقع شده و مشتمل است بر دزفول وشوشتر و هویزه ورامهرمز وحدود آن در مغرب، رودخانهٔ کرخه ومحمره ودرشمال ،کوههای بختیاری ، ودر جنوب، شط‌العرب وخلیج فارس، ودر مشرق، رودخانه هندیان است . عربستان همان خوزستان ویاایلام وشوش قدیم میباشد .

کارون که تحریف شدهٔ کوهرنك است تنها رودخـانه‌ایست در ایران که قابل

---

(۱) پس از حاج جابرخان مزعل پسر بزرك او رئیس طایفه کعب‌شد وچون خزعل برادر کوچك وی روزی کمر قتل اورا بسته و این راز ازپرده بیرون افتاده بود مزعل با او بدرفتاری مینمود تابعد ازده سال‌بالاخره روز اول محرم ۱۳۱۵ هنگامی که از کوشك فیلیه پائین میامد خزعل بدستیاری چند نفر باتیر تفنك اورا ازپای درآورد و خود رئیس طایفه کعب شد. برای اطلاع ازخیره سریهای خزعل و گرفتاری‌وی درشوال ۱۳۴۳ وعزیمت بطهران رجوع کنید به تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان . خزعل دراواخر ربیع‌الاول ۱۳۵۵ درطهران در گذشت. «م»

(۲) این ناحیه این ایام بهمان‌نام قدیمی‌خود خوزستان خوانده میشود. «م»

کشتی‌رانی میباشد و سرچشمهٔ آن در کوههای بختیاری است . این رودخانه پس از گردش پرپیچ وخمی دربالا دست‌بسترخود که دراینموقع (۱۹۰۰ میلادی) ازطرف برادران لینچ‌پلی روی آن‌نصب شده درشمال‌شوشتردربیابان سردر آورده‌و بدوقسمت میگردد . رودخانه اصلی « شطیط » وترعهٔ آن که بهمان عرض است « آب گرگر » نامیده میشود . این دونهردر «بند قیر» بایکدیگر تلاقی‌نموده ودر ملتقای آنها ، نهر «آب دیز» که یکی ازشعب مهم کارون است تشکیل میگردد .

از « شلیله » واقع در روی آب گرگر که محل ورود کشتی‌هاست مجرای کج ومعوجی بطول هشتاد میل‌باهوازامتداد دارد . ازمحمره تاشوشتراز روی آب‌دویست میل واز خشکی درحدود یکصد وچهل میل راه‌است .

ازمحمره تاقریه «ویس» که در دوازده میلی‌اهواز واقع‌شده طرفین رودخانه تحت نفوذ وفرمان شیخ مزعل رئیس طایفه‌کعب میباشد . شیخ از افتتاح رودخانه کارون فوق‌العاده خشمناك گردیده ونگرانی مشارالیه نه‌ازلحاظ خصومت‌باانگلیسها بلکه بواسطه رفت و آمد سپاهیان‌دولت ایران است که دائرهٔ‌نفوذاورامحدود کرده‌اند

محمره‌شهر کوچك کثیفی‌است که اطراف آن نخلستان‌های فراوانی دیده‌میشود و آنقدرهاکه‌انتظار میرود اوضاع آن نسبت‌بسابق‌تغییر نکرده‌است. دولت‌بریطانیا در این‌شهریکنفر نایب قنسول دارد ودرطرف‌چپ‌رودخانه چندسربازخانه‌ساخته شده‌که معدودی نظامی در آنها مستقر گردیده‌اند . محمره در روی ترعه‌ای بنا شده‌که آنرا حفارمینامند ودر ازمنه خیلی‌قدیم احداث گردیده وبمنزله دهانهٔ رود کارون میباشد.

در اواسط ژون باکشتی مالامیراز « بهمنشیر »که ترعهٔ طبیعی کارون میباشد وهنوز قسمتی از آب کارون را به‌خلیج میریزد رد کردیم . تاچند میلی محمره‌نخلهای خرما یکی بعدازدیگری دیده‌میشود وناگهان منظرهٔ‌بایرویکنواختی پدیدارمیگردد. طرفین‌رودخانه جسته گریخته چندقریهٔ معمورو آباد به‌چشم‌میخورد وبعقیده‌نگارنده درهیچ کجای ایران اینقدر گاومیش ومادیان والاغ پیدا نمیشود .

پس از بیست ساعت کشتی‌رانی عصر روز بعد به «ناصری» رسیدیم و متأسفانه شنیده شد مستر طنفلید رئیس شرکت لینچ شوشتر با مستخدم خود نزاع کرده

ومجروح شده‌است . مسیو پری رئیس شرکت اهواز اورا بامیداینکه شاید طبیبی جزو مسافرین کشتی باشد به ناصری آورده بود و ما زخمهای مجروح را مرهم کاری و او را باکشتی مالامیر روانهٔ بصره کردیم تاد کتراسکات ویرا معالجه کند .

اهواز ازشهرهای خیلی قدیمی ایران است وهمان‌شهریستکه«نآرخ»دریاسالار اسکندر بعداز عبور از کارون بآنجا رفته ودر آن تاریخ پاتیتیگیریس یادجلهٔ کوچك نامیده میشده است . اهواز مدتها کرسی نشین خوزستان بوده و بواسطه روابط تجارتی باکشورهند ومحصول نیشکروصادرات دیگراهمیت شایانی داشته واینك جای تأسف است که فعلا بجای آبادی بزرگ سابق فقط بلده محقری باقی‌مانده‌است ولی معذلك این ایام نسبت به‌شش سال قبل که لارد کرزن از آنجا گذشته است پیشرفتهائی نموده ودر بعضی شئون اصلاحاتی بعمل آمده . لارد کرزن مینویسد«شرکت لینچ درمقابل انبارهائی که هفت پوند مال الاجاره برای آنها گزاف بنظر میرسد یکصد وهفتاد پوند اجاره میدهد.» این انبارهای آبرومند وساختمانهای نسبتاًعالی درهمان نقطه‌ساخته شده‌است. ناصری درپائین دست واهواز در بالا دست سراشیبی رودخانه واقع گردیده ودر مقابل اهواز بندر «امینیه» است که گندم «هویزه» از آنجا صادرمیشود. بعقیده نگارنده اهواز نه‌ازلحاظطرق‌شمالی بلکه بواسطهٔاینکه‌تا اصفهان ۲۷۱میل مسافت‌دارد واجناس و کالاهای انگلیسی‌را زودتر از بوشهر که تا پایتخت صفویه ٤٨٥ میل راه است بآن شهر میرساند ، کمال اهمیت رادارد واضافه کرایه‌ای که از راه‌دریا به کالاهای اهواز تعلق میگیرد فقط تنی سیزده شیلنیك وشش پنس میباشد . من بسلطان سخرو دستور دادم بقلعه تل یعنی محل تقاطع راه شوشتر واصفهان‌برود ونقاط بین راه راسرکشی نماید وخوشبختانه گزارش مشارالیه از هرجهت رضایت بخش بود .

برای اهوازچون محل تقاطع طرق دریائی و نقطه اتصال سیمهای تلگراف‌است وهوای نسبتاً خوبی دارد و از طرفی سکنهٔ آن متعصب نیستند آتیه درخشانی پیش‌بینی میشود .

فصل بیست و دوم

ماموریت دره کارون

(۲)

قبل از شرح گزارش مسافرت مقتضی است شمه‌ای راجع بکشتی رانی قسمت بالای کارون نوشته شود . بقراریکه درفصل پیش اشاره کردم طول این قسمت درحدود هشتاد میل است و ناصرالدین شاه دراثر القای شبههٔ اشخاص مغرض تصور مینمود که قسمت مزبور دارای استعداد وخواص پرفایده‌ایستکه فقط بایدبوسیله اتباع ایران از آن استفاده شود. حکومت هند بمنظوررفع محظورچاره‌ای اندیشید و کشتی شوشن را که اصولا برای هیئت اعزامی نیل تهیه شده بود باعلیحضرت تقدیم نمود وقرار شدبرادران لینچ کشتی مزبوررا بعنوان نمایندگی دولت ایران درقسمت فوق الذکر کارون بکار بیاندازند . شاه ایران هدیهٔ مذکوررا پذیرفت واز ۱۸۹۰ ببعد معلوم شد که جززیان

وضرر نتیجهٔ دیگری ندارد زیرا کشتی شوشن باظرفیت سی‌تن حقوق یکنفر فرمانده ویکنفر مهندس انگلیسی راتامین نمینمود مگراینکه اجازهٔ تقلس کشتی‌های بارکش بآن داده شود . شرکت ناصری که بیشتر سهام آن متعلق به‌معین‌التجار بوشهری‌ملاك معروف‌اهوازومحمره است فعلا امتیازی‌برای‌ساختمان‌اسکله وبارانداز گرفته وشروع بکار کرده است .

بعد از دوروز خواهرم رابرای پرستاری میسیز پری گذاشتم وخودباتفاق مستر پری روانه‌شوشترشدم . سکنهٔ اطراف «ویس» تحت‌حکمرانی مشایخ کوچکی هستند و از اروپائیها فوق‌العاده اظهار تنفر میکنند . چون کلمه عمر در این حوالی زیاد بگوش میرسید معلوم شد حضرات ما را سنی‌تصور واتصال به‌عمرسب‌ولعن میکنند. شب را دربند قیر یعنی محلی که آب دیز و شطیط و گرگر تقاطع میکنند لنگر انداختیم . حوالی شیطیط و گرگر آثار شهری دیده میشود که بنا بگفتهٔ لیارد (۱)از بقایای بلاد سلاطین کیانی‌است. کاپتن پلایت میگفت که‌من یکمرتبه با کشتی شوشن تاچند میلی آنطرف آب دیز نیز رفته‌ام ولی اینکار بزحمت وخشیت آن نمیارزد . من دراینجا بیاد نگارشات‌لارد کرزن افتادم که درهمین‌حوالی غرش پادشاه حیوانات‌یعنی صدای شیر را شنیده است و تصادفاً هنگام عبور ما نیز نعش یك شیر مرده روی آب رودخانه مشاهده گردید .

آب گرگر ترعه‌ای است که درحدود سی ذرع‌وسعت دارد وصخره‌های‌مرتفعی مشرف بر آنست. خلاصه حوالی «شلیله»لنگرانداخته ازوسط بازارهای‌شوشتر بعمارت شرکت لینچ که دیوارهای‌مرتفعی دارد وارد شدیم .

---

(۱) لیارد ازمامورین سیاسی انگلستان است که در اواخر سلطنت فتحعلیشاه واوایل محمد شاه ، در بختیاریِ بنام‌کاوشهای علمی گردش میکرده وهنگام جنك محمد تقی‌خان بختیاری با منوچهرخان معتمدالدوله درارُدوی محمدتقی‌خان‌بوده است . محمد تقی‌خان ازطایفه کنورسی (کیان ارثی) چهارلنك بختیاری است که یك شاخه ازاولاد وی هنوز درقلعه تل ویك شاخه‌نیز درآدگان و کیشنیگان فریدن بسرمیبرند . لیارد سیاحتنامه‌ای بزبان انگلیسی نوشته که یك قسمت آن درتاریخ بختیاری تالیف مرحوم - حاج علیقلیخان سرداراسعد بفارسی ترجمه شده است . «م»

نگارنده حسب‌المعمول ورود خـود را به‌حکمران محل اطلاع دادم و بـرای اولین مرتبه بااسائهٔ ادب مامورین دولتی روبرو شدم . حکام سایر نقاط همواره انجام تقاضاهای قانونی ومشروع مراباحسن قبول تلقی میکردند ولی دراینجا درارك‌ایالتی موقع ملاقات نظام السلطنه والـی ایالت و سعدالملك برادر وی نه فقط مراسم ادب نسبت بمن معمول نگـردید بلکه هردو برادر حتی از برسمیت شناختن اینجـانب نیز امتناع نمودند وتذکرات نگارنده دایر براینکه از مرکز نمایندگی بوشهر نامه‌هائی فرستاده شده واز من معرفی کامل بعمل آمده مؤثرواقع نگردید .

من موضوع مجروح شدن طنفیلد رایدست مستخدم‌ایرانی خودمطرح نمودم و هـر دو برادر بـا کمال خونسردی و بیعلاقـگی بـاظهارات من گـوش گـرفتند و دستوری بـرای مجازات ضارب صادر نکردند . بالاخره متذکـر شدم کـه از طرف وزیرمختار بریطانیا بمن مأموریت داده شده است که چون سربازهای ایرانی اهواز تجارانگلیس واتباع بریطانیا رامورد حمله‌قرار داده‌وبآنها زیان وارد کرده‌اند باوالی گفتگو ومطالبه غرامت‌نمایم . نظام‌السلطنه نسبت باین پیش آمد نیزخونسردی نشان داد و گفت سربازها از اجرای اوامر فرمانده خود نیز تمرد کرده واوراهم موردحمله قرار داده‌اند وبدین لحاظ مسئولیتی‌متوجه من نمیباشد من درپاسخ گفتم وزیرمختار باین جوابها قـانع نمیشود واین قبیل‌مذاکرات‌بضرر اوتمام خواهد شد ومن ناچارم جریان را بمرکز گزارش نمایم . خلاصه کلام اینکه‌بالاخره‌صدراعظم بوسیلهٔ‌اینجانب تلگرافی به‌نظام‌السلطنه مخابره ودستوداد معادل سیصدپوند بلادرنك بعنوان‌غرامت بپردازد وطولی نکشید که هردو برادر نیز بواسطه سوء تـدبیر از مقام خود منفصل شدند (۱)

---

(۱) سون هدین یکی از خاورشناسان بنام سوئد که چندین بار به‌کشورهای شرقی مسافرت وهردفعه ازایران عبور کرده است در یاداشتهای‌خود راجع بنظام‌السلطنه چنین مینویسد : پس ازخدا حافظی بامحمد علیمیرزا بدیدن نظام‌السلطنه پیشکارولایتعهد رفتم . نظام السلطنه یکی ازرجال متنفذ ایران است که‌چون وجوداودر نواحی جنوبی مخالف با مصالح سیاسی انگلیس بوده ویرا ازآنجا طرد نموده‌اند وبرای اینکه بیکار

(بقیه درحاشیهٔ صفحه بعد)

شوشتر در تابستان فوق العاده گرم و حرارت هوا صبح‌ها ساعت هشت به یکصد و هشت وظهرها به‌صد و بیست وهشت درجه میرسد ولی علی‌رغم کثافت وحرارت زیاد، قدمت تاریخی آن از کلیهٔ شهرهای دیگر آسیای غربی بیشتر جالب توجه است . این شهر در پائین دست محلیکه کارون بدو شعبه منشعب میشود ، در قطعه اراضی مرتفعی واقع شده وقلعه‌ای دارد که میتوان گفت بهترین قلاع ایران‌میباشد ودردامنه آن سدیستکه ازشاهکارهای زمـان ساسانیان ودارای نقش‌ونگارهائی‌است که‌منسوب بزمان‌والرین امپراطور روم است . طول سدمزبور راگویند به ۵۷۰ ذرع میرسد وازبناهای شاپور میباشد . درجبال حوالی شوشترچندین غاربزرك واطاقهای مربع وسیعی ساخته شده وآسیابهای متعدد نیزدراطراف شهردیده‌میشود .

لیارد انگلیسی در کتاب خود ازاهالی شوشترتمجید میکند ولی‌این ایام‌خیلی متعصب‌اند وملای آنها همین اواخرشرکت لینچ راتخطئه ومعاملات مردم‌را باکمپانی

(بقیهٔ حاشیهٔ صفحه قبل)

نماند ، دولت اورا بسمت پیشکاری ولیعهد بآذربایجان فرستاده است ولی دراینجا هم روسها ازاودلخوش نیستند وبااومیانهٔ خوبی‌ندارند زیرا نظام‌السلطنه دارای احساسات وطن خواهانه میباشد وبانظرخشم وخصومت‌بنفوذ روزافزون اروپائیها درایران‌مینگرد (شماره ۷۶۳ سال شانزدهم‌مجله اطلاعات هفتگی) .

مطالعهٔ سطورفوق حاکی‌ازاین است که حسینقلیخـان نظام‌السلطنه درمأموریتهای شمال وجنوب با عوامل‌بیگانه بطورکلی مخالف وتنها بفکر مصالح‌هم میهنان خود بوده است .

مرحوم کسروی مینویسد نظام‌السلطنه ازاستانداران کاردانی است که برای ایمنی خوزستان‌ازشرراهزنان‌وگردنکشان کوششهای بسیاربکاربرده وابنیهٔ‌عام‌المنفعهٔ بسیاری برپا ساخته است (تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان صفحه ۲۲۱)

حسینقلیخان نظام‌السلطنه‌در۱۲۴۸ قمری درجهان آمده ودر۱۳۲۶ بدیار جاویدان شتـافته‌است. نظام‌السلطنه درخوزستان وآذربایجان وفارس واصفهان مأموریتهای‌مهمی داشته ودرتاریخ۱۶ ذی‌القعده ۱۳۲۵ به نخست‌وزیری رسیده ودوره صدارت اوپنج‌ماه وکسری بطول انجامیده است .

برای اطلاع از شرح کامل احوالات اورجوع کنید به مقالهٔ‌جامع ومشروح استاد فقید عباس اقبال آشتیانی درشمارهٔ دوم سال سوم مجله یادگار . «م»

مزبور تحریم نموده است. درموقع توقف اینجانب درشوشتر، ملای معروف محل پیغامی فرستاد که من از اوملاقات نمایم وچون مسیوپری گفت که درصورت عدم قبول دعوت مشارالیه ممکن است برای من که دراین شهر اقامت دارم عواقب وخیمی پیش بیاید لذا بسمت منزل اورهسپار شدم ودر بین راه کسبه بازار که مرا میدیدند آب دهان بزمین میانداختند. پس ازورود به منزل ومبادله تعارفات معمولی گفتم ظاهراً اهالی شوشتر کاملا تحت نفوذ وسیطرهٔ پیشوای روحانی خود میباشند. شیخ سری جنبانید و گفت الحمدلله که بتکلیف شرعی خود عمل مینمایند. من با کنایه واستعاره وبالاخره صریحاً اظهارتأسف کردم که چرا مردم شهر به مسیوطنفیلد آنهم موقعی که زخمی شده سنك انداخته‌اند درحالیکه هنگام سلامتی احدی جرأت نداشت باو گستاخی وجسارت نماید

چون مستخدم گستاخ طنفیلد در نتیجه اقدامات جدی من ازطرف مأمورین دولتی دستگیروتحت الحفظ بطهران فرستاده شد برادر وی سوگندیاد کرده بود مرا بقتل برساند، اینجانب نیزاحتیاط را ازدست نداده طپانچه خود را همواره دم دست نگاه می‌داشتم وشبها راهم روی بامی که هنوز از خون طنفیلد بیچاره سرخ ورنگین بود میخوابیدم ومیز بزرگی دم راه بام میگذاشتم. سلطان سخرو نیز کنار میزمیخوابید تااگر کسی سوء قصدی داشته باشد وشب ازراه بام بخواهد بسروقت من بیاید وی از صدای میز بیدار شود وضمناً اینجانب خود رابرای دفاع آماده کنم.

کپلینك دریکی از منظومه‌های خود در اطراف شبهای لاهورو خوف وهراس آن شرح مشبعی نوشته در حالیکه شبهای شوشتر برای من بمراتب خوفناك‌تر بود و صدای گلوله یك چیزعادی تلقی میگردید. علاوه براین عارضهٔ تب وبیماری نیزمرا از هرجهت رنج میداد وازهمه بالاتر شایعهٔ حمله اعراب درموقع مراجعت به شلیله فوق العاده حواس مرامتشتت ساخته بود. هنگام حرکت، بارها را اطراف اهرم سکان کشتی چیده درصدد دفاع بر آمدیم ولی هیچ انتظارموفقیت نداشتیم. حوالی ظهر از طرف اعراب غفلتاً شلیك شد ومسافرین کشتی متقابلا باتفنگهای مارتینی خود جواب دادند وچون صدای تفنك مهاجمین شنیده نشد موفقیت وپیروزی مامنجز گردید..

ازشوشتر پس از سه‌هفته توقف روانهٔ اهوازشدیم واین مرتبه اطلاعات بیشتری

بمارسید ومعلوم شد کارگذار محل همان شخصی‌است که درموقع عبور لارد کرزن‌از شوشتر، برای اوایجاد زحمت‌نموده است . حکمران اهوازنیز «شیخ عبود» برادر زاده شیخ مزعل بود که بااینجانب آشنائی داشت وبعلوم ومعارف جدید بیعلاقه نبود .

اوضاع اهواز نیز دراین تاریخ از لحـاظ سیاست داخلی پیچیده وبغرنج بنظر میرسید زیرا شیخ مزعل ترامواى کمپانی ناصری را که تجارتخانه هوتزپسران هم در آن شرکت داشتند تحت نظر گرفته و گفته بود اگـرچشمم به‌معین‌التجار بیفتد بیك طرفةالعین اورا هلاك خواهم ساخت . نظام‌السلطنه هم نه‌فقط والی ایالت بودبلکه‌در این حوالی املاك فراوانی داشت واراضی تحت اختیار برداران لینچ نیز در تملك او بود ومعین‌التجارکه مشارالیه را اززمان منشیگری بوشهر میشناخت مراسلات‌موهن باومینوشت و کارگذاریعنی همان رفیق کذائی لارد کرزن‌نیزبرای استفاده خود آتش اختلافات را دامن میزد و بیشتر آب راگل آلود میکرد .

شبهای اهواز خیلی خنك‌است ولی روزها حرارت هوا به‌یکصدوهیجده‌درجه میرسد . دراینجالازم است تذکرداده شودکه من‌پس ازمطالعات کافی درخطهٔ کارون توصیه کردم که روی رودخانهٔ مذکور پلی بطرف اصفهان ساخته وجاده‌ای نیز بـرای عبورومرور کاروان بسوی آن شهر کشیده شود. طبق پیشنهاد اینجانب قرارشدبرادران لینچ قبلا هزینه مربوطه را بپردازند وبعداً مخارج تسطیح‌راهرابتدریج بافرع معمول از دولت ایران ویا ازخوانین بختیاری استیفا نمایند و آنها نیز درمقابل ازمسافرین‌و کالاها حق‌العبور مختصری دریافت کنند . بختیاریها باشرایط پیشنهادی موافقت‌بعمل آوردند .

پائیز۱۸۹۲ که بطهران رفتم موضوع را طبـق دستور سرمورتیمردوراند ، با فرمانفرما درمیان نهادم ومشارالیه نیز موافقت شـاه را جلب کـرد ولی قبل از انجـام عملیات مقدماتی، سفارت انگلیس‌برای انجام‌مقصود زحمات زیادی متحمل وبالاخره قراربراین شدکه شرکت لینچ‌برای‌ساختمان‌پل‌حوالی «گداربلطاق» وپل کوچکتری در محل معروف به «پل عمارت» مبلغ ۵۵۰۰ پوند بعنوان پیشکش تقدیم شاه‌کند و ضمنا تعمیرراه وساختمان یکی دو کاروانسرا را نیز تعهدنماید .خوانین بختیاری‌صدی

شش مخارج را عهده‌دار شدند ودرعوض‌قرارشد از هربار مال‌التجاره، پنجریال همان طور که من پیشنهاد کرده بودم حق‌العبور دریافت نمایند . دراطراف موفقیت ونتایج افتتاح این‌راه‌نگارنده تذکری‌نمیدهد ولی این‌موضوع‌رامتذکرمیشود که اکثرتدابیر ونقشه‌های ماکه درایران به‌نتیجه نمیرسد بواسطه این است که درآغاز امرهر کاری‌را بزرگ میگیریم وباین ترتیب گذشته ازآنکه‌توفیقی نصیب‌مانمیشود انتظارداریم که این قبیل کارها به‌نتیجه فوری هم برسد .

یکی دیگرازپیشنهادات من‌این بود که‌درعوض نایب قنسولی که درمحمره‌است قنسولگری مستقلی برای عربستان ولرستان دایرشود وقنسول انگلیس مرکزخود را در اهواز قراردهد واقلا شش‌ماه سال را درحوزه‌ماموریت خود مسافرت ومراکز مهم را سرکشی کند وبرای افتتاح راه بختیاری وراه لـرستان مساعی کافی بکار ببرد و اوضاع شوشترومحمره را زیرنظربگیرد . اهواز را اینجانب از این نقطه نظر انتخاب وپیشنهاد کردم که محل تقاطع‌طرق متعددی‌است درصورتیکه‌شوشتر موقعیت مناسبی ندارد وازاهمیت آن نیز روز بروز که اهواز رو بعمران و آبادی میرود کاسته میشود . نتایج وتاثیرات اقامت تجار انگلیسی در این حوالی فعلا تحت مطالعه میباشد .

غله وحبوبات دراین ناحیه بحدوفور یافت میشود ورعایای بختیاری نیزاین‌ایام به‌جمع آوری کیترا مشغول گردیده‌اندومسلماً ازافتتاح‌راه بختیاری نتایج‌زیادی گرفته خواهد شد .

یکی ازمزایای اعراب‌صحت‌قول‌ووفاداری آنها نسبت به‌انجام‌تعهدات‌خودمیباشد وهرمبلغ پول‌که پیشکی بآنها بپردازند جنس مورد معامله را طبق قرارداد در راس موعد تحویل میدهند وعلاوه رئیس هرطایفه‌ای تعهدات قبیله خودرا تضمین خواهد کرد . تعصب خشك اهالی این منطقه نیزمتدرجاً بدوستی وملاطفت که جبلی‌مردم کرمان است تبدیل میشود .

ازاهواز باحال کسالت به‌محمره وازآنجا باتفاق مستروایت روانه بصره‌شدیم . درراه بصره قایق ما بایك کشتی‌حامل گندم تصادم کرد ونزدیك بودسرنشینان هردو طعمه امواج آبهـای کارون شوند . دربصره دکتراسکات بیماری مرا کـه ذات‌الجنب

تشخیص داده بود معالجه کرد ولی بااینحال خاطرات بصره برای نگارنده همواره آمیخته بامرارتهای ایام کسالت میباشد .

اوایل دسامبر عازم طهران شدم وچون حرکت ازراه بختیاری وعبور از گردنه‌های آن راه در آن فصل مشکل بنظرمیرسید لذا ازطریق دریاباکشتی موسوم به‌اشور بطرف بمبئی حرکت کردم . بعد از ناخوشی بصره هوای کشتی وحرارت بین راه‌برای اینجانب فوق العاده طاقت‌فرسابودواز طرفی اسبهای عربی هم که‌در کشتی بودندموقعی که کشتی لنگرمیانداخت کشتی را تکان‌میدادندووسایل ناراحتی ما را فراهم‌مینمودند.

از بوشهر و بحرین وعباسی ومسقط و کراچی بطرف مصر رهسپارشدیم وچون بوسیلهٔ تلگراف اطلاع رسید که وبا در کشور فراعنه شایع شده‌لذا بجای اسکندریه به‌برندیزی رفتیم تاازآنجا باکشتی دیگری به اتن وبعد بـاسلامبول برویم . پس از دو سه روز توقف ورفع خستگی در اسلامبول ، حرکت راادامه داده اواسط اکتبر واردطهران شدیـم .

چندروز بعد ازورود ما، قراردادسرحدی‌ایران وبلوچستان بامضارسید ومواد مندرجه آن رسماتائید گردید. درپایتخت بااحتشام‌الوزاره که ازسفرطولانی‌بلوچستان خسته وفرسوده‌شده بود ملاقات‌بعمل آمد . درطهران‌خوشبختانه عموم آشنایان ازمن پذیرائی شایان بعمل آوردند وایام فراغت نیز خودرا باچوگان بازی مشغول میکردم وبالاخره درفوریه ۱۸۹۸ که ماموریت اینجانب بپایان رسید روانه انگلستان شدم . چون جاده‌رشت وطهران‌را روسها تسطیح کرده‌اند عبورومرور از گدار خزران‌بعدها متروك خواهد شد . اینجانب برای آخرین‌مرتبه‌از آنراه عبورواز بندر انزلی با کشتی بعزم اروپا حرکت نمودم . دربوداپست، ازپرفسور درویش مسلك، مسیو و امبری که سیاحت‌های اودر آسیابی سابقه‌است ملاقات‌بعمل آوردم وپس‌از دوسه روز چندساعتی در مونیخ و چند روزی در پاریس تـوقف کـردم و آخرالامـر بعد از دو سال و نیم بانگلستان رسیدم.

من‌معمولادرایام تعطیل‌بیشتر ازدیگرمواقع برای خود کارپیدامیکنم واین‌مرتبه

هم پذیرائی ابوالقاسم خان ناصرالملك (۱) را که برای اعلام سلطنت مظفرالدینشاه بانگلستان می آمد واز فارغ التحصیل‌های دانشگاه اکسفورد است بعهده گرفتم .

خلاصه تابستان بسرعت برق گذشت ودرپائیز بقول فارسی زبانها کـوس رحیل کوبیده شد ومن برای چهارمین مرتبه باز بسمت ایران حرکت نمودم .

---

(۱) میرزا ابوالقاسم خـان ناصرالملك قراگوزلوی همدانی پسر احمد خان پسر محمودخان ناصرالملك است که در سال ۱۲۸۲ هجری قمری متولد شده است . وی یکبار در صفر ۱۳۲۵ قمری درکابینه وزیر افخم وباردیگر در ربیع‌الاول ۱۳۲۵ درکابینه میرزا علی‌اصغرخان اتـابیك بوزارت مالیه منصوب‌شدودوبار، یکی درهیجدهم رمضان ۱۳۲۵ ودیگر دریازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ قمری رئیس‌الوزراگردید .

ناصرالملك پس ازفوت عضدالملك بامساعدت اعتدالیون درماه رمضان۱۳۲۸ قمری به‌نیابت سلطنت ایران رسید ودر ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ هجری قمری که احمدشاه به سن قانونی رسید باروپا رفت ودر زمان شاهنشاه فقید بایران مراجعت ودرسال۱۳٤٦ وفات کرد . رجوع کنید به « تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری » ص ۲۰۳ قسمتی که مترجم این کتاب تحت عنوان توضیحات و حواشی نوشته است . «م»

فصل بیست و سوم

سفرهای مارکوپلو در ایران

در فصل حاضر سفرهـای مارکوپلو ، پدر جغرافیای جدید در ایران ، شرح وتـوضیح داده میشود و بـرای انجام ایـن منظور از کتاب سرهنری یـول کـه منبع اطلاعات گرانبهائیست استفاده خواهدشد . بـامطالعه این کتاب مطالبی که سی‌سال‌قبل برای مابواسطه عدم‌اطلاع کافی ازجغرافیای ایران، مجهول بود روشن میشود مولف مخصوصاً دومرتبه بمنظورکسب اطلاع از اوضاع محلی ورفع اشتباهات ممکنه خط سیرمارکوپلورا درایران تعقیب وبآن‌نقاط مسافرت‌کرده است زیرا اگرانسان شخصاً به‌نقاط مورد بحث برود وازنزدیك اوضاع جغرافیائی را مورد بررسی قراردهد بهتر قضایا رادرك خواهد کردتااینکه دریك نقطه اروپا بنشیند وازروی‌نقشه‌های کوچك نسبت به مسایل مورد اختلاف حکمیت نماید .

برای روشن شدن موضوع تاریخچه مختصری از اوضاع اروپـا و آسیا درعصر سیاح معروف ونیسی نگـاشته میشود. دراواخرقرن سیزدهم که آغاز موضوع مطرح

مذاکره است استیلای مغول به منتهی‌الیه سرحد غربی‌خود رسیده ومسیحیت ازخطر نجات‌پیدا کرده بود. دریك چنین‌موقع یعنی‌زمانی که بقول«ماتیوپاریس» مردم گاتلند وفریزلندبرای صید ماهی جرات نمیکردند به‌پارموت بروند وقتی که تاتارها حوالی هنگری به تاخت‌وتاز مشغول بودند ومیخواستندآن مملکت رامتصرف شوند وپاپ گریگور نهم و امپراطور فردریك دوم آن کارزارهای تاریخی و جانفشانی ها را میکردند،فقط مرگ او کتای قاآن‌بود که اروپای غربی‌را ازخطر نجات داد. دراین‌ایام امپراطوری‌قسطنطینه رو به‌ضعف نهاده وسلسلهٔ لاتین روبزوال وسقوط بود . درچنین موقع باریکی که اروپائیان باید دست اتفاق بیکدیگر بدهند برعکس با یکدیگر رقابت وخصومت‌مینمودند ومخصوصاًسکنهٔونیس‌وجنوا، که‌واسطه‌روابط تجارتی‌شرق وغرب‌بودند دائما بایکدیگر زدوخورد میکردند وعلت‌العلل این رقابت ومنازعه هم تسلط‌کامل ونیسها دربحراسود بود. اهالی ژنوا نیز پس از تجدید حکمرانی‌یونانی‌ها درقسطنطنیه بدریای‌سیاه دست پیدا کردند وبتدریج دامنهٔ عملیات تجارتی خود را بسط وتوسعه دادند.

اسکندریه درزمان مملوکها بزرگترین بازار تجارت شرق بشمار میرفت و تجارآن ناحیه با اهالی طرابوزان وبنادر کیلیکیه ارتباط داشتند . در همین اوان بود که‌راه چین‌برای آن‌عده ازاروپائیانی که یارای آن سفردورودراز راداشتند بازشد وتوجه مردم‌اروپا بآن‌کشورمعطوف گردید.درسال ۱۲۶۰ میلادی دونفربرادر«نیکولو» و«مافیو»که از خانواده «پولو» نامی بودند از قسطنطنیه بعزم تجارت بطرف کریمه حرکت‌کردند وازآنجا بطرف «سارا»کرسی نشین‌روسیه واقع درکناررودخانه ولگا یعنی بمقرحکمرانی برکه‌خان (۱) بدشت قبچاق رهسپارشدند.

دراین موقع کارزار مهمی بوقوع پیوست وارتباط برادران پولوباوطن خود قطع گردید وبدین لحاظ تصمیم گرفتند مسافرت خودرا ادامه دهندوبرای انجام این

---

(۱) برکه یابرکای پسرجوجی است که در دشت قبچاق سلطنت داشت و با هولاکو جنگ کرد. برای اطلاع از تفصیل قضیه رجوع کنید به‌جامع‌التواریخ رشیدی چاپ سیدجلال‌الدین طهرانی صفحات ۷۸ و۷۹ . «م»

منظور ازحوالی ولگا سرازیر گردیده ازراه بیابان واقع درمحل ، به‌بخارا رفتند .در این نقطه ایلچی قاآن را که ازدربار هولا کومیامد ملاقات نمودند ومشارالیه ایشان را بمسافرت چین ترغیب کرد وبالاخره باتفاق ایلچی مزبور به چین رفتند .

قوبیلای قاآن ازملاقات ایندو نفرسیاح اروپائی خوشوقت گردید وپس‌از کسب اطلاع ازچگونگی مذهب مسیح تصمیم گرفت این دوبرادررا ازطرف خود بدربار واتیکان روانه وازپاپ خواهش کند که چند نفر معلم روحانی برای تعلیم او و اتباع وی به چین بفرستد خلاصه قوبیلای قاآن طوق طلائی بهر یك از دوبرابر داد و آنها پس از سه سال دوری ازوطن، ازچین حرکت کردند واز آنجا به‌ایاس واقع درخلیج اسکندرونه رفتند وسپس در سال ۱۲۶۹ وارد عکا شدند .

اهالی چین در آن‌موقع مثل ژاپنی‌های امروز درجستجوی مذهب بودند واین دوبرادرپس ازورود به‌ونیس ویکی‌دوسال توقف ورفع خستگی‌باز بعزم چین‌حرکت کردند واین مرتبه «مارکو»را نیز که فرزند «نیکوپولو» بود همراه بردند وعلاوه دونفر ازرهبانهای فرقه دمینیك هم که هیچگاه از ساحل ونیس قدمی فراتر ننهاده بودند تابآن وسیله مسیحیت درقرون وسطی شیوع کامل بیداکندبهمراه آنها عزیمت نمودند .

خلاصه سیاحان‌فوق‌الذکر درمرتبه‌دوم، درسال ۱۲۷۱ میلادی‌حرکت نمودند وسرهنری یول‌درصفحهٔ ۹۹ جلداول چاپ‌دوم کتاب خودمینویسد که مسافرین‌مذکور از طریق دریا به هرمزرفتند. نگارنده بچندین دلیل بااین نظریه مخالف است .اگر فرض کنیم که سرهنری یول در مدعای خود صادق و مارکوپولو ببغداد رفته باشد آیا بعیدنیست که اورودخانه ولگا رادجله تصورنموده ضمنا برودخانه بغداداشاره‌ای نکند درحالیکه ژان دوپلانو کارپینی (۱) که بین سنوات ۱۲۴۵ و ۱۲۴۷ از آن

---

(۱) کارپینی رئیس یکی از دو هیئتی است که برای تبلیغ مغول به مغولستان عازم شدند واین‌شخص درقوریلتای (انجمن) انتخاب کیوك در کنار یکی ازدریاچه‌های مغرب مغولستان نیز بنمایندگی پاپ حضورداشت . رجوع کنید به صفحات ۱۵۲ و۱۵۳ و۱۵۹ تاریخ مغول تالیف علامه فقید عباس اقبال آشتیانی رضوان‌الله علیه . «م»

راه گذشته اسم صحیح آنرا متذکرشده‌است . ممکن است بعضی بگویند مارکوپلو به‌افسانه ظهور آب رودخانهٔ ولگا در کردستان معتقد بوده ولی اگرشرح این‌قسمت را بدقت مطالعه کنند یقین حاصل خواهند کرد که گفته‌های مارکوپلو بااوضاع بغداد تطبیق نمی‌نماید .

از طرفی‌سیاح ونیسی به ساختمانها وعمارات بوداس یعنی محلی که هنری‌یول آنجا را بصره تصور کرده است اشاره‌ای ننموده وچنین مینویسد : «رودخانه بزرگی ازوسط شهرمیگذرد وبازرگانان هیجده روزه ازبوداس به کیسی و ازآنجا بدریای هندمیروند. کیسی همان‌بندر واقع در کنار لنگه‌است که‌این‌ایام کیش‌خوانده میشود وعربها آنرا قیس مینامند » بدیهی است اگر مارکوپلوبه خلیج فارس رفته بود چنین شرح مبهمی را که قطعاً یکی ازتجار بین راه باو گفته است برشته تحریرنمیکشید . گذشته ازاینکه بغدادتاموقع‌سقوط‌خوددرجاده کاروان روواقع نبود ، بلاشبهه‌سیاحان ونیس حوالی تبریز بایران واردشده واز سلطانیه بکاشان ویزد وازآنجا به کرمان وبعد بساحل دریای‌فارس رفته وبواسطه تلاطم دریا بالاخره از طریق خراسان بچین رهسپارشده‌اند ودرمراجعت به‌هرمزرفته واز همان راه اولی روانه تبریز گردیده‌اند که درآنجا کوکاچین بزوجیت برادرزاده خود یعنی غازان خان پسر ارغون درآمده است . نکتهٔ دیگری که نظریه نگارنده را تائید میکند اینست که یول نیز گـویا در اواخر ازعقیده اول خود عدول کرده ودر کتابی که بنام «نظریه احتمالی دایر به نقاط خطسیرمارکوپلو» تالیف نموده بغداد را جزوآن نقاط ذکرنکرده است .

مارکوپلوتبریزرا کاملا تعریف و توصیف کرده وبعد شرحی راجـع بشهرسبا نوشته است . این سبا همان ساوه یاشبع است که گویند سه نفومجوسی ازآنجا به‌ـ ستایش منجی جدیدالمولود به بیت لحم رفتند واشعیای نبی‌در کتاب خود راجع‌باین قضیه چنین نوشته است :

«جمیع اهل شبع خواهند آمـد وطلا وبخور آورده وبا تسبیح خـداوند خبر خواهندداد»(۱) ساوه ناحیه کوچکی‌استدرمغرب قم که کرسی نشین آن نیز بهمین‌نام

(۱) رجوع کنید به‌باب شصتم صحیفهٔ اشعیای نبی آیه ششم . «م»

خوانده میشود وبلاشبهه سیاحان ونیسی ازهمـان راه عبور کرده‌اند کـه شاهراه بین سلطانیه وقم و کاشان بوده وسیاحان دیگر از قبیل ادریك(۱) نیز ازهمان جا عبور نموده‌اند .

مارکوپلوفصل‌نسبتاً مغشوشی راجع بایالات وولایات ایران‌نوشته ومثلا تبریز را جزوخاك ایران نمیداند وراجع به یزد چنین مینویسد : «یزدشهر آباد و معروفی است که منسوجات آن شهرت زیادی دارد وبازرگانان آن امتعه و کالاهای خودرابرای فروش بنقاط دوردست میبرند» چون نگارنده شرح مبسوطی راجع باین شهردریکی از فصول بعد مینویسد فعلا دنباله گفتار مارکوپلو نکاشته میشود «از یزد بآنطـرف جلگه وسیعی است که مسافرهفت‌روزه آنرا طی میکند. دراین راه‌نخلستانهای‌زیادی دیده میشود وسکنه آن نیز خوش سیما وخوش قیافه‌اند . الاغ و گورخرنیزدر ایـن راه زیاد است ومسافرپس از قطع هفت منزل راه به ناحیه مصفای کرمان میرسد .»

یزد به‌کرمان دوجاده دارد که مسافت هریك درحدود ۲۲۰ میل است ومن از هردوراه سفر کرده‌ام . چون سیاح ونیسی‌بنخلستانهای بین‌راه اشاره کرده اینطور استنباط میشود که ازجاده شمالی یعنی‌ازراه بافق‌به کرمان رفته است . دلیل دیگر که ازجاده جنوبی عبورننموده این است که ارتفاع نقـاط بین این راه هیچیك از چهار هزارپا کمتر نیست ومعمولا درحدود پنجهزار پا میباشد و نخل خرما در این ارتفاع ممکن نیست به ثمربیاید ولی ارتفاع نقاط واقع در جاده شمالی در حدود ۳۱۰۰ پا میباشد وازبافق‌بآنطرف نیز کویر بزرگی دیده میشود که محل وسکنای گورخراست وازاین لحاظ چنین بنظر میرسد کـه سیاح ونیسی ازهمان راه بکرمان رفته است .

کرمان از۱۲۷۱ میلادی تاچند سال بعد تحت حکمرانی ترکان خاتون‌دختر

---

(۱) ادریك از روحانیون عیسوی و از شهر پردنن ایطالیـا بود که در بین سنوات ۷۱۶ و۷۱۸ هجری درعهد سلطان ابوسعیدخان برای تفتیش کلیساهای عیسوی بایران آمد و بعد به هندوچین رفت. فرایر ادریك سفرنامه‌ای نوشته که مسیو هانری کردیه آنرا درسال ۱۸۹۱ درپاریس بطبع‌رسانیده‌است.

رجوع کنید به‌جلددوم تاریخ ادبی ایران تالیف پرفسور برون وترجمه جناب آقای علی‌اصغر حکمت صفحه ۶۹ . «م»

براق‌حاجب بوده‌ومارکوپلومینویسدحکمرانی این‌ناحیه‌موروثی نمیباشد درصورتیکه استان نامبرده تاسی‌سال‌متوالی دردست خاندان قراختائی بوده واگرسیاح‌مذکوردر مراجعت‌ازچین ازهمین‌راه میگذشت ازحکمرانی پادشاه خاتون دخترتر کان خاتون اطلاع حاصل میکرد . پادشاه خاتون زوجه کیخاتو است که برادرش سیورغتمش را خفه کرد و درنتیجه همسراووخواهرش علیه وی قیام وسرانجام اورا خفه کردند ودر قبه‌سبز بخاك سپردند. (۱)

مار کوپلو به‌فیروزه‌های کرمان وضمنابه‌ناحیه «شباوك» نیز اشاراتی کرده‌است. اینجانب تااین اواخر از تنها معدن فیروزه‌ایکه اطـلاع داشتم همان معدن واقع در شمال پاریزبود ولی درسال ۱۹۰۰ معدنی در بیست وچهار میلی شهر بابك دیده شد که قطعا همان محلی است که سیاح ونیس «شباوك»ضبط کرده‌است . این ایام‌ازمعادن فوق‌الذکربهره برداری نمیشود .

چون سیاح نامبرده شرحی نیز راجع به تیغهای هندی کرمان مینویسد بـاید اضافه کرد که معدن آهن در کرمان وحوالی فراوان‌است ولی ازهیچیك از آنها آهن استخراج نمیشود وفلز آلات کرمان نیزپس‌ازاختراع‌تفنك شهرت‌شایانی نداردومردم شهرهم‌بواسطه فقدان‌خصلت سلحشوری آنقدرها به‌تیغ وشمشیرومهمیز وغیره‌علاقمند نیستند . مارکوپلوشرحی‌نیزدر اطراف شاهین وکبوترهای شکاری نگاشته که‌معلوم میشود به‌صید وشکار علاقمند بوده است ودنباله آن باز چنین مینویسد «هفت منزل آنطرف کرمان کوه مرتفعی‌است که عبوراز گدار آن دوروز بطول میانجامد ودرفصل زمستان عبور ومرور از کرمان تا پای گدار خالی از اشکال نخواهد بود . در دامنه گدار جلگه خیلی وسیعی است که شهر کامادی در ابتدای آن واقع شده. این‌شهر در زمان سابق فوق‌العاده معمورو آباد بوده ولی این ایام روبخرابی نهاده وتاتارها چند مرتبه آنرا غارت کرده‌اند . هوای این جلگه خیلی گرم است واین ناحیه‌را «روبارل» مینامند »

---

(۱) برای اطلاع از کیفیت قضیه رجوع کنید به فصل پنجم (صفحه ۸٤) همین تألیف . «م»

محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه مینویسد کمادین بمنزلـه دروازه جیرفت و مخزن ذخایر شرق وغرب است ودر آنجا ترك وهندو ومسافرین بروبحر بایکدیگر ملاقات ومعامله میکنند. این شهررا یك قرن‌قبل ازمارکوپلوبهرامشاه (۱) سلجوقی در ۱۱۷۰ برای اولین مرتبه غارت وتاراج کرده است . چند سال بعد از ایـن قضیه باز شهردرمعرض چپاول ویغما قرار گرفت وبالاخره بدست غزها خراب و ویران گردید وهمانقسم که سیاح ونیسی متذکرشده در زمان وی قابل اهمیت نبوده است

درسال‌های۱۸۹٤ و ۱۹۰۰ چندروز من درمقرشهرجیرفت که کمادین نیزجزو آن بوده وشامل قطعه اراضی طرف راست هلیل‌رود است برای‌تحقیق ومطالعه‌توقف نمودم . خرابه‌های این محل ملیونها آجر کهنه داردکه هریك‌هشت‌اینچ مربع‌میباشد وآثار وعلائم خندق وارك آن نیزبخوبی تشخیص داده میشود . ارك شهرچهارضلعی وهرضلع آن درحدود دویست و هشتاد و شش ذرع بوده است . چنانچه در اراضی این حدود حفریاتی بعمل بیاید قطعاً نتایج خوبی بدست خواهدآمد . من در همین حوالی مقداری سکه دوره ساسانیان وسکهٔ ادوار بعد خریداری نمودم. گویند شهر جیرفت دراثرسیل ازبین رفته وتصورمیرود مقرون بحقیقت‌باشد . این‌نقطه رافعلاشهر دقیانوس میگویند و دقیانوس همان امپراطور روم است‌که افسانه اصحاب کهف باو نسبت داده میشود .

ژنرال هوتوم‌شیندلردرشماره سیزده روزنامه انجمن‌جغرافیائی همایونی‌شرحی دراطراف‌سیاحتهای مارکوپلودرجنوب ایران، برشته‌تحریر کشیده‌که اینجانب‌بواسطهٔ عبور ازخط سیرسیاح مزبور کلیه مندرجات آن مقاله راتائید میکند .

پس‌ازاینکه مقر قدیمی کامادی معلوم شد بایستی جاده‌ایکه بآن محل امتداد داشته مشخص‌شود. من‌در۱۸۹٤و ۱۹۰۰ مخصوصاً برای‌روشن‌شدن‌قضیه مسافرتی‌باین حوالی کردم و بالاخره معلوم شدکه در «سربیزن» جلگه « ساردو » منتهی به‌گدار مرتفعی میشود که۹۲۰۰ پا ارتفاع آنست واز آنجا تاکامادی دو روز ویاسی‌وپنج میل

---

(۱) بهرامشاه دهمین امیرسلجوقی کرمان است که بعد ازمحیی‌الدین‌طغرل‌شاه با ارسلانشاه وترکانشاه اختلاف پیدا کرد. «م»

راه است و پس از کشف این موضوع ثابت میشود که ساردو نیز دارای یك سلسله سوابق مهم جغرافیائی است . از کرمان بآنطرف منازل بین راه ، جوپار و بهرامگرد و گدار وراین است وازمحل اخیر تا گدار سربیزن بیابانی است بطول چهل وپنج میل که چون شتررو نیز میباشد باراه مار کوپلو تطبیق میکنند . بدیهی است که مار کوپلو تا کرمان را باقاطر طی طریق میکرده وهفته‌ای ۲۲۰ میل میرفته ولی از کرمان بآنطرف راباشتر رفته وهفته‌ای ۱۱۰ میل طی نموده واگر باقاطر مسافرت میکرد بایستی ازراه ماهان وحسین آباد ویاماهان وحنکه عبور کرده باشد که اولی جاده تابستانی ودومی جاده زمستانی است ولی چون دربین هردوراه مزبور گدار مرتفعی میباشد که سیاح ونیسی چیزی راجع بآن ننوشته مسلم است که از آن دوراه عبور ننموده .

این ایام «ساردو» ییلاق ایلات وسکنهٔ قراء اطراف است وخرابه‌های دهاتی که در ازمنه گذشته محل سکونت ایل گیلی بوده ودر عصر حاضر چند خانوار زیادتر از آنها باقی نمانده درحوالی آن دیده میشود .

گذشته ازدلایل جغرافیائی سابق الذکر نگارنده دلایل تاریخی زیادی نیز دارد زیرا امرای سلجوقی معمولا پنج ماه زمستان رادرجیرفت میگذراندند وافضل کرمانی ومحمد ابراهیم هردو درکتابهای خود نوشته‌اند که پادشاه ازجانب بم بیمناك بود و بجای عبور ازاین راه ازطریق بافت بکرمان مراجعت کرد(۱)

ناحیه جیرفت که در زمان مار کوپلو نیز بهمین اسم خوانده میشده محدوداست ازجنوب به‌رودبار یعنی همان محلی که سیاح ونیسی آنرا روبارل نامیده است. توصیفات مار کوپلو برای وضع امروز جیرفت نیز راجع به‌خرما وپسته مصداق داردولی سیب این ایام درمحل مذکور به‌ثمر نمیاید. طایفه مهم ساکن این محل نیز همان ایل مهنی است که گاهگاه درفصول قبل بمناسبت بآن اشاره شده وشکار فراوان آن هم دراج است که فوق العاده خوشخوراك وماکول میباشد .

دنباله سفر نامه سیاح ونیسی حاکی از تصادف با سارقین و فرار و التجای

---

(۱) مراد بهرامشاه سلجوقی است وبرای اطلاع از تمام داستان رجوع کنید به کتاب عقدالعلی صفحه۹ چاپ آقای عامری .«م»

مشارالیه با شش نفراز همراهان‌خود به کنوسلمی میباشد که یول آنرابا «قنات‌الشام» ادریسی منطبق میکند . این‌کلمه به « سلموس » دیودور سیکول‌وس نیز بی‌شباهت نمیباشد . خود مارکوپلو در این خصوص چنین مینویسد « در اینجا جلگه وسیعی است‌که عبوراز آن پنج روز بطول میانجامد وبعد به‌گدار دیگری میرسید‌که راه‌آن خیلی خطرناك وپراز راهزن است ووقتی به‌دامنه گدار رسیدید جلگه قشنك دیگری نمودار میگردد که فورموز نامیده میشود . مسافر از این جلگه دو روزه طی‌طریق میکند وخرما وانواع واقسام میوه فراوان دارد .

جویبارهای متعددی که درجلگه مزبور جاریست منظره‌دلفریبی بآن‌بخشیده ودر منتهی‌الیه آن شهروبندرگاهی است که هرمزخوانده میشود . »

در سال ۱۹۰۰ من اینراه را سه چهار روزه طی کردم . در دو منزلی کامادی «کهنه پنجوز» واقع شده ویك منزل آن طرف خرابه‌های «فاریاب» است که‌سابق‌شهر بزرگی بوده وبموجب افسانه‌های محلی در اثرسیل روبویرانی نهاده ویحتمل همان محلی است که همراهان وملتزمین اسکندر «سلموس» ضبط کرده‌اند. یك منزل آن طرف محل مزبور،ناحیه « کلاشکرد» است که‌ادریسی نیزبآن اشاره‌کرده واز آنجا جاده بطرف «رودخانه دزدی» امتداد دارد ومسافرپس ازعبور ازچنددره وماهور به جلگه مسطحی‌میرسد. این‌جلگه‌همان دشتی‌است که ملاحان تآرخ‌دریاسالاراسکندر نیز آنراتوصیف‌ونام آنرفورموزضبط کرده وهمه‌قسم‌میوه‌ای غیراززیتون‌در آن‌مشاهده نموده‌اند.درعصر حاضرنیز «میناب»مهمترین نخلستانهای ایران‌است‌وموز وانبه وسایر میوه‌جات گرمسیری در آن فراوان میباشد ولی حرارت آن فوق‌العاده و حتی درماه فوریه برای اروپائیها طاقتفرسا و غیرقابل تحمل‌است واگر کسی در تابستان یك روز دربندرعباس‌ویامیناب‌توقف‌نماید از زندگانی خود بلاشبهه بیزار خواهد شد .

دراینجا مشاهده‌عدم‌لیاقت ملاحان وتلاطم دریا، مسافرین‌ونیسی رامجبورکرد که بکرمان مراجعت واز طریق خراسان به‌چین عزیمت نمایند ودر مراجعت ازترس دزدان بین راه از جاده غربی بکرمان بروند . مارکوپلو راجع‌باوضاع آنراه‌چنین مینویسد « در راه هرمز بکرمان جلگه های قشنگی است که چشمه آب گرم و

کبك و خرما ومیوه‌جات فراوانی دارد ولی نان گندم آنجا بواسطه تلخی آب محل بقدری بدمزه است که جز برای اشخاص بومی برای دیگران غیرماکول میباشد »

شرح بالا ممکن است راجع به‌جاده زمستانی باشد که از سیرجان میگذرد ومخصوصاً در زیردست کوه گنو که ییلاق بندرعباس است چشمه گو گردبزرگی دیده میشود که قطردهنه آن چهارپامیباشد و نهری تشکیل میدهد که سی ذرع عرض آنست. حرارت چشمه‌مزبور به۱۱۳درجه میرسدو آب آن برای بهبود بعضی امراض، فوق‌العاده مفید ومؤثراست . کلنل یول حدس میزند که تلخی نان بواسطه اختلاط آرد با بلوط بوده ولی این ایام جنگل بلوط دراین نقطه ایران دیده‌نمیشود وممکن‌است اختلاط گر گاس باعث تلخی نان بوده‌است. ژنرال شیندلر معتقداست که مارکوپلوازراه «ارزو» و «بافت» که در آنراه نیز چشمه‌های آب گرم فراوان است بکرمان مراجعت نموده ولی چون احتمال قوی میرود که سیاحان ونیسی دراواسط زمستان بکرمان بر گشته‌اند لذا عبوراز آن راه مستبعد بلکه محال وممتنع بنظرمیآید .

مشکل‌ترین قسمت مسافرت سیاحان ونیسی درایران از کرمان بآنطرف است که مارکوپلو آنراچنین توصیف میکند: «راه کرمان بخراسان خیلی خسته کننده وملال آوراست وتاسه روز آب وذیروحی دیده‌نمیشود . بعداز سه‌روز به‌نقطه‌ای میرسید که نهر آبی از زیرزمین جریان دارد وبعد تاچهار روز باز آب پیدا نمیشود وتنها تفاوتی که بابیابان اولی دارد این‌است که گورخر دراین راه زیاد دیده میشود ومنتهی‌الیه بیابان مزبورشهر «کوهبنان» است که آخرین نقطه خاك کرمان میباشد . کوهبنان‌شهر بزرگی است که اهالی آن مسلمانند و آهن و فولاد وتوتیا فراوان دارد واز صنایع اختصاصی این محل آئینه‌های بزرگی‌است که دربازار شهربفروش میرسد »

الپ‌ارسلان یکی ازامرای‌سلجوقی راگویند که‌ازراه کوهبنان بخراسان‌رفته‌و این‌خوددلیل آنست که‌شاهراه کرمان بخراسان‌ازهمان‌طریق کوهبنان‌امتدادداشته‌است. درکتب تاریخی نوشته شده‌است که قشون‌اوبین راه کوهبنان وطبس‌از تشنگی‌نزدیك بهلاکت رسیدند . یك‌قرن بعداز این قضیه‌نیزملك دینار ازطریق کوهبنان کرمان را

تسخیر کرد واین راه‌بمراتب بهتراز راه تون ودهوك و نای‌بنداست که من در۱۸۹۱ به کشف آن موفق گردیده‌ام .

مار کوپلودر دنباله سفرنامه خودچنین مینویسد : «ازشهر کوهبنان که خارج میشوید به‌بیابانی میرسید که هشت روز راه‌است وهیچ میوه‌ودرخت ندارد و آب هم بندرت در آنجا پیدا میشود واگرهم پیدا شود خیلی تلخ وبدطعم است . این بیابان به خاك تونو کین (تون وقاین) منتهی میشود . »

کوهبنان تاطبس۱۵۰میل مسافت‌دارد واین‌ناحیه‌راامروزتون وطبس‌میگویند و قاین از آن مجزا گردیده است. دراینجا دیگر ازسیاحان ونیسی که به شهر بلخ‌یا ام‌البلاد رفته‌اند سخنی بمیان نیاورده و اشخاص علاقمند را به قرائت کتب و تألیفات دیگرتوصیه مینمائیم .

فصل بیست و چهارم

حادثه رودخانه رابیج

اواخر نوامبر ۱۸۹۷ یك هفته قبل‌از ورود نگارنده ببوشهر ، خبر قتل‌مستر گریوز رئیس سیم جاسك و گوادر در کنار رودخانه رابیج ، منتشر گردید . این حادثه‌حاکی ازاین است که یکنفر انگلیسی وقتی در نقاط دوردست مثل مکران فقط باچند نفر مستخدم جبون بسرمیبرد درمعرض چه خطراتی‌میباشد ازطرفی توسعه نفوذانگلیسها نیز در این چند سال اخیر از این قضیه بخوبی معلوم میشود زیرا از آغـاز احـداث سیم تلگراف که اینك درحدود سی سال از آن تاریخ میگذرد این واقعه غیر منتظره اولین حادثه ناگواری بود که اتفاق افتاد وتا این تاریخ‌چنین پیش آمدی سابقه‌نداشت

اینگونه حوادث بطور کلی معلول پاره‌ای علل‌محلی است‌زیرا طوایف وحشی که بعواقب وخیم اعمال سیئهٔ خود متوجه نیستند وفکر مجازات بمخیلهٔ آنها خطور نمیکند قهراً بارتکاب چنین اعمال ناشایسته‌ای مبادرت مینمایند . حادثه فوق‌الذکر مکران‌دوعلت خیلی‌جزئی‌داشت که اولی‌قتل‌ناصرالدین شاه واقع‌درماه می۱۸۹۶ بود

که از آن تاریخ یعنی اززمان‌جلوس‌مظفرالدین شاه قشون ازطرف‌دولت به‌بلوچستان اعزام نگردیده بودودر نتیجه سردارحسینخان‌از موضوع سوءاستفاده‌نموده و به‌بلوچها گفته بود که از این پس پادشاهی به‌اریکه سلطنت جلوس نخواهد کرد .

علت دوم پیشرفت قوای سلطان عثمانی در خاك یونان بود که هلهله وغوغای غریبی بین مسلمین تمام دنیا ایجاد کرده بود . بدیهی است یونان درنظر اروپائی‌ها که هرروز بامطبوعات وجرایدسرو کاردارند ومخصوصاً آنهائی که بآنکشورمسافرت کرده‌اند آنقدرها اهمیت ندارد ولی‌درنظر مشرق زمینی‌ها موطن اسکندر کبیراست وغلبه سلطان عثمانی بروطن آن فاتح عالمگیر واجد اهمیت شایانی است که عامه مخصوصا طبقه روحانیون استفاده‌های تبلیغاتی زیادی از آن میکنند .

دراینجا بیمورد نیست که از اقدامات مامورین نمایندگی بوشهر که ازطرف سفارتخانه طهران نیز تقویت میشد سپاسگذاری وتقدیر شود زیرا در اثر اقدامات مجدانه ایشان چندروز بعد از قتل مستر گریوز ، احمد خان دریابیگی (۱) باشصت نفرنظامی ماموریت یافت که با کشتی پرسپلیس از بوشهربرای سر کوبی متمردین مکران حرکت نمایند منهم از طرف نمایندگی بوشهر مامور شدم که باناو «پیجن»

---

(۱) میرزا احمد خان دریا بیگی تحصیلات خود را در دارالفنون تهران بپایان رسانیده ودرزبان فارسی مسلط بوده است . دریابیگی ازسال ۱۳۱۰ قمری تا کمی بعد ازجنك بین‌الملل اول (۱۳۳۷) متناوبا حکمران بنادر جنوب بوده ودرسال ۱۳۳۹ در خرمشهر (محمره) ازجهان رفته است . از آثار نیك نامبرده «مدرسه سعادت» بوشهر است که درسال ۱۳۱۷ تاسیس کرده . عمارت «امیریه» محل فعلی فرمانداری بوشهر وهمچنین عمارت «دریابیگی» واقع درخارج شهر که درزمان جنك بین‌الملل اول قنسولخانه دولت تزارروسیه بوداز بناهای اومیباشد. از آثار بسیار نکوهیده او ترجمه کتاب «دو کامران» است که از بدترین کتابهائی است که تاکنون بفارسی ترجمه شده ، (رجوع شود به‌صفحه ٤٧ کتاب «دلیران تنگستانی» وصفحه ٢٤ جلداول «فارس وجنك بین‌الملل» تالیف آقای رکن زاده آدمیت) برای اطلاع ازفعالیتهای دریابیگی در گیرو دار جنك اول جهانی و مخالفتهای او با آزادیخواهان بوشهرو تنگستانی که علیه مهاجمین بیگانه قیام کرده بودند رجوع کنید به‌سرگذشت «واسموس بالارنس آلمانی» بقلم کریستوفرسایکس ترجمه راقم این سطور . «م»

به‌محل وقوع حادثه بروم و برای کشف مجرم حقیقی ومحاکمه مرتکب با مـامورین ایرانی مساعدت وبطور کلی درجریانات نظارت نمایم .

اینجانب‌اولین‌مرتبه‌ای‌بود که باکشتی‌توپ‌انداز حرکت‌میکردم وپس‌ازورود‌به جاسك تلگرافی ازبوشهر کسب تکلیف نمودم وبا عبدالعزیز نامی که بعنوان رهنما همراه من بود بطرف مصب رودخانه رابیج حرکت‌کرده سه میلی قریه کـوچکـی موسوم به‌گلك لنگر انداختیم .

کشتیهای«پاتریك ستیورت» و«پرسپلیس» درهمین‌حوالی لنگر انداخته بودند ومعلوم شد مسترافینج رئیس‌کل تلگراف ومسترسبلی رئیس سیم‌خلیج وچندنفردیگر ازدوستان و آشنایان‌نیزبا کشتی اولی آمده‌اند.دریابیگی‌بخیال اینکه قتل‌مستر گریوز درحوالی ساحل اتفاق افتاده ، پوش وبعضی‌لوازمات دیگرهمراه نیاورده بود درحالی که حادثه مزبور دریازده میلی آنطرف ساحل‌بوقوع پیوسته بود . مسافرین‌کشتی‌مـا که مرکب ازچهار نفر افسر وبیست وشش نفرنظامی وچند نفرمستخدم بودندساعت چهار بعد ازظهر بساحل‌رفتند واثاثیه مانیز که عبارت ازاسلحه ومشکهای‌آب‌شیرین وپتووسایرلوازمات بودبه‌نیم میلی‌محلی که درآنجادو دستگاه چادر افراشته‌گردیده بود انتقال داده شد . روز بعد ، پس ازچهار ساعت راه ، به‌قتلگاه مستر گریوزرسیده حوالی رودخانه ، محل مناسبی را برای نصب چادر درنظر گرفتیم . درمقابل محـل مزبور بستروسیع رودخانه درنظر پدیدار بود وبرای تیراندازی مناسب بنظرمیرسید ولی نقاط‌دیگر ازگزوگون مستور بود . پس از مشاوره باهمکاران اعزامی قرارشد اینجانب و مستر موبری از دریابیگی ملاقات بعمل‌آوریم زیرا اقدامات مشارالیه در دستگیری مجرمین وسر کوبی متمردین تاثیر فوق‌العاده‌ای داشت . دریابیگی مـرد سیاه چرده‌ایستکه درحدود پنجاه سال ازعمروی میگذرد ودرعین اینکه لاف‌و گزاف زیادمیزند خیلی متواضع ومؤدب است .

دریابیگی یك عده چهل نفری ازکروانیها را طرف راست رودخانه ملاقـات کرد وموضوع قتل رابا آنها درمیان‌گذاشت‌ولی آنها دربادی امرقضیه را خیلی‌جزئی وبی اهمیت تلقی وسپس اذعان نمودندکه حادثه مهمی بوده ومتعهد شدندکـه قاتلین

حقیقی را دستگیر وتسلیم نمایند واونیز تاغروب روز سوم بآنها مهلت داد .

روز سوم قرار شدکه اگر آثاری از تسلیم مرتکبین مشاهده نشود به‌مرکز آبادی رفته سکنه آنجا را به‌خرابی منازل ونخلستانهای محل‌تهدید نماید . ولی قبلا لازم بود بدانیم مردم اینجا چه قسم اسلحه‌ای دردست دارند وچند نفرمسلح میباشند وضمنا دراطراف نفاق ویابرعکس‌اتفاق وبعباره آخری روابط خصوصی آنهابایکدیگر تحقیقات کافی بعمل بیاید وپس ازبازجوئی‌های لازم معلوم شد که معدودی از سکنه محل تفنك ته‌پر دارند ولدی‌الاقتضا تاهشتصد نفرمرد جنگی‌ممکن‌است فراهم‌نمایند وعده آنها ازسه‌تیره‌موسوم به‌شاه زهی وحصادزهی وهتوك‌زهی تشکیل گردیده‌است. مرتکبین حادثه ازتیره شاهزهی بودند وچون سردسته آنهانیزدر قضیه ذیمدخل‌بود اظهار داشت کـه دستگیری مجرم حقیقی خالی از اشکال نخواهد بود . در اطراف چگونگی قتل‌تحقیقات لازم‌بعمل آمد ومعلوم شد که یك‌عده شانزده‌نفری نیمه شب به‌چادرمستر گریوز حمله کرده ومشارالیه را قبل از اینکه بتواند از خود دفاع کند مجروح وهلاك ساخته‌اند . سردسته قبیله‌حصادزهی که «میردوست» نام‌داشت وقبیلهٔ وی آنقدرها درحادثه دخیل نبودند اطلاعات لازم رادردسترس ماگذاشت . سردسته هتوك زهی‌ها که درحادثه‌بطور کلی دخالتی‌نداشتند پیرمرد ریش سفید هشتادساله‌ای بود کـه « پیرداد » نام داشت وچند روز بعد نیز از رئیس نمایندگی بوشهر ملاقات بعمل آورد .

سی‌نفرتنگستانی مسلح نیزباعده اعزامی همراه بود . ترس اهالی‌بوشهرزیادتر ازاین طایفه است‌وبنابگفته مامورین واهالی مقیم‌بندر مزبور ، این طایفه اگرازترس رزم‌ناوهای بریطانیا نبودبوشهررا تاراج ویغما میکردند . یك‌عراده توپ صحرائی که فوق‌العاده بلوچها رابوحشت میانداخت تحت اختیار مابود ورویهمرفته عده ما بیك صدنفربالغ میشدکه معدودی از آنها نیزقمه وقداره داشتند . دو روز بعد از ورود ، مستر« وود » عضو بانك شاهنشاهی نیزبما ملحق گردید ونیمه شب هیجده شترخودرا بار کرده عازم حرکت شدیم . دریابیگی اظهارداشت فردفرد بلوچها ازاوضاع کروان اظهاربیخبری میکنند . متأسفانه ازنقشه‌های ما نیزخصوصیات لازم بدست نمیآمد و

علاوه براین از قراین ثابت شد که اطلاعات روز قبل نیز آنقدرها مقرون به‌حقیقت نمیباشد. «میرعیسی» نامی‌ازسرکردگان بلوچ که روزپیش ازاینجانب‌ملاقات کرده‌بود باشاره دریابیگی مجبورشد که بعنوان راهنما باما همراه‌باشد ولی‌مشارالیه به‌معاذیر مضحکی متعذر میشد واز آمدن با ما امتناع میورزید و گاهی از اوضاع راههای این حدود اظهاربی‌اطلاعی مینمود وباردیگر سوگند یاد میکرد کـه خانواده و بچه‌هایم مریض وبستری میباشند ودرنتیجه افکارم متشتت‌وپریشان‌است وخلاصه‌مصمم بوداز معرکه‌بگریزد ولی وقتی دید که چندنفرمخصوصاًسلطان‌سخرومراقب اعمال‌اوهستند ناگریزتن بقضاداد وازاجرای تصمیم خودانصراف حاصل‌کرد .

ازرودخانه رابیج عبور وبسمت شمال غربی‌این‌ناحیه حرکت‌نمودیم‌ولی‌پس‌از طی‌یك منزل راه‌چون معلوم‌شد عیسی‌تعمداًمارا ازبیراهه میبرد اورا تهدید وازعواقب وخیم این سوء نیت‌برحذر نمودیم . اوهم عذرهای گوناگونی آورد وضمناً تاریکی‌را بهانه‌کرد وبعد مارا به‌جاه مستقیم انداخت .

حوالی طلوع آفتاب درحدود نیمساعت دریکی از نقاط بین راه توقف نموده سپس بطرف رشته جبالی که هفتصد پا ارتفاع داشت رهسپار شدیم . اینجاکاسهٔ صبر عیسی لبریزشد واظهار داشت من دیگرنمیتوانم باشماییایم وباشش نفرازدستیارانش قداره‌هـای خود راکشیدند ومیخواستند نگارنده ودریابیگی را بقتل برسانند ولی چون متوجه شدندکه‌این تظاهرات نتیجه‌ای نخواهد داشت نقشهٔ دیگری‌بکاربردند وسوگند یاد کردند که هرگاه شما بامانیائیدماشخصاً باکروانیها تماس‌خواهیم گرفت وآنها رابه‌تسلیم مجرمین واقعی وادارخواهیم ساخت . بدیهی است مانیزچون مایل بخونریزی نبودیم فرمان ایست‌داده عیسی‌را باتفاق شیخ‌لنگی که دریابیگی ازجاسك همراه‌آورده بود برای انجام‌این مأموریت گسیل داشتیم . افرادعده اعزامی دوساعت تمام زیر آفتاب سوزان درانتظار شیخ عیسی‌توقف نمودند وبالاخره چنانکه پیش‌بینی میکردیم شیخ شل تنهـا مراجعت کرد وگفت کروانیها حاضرند مجرمین را دستگیر وتسلیم نمایند مشروط براینکه مابدهات آنها نرویم وبسمت‌رود رابیج مراجعت کنیم. این اظهارات مؤثرواقع نگردید وپیشروی ماادامه یافت وضمناً چون به‌منزل‌ومأوای

کروانیها نزدیك میشدیم اصول احتیاط را ازهرحیث مراعات میکردیم .

حوالی ظهر به‌قریه بزرگی نزدیك شدیم وتنگستانیها که درحدود یك‌ربع‌میل جلوتررفته بودند روی آخرین پشته بین‌راه موضع گرفتند وتصورمیکردند که اهالی ده درخانه‌های خود مخفی گردیده درصددند غفلتاً به آنها حمله کنند ولی‌چون‌مدتی طول کشید وجنبنده‌ای بغیرازمرغ وخروس وبز وبره دیده‌نشد به آبادی حمله کردند وخانه‌ها را ببادغارت گرفتند . لازم‌است تذکرداده شود که درظرف همان دوساعتی که مازیر آفتاب سوزان به‌فریب عیسی‌تأمل کرده بودیم اهالی ده‌اسباب واثاثیه قیمتی خودرا برداشته وفرارکرده بودند . قریه مزبور«کارقند»نامیده میشد ومحل‌سکونت قبیله حصادزهی‌ها بود . من‌بکلیه همراهان گوشزدکردم که هرکس از اشیاء واثاثیه مستر گریوزمقتول چیزی پیداکند پاداش خوبی باوداده خواهد شد وچندنفر پس از اندکی تفحص یادداشت جیبی فقید مزبور و چند فقره اشیاء جزئی دیگراو را پیدا کردند وبنگارنده تسلیم‌نمودند .

هنگامیکه نظامیان هندی به‌دسته اولی‌هیئت اعزامی ملحق گردیدندموضوع آب اهمیت پیدا کرد وباوجود آنکه‌جماعتی‌ازهرطرف مأمورتهیهٔ آب‌شدند دوساعت تمام طول‌کشید تاچاه آبی راکه سی‌پا عمق آن بود ، حوالی ده‌پیداکنند. منظرهٔ‌تقسیم غارتی‌ها ازطرف دریابیگی خیلی تماشائی ودیدنی بود وبه‌عده مانیزدو رأس گوسفند سهم رسید . کروانیها ازپناهگاه خود چند تیر به‌محل اقامت ماشلیك کردند وپس‌از آنکه صدای توپ وغرش رعدآسای آنرا شنیدند تیراندازیرا موقوف کردند ومانیز احتیاطاً محل‌توقف خود راتغییردادیم .

پس‌ازسه‌روز تنگستانیها را به‌تعقیب بلوچها مأمور نموده از دور مجادله آنها را بادوربین تماشا میکردیم . طولی‌نکشیدکه بلوچها یارای مقاومت‌نیاوردند ومثل موش وخرگوش‌ازاطراف روبفرارنهادند . روزبعدازشکست وفراربلوچها ، یادداشتی مبنی برورود رئیس‌نمایندگی‌بریطانیا به‌رابیج رسیدواینجانب برای ملاقات معظم‌الیه مراجعت نمودم . رئیس قبیله هتوك زهی‌نیزاز رئیس نمایندگی ملاقات بعمل‌آورد و چون قبیله وی مطلقاً درقضیه قتل‌دخالتی نداشتند مرخص شد . عجب این است‌که

عیسی یعنی همان مرد شیاد و مزور نیز در اینجا باتفاق مشارالیه حضور بهمرسانیده بودوتااینجانب خواستم ازاوشروع به‌پرس وسؤال کنم اظهارداشت اجازه‌بدهید نماز بخوانم وپس‌از ادای فریضه ازنظر ناپدید شد .

شب عید میلاد مسیح ازطرف رئیس نمایندگی ازتمام انگلیسهائی که دراینجا مأموربودند دعوت‌بعمل آمد وضیافت مفصلی داده‌شد . نظر براینکه تدریجاً موضوع دستگیری اشرارحقیقی بطول انجامید دریابیگی به‌کروانیها پیغام‌کرد که اگربازهم از تسلیم مجرمین خودداری نمایند کلیه نخلستانهای کارقند را آتش خواهم زد . پیغام مزبوراهالی را بوحشت انداخت ومراسله‌ای از سعید خان حاکم «گه» رسید مبنی براینکه ازحریق نخیلات محل صرف نظرشود واوتعهد خواهدکرد که مجرمین را دستگیروتسلیم‌نماید . مانیزبرای اینکه کارمهمتردیگری داشتیم‌وازطرفی رزم‌ناوهائی که حوالی گلك لنگرانداخته بودند بلااستفاده وعاطل وباطل نماند واز آن گذشته دستگیری مجرمین ازوظایف مختصه مامورین ایران بود ومافقط برای حصول نتیجه معطل مانده‌بودیم لذافقط عده معدودی رابرای پاسبانی وحفاظت مسیو کمبل‌درراپیج مستقرساخته مابقی از آنجا حرکت نمودیم .

فصل بیست و پنجم

جزیرهٔ هرمز و بنادر خلیج

ازمکران باناولیپوینك روانه هرمزشدم وقبل از اینکه گزارش ورود خود را بآنجا بنویسم لازم است مختصراً شرحی دراطراف تاریخ جزیره مزبور که در قرون وسطی یکی‌ازبازارهای معروف دنیا بشمارمیرفت وتایك قرن‌بعد ازمسافرت‌واسکو-دگاما(۱) به‌دماغه امید ، موقعیت خودرا حفظ نمودنوشته شود .

مقرهرمز درازمنه سالفه واقع در قطعه زمین کنار رودخانه‌ای بود که فعلا به میناب موسوم است و بقراریکه در یکی از فصول گذشته اشاره شد نآرخ دریاسالار اسکندر ازهمین بندر برای تقدیم گزارشهای خود بآن فاتح‌عالگمیر، بخشگی رفته

---

(۱) واسکود گاما دریانورد معرف پرتقال‌است که در۱٤٦۹ متولدشده‌ودر ۱٥۲٤ میلادی در گذشت . واسکود گاما در۱٤۸۹میلادی ازدماغهٔ امید راهی ازطرف دریا به‌هند کشف کرد که در تاریخ عالم‌اهمیت زیادی‌دارد واعتبارات بسیاری برای‌پرتقال تحصیل نمود وسلاطین آن کشور بعداً خودرا«خداوند فتح و کشتی‌رانی‌وتجارت‌هندوستان وحبشه وعربستان وایران » مینامیدند وپاپ هم‌این لقب‌را برای‌آنها تصویب کرد .

است . بعداز ظهوراسلام واستیلای‌اعراب درایران ، جماعتی‌از زرتشتیان ازهمین بندر بهندوستان مهاجرت کردند وبتدریج تعداد آنها درکشور مزبور روبفزونی نهاد.طبق مندرجات کتابی که بقلم یکی‌ازپارسیان معروف هند نگاشته شده مهاجرین زرتشتی دربادی امربولایت قهستان واقع درمشرق‌ایران‌میروند وبعداز تقریباً یك‌قرن به‌هرمز کوچ میکنند و پس‌از پانزده سال توقف از آنجا روانهٔ‌هندوستان میشوند . دراواخر قرن سیزدهم مـارکوپلو دو مرتبه به‌هرمز رفته واندکی بعد شهرجدیدی بهمان اسم هرمز دراین جزیره احداث گردیده است .

شهرجدیدالاحداث هرمز تادوقرن‌تمام از نقاط مشهورمشرق زمین‌بوده‌وسیاحان آن عصرخصوصیات آنرا بطورتفصیل درکتب خود ذکر کرده‌اند وازآنجمله ادریك‌ابست که مینویسد . « هرمزشهریست محاط به‌دریا وازبلاد معروف وتوسعهٔ تجارت آن درهمه‌جا ضرب‌المثل‌است » . عبدالرزاق نیزمینویسد « هرمز که جرون نیزخوانده میشود بندریستکه در وسط دریا واقع شده ودر روی‌کره تالی ندارد . دراین شهر اهـالی تمام ممـالك دنیا برای مبادله امتعه خود ایاب وذهاب دارند وهر کالائی کـه خواسته باشند بسهولت بدست میآورند . »

پس‌ازاینکه البو کرك پرتقالی(۱) به‌هرمز میرود بموقعیت حساس جغرافیائی وسوق‌الجیشی این منطقه پی‌میبرد پرتقالیها زمام‌کلیه امور آنجا را در دست گرفته تجارت هر کالائی رابخود انحصار میدهند . چون پرتقالیها دراثر نفوذ روزافزون‌خود نسبت باشخاص متفرقه بنای تعدی واجحاف رامیگذارند ، شاه‌عباس کبیر کـه مایل نبوده است گروهی ازبیگانگان ازکشور شاهنشاهی سوء استفاده نمایند باانگلیسها که درآن تاریخ به‌شاهراه ترقی‌وتعالی افتاده‌بودند معاهده‌ای میبندد ودر سال۱۶۶۲

---

(۱) الفونسود والبو کرك‌در۱۵۰۶ میلادی‌ازلیسبون پایتخت پرتقال باچهارده کشتی بمشرق‌رفت ونایب‌السلطنه متصرفات آندولت درهندبود . البو کرك‌درهر نقطه‌ای که تجارتخانه‌ای احداث مینمود قلعه‌محکمی نیزدرمجاورت آن بنامیکرد . برای‌اطلاع ازعملیات وی درخلیج وفتح هرمزرجوع شودبه‌بخش هفتم از کتاب خلیج فارس تألیف سرارنلدویلسن انگلیسی ترجمه آقای محمد سعیدی . «م»

یك عده‌ازقوای‌مختلط ومؤتلف ایرانی وانگلیسی هرمزرا ازپرتقالیها منتزع‌مینمایند. ازاین تاریخ‌ببعد خرابیهای‌شهرمزبور ترمیم نمیشود ودرعوض بندرعباس معبرسیاحان وسوداگران دنیا قرارمیگیرد.

درماورای مقرقدیمی شهرهرمزفعلا قریه محقریست‌که دویست نفرنفوس دارد واهالی آن به‌ماهیگیری ویحتمل به‌قاچاقچیگری اشتغال دارند. در اینجا خرابه‌های نمازخانه حضرت لوقاکه دیوارهای پوسیده آن هنوز پابرجاست دیده میشود. بنای مزبور بعقیده‌نگارنده هیچگاه ازساختمانهای مجلل‌بشمارنمیرفته‌است ولی درعین‌حال دیوارهای آن ازاوضاع گذشته وواقعات ادوار پیش حکایت میکند.

ازهرمز به‌قشم عزیمت نمودیم‌وچون هواطوفانی‌ودریامنقلب بود حوالی‌ساحل یعنی دربین‌قشم وهنگام‌لنگرانداختیم. قدیمترین ذکری‌که ازقشم‌در کتب‌تاریخ بعمل آمده درتألیفات اریان است که‌چنین مینویسد: «درقشم‌تاك ونخل وحبوبات‌فراوان است وطول آن درحدود هشتصد ستاد (هرستاد بالغ‌بریکصد میل است) میباشد. گویند مقبره «اریتریا» اولین پادشاه‌این ناحیه هنوزدر این جزیره مطاف اهالی است وبیادگار وی دریای مجاوراریتره‌نامیده‌میشود.» استرابومعتقد است‌که مقبره‌اریتریا در بحرین بوده است.

اولین مرتبه‌ایکه انگلیسها به‌قشم رفته‌اند همان موقع لشگر کشی به‌هرمزو تصرف قلعه جزیره سابق الذکربوده‌است. توپچیهای انگلیسی در ایـن جنك رشادت فوق‌العاده بخرج میدهند وبیك شلیك توپ قلعه را خراب میکنند ولی ضمنا یکی‌از قهرمانان وافسران رشید بریطانیا نیز دراین حادثه کشته میشود که شرح آن دریکی از داستانهای تاریخی چنین نوشته شده:

«مستر بفین بـا آلات وادوات زمین پیمائی خود بساحل رفت تاارتفاع دیوارهای قلعه را تعیین کند که غفلتا تیری به‌شکم او اصابت کرد و فورا بهلاکت رسید.»

درزاویه شمال غربی قشم محلی است موسوم به «باسعیدو» که تا بیست‌سال‌قبل عده قلیلی از قوای انگلیس برای سرکوبی دزدان دریائی وحفظ آرامش خلیج درآن جـا مستقر بودند وبعد چون آب وهوای محل و حرارت فـوق‌العاده آنجا بنظامیـان

انگلیس نساخت عده مزبور به‌جاسك نقل‌مکان نمودند. «ماور» شاعرانگلیسی‌بقسمی دریکی از قصاید خود از نخلستانهای قشم توصیف میکندکه قرائت منظومه مزبور بعضی از قارئین بی‌اطلاع را به‌هوس مسافرت بآن جزیره میاندازددرحالی‌که درروی کره فقط آب وهوای یکی دونقطه دیگر ازحیث‌بدی باآب وهوای قشم قابل‌مقایسه است واین موضوع را تاکسی شخصا به محل مزبور نرود بخوبی احساس نخواهد کرد . درزمستان ۱۸۹٦ زلزله شدیدی‌دراین‌جزیره بوقوع‌پیوست که درحدود ۱۲۰۰ نفر ازاهالی را هلاك وکم وبیش کلیه خانه‌ها را خراب وویران کرد .

«هنگام» نیز یکی از جزایر خلیج است که سوابق تاریخی زیادی دارد واگر چه فعلا معدودی مردم ازهمه جا بیخبر درآنجا سکونت دارند ولی سابقا نفوس آن زیاد بوده وهنوز آثار خرابه‌های مقرشهر قدیم مشاهده میشود .

از بندرعباس پس از خرید مقداری نارنج وپرتقال ودریافت پاکات پستی‌بعزم مسقط حرکت نمودیم . در مسقط غوغای غریبی برپا بود زیرا در اول ژانویه ۱۸۹۸ سلطان مسقط که‌از مدتها باینطرف‌دراعیاد رسمی‌دستورشلیك‌توپ بافتخاراامپراطریس انگلستان صادر مینمود اینمرتبه بافتخارکلیه ملل مسیحی اینکاررا انجام داده بود . رئیس نمایندگی بوشهر درهمانروز به مسقط ورودکرد واهمیت موضوع‌را به‌سلطان تذکرداد ومشارالیه روز سوم سال جدید مجددا دستور شلیك توپ فقط بنام ملکه انگلستان صادر کرد و بیست و چهار ساعت نیز بیرق بریطانیا را برفراز قصرخود باهتراز درآورد.

یکی دوروز بعد از ورود ، به«مطرح» که بندرتجارتی مسقط و آب وهوای آن نیز از محل اخیر خنك تر است عزیمت نمودیم . آب و هوای خلیج حتی در اواسط زمستان انسان را سست وپکرمیکند . درهشتم ژانویه یکی‌دیگر ازناوهای‌انگلیسی که یکصد نفرتنگستانی را به‌کمك دریابیگی میبرد ازاینراه عبورنمود . رئیس این عده چهارده سال درزندان‌بسربرده واینك برای قیادت قبیله خود در این حادثه آزاد شده بود .

از مسقط نگارنده باکشتی لارنس به جاسك وازآنجا به‌کلك رفته در رابیج

پیاده شدم . دراینجا شنیده شد که عده‌ای از بلوچهادربلوچستان انگلیس ودرمشرق چاه بهار سیم‌های تلگراف را تاچندین‌میل قطع کرده‌اند وچون مسلم‌بود که هر گاه این خبردر بلوچستان شایع شود عکس‌العمل ناگواری خواهد داشت لـذا بوسایل مقتضی ازشیوع آن جلو گیری بعمل آمد . دریابیگی نیزچون اجازه نداشت جـداً با مکرانی‌ها داخل زد و خورد شود تا عـزیمت مجدد مـا بدستگیری قاتلین موفـق نشده‌بود .

اینجانب پس‌از دوسه روز توقف‌و کسب اطلاعات‌لازم مجددا به مسقطحرکت نمودم ودر آنجا باتفاق کلنل مید رئیس نمایندگی بوشهر که عازم چاه بهار بودبعنوان تودیع از سلطـان مسقط ملاقات بعمل آوردم . قصر سلطان عبارت از ساختمان سه طبقه ایستکه از ابنیه پرتقالیها میباشد. در موقع ورود ما بقصر ، سلطان مسقط تـا مدخل عمارت از ما استقبال کرد وخیر مقدم گفت . اطاق پذیرائی از قالی و قالیچه مفروش ومیز مدوری وسط آن بود . یك عدد ساعت دیواری نیز بدیوار نصب کرده بودندکه از سیستم قدیم بودو کارنمیکرد . لباس‌نظامـی نگارنده بقدری موردتوجه سلطان‌واقع شده‌بود که‌چشم از آن بر نمیداشت وضمنا سؤال کرد چند نفراز افسران ملکه انگلستان چنین لباسی دارند ووقتی شنید که صدها نفر باین‌لباس‌ملبس‌میباشند استعجاب نمود و گفت چه امپراطریس خوشبختی‌است ! ! در موقع خروج باینجانب مخصوصاً سفارش کرد که هرموقع ازمسقط عبور میکنم حتماً بدیدار اوبروم .

نگارنده ازسال۱۸۹۳ باینطرف دیگر به‌چاه بهار نرفته بودم واز مسقط باتفاق کلنل میدباناو«پاتریك ستیورت» وعده‌زیادی‌نظامی هندی عازم چاه بهارشدم . چون اینجانب ، بنادر واقع در مشرق گوادر را ندیده بودم بـاکرجی بسمت گوادر رفتم . قضایای این ناحیه تااندازه‌ای اهمیت پیدا کرده‌بود ومامورین انگلیسی مقیم وادی‌کج ورئیس آنها اوداس هندی معروف به‌نـاظم مورد حمله مهرابخان واقع شده بودند . مهرابخان که‌ازسر کردگان محل بودناظم رادستگیروسوگند یادمینماید که‌مشارالیه راهلاك وباصطلاح خودش‌بدرك‌نازل کند ولی‌بالاخره اورا بشرط اینکه‌نیروی‌بریطانیا قلعه تربت‌را تخلیه کنند مستخلص میسازد . ناظم پس ازاستخلاص به‌قلعه عبدالکریم

عموزاده مهرابخان پناهنده میشود واواز مشارالیه نگاهداری میکند .

دراین گیرودار یکعده از زمین پیمایان ومهندسین تلگراف که درنقاط‌مختلف بلوچستان انگلیس مامور ومشغول‌انجام وظیفه‌بودند مورد حمله‌بلوچها واقع‌میشوند واثاثیه وچادرهای کاپتین برن که مریض‌وبستری وبرای استراحت بدامنه‌کوهسارهای اطراف محل ماموریت خود رفته بود به‌غارت و تـاراج میرود . برن بیچاره باحال کسالت بیست‌وپنج میل راه‌را پیاده‌طی‌میکند وبعد باشتربه«ارماره» میرودوازآنجا چگونگی را به‌کراچی اطلاع میدهد . خلاصه اوضاع داخلی گوادر مغشوش ودرهم وبرهم بود وطایفه‌معروف به«رند» نیز دراغتشاش شرکت کرده وغوغای غریبی برپا ساخته بودند . متصدی پست که‌زرتشتی‌بودمحرمانه باینجانب اظهار داشت که‌هرشب انتظار دارد سراورا ازبدن جدانمایند .

من‌برای تشفی خاطررعایای محل گفتم که عده‌ای نظامی‌برای استقرارنظم‌قریباً وارد خواهدشدوبعداًبا کرجی به‌پسنی عزیمت نمودم . یکعده‌از طرفداران‌مهرابخان قریه مزبور راتصرف و کدخدای آنجا رادستگیرنموده بودند ولی‌مشارالیه فرارکرد وبوسایل مقتضی خودرابمارسانید .

قریه پسنی کـه درجنوب وادی‌کج واقع‌شده مرکز اغتشاش بشمار میرفت . بلوچها سیمهای تلگراف را تا چندین میل قطع‌کرده و دیرکها را واژگـون ساخته بودند . این قریه‌که چندخانه محقردهاتی دارد وبوی‌ماهیهای گندیدهٔ دریا فضای آنرا متعفن میسازد برای اینجانب جالب توجه‌بود زیرا اسکندر درهمین نقطه به‌خشکی رسیده ودرهمین‌جا دستورداده است بمنظورتهیه‌آب برای قشون تشنهٔ وی بحفرچاه مبادرت نمایند .

ازپسنی تاارماره دوساعت راه است وما ساعت نه بآنجا رسیدیم و کلنل‌مین‌و وسیصد نفرنظامی‌و کاپیتن ناکس وکاپیتن طای‌ازاعضای اداره سیاسی هند راملاقات نمودیم . اردوی مزبورشتروجماز حاضر کرده وبادوعراده توپ‌کوهستانی عازم‌پسنی بودند . حوالی پسنی درحدود یکهزار نفر بلوچ دریکی ازگدارهای بین راه کمین کرده بودند ولی‌چون بیشترآنها تفنك نداشتند درمقابل شلیك‌توپهای قوای‌اعزامی

مقاومت ننمودند وهریك بسوئی گریختند. مهرابخان هم ازمعرکه جان بسلامت‌دربرد ولی بلوچ‌خان ویکی‌دونفردیگر ازسرکردگان مهم متمردین بقتل رسیدند وحادثه بلوچستان باینطریق درمرحله اول باموفقیت خاتمه پذیرفت زیرا درناحیه مزبوراگر یکنفر از سران قوم‌هلاك شود قضیه انجام یافته تلقی‌میشود دیگرچه رسد باین‌موقع که چند نفراز سرکردگان آنها بخاك هلاك افتاده بودند .

روز بعد ازاین قضیه، نگارنده بسمت کراچی‌حرکت‌کردم وطولی نکشید که بازمامور خلیج شدم . درمسقط چندین کشتی‌بزرك حامل مال‌التجاره را توقیف کرده بودند ویکی ازاین کشتیها که «بلوچستان»نام‌داشت محتوی چهارصد وهشتاد صندوق تفنك بود . جریان قضیه خیلی مفصل است ودر اطراف آن بحث زیاد درجراید هند وانگلیس بعمل آمده ولی حقیقت موضوع بقراری است‌که ذیلا شرح داده میشود .

درحدود سال ۱۸۸۳ یکی‌از تجارتخانه‌های بوشهر وارد تجارت اسلحه‌میشود ودر ظرف‌مدت قلیلی بقدری استفاده میکند که اکثر تجارتخانه‌های دیگربه‌تبعیت تجارتخانه مزبور وارد معامله اسلحه میشوند واگرچه تجارت اسلحه رسما قدغن‌و ممنوع بود ولی اعضای گمرك باتجار ذیعلاقه مواضعه وزدوبند میکنند ودرنتیجه‌تمام خاك فارس وعربستان پرازتفنگهائی‌میشودکه بمراتب به‌تفنگهای افراد نظامی‌برتری ورجحان داشته است وبا اینوصف معلوم است جنوب ایران چه حال اسف اشتمالی بخود میگیرد . مسقط مرکز حمل اسلحه بایران و عربستان بود ودائما هزارها تفنك بآنجا وارد وازآنجا به‌نقاط دیگر حمل میگردید . درسال ۱۸۹۷ درحدود ۱۹۲۶۱ قبضه تفنك به‌مسقط وارد شد و حکومت محل ازاین‌راه استفاده‌های سرشاری‌نمود.

دولت ایران چند سال‌متوالی‌درصدد جلوگیری ورود اسلحه قاچاق بودوعاقبت مامورین دولتی بدستیاری مامورین انگلیس جداً اقدامات مقتضی بعمل آوردندچنان که یکبار دربوشهر هفت هزار تفنك قاچاق‌کشف وبطهران فرستاده شد و در مسقط نیز بقراریکه دربالامتذکر گردیدم‌چهارصد وهشتاد صندوق‌تفنك در کشتی‌بلوچستان توقیف گردید . دراثر اقدامات مزبور تجارتخانه‌های ذیعلاقه تاچندی موقتا دست از اینکار کشیدند واگر بیطرفانه‌قضاوت شودتصدیق خواهدشدکه تجارت اسلحه‌متضمن

چه نتایج ناگواری برای رعیت و کشور میباشد واگر بلوچها همگی باتفنك مسلح بودند معلوم نیست مامورین بریطانیا دربلوچستان به چه سرنوشتی دچار میشدند . بدیهی است جلوگیری ازاین کسب وتجارت برای صاحبان کارخانجات زیان آوراست ولی آیاانصاف است اسلحه بدست کسانی بیفتد که آنرافقط برای اختلال اموروایجادهرج ومرج بکارمیبرند. اینکه بعضی میگویند اسلحه فقط به تجار آبرومند فروخته میشد قابل قبول ومنطقی نمیباشد زیرا هیچ تاجری نمی‌تواند بگوید متاع وی بالاخره بدست چه اشخاصی میفتد .

خلاصه پس ازچند روز توقف ، از مسقط حرکت کردم ودوسه ساعت قبل از ورود رئیس نمایندگی که ازسرکشی بحرین مراجعت میکرد وارد بوشهر شدم. موضوع اسلحه درهمه جا نقل مجلس بود و بقراریکه شهرت داشت ملك التجارهم که مامور کشف قاچاق بوده برای رقابت باسایر تجار محرمانه بتجارت اسلحه قاچاق مشغول شده است و مردم عوام بواسطه تفنگهای مارتینی میگفتند که در ایران مارتینی خان معناً پادشاهی میکند .

فصل بیست و ششم

از طریق بشاگرد

توقف نگارنده در بوشهر آنقدرها بطول نینجامیدو بمحض اینکه ورود خودرا بمقامات مربوطه اطلاع دادم دستورداده شد فوراً به‌فهرج رفته باوالی کرمان‌که از پشت سردر صدد حمله به‌کروانیهاست ملاقات نمایم . از بوشهر به‌عباسی دریا طوفانی ومنقلب بود ودر بندرعباس نیزرفتن از کشتی به‌ساحل بوسیله‌کرجی کار خطرناکی بشمارمیرفت ولی‌چون صبح اثانیه مرا به‌ساحل برده‌بودند ناگزیر ازلنگرگاه‌کشتی که تاساحل متجاوز ازدومیل‌بود بازورق‌روانه ساحل شدم‌ودرطی راه باترس کرجی بآنها دست بگریبان بودم .

دربندرعباس که خرید شتروسایرلوازمات‌قریب یکهفته‌بطول انجامید به‌سیر و سیاحت محل‌پرداختم . بندر« گمبرون»ازمدتها باینطرف واجد اهمیت‌بوده‌ومخصوصاً در موقع آبادی شهرهرمز، حکم دروازده آن شهررا داشته است وبعد ازانتزاع این منطقه ازپرتقالیها، گمبرون نیز بافتخار اسم شاه‌عباس کبیر «بندرعباس» نامیده میشود.

بامراجعه به‌نقشه ومطالعه دراطراف موقعیت جغرافیائی بندرعباس معلوم خواهد شد که بندر مزبور دروازه تجارت شرق وغرب واز بنادر مهم مشرق زمین میباشد . در خـارج شهر فعلی آثار وعلائم ساختمانهای قدیم دیده میشود و عماراتی که فعلا بـرای اداره گمرك تخصیص یافته سابقاً از کارخانجات‌هلندیها بوده که هنوزهم ازساختمانهای باشکوه میباشد. آب وهوای بندرعباس‌مورد انضجار کلیه سیاحان جهان‌بوده وهمه‌بلا استثنادر کتب وتألیفات خوداز آن بدگوئی کرده‌اند .

کوه‌گنو کـه‌در حدود هفت هزارپا ارتفاع دارد تاعباسی یکشب راه است و اینجانب سلطان سخرورا برای تحقیقات محلی بآنجا فرستادم وطبق گزارشات‌نامبرده باغات و آب در آنجا فـراوان است واز این لحاظ بندرعباس چون در مجاورت یك منطقه ییلاقی واقع شده به بوشهررجحان دارد واز نقطه نظر بندرگاه نیز بازبهتراز بوشهر است زیرا دراین محل اخیرالذکر کشتیهای حامل مسافرومال التجاره بساحل نزدیك نمیشود ودر مسافت نسبتاً بعیدی لنگرمیاندازد .

دراواخرقرن اخیرراه شیراز وبوشهر ازلحاظ امنیت بهتر ازراه عباسی بوده و ازهمین جهت بوشهربرای مقرنمایندگی بریطانیا درنظر گرفته‌میشود وکریمخان زند نیز از این موضوع حمایت وتشویق میکند ولی من معتقدم که در ظرف بیست سال دیگرمحمره واهواز درمغرب‌خلیج وبندرعباس درمشرق، مهمترین بنادرجنوب ایران خواهد شد وبوشهر روبه‌انحطاط میرود .

صرفنظر ازراه لاربشیراز که برای مسافرین محلی مورد استفاده است ازبندر عباس چهارراه کاروان‌رو بداخله ایران امتداددارد . جاده غربی که ازسیرجان‌میگذرد جاده زمستانی است ودر آنجا راه بدوشعبه منشعب میشود که یکی به‌یزد رفته جاده کرمان و یـزد را در مغرب رفسنجان تقاطـع میکند و دیگـری بکرمـان منتهی می گردد . جاده دومی که تا چندمنزل مسیرما بوداز طریق منوجان به‌نرماشیرامتداد دارد واز آنجا ازراه لوت به مشهد میرود . جاده کـرمان از میان این دو راه و از تنك زیدان میگذرد و گاهگاه قافله‌را در آنجا سیل میبرد. درچند میلی مشرق‌قریهٔ نیویك ، جاده زمستانی است که از گلاشگرد وجیرفت و جبال بـارز عبور میکند و

جاده زمستانی دیگریرا که از تنك زیدان و بافت و بردسیر میگذرد تقاطع مینماید . یك جاده هم از راه «رابر» میگذرد ودیگری نیز ازساردو که مارکوپلواز آنراه‌رفته وهیچیك برای عبور ومرورمسافرین تامـاه می دایرنمیباشد .

از شرح فوق اهمیت بندرعباس بخوبی روشن و آشکار میگردد وعدهٔ نفوس محل‌مزبور به‌چهار الی‌هشت هزار نفرتخمین میشود وعلاوه درحدود پنجاه نفرهند و ومعدودی کلیمی بغدادی وارمنی‌وعرب‌وافغان وبلوچ وپارسی وجسته جسته چندنفر اروپائی نیز در آنجا دیده میشود وبا این کهٔ وضع جغرافیائی آن ایجاب میکند کـه ضمیمهٔ خاك کرمان باشد جزوحوزه آن ایالت نیست و کلیه بنادر تحت نظرحکمران بـوشهر اداره میشود . سابقاً نیز بندر عباس هیچگاه ضمیمهٔ خاك کـرمان نبوده و مامورین ایرانی تحت نفوذ سلطـان مسقط بوده‌انـد ولی سی سال قبل کـه اقتدار و نفوذسلطان‌رو بکاهش مینهد دولت ایران کلیه امور بندرعباس‌را تحت نظرمیگیرد و تجارت شهر کرمان نیز در اثر این پیش آمد رونقی بسزا پیدامیکند . دربهار ۱۹۰۰ سروان هنت از مامورین سیاسی هند بسمت نـایب قنسول بندر عباس تعیین میشود وقنسول‌خانه‌ای در آنجا احداث‌مینماید .

در بندر عباس چند روزی را بـرای خرید شتر تـامل نمودم و بـالاخـره در ۲۳ فوریه علی‌رغم حرارت هوا از طریق میناب کـه اهل محل مینو مینامند عـازم حرکت‌شدم .

مسافرت بااسب آنهم دربیابانهای لم‌یزرعی که در میان راه بـود کار فوق‌العاده مشکلی بنظرمیرسید وشتریکه برای اینجانب تهیه کرده بودند اصلا از نژاد شترهای عربی بـود ولـی برخلاف انتظار نـه فقط از دیگران عقب میفتاد بلکـه در قـریه «ناخدا» پنج میلی بندرعباس ازحرکت باز ماندو دیگر حاضر نبود سواری بدهد و باین ترتیب منزل اول بنگارنده خیلی سخت گـذشت ، از اینجا به میناب دوجـاده امتداد دارد وما ازجاده شمالی باوجود اینکه طولانی تراست طی طریق نمودیم زیرا جادهٔ دیگراگرچه کوتاه‌تراست ولی هیچ آبادی ندارد . در«ده نو» حوالی چندحلقه چاه آب که در حدود شصت نفر بلوچ در آنجا سکونت داشتند چادرزدیم . بلوچـها

درده‌نو سی‌حلقه‌چاه وچهارصد نخل‌خرما دارند. دراینجا ورود سایرهمسفرهابتاخیر افتاد و بعد معلوم شد هشت نفر بهارلو که با تفنگهای مارتینی مسلح بوده‌اند آنهارا نگاهداشته ودرصدد تاراج اموالشان بوده‌اند ولی‌مستخدمین نگارنده بآنها گفته‌اند که یغمای اثاثیه یکنفر قنسول خارجی‌برای مرتکب‌عواقب وخیمی خواهد داشت‌ودر نتیجه ازغارت کاروان منصرف وفقط بیك سبد خرما قانع میشوند.

پس از طی سه منزل طـولانی به‌میناب رسیدیم که دارای بهترین نخلستانهای ایران است ومعمولا درختهای نررا باماده پیوند میزنند. با مشاهده الهه‌های عقابـی شکل قصر اسورناسرپال که در ایوان نمرود موزه بریطانیا روی قطعات ۳۰ و۳۳ و ۳٤ و۳۹ و٤۰ منقوش است وزنبیلی‌دست چپ وترکه‌ای از نخل بدست راست‌دارند معلوم میشود اینکار از قدیم‌الایام معمول بوده است.

در اینجا بازما بنقاطی که سوابق‌تاریخی دارد رسیده بودیم‌زیرا رودخانه‌محل، همان‌رودیست که به‌یونانی انامیس‌میگویند وهارموزیا واقع در مجاورت آن‌نقطه‌ای است که نارخ دریا سالار اسکندر در آنجا پیاده شده. میناب شهر بزرگی است کـه سکنه آن پوست وپشم راباظروف مسی وگاهی باشکرمبادله میکنند. چای چنانکه بعد اشاره میشود هنوز در میناب معمول نشده. اهالی بندرعباس در تابستان‌به‌میناب میروند وبعقیده نگارنده مبادرت باینکار نه از لحاظ اعتدال آب وهوای نقطهٔاخیر-الذکر نسبت به محل‌اولی است بلکه برای‌اینستکه از نزدیك ازنخلهای خرمااستفاده کنند. میناب حنا ونیل وانبه ونارنج ولیمو وپرتقال وموز بحد وفور دارد و سکنه آن که در حدود پنجهزار نفرند بوسیلهٔ حصیر بافی و کرباس بافی گذران میکنند. تجارت این ناحیه را دونفر هندی وانگلیسی که درخود میناب متولدشده‌اند دردست دارند واز این راه استفاده بالنسبه شایانی میکنند.

توقف ما دوروز بطول انجامید وضمناً در اطراف اوضاع واحوال محل‌مشغول تحقیق شدیم. شب آخر توقف میناب برای نگارنده از بدترین شبهای دوره اقـامت ایران است زیرا بادبشدت میوزید وگردوغبار وانواع حشرات کوچك تمام‌روزنه‌های گوش وچشم وبینی وحلق ما را پرمیکرد.

ازمیناب‌جاده‌بسمت رودخانه‌ایکه بهمین‌نام‌خوانده‌میشودامتداد دارد واحتمال میرود همان جاده‌ایستکه معبردریاسالار اسکندر بوده . دراین قسمت هوافوق‌العاده گرم وراه‌ها صاف‌بود وپس‌از طی شانزده‌میل، حوالی گردنه «پیچل» یکنفرروستائی رسید واظهار داشت چهل نفر از راهزنان « مارز » سرجاده راگرفته‌اند . معمولا در ایران دهاتیها تعمداً اینگونه اخبار را انتشار میدهندتااینکه مسافرازترس واضطرار چند روزی درآبادی آنها سکونت اختیار کند و اهالی آنجا استفاده نمایند . بهمین ملاحظه اینجانب باظهارات روستائی مزبوراعتنائی نکردم وبحرکت‌ادامه دادم .

پس ازقطع هیجده میل‌راه برودخانه «دزدی» رسیدیم وبعدبه‌برینتی واقع در خاك رودان‌که ضمیمه ایالت فارس است وروزبعد نیز به«جاغین» که بلوچها میگویند طایفهٔ رند اولین دفعه دراین‌نقطه باامرای محل ملاقات کرده‌اند . رندهامدعی‌هستند که اصلا عرب‌اند و آباء واجداد آنها چون از پیروان علی بوده‌اند لذا از ستم وظلم مخالفین خودباین ناحیه فرارکرده‌اند .

دراینجا من بازبمنطقه مأموریت خودوارد شده بودم وحاکم جاغین از مدتها باینطرف بااین جانب آشنائی‌داشت. پس‌ازطی‌یك‌منزل سهل‌العبور به‌منوجان‌رسیدیم. قلعه مزبور باوجود آنکه این ایام روبخرابی نهاده باز ازقلاع مستحکم بشمار میرود. محمد ابراهیم درتاریخ سلاجقه مینویسدکه اواخرقرن دوازدهم ملك دینار این قلعه را متصرف شدوپس ازقتل قلعگیان‌ذخایرنیل وبقم آنرا طعمه حریق ساخت . دوقرن بعدازآن واقعه نیزافغانها وجرمانهابازقلعه مزبوررا متصرف شدندوچون این‌قلعه‌در سرحد بشاکرد واقع گردیده بلاشبهه خرابه‌های آن شاهد واقعات متعدد مهمی بوده است .

درحاشیه نخلستان‌بزرگی‌چادرها رابرفراشتند وشترهای‌ماازعلوفه فراوان‌محل لذت‌وافری‌بردند ولی‌یکی‌از آنها بواسطه‌خوردن علوفه‌سمی‌بهلاکت‌رسید. درمنوجان اگرچه جمعیت زیاد است ولی مابواسطه خشکسالی موفق به تهیه خوراك و آذوقه نشدیم و از زاد وراحله خود استفاده نمودیم . چون تااینجا خبری از آصف‌الدوله نرسیده بود من‌تصمیم گرفتم بسمت شمال شرقی حرکت‌نموده از«دران خان» حاکم

رودبار که در دومنزلی سکونت داشت کسب اطلاع نمایم .

هنگام مسافرت مابااینکه ماه مارچ بود بازهم حرارت آفتاب این ناحیه همه را اذیت میکرد ومانا گزیردر «کهن میرزا» که قریه کوچکی است چادر زدیم . «درّان خان» دراینجا بملاقات اینجانب آمد واطلاع داد که والی از ریگان حرکت کرده وفعلا درچهار پنج میلی بمپوراست . اینجانب نیز نقشه حرکت خود راطرح کرده ونامه صدر اعظم را بامراسله کاردار سفارت انگلیس برای معزی الیه فرستادم .

دران خان ازاینجانب یکقبضه تفنك تعارف خواست وچون تقاضای مشارالیه بحسن قبول تلقی نگردید ازمن رنجیده خاطرشد . امتناع اینجانب بیمورد نبود زیرا ازطرفی تفنك زیادی نداشتم وازیکطرف نیزهیچگاه میل ندارم اسلحه بدست کسانی داده شود که ممکن است یکروز برخلاف مصالح ملت از آن سوء استفاده نمایند .

ازاینجا بآنطرف مسیرما ازقطعه اراضی واقع دربین بشا کرد وجازموریان بود وچون اینجانب درچهارسال قبل که بسمت شمال دریاچه مزبورمسافرت میکردم اکثر قلل جبال این حدود رانشان کرده بودم برای من فوق العاده جالب توجه بودولی متأسفانه برخلاف انتظار تب شدیدی کردم وبه نصرالله خان و سلطان سخر و دستور دادم نکات لازم راياداشت نمایند . اراضی این ناحیه تمام صاف ومسطح ومستور از مراتع سبز و خرم است ولی آب چاه‌هائی که حفر کرده بودند بوی تعفن میداد و هرروز نیز باران میآمد .

من اولین اروپائی هستم که رامشك واقع در قسمت شمالی کوههای بشا کرد را دیده‌ام. محل مزبوردارای نخیلهٔ نسبتاً وسیعی است که قراء مجاور آن در حدود هزار نفرجمعیت دارد . هنوزاز خاك مارز خارج نشده بودیم که نزدیکی کروان خبر رسید عده‌ای از اشرار شبانه به‌پادگان ایران وبریطانیا حمله کرده و آنها را متفرق ساخته‌اند وضمناً شنیده شد که جمعی ازاشرار تصمیم گرفته‌اند مرانیزمورد حمله قرار دهند . نقاهت عارضه مانع ازاین بود که من احتیاطات لازم بعمل آورم وبدون مطالعه بشخصی که حامل اطلاعات مذکور بوداظهار داشتم که هرگاه نماینده بریطانیا کشته شودهزار نفر بشا کردی درعوض بقتل خواهندرسیدوعلاوه خودمانیزقبل از آنکه کشته

شویم درگیرودار جدال چهل یاپنجاه‌نفررا لااقل مقتول خواهیم ساخت . همین لاف و گزاف باعث نجات ماازمهلکه شد .

چند روزبعدشنیده‌شد که دریابیکی‌درحین‌زدوخورد مجروح گردیده‌ودو نفر از تنگستانیها نیزبقتل رسیده ولی چهارصد نفرجماز سوار ازطرف شمال به‌رامشك رفته‌اند که ازعقب به‌کروانیها حمله کنند . از آصف‌الدوله خبری نرسید ولی شنیده شد قاصدی‌که بعزم ملاقات‌مامیآمده اشتباهاً ازطریق‌دیگری رفته‌است . خبرحرکت عده‌ای نظامی به کروان حاکی ازاین بودکه دستورات‌کتبی صدراعظم بوالی‌کرمان رسیده ومفاددستورات صادره‌بموقع اجراگذارده شده‌است . من‌بالاخره تصمیم‌گرفتم که بامید دیدار والی به‌فانوچ بروم .

پس ازعبور ازگدار رامشك وقطع چند قریه ونخیله معلوم شد عده‌زیادی از بلوچها دراین حول وحوش سکونت دارند . بعدازآنکه مقسم‌آب رامشك را پشت سرنهاده بسمت قریه درگز سرازیرشدیم مسیرما بقدری ناهموار وصعب‌العبوربودکه شب را نـاگزیرکنار جـاده بیتوته وپس از طلوع صبح‌کاذب بطرف قریه مهم‌کوتچ عزیمت نمودیم .

درفانوچ ازحاکم محل‌که ازآشنایان قدیم من بود دیدن کردم‌ومشارالیه از ملاقات ما فوق‌العاده اظهار مسرت نمود و گفت عموی مـن سردار حسینخان در سی میلی جنوب محل درقلعه مهان سکونت دارد . قلعه‌مذکور ازقلاع طبیعی مستحکمی است‌که تا کنون کسی دست‌بآن‌نیافته است. گویند درقلعه مزبور کتیبه‌ایستکه‌اسامی علیقلیخان وحیدر قلیخان از سرداران شاه عباس ونادرشاه روی‌آن منقور است واز سنك نوشته‌های مزبور اینطوراستنباط میشود که سرداران‌فوق‌الذکربقلعه موردبحث حمله کرده‌اند . چاکرخان پدرحاکم فانوچ نیز که ازدوستان قدیمی نگارنده‌است درنزدیکی توقفگاه ما سکونت داشت ولی‌بواسطه‌کسالت مزاج بملاقات‌نیامد .

سردار حسینخان‌پیغام محبت‌آمیزی باینجانب فرستاد وزیاده‌ازحداظهاردوستی کرد ولی من‌اظهارات مشارالیه راتکذیب نمودم و گفتم توقع دوستی‌او ازمن‌بیمورد است زیرا مشارالیه کوچکترین اقدامی برای دستگیری اشرار رابیج بعمل نیاورده

وضمناً متذکر شدم که اولیای دولتین بریطانیا وایران مادام که نصفت وعدالت دراین ناحیه حکمفرما نگردیده ومجرمین حقیقی مجازات نشده‌اند از تعقیب اشرار دست نخواهند کشید وبرای اثبات قضیه به‌سر گذشت «میرشاهداد» که همه‌اورا میشناختند اشاره کردم که چگونه مشارالیه مویر را مجروح نمود ودر نتیجه سالها در کوههای اطراف فراری ومتواری و عاقبت تسلیم مأمورین دولتی شد.

بلوچهائیکه حضورداشتند حسب‌المعمول قول‌دادند که در تعقیب ودستگیری مقصرین مساعدت بعمل آورند. دومنزلی مرکزفانوج‌قاصدفهرج که مدتها درانتظار اوبودیم بانامه آصف‌الدوله رسید. والی کرمان نوشته بود دستورصداعظم را دریافت نموده وچون بواسطه تب قادر بحرکت نیست یکنفر سردار بلوچ ویکنفر ایرانی را بکروان گسیل داشته تـاباهالی خاطرنشان‌کنند که هرگاه رویه نامطلوب خود را ادامه دهند وازتسلیم مجرمین خودداری کنند دستور داده شود مامورین ازهرطرف آنها را مورد حمله قرار دهند . ضمناً عده معتنابهی به رامشك اعزام داشته است تا درصورت لزوم بجنوب حرکت کنندو درپایان نامه نیزبه ملاقات نگارنده در فهرج اظهار امیدواری کرده بود .

چون جریان امورتااینجا طبق دلخواه انجام‌گرفته وماموریت اینجانب خاتمه یافته بود ومن روز بروز در اثر حرارت شدید این ناحیه ضعیف‌تر و بیحال‌تر میشدم و هوا از ساعت یازده تا چهار بعد ازظهر از صد درجه تجاوز میکرد و همین گرمای شدید مـانع بهبود اینجانب بود ، نـامه‌ای بوالی کرمان نوشته از مشارالیه بواسطه اقدامات فوری و مجدانه‌ایکـه بعمل آورده بـود تشکر کـردم و ضمناً برای اینکه نتوانسته‌ام بفهرج بملاقات او بروم از معزی الیه پوزش خواستم . بعد از ارسال نامه بسمت قانوچ حرکت وخط سیر ۱۸۹۳ر٤ خودرا تقاطع کردم .

بشاگردیها گویا سکنه اولیه بلوچستان باشند ورنك آنها تیره‌تر از بومیهـای بمبئی میباشد وسطح فکروشعور آنها نیزخیلی پائین‌تراست . لباس خاصی‌هم ندارند منتهی کمترازسایربلوچها لباس میپوشند . اهالی‌ساحل دریانیزمثل مردم سایرنقاط‌این ناحیه خونشان‌مخلوط باخون حبشی‌هااست. بشاکرد شامل‌یك رشته‌کوهی است‌که

از مشرق بمغرب امتداد دارد و بمنزله مقسم آبهائی است که بدریای عربستان و «جاز موریان» میریزد. درشمال این ناحیه جلگه مسطحی است که به‌هامون منتهی میگردد ودرجنوب آن کوهستانهای متعددو کوتاهی است که بمنزله سرحد ایران‌وبلوچستان انگلیس میباشد .

طرق قافله روی قدیم و جدید که مستثنی شود باید گفت که تا بیست وپنج سال قبل ، ازخارجیها کسی درقلعه ودربند بشاگرد وبلوچستان داخل نشده است. در آن تاریخ مستر فلویر مؤلف کتاب « بلوچستان غیر مکشوف » در موقع اقامت جاسك کوههای آن ناحیه‌را ازدور دیده و در نتیجه بسیر وسیاحت آن خطه همت گماشته وعاقبت‌الامر خودرا بانگوران رسانیده است . در۱۸۸۸ نیز ستوان گالیندو از مغرب بمشرق آن ناحیه مسافرت کرده و دژون ۱۸۹٤ سر گرد ماسی و سروان مدلی از افسران فوج بنگال دربحبوحه گرمای تابستان از جاسك به کرمان مسافرت نموده اند . ایندو نفر اخیرالذ کر را این جانب در موقع حرکت از کراچی ملاقات نمودم وبرای سلامتی آنها فوق العاده نگران بودم ولی بعد شنیده شدکه فرمانفرما چند نفررا به پیشواز آنها فرستاده و مستقبلین بموقع یعنی هنگامیکه شتردار حقه باز آن دونفر فرارکرده وآنها را ویلان و سر گردان ساخته است رسیده و ایشانرا بصوب مقصود راهنمائی کرده‌اند .

خط سیر نویسنده دراین‌موقع بسمت کوههای شمالی بشاکرد بود و درنتیجه باسکنه را مشك که نسبتاً متمدن تر از سایرساکنین این ناحیه اند تماس پیداکردم و موقعی که یکعدد چاقو بیکی از آنها تعارف دادم پرسید (ساخت کارخانه را جرزنیست ؟) و معلوم شدکه کار خانه مزبور در نقاط دور دست آسیا نیز حسن شهرت دارد .

مأمورین دولت تاچند سال قبل از اهالی بشاگرد، بواسطه فقر و مسکنت، مالیات مطالبه نمیکردند وفعلا نیز چیزی ازاین‌بابت وصول نمینمایند وبزحمت جمع مبلغ مالیاتهای دریافتی به‌هشتصد تومان درسال بالغ میشود وزمام امور این‌ناحیه نیز بدست « در آن خان » رود باری میباشد . بشاگرد مشتمل برچهار ناحیه فرعی است

که نفوس هریك باهم برابراست وسکنه آنجا مجموعاًسالی چهل‌پوند مالیات‌میدهند. «سندارك» درحدود پانزده قریه‌دارد وچون محدود به میناب است ومردم آن ییلاق وقشلاق‌میکنند و بعبارة اخری با دیگران خلطه و آمیزش دارند سطح فکر آنها بالاتر از سایربشاگردیهاست . دوم جکدان‌که درسمت مشرق این ناحیه واقع شده ومحل‌عبور گالیندو بوده ومینویسد محل‌بایر وخشك‌و کثیفی‌است . این‌ناحیه‌مرکب از بیست وچهار پارچه آبادیست‌که بعضی از آنها مجاور جاسك واقع شده . سوم ناحیه انگوران است که «فلویر»و«ماسی» هردو نفربآنجارفته اند ومشتمل‌برچهارده قریه‌است . چارمی مارزاست‌که مرکز آن رامشك ومرکب ازبیست و دوقریه است‌و مردم آن‌نیز بالنسبه‌متجددند .

اراضی این‌ناحیهٔ‌کوهستانی، ناصاف و همواروودره‌های آن پرازنخلهای کوتاه وآب شیرین‌است .

عده نفوس این‌محل به‌هشت هزارنفر بالغ میشود . پس ازورود به فانوچ که من‌سال‌ها اشتیاق مسافرت بآنجا را داشتم فوق العاده از لحاظ اینکه بالاخره بدیدن این‌قسمت ازخاك ایران نیز موفق‌شده‌ام اظهارمسرت وخشنودی‌نمودم وبعدازیك‌روز توقف ، بساحل‌دریا حرکت‌کردم. علت عجله‌وشتاب درحرکت ، یکی کسالت روز افزون نگارنده ودیگری این‌بود که میگفتند باز جماعتی از کروانیها قصد دارند ما را مورد حمله قراردهند . تا دومنزل از همان مسیر سال ۱۸۹۳ طی‌طریق‌کردم ولی چون عازم «گه» نبودم لذا ازآنجا عنان عزیمت را بسمت رودخانه هیرمند منعطف و در پوتال آنرا تقاطع کردم . در نوکنجه خط سیر ۱۸۹۳ را پیموده و حرکت را ادامه‌دادم . هوا روزبروز گرم ترو شترها فرسوده‌تر میشدند ولی‌چون مقصد نزدیك وسفرروبپایان بود تحمل حرارت‌هوا و شکایات شتردارها اشکالی‌نداشت. شب آخر از « پرك » که درپانزده میلی چاه بهار واقع شده‌ومحل عبوریك رشته سیم‌تلگراف است گذشته نامه‌هائی‌را که‌برای اینجانب ازرابیج آمده‌بود دریافت نمودم. درتابستان ۱۹۰۰ مسیوفلون ازاعضای هیئت زمین پیمایان‌روس حوالی‌پرك وفات‌کرده ودر چاه بهاربدفن رسیده است. دراین‌حوالی، بااین که بارشترها تقلیل یافته بود بازدر گردنهٔ

«تیز» سه‌شترازهشت شتری که همراه مابود ازحرکت بازایستادند . خلاصه بهرزحمتی بود خود را به‌تلگرافخانه رسانیده از دیدار آقایان ویلسن وکلس هموطنان خود و استمـاع اخباردنیا وارتباط باتهران اظهارخوشنودی نمودم .

دوسه روز بعدازورودمعلوم شد که‌نقشه آصف‌الدوله‌مؤثرواقع شده‌و کروانیها دست‌ازلجاجت برداشته‌و«شاه‌محمد» قاتل‌اصلی‌را دستگیر کرده‌اندوملك جنددستیار اونیزدر موقع فرار تیرخورده است . شاه محمد را بعد مامورین ایران در جاسك با حضور جمعی ازسران محل برای‌عبرت سایرین بدار آویختند .

مکرراتفاق افتاده است که در اثر وقوع یك حادثه ناگوار نتایج خوبی گرفته شده‌است چنانکه وقعه رابیج باعث شد تامامورین دولتین ایران وبریطانیا متفقاً در سرحدات دو کشور آرامش وسکون ایجادنمایند .

بلوچهای ایران اکثرازنگارنده سؤال میکردندکه اگربخاك‌انگلیس‌مهاجرت کنند چه‌پاداشی بآنها داده خواهد شدواینجانب بانها خاطرنشان میکردم که‌دسایس وتحریك آنهاوبرانگیختن یکی‌از همسایگان‌برعلیه دیگری‌برای آنها سودمندنخواهد بود و آنها باید بدانند که اوضاع‌هرج ومرج سابق سپری شده‌است وبهترین کاربرای آنها زراعت وضمناً اطاعت ازمامورین دولتی میباشد .

موقع توقف درچاه‌بهار خوراك من معمولا ماهی‌وتخم لاك‌پشت بودواین‌دومی بقدری دراین ناحیه فراوان است که اهالی آن را برای شترهای خود نعم‌البدل نواله قرار داده‌اند .

روزچهاردهم آوریل‌بامیزبانهای مهربان‌خودتودیع‌نمودم وچون چاه‌بهاربااینکه هوایش معتدل‌ترازجاسك است بازمحلی نیست که نژاد سفید در آن یـارای سکونت داشته‌باشد تغییرمحل مأموریت آنها را ازخداوند خواستارشدم .

درمسقط ، حسب‌المعول مرادر قرنطینه نگاه داشتند وبعد به‌عباسی رفتم واز آنجا پس‌ازدوماه مسافرت هول‌انگیزروانهٔ بوشهرشدم .

فصل بیست و هفتم

از بوشهر به شیراز

اوضاع بوشهر وموقعیت جغرافیائی آن‌که مکرر اولین نقطه حرکت نگارنده بوده وفعلا واجد اهمیت سیاسی واقتصادی است تاکنون شرح داده‌نشده است .

بوشهر واقع است در شبه جزیره‌ایکه گاهی نیز صورت جزیره بخود میگیرد زیرا مشیله یاباتلاقی که بوشهررا به‌خشکی متصل میکند اکثراوقات زیر آب‌است . بوشهروسکنه آن نصف حالت عربی‌و نصف طبیعت‌ایرانی دارند واین محل اززمانیکه به‌امنیت اقتصادی عباسی خلل‌وارد آمده اهمیتی‌پیدا کرده وروبه‌پیشرفت گذارده‌است عمارت نمایندگی بریطانیامرکب ازچنداطاق دفترواطاق نشیمن ویك سرطویله‌است ولی‌باغ وسیعی ندارد ومحوطه‌ایکه برای‌بازی‌تنیس تخصیص داده شده‌مقابل ساحل است وازخارج دیده میشود .

سرهنك مید در سبز آباد(۱) هفت میلی جنوب بوشهر سکنی دارد ومنزل او

---

(۱) سبز آباد نزدیك تنگك وامامزاده عبدالمهیمن واقع شده وسابق عمارت بیلاقی‌قنسول‌انگلیس‌بوده وفعلامحل بیمارستان دولتی‌است «م»

بوسیله یکرشته سیم تلگراف به‌عمارت نمایندگی متصل است. عمارت مسکونی سرهنك مید درسبز آباد دارای آب وهوای خوب وباغ نسبتاً وسیعی است که ازیکطرف مشرف به‌بیابان میباشد.

تلگرافخانه نیز در بوشهر یعنی دومیلی محل واقع شده واگرچه به جماعت انگلیسهای مقیم بوشهر بواسطه بعد مسافت اقامتگاههای آنها بیکدیگر وجاده‌های ناصاف فیمابین سخت میگذرد ولی انگلیسها این موضوع راباخونسردی تلقی‌میکنند واکثر برای بازی تنیس و انواع بازیهای دیگر گرد هم جمع میشوند واگر بواسطه حرارت فوق‌العاده محل‌نبود چوگان‌بازی نیزدر این ناحیه رایج ومعمول میگردید. هوای‌بوشهردر زمستان خوب ودرتابستان طاقت‌فرسا است ولی درعین حال آنطورها هم که تصورمیشود ناسالم نیست. این‌نکته قابل‌توجه است که اوضاع بوشهرازلحاظ آبادی وعمران در دوهزار سال قبل بوضع حاضر آن امتیاز داشته است زیرا نـآرخ دریاسالار اسکندرمینویسد که این‌ناحیه شبه‌جزیره‌ایستکه مزامبیری نام‌دارد وباغات مشجرومیوه‌های گوناگون در آنجا زیاد دیده‌میشود.

علاوه برمامورین انگلیسی‌ورئیس‌نمایندگی که بواسطه‌نفوذ ومقام‌سیاسی‌خود در رأس سایراروپائیهای مقیم محل واقع شده چندنفرازاتباع آلمان وفرانسه‌وهلندنیز دربندر مزبور اقامت دارند. این‌دودسته اخیرالذکرفعلاعلایق‌زیادی دربوشهر ندارند وگویا برای‌ایجاد تجارت وبسط وتوسعه آن در این ناحیه رحل اقامت افکنده‌اند. تجارتخانه هوتزافتخاراً وظایف قنسولگری هلندرا انجام میدهد.

در سال۱۸۹۳ اینجانب از راه خشکی تابرازجان رفته بودم ولی دراین اوان چون راه‌مزبوربواسطه سرکشی تنگستانیها ناامن بودلذا ازطریق شیف که در چند میلی شمال بوشهرواقع شده بابلم اختصاصی نمایندگی انگلیس حرکت‌کردم. شیف بجای کاروانسرا قلعه‌ای دارد که ماپس‌ازصرف چای مالهای خود را سوار و ازطریق مشیله روانهٔ خوشاب شدیم ودر چادرهائی که برای استراحت مانصب‌کرده بودند استراحت نمودیم.

خوشاب همان‌نقطه‌ایستکه درسال۱۸۵۷مصاف نیروی ایران وانگلیس بوده و

چون اکثر ازچگونگی وجزئیات آن اطلاع ندارند شایسته است که مختصری در اطراف کارزار مزبور توضیح داده شود .

اوایل سال۱۸۵۷ سرتیپ اوطرام دربوشهرپیاده شد وپس ازبمباران این بندر که تنگستانیها جداً از آن دفاع میکردند بادادن تلفات زیادی بالاخره فـاتح شد و بادوفوج مختلط عازم برازجان گردید . افرادنیروی ایران که تحت قیادت‌شجاع‌الملك دراینجا چادر زده بودند پس‌ازنزدیك شدن قوای اوطرام ومختصر زد وخوردی فرار کردند وانگلیسها نیز که مایل‌نبودند ازگردنه‌ها و کتل‌های صعب‌العبوربرازجان و شیرازعبورکنند به‌بوشهر عقب‌نشینی نمودند . شبانگاه نیروی ایران ، ویابقول برخی ایلات قشقائی کـه در اینحوالی اقامت داشتند ، بـاردوی انگلیس شبیخون زدند واز طرفین عده‌زیادی بقتل رسیدند(۱) .

دربرازجان‌درتلگرافخانه محل‌توقف‌وضمناً سلیمان میرزا را که درموقع‌انعقاد کمیسیون سرحدی دربلوچستان دیده‌بودم وبعنوان ماموریت بـاین حدود آمده‌بود ملاقات نمودم . یکنفرسید سالخورده‌ای نیز که واقعات ایام جنك‌انگلیسها را بخاطر میآورد ملاقات شد . مشارالیه میگفت سرتیپ‌انگلیسی یکنفرپاسبان دم درخانهٔ من مأمورکرده بودتا کسی مخل آسایش من‌نشود وبااینکه سالها از این قضیه میگذشت هنور سیداظهارتشکرمیکرد .

اینجانب درکاروانسرائی که به‌عقیده لاردکرزن ازبهترین کاروانسراهای ایران است ازسلیمان میرزا بازدید وضمناً اظهارخوشوقتی‌نمودم که دراین سن وسال ترقی وپیشرفت کرده است . زیرامشارالیه دراین موقع بیست وهشت سال‌زیادتر نداشت و بااینحال چندنفرزیردست اوانجام وظیفه میکردند ودرموقع حرکت نیزدوعدد چماق نقره جلوی او میکشیدند .

---

(۱) برای تفصیل قضیه ومقاومت‌دلیرانه‌تنگستانیها باسپاهیان انگلیسی رجوع شود به کتاب «حقایق‌الاخبار ناصری» تألیف‌میرزاجعفرخان حقایق‌نگار خرموجی‌دروقایع سال۱۲۷۳قمری و«فارس‌نامه» دروقایع‌همان سال‌تألیف حاج‌میرزا حسن‌فسائی‌وهمچنین «جنك انگلیس‌وایران» تالیف کپتیتن هنت‌انگلیسی وترجمهٔ مترجم کتاب حاضر . «م»

راه بین برازجان ودالکی خیلی ناهموار وسنگلاخ است ومسافر از نهر آبی میگذرد که گو گرد زیاد دارد . در این پیرامونها بمنظور کشف نفت کاوشهای زیادی شده ولی موفقیتی نصیب حفاران نگردیده وفقط قیروزفت بدست آمده است . «دالکی» دریك نخیله بزرك و کنار رودشاپور واقع شده که متأسفانه دراین نقطه قابل شرب نمیباشد.

ازدالکی بآنطرف مسافر بیك دنیای جدیدی داخل میشود وچون پاهای همسفر اینجانب سائیده شده بود وخود من هم خسته وفرسوده بودم لذا تصمیم گرفته شد که منزل بعدی را یکسره طی نکرده در بین راه برای رفع خستگی توقف نمائیم .

دومیل آنطرف دالکی بیك سلسله جبال پرپیچ وخم وناهمواری رسیدیم وبعد حوالی پل زیبائی که مشیر الملك(۱) بنا کرده است نهار تناول نمودیم . از کتل ملو مسافر ازراه باریك وپرتگاه هائی میگذرد که چهارپایان مثل مهندسین قابل آن راه را احداث کرده اند . چون قافله از بالا بپائین نمیامد ما در ظرف سه ساعت به بالای کتل رسیده صبحگاهان از نسیم فرح بخش وملایم وازهار گوناگون لذت ونشاطی درخود احساس نموده بی اختیار باشعار دلنشینی که شعرا در وصف مناظر زیبا منظوم کرده اند مترنم شدیم . ارتفاع این نقطه ۱۷۰۰ پا میباشد وقهوه خانهٔ «کنار تخته» تاثیر خاصی درمسافر میبخشد . نردبان دومی یعنی کتل کمارج از تمام کتلها صعب العبورتر وسخت تراست وازقضا در هردو مرتبه ای که من ازاین کتل عبور میکردم راه پرازمسافر بود و چون سردودمان زند ومدعی افغانی اودرهمین کتل باهم نبردو پیکار کرده اند جنبه تاریخی دارد(۲) جاده به محاذات دره امتداد پیدامیکند ویك مرتبه بطور ناگهان داخل دره میشود

---

(۱) مشیر الملك از اخیار فارس بوده که در حدود سی سال درفارس وزارت داشته واوقات خودرا مصروف عمارات وآثار خیریه میکرده ودر ۱۳۰۱ قمری وفات یافته است . رجوع شود به آثار العجم تألیف فرصت شیرازی چاپ دوم صفحه ۲۷٤ . «م»

(۲) اشاره به جنك کریمخان زند باآزاد خان افغان است که در شمال غربی آذربایجان استقرار داشت وبدواً کریمخانرا مغلوب ومجبور کرد نه تنها اصفهان بلکه شیراز رانیز تخلیه کند ولی درتنگه کمارج کریمخان بدستیاری رستم سلطان ضابط خشت اورا شکست داد . آزادخان به پاشای بغداد وبعد به هراکلیوس پادشاه گرجستان پناهنده شدولی عاقبت به کریمخان ملتجی گردید وقائد زند ویرا نوازش بسیار نمود ودر میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت . «م»

وروبه‌بالا میرود . برفراز کتل، قریه کمارج واقع شده‌که سه هزارپا ارتفاع آنست . ازاین‌نقطه جاده‌ازتنك ترکان‌میگذرد که چون‌سعدی شاعرمعروف ایران به اشکالات مسافرت آن‌راه اشاره کرده معروفیت زیادی‌بهم زده‌است . (۱) . ازتنك‌ترکان درعوض اینکه بسمت مشرق منحرف وروانهٔ کازرون شویم عنان توجه را به‌سمت شمال غربی معطوف ساخته قریه محقر وزیبائی را که موسوم به «دریست» است و نخلستان زیبا وقلعه قدیمی کهنه‌ای دارد پشت سر نهادیم . این‌ناحیه بواسطه قنوات متعدد ، معمور و آباداست وماپس ازطی‌مسافتی راه بالاخره بشهر «شاپور» که دردهانه کوه واقع‌است رسیده ضمن‌طی یك‌میل‌راه ازمیان خرابه‌های خیلی‌قدیمی، آثار وعلائم سالهای پیش ودوره‌مجد وعظمت ایران‌را مشاهده کردیم .

مجاور دهانه‌کوه که دو طرف غربی آن در حدود یکصد ذرع عـرض آنست حجاریهای عجیب و برجی که مشرف به‌جاده است دیده میشود . هیچیك از سلاطین ساسانی مثل‌شاپور آثار فناناپذیر ازخود بیادگارنگذارده‌اند .

پل شوشتر که قبلا بآن اشاره شده وحجاریهای‌تخت جمشید و نقش‌و نگارهای این نقطه ویك‌سلسله آثاردیگری که نگارنده هنوزافتخارمشاهده آنها راتا کنون پیدا نکرده ازجمله کارهائی است که بامرشاپورانجام یافته‌وازقدرت و نفوذ اوحکایت‌میکند دردهانه‌کوه دولوحه سنگی‌است که نقش‌اولی‌حاکی ازفتح وفیروزی شاپوروشکست « والرین » امپراطور روم‌است ودرنقش «رستم» نیز عین آن بااضافات بهتری منقور گردیده است . درلوحه دومی شاپور روی‌یك اسب جنگی‌شبیه تصویراسبهای‌جنگی قدیمی انگلیس سواراست واینطوربنظرمیرسدکه اسب طاقت وزن شاپوررا ندارد و عده‌ای سپاهی نیزاطراف اوصف کشیده‌اند . سیریادیس نیز که علی‌رغم والرین مورد

---

(۱) اشاره باین اشعارسعدی است که میگوید : ـ

ندانی که‌من که دراقـالیم‌غربت — چرا روزگاری بگردم درنگی
برون‌رفتم‌ازتنك‌ترکان‌چودیدم — چهان‌درهم‌افتاده‌چون‌موی‌زنگی
همه آدمیزاده بودند لیکن — چو گرگان‌بخو نخوارگی تیزچنگی

«م»

نوازش شاپور واقع شده دراین نقوش دیده میشود .

ساسانیان یك‌سلسله عقاید خاصی داشته‌اند وسر کوبی متمردین واسارت آنها بالاخص والرین دراکثرحجاریهائی که بامر آنها انجام‌یافته مشاهده میگردد .

مجسمه بزرك شاپور نیز درغاری که واقع دربالای صخره‌است دیده میشود ولی بواسطه خستگی و کوفتگی راه ازتماشای آن صرف‌نظر ومشاهده آن بموقع دیگری مو کول شد(۱) .

پس‌ازتماشای خرابه‌های شاپور به‌موازات کوهی که شهرمزبور روی آن‌بناشده بسمت کازرون حر کت کردیم ودریك میلی جنوب شهردرباغ مصفای دلپذیری‌موسوم به «باغ‌نظر»پیاده شدیم . طرفین خیابان این باغ که دویست مترطول آنست درخت نارنج غرس شده واززیبائی درهیچ کجا نظیر ندارد . عصرحاکم محل بملاقات‌ما آمده وازطرف فرمانفرما والی ایالت خیرمقدم گفت وتلگراف محبت امیرمعزی‌الیه را بما تسلیم کرد .

پس‌از حر کت ازباغ زیبای نظروقطع هشت میل‌راه به‌کتل دختررسیدیم که چون جاده‌های متعدد دارد مسافر مجبورنیست برای پائین آمدن مسافرین بالا تامل کند . درکنار اشجاربلوط چادر زده بتماشای درختهای متعددومتنوع اطراف مشغول شدیم. نگارنده امیدوار است که‌اهالی این‌حول وحوش درختهای کتل را برای‌سوخت ویامصارف دیگرقطع نکنند وبزیبائی مناظرفرح‌انگیز این‌حودلطمه‌ای واردنیاورند. کتل « پیرزن » آنطرف کتل «دختر» است و کاروانسرای میان‌کتل که هزار پا بالای سرمابود ازمحل نصب چادرهای مادیده‌میشد . مسیربعدی ما آنقدرهامشکل‌ودشوار نبود ویکی از همسفران تمام‌راه‌راپای پیاده آمد. در ورود بکاروانسرای فوق‌الذکر چون اطاقهای آن برای سکونت انگلیسها مناسب نبود لذاروی بام‌راخت کردیم (۲)

---

(۱) از تنك تر کان نیمفرسخی نودان که از توابع کازرون است طرف دست چپ درهمان کوهی که نقشه‌های مذکور آنجاست به‌بالای کوه چشمه‌ایست که دهنه آن رو بجنوب‌است ومجسمه شاپور آنجاست . رجوع شودبآثارالعجم چاپ دوم‌صفحه۲۹۱ .«م»

(۲) کاروانسرای میان کتل از بناهای حاج میرزا علی‌اکبر قوام‌الملك شیرازی خلف حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله‌است . آثارالعجم چاپ دوم‌صفحه۲۷۶ . «م»

ارتفاع اینجا شش‌هزارپا یعنی اندکی مرتفع تر ازشیراز است ومیزان‌الحراره دراین فصل‌سال ظهر هابه‌هشتاد وهشت درجه‌میرسد. صبح روزبعد به‌بالای کتل رسیده از آنجاکه ۷۵۰۰ پاارتفاع دارد مناظر بهجت انگیز وپیچ وخم ارتفاعات بین‌راه بوشهر را تماشا نمودیم .

ازکتل پیرزن‌به دشت ارژن که سرازیر میشوید نهال‌های سبزیکه تمام دشت رامستور نموده ومنظره باتلاقی بآن داده در مقابل مسافررژه میدهند. اگر بملاحظه پشه‌های مالاریائی این ناحیه نبود دشت ارژن بهترین نقطه قابل‌سکونت بشمارمیرفت زیرا جبال اطراف پر از انواع و اقسام شکار است . تلگرافخانه انگلیس در ارتفاع ۶۶۰۰ پاقرار گرفته وصبحها ساعت شش حرارت هوا به۳۸ درجه میرسد.

از این ناحیه که شبیه کشمیر است به بالا حرکت کرده و به ۷۲۰۰ پا ارتفاع رسیدیم،در«خانه زینیان» پیشکارفرمانفرماکه از۱۸۹۶درموقع‌انعقاد کمسیون‌سرحدی بامشارالیه آشنابودیم باستقبال ما آمد وپس‌ازمبادله وانجام تشریفات ورسوم متداول شرحی ازمحسنات مراتع‌این‌حدود وامتیاز ایالت فارس‌بر کرمان برای ماتوصیف کرد

از اینجا نصرالله خان شیرازی ، منشی ومترجم نگارنده‌که فوق‌العاده مشتاق دیدار خانواده خود بودجلو حرکت کرد ومانیز روز۱۹مه بسمت شیراز سرازیرشده حوالی‌چنارراهدار ، مستر کینگ‌ود وحیدرعلیخان‌کاردار قنسولگری انگلیس راکه باستقبال ما آمده‌بودندملاقات وبالاتفاق‌به‌باغ قوام‌الملك واقع درعفیف آباد که‌دارای اشجار زیادی ازقبیل سرو وکاج، وانهار جاری است عزیمت نمودیم ، پسرهای قوام ازطرف پدر به‌رئیس نمایندگی بوشهر خیرمقدم گفتند وازآنجا باکالسکه درحالیکه سوارهای متعدد اطراف آنراگرفته بودند وگرد وخاك برپا میکردند به‌تلگرافخانه رهسپار شدیم .

فصل بیست و هشتم

ازشیراز باصفهان

درمقدمه این‌فصل بمنظور تکمیل شرح ایـالات واقع‌درجنوب ایران‌مختصری دراطراف ایالت فارس بحث‌خواهد شدواین‌توضیحات بمنزله متمم چند فصل از فصول پیش است که راجع به‌ایالات کرمان‌وبلوچستان وعربستان نوشته شده . فارس‌همان کلمه ایستکه بیونانی پرسیس می گویند و کلمات«پرس» و«پرشیا» که مابخاك ایران اطلاق میکنیم ازهمین کلمه مشتق شده است.

این ناحیه مر کز اقتدار سلاطین هخامنشی است واز پشت جبال پرپیچ وخم همین ایالت بود که کورش بزرك به‌مادها وبعد به‌بابلیها مسلطوغالب شد.

شرحیکه در مقدمه فصل پنجم راجع باوضاع جوی کرمان نوشته شده نسبت بوضع‌طبیعی فارس‌نیز مصداق‌پیدا میکند جزاینکه دراین محل‌اخیرالذ کربارندگی زیادتر ازکرمان میشود واکثر تا کستانهائی که درنقاط کوهستانی این‌ایالت احداث گردیده فقط بوسیله باران مشروب میشود . مراتع فارس بمراتب بهتر از علفزارهای کرمان است .

شیراز کرسی نشین فارس یعنی همان شهریکه «بر کند دل مرد مسافر ازوطنش» درحدود پنجاه هزار نفر جمعیت دارد(۱) ودروسط دره ایکه دوازده میل عرض آنست واقع شده وارتفاع آن نسبت بسطح دریاء ۵۲۰ پا میباشد.

شیراز درزمان استیلای اعراب بایران، اردو گاه آنها بوده ومقر فعلی آن بوسیله محمدبن الحکم بنا شده است که ازطرف حجاج بن یوسف سمت حکمرانی فارس را داشته(۲) وچون آثار وحجاریهای هخامنشی ها وساسانیان درپیرامون آن دیده میشود بطور قطع از ازمنه قبل معمور و آبادبوده است. آثارقلعه بزرگی نیزموسوم به«قلعه بندر» دراین شهر دیده میشود که دارای دوچاه عمیق سنك آهکی استوتااین اواخر هرزنی را که درحین ارتکاب زنا دستگیر میکردند در یکی از آنها میفکندند و گویند اگرمقداری کاه در آنجا ریخته شود دریکی ازنقاط بوشهر نمودار میگردد.این این قلعه محققاً قبل ازظهور اسلام بناشده زیرا حجاریهای آن تقریباً نظیر حجاریهای «مرودشت»است. شیراز این ایام شهرفوق العاده باعظمتی محسوب نمیشود ولی درازمنه گذشته گویا بمراتب آبادتر از زمان حاضر بوده وسعدی شاعر معروف زیاده ازحد بآن ابراز علاقه میکرده چنانکه گوید .

---

(۱) دکتر لارنس لکهارت انگلیسی در کتاب خود موسوم به شهرهای معروف ایران که دراواخر سلطنت اعلیحضرت فقید تألیف نموده جمعیت شیرازرا درحدود ۷۵هزار نفر نوشته درصورتیکه در تاریخ ۲۵ ابان ۱۳۳۵ که ازجمعیت ایران سرشماری عمومی شد تعداد سکنه شهر شیراز ۱۶۹۰۸۸ نفر بوده و چون افزایش جمعیت شهرستانها درهمه جای ایران عمومیت دارد معلوم میشود رعایا و کشاورزان بتدریج ازدهات بمراکز استانها ومردم شهرستانها به پایتخت هجوم میآورند ودرنتیجه دهستانها بایروشهرستانها بطور تصنعی آباد میشود ومتاسفانه دام پروری ومیزان فراورده های کشاورزی رو بنقصان میگذارد . «شهرهای معروف ایران» بوسیله مترجم این کتاب بزبان فارسی ترجمه و در مرداد ۱۳۲۰ چاپ ومنتشرشده است . «م»

(۲) حمدالله مستوفی در صفحه ۱۱٤ کتاب نزهت القلوب مینویسد شیراز را بروایت اصح درزمان اسلام ، محمدبن یوسف ثقفی برادرحجاج بن یوسف ساخت وتجدید عمارتش کرد وبروایتی عمزاده اش محمدبن قاسم بن ابی عقیل تجدید کرد . «م»

دست از دامنم نمیدارند　　خاك شیراز و آب رکناباد

درغربت نیز اینطور بیاد وطن ناله وزاری میکند.

چه‌خوش‌سپیده‌دمی باشد آنکه‌بینم باز　　رسیده بـر سر اللّٰهاکبر شیراز

که‌سعدی ازغم‌شیراز روزوشب گرید　　که شهرهاهمه بازند وشهرما شهباز

حافظ شاعرعرفان مشرب ایران‌نیز دروصف آنجا چنین میگوید :

خوشا شیراز ووضع بیمثالش　　خداوندا نگهدار از زوالش

شیراز بملاحظه‌اینکه مهدعظمت ومرکز نشوونمای سلاطین وپادشاهان‌بزرك ایران‌بوده واجدکمال اهمیت‌است .

دراطراف شهرشیراز قبل‌ازنگارنده نویسندگان معروف قلمفـرسائی نموده و دیگرحاجت‌نیست که اینجانب ازنومندرجات کتب آنانرا تکرارنماید وفقط‌باین‌نکته اکتفا میشود که بازار وارك برای کسانیکه ذوق وسلیقه تماشای آثار باستانی دارند قابل توجه میباشد .

«مسجدبردی» نیز که سکنه‌عیاش وخوشگذران شیراز یعنی تنهامردم نشیط و زنده‌دل ایران در تابستان برای تفریح بباغات آن میروند ارزش آنرا دارد کـه مورد استفاده ومشاهده سیاحان خارجی واقع شود.

این‌شهر درنظر شیرازیها ازهرجهت آراسته وبدون نقیصه‌است ولی اروپائیهای مقیم‌شیراز اغلب به‌تب وبیخوابی مبتلامیشوند . عارضهٔ نقاهت‌من اگرچه دراین‌شهر مرتفع نگردید ولی‌درظرف چندماه توقف ازهرجهت خوش گذشت ومن اکثراوقات خودرا به‌تنیس وچوگان‌بازی سپری مینمودم وعلاوه اقامت فرمانفرما درشیرازحاکی ازاین‌بود که‌کلیه امور بطورعادی جریـان خواهدداشت . اینجانب اکثربامعزی‌الیه ملاقات ودراطراف حوادثی که پس‌ازملاقات کرمان اتفاق افتاده بود مذاکره‌میکردم .

اوایل اوت سرهنك میدوخانم اوبه «کوه‌بمو» که یکی‌از جبال مرتفع شمـال شهراست حرکت کردند وچندروزبعد من نیزبآنها ملحق‌شدم . چادر مارا حوالی‌تنها چشمه‌ایکه دراین کوهستان است برافراشتند وبااینکه این‌نقطه۶۷۰۰پا ارتفاع دارد بازروزها اندکی گـرم بود ولی‌لذت وطعم انگور وانجیرمحل ، این نقیصه را جبران

مینمود . پس‌ازچندروزتوقف ، دستورغیرمنتظره‌ای رسید که‌بیدرنك به‌لرستان‌حرکت کنم . من هم ازلحاظ اینکه مجدداً بسیروسیاحت میپردازم وبالاخص بـرای اینکه بنقطه‌ای ماموریت پیدامیکنم که قبلاً آنجارا ندیده‌ام فوراً بشیراز رفتم واواخر اوت پس‌از تودیع بادوستان و آشنایان باتفاق رئیس نمایندگی وخانم او وچندنفر دیگر از شهر خارج شدم. فرمانفرما نیزاظهار لطف نمود ودر منزل اول که بالنسبه طولانی بود درشگه خودرا باختیارما گذاشت . مسیرما تاچندمیل از کنار نهر کوچك«رکناباد» بود که حافظ دروصف آن چنین‌میگوید .

ز رکناباد ماصد لوحش‌الله که عمرخضرمی‌بخشدزلالش

منزل اول ، بااینکه دردو نقطه ، یکبار برای صرف‌چای ، ویکمرتبه برای‌صرف نهار توقف کردیم بازمثل این بود که پایان ندارد . ساعت یك بعد ازنصف شب که همه مست خواب‌بودیم به «زرقان» رسیدیم .

روزبعد وضع‌جاده برخلاف‌روزقبل‌بود وسواری درجلگه سبزوخرم مرودشت لذت وافری داشت . «بندامیر» که مور(۱) شاعر ایرلندی آنرا توصیف نموده‌وارتفاع آن نسبت بسطح دریا ۰ ۲۰ه پامیباشد درشش‌میلی رزقان واقع‌شده . رودخانه بندامیر عبارت ازنهر بزرك گل آلودی‌است که‌درحدودسی‌ذرع‌عرض آنست وطرفین بایرولخت آن‌انسان‌رادچارشگفتی میسازد. طولی‌نکشید که ستونهای باعظمت‌ابنیهٔ محیرالعقول تخت‌جمشید پدیدار گردید . آثارحیرت‌افزای این‌ناحیه درحدود هشتادصفحه ازکتاب لارد کرزن را اشغال نموده ومن مخصوصاً بقارئین این‌سطور توصیه میکنم که برای آگاهی کامل ازجزئیات امر، بآن تألیف نفیس مراجعه کنند خاصه کسانیکه به‌تخت جمشید میروند اگر خواسته باشند از کلیه قسمتها مستحضر وبااطلاع شوند بـایستی یکجلد از کتاب مزبوررا باخود همراه داشته‌باشند وضمناً ازیکروزهم بیشتردرتخت جمشید توقف نمـایند زیرا شبها آثـار نیاکان ایرانیـان در پرتو مـاهتاب جلـوه مخصوصی دارد .

---

(۱) طوماس مور از بزرگترین شعرای ایرلنداست که در۱۷۷۹ متولد شده‌و در۱۸۳۳ وفات یافته ودرانگلستان وایرلند دارای شهرت زیادی بوده است. «م»

اوایل صبح ، بصفه بزرك تخت جمشید رسیده از کنار مجسمه‌های عظیم‌الجثه دوپیکری که در مدخل طالار گزرسس ونظیر صنایع آشوریهاست به طالار پرسپلیس داخل‌شدیم . بااینکه یك‌قسمت ازمجسمه‌ها زیرخاك رفته معذلك‌نقش‌ونگارعده‌ایکه متجاوزازدوهزارسال‌قبل درعیدنوروزهدایای ذیقیمت‌برای پادشاه پادشاهان‌وشاهنشاه ایران میبرند دربیننده تاثیرغریبی میبخشد .

ازپلکانهای قصر گزرسس که گذشتید بطالاربزرك دیگری میرسید . قصرهفتاد ستون که حاکی از گذشته با مجد وعظمت ایران‌است چشمهارا خیره‌میسازد. عبارات کتاب اشعیای نبی‌یعنی دوجمله معروف «بابل سقوط کرده‌است» و «بابل خراب شده است » درهیچ کجا بمثل این‌نقطه یعنی درقصریکه شاهنشاه ایران ، بزرگان‌کشوررا بحضورپذیرفته‌است درانسان مؤثرواقع نمیشود .

آن طرف قصرخشایارشا ، قصرداریوش واقع شده است که نسبتاً کوچکتر از اولی‌میباشد ولی درعین‌حال آثار آن بهترمحفوظ مانده‌است . راهروهای وسیع‌وسایر تخته‌سنگهای بزرك دیگرحاکی ازاین‌است که این اطاق بزرك مرکز عمارتی بوده که پادشاه در آن بسرمیبرده است . دردامنه تپه ، قصرصد ستون واقع شده که بزرگترین محوطه‌های این کاخ شگفت‌انگیزاست‌ولی متأسفانه‌هیچیك ازستونهای آن تاکنون پابرجانمانده ودراکثرحجاریهای تخت‌جمشید، پادشاه‌جانور دوپیکریراشکار میکند ودرمدخل‌جنوبی، تصویراتباع مختلف‌شاهنشاه ترسیم گردیده . شاه‌روی‌تختی که‌نظیرصندلی دسته‌داراست نشسته وروی سرش‌چتروسایبان افراشته والهه‌اهورامزدا نیز برفراز آن‌بال‌های خودراگسترده‌است .

پس‌از صرف شام درقصر گزرسس ، والتذاذ بی‌پایان از پرتو مهتاب ، بارئیس نمایندگی‌بوشهروخانم او که بهترین فصول‌سال وروزهای خوشی‌را باآنها سپری‌کرده بودم توديع نموده صبح روزبعد مقارن طلوع آفتاب به « نقش‌رستم » واقع درشمال تخت‌جمشید رسیدم . (۱)

---

(۱)دراینجالازم اشت اشاره شود که درسال ۱۹۲٤ میلادی‌پروفسور هرتسفلد
(بقیه درحاشیه صفحه بعد)

حجاریهای ساسانیان اگرشخص آثار جمشیدرا ندیده باشد فوق‌العاده جالب توجه است . قبل‌ازاینکه شرحی دراطراف آثار سلسله ساسانی نگاشته شود باید مختصری راجع به‌دخمه‌های هخامنشیان توضیح داد . رسیدن به‌دخمه‌های مزبور که درمحل مرتفعی واقع شده خالی ازاشکال نیست وگویا اسم نردبان بگوش‌راهنمایان محلی‌نرسیده وهمه اشخاص نیزبوسیله طناب نمیتوانند خودرا ببالا رسانیده بتماشای مقابرهخامنشی موفق شوند . زیردست دخمه‌های مزبور حجاریهای ساسانیان است که به‌هفت قسمت تقسیم شده وباامتیازاتی چندنظیرهمان حجاریهای شاپوراست . مقابل دخمه‌ها ، ساختمان چهارضلعی کوچکی‌دیده میشود ودرسمت غربی آن دو آتشکده واقع شده .

(بقیه ازحاشیه صفحه قبل)

برحسب اشاره دولت‌شاهنشاهی خرابه‌های‌استخررا بازدید و گزارش جامعی راجع‌بوضع کنونی آن تدوین کرده که چهارسال بعدبشکل کتابی بطبع رسیده و آقای مجتبی‌مینوی آنرا بفارسی ترجمه کرده‌اند . برای استحضار ازاوضاع تخت جمشید رجوع‌شودبکتاب مزبور که قسمتی ازآن نیز درجلد دوم تاریخ ایران‌باستان تالیف مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ازصفحه۱۵۷۹ ببعد نقل واقتباس شده‌استدر۱۹۳۰ میلادی نیزدرنیویرك جمعیتی بنام «موسسه‌امریکائی برای هنرها وآثارباستانی‌ایران» تاسیس گردیدو بتشویق مؤسسه مزبور رکفلر ثروتمند معروف امریکا حاضرشد مبلغی برای کاوش‌نقاط‌تاریخی بپردازد . جمعیت مزبور پرفسورهرتسفلد را مامورحفریات تخت جمشید کرد . پرفسور مزبور مشغول حفریات وتعمیرات شد واواخرشهریور۱۳۱۲ در دوگوشه شمال‌شرقی و جنوب شرقی عمارت آپادانای تخت‌جمشید باکتشاف مهمی موفق گردید که عبارت‌است ازچهارلوح‌طلاونقره که درهرگوشه‌ای دولوح‌یکی طلاویکی نقره درجعبهٔ‌سنگی‌محفوظ بوده. در جعبهٔ الواح چهار سکهٔ طلا ودوسکه نقره وجود داشته که روی سکه طلایك کله شیرویك سرگاو درحال حمله‌بیکدیگر نقش شده و روی سکه‌های نقره صورت حیوان بالداری است . الواح تحت نظرمتخصصین وزارت فرهنگ‌بطهران‌حمل گردید. ترجمه خطوط الواح بشرح ذیل است :

داریوش شاه‌بزرك ، شاه شاهان ، پسرویشتاسب هخامنشی، داریوش‌شاه میگوید این سلطنتی است که من دارا هستم ازسکائیاآن طرف سغد تاکوش ازهند تا سپارد آنچه هست اورا مزدا که بزرگترین خدایان است‌بمن عطا فرموده . اورا مزدا مرا و خانه مرا حفظ کناد . «م»

حرارت آفتاب بتدریج روبافزایش‌بود ومانیز بامید اینکه بازهم به‌تماشای آثار گذشته ایران موفق شویم ازسمت راست جلگه پلوار حرکت کردیم ولـی بالاخره حوالی‌غارهای حاجی آبادتوقف ننموده مستقیم روانه«سیوند» وواردتلگرافخانه‌شدیم.

سکنه سیوندرا یك تیره ازعشیره‌لر تشکیل میدهندکه اکثر بوسیله دزدی و راهزنی امرارمعاش میکنند ومعمولااثاثیه والی‌معزولی‌را که ازشیرازبطهران‌مراجعت میکند تاراج مینمایند .

راه «مشهدمرغاب» که سی‌میل امتدادآنست یکی ازطرق جالب توجه ایران میباشد ودرپنج میلی جاده‌ایکه به‌پلوار امتداد دارد به‌جلگه خرم ومصفـائی منتهی میشود که پرازقراء معمور و آباداست و آب وسبزه ودرخت ازهرطرف رژه‌میدهد و درفاصله‌کوتاهی مسافربه مقبره‌کوروش میرسدکه یك‌موقع مورد بحث‌اساتید باستان شناسی ومورخین عالیمقداربوده‌است . نقشه بنا بطورقطع بوسیله یك‌نفرمعماریونانی طرح شده وطالاربزرگی داشته که هنوزپایه دیوار وستونهای سنگی آن دیده‌میشود ومسیودیولافوای (۱) نقشه خیالی آن راکشیده است . محوطه بنا ، روی هفت‌پلکان سنك آهکی قرار گرفته‌که پلکان‌های اولی باریك است وعبور ازآنها خالی ازاشکال نمیباشد ولی پلکانهای بالاعریض‌تراست . دیوارها وسقف‌بنا ازسنگهای بزرگی‌تشکیل گردیده‌که با کمال استادی روی هم سوار کرده‌اند و بـاوجودیکه ایلات وعشایر ، سرب و آهن‌لای شکاف آنها را بیرون‌آورده‌اند هنوز پابرجا میباشد . مدخل مقبره خیلی تنك وباریك و عبور از آن مشکل است و آریان‌آنرا اینطور توصیف میکند : «بالای‌آن خانه سنگی سرپوشیده‌ایست‌که دردخولی آن بقدری کوتاه وباریك است که یکنفرآنهم اگر تنومند نباشد بزحمت ازآن میگذرد » صحن مقبره دارای ده پا وده‌اینچ‌طول وهفت‌پا وشش‌اینچ عرض وشش‌پا وده‌اینچ ارتفاع است . گرد وغبارودود اطراف صحن‌مقبره‌را سیاه‌کرده وجزیك‌کتیبه عربی روی یکی‌ازدیوارها چیزدیگری

---

(۱) دیولافوای از اتباع دولت فرانسه است که‌درجنوب ایران‌کاروشهائی‌نمود ودرحدود ۱۳۰۰–۱۳۰۱ قمری بامساعدت سفیرفرانسه درایران امتیاز استخراج آثار باستانی شوش را ازناصرالدین شاه گرفت واشیاء زیادی کشف و بپاریس‌حمل کرد.«م»

درآن مشاهده نمیشد». آریـان که شرح مسافرت اسکندررا برشته تحـریر کشیده مینویسد کتیبه‌ای که ترجمه آن ذیلا نوشته میشود روی سنك قبر منقور بوده « من کـوروش پسر کامبیز مؤسس شاهنشاهی ایران و پـادشاه آسیا هستم . بر قبر من حسد مبر » .

بعداز ظهر ازخرابه‌های پازارگاد که دارای نقش برجسته کوروش است وبمرور ایام محوونابود شده ونظیر نقش رستم است بازدید بعمل آمد .

ازمشهد مرغاب حرکت وپس ازتقاطع مسیر پنج سال قبل به « ده بید » عزیمت نمودیم . این منزل بملاحظه بعد مسافت برای مسافرخیلی خسته کننده است وچون بین راه مستر جفری رئیس تلگرافخانه که سوار گاری کوچکی بود بمن رسید طول مسافت راه آن اندازه‌هانمودنکرد .درموقع قتل ناصرالدین‌شاه حادثه غریبی برای‌وی اتفاق افتاد وعربهای ساکن این حوالی که فکرمیکرده‌اندتلگرافخانه پرازطلا ونقره است اداره تلگراف را محاصره کرده وچهارصد نفر باچوب وچمـاق وشصت نفر نیز باتفنك تلگرافخانه رامورد تهدید قرار داده‌اند . سربازها وپاسبانهای تلگرافخانه‌نیز حملات آنها رادفع وباتفنك بآنها شلیك میکنند . پس‌از وصول خبر به‌قوام‌الملك که سردسته ایلات وعشایر فارس است یدالله خان سرکرده ایل کوتی مأمور میشود کـه مهاجمین را سرکوب ومتفرق کند .

اسامی اعراب فارس طبق صورتی که مستربلکمن در ۱۹۰۰ برای‌اینجانب تهیه کرده ازقرار زیراست .

نام	نقطه ییلاقی	تعداد خـانوار
لومحمدی	بوانات	۲۰۰۰
مزیدی	»	۲۰۰۰
شیری	»	۵۰۰
غنی	»	۶۰۰
لوردونی	»	۱۰۰

نام	نقطه ییلاقی	تعداد خانوار
بهلولی	بوانات	۱۰۰
قنبری	جلگهٔواقعه درمشرق مشهد مرغاب	۱۰۰
جابری	ده‌بید	۲۰۰
هندی	»	۱۰۰
پیرسلامی	»	۶۰
صفری یاقوچی	»	۴۵۰
نقدعلی	جنوب ده‌بید	۱۰۰
درازی	»	۳۰۰
شکاری	»	۹۰
مهاری	»	۱۰۰
صباحی	»	۱۰۰
قرائی	»	۴۰۰
کوتی(فارسی)	مغرب‌ده‌بید	۵۰۰
کوتی(عبدالیوسفی)	کرگون	۲۵۰
عمله	»	۳۰۰
لبوحاجی	جنوب‌ده‌بید	۲۰۰
عمادی	»	۱۵۰
پلنگی	»	۵۰
ولی شاهی	مشهدمرغاب	۱۵۰
الوانی	»	۲۰۰
بنی‌عبداللهی	»	۱۵۰
خوش‌نامی	»	۵۰
حسنی	مشهد مرغاب	۵۰

نام	نقطه ییلاقی	تعداد خانوار
تگریتی	مشهد مرغاب	۵۰
حنائی	«	۵۰
چهار بنیچه، بوربورو جلودار	«	۲۰۰
لر	«	۱۰۰
علی سعدی	«	۱۵۰

جمع کل ۹۹۰۰ خانوار

تلگرافخانه ده بید ازلحاظ اینکه درارتفاع هشت هزارپا قرار گرفته ومرتفع ترین تلگرافخانه های ایران است شهرت زیادی دارد .من یك روز در محل مزبور توقف وضمناتل خاکی را که میگویند خرابه و بقایای یکی ازشکار گاه های بهرام گور است بازدید نمودم- فراموش نباید کرد که پنیر ده بید فوق العادخوش طعم ومعروف میباشد .

پس ازادامهٔ حرکت ماازآباده که قاشقهای شربت خوری ومنبت کاری آن معروف است ویکی از شاهزادگان صفوی درزمان کریمخان در آنجا محبوس بوده به «شلگستان» وازآنجابه «ایزدخواست» که وسط دره روی سنك قرار گرفته رهسپار شدیم. خانه های ایزدخواست روی صخره بناشده واهالی ازچاهی که آب آن نسبتاً شورولی درعین حال قابل شرب است استفاده میکنند . پلی کـه خانه های روی صخره را به جاده متصل میسازد بهترین وسیله دفاع هر گونه حملات خارجی بغیر ازشلیك آتشبار میباشد.این ایام اهالی ایزد خواست بیشتر در محوطه پشت کوه درجلگه صاف وهمواری منزل کرده اند وچون متوالیا بچه های خرد سال از روی منازل بالای صخره بـه پائین دره میافتاده اند اهالی محل ازسکونت بالای صخره منصرف شده اند.

ایزد خواست آخرین نقطه خاك فارس است وهنگام ورود به،مقصود بیك، پیشکار ظل السلطان باستقبال ما آمد وتااصفهان همراه مابود. پس ازعبوراز «قمشه» به «مهیار» کـه آخرین منزل بین راه شیراز و اصفهان است ورود ودر کاروانسرای آنجا منزل کردیم .کاروانسرای مهیار عبارت از یك بنـای دو طبقه است و بمراتب قشنگتر از کاروانسرای برازجان میباشد. صبح زود ازمهیار حرکت و نهـار را در «قلعه شور»

صرف کردیم. در اینجا مسترود نیز که ازشیرازمیامد باینجانب رسید و ازپل خواجو که ازابنیه ممتازی است که روی زاینده رود بناشده وازخیابانی که طرفین آن‌درخت چنار غرس گردیده وازوسط بازار روانه قنسولخانه انگلیس شدیم.

نظر باینکه اوضاع اصفهال ازطرف نویسندگان وسیاحان دیگر بطور مشروح توصیف‌شده است نگارنده فقط بمختصر اشاره‌ای‌قناعت‌میکند. سی‌وسه پل‌وپل‌خواجو که درمنتهی‌الیه چهارباغ کهنه ونو قرار گرفته درسرتاسردنیا بواسطه زیبائی‌معروف میباشند وچهلستون نیز که شاهد مجد وعظمت گذشته ایران است ازپیشرفت صنایع دورهٔ درخشان سلاطین صفویه حکایت میکند. دراینجا باید اعتراف کرد که هیچیك از آثار گذشته اصفهان مثل‌میدان‌شاه که‌هنوز دروازه‌های سنگی چوگان بازی‌طرفین آن‌پابرجاست درنگارنده نفوذ وتاثیر نکرده است .

هنگام توقف اصفهان ، دوبار باظل‌السلطان (۱) که یکمرتبه افتخار صرف شام بامعزی‌الیه نصیب نگارنده شد ملاقات‌بعمل آمد . این‌شاهزاده که دربسیاری‌ازصفات نظیر شاه شهید است وبذله گوئی و مطایبه او درجلسه اول‌ملاقات معلوم میشود، از نگارنده پذیرائی گرمی بعمل آورد واطلاعات اوراجع باوضاع بین‌المللی ومراقبت وی‌برای حفظ امنیت منطقه ماموریت خود قابل تمجید میباشد. من ومسترود دو سه مرتبه‌هم‌از ابنیه قدیمی جلفاکه محلهٔ ارمنی نشین ومرکز مؤسسه مرسلین انگلیسی ودردست راست زاینده رود واقع شده‌است بازدیدنمودیم اگرنسبت‌به‌اوضاع بهداری جلفا مراقبت‌بعمل بیایدبخش زیبائی‌استولی رایحه عفنی‌که موقع عبوراز کوچه‌های آنجا استشمام میشودمسافر رابیاد شوشترمیاندازد. اکثرجوانهای جلفا درهندوستان

---

(۱) سلطان مسعودمیرزا ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه است که روزبیستم صفر۱۲٦٦ درجهان‌آمده وشب۲۳ رمضان ۱۳۳٦قمری چشم ازجهان‌پوشیده است . برای اطلاع ازتجاوزات ودست اندازیهای او بآثار تاریخی اصفهان رجوع شود به مقالهٔ مفصل مترجم این کتاب درشماره چهارم وپنجم سال پنجم مجلهٔ یادگارو کتاب «تاریخ‌اصفهان‌وری» تالیف‌دانشمند فقید جابر انصاری وفصل‌یازدهم ودوازدهم سفرنامه هانری رنه دالمانی ترجمه آقای فره‌وشی (مترجم‌همایون). «م»

تحصیل نموده وچون بعضی از خانواده‌های این محل از ارامنه مقیم آن کشور مدد معاش میگیرندجوهر واستعدادذاتی آنها ازبین رفته وبه‌مساعدت دیگران متکی شده‌اند

اواسط سپتامبر نقشه مسافرت اینجانب تغییر پیدا کرد و دستور رسید سریعاً به‌سیستان حرکت کنم. روز بعدبه‌ودنیز دستور داده شدکه اوهم باتفاق من عزیمت نماید. وصول دستور ثانوی‌برای هر دونفر ماموجب‌مسرت بود وچون‌مشارالیه مامور کارهای تلگرافخانه وپیداکردن راهی بود که ازگردنه قهرود عبور نکند او دو سه روز زودتر برای انجام وظیفه محوله حرکت‌کرد تابعد من باوملحق شوم.

شب قبل ازحرکت،ازمسیو دمرگان(۱) که عازم شوش وتجدید کاوشهای آن حدود بود ملاقات کردم وروزبعد ازاصفهان‌عازم سفر دور ودراز سیستان شدم.

---

(۱) دمرگان‌فرانسوی ازعلمای باستان شناس فرانسه است که درسال۱۴۱۶-۱۳۱۷ قمری بشوش رفت وازجمله‌همراهان او کشیش شیل‌بود که درتاریخ قدیم وآثار باستانی ایرانی بویژه زبان ایلامی مهارت زیاد داشت. ایندونفردرشوش اشیاء نفیس زیادی کشف وبفرانسه حمل‌نمودند که اینك درموزه «لوور» درتالاربزرگی موسوم‌به تالار ایران مایه‌آفرین تماشاچیان است. ازمیان پنجهزارقطعه‌اشیاء ذیقیمت که‌دمرگان در۱۸۳ صندوق به پاریس حمل نموده ازهمه مهمتراستوانه«هامورابی» پادشاه کلده و ایلام است که قوانینی‌به بدنه‌آن نوشته شده وقریب سی قرن‌قبل ازهجرت‌درایران‌معمول بوده است.

سفرنامه‌دمرگان‌بوسیله‌آقای جهانگیر قائم‌مقامی ترجمه ودرسال۱۳۳۵ درتهران طبع ومنتشرشده‌است.

ای رفته بچوگان قضا همچون گو
چپ میخور وراست میرو وهیچ مگو
کانکس که ترا فکنده اندرتك و پو
او داند واو داند واو داند واو

عمرخیام

فصل بیست و نهم

چوگان بازی در ایران

بازی گوی وچوگان درایران باندازه‌ای قدیمی است که یکی ازسخن‌سرایان معروف گفته است گوی از بدو آفرینش جهان، مورد لطمه چوگان بوده است. در این فصل قصداینستکه شرح نسبتاً مشبعی دراطراف چوگان بازی درایران وچگونگی آن ازابتدا تاقرن هیجدهم به‌رشته تحریر کشیده شود.

قدیمی‌ترین ذکری که در کتب تاریخ ازچوگان بازی‌بعمل آمده، در «کارنامه اردشیربابکان» است ولی آنزمان‌نیز بازی‌مزبورتازگی نداشته ومیتوان گفتهٔفردوسی‌را راجع باینکه‌چوگان‌بازی‌ازمدتها باینطرف‌یعنی‌ازهمان‌اوایل‌بین‌مردم‌ایران‌واهالی‌توران رایج بوده مقرون بحقیقت دانست. بدواً لازم‌است‌شرحی دراطراف چگونگی وطرز بازی موردبحث نوشته شود. گوی همیشه بیك شکل ویك‌اندازه بوده ولی‌چوگان بدوصورت درآمده است. دراوایل امرچوگان شبیه دال فارسی‌بوده ویابعبارةاخری

شکل قاشق خردل خوری برزگی را داشته‌است . در آن‌اوان بـازی کنندگان گوی‌را باچوگان خودبشدت هرچه تمامتر بهوا میافکنده وبعد باسرقلابی شکل‌چوگان، دو مرتبه آنرا میگرفته‌اند . بعدها هرسمت میدان را بچهارنفرتخصیص داده وهریك از طرفین بازی سعی‌میکرده‌اندکه گوی را از دروازه حریف خارج کنند . برای روشن شدن موضوع لازم‌است چندبیت از شاهنامه فردوسی راجع به چوگان بازی سیاوش پدر کیخسرو نقل واقتباس وضمناً تذکر داده شود که «شاه کیخسرو» حتی در قرن هفتم قبل‌ازمیلاد یعنی زمانی که‌احتمال میرود زندواوستا نوشته شده‌یکی ازقهرمانان تاریخ افسانه‌ای ایران‌بوده است .

سیـاوش چنین گفت کای نـامجوی — از ایشان کـه یارد شدن پیش گوی
همه یـار شـاهند و تنهـا منم — نگهبـان چوگـان اینهـا منـم
گرایدونکه فرمان دهد شهریار — بیـارم بمیدان از ایران سوار
مرا یـار بـاشند در زخم گوی — برانسان کـه آئین بود بردور وی
سپهبد چـو بشنید از او داستـان — بدان داستـان گشت همداستان
سیاوش از ایرانیـان هفت مرد — گزین کرد شایسته اندر نبرد
خروش تبیره ز میدان بخـاست — همی خاك بـاآسمان گشت راست
از آوای سنج ودم کرنـای — توگفتی بجنبید میدان زجـای
فکندنـد گـوئی بمیدان شـاه — برآمد خروش دلیران بمـاه
سپهـدار گوئی ز بـالا بـزد — بابر اندر آمد چنان چون سزد
سیـاوش برانگیخت اسب نبرد — چوگوی اندر آمد نهشتش بگرد
بزد همچنان چون بمیدان رسید — برانسان که از چشم شد نـاپدید
بفـرمـود پس شهریـار بلنـد — کـه‌گوئی بنزد سیـاوش برنـد
سیاوش برآن گوی برداد بوس — برآمد خروشیدن بوق وکوس
سیـاوش بـاسب دگر برنشست — بینداخت آن‌گـوی لختی زدست
پس آنگـه بچوگـان براو کارکرد — چنـان شدکـه بـاماه دیدار کرد
زچوگان او گوی شد نـاپدیـد — تو گفتی سپهرش همی بر کشید

بمیدان یکی مرد چونان نبود — کسی را چنان روی خندان نبود
از آن گوی خندان شد افراسیاب — سر نامداران برآمد زخواب
بآواز گفتند هرگز سوار — ندیدیم برزین چنین نامدار
کی نامور گفت از اینسان بود — هرآنکس که بافر یزدان بود(۱)

درسر گذشت اسکندر کبیر نیز به گوی وچوگان باینطریق اشاره شده که پادشاه ایران گوی وچوگان مرصعی برای فاتح یونان بارمغان فرستاد ومشارالیه رابآن بازی ترغیب نمود .

اسکندرهدیهٔ مزبوررا پذیرفت ودرپاسخ پیام فرستاد که کره ارض بمثابه گوی وخود او بمنزله چوگان است . بامراجعه بداستان اسکندرصدق گفتاروی ثابت ومعلوم میشود چگونه او گفتهٔ خودرا به انجام رسانید .

درتاریخ پارتیان که تاپانصدسال بعد از مرگ اسکندر درایران سلطه و اقتدار داشته‌اند شرحی که حاکی از علاقمندی آنها بچوگان بازی باشد دیده نمیشود ولی بعدها یعنی درعهد ساسانیان چوگان بازی خیلی شیوع ورواج یافته است . درکارنامهٔ اردشیر بابکان نیز نوشته شده‌است که اردشیر نزد اردوان رفت ودرنخجیر گاه ومیدان چوگان بازی فرزندان وی شرکت نمود واز آنها گوی سبقت‌را ربود .

وقتی باردشیر خبرداد ند که اورا فرزندی است بنام شاپور که چندسال ازسنین عمراومیگذرد اوبوسیله گوی وچوگان محبت پدر وفرزندی وجربزه ولیاقت شاپوررا مورد آزمایش قرارداد، باین معنی که دستورداد شاپور باعده‌ای بچوگان بازی مشغول شود وبعد گوی‌را نزدیك اوبیندازند تاببیند کدام‌یك ازبازی کنندگان ازابهت پادشاه خائف نمیشوند و گوی‌را تانزدیك اوتعقیب میکنند . پس چنین کردند وشاپور دوید و گوی‌را ازنزدیك اردشیر بوسط میدان انداخت وبدینوسیله جربزه شاهزادگی خودرا بمنصه بروزرسانید (۲)

---

(۱) دراصل کتاب ترجمه انگلیسی اشعارفردوسی درج شده بود ودر ترجمه عین آن اشعار ازصفحات ۵۲۳ و۵۲۴ جلد اول شاهنامه چاپ خاور اقتباس گردید. «م»

(۲) برای آگهی ازتمام داستان رجوع کنید به صفحه ۱۲۰ جلد چهارم شاهنامه چاپ خاور .
«م»

۸ - چوگان بازی سیاوش

روبروی صفحهٔ ۳۵۲

TOSHIBA

Leading Innovation »»»

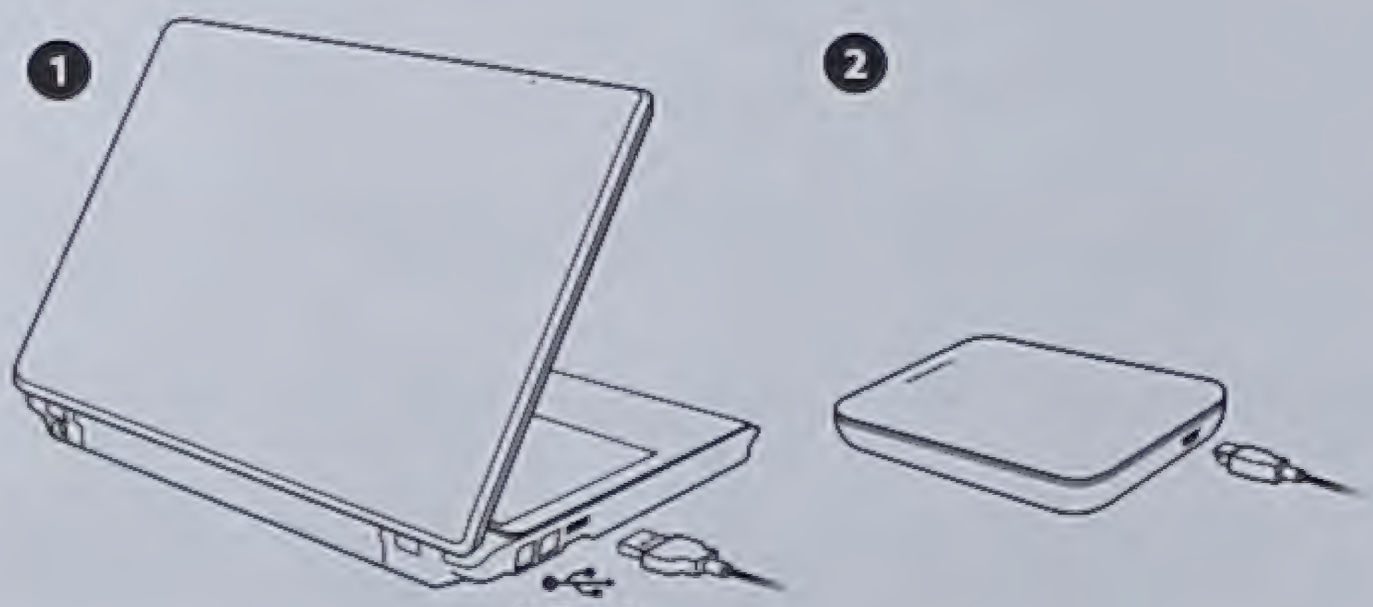

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1

درزمان شاپوردوم قرداغ نامی پادشاه اشوربوده ودرموقعیکه وی بچوگان بازی اشتغال داشته یکی از رهبانان مسیحی موسوم به‌ابدیشو (عبدالمسیح) ازوسط میدان عبورمیکند وسواران باومیپیچند ، او نیزدستهای خودرا بشکل چلیپا میسازد ودر نتیجه گوی بزمین چسبیده دیگرحرکت نمیکند ، پس ازمشاهدهٔ این عمل خارق العاده قرداغ واتباع وی همگی بآئین مسیح میگروند.

بهرام گوررا نیز که از سلاطین شکار دوست ساسانی است میگویند سه‌نفر آموزگارداشته که یکی خواندن ونوشتن ودیگری شکاروسومی چوگان بازی وتیر اندازی باوتعلیم میدادند . (۱)درتاریخ طبری (۲) نیزاین قسمت ازمندرجات شاهنامه تائید گردیده است .

خسروپرویز نیز که بداستان عشقبازی او با شیرین، اکثر شعرای ایران اشاره کرده‌اند به‌چوگان بازی علاقه مفرطی داشته ودرزمان این پادشاه یااند کی قبل ازاو زنها نیزدربازی مزبور شرکت میجسته‌اند .

نظامی گنجوی شاعرمعروف ایران میگوید .

دگر روزینه کز صبح جهانتاب — طلی شد لعل برلولوی خوشاب
یزك داری زلشگرگاه خورشید — عنان افکند بربرجیس وناهید
همان یك‌شخص کین‌راساز کرده — همان انجم گری آغاز کرده

---

(۱) اشاره باین اشعار فردوسی است .

سه موبد نگه کرد فرهنگجوی — که‌درشورسان شان بدی آبروی
یکی تا دبیری بیاموزدش — دل از تیرگیها بر افروزدش
دگرآنکه نخجیر بازان ویوز — بیاموزدش کان بود دلفروز
سه‌دیگر که‌چوگان‌وتیرو کمان — همان گردش تیغ بابد گمان

رجوع کنید به صفحه۱۹۹ و۲۰۰ جلد چهارم‌شاهنامه چاپ خاور . «م»

(۲) مولف تاریخ طبری ابوجعفرمحمدبن جریر ازاهل آمل طبرستان است که درسال۲۲۵هجری متولد شده ودرسال ۳۱۱ ه . وفات کرده است . ترجمه آلمانی آن قسمت ازتاریخ مزبور که مربوط بدورهٔ ساسانیان است ازطرف پرفسورنولدکه بسال ۱۸۷۹ میلادی درلیدن چاپ شده است . رجوع شود به صفحه ۱۹ تاریخ ادبی ایران تالیف پرفسوربرون ترجمه آقای علی پاشا صالح استاد دانشگاه «م»

چوشیر ماده آن هفتاد دختر — سوی‌شیرین شدند آشوب درسر
بمردی هریکی اسفندیاری — به تیر انداختن رستم سواری
بچوگان خود چنان چالاك‌بودند — که گوی ازچنبر گردون‌ربودند
خدنك ترکش اندر سروبستند — چوسروی‌برخدنك زین نشستند
همه برقع فروهشتند برماه — روان‌گشتند سوی خدمت شاه
برونشد حاجب شه بارشان داد — شه آنکاره دل درکارشان داد
نوازش کرد شیرین را وبرخاست — نشاندش‌پیش‌خود برجانب‌راست
چه‌دید الحق بتانی شوخ ودلبند — سرائی پرشکر شهری پرازقند
وزان غافل که زور وزهره دارند — بمیدان از سواری بهره دارند
زبهر عرض آن مشگین نقابان — به نزهت سوی‌میدان‌شد شتابان
چو در بازیگه میدان رسیدند — پریرویان ز شادی میپریدند
روان‌شد هرمهی چون آفتابی — پدید آمد زهر کبکی عقابی
چوخسرو دیدکان مرغان دمساز — چمن را فاخته‌اند وصیدرا باز
بشیرین گفت هین تارخش تازیم — براین پهنه زمانی گوی بازیم
ملك‌را گوی درچوگان فکندند — شگرفان شوردرمیدان فکندند
زچوگان گشته بیدستان‌همه‌راه — زمین‌زان بیدصندل سوده برماه
بهرگوئی که بردی بادرا بید — شکستی‌درگریبان گوی‌خورشید
زیکسو ماه بود واخترانش — زدیگر سوشه و فرمانبرانش
گوزن و شیربازی مینمودند — تذرو و باز غارت میربودند
گهی‌خورشیدبردی گوی‌و گه‌ماه — گهی‌شیرین گرودادی و گه شاه(۱)

اشعار دلپذیر فوق حاکی ازاین‌است که عده بازی کنندگان دودستهٔ مبارز از چهارنفرمتجاوز بوده ولی به‌عقیده نگارنده بازی «شیرین» ودختران دیگر،مسابقه نبوده بلکه باهم ممارست وتمرین میکرده‌اند زیرا ازمفاد اسناد بعداینطور استنباط

(۱) اصل اشعار ازخسروشیرین نظامی چاپ ارمغان صفحه ۱۲۱ ببعد نقل و اقتباس گردید. «م»

میشود که تعداد بازی کنندگان هردسته‌ای دراین تاریخ نیزمثل‌زمان سابق چهارنفر بوده‌است .

دراوان استیلای اعراب ایرانیها مجالی برای ادامهٔ این‌بازی باستانی نداشته‌اند ولی تدریجاً دراواخر قرن دوم اسلامی بازی مزبور بازمتداول گردیده و درحالات هرون‌الرشید نوشته‌اند خلیفه بقدری کوتاه‌بود که ازروی اسب نمیتوانست چوگان‌را به گوی برساند .

درقرن بعدنیزیعنی درزمان عمرولیث صفاری چوگان‌بازی شیوع پیدا کرده و ذیلا یك‌فصل ازقابوس نامه که درضمن حاوی مقررات‌بازی مزبوراست نقل‌میگردد:

«بدان ای پسر که اگرنشاط چوگان‌زدن کنی مادام عادت‌مکن که بسیارکس را ازچوگان زدن بلارسیده است .

حکایت ، چنین گویند که عمرولیث بیك‌چشم نابینابود . چون امیر خراسان شدروزی بمیدان‌رفت که گوی‌زنداورا سفهسالاری‌بود«ازهرخر»نام . این‌ازهرخر بیامد و عنان اورابگرفت و گفت : نگذارم که تو گوی‌زنی وچوگان‌بازی ، عمرولیث گفت چونست که شماکوی‌زنیت ورواداریت وچون من‌چوگان‌زنم رواننداری‌ازهر گفت ،از بهر آنك مارا دوچشم‌است‌اگر گوی درچشم‌ما افتدبیك‌چشم کورشویم ویك‌چشم‌بماند که بدوجهان روشن به‌بینیم وتویك‌چشم‌داری اگراتفاق بدرا یك گوی بدان‌چشم‌افتد امیری‌خراسان‌را بدرود باید کرد . عمرولیث گفت بااین‌همه خری‌راست گفتی‌پذیرفتم که تامن زنده‌باشم گوی نزنم .

امااگردرسالی دوبار نشاط چوگان باختن کنی روا دارم ولکن سواری کردن بسیار نباید که مخاطرهٔ است صدمه ، سوارهشت بیش نباید : توبرسریك‌میدان بیای ویکی باخر میدان وشش درمیان میدان گوی میزنند هرگاه که‌گوی بسوی توآید گوی‌را بازگردان واسب بتقریب‌همی‌ران اما اندرکروفرمباش تاازصدمه ایمن‌باشی. اینست طریق چوگان زدن محتشمان وبالله‌التوفیق » (۱)

---

(۱) اصل حکایت از صفحه۶۷ قابوسنامه چاپ دانشمند معظم‌آقای سعید نفیسی اقتباس شد . «م»

بامطالعه مندرجات قابوسنامه که در بالا نقل گردید بخوبی استنباط میشود که عدهٔ هر دستهٔ مبارز چوگان‌بازی همان چهار نفر بوده که قبلا بآن اشاره‌شد .

یك‌قرن بعداز عمر ولیث چوگان‌بازی باعث قتل یکی ازسلاطین سامانی شده وعبدالملك بواسطه سقوط ازاسب در ۳۵۰ هجری (۹۶۱) در گذشته است.ازغزنویان ، مسعود بااین‌بازی مخالف‌بوده ومیکوشیده است تاچوگان‌بازی موقوف ومنسوخ‌شود ولی خوشبختانه به‌مقصود خود نایل نمیگردد .

درقرن دوازدهم اسلامبول مرکز بازی مورد بحث‌بودواین‌موضوع‌را،سیناموس بتفصیل شرح داده‌است . «نورالدین» دشمن بزرك چلیپائیان‌بقدری باین بازی‌اشتیاق داشته که گاهی شبها نیزمشعل برافروخته وبازی میکرده است . صلاح‌الدین نیز از طرفداران‌جدی چوگان‌بازی‌بوده وجای‌تاسف‌است که چلیپائیان این‌بازی‌راازمعاندین خود تعلیم نگرفته‌اند

درقرن چهاردهم ، تیمور نمایش فجیعی دردمشق داده و سپاهیان وی سرهای ازبدن جداشدهٔ مردم شهررا بجای گوی مورد استفاده قرار داده‌اند . در آثار سعدی که قبل‌ازحمله تیمورمیزیسته ودراشعار حافظ که آن مصاحبه تاریخی‌را باتیموربعمل آورده (۱) مکرر باین بازی اشاره شده‌است و برای نمونه چندفرد شعر ازهریك‌نقل میشود .

سعدی گوید :

پستان یار درشکن زلف تابدار　　چون**گوی** عاج‌درخم**چوگان** آبنوس

---

(۱) دولتشاه سمرقندی درتذکرهٔ خودمینویسد (چاپ لیدن‌ص۳۰۵) که تیمور درسال۷۹۵ه . یعنی درسفردوم خود به‌شیراز باحافظ ملاقات و باو اعتراض میکند چرا سمرقند وبخارائی‌را که او بزحمت فتح‌وتصرف نموده اواین طورسهل وساده‌وبرایگان بیك ترك شیرازی بخشیده‌است

اگرآن ترك‌شیرازی‌بدست‌آرد دل‌مارا　　بخال هندویش‌بخشم سمرقندو بخارا را

حافظ درپاسخ میگوید نتیجهٔ همین‌حاتم‌بخشی‌های بیموردداست که من‌بچنین‌روزی‌افتاده‌ام خاورشناس معروف، پرفسور برون انگلیسی معتقد است که‌این ملاقات درسفراول تیمور به‌شیرازیعنی درسال۷۸۹ه . اتفاق افتاده‌است . رجوع کنید به‌ص۳۰۹تاریخ‌ادبی ایران تألیف برون‌ترجمه جناب آقای علی‌اصغرحکمت «م»

☆☆☆

هردل سوخته کاندر خم زلف توفتاد گوی ازان به‌نتوان‌درخم‌چوگان دیدن

حافظ گوید :

هر که‌دل درخم‌چوگان سِ زلف توبست لاجرم گوی صفت بی سروپا میگردد

☆☆☆

خسروا گوی فلك درخم چوگان‌توباد ساحت‌کون ومکان عرصهٔ میدان توباد

سرانتونی شرلی که از سیاحان معروف زمان جیمز اول پادشاه انگلستان بوده وموفق شده است رگ خواب شاه عباس را بدست آورد شرح جالب توجهی راجع بچوگان بازی مینویسد که بعقیده‌نگارنده قدیمی‌ترین شرحی‌است که دراینموضوع بزبان انگلیسی نوشته شده‌است . « شاه درحالیکه بوق و کرنا مینوازندواردمیدان میشود ودوازده نفرازهمراهان او بدودسته منقسم وهرشش نفریك طرف‌میدان‌مستقر میگردند . سوارها هرکدام چوبی در دست‌دارند که سر هریك،قطعه چوب دیگری نصب گردیده و به‌چکش شباهت دارد،چابك سواران میکوشندکه بااین چوب‌دستیها کـه آنرا چوگان میگویندگوی را ، همانطوریکه دربازی فوتبال انگلیسها معمول است ، ازدروازه حریف خارج کنند(۱) . » (سیاحتنامه برادران شرلی . صفحه۷۰)

شاردن(۲) نیز که در دورهٔ بعددراصفهان بوده چوگان‌بازی میدان شاه‌اصفهان

---

(۱) برای اطلاع ازعلاقه شاه عظیم‌الشأن صفوی بچوگان بازی رجوع کنید بجلد دوم «زندگانی شاه‌عباس اول»صفحه۳۰٤ تالیف آقای نصرالله فلسفی . «م»

(۲) شوالیه ژان‌شاردن جهانگرد فرانسوی متولد سال۱٦٤۳در شهرپاریس ومتوفی‌سال۱۷۱۳میلادی درشهر لندن ازسال۱٦٦٥بعشق‌سیروسفروبرای تجارت‌الماس بهند شرقی رهسپارشده ودرطی این‌مسافرت ازایران عبور کرده ودرزمان سلطنت شاه عباس دوم مدت شش‌سال دراصفهان رحل‌اقامت افکنده است .

شاردن درسال۱٦۷۰میلادی بپاریس مراجعت کردو پس‌ازطبع کتاب«تاجگذاری شاه‌سلیمان»مجددا باصفهان رفت‌وچندین سال‌در آنجاتوقف کرد وسپس عازم‌هندوستان شد ودرسال۱٦۷۷میلادی باروپا برگشت‌ودرانگلستان‌مستقر گردید . شارون‌یادداشتهای مسافرت خودرا به‌چهاربخش تقسیم‌نموده وهریك‌را جداگانه‌بطبع رسانیده‌است . جلد

بقیه درحاشیهٔ صفحه بعد

را که ۵۶۰ مترطول و ۱۷۰ مترعرض آنست ودروازه‌های سنگی طرفین میدان تابامروز نیزپابرجا میباشد چنین توصیف میکند . «برای بازی چوگان چندنفراسب سواربدو دسته مساوی تقسیم شده وهردسته‌ای جهد میکند که گوی را باچوگان از وسط دو ستون سنگی که در انتهای هرسمت میدان نصب شده است خارج کند واگر کسی اشتباهاً چوگان رابپای اسب بزند مورد طعن وتمسخرواقع میشود . چوگان بازان ورزیده آنهائی هستند که مستقیم وچپ وراست تاخت کنند وغفلتاً نیزبرگشته گوی را دنبال نمایند. تعداد هردسته‌ای هم ازپانزده الی بیست نفرتجاوز نمیکند» ارتفاع میله‌های سنگی طرفین میدان شاه اصفهان نه پاومسافت بین هردوستونی بیست وچهارپا میباشد.

پس ازانقراض سلسله صفویه کشورایران درمعرض تاخت وتازبیگانگان وبعد محل کشمکش های داخلی واقع شدومردم از آن پس به‌چوگان بازی نپرداختند . سرجان ملکم میگوید که چوگان بازی درقرن هیجدهم در اسکاتلند متداول وشایع شد . در ۱۸۹۷ چوگان بازی بوسیلهٔ من در طهران رواج گرفت وسرمورتیمر دوراند نیز فوق العاده باین بازی ابرازعلاقه میکرد واینك کوه باعظمت دماوند ازنو ناظربازیکنانی است که دردامنه آن چوگان بازی میکنند . درشیراز و کرمان هم چوگان بازی بتشویق نگارنده کاملا معمول گردید وجمعیت زیادی بآن علاقمند شده‌اند .

بقیه ازحاشیهٔ صفحه قبل

اول شامل یادداشتهای روزانه‌ایست که او راجع به‌مهمترین حوادث ومشاهدات خود از پاریس باصفهان نوشته وجلددوم مربوط باوضاع واحوال پایتخت صفویه (اصفهان) وجلد سوم راجع باوضاع عمومی کشور شاهنشاهی ایران است ودر جلد چهارم مذهب وادیان مختلف اهالی این مملکت موردبحث قرار گرفته است . آن قسمت ازسفرنامه شاردن که مربوط به‌شهراصفهان است ازروی نسخه چاپ امستردام متعلق به کتابخانه کلیسای ارامنهٔ جلفای اصفهان بوسیله آقای حسین عریضی مدیر محترم دبیرستان ادب ترجمه وبعنوان ضمیمهٔ سالنامه دبیرستان نامبرده درشهریور ۱۳۳۰ دراصفهان چاپ ومنتشرشده است . آقای محمدلوی عباسی نیز تاکنون دوجلداز « سیاحت نامهٔ شاردن » را ترجمه وطبع کرده‌اند . یکی از دوستان موثق میگفت هرچهارجلد سیاحتنامه شاردن بدستور مرحوم حاج علیقلیخان سرداراسعد ترجمه شده که نسخهٔ خطی آن در تصرف فرزندارشد اویعنی شادروان جعفرقلیخان سرداراسعد بوده وبعداز مرك اومعلوم نیست به‌چه‌سرنوشتی دچار گردیده است . «م»

فصل سی ام

از اصفهان بسر حد بلوچستان انگلیس

ازاصفهان به‌یزد اولین منزل‌بین‌راه گلناباد یعنی محل آن کارزار شرم آوریستکه درقرن هیجدهم بوقوع پیوسته است . دراین محاربه افواج‌سلطان ضعیف‌النفس‌صفوی ازسپاهیان افغان‌که درحدود بیست هزارنفر بودند شکست خوردند ومهاجمین قبل ازاینکه کشته ویا ازایران خارج شوند متجاوز ازیك ملیون نفوس ایران را رهسپار دیارعدم ساختند وضربتی بدودمان‌صفوی وارد آوردند که دیگر کسی‌از آن‌خانواده قدعلم‌نکرد . از گلناباد بآنطرف مسیرما ازمیان جلگهٔ خشك وبایری بودکه بسمت مشرق امتداد داشت ودر کوهپا خط سیر۱۸۹۵را تقاطع مینمود . پس ازعبورازطرق مرتفع کوهستانی ، یك‌روز دربین راه‌توقف نموده ضمناً بانصرالله خان ازکوه بلندی موسوم به کوه سارو بالارفتیم تااز فراز آن اوضاع جغرافیائی‌اطراف رامشاهده‌وراهی برای‌امتداد سیم‌تلگراف پیدا کنیم .

درنائین نیزیك روزتوقف نمودم‌تامجدداً مسترودبنگارنده‌ملحق‌شود ودرجوار

یکی‌ازمقابر بزرك آنجا حاج آقاحسین نامی‌راکه اززهاد باتقوی ودنیا دیده بود ودر ۱۸۹۹ وفـات یافت ملاقات نمودم. حاج آقـاحسن میگفت این مقبره آرامگاه حاج عبدالوهاب است که درموقع عبورعباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه ، بملاقات وی رفته و ازفرزندان اوتقاضا کرده‌است که شمشیرهای خودرا باونشان دهند ، ازمیان‌فرزندان عباس‌میرزا فقط محمدمیرزا مسؤل اورا اجابت مینماید وپیرپیش گوئی میکندکه این شاهزاده بتخت سلطنت جلوس خواهد کرد ، درضمن مذا کرد ، نصرالله خان‌که مثل سایراشخاص‌تربیت‌شده ایران باین‌قبیل اشخاص وارسته بانظربدبینی مینگرد خطاب به‌پیر گفت که متجاوز ازدوهزارسال قبل ، بشهادت نقوش تخت‌جمشید ، ایرانیهاروی صندلی می نشسته انـد در حالیکه این ایام دنبال مادیات بوده ولی بتدریج به معنویات پی‌برده واروپائیها تازه امروزبمرحله اولیه آنها رسیده‌اند.

قضیه قابل تذ کری‌که درنائین اتفاق‌ا فتاد همان‌رفتار جوان‌ارمنی بیست ودو ساله‌ای بود که‌وودازجلفـا بعنوان‌حسابدار استخدام‌کرده بود . این جوان ترسو در هندوستان تربیت شده‌بود وبااینکه هنوزیکهفته ازمسافرت وی‌بیشتر نمیگذشت باز بیاد وطن تضرع وزاری میکرد ودرمفارقت پدرومادر خود مثل ابربهار میگریست بقراریکه میگفتند وی‌ازهمان منزل اول درصدد مراجعت‌بوده ولی ازترس برنگشته وشبها نیز بمستخدمین دیگـر مبلغی میپرداخته است تادور او بخوابند وازسوء قصد احتمالی دیگران بجان اوجلو گیری بعمل آورند . درنائین دیگر کاسه صبروی‌لبریز شد وبدامن نصرالله‌خان افتاد و گفت هروقت من مسافرت میکنم مادر سالخورده ام ازمحوطه منزل تامراجعت من‌خارج‌نخواهدشد . این‌اولین مرتبه‌ای بود که‌درمسافرت مـا بایك‌نفر ارمنی که باوجود انتساب بیکی‌ازخانواده‌های محترم کلکته ، اظهـار ترس ووحشت میکرد سروکار پیدا کرده بودیم وبالاخره تصمیم گرفتیم ویرا باتفاق یك‌پاسبان ویك‌نفرفراش باصفهان‌ءودت داده خودرا ازشراین مردجبون خلاص کنیم.

ازنائین به‌یزد و کرمان برای‌اینکه‌به‌همسفرخود بهترین‌راه امتدادسیم‌تلگراف را نشان داده باشم همان شاهراه معمول را پیش گرفتم . درحجت اباد یك‌منزلی‌یزد، مستراستیورت فرگوسن ، رئیس بانك‌شاهی ، به‌استقبال آمد وحاکم‌محل نیزدرشکه

خودرا تاخارج شهر برای‌ما فرستاده‌بود .

تعداد انگلیسهای مقیم‌یزد دراین‌تاریخ از۱۸۹۵ که من‌بآنجا رفته‌بودم بیشتر بود ودکتروایت ، ازاعضای مؤسسه مرسلین انگلیس‌وخانم او،دریزد سکونت‌داشتند وبواسطهٔ زحماتی که برای بهبود بیماران شهر وحومه میکشیدند ، نفوذ اروپـائیها روبافزایش بود .

در۱۷ اکتبر پس‌از توديع باهموطنان مهربان خود ازیزد حر کت کردم . در «سریزد»چندتن‌نظامی که‌والی کرمان آنهارا فرستاده‌بود بمارسیدندواگر نیامده‌بودند مسلماً مخمصه‌بزرگی‌برای‌ماپیش‌میامد. یکی‌ازسواران هندی‌اینجانب،موقعی که‌اسب خودرا آب میداد مورد حمله چندنفر ازاهالی محل‌واقع‌شد وناگهان جمعیت شروع بسنك‌اندازی نمودند . سربازان اعزامی کرمان محرك حقیقی‌را دستگیر وروانهٔ یزد کردند وحاکم محل‌اورا باحضورمترجم بانك‌شاهی به‌مجازات رسانید . عدم‌سابقه و همچنین‌عدم تکرارچنین قضیه‌ای درتمام مدت مسافرت اینجانب ، حاکی ازاین است که مردم‌ایران‌عموماًمهربان‌ومهمان‌نوازند .

از اینجا بآنطرف‌را مانند سال ۱۸۹۵ ازجاده شمالی میان راه یزد و کرمان روانه شدیم وفقدان آذوقه وخواربـار زحمت فوق‌العاده‌ای برای‌ما ایجاد کرد . دریکی از منزلهای میان‌راه بااینکه چادرهای مارا دریك‌میل فاصله تاآبادی نصب کرده بودند بازعده کثیری زن وبچه‌تجمع واز دست محتکرین که بمنظور ترقی نرخ ، گندم‌های خودرا انبار کرده‌بودند شکایت آغازنمودند . دونفرقطعه نانی که‌ازسبوس وارزن‌تهیه شده‌بود ومقداری یونجه ، پیش‌من آوردنـدو گفتند مامردم باید بدینوسیله سدجوع کنیم . ایرانیها درموقع مجاعه ، خصیصه عجیب وغریبی دارند وطبقه اغنیا هیچ‌بحال فقرا و بینوایـان تفقد و ترحم نمیکنند ، اهالی شیراز در این قسمت بدتر از سایر هم میهنان خود میباشند و تصور میرود بهترین مجازات محتکرین محل هـمان سیاستی است کـه افاغـنه مـوقع فتح شـیراز پیش گرفتند . اجمال قضیه اینکه افغانها در حینی که شهر در آتش مجاعه و قحطی میسوخت شیراز را گرفتند و بعد معلوم شد محتکرین آذوقهٔ چندین ماه را پنهان‌کرده‌اند درصورتی که عده‌ای

از گرسنگی برای نان جان میدهند . افغانهاهم چندتن ازسران محتکرین رادستگیر ودرانبارهای خودمقابل توده‌های گندم معلق نمودند تاتدریجا درهمانجا جان‌سپارند.

درراه کرمان باا کثر آشنایان‌قدیم ملاقات نمودم و نزدیك شهر حسب المعمول چندنفر ازدوستان ایرانی واروپائی ، منجمله مستر بلاکت کشیش ، باستقبال آمدند . ازجمله کارهای پسندیده‌ای که‌اروپائیها ازایرانیها فراگرفته‌اند یکی‌همین‌مسئله‌پیشواز است ، ازسفراول نویسنده بکرمان تااین‌تاریخ ، متجاوز ازدوسال ونیم میگذشت و روزهای اول‌تمام اوقات من‌صرف‌دید وبازدید بادوستان شد که سابق‌چندین‌ماه‌با آنها بخوشی سپری کرده بودم . یکی‌از اقدامات مهم اینجانب ، ترغیب آصف‌الدوله والی کرمان‌نسبت‌باعزام یك‌نفرمأموربه‌چاه بهاربود تاموضوع ادعای هندیها واتباع‌بریطانیا را مورد رسیدگی قراردهد . موضوع دیگر مربوط به‌مکران و«عبدیخان دشتیاری» بود که دراثر تهدیدات وی عده‌ای نظامی هندی به‌حراست تلگرافخـانه مامور شده بودند . اینجانب قضیه‌را قبلابه آصف‌الدوله نوشته بودم ومعزی‌الیه عبدی‌را دستگیر و در کرمـان توقیف کرده بود . هنگامیکه عبدی را آصف‌الدوله باحضور اینجانب احضار کرد مشارالیه گفت پس‌ازقتل‌ناصر الدین‌شاه من‌تصورمیکردم دیگر کسی‌بتخت سلطنت ننشسته وحاکم‌بلوچستان بدون‌جهت مطالبه مالیات میکند وقصداردوجوه مالیاتی‌را به‌نفع خودحیف ومیل‌نماید وعلاوه دولت بریطانیاهم‌متعهدشده‌است که‌در مقابل‌نصب تیرهای‌تلگراف دراراضی واملاك‌من، سالی‌یکهزارروپیه باینجانب‌بپردازد و بعد باشاره دولت ایران تصمیم گرفته است مبلغ مقررا به‌برادرم تادیه کند ، آصف الدوله حرف‌ویرا قطع کرد و گفت من‌ازتوپرسیدم چرا نامه فرستاده واعضای‌تلگراف را بقتل‌تهدید کرده‌ای . عبدی چنددقیقه خاموش‌ماند وبعد گفت نامه‌را برادرم نوشته وبامهرمن که گم شده‌است ممهور کرده‌است وپس‌ازچند دقیقه‌دیگر گفت نامه‌را خود من‌ولی بدون سوءنیت نوشتم وبرای اجرای مفادنامه کوچکترین اقدامی هم‌نکردم . عبدی مدعی‌بود که هیچ خطائی مرتکب نشده ووقتی او را ازاطاق بیرون بردند من و آصف‌الدوله مشغول مذاکره وتبادل‌نظرشدیم واینجانب گفتم مسترافینچ رئیس کل تلگراف حاضراست هرچه خواسته‌باشند بدهد مشروط براینکه دوساعت اورابا‌قطعه

چوب ضخیمی باعبدی دریك اطاق تنها بگذارند . والی قهقههٔ خنده راسرداد وچون رئیس تلگراف هم دراین موقع برای مرخصی به‌لندن رفته بود اجرای این امرامکان ناپذیر بنظرمیرسید . خلاصه والی گفت اینك که عبدی در اثرچند ماه توقیف ، متنبه گردیده خوب‌است اورا به‌دشتیاری بفرستیم . اینجانب موضوع را باختیار او گذاردم وضمناً گفتم بهتراست عبدی یکسال درحبس بماند وقبل‌ازاستخلاص هم‌برای جرائمی که محکوم گردیده است غرامت‌بپردازد . والی‌نیزچنین کرد وعملیات عبدی‌نیزاز آن تاریخ ببعد واقعاً رضایت‌بخش‌بوده است .

پس‌ازسه‌هفته‌توقف در کرمان وخریداری شتروانائیه‌وزاد راحله مورداحتیاج، نوزدهم نوامبر بطرف سرحد بلوچستان انگلیس حرکت ویك روز نیز درباغ زیبای ماهان‌که در آن تاریخ متروك بود توقف نمودم . از آنجا به «زینل آباد» که دردوازده میل‌ونیمی ماهان واقع شده‌وبعد از«نی‌بید» که هریك متجاوز ازهفت هزارپا ارتفاع دارد به «بم» که دو روز تمام در آنجا وقت ما بدید وبازدید خوانین محل صرف شد روانه گردیدیم .

از بم‌که عازم نرماشیر شدیم‌کنار رودخانه عزیز آباد یعنی منطقه‌ایکه کبك و خرگوش و کبوترونوك دراز فراوان‌داردبرای ماچادر زدند . در «ریگان»هم‌بواسطهٔ وفورکبك توقف بعمل آمد ولی‌بواسطه‌نداشتن تازی خیلی‌ازشکارها نصیب‌مانگردید چون به‌مسترود مأمورتلگراف دستورداده بودندکه ازراه لادیس‌برود ، پس‌ازخروج ازریگان جادهٔ شمال شرقی راپیش‌گرفته درقریه محقر « ده‌یاغی خان » توقف‌نمودیم این قریه‌را چندسال‌قبل یکی‌ازسرکردگان‌طایفه شیخی‌بلوچ بنا کرده وباومأموریت داده‌بودند که ازتعرض یاغیان بلوچ به‌نرماشیر جلوگیری نماید . دراینجا قراربودکه چهارنفربلوچ جمازسوارتحت اختیارمابگذارند وبالاخره‌پس‌ازمدتی‌معطلی وانتظار ، چهارنفر آمادگی خودرا اعلام داشتند . یارمحمد سلطان رئیس یکی‌ازطوایف بلوچ تصمیم گرفته بود برادر خودرا همراه مابفرستد ولی‌چون برادروی ازریگان‌باینطرف همراه مابود وبزبان فارسی هم بزحمت تکلم میکرد ماعقب خود او فرستادیم که از بهترین راهنمایان بلوچ‌های این‌ناحیه‌است . طبیعت پست بلوچها همیشه آنها را وادار

میکند برای هرچیزیکه‌بآنها داده میشودلب‌بشکایت و گله‌گشوده لندلند آغازنمایند در حالیکه مستخدمین ایرانی همواره باانگلیسها توافق نظرپیدا میکنند ودر فاصلهٔ کوتاهی محبت ودوستی‌بی‌سابقه‌ای میان آنها ایجاد میشود .

دراینراه من همواره برای آب متزلزل ونگران بودم زیرا از ریگان بآنطرف یك قطره باران نباریده‌بود ومابایستی از آبهای باران که در برگه‌های بین راه مانده وبدبوشده بوداستفاده نمائیم . حرارت آفتاب بااینکه هفته‌اول دسامبر بود ومخصوصاً بواسطه آنکه ارتفاع اینجانسبت بکرمان‌شش‌هزارپا کمتراست همه‌رابزحمت انداخت و بهمین مناسبت تصمیم گرفته شد روزها استراحت وشبها طی طریق شود . از « ده یاغی‌خان» بآنطرف بیابان خشك و بابرسه نگلاخی است که‌سنگها آن‌خواص‌موادمذابهٔ کوههای آتش‌فشان رادارد . پس‌ازطی پانزده میل‌راه وعبور از گدارکوتاهی که آنرا بواسطه صدای آتش‌فشانیهای اطراف ، «دهنه بلبلان» مینامند . تاهیجده میل آن طرف کوچکترین نهال و گیاهی دیده‌نمیشود وشترهای‌بیچارهٔ ماباهمهٔ بردباری بستوه آمده وفرسوده‌شده‌بودند . روزبعدبه‌جاده لادیس افتادیم که شایسته آنست‌سیاحان آزموده ومجرب برای اکتشافات لازم بانحوالی بروند . سپس چشمه آب شوری را که آثار پای گورخردراطراف آن دیده میشدوبعد جلگه مسطحی را که مستورازقطعات‌نمك منجمد ومتبلوربود پشت سرنهادیم ودرسمت مشرق جلگهٔ مزبور کنار «چاه رئیس» که آب کثیفی دارد برای ماچادر زدند . دراینجا بایدتذکرداده شود که بهترین آبهای میان این‌راه رابعد که درهندوستان تجزیه وامتحان کردندقابل شرب تشخیص‌ندادند

ازچاه رئیس‌بسمت مشرق رفته‌از «تل روباه» به‌محاذات خط شمالی‌رشته‌جبال «بزمان» که یازده میل‌امتداد آنست بحرکت‌ادامه داده شد وطولی نکشید مقسم آبی که۳۱۰۰پا ارتفاع آنست پدیدار گردید . از آنجا بطرف‌تل «سمسر» رفته‌سمت چپ رودخانه که طرفین آن پراز اشجاربیابانی است چادر زدیم . اگر آب این رودخانه ، شیرین و گوارابودمسلماً صدها خانوار رامشروب میکرد ولی‌چون‌ازبیابان‌نمکزاری سرچشمه میگیرد شورمزه استوبسمت شمال غربی‌جریان داردو نزدیك جاده‌سیستان درمحلی که «شورگز»نامیده میشود به‌هامون فرومیرود .

چون گورخر، گویا بواسطه اینکه مکرردر کتب مشرق زمین منجمله درفصل سی و نهم کتاب ایوب بآن اشاره شده واز لحـاظ اینکه من تاکنون بصید آن موفق نگردیده‌ام همواره مورد توجه وعلاقه من بوده است، یکی برای شکاراین حیوان و دیگری برای رفع خستگی شترها توقف کردم تا صبح زود از خواب برخیزم و بخت خود را آزمایش نمایم . صبحگاهان دو رأس گورخر دیده شد و با اینکه چند میل آنها را تعاقب کردم به صید آنها موفق نشدم . در اینجا چند نفررا برای تهیه آب به « چاه حنجره » فرستادم وچون آبرا آوردند و معلوم شد باآب سمسر تفاوتی ندارد حرکت کردم وطولی نکشید کنار رشته جبال سرحد رسیدم که ازهفتهٔ قبل ازدوردیده میشد. درمحلی که آب گجاری نامیده میشود آب فراوان ولی بازهم شور است .

روزبعد روانهٔ «سیاه‌بند» شدیم ودرراه‌چون وقت‌خود را بی جهت صرف‌تعقیب گورخر میکردیم خیلی دیربمنزل رسیدیم . بعد بسمت کوه تچاپ که قلهٔ آن مسطح وعریض است ودرهنگام جنك مورد استفاده واقع میشود حرکت کرده پس از طی چندین میل راه‌های پر نشیب و فراز وعبور از کنار درختهای پسته بیابانی ، مقارن غروب به گردنه جوری رسیدیم که ۶۳۵۰ پا ارتفاع دارد . چون تمام چشمه‌های این حدود خشك و بی آب است ، مستخدمین که جلوتربرای نصب چادررفته بودنددرانجا تامل‌نکرده ونزدیك آبادی «جوری» کنارنهریکه تصورمیکردند آب آن شیرین‌است چادر زده بودند .

جوری به خواش کرسی نشین سرحد دوراه دارد وما راه جنوبی را پیش گرفته درفاصله کوتاهی بچاهان شاهی رسیدیم . روزبعد خط سیرما جلگه مسطحی بود که اگرمن نام قلل جبال اطراف را نمیدانستم راه خیلی خسته کننده‌ای بنظرمیامد . پس ازطی ۲۴ میل راه ازمیان‌جلگهٔ بزرگی،به دره وماهورهای‌رشته جبال « پنج‌انگشت» وپس از۲۹ میل‌راه‌به چشمه زیارت رسیدیم که از« ریگان» بانطرف اولین نقطه‌ایست که آب شیرین دارد . دراینجا یك روز توقف واستراحت کرده وپس ازطی‌چندمیل راه وارد خواش شدیم. نزدیك آبادی چند نفرشتر دارازطرف حاکم‌باستقبال ماآمدند و بعد ازهشت روز مسافرت اولین بشرهائی بودند که باما روبرومیشدند.دراین‌نقطه

ما حال مسافرین دریا راداشتیم که بعد ازیك‌سفردور ودراز بخشکی میرسند منتهی با این فرق که مسافرین کشتی همینکه بساحل رسیدند از مردم آنجاکسب اطلاع میکنند ولی اینجا مردم از ما پرس و سؤال میکردند . تمام اهالی از خشکسالی شکایت داشتند و میگفتند مردم به سیستان متواری شده‌اند و سیاه چادرهای متعدد اطراف نیزصدق اظهارات آنها را تاییدمیکرد. مستخدمین بزحمت زیاد مقداری گندم تهیه کردند وموضوع آذوقه حواس همهٔ مارا مشوش وپریشان ساخت زیرا بقراریکه قبلا پیش‌بینی شده بود انتظارمیرفت مقدارزیادی آذوقه وعلیق‌دراین محل تهیه شود. دراینجا چون آدم باسواد حکم ا کسیررا دارد ازنصرالله خـان تقاضا شدکه نامه‌های حکمران بمپوررا برای حاکم بخواند . این نامه‌ها حاکی از این بود که محمودخان نامی ازاهل « سیب » فوت کرده وحکمران بمپورعازم سرحد است وتمام سران محل باید هنگام ورود اوحاضرباشند تا یك نفر ازمیان آنها بجای محمودخان تعیین شود. ازجملهٔ کسانی که قراربود درمحل حضورداشته باشندیکی‌هم جندخان مالك‌نخیلات سرحد بود که مؤدبانه از اجرای این دستورسرپیچی نمود .

بواسطه کمی آذوقه ناگزیرحرکت کرده دومنزل بعد به « سنگان » رسیدیم. این قریه کوچك متعلق به عبدالکریم سر کردهٔ کردهای سرحد است که چندی بعد ازمسافرت ما بدست عموزاده خود بقتل رسید .

یکشب درسنگان بیتوته و صبح روز بعد بطرف لادیس حرکت نمودیم . میان راه سنگان و لادیس محلی است که آنرا « سیاه جنگل » مینامند و از هر جهت اسم بی‌مسمائی است . این قبیل اسامی در تمام مشرق زمین عمـومیت دارد چنانچه خود لادیس راهم که میگفتند قصبهٔ بزرگی است مشتمل برهفت آبادی خیلی محقرمیباشد که ذیلا خصوصیات‌هریك‌شرح داده میشود. اول «دزك» که عبارت ازقلعه خرابه‌ایست که سمت راست رودخانه واقع شده واین روزها احدی در آن سکونت ندارد . دوم « برزیار » که تمام سکنه آن را سی‌خانوار چادرنشین تشکیل‌میدهد. سوم «بنگان» که هشت خانوارچـادرنشین دارد ومانیز درهمانجا توقف کردیم . چهارم « لادیس » وپنجم «النجان» که کلیه سکنه اولی ونصف اهالی دومی این ایام باطراف پراکنده

شده‌اند و فعلا فقط بیست خانوار در النجان اقامت دارند . در فاصله کمی در جنوب رودخانه « میر کوه » و «انده» واقع شده که دراولی چهل‌خانوار ودر دومی بیست خانواربسرمیبرند . طبق‌تحقیقاتی که بعمل آمد جمعاً فقط یکصدوهیجده خانوار ویا بعبارة آخری ششصدنفر درسرتاسر این ناحیه زندگانی میکنند که اینها هم از شدت استیصال نتوانسته‌اند بسایر نقاط مهاجرت نمایند . دراینجا بزحمت زیادمقداری آذوقه آنهم بشش برابرقیمت سیستان خریداری گردید . نهر آب این‌ناحیهٔ ، اراضی وسیعی رامشروب میکند و آب وهوای آن نیزمعتدل‌است . لادیس ٤٢٠٠پا ارتفاع داردوچون درجوارکوه تفتان واقع شده‌ومیان ریگان و نوشکی تنهاناحیه‌ایست که در آنجاکشت وذرع میشود دارای اهمیت است واگر دراوضاع سرحد اندك آرامشی ایجاد شود روبعمران و آبادی خواهد رفت . اگرچه آذوقهٔ کافی در این منطقه پیدا نمیشد ولی چون تصمیم گرفته شده‌بود که‌ایام عید میلاد مسیح دراینجا سپری‌شود ، بمنظورتأمین آذوقه وخواربار بشکار پرداخته‌شد ومقداری کبك و نوك‌دراز و کبوتر و مرغابی‌تهیه گردید . بعدازعید میلاد مسترود چند روزی‌بسمت مغرب‌لادیس عزیمت نمود تاراه بهتری برای عبورسیمهای تلگراف پیدا کند واینجانب نیز بسمت شمال شرقی بطرف «کچه‌کوه» رفتم تاضمناً ازحالات سروان وبویرهأمورسیاسی ناحیه « چا کی » اطلاع حاصل‌نمایم : پس‌ازطی مسافتی‌راه ، دروسط بیابانی‌لم‌یزرع توقف بعمل آمد و نامه‌ای ازو بویررسید مبنی‌براینکه تفنگچیهای وی‌تاچند روز دیگر به «رباط» وارد خواهند شد ولی‌خود اوتااواسط ژانویه بملاقات من‌نخواهدآمد . در منزل بعدشترها از راه افتادند وچون معلوم شد بیش از این بدون آب و علف قادر بحر کت نیستند بسمت کوهستان عزیمت ودر کنار چمنی که بلوچها آنرا «بو گسار» مینامند توقف نمودیم . پس از رفع خستگی‌شترها ، حر کت را ادامه داده حوالی کچه‌کوه سوارهای هندی هم که‌سروان‌وبویرفرستاده بودرسیدند وروز دوم ژانویه۱۸۹۹وارد «رباط قلعه»شدیم

فصل سی و یکم

سیستان

دراین فصل بی‌مناسبت نیست شمه‌ای دراطراف‌اوضاع طبیعی و واقعات‌تاریخی سیستان نوشته شود . بنا بروایات شاهنامه سیستان محل‌نشو و نمای قهرمانهائی است که طرفدار سلاطین کیان و یکی‌ازعوامل مهم‌جلوس آنهابتخت سلطنت بوده‌اند . یکی ازدلاوران معروف سیستان «رستم» است که پهلوان داستان حماسی فردوسی است و این ایام‌نیزمثل هزارسال قبل‌رشادت وشجاعت وی ضرب‌المثل میباشد .

درایام سابق‌اراضی مغرب قندهار راسگستان یاسیستان ونواحی مرتفع‌مقابل آنرا زابلستان مینامیدند که این‌روزها طایفهٔ «بربر» در آنجا اقامت دارند . موضوع اینکه رستم‌اصولا وجود خارجی‌داشته‌یانه‌بطورقطع‌ثابت ومدلل نگردیده ولی‌بعقیده من حتماً دلاوری باین اسم‌یاخانواده‌ای باین‌نام و نشان درسیستان زندگی میکرده‌اند که ازامثال واقران خود در رشادت وپهلوانی ممتاز وهمواره‌بآنها مسلط‌بوده‌اند .

سرنکیان که بگفته هرودت در شهربانی چهاردهم اقـامت داشته‌اند در زمان

داریوش سیستان را اشغال کرده و مورخ یونانی که شرح و قایع اسکندر را برشته تحریر کشیده جنوب افغانستان کنونی را «درنکیانا» مینامد . فاتح یونان به‌باکتریا، و کراتروس نیز از کراچی به‌کارامانیا ، از همین راه عبور کرده ولی قدیمی ترین سیاحی که از این ناحیه گذشته و در اطراف مسافرت وی قلمفرسائی شده ایزیدور ـ خاراسکی معاصر اگوستوس قیصر بوده است و از نوشتجات او استنباط میشود که «فراه» و «نه» (۱) در آن ایام از بلاد معتبر بشمار میرفته .

زرنگ یا زرنج همان سرنگیا میباشد که مشتمل بر ناحیه سیستان است. اسم شهر «زره» ازقرار ظاهر همان نامی است که بهامون که شرح آن ذیلا داده خواهد شد اطلاق می گردد .

سگستان یا سرزمین سکاها نیز همان سیستان امروز است . سکاها بمرور ایام از خطه آسیا ناپدید گردیده‌اند ودر بعضی نواحی هنوز معتقدند که بین آن طایفه و ساگسون‌ها ارتباط و پیوستگیهائی وجود داشته است .

بنا بگفته مستر هگارت ، اسکندر کبیر زمستان را درسیستان بسر برده وبعداز کناررود هیرمند ببالا حرکت خودرا ادامه داده است واین جانب تصور میکند که پس ازسر کوبی متمردین ستی برزانها درارتاگوآنا (۲) یعنی هرات کنونی به طبس سنی خانه رفته و از آنجا به فراه و سپس در قسمت علیای رود هیرمند به گرشك رسیده که بعقیده من محل سکونت «ایورگتاها» بوده است .

این نکته فراموش نشود که اسکندر عازم باختر بوده و ناگزیر ازشاهراه های این حدود میبایستی عبور کرده باشد وچنانچه این موضوع غیرقابل تردید تلقی شود

---

(۱) نه ونیه هردو یکی است واملای آن یاء مجهول وهاء ملفوظ است . نه از ازشهر کهای سیستان و به سرحد قهستان واقع بوده وامروزهم قصبه‌ایست و تلگرافخانه دارد . رجوع شود به تاریخ سیستان چاپ مرحوم محمدتقی ملك‌الشعراء بهارصفحه ۲۶۱ و۲۸۲ . «م»

(۲) بعقیده توماشك شهر آرتاگوآنا درجای ارك هرات واقع شده که بعدها درزمان سلسله کرت (قرن ۱۳ـ ۱۴) باسم اختیارالدین معروف گردیده . رجوع شود بصفحه ۱۰۱ جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتلد ترجمه آقای طالب زاده . «م»

خط عبور او حتماً همین مسیر نامبرده بالا خواهدبود .

درفهرست مسکوکات باختر درموزه بریطانیا، سکهٔ نقره‌ای منقوش به تصویر پلاطواپیفانی موجود است که معاصر او کراتیك پادشاه باختربوده و در اواسط قرن دوم قبل ازمیلاد سلطنت داشته وبعضی حدس میزنندکه پلاطواپیفانی پادشاه‌سیستان بوده است واگرچه صحت این موضوع کاملا باثبات نرسیده ولی تذکار آن در این محل بیمورد بنظرنمیاید . پس ازانقراض‌پارتیان و ساسانیان ، درزمان استیلای‌اعراب بلاد قدیمی کیقباد وگرشاسب روبخرابی نهاده و شهرهای دیگری بجای آنها بنا شده است .

صفاریان که تدریجاً خودرا از زیرسلطهٔ اعراب بیرون کشیده و سلسله نسبتاً مستقلی تاسیس کرده‌اند درهمین سیستان نشو ونما نموده واصطخری سیاح‌برجسته معروف که شرح مبسوطی دراطراف «زرنج» در کتاب خود راجع به‌عظمت وبزرگی آن شهرنوشته درپایان سرگذشت مسافرت خود راجع به سیستان، چنین مینویسد : «درمجاوراین شهراراضی بایرودریگزاری است که هوای آن گرم وطاقتفرسا میباشد. زرنج خرمای فراوان دارد ولی کوه دراطراف آن دیده‌نمیشود . در زمستان برف در این ناحیه نمیاید اما باد زیاد میوزد وبهمین جهت طاحونه و آسیاب بادی در آنجا فراوان‌است» (۱) شرح پلها وزورق‌های این‌حدود را که انسان درسیاحتنامه سیاحان مطالعه میکند فوق‌العاده متاسف میشود که چرا این قسمتها درحال حاضربرای مردم سیستان مجهول و مکتوم میباشد .

در۷٦٤ هجری (۱۳٦۲ م) تیمور بسرکردگی هزارسوار به سیستان وارد شد و اکثر قراء و قصبات آنرا بحیطه تصرف درآورد وعاقبت‌الامریك‌دست ویك‌پای‌او

---

(۱) وارضها سبخة ورمال وهی حاره بها نخیل ولایقع بها ثلوج وهی‌ارض‌سهلة لایری فیها جبل واقرب جبالها بناحیه فره وتشتدریاحهم وتدوم حتی انهم قد نصبوعلیها طواحین یدیرهاللهواء . رجوع کنیدبه‌صفحات ۲٤۱ر۲۳۲ المسالك والممالك اصطخری چاپ لیدن . «م»

تیرخورد وبـه مکران مراجعت نمود و درنتیجه همین ضربت وزخم پا به تیمورلنك معروف شد .

در ۷۸۹ هجری (۱۳۸۳) تیمور برای بار دوم سیستان را پس ازقتل عـام مرد وزن وبچه خراسان فتح کرد وبیك حمله زره را متصرف شد و بعد به کرسی نشین محل که موسوم‌به‌زاهدان‌بود عزیمت‌نمود. مردم‌زاهدان ابتدامثل شیرغران‌ایستادگی نمودند ولی بالاخره درمقابل حملات اردوی تاتار یـارای مقاومت نیاوردندو افراد پادگان شهر ازدم شمشیر مهاجمین گذشتند . تیمورپس ازتاراج شهر، کلیه‌غنایم آنرا به سمرقند فرستاد تا زادگاه خودرا آباد ومعمورنماید و علما ودانشمندان وفضلای شهررا نیز روانهٔ هرات کرد وشهرزاهدان بایرومتروك ماند وشغال وروباه وحیوانات دیگر درآن‌لانه گرفتند . بند معروف محل‌راکه معروف به «بند رستم»بوده وبعدبند اغوان یا افغان‌نامیده شده‌بدستورتیمورخراب وویران کرده‌اند . جنرال هوتوم‌شیندلر که درتاریخ ایران اطلاعات جامع وبسیطی دارد بمولف میگفت افغانها را در زمان صفویه اغوان مینامیدند . طبق داستانها و افسانه‌های محلی بند رستم بدستورشاهرخ پسرتیمور خراب شده است.

مقصود شاهرخ ازخرابـی بند رستم بطورقطع تغییراوضاع طبیعی و جغرافیائی سیستان‌بوده است. دریاچه سیستان یا بعبارة اخری دلتائی که ازرود هیرمندورودهای دیگرتشکیل میشدد‌درایام قدیم دریاچه بزرك ومعظمی بوده است . دریکی از فصول دیگر این کتاب مؤلف اشاره‌کرده که اردوکشی اسکندر درآسیاحاکی ازاین‌است که بطور قطع این قارهٔ پهناور در ازمنهٔ گذشته مثل امروز ، بیشتر خشك ولم یزرع نبوده است . از سیاحان قرون اخیر نیز خانیکف به رودخانه بیرجند اشاره کرده و مینویسد بستررودخانهٔ مزبورمستقیم به‌لوت امتداد داشته است . این‌موضوع‌حکایت ازاین‌میکندکه بارندگی تااین‌اواخر نیزشدت داشته‌است درحالیکه فعلاآب هیچیك ازرودخانهای این حوالی حتی در موقعیکه سیل هم میاید به‌کویر نمیرسد . بعقیده « سرجرج بردود » هندوستان نیز سابقا دچار همین بلیه بوده واهالی بواسطه قطع اشجارجنگلها وبیشه‌های کشور خشکسالی برای خود ایجادمیکردند . پس‌ازاستقرار

اوضاع جدید مقررات تازه‌ای‌هم برای جنگلبانی وضع گردید تاازنابودی جنگلهاکه یکی‌ازعوامل مؤثرخشکسالی است جلوگیری بعمل‌بیاید .

سیستان‌درایام حاضر تاچندین‌ماه ازسه‌سمت باآب‌محاصره میشود باینمعنی‌که رودهیرمند از مشرق ، وهامون که شرح آن بعداً داده خواهد شد از شمال ومغرب ، آنجارا درمیان میگیرد . درجنوب شرقی آن قسمت ازسیستان که فعلا قابل‌سکونت است گود«زره» واقع‌شده وبوسیله شیله که۳۵۰متر وسعت آنست به‌هامون‌اتصال‌پیدا میکند . دربعضی ازنقاط که نویسندهٔاین کتاب مشاهده کرده‌است ارتفاع طرفین‌شیله به‌پنجاه‌پا میرسد. این سنگاب‌عظیم و کوه‌پیکر اقلاصدمیل‌طول وسی‌میل عرض آنست. درحال حاضر یك‌قسمت این گودال بزرك صورت باطلاق بخود گرفته‌است ودرحدود ده‌درصد ازسطح آن حتی‌درایام بهار زیر گل ولای مستورمیشود . اصطخری مینویسد که رودخانه هیرمند به دریاچه زره میریزد وطول این دریاچه‌را درحدود سی‌فرسخ یابعبارة اخری یکصدمیل بر آورد کرده‌است (۱)

قبل‌ازتیمورلنك رودهیرمندرا بسمت‌جنوب غربی‌رودبار ، سدبندی کرده‌بودند وسد مزبور تامحلیکه فعلابندر کمال‌خان نامیده میشود بوسیله بنداوك یااکوه که‌در نقشه کنلی (۲) بندبرمکه ثبت‌شده امتداد داشته است . (مجلهٔانجمن آسیائی بنگال شماره‌نهم صفحه ۷۲٤ سال ۱۸٤۰) وازبند اکوه کانال « حوض دار » که ترعهٔ وسیع وعمیقی‌است احداث وناحیهٔجنوب سیستان‌کنونی مشروب میگردیده‌است . این‌ناحیه همان محلی‌است که فعلا سیاحان وجهانگردان ازکنار آثار خرابه‌های شهرهای‌بزرك آن میگذرند ومهم‌تر از همه آنها « حوض‌دار » بوده که میگویند فرامرز پسررستم درآنجا بابهرام زدوخورد کرده‌است .

رودخانهٔ اصلی این‌ناحیه بسمت‌شمال غربی یعنی‌بسوی «شهرستان» و«زاهدان»

---

(۱) رجوع شود به المسالك والممالك اصطخری چاپ‌لیدن صفحه۲٤۳.«م»

(۲) برای اطلاع ازچگونگی حالات‌کاپیتن ادوارد کنلی رجوع کنیدبجلداول کتاب لارد کرزن صفحه ۲۳۵ وجلد هفتم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس‌تالیف آقای محمود محمودصفحه ۱۹۹۲ . «م»

میرفته وتاچند میل‌از کنار دهات آباد جریان داشته‌است . وضع طبیعی این‌منطقه تا قبل‌ازاستیلای تاتار بهمین‌حال بوده ووقتی‌سدبزرك‌محل‌را بامرشاهرخ خراب کرده‌اند ناحیهٔ «حوض‌دار» بی آب شده است وبااینکه رودخانهٔ نصروبحال سابق باقی مانده وترعه جدیدی‌هم نزدیك‌سدفعلی‌ایجاد گردیده ازاین‌اقدام ، چون‌ترعهٔ جدیدالاحداث محصور به تپهٔ «سه کوهه» میباشد ، نتیجه مطلوب بدست نیامده واین مسئله تأثیری درفراوانی آب نبخشیده‌است .

تاآنجا که نویسندهٔ کتاب اطلاع دارد تاشصت‌سال قبل تغییری دراوضاع این ناحیه حاصل‌نشده ودرآن تاریخ بنابگفته کنلی که خود اودر۱۸۳۹بسیاحت‌این‌منطقه رفته است تمام آبهای این‌ناحیه بیکدیگر اتصال داشته وبطرف مغرب نادعلی جاری وبالنتیجه سیستان بی آب بوده و مردم برای تهیهٔ آب ناگزیر بـاحداث سد جدیدی میشوند وبعداً سد دیگری نیزایجاد واستخر « مادرآب » راکه کار مشکلی‌بوده است بنامیکنند. جریان رودخانه‌تاوقتیکه سرفردریك گلدسمید برای حکمیت‌بین‌ایران و افغانستان باین ناحیه میرود تغییری نکرده واوسرحدرا ازمحل بنای‌سد تانقطه‌ایکه آب آن بدریاچه میریزد معین مینماید. هشت سال قبل، این رودخانه گویـا بواسطهٔ فراوانی گل ولای بستر خود بسمت مغرب مسیر سابق نفوذ نمود و بتدریج تا موقع مسافرت نگارنده باسم رودپریان درمشرق رود نصروی سابق وبمحاذات آن جریان پیداکرد وجهان آباد وابراهیم آباد وجلال آبادراکه‌مرکزنشو ونمای خاندان‌کیان‌بود منهدم ساخت . انتظارمیرودکه رودهیرمند یعنی‌این رودخانهٔ افسارگسیخته بالاخره به‌مجرای سابق‌بیفتد وجریان عادی خودرا ازسربگیرد (۱)

---

(۱) اختلاف دولتین ایران وافغانستان برسرمسئله هیرمند هنوز هم متاسفانه بعد ازسالهای متمادی‌فیصله نپذیرفته است . برای اطلاع ازاهمیت موضوع و همچنین فعالیتهای سیاسی مأمورین دولت انگلیس درسیستان رجوع کنید به فصل هشتاد وپنج صفحه ۱۹٤۲ جلد هفتم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تالیف آقای محمود محمود. مؤلف این کتاب درحاشیه صفحه۱۹۷٦ مینویسد انگلیسها درسال۱۹۰٦ حاضر شدند به روسها درداردانل آزادی عمل بدهندمشروط براینکه مأمورین تزار برای‌عمال دولت انگلیس درسیستان کارشکنی ننمایند . «م»

بعدازتیمور امرای کیانی که خودرا ازاعقاب کیانیان بیست‌وپنج قرن‌قبل‌ایران میدانند ظاهرا در این ناحیه حکمرانی داشته‌اند وحاکم محل گاهگاهی نیز مستقل بوده ولی درزمان اقتدار صفویه ربقه اطاعت آن سلسله‌را گردن گرفته وپدران اوهم شاید قبلابازبك‌ها خراج میداده‌اند .

درموقع حملهٔ افاغنه باصفهان ، ملك محمود امیر این ناحیه ، باده‌هزار نفر مردجنگی بدستیاری پادشاه‌صفوی قیام کرد اماچون مهاجمین‌افغان حکومت‌خراسان را باووعده دادند اوهم پایتخت صفوی‌را تسلیم‌قضا وقدرکرد وبعد درخراسان‌نیروی نادر اورا محاصره ودونفرازبرادان وی‌را هفت‌سال درکوه خواجه سفیل وسرگردان وبالاخره ناچار به‌صلح وتسلیم نمودند .

پس‌ازمرك نادرشاه، احمد که سلطنت جدیدی‌درافغانستان تأسیس نمودنواحی شرقی ایران‌را نیز ازقبیل قائن وسیستان وغیره بتصرف درآورد وخاندان‌کیانی نیز بتدریج در اثر کشمکش‌های خانواد گی منقرض گردیدند و اواخر قرن هیجدهم ایل نهروئی‌بلوچ درسیستان‌اقامت وباشهر کی‌ها وسربندی‌ها ائتلاف نمودند . ایل‌نهروئی خودرا ازاعقاب عرب‌های نهروان میدانند ودرحدود دوهزار خانوار آنها درسیستان تحت‌سرکردگی سعیدخان پسرسردارشریف‌خان بسرمیبرند . شهر کی‌هـا درحدود پانصدخانوارهستند وآنقدرها اهمیتی ندارند . سربندیها یعنی‌مقتدرترین ایلات این ناحیه ، منسوب به‌ایل براهوئی‌میباشند. تیمور این‌طایفه‌را قلع‌وقمع نمود ومعدودی را که باقی مانده‌بودند به‌بروجرد کوچ داد ونادرشاه نیزبعدها عده‌ای ازسربندیهارا که درحدود سه‌هزارخانوار بودند به‌سیستان فرستاد .

در۱۸۳۳سیستانیها بکمك جمعی‌ازافاغنه باایرانیها برسرهرات وارد زدوخورد شدند ولی‌بیست‌سال‌بعد علی‌خان‌سرکردهٔ ایل‌سربندی که در۱۸٤٥ازفریه(۱) پذیرائی

(۱) برای اطلاع ازحالات ژنرال فریه فرانسوی رجوع کنید بجلد دوم صفحه ٤۲٥ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس .آقای محمود محمود مؤلف کتاب مینویسد فریه که ازاتباع فرانسه ومدتهادرخدمت دولت ایران‌بودبرای انگلیسهاجاسوسی مینمود ودولت ایران بهمین جرم اورا از کشور اخراج کرد ، فریه بعد از بغداد سردر آورد و وبا لباس درویشی مجدداً بایران‌آمد ودرسال۱۸٤٥ خودرا به سیستان رسانید وبعدها سفرنامه خودرا بنام «مسافرت باکاروان» طبع ومنتشر نمود . «م»

شایانی کرده ، باوجودیکه حاکم چخانسور برای قتل او پافشاری مینمود ، اطاعت دولت ایران راگردن گرفت و باخانوادهٔ سلطنتی وصلت کرد و دختر بهرام میرزارا بحبالهٔ نکاح در آورد . این قسمت‌را مؤلف ازیادداشتهای سودمند خانیکف(۱) استفاده نموده‌است. علی‌خان نسبت‌بمخالفین شدت‌عمل بخرج میداد وحتی‌چشمهای لطفعلی‌خان پسر برادر بزرك خویش را که ازسرکردگان محل‌بود میل کشید . بعد یکی‌از برادرزاده‌های دیگراوموسوم به‌تاج‌محمد علیه اوقیام کرد ومشارالیه‌را بقتل‌رسانید. دراین گیرودار همسراونیز که بدستیاری شوهر بزدوخورد مشغول‌بود مجروح گردید وپس ازقتل علی‌خان ، بطهران رهسپارشد و گویا تاموقع تحریر این‌سطور هنوززنده وازنعمت حیات برخوردار میباشد . من دراینجا یك فرد قالیچه‌که میگفتند متعلق بعلی‌خان‌بوده ودرموقع مجادله بغنیمت رفته برای یادگار ابتیاع نمودم .

باسرکردگی تاج محمد درآغاز امرمخالفتی بعمل‌نیامد اما بعداورا بمشهد احضار وبدستورشاه توقیف نمودند.تاج محمد درفاصله کوتاهی اززندان فرارکرد و وچندی دراطراف‌متواری‌بود تااینکه سرالیورسینت‌جان درقندهار اورا استخدام‌کرد وبالاخره‌هم درکویته ازجهان رفت . بعدازاین‌قضیه دولت ایران زمام امورسیستان‌را بدست گرفت ودرصدد تسخیرقلاع هیرمند برآمد امـا درهمین اوان شیرعلی قدرت خودرا درافغانستان بسط داد وازاین‌پیش آمد ممانعت بعمل‌آورد. بموجب معاهدهٔ پاریس دولت انگلیس برای جلوگیری ازجنك ایران وافغانستان ، حکمیت وتسویه اختلافات طرفین‌را پذیرفت وعده‌ای‌را برای داوری بسیستان فرستاد ودرنتیجه‌اوضاع محل‌توجه آن دولت‌راجلب‌ودولت بریطانیا سیاست‌جدیدی‌نسبت‌باین ناحیه‌اتخاذکرد. اعضای هیئت اعزامی بواسطه مخالفت مامورین محلی‌دچار اشکالات فراوانی شدند . گلدسمید مأمور بود که بدون ملاحظهٔ دعاوی طرفین بلکه عاقلانه وباحسن تدبیر راجع به‌موضوع مورداختلاف حکمیت کند . دولتین‌ایران وافغانستان هردودرازمنهٔ مختلف، ازسکنهٔ اینحدود خراج میگرفته‌اند وتشخیص صاحب‌واقعی این‌منطقه در

---

(۱) خانیکف ازدانشمندان روسیه است که درسال۱۸۵۹ درسیستان‌بوده و بعد ازدشت لوت عبور کرده وخودرا بکرمان رسانیده است .«م»

حقیقت خالی ازاشکال نبود و بالاخره گلدسمید تسلط وتصرف دولتین را درهمان تاریخ مأخذ وملاك قرارداد وپیشنهاد کرد که هریك ازدولتین نامبرده قطعاتی راکه دردست دارند تملك نمایند . امیرقاین تصورمیکرد نمایندهٔ بریطانیا تصمیم گرفته‌است نواحی مهم ایران را به‌نفع افغانستان ، که بخیال اومتعلق بدولت انگلیس بود ، استملاك نماید. نمایندهٔ ایران‌هم چون قصدسوء استفاده داشت و بعدهم بهمین‌جهت و بواسطهٔ اقدامات خلاف رویه ، ازطرف دولت متبوع خود مورد تعقیب قرار گرفت و بمجازات رسید ، موجبات این‌سوء تفاهم‌را تشدید مینمود .

بامطالعهٔ جریان موضوع در کتاب گلدسمید ، عملیات خصمانهٔ امیر قـاین که زمامدار این ناحیه بوده وازطرفی‌صبر و بردباری مامورین انگلیس بخوبی معلوم و آشکارخواهدشد . گلدسمید درمراجعت بطهران نظریهٔ خودرا اعلام نمودورودخانهٔ هیرمندرا سرحد دولتین‌قرارداد وبدینوسیله تمام ناحیه‌ایکه مشمول پرداخت مالیات بود بمالکیت ایران درآمد .

سیستان بعد بواسطهٔ دورافتادگـی مورد توجه واقع نشد و گاهگاه بعضی از مامورین انگلیسی و روسی بدانجا رهسپار میشدند تااینکه جاده کویته و نوشکی و خراسان گشایش یافت ودولت انگلیس سروان وبویررا در۱۸۹۷بآن ناحیه فرستاد . افتتاح این‌جـاده‌هم یکی‌ازنتایج تشکیل کمسیون سرحدی ایران وافغانستان‌است . در۱۸۹۸ ازطرف دولت روس یك‌نفربسمت‌نایب قنسول سیستان‌تعیین و به‌آنجا گسیل گردید و مقارن همان تـاریخ نیز مؤلف بافتتاح قنسولگری آن محل مـأموریت حاصل کرد .

فصل سی ودوم

تأسیس قنسولگری سیستان

درفصل گذشته شرح مختصری دراطراف اوضاع طبیعی و تاریخی سیستان نوشته شد واینك دنبالهٔ مسافرت نگارنده بنظرخوانندگان خواهدرسید.

من تصور میکردم که ازمستر «ود» جلوافتاده‌ام وچون خبری ازمشارالیه نرسید ازرباط حرکت کردم ودرطول راه همواره اوقات انتظارداشتم که ازهمسفرخوداطلاع حاصل نمایم وچون خبری ازاو نرسید ، وسط راه مقداری سنك رویهم انباشتم و یادداشتی برای «ود» روی آن گذاشتم . پس ازطی سیزده میل چون بچشمهٔ شیرین کوه ملك سیاه رسیدم اطلاع حاصل کردم که ودجلورفته‌است . دراین حوالی دره وماهورهای متعددی دیده میشود وهمان نقطه‌ایست که مامورین بریطانیا وایران برای تشکیل «کمسیون سرحدی ایران وافغانستان» ملاقات نمودند وسرفردریك گلدسمید این کوه را بمنزله خط سرحدی انتخاب کرده‌است . درحورمق باود ملاقات بعمل آمد ومعلوم شد که او بعدازآنکه درلادیس ازمن جدا شده به گلوگان رفته واز طریق آن راه کوهستانی

جاده‌ای بسهولت پیدا کرده وبعدبرای اینکه ازبیابان صاف وهمواری طی‌طریق کرده باشد ازجلگهٔ گلوگان که‌درحدود سی‌میل وسعت آنست گذشته وسرانجام‌برودماهی رسیده‌است . رودخانهٔ نامبرده بسمت‌مغرب سرحد جریان دارد وبرای نصب تیرهای تلگراف عایق‌مهمی‌میباشد. مسترود ازطریق دزداب‌بمسیر نگارنده‌متوجه ودرحورمق بمن‌ملحق گردید . ازاینجا بانطرف جاده ازمیان جلگهٔ بزرك وسیعی امتداد داردکه بنظرانتها ناپذیر میاید .

صبح روزبعد ، پس‌ازورود بشیله کهٔ بغلط آنرا شلاق مینامند وچنداستخر آب شور دارد یك اردك شکار کردم ولی پرهای آن بقدری ضخیم بود که بازحمت زیاد کنده میشد وبالاخره هم‌مطبوع‌طبع واقع‌نگردید . بالادست‌چپ‌این منطقه‌خرابه‌های متعددی است که طاق وگنبد بعضی هنوزپابرجامیباشد وروی تپه‌های مصنوعی‌ساخته شده ومعلوم‌میشود همان‌ناحیه‌ایست که سابق بوسیلهٔ «حوض دار» ازهیرمندمشروب میشده است . درحوالی گرد چاه‌ازخرابه‌های بیشمار «دمرود» که‌هنوزپس ازسالهاباز خانه‌های مخروب آن قابل سکونت‌است‌بازدید بعمل آمد . بامراجعهٔ به‌نقشه‌بخوبی معلوم خواهد شدکه گرد چاه ، هم‌ازلحاظ موقعیت طبیعی وجغرافیائی ، وهم‌بملاحظهٔ اینکه آب آن باوجود آلودگی تنها آب شیرینی است که‌پس‌ازطی مسافت زیادی‌نصیب مسافرین میشود واجد اهمیت است .

ازاینجا به‌بعد مسافراز کنار شهرها ودهات متروك خرابی میگذردکه سابق آباد ومعمور بوده واگرچه هنوزهم قابل سکونت‌است ولی بواسطهٔ فقدان آب کسی درآنجا زندگی نمیکند . پس‌از طی هفت میل‌راه مسافربه‌کنار تپه مصنوعی‌ومحقری میرسد که گنبدی روی آن بناشده وموسوم به « خاك محمد درویش » است .

بعد از قطع مسافتی راه از میان جلگهٔ مسطح بزرگی ، وعبوراز سمت غربی «حوض دار» که سابق شهرمعظمی‌بوده برای‌توقف روانهٔ «اسك چاه» شدیم . در اینجا دوسه حلقه چاه آب است که اکثراوقات چندگلهٔ گوسفند حوالی آن به‌چرا مشغول میباشند . حوض‌دارقلعه‌ایست که دیوارهای غیرمنظمی دارد ودر حدود یکصدخانه داخل آن ساخته شده و بزرگترین خانه‌های آن دوطبقه است . این قلعه سابق براین

متعلق به‌ایل رئیسی بوده ولی بعدها رئیس ایل سربندی آنرا متصرف شده واکثر قلعه نشینان رابقتل رسانیده‌است . خلاصه بتدریج به‌نقاط پر آب وعلف وبه‌اولین ترعه‌ایکه چهارده‌پا وسعت وهیجده‌پا عمق آنست رسیده سپس بسوی قریهٔ ورمال روانه شدیم که درحدود یکهزار نفر جمعیت دارد. دراینجا تذکر بایدداد که (مصروسیستان) و(سرحد وفلسطین) مشابهت تامی بایکدیگر دارندوهمانقسمیکه‌زندگانی مصریها بسته برودخانه نیل است حیات وزندگی مردم سیستان نیز منوط برودخانهٔ هیرمند میباشد وبهمان طریق که خشکی وبی آبی مردم فلسطین راتهدید میکند سکنهٔ سرحدنیز درمعرض مخاطرهٔ کم آبی میباشند . هنگام مسافرت بسرحد ، من سراغ هرطایفه‌ایراکه‌میگرفتم میگفتند به سیستان کوچ کرده‌اند و همانطوریکه ابراهیم ویعقوب از فلسطین به‌مصر مهاجرت نموده‌اند مردم سرحدنیزعموماً به‌سیستان رفته‌اند .

از ورمال، نصرالله خان جلوتر بسمت نصرت آباد کرسی نشین سیستان حرکت نمود تامقدمات پذیرائی ورود مارا فراهم نماید . حکمران سیستان یکنفرازمأمورین ارشد خودرا برای استقبال به‌ورمال فرستاد تامارا به‌مقرحکومت راهنمائی کند . در این راه شترها اغلب در گل ولای فرومیرفتند وبزحمت طی طریق میکردند. چهارمیلی قلعهٔ نصرت آباد میرمعصوم خان حاکم محل که جوان نوزده ساله‌ای بودبه پیشواز آمد وخیرمقدم گفت و چون عینك دودی به‌چشم گذاشته‌بود بنظر بیست وپنج‌ساله میآمد. من از تفنگچی‌هـا و موزیکچی‌هائیکه در معیت حکمران آمده بودند سلام گرفتم ووارد شهر شدم .

نظر باینکه اوضاع نصرت آباد باشرحی که دریادداشت‌های رسمی درج گردیده مغایرت واختلاف دارد لازم‌است مختصری در اینخصوص بسط مقال داده شود . پس‌از اینکه دولت ایران به سیستان تسلط پیداکرد ساختمان محصور قلعه مـانندی برای سکونت حاکم محل نیز ایجاب گردید وضمناً لازم بود کـه محل آن قلعه نزدیك به ناحیه‌ای باشدکه قبلا متعلق بایران بوده وتهیه خواربار و آذوقه نیز اشکالی نداشته باشد . بادرنظر گرفتن همین جهات امیرقاین درحدود سی‌سال قبل قلعه کنونی راجنب قریهٔ معروف حسین آباد که فعلا درحدود سه‌هزارنفرجمعیت دارد بنانمود .

بقراریکه همراهان گلدسمیدنوشته‌اند این‌قلعهٔ‌جدیدالاحداث‌را ابتداناصر آباد میگفته‌اند ولی‌فعلا نصرت آباد خوانده میشود . وسعت محوطهٔ داخلی قلعه‌درحدود ربع میل‌مربع است ودیوارهای‌اطراف آن سی‌پا ارتفاع‌دارد وفوق‌العاده ضخیم‌میباشد ودرفواصل کوتاهی برجهای تیرانداز داردو گرداگرد آن خندقی کنده‌اندکه درموقع لزوم آنرا آب بیندازند . درداخل قلعه درحدود پنجاه‌الی یکصد حجره ودکان است که معمولا آنها را سربازهای اعزامی سیستان‌که درموقع‌مأموریت خودباین‌ناحیه‌بداد وستد مشغول میشوند اشغال‌کرده‌اند . ارك حکومتی نیز در زاویهٔ شمال غربی قلعه واقع شده است . راجع باوضاع داخلی ارك ، چون اسباب سوء ظن مأمورین دولت ایران میشد ، هیچگونه سؤالی نکردم ولی بقول گلدسمید از کوچکترین برجهای آن‌کاملا مراقبت وحراست بعمل‌میاید ودروازه های‌چهارگانه آن ازغروب ببعدبسته میشود. برای‌نصرت آباد دوفوج سرباز از قاین گسیل گردیده که اسلحهٔ آنها از سیستم قدیم است . طبق‌اطلاع دربیرجند مقداری‌تفنك ورندل ذخیره کرده‌اند ولی‌بااینوصف بعقیدهٔ من برای سربازهای سیستان اهمیت زیادی نباید قائل شد . بعضی از سربازها بدیگران پول‌قرض میدهندوپنج‌برابرپس‌میگیرند ومعاملهٔ آنها مثل معاملات‌برمخمصه یهودیهای انگلستان باسایرین میباشد .

روزبعد ازورود، به‌بازدیدحکومت رفتم وهنگام عبوریك عراده توپ زنك‌زده که سنبهٔ آن روی لوله‌اش بود وشش نفرتفنگچی نیز اطراف آن کشیك میدادند در دالان ارك مشاهده گردید. میرمعصوم خان دراطاق محقری ازاینجانب پذیرائی نمود. این شخص پسرحشمت‌الملك است که فرزندبزرك امیرفقید میباشد ودرشش سال‌اخیر وزارت سیستان ورتق وفتق امور آن ناحیه باومفوض بوده‌است .

میرمعصوم خان فوق‌العاده متکبرومغروراست و مخصوصاً چون مادرش دختر سردار شریف خان‌است ازاین رهگذر نیززیاد بخود میبالد . نگارنده‌خوشوقت‌است که کار بخصوصی بااو نداشتم‌والا برای‌تصفیه وانجام آن‌بامشکلات‌فراوانی روبرومیشدم

اوضاع سیاسی سیستان دراین تاریخ جالب توجه بود ونظر به‌قرابت وبستگی نزدیك میرمعصوم خان باقبیلهٔ نهروئی، خالوی مشارالیه ، سردارسعید خان باطناًزمام

کارها را دردست داشت وچون شکایت زیاد به‌حشمت‌الملك رسید او نیزپسر بزرك خودراکه ازمادر میرمعصوم خان‌نبود به‌حکمرانی سیستان فرستاد وعبدالوهاب‌بیك خالوی محمد رضاخان راهم‌به پیشکاری وی تعیین کرد .

حاکم جدید وهمراهان وی‌اوایل ژانویه۱۸۹۸به‌سیستان واردشدند ودر صدد اشغال قلعه‌بودند وچون میرمعصوم خان مایل‌نبودباین‌زودی مقام خودرا ازدست‌بدهد تمارض‌کرد وتسلیم قلعه وتحویل اثاثیه‌را بتعویق‌انداخت . این موضوع سه‌ماه بطول انجامید ودراین مدت دونفردر سیستان حکمرانی میکردند اما زمام‌کارها در دست میرمعصوم بود وسربازها نیزازاو پشتیبانی میکردند. عبدالوهاب بیك، پیشکار حاکم تازه برای اینکه بغائله خاتمه دهد عدهٔ خود را بسیج کرد وقلعه را مورد تعرض قرار داد ولی سرانجام شکست خورد وتسلیم شد . بعدازاین حادثه طرفداران میرمعصوم درصدد قتل‌او بر آمدند وبرای انجام اینکارمستمسك وبهانهٔ خوبی‌نیزبدست آوردند . عبدالوهاب درقتل درویش خان نامی که در مراجعت ازمشهد نزدیکی طبس اتفاق افتاده‌بود دست داشته و اقوام مقتول که دراین موقع درسیستان بودند بخونخواهی درویش قیام کردند . عبدالوهاب بامشاهدهٔ این پیش‌آمد قسم یاد کردکه از حمایت فرزند بزرك امیر دست بردارد وبمشهد برود وضمناً موجبات طرفداری والی‌را نیز نسبت به‌میرمعصوم فراهم نماید . اقدامات عبدالوهاب دراین‌زمینه بجائی‌نرسید ویك روز اول‌آفتاب اورا بقتل‌رسانیدند .

حشمت‌الملك پس‌ازکسب اطلاع ازجریان امر ، نه ازلحاظ قتل عبدالوهاب ، بلکه زیادتر برای اینکه در اجرای دستور اوسهل انگاری شده غضبناك گردید وبه پردل‌خان یکی‌ازرؤسای قبیله‌سربندی دستورداد تانهروئی‌هارا ازسیستان خارج کند واگر میرمعصوم هم‌جداً ایستادگی نماید بقوه‌قهریه اورا سرجای خود بنشاند. بقرار اطلاع امیرقاین‌محرمانه به‌پردل‌خان دستور میدهد که‌با «میرمعصوم» مماشات‌کند و اگراو لجاجت بخرج دهدودست بقتل وکشتار بزند، پردل جداً بااوداخل زدوخورد شود وحتی درصورت لزوم ویرا بقتل‌رساند .

جنك‌دوتیرهٔ‌سربندی ونهروئی بالاخره آغاز گردید ونهروئی‌ها بسمت‌افغانستان

متواری شدند ولی باز میرمعصوم از خروج از سیستان خودداری نمود وبعد چون قضیه‌را جدی‌دید ناگزیرعازم حرکت گردید . بقراریکه میگویند درتون پدرخودرا ملاقات کرده وپدرش باو گفته‌است معصوم کارخوبی نکردی که باقتل‌عبدالوهاب عصا وتکیه گاه مرا ازدستم گرفتی وبعد دیگر باواعتنائی نمیکند ودونفرازپیشکاران‌اورا که محرك غایله بودند دستگیر ومجازات مینماید . میرمعصوم نیز شبانه به بیرجند میگریزد وبعموی‌خود پناهنده میشود . درپائیز۱۸۹۹ که من‌از آنحدود عبورمینمودم هردومنتظر پیش آمد روزگار وقضا وقدربودند وازقرارمسموع دراین اواخر معصوم بکویته رفته ودر آنجارحل اقامت افکنده‌است . بس‌ازچهارروز توقف درنصرت آباد، برای ملاقات وبویربه ورمال مراجعت کردم . بقراریکه دریکی ازفصول‌بالا گفته‌شد قرار براین بود که مـا دونفر درمرز بایکدیگر ملاقات‌کنیم ولی من بواسطهٔ فقدان خواربار ناگزیر ازحرکت‌شدم ووبویر نیزرنج مسافرت بیابان‌سیستان‌را بخودهموار کرد وبه‌ورمال آمد .

دوروزصرف مطالعهٔ‌اوراق ومراسلات‌وضمناًمذاکرات‌لازم‌شدوبعدوبویرباتفاق مسترود بسمت‌جنوب عزیمت‌نمودند . منظرهٔ تودیع مستخدمین اینجانب ونوکرهای مسترود درواقع رقت‌انگیزبود ولی چون مسترتایت باینجانب ملحق‌شده بود تنهائی بخود من‌زیاد تاثیرنمیکرد وروزبعدازحرکت وبویرماباتفاق برای تماشای کوه‌خواجه بطرف شمال غربی ورمال حرکت کردیم .

اگر سیستان را چنانکه میگویند مرکز آن عملیات قهرمـانی دلاوران قدیم بدانیم کوه خواجه نیز که تنهـاکوه قابل توجه این ناحیه است اهمیتی بسزا خواهد داشت . ارتفاع این کوه نسبت بسطح جلگه چهارصدپا میباشد وفقط ازطرف جنوب وجنوب شرقی کوه ممکن است بقلهٔ آن رسید . کوه خواجه بـااینکه در نقشه‌های جغرافیائی آنرا مستطیلی‌شکل ترسیم کرده‌اند شبیه‌سیبی‌است که یك‌میل قطر آنست وازشمال بجنوب امتداد دارد. حوالی خرابه‌های‌شهر« ککار» که دردامنه کوه بناشده ودارای استحکامات وقلاع معتبری بوده، اندکی استراحت کرده بعدبتماشای اطراف کوه‌پرداختیم .

درزاویه شمالی کوه ، مقبره خواجه «غلطان» نامی مشاهده میشود . ساختمان مزبور ازخشت و گل بناشده و گنبدکوچکی دارد . درایام نوروز اهالی‌محل جشن میگیرند و برای اینکه سال‌بعد محصول فراوان شود مقداری گندم آتش‌زده بیکی از مقبره‌های آنجا که «زیارت گندم پیران» نامیده میشود اهداء میکنند واین‌رسم‌ازقبل ازاسلام متداول بوده‌است .

صبح روزبعد بااینکه هوامنقلب وطوفانی‌بود مستر تایت حرکت کرد ولی‌من بشکار مرغابی که گله گله دراطراف هامون دیده میشود خودرا مشغول‌کردم وسپس بازبتماشای کوه رفتم وچشمهٔ خشك وقنات بایری‌اطراف خرابه‌های ککارکشف‌نمودم. درموقع بازدید خرابه‌های مزبور یك گربهٔ صحرائی بزرك که بی‌شباهت به‌ببر نبود ازدرون سوراخی‌بیرون‌جست وخان بهادر اصغرعلی‌راکه مستر تایت همراه‌من‌فرستاده بود سخت بوحشت انداخت .

ازکوه‌خواجه تصمیم گرفته‌شدبطرف‌بندسیستان‌که درمقابل هیرمندکشیده‌اند حرکت‌کنیم . حوالی دولت آبـادکه مرکزایل سر بندی است سیل زیادی آمـده ودهات اطراف‌را بشکل جزیره درآورده‌بود . دراین ناحیه تعدادی‌مو ودرخت‌توت وانار مشاهده‌گردید ولی درختهای‌کهن سالی نبود وسمت غربی هیرمند هنوز مثل زمانی که‌کنلی بسیاحت این‌محل رفته تقریبا خشك وبدون درخت بنظرمیامد .

ازدولت آباد به«سه‌کوهه» که تاآنجا شش‌میل مسافت است حرکت‌کردیم و دربین راه ازقلعهٔ سام نیزبازدید بعمل آمد . این قلعه بنام جدرستم پهلوان معروف ، بناشده وپس ازاینکه مجرای هیرمند تغییریافته قلعه‌مزبور دراثر تصادم باسیل وفشار آب خراب وویران گردیده‌است . درنقشه‌های جغرافیائی ، سه‌کوهه‌را بمنزلهٔ یکی‌از شهرهای بزرك سیستان ضبط کرده‌اندولی این‌ایام باشکال شاید هزارنفرجمعیت‌داشته باشد وپنجاه‌نفر سرباز نیزدرآنجا مستقر گردیده‌اند.

علیخان ، برای همسرخود که ازخاندان سلطنتی بود قلعه‌ای ساخته که هنوز هم دژمعتبری بشمار میرود وبرای جلوگیری ازتهاجمات بلوچها مورد استفاده واقع

میشود . ازسه کوهه عازم‌ده‌سوخته شدیم ومقارن ورودما ، پردل‌خان نیزباچهل‌سوار که از سرکوبی و خروج متمردین سیستان برمیگشت وارد آنجا شد . نـامبرده در طفولیت ازالاغ‌افتاده ودر نتیجه دستش‌معیوب‌شده‌است وفعلایك‌دست داردو بااینوصف فوق‌العاده رشید ودرعین‌حال صریح‌اللهجه وبزرك‌منش است وباوجود اینکه مخالفین وی طبعانسبت باو نظرخوبی ندارند اماسطح اطلاعات ومعلومات اوازتمام اهالی این ناحیه بالاتراست .

میان ده‌سوخته ومنزل بعدی یعنی خواجه احمد که درچهار میلی «بند» واقع شده رودخانه‌ایست که دربعضی نقاط چهل‌متر عرض ومتجاوز ازشش‌پا آب دارد . در این‌حول وحوش شنیده‌شد که سردار سعیدخان درصدد تاراج دهات این حدوداست ورعایا ازاین‌بابت خیلی‌متوحش ونگران میباشند . بهرحال چندین مرتبه ازهیرمند که‌متجاوز ازدوهزارسال‌قبل اتیمندر نامیده‌میشد بازدید بعمل آمد . هیرمندرودخانهٔ زیبا وجالب توجهی میباشد که وسعت آن بقدررودخانه تیمزمقابل برج لندن است و منظرهٔ آن درمسافرینی که مدتها دربیابان‌های بی آب وعلف بسر برده‌اند تاثیر عجیبی میبخشد . یکی‌ازفواید مسافرت همان تنوع و اختلاف مناظر و لذت چیزهائی است که شاید درحقیقت امر اهمیت زیادی ندارد . مسافر پس‌از آنکه مسافت بعیدی در بیابانهای خشك وزیـر آفتاب سوزان طی طریق میکند وقتی بیکی دو درخت ونهر کوچکی میرسد تصور مینماید که به چشمهٔ تسنیم ودرخت طوبی رسیده است واز یکدانهٔ پیاز و یـا یك ساقهٔ گندنا زیادتر از ضیافتها و مهمانیهای مجلل و پـرشکوه لذت میبرد .

درزمان انعقاد کمسیون حکمیت که بریاست گلدسمید تشکیل گردیده طول دریاچهٔ سیستان ۷۲۰پا وبزرگترین عرض آن ۱۱۰پا و به عمق ۱۸ پا بوده است . ولی درزمان مسافرت نگارنده عرض وعمق آن‌خیلی تقلیل‌یافته و آب ازلای‌شکافهای بند جریان پیدا کرده بود . بند مزبوررا معمولا بوسیله گزو گون مستحکم میکنند ولی هرسال احتیاج بتعمیر پیدا مینماید ووقتی کوههای بربرذوب وسیستان دچار بی آبی میشود هزارها مردم ناگزیربتعمیر واصلاح سدمیپردازند.

چون میگفتند یك قسم ماهی ممتاز درهیرمند یـافت میشود اینجانب پس از شش‌سال اقامت درایران ، برای اولین مرتبه قلابهای ماهیگیری خودرا مورد استفاده قرار دادم ولی‌مع‌الاسف ماهیهائیکه صید شد آنقدرها خوش طعم‌وماًکول‌نبود.حوالی ترعهٔ بزرك این محل‌که «مادر آب» نامیده میشود مستور از گزو گون‌های بلندیست که صورت جنگل‌انبوهی بخود گرفته است و کبك نیزدراطراف آن‌مشاهده میگردد.

خرابهٔ محل معروف به «شهرستان» است که درسمت غربی خواجه احمدواقع شده ودربین آنها نیزدرحدود ده مجرای بغازمانند احداث گردیده وبعضی از آنها نیز خیلی عمیق است وعبور مسافربدون راهنما ازاینراه خالی‌ازاشکال نمیباشد.راهنمای ماجلو حرکت میکرد وچنانچه آب از سینهٔ او بالاترنمیرفت مانیز حرکت را ادامه میدادیم ولی‌اگر آب ازسینهٔ او رد میکرد ماامکاناً ازمحل کم عمق‌تری‌عبورمینمودیم. خرابه‌های «شهرستان» فوق‌العاده جلب‌توجه میکند ولی‌تعداد عمارات وساختمانهـا باندازهٔ خرابه‌های شهرزاهدان‌نیست . اصطخری‌میگوید «رام شهرستان» کرسی‌نشین قدیم سیستان بوده که اهالی آن بعدها شهرزرنج را احداث نموده‌اند .

ازشهرستان به «ده‌نواب»واز آنجا به«اسگل» رهسپارشدیم‌ودرچند میلی‌جنوب اسکل خبررسید که سیل آمده وضمناً موجبات صید وشکار طیور فراهم شده است . روز بعد چند اردك ونـوك دراز شکارکردیم ولـی وفور آب مـانع از این شدکـه شکارها نصیب خود مابشود . تمام‌این ناحیه‌که فعلا پرازگون ونهالهای امثال آنست درسابق کشت وزرع میشده واز هرجهت قابل‌استفاده بوده است . قلعهٔ متروك«غوری» نیزدرهمین حوالی دیده میشود .

شهرزاهدان‌که دردست چپ رودنصرو بوده درنزدیکی اسکل است ومحوطه داخلی قلعه خرابهٔ آن در حدود ششصد مترمربع میباشد . ابنیهٔ خراب زاهدان که بعضی ازخشت وبعضی از آجرساخته شده مسافررا بیاد ایام قدیم میاندازد وانسان از گردش روزگار دچار شگفتی وحیرت میشود . برج فوق‌العاده جالب توجه‌این محل که قریباً بکلی‌منهدم و ویران‌خواهدشد درحدود شصت پا ارتفاع دارد وتمام از آجر ساخته شده ومحیط قاعدهٔ آن پنجاه وپنج‌پا میباشد . دو کتیبهٔ کوفی در منارهٔ مزبور

دیده میشود که بعضی ازحروف آنها پخش‌شده وتصورمیرود دراصل کلمات‌این کتیبه‌ها لااله الاالله و محمداً رسول‌الله بوده است . منارهٔ مورد بحث ظاهراً مربوط به‌مسجد بزرگی بوده که فعلاائری از آن باقی‌نیست وباید تذکرداده شود که از هرحیث‌نظیر مناره خارج شهرسبزوار است که در راه‌خراسان واقع‌شده . بعضی‌ازاهالی‌محل، منارهٔ مزبور را بمناسبت قریه قاسم آباد واقع در همان‌نزدیکی، « میل قاسم آباد » وبرخی «میل کوسنك» وخود خرابه‌ها رانیز که سابق اروا کن‌خوانده میشده قلعه‌تپه‌مینامند.

کدخدای اسکل میرعباس نامی‌بود که باهفت برادر وعده‌کثیری از فرزندان ونواده‌های خود نزد نگارنده آمد و مقداری سکهٔ قدیمی‌که میگفت در خاك افغان کشف کرده‌ام باینجانب ارائه داد . در بین آنها سکهٔ یونانی ها و پارتیها و ساسانیان وسکه‌های مربوط بدوره خلفای‌اسلام وسکه‌های ونیس دیده میشد . یك روزبعد از ظهر نیزیکی ازپسرهای‌میرعباس مقداری‌ازجواهر آلات واشیاء قیمتی خودرابرای‌تماشا نزد اینجانب آورد که ازهمهٔ آنها نفیس‌تریك‌عددشمعدانی بود که‌بنظراو خیلی گرانبها میامد. من‌هم برای اینکه اورنجیده خاطرنشود ازقیمت اشیاء عتیقه اظهاربی اطلاعی کردم . بقراریکه تحقیق شدا کثراین سنگهای قیمتی‌را مشارالیه در اطراف «نیه» که میگویند ازاین قسم اشیاء فراوان دارد کشف کرده است .

ازراه «بنجر» که یکی ازدهات مهم‌سیستان است ومرکز اقامت گلدسمید بوده به‌نصرت آباد مراجعت کردم وبرای احراز موقعیتی بهتراز گلدسمید وداشتن‌یك عده نظامی هندی‌وضمناً ارتباط بامأمورین داخلی کشور،بخودتبریك میگفتم . پس‌ازنصب بیرق قنسولسگری ، حاکم محل‌بدیدار اینجانب آمد وبجز گفتگوهای عادی هیچ اظهاری نکرد ولی موقع خروج ازعمارت شرح مبسوطی‌بانصرالله خان مذاکره‌نموده و گفته‌بود چون اهتزازبیرق دراینجا ازطرف مأمورین بریطانیا سابقه‌ندارد لذاباید‌از خراسان کسب تکلیف شود وتاوصول دستور،برافراشتن بیرق‌صلاح ومقتضی نمیباشد . بدیهی است موافقت اینجانب بااین نظریه غیرمقدور بود ودوسه روزبعد که حاکم‌از شکار مراجعت کرد ، حاج محمد اسمعیل ، مجتهد متنفذ محل ، مشارالیه را تهدید نمود وسه‌روز باومهلت داد تابیرق انگلیس‌را سرنگون کند وضمناً خاطرنشان‌کرد

که درصورت عدم مبادرت باقدامات مقتضی ، ناگزیرخود او مستقیم اقدام لازم بعمل خواهد آورد . حاکم چندین بار برای من پیغام فرستاد که بیرق را پائین بیاورم و یکی دو نفر شرحی را که میرمعصوم خان بایشان نوشته ودستور داده بود مرا تهدید کنندباینجانب ارائه دادند . وصول‌پیغـامهای متوالی‌حاکم ، نـگارنده‌را وادارکرد که ازمذاکرات شفاهی دراطراف موضوع خود داری نمایم و گفتم بهتر است کتباً راجع باین امراظهار عقیده شود . حـاکم نیز ناچار نصرالله خان را احضار و محرمانه بمشارالیه اظهار میکندکه البته قنسولهای خارجی بایستی بیرق‌دولت متبوع خود را برفراز قنسولگری برافرازند ولی چون سیستانیها جاهل وبی‌اطلاع میباشند لذا من ناچارم بصورت ظاهرمطابق میل مردم رفتـار کنم .

طولی نکشیدکه غائله خاتمه‌یافت باین‌ترتیب‌که پسربزرك حاج‌اسمعیل‌اظهار داشت اول‌باید درمشهد وبعد درسیستان بیرق راپائین بیاورند .

خوشبختی مؤلف این بود که موضوع مورد اختلاف بطور ملایمت تسویـه گردید زیرا معمولا درمشرق زمین‌اگرطبقهٔ عوام‌بایك قضیه مخالف باشند آرام کردن آنها خالی ازاشکال نخواهدبود . ازهمه مضحك‌تر پیام‌محبت آمیزحاج محمداسمعیل واظهارات نماینده او بود که میگفت آقا میفرمایند من‌شما را ازدوستان صمیمی خود میدانم واقدامات من‌راجع به‌بیرق قنسولگری فقط ازلحاظ اسکات‌توده مردم‌میباشد.

فصل سی و سوم

دریاچه سیستان و میان کنگی (میان گنج)

پس ازاینکه غائلهٔ بیرق بنحودلخواه خاتمه‌پیدا کرد مجدداً ظهردوم مارچ که حرارت هوا بـه نود ودو درجه میرسید بعزم سیاحت اطراف منطقه مـأموریت خود حرکت نمودم .

اولین محل توقف ، «حدیمی» واقع درحاشیهٔ هامون بود که طایفه صیادی در حوالی آن بسرمیبرند . درجوار قبیلهٔ صیادی طایفه گودارها (گاودارها) اقامت دارند که احشام واغنام آنها در مراتع هامون چرا میکنند . گاوهای سیستان در همه جای ایران شهرت زیادی دارد .

صیادیها خودرا سیستانی‌الاصل میدانند واحتمال میرود که این موضوع عاری ازحقیقت نباشدزیرا فقط این طایفه میتوانستند درمقابل سیل تهاجم مغول باجاله و کلکهای چوبی خود از روی آب فرار وخودرادر نیزارهای اطراف پنهان نمایند. رالینسون معتقد است که تنها طایفه آریائی خالص ، سیستانیها وجمشیدیهای هرات میباشند . صیادیها

هرخانواده‌ای سالیانه شش ریال وجه نقد بعنوان مالیات می‌پردازند وعلاوه همه آنها که‌درحدود چهارصد خانوارند هزاروسیصدپوندپرنیز که‌معادل با۵۸۹ کیلو گرم‌میشود مالیات جنسی میدهند . کالای‌عمده ومورد معاملهٔ اینطایفه همین پراست وسالیانه در حدودیك‌تن‌پرصادرمیکنند .راهنمای ماخیلی‌خوش‌صحبت وشیرین کلام بودودرضمن میگفت گاهگاهی بعضی‌از مسافرین ازاین راه به«لاش‌جوین» واقع درخاك افغانستان مذا کرات‌مختلف‌میروند وقطع هامون درحدود بیست‌وچهار ساعت بطول میانجامد .

دراین حوالی‌چون خبررسید که رودخانهٔ «پریان» درشرف طغیان است تصمیم گرفته شد که بیدرنگ ازرودخانه مزبورعبور وپیرامون اوضاع واحوال‌میان کنگی مطالعات کافی شود وبهمین لحاظ بطرف جلال آباد که سابقاًمتعلق بطایفه کیانی بوده واینك‌حائز اهمیتی‌نیست‌حرکت نمودیم . رئیس‌طایفه مزبورفعلا ازاین‌ناحیه‌به‌سرخس رفته ودر آنجااقامت گزیده‌است . پس‌ازتحقیق دراطراف‌اینکه آیا طایفه کیانی‌نوشته‌ها وشجره‌نامه‌هائی هم‌اززمان قدیم‌دردست دارند یانه معلوم شد قدیمی‌ترین منشوریکه اینك دردست آنهاست فرمانی‌است که ازطرف یکی ازسلاطین‌صفویه بعنوان آنهاصادر شده . دراکثر خرابه‌های واقع درمحاذات «رودنصرو» آجرهای ضخیمی دیده میشود واسلوب ساختمانها که حاکی ازمزیت عمارات قدیم به‌خانه‌های خشت و گلی امروزه است بخوبی ثابت می کند که تیمور و شاهرخ لطمهٔ بزرگی به مـدنیت ایران وارد کرده‌اند .

اراضی یك قسمت این راه ازخاك رس تشکیل گردیده وهنگام عبورما تصادفاً باران شدیدی که دوسه روز بطول انجامید باریدن گرفت . چون به‌خاك فرونمیرفت مسافرین را بامشکلات فراوانی روبروساخت . پس ازورود به‌میان کنگی که عبارت‌از نیزارانبوهی است تحقیقات‌لازم‌بعمل آمد . نیزارمیان کنگی از گزو گون تشکیل‌شده ودرسیستان‌که کمیابی اشجار ضرب‌المثل است منظرهٔ جالب توجهی دارد و آبادیهای متعددی نیزجسته گریخته دراین جنگل انبوه احداث گردیده است .

ازبرج گل محمدکه محل اقامت قبیله سپرونی‌است بطرف رودهیرمندحرکت نمودیم وپس از ملاحظه مجرای خشك رودخانه بیم آن دست دادکه شاید راهنمای

سیستانی اشتباه کرده است ولی بعدمعلوم شدرودخانهٔ هیرمند قبل‌از اتصال‌به‌هامون از بین گزو گون فراوانی میگذشته که این ایام از میان رفته است ومجرای کم عمق رودخانه نامبرده این روزها رود«اشوکان»نامیده میشود . پشتهٔ معروف به«تپه‌طلائی» درهمین نقطه واقع شده ومشرف به‌بیابان خشك وبی آب وعلفی است . طایفه«بزی» که اصلا ایرانی نژادمیباشند درهمین بیابان که تا«چخانسوز» امتداد دارد زندگانی میکنند و آب مشروب آنها ازچاههائی است که دراطراف حفرمینمایند . آب رودخانه بتدریج رو بافزایش بود وما ناگزیرعنان توجه را به‌میلك معطوف ساختیم . مسافرینی که ازاین راه میروند پس‌از طی مسافتی راه به «تخته پل» میرسند که سابق یکی‌از پلهای روی هیرمندبوده وفعلافقط سه چشمه آن باقی‌مانده وبقیه آنها خراب شده‌است ولی هلالهای کوچك همین سه چشمه هم که تاکنون باقیمانده از عدم استحکام بنای اصلی پل‌حکایت میکند . خشت و آجرهای متعددی که دراین حوالی‌مشاهده میشود حاکی ازاین است که آبادی بزرگی سابق براین، دراینجا دایر بوده است .

بین‌راه «تخته پل» و«سیادك» آب بقدری زیاد بود که دربعضی جاها تاگـردن راهنمای مارا میگرفت ولی چون‌اسبها وشترها بتدریج باینموضوع عادت‌کرده بودند بهرترتیب وزحمتی بود خود را به‌سیادك رسانیدند . این آبادی متعلق به «خان جان» سنجرانی است . سنجرانی‌ها بلوچ خالص میباشند ورئیس آنها خان‌جان نامبرده پسر ابراهیم‌خان است که‌چندین سال‌قبل‌دکترفوربز(۱)را بقتل رسانیده اگرچه‌زندگانی

---

(۱) لارد کرزن در جلد اول کتاب خود موسوم به « ایران و مسئلهٔ ایران » مینویسداولین قربانی‌اروپائیها درسیستان دکترفوربز بود که بواسطهٔ تحقیقات فوق‌العاده مفید خود درقسمتهای شمال غربی ایران ، شهرت کاملی داشت . فوربز از نواحی شمال غربی به‌مشهد وسپس به‌تربت حیدری و بیرجند وسیستان رفت ودر آنجا در۱۸۴۱ بدست ابراهیم‌خان رئیس لاش‌جوین بقتل رسید. سی‌سال بعد (۱۸۷۲) دکتر بلو یکی از همراهان گلدسمید رئیس کمیسیون سرحدی که با ابراهیم خان قاتل دکترفوربز ملاقات نموده مینویسد وی که‌مرد سبع ودرنده خوبی بنظر میامد به‌چرس و بنگ و نوشابه‌های الکلی اعتیاد داشت و هنگامیکـه فوربز در هامون مشغول شکار پرنده بود در حال مستی و از روی بلهوسی او را بقتل رسانید . رجوع کنید به جلد هفتم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس صفحه ۱۹۹۳ تالیف آقای محمود محمود . «م»

چادرنشینی بتدریج درسیستان متروك میشود ولی سنجرانی‌ها باژ در حدود دو هزار خانوارند و با طایفه سهرونی که در بالا ذکر آنها رفت فعلا تحت اطاعت خان‌جان میباشند .

درنزدیکی سیادك آثار وخرابه‌های شهر «کرکوشه» که میگویند یکی‌ازکرسی نشین‌های سلاطین کیان بوده‌بچشم میخورد. دربعضی ازخرابه‌ها آجرهائی‌دیده‌میشود که بیست وچهار اینچ طول و هفده اینچ عرض آنها میباشد . بین کرکوشه و میلك «قلعه نادعلی» واقع شده که سابق براین آنرا «نوکی» مینامیده ودورتادور آنرادیوار کشیده‌اند وزاویه‌های شمالی آن برجهائی‌دارد ویکصدنفرسرباز ازکابل برای‌حفاظت درآنجا مستقر گـردیده‌اند . دوپشتهٔ نسبتاً مرتفع واقع درمشرق نادعلی ، سفیدك و سرخك نامیده‌میشود که چون احدی برای حراست آنجا تعیین نگردیده اهمیتی‌نمی‌توان برای آنها قایل شد . حاکم این ناحیه آخوندزاده است که درقلعه کنك واقع‌در درجنوب چخانسور اقامت دارد . طبق اطلاع در «امیران» واقع در چند میلی جنوب نادعلی سکه‌های قدیمی ، زیاد پیدا میشود ومؤلف امیدوار است که درآتیهٔ‌نزدیکی این شهرها که قدمت‌هریك محرزومسلم است ولی اطلاعات جامعی هنوز راجع بآنها بدست نیامده ، موردمطالعه باستان شناسان واقع شده وبا حفاری وکاوشهای علمی ، روشنی‌های بیشتری بتاریکیهای تاریخ ایران افزوده شود .

دراین راه داستانهائی ازفجایع افاغنه شنیده ومعلوم شد چـه اختلافات فاحشی میان‌اوضاع ایران وافغانستان‌وجوددارد . درخاك‌افغانستان‌هرج‌ومرج غریبی‌حکمفرما میباشد وبدیهی است تجارت‌درصورت اغتشاش بحال وقفه ورکود خواهدافتاد .

بعقیده نگارنده سیاحانی که‌ازاروپا وهندوستان‌بایران رفته وقلم بدست گرفته وعلیه ایران قلمفرسائی کرده‌اند خطای غیرقابل عفوی مرتکب شده‌اند .

دراراضی سرحدی سیستان که تا چند سال قبل در تملك ایران نبود مسافرت بدون خطروخالی از اشکال بنظر نمیامد ومندرجات کتاب مسترفریه بهترین شاهـد این مدعامیباشد ولی اززمانیکه دولت ایران زمام‌این ناحیه را دردست گرفته‌تغییرات فاحشی دراوضاع محل ایجاد ومثل اروپا امنیت درآن ناحیه حکمفرما گردیده و در

نتیجه جماعتی از افغانهـا همه ساله بخاك ایران کوچیده و درآنجـا مشغول زراعت شده‌اند .

رودپریان که دراین تاریخ طغیان کرده بوددرحدود سیصد مترو سعت داشت و چهل الی پنجاه متر آن غیرقابل عبور بنظرمیآمد وما بهرزحمتی بود از روی رودخانه مزبور گذشته بعزم مراجعت به نصرت آباد خرابه‌های زاهدان را پشت سر نهادیم. حرارت هوا رفته‌رفته افزایش مییافت وظهرها به نودوهفت درجه میرسیدومگس وپشه بالنتیجه روبازیاد بود . روزاول آوریل ماربزرگی کـه درسیستان بمنزلهٔ منادی وطلایهٔ بهار است مشاهده شدوما خوشوقت بودیم از این که سیستان راترك گفته عازم ناحیهٔ مرتفع قاین میباشیم . چون دربیرجند علیق و آذوقه ، دویست وپنجاه درصد گرانتر ازسیستان است لذا تصمیم گرفته شد مقداری خوراك که برای دوماه تکافو کند خریداری شودو البته انجام این منظورمستلزم داشتن یکصدشترویك هفته صرف وقت برای تهیه مقدمات کاربود .

سیستان بموجب یادداشتهای اینجانب مرکب ازدو بخش است که یك بخش آن عاری ازهرگونه درخت ویك بخش دیگرجنگل و نیزاراست ولی خاك هردوناحیه از رس و ماسه تشکیل گردیده . در بعضی قطعات سیستان چندین میل مربع پشته‌های ریگزاریست که ممکن است در آنها زراعت و مورد استفاده واقع شود . حوالی نصرت آباد که روی یك قسمت ازمقرقدیمی شهر «زره» واقع شده نمکزاراست وفرورفتگیهای متعددی دارد . درقسمت اخیراستخرهای زیادی است که آب را کدآنها وسیله تولید پشه و کثافات وجرثومه‌های گوناگون میباشد واگربگفتهٔ خودسیستانیها « باد صدو وبیست روز» نمی‌وزید سیستان غیرقابل‌سکونت بنظرمیامد . از آوریل تاژوئیه بادهای زیادی میوزدواگرچه گرم ونامطبوع است ولی میکرب مالاریا ونوبه‌را ازمیان میبرد. هردم سیستان بیشتر مریض وعلیل‌المزاج ومبتلا به‌تب میباشند ولی در هرصورت اگر وسایل زندگی برای کسی فراهم شود ، بااینکه حرارت‌هوا درفصل تابستان توی‌چادر بطورمتوسط ازصدوده هم تجاوزمیکند بازازهوای بعضی از نقاط بنگال بهترومطبوعتر است .

لارد کرزن در کتاب معروف وسودمند خودموقعیت سیاسی سیستان رابه‌تفصیل مورد بحث قرارداده وچون‌نگارنده اجازه ندارد که دراطراف این موضوع بسط‌مقال دهد لذا بموقعیت جغرافیائی آن اشاره مختصری میکند و میگذرد . بقراری کـه در بالا گفته‌شد سیستان‌مصر کوچك و بمنزلهٔ انبارغلهٔ عشایروایلات مجاور است‌ودرمیان مستملکات روس‌وخلیج فارس واقع گردیده‌که بخشهای سرحدی آن جمعیت زیـادی ندارد ودرحقیقت تنهاناحیهٔ مزروع میان کویته و کرمان همین‌ناحیه سیستان میباشد .

فصل سی و چهارم

قائنات

شبهای اخیر اقامت سیستان وحشرات فراوان آنجا باندازه‌ای مرا اذیت کرد که ناگزیر سفر را برحضر ترجیح دادم وبااینکه هفت منزل طولانی و گرم درجلو بود و اسبها وچهارپایان هم‌خسته وفرسوده شده بودند باز اندیشه آسایش وتنعم قاین ،تزلزل افکارمرا نسبت به مخاطرات راه خشنی کرد و برای حرکت از سیستان تصمیم قطعی گرفته شد .

تجربیات گذشته و زحماتی که شتردارهای بلوچ تحمیل میکنند وصبر وطاقت فوق‌العاده‌ایکه برای‌استماع گله وشکایتهای بیمورد آنان‌لازم است نگارنده را وادار کرد تابرای استخلاص ازغرولند شتردارها بارهرشتری رامقداری کمتر ازمعمول‌معین وآنها رایکروز جلوتر روانه کنم ولی بااینحال بازیکروز تمام‌وقت اینجانب‌وهمراهان صرف دادوبیداد باشتردارهائی شدکه نه طناب داشتند ونه‌بخصوصیات بارپیچی آگاه بودند .

منزل اول که به«افضل آباد» قریهٔ واقع درمغرب سیستان منتهی میگردیدخیلی کوتاه بودوبسهولت پیموده شد . درمنزل دوم ، مسیرما درهامون بود که خوشبختانه هنوز سیلابهای بهاری خرابـی زیـادی وارد نیاورده و عبور مسافـر را دچار اشکال نکرده بود .

ساعت چهاربعد ازنصف شب آهنگ سفر کردیم وچون‌بدواً میبایستی آبدانهای عمیق وعریض متعددی پشت سر نهاده شود وانجام این امر درتاریکی کار آسانی نیست همهٔ مسافرین بدستور اینجانب پشت سر هم حـر کت میکردند و گاهگاه نیز آتش میفروختند تا بدانوسیله از سوراخها و فرو رفتگیها و مخاطـرات فراوان راه ایمنی حاصل شود .

بامدادان یعنی هنگامیکه بموازات کوه خواجه رسیدیم «میل نادری» از دور پدیدارشد . اینجانب جاده‌ایراکه اندکی بسمت شمال‌غربی منحرف است ترك‌وبطرف میل مزبورحر کت نمودم . میل نادری درحاشیه غربی هامون واقع و ازآجرساخته شده است ومحیط قاعدهٔ آن درست‌یکصدپا میباشد . اهل محل ساختمان این میل را به‌نادر که اردوی اودر نصر آباد واقع درشمال افضل آباد بوده‌است نسبت میدهند .

منزل بعد بیرنك (اینکلمه بزبان سیستانی بمعنی تپه‌است واحتمال میرودپارسی سره‌باشد) نامیده میشود. مشاهدهٔ معدودی مگسهای موذی وپشه‌های خطرناك‌حاکی ازاین‌بود که تابستان نزدیك میشود وبااینکه‌ماقبل ازبروزگرما اززادگاه رستم‌خارج میشدیم بازباعقیده شاعرعرب موافق بودیم که میگوید : ـ

« ای سیستان ، کاش آسمان ترا ازباران رحمت خود محروم وتمام آبادیهای تو را باخاك یکسان نماید . درزمستان باعث بدبختی وعذاب ودر تابستان کانون مار و حشرات موذی هستی . خداترابرای عقاب وشکنجه مردم گناهکار وبمنزله دوزخ‌اهل دنیا آفریده » .

در حدود ده‌میل در شمال بیرنك خرابه‌های شهر « صابر شاه » واقع شده‌که بازاهدان دریك عصرو بخرابی نهاده‌است ودریاچهٔ آنجا را«دریای صابری» مینامند .

پس ازطی مسافت زیادی ازمیان بیابان بی آب‌وعلف که درتابستان عده کثیری

درآنراه تلف میشوند به‌دربند وسیعی رسیدیم که فاصله بین دوطرف آن بیکصدمتر بالغ میشود . قریه کوچك «بندان» دردهانهٔ این دربند ودرحاشیهٔ تنها نخلستان این حوالی واقع شده ودومیل آنطرف‌تر «زینل آباد» است که درآنجا توقف‌بعمل آمد .

زینل آباد به‌بیرجند سه‌راه دارد که یکی از«نه» ویکی از«شسپ» ودیگری‌از «حسین آباد» میگذرد . جاده‌اولی طولانی‌ترین وامن‌ترین راههاست ودومی مستقیم وسربراست‌ولی ایمن ازخطرحرامی نمیباشد وازسومی کسی جزقافله‌های خیلی بزرگ عبورنمیکند.چون عدهٔ مازیادبود وبیم‌تهاجم اشرارنمیرفت وعلاوه من‌ناگزیر بودم که چاپار مشهد راملاقات‌نمایم‌ازطریق سومی حرکت ودر «دورو» که‌چهارهزار پا ارتفاع آنست ومگسهای گزندهٔ سیستان راندارد توقف‌نمودیم . اقامت‌مایکهفتهٔ‌تمام دراین قریه‌بطول انجامید ودرخلال اینمدت بعضی‌ازشتردارها که دیگراحتیاجی‌بآنها نبود مرخص شدند . دراین‌حوالی آبادیهای دیدنی زیاد است وقلهٔ اصلی سلسله‌جبال اطراف نیز ارزش آنرا دارد که مورد بازدید جهانگردان واقع شود . قلهٔ مزبور در حدود شش هزار پا ارتفاع دارد ودر بالای آن قلعهٔ سنگی مستحکمی است که لای شکاف سنگها را ساروج مالیده‌اند . طبق‌اظهار راهنمای مااین قلعه را«شکوند»نامی بنا کرده ولی کدخدای آبادی میگفت که بانی قلعه «هوشنك» دومین‌پادشاه‌پیشدادیان بوده است . مناظراطراف ازفراز قلهٔ‌کوه فوق‌العاده جالب ودلفریب است ومخصوصاً طرف شرقی آن کـه بسمت « دشت نـاامیدی » امتداد دارد فرح غـریبی در بیننده ایجاد مینماید .

کدخدای ده میگفت آباء واجداد وی‌شش‌نسل پیش ، ازبخارا باین‌حدود آمده واو وبستگانش دارای‌کرامات وخوارق عاداتی‌میباشند وبیماران‌راشفا میبخشندولی درعین حال از من وهمراهان سراغ طبیب آزموده‌ای را میگرفت . از اینجا بآنطرف عبورما ازمیان جلگه‌ای بود که‌کاسه پشت فراوان دارد . درحسین آباد راه بدوشعبه منشعب میشود ویکی به بیرجند ودیگری به‌طبس سنی‌خـانه منتهی میگردد . چون چاپار مشهد نرسیده بود ناگزیرحرکت بسمت شمال یعنی‌روبه‌طبس ادامه داده شد . هنگامیکه امیرقاین زمام این‌ناحیه را دردست گرفته سکنه طبس اکثرازافاغنه سنی

بوده‌اند . «طبس» مشتمل برشصت پارچه آبادی است که در جلگه صاف حاصلخیزی واقع شده و آذوقه بیرجند راتأمین میکند ومتجاوز ازپانزده هزار نفر جمعیت دارد . قلعهٔ طبس که میگویند نظیر قلاع نه وفراه وهرات است این ایام روبخرابی نهاده ولی امیرقاین تعمیراتی درآن نموده وبرجی برای حراست آن برپاکرده است. تنهاچیزیکه برای مسافرین عـادی جالب توجه است تعدد آسیابهای بادیست کـه طبق مندرجات کتاب اصطخری درقرن دهم مدتها قبل از آنکه دراروپا معمول شود درسیستان فراوان بوده است . پرفسور برون معتقد است که طاحونه‌های بادی قبل از استیلای اعراب بایران ، درکشور شاهنشاهی متداول بوده وبرای اثبات عقیده خود بمندرجات کتاب مروج الذهب مسعودی استناد میکند .

چاپار بالاخره به‌طبس رسید وپس از دریافت مراسلات تصمیم گرفته شد کـه هرچه زودتر قبل ازمحرم که ماه عزاداریست خود رابه‌بیرجند رسانیم . جادهٔ بیرجنداز کوههای «معین آباد» میگذرد که ازهشت الی نه هزارپا ارتفاع دارند . اولین منزل بین راه قریه کوچك «فرك» است که میگفتند درتابستان ازنقاط ییلاقی و دلپذیر میباشد. قریه مزبور دردهـانه دربندی واقع شده که برفراز کوه مجاور آن قلعه مستحکمی ساخته‌اند. آنطرف این آبادی قریه بزرگتری بنام « دره‌میان » واقع است که تادو میل باغات واشجار میوه آن موجبات فرح ونشاط مسافرین رافراهم میکند . جاده ازاینجا ببعدازمیان آبادیهای کوچك وباغهای سبزوخرم وچندگردنه میگذرد وانواع واقسام گل وریحان مخصوصاً لاله‌وضیمران پشت سرهم درمقابل عابرین رژه میدهند. بموجب اظهارات راهنمائیکه بامابود زمستان گذشته جاده درحدود یکماه در اثر بارندگی مسدود وغیرقابل عبور بوده واواخر مارس برف سنگینی آمده وبه باغات میوه ومخصوصاً به‌درختهای انار صدمهٔ زیادی زده‌است . ازفرازگردنهٔ بین راه ، دره‌ایکه بیرجند در آن واقع شده پدیدار گردید ونصرالله خان حسب‌المعول برای تهیه‌مقدمات ورود ما وپیداکردن باغ آبرومندی ازقافله جلوافتاد . روزقبل از ورود به‌بیرجند را در باغ مصفائی در«بجد» هفت میلی‌شهر که اکثر اهالی آن را پیروان تسنن تشکیل میدهند توقف نمودیم وروزبعد عده‌ای بسرکردگی برادر امیرقاین باستقبال ما آمدند .

بیرجند باسایرشهرهای ایران تفاوت‌زیادی دارد وتنها رودخانه‌ایکه ازحوالی آن عبورمیکند از«خوسپ» به‌لوت میرود ودر آنجا ناپدیدمیشود . یکی‌ازمعایب‌بیرجند همان‌کمیابی سبزیکاری و باغات میوه است وشهرفقط یك قنات داردکه متأسفانه آب آن نیزمشروب نیست واهالی از آب انبارهائی که درفصل زمستان از آب کوههای اطراف پرمیشود استفاده‌میکنند. خلاصه درساختمان باغ‌مانندی که فقط دوسه اصله درخت توت داشت وارد شدیم وسه روزبعد ، امیرقاین بدیدار اینجانب آمد.

این خانواده اگرچه نسب‌نامه‌ای دردست ندارند ولی خودرا ازاعقاب عربهای خزاعی یاخزیمه‌میدانند که‌رئیس آنها طاهرذوالیمینین وسایل جلوس مأمون‌رابمسند خلافت فراهم نموده‌است. پدران امیرازبحرین باین حدود مهاجرت نموده وبتدریج زمام امور قاین ونه بندان‌را بدست گرفته و دامنه نفوذ خود را تاجنوب ایران بسط داده‌اند . اواخر قرن هفدهم تمام ناحیهٔ قائنات در تصرف این خانواده بوده وپس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرده‌اند . رئیس همین خانواده در۱۷٤۸میلادی شاهرخ را درمشهدکور ونابینا ساخته‌است . درسالهای اخیر اوضاع این‌خانواده باحوادث‌هرات بستگی‌تام داشته وتابعدازمرك یارمحمد وزیرشاه کامران، بادولت ایران درتماس نبوده‌اند ولی‌بتدریج دامنهٔ اقتدارو نفوذ دولت ایران بسط‌یافته واگرچه هرات بتصرف آن دولت در نیامده ولی‌متمردین خراسان یکی‌بعداز دیگری تسلیم نیروی‌ایران گردیده وجد امیرفعلی‌قاین نیزپس‌ازمختصرزدوخورد وکشمکش از طرف قوای ایران دستگیر میشود . جریانـات سیاسی مشارالیه را مجبور میکند تاربقهٔ اطاعت سلاطین قاجاررا گردن بگیرد ومیر علم پسر او امور سیستان را بنام دولت شاهنشاهی رتق وفتق نماید . میرعلم اگرچه‌نسبت به‌هیئت اعزامی بریطانیا و داوران‌مرز، آن اندازه‌ها تمکین‌نکرده وشرط ادب‌را بجانیاورده ولی‌قلمرومأموریت خودرا بخوبی درمقابل تهاجم اشرارتر کمن وبلوچ وافغان‌حفظ نموده وتازمان‌مرك اودر۱۸۹۱ سکون و آرامش دراین منطقه حکمفرما بوده‌است. میرعلم یاامیرقاین‌را میتوان‌ازمقتدرترین امرای آن دوره‌ایران خطاب کرد. بعدازفوت وی، سیستان به‌پسر بزرگتر وقاین به پسر دوم اویعنی امیرفعلی میرسد واین موضوع نقار روزافزونی،

بالاخص چونکه امیرفعلی تمام ذخیره ونقدینهٔ پدررا تصاحب نموده ، بین دو برادر بوجود میآورد . امیر قاین که ملقب بشوکت الملك است فعلاچهل وهفت سال وقامت نسبتاً معتدلی دارد وبعضی ازدندانهای اوافتاده وعینك بچشم میگذارد .

امیر درطفولیت به زیارت مکه رفته واین ایام روزنامهٔ حبل المتین را که در کلکته طبع ونشرمیشود مرتباً مطالعه میکند وبدینوسیله ازچگونگی اوضاع جهان بخوبی آگاه میباشد . امیر زدوخوردهائی راکه هنگام جوانی اواتفاق افتاده برای من نقل وبا اوضاع کنونی مقایسه میکرد . خواهرزن امیررا « سرنوروزخان خارانی » بحبالهٔ نکاح درآورده واز این لحاظ امیر نسبت باوضاع سیاسی کلات علاقمند شده است ووقتی من راجع بایلات وعشایرسرحدی مذاکره کردم ازاطلاعات جامع اینجانب بحیرت افتاد ومن باوخاطرنشان نمودم که برای کسب همین اطلاعات بایران ماموریت پیدا کرده‌ام . موضوع تلگراف ووسایل مخابراتی نیزمطرح گردید وامیر ازچگونگی تلگراف بی‌سیم استعجاب کرد .

امیرقاین چون اولادندارد جانشین وی محمدابراهیم‌خان برادر کوچك اوست که‌درحدودهیجده‌سال ازعمراومیگذرد وجوان فوق‌العاده گرم ومهربان و آبرومندی میباشد . من راجع به‌چوگان‌بازی شرحی بااومذاکره نمودم وپس از اینکه اطلاع حاصل کرد که اینجانب بازی‌مورد گفتگورا درتهران وشیراز رواج داده‌ام ابرازعلاقه کرد که دربیرجند نیزاین بازی شروع شود ولی متاسفانه چون چوگان وسایرلوازم همراه من نبود اجرای درخواست وی مقدور ومیسر نگردید .

درایام اقامت بیرجند ، من به گشت وسیاحت دراطراف پرداخته به کشف درهٔ ودربندهای فرح انگیزی در کوههای بکران موفقیت حاصل کردم . درهمین اوان مسیو استروف مأمور قنسولگری روس‌ازمشهد به‌بیرجند آمد وچند عدد سماورنقره نفیس ازطرف تزاربرای امیروبرادر کوچك وی‌ارمغان آورد .

مسیواستروف‌چون‌اصرار وعلاقه خاصی داشت که کلاه‌پشمی قزاقی سربگذارد بواسطهٔ حرارت آفتاب بیشتراوقات بستری ودچارتب بود .

اوایل ژون که مسیواستروف بمشهد مراجعت کرد وحرارت هوانقصان‌پذیرفت

من تصمیم گرفتم به «درخش» بروم . پس ازسیروسیاحت کامل‌شهر،یك روزبعد ازظهر حر کت نموده ازمیان جلگه‌وسیع بی آب وعلفی‌بسمت مشرق بیرجند روانه‌شدم در این راه ،کوه هرمی شکل معروف به «کوه مار» تنها منظره‌ایستکه توجه مسافر را جلب میکند . بعد ازعبور ازقریهٔ محقر«دستگرد» که یك‌اصله درخت‌هم برای‌نمونه در آنجا یافت نمیشود در دوازده میلی بیرجند ، از گردنهٔ نسبتاً صعب‌العبوری گذشته اوایل شب درتاریکی به «راهنش» رسیده بزحمت‌بمستخدمین خود که جلوتر آمده وچادر زده‌بودند دسترسی پیدانمودم .

پیك هندوستان هم دراینجا رسید وصبح روزبعد ازورود ، وقت مابخواندن نامه‌های واصله وتهیهٔ پاسخهای لازم گذشت وبعد ازظهربطرف گدار سرچاه عزیمت نمودیم . قریه محقر«سرچاه» که درحدود یکصد خانوار جمعیت دارد در پائین گدار واقع شده وپس‌ازعبور از آن آبادی وچندین قریهٔ کوچك دیگرودره وماهورهای متعدد وجلگهٔ هموار میان راه ، نیمه‌های شب‌به گاسك رسیدیم . خان‌بهادر که‌جلوتر ازبیرجند حر کت‌نموده ودر آنجا منتظرمابود اظهارداشت که‌درخش اند کی‌مرتفع‌تر از گاسك است وحرارت هوا روزها به‌نود درجه میرسد .

« گاسك » پنجاه خانوار جمعیت دارد وبااینحال سی‌دستگاه قالیبافی در آنجا دائراست . پس‌از ادامه حر کت بسمت شمال این آبادی وطی سراشیبی‌سهل‌العبوری، بطرف فاخرود سرازیرشدیم . بعدازعبور ازرودخانه ، ازمیان دره‌های مقابل ، درغش ازدور پدیدار میشود . قافلهٔ ماقریهٔ آسیابان راکه باندازهٔ گاسك است‌پشت سرنهاد وپس ازنیمساعت به‌مقصد رسید ودرباغ نظرتوقف کرد .

چون من حدود دوماه درقلب‌قائنات اقامت داشته‌ام بی‌مناسبت‌نیست‌مختصری راجع‌باوضاع این‌ناحیه شرح وبسط دهم . ناحیه‌مزبورمشتمل براراضی پست وبلند و مرتفع وحاصلخیزی است‌که میان‌لوت ودشت ناامیدی واقع شده واز طرف جنوب ، اراضی بایر ولم یزرع این قطعه را از خاك سیستان جدا میکند چنانکه از « نه » تا « نرماشیر » فقط یك قریه میان راه احداث گردیده‌است . ازطرف شمال نیزمحدود باراضی حاصلخیزی است که میان آنها جبال مرتفع و بلندی عایق و حایل است و

بدین ترتیب خوب معلوم میشود که طبیعت به سیستان وقاین زیاده ازحد ستم نموده واز طرفی اوضاع مغشوش افغانستان نیز تجارت آن دو ناحیه را متوقف کرده است .

یکی ازمحصولات عمده قائن زعفران است که بتمام نقاط ایران حمل میشود دیگری زرشك است که در بیرجند فراوان میباشد . گندم و جو نیز درسنواتی که باندازهٔ کافی بارندگی میشود بقدرلزوم بدست میآید ومقداری هم آذوقه نقاط دیگررا تأمین میکند ولی چون بطور کلی فراوانی محصول بسته به چگونگی آب وبارندگی است لذا گاهی نیزاهالی ازاین حیث در مضیقه میفتند . موضوع ابریشم نیزمجدداً مورد توجه واقع شده وابریشمهائی راکه تهیه میشود بمشهد میفرستند . تریاك نیز بدبختانه زیاده ازحد کشت وزرع میشود وجای تاسف است که محصول مزبور مشرق ایران را خراب و ویران ساخته واکثر اهالی بالاخص طبقه اول به کشیدن آن عادت کرده اند . بدیهی است وقتی پدرومادر باین سهم مهلك معتاد شدند فرزندان آنها نیز اشتیاق تامی بآن پیدا میکنند وهرچه زودتر بآن خومیگیرند واز این بدتر که بعضی شیره تریاك می کشند وبرخی چراغی استعمال میکنند وبااینکه خودتریاکی ها هم باین زهرجانگداز شیرافکن لقب داده اند معلوم نیست چرا این عادت زشت را ترك نمیکنند وبدست خود تدریجاً انتحارمینمایند .

یکی از اشخاص محترم که فعلا ازذکرنام وی خودداری میشود میگفت چهار پایان این حدود هم باین سهم مهلك عادت کرده اند واگرمهترتریاکی نداشته باشند ازحال رفته وسقط میشوند .

محصول پائیزه قاین عبارت است از خربوزه و چغندر که بحد وفور در این ناحیه زراعت میشود وکشت سیب زمینی با اینکه امیر به مزایای آن پی برده هنوز متداول نشده است . میوجات قاین بخوبی محصول کرمان نیست ولی اگربدقت مراقبت شود گلابی وهلو وبه و سیبی که در اینجا بدست می آید میتوان بجرئت گفت که در کمتر ازنقاط دیگردنیا نظیردارد . بیابانهای دورودرازی که درطرفین مشرق ومغرب این ناحیه واقع شده چراگاه خوبی برای شتر میباشد که هزارها دراین محل وجود

دارد . گوسفند وبزنیز بحد وفوردر اینجا یافت میشود .

درناحیهٔ درخش درحدود چهار صد وپنجاه دستگاه قالی‌دایر است ومتاسفانه رنگهای جوهری جای رنگهای نباتی راگرفته ومیگویند اگر چه در قیمت چندان تفاوت ندارد ولی تهیه رنك جـوهری سهل‌تر وبی دردسرتر میباشد. یکی دونفر از استادان معروف‌قالیباف هنوزرنگهای نباتی بکار میبرند . چون من علاوه برتذکرات عدیده‌ایکه راجع بمزیت رنك نباتی میدادم چند تخته قالی وقالیچه برای دوستان و آشنایان خریداری نمودم وقالی‌های‌ابتیاعی ازمیان آنهائی انتخاب شد که رنگ‌نباتی در آنها بکاررفته بود تصورمیرود این موضوع بی تاثیرنباشد ودر آتیه دیگر قالیبافها رنگ جوهری‌استعمال نکنند . نقش قالیهای قاین‌اکثر گل وبوته است که درکرمان نیز مرسوم میباشد . تجار قالی معمولا کالاهای خودرا به‌مشهد واز آنجا به‌اسلامبول و مصر ووین میفرستند. قیمت یك فرد قالی‌ممتاز چهارده دریازده‌پابافت قاین درحدود بیست پونداست . ایل «بلوری» که در «زیر کوه» ودرخش سکنی‌دارند یك قسم‌قالی نظیرقالیچه‌های ترکمنی میبافند که خالی از تعریف نمیباشد .

عده زیادی از سکنهٔ قائنات را پیروان تسنن وافاغنه تشکیل میدهند . درشهر بیرجندوتوابع ، ومیان ایلات وعشایراطراف جماعت کثیری بزبان عربی تکلم‌میکنند وامیر وخانواده اونیز زبان عربی را بسایر السنه ترجیح میدهند . شهرستان نامبرده برخلاف انتظار،قبایل وایلات‌مختلف زیادی‌ندارد وعربهاکه درحدود چهارصدخانوار میباشنداغلب‌تخت‌قاپوشده ودردهات‌منزل دارندوبلوچهاهم که درنواحی جنوب‌قائنات بسرمیبرندموقتاً زمستانها رابااین حدود آمده‌ودرتابستان به‌سیستان مراجعت‌میکنند. تنها عشیرهٔ دیگری که در این محل زیست میکنند بلوریها هستند که بعقیده من‌یك تیره ازطایفه لولیان‌میباشند . مستر الیاس فقیدباستناد مندرجات جامع‌التواریخ‌رشیدی گفته است دوالی سه هزار خانوار مغول درقائنات سکونت دارند ولی مرکزاقامت آنها را تعیین ننموده است . دورهٔ اقامت اینجانب در قـریهٔ درخش خیلی بخوشی و آرامی سپری گردید . سکنهٔ محترم محل جماعتی از سادات‌اند که خود را از اعقاب صفویه میدانند وسطح فکر آنها پائین‌تر ازفکر خوانین کرمان میباشد .

درخش بظن قوی تحریف شده درهٔ رخش است ولی ازطرفی هم نمیتوان گفت که اسب جنگی رستم رادرتابستانها باین نقطه که تا سیستان مسافت نسبتاً بعیدی دارد میفرستاده‌اند . قریهٔ مرکزی درخش هزار نفر جمعیت ویك قلعه کهنه قدیمی دارد و روی تمام پشته‌های اطراف برج وباروساخته‌اند. تنها ساختمان آجری این آبادی مسجد معروف به‌مسجد ازبکهاست که درحدود دویست سال این حوالی را درتصرف داشته وبالاخره بوسیله نیروی شاه عباس ازاین حدود خارج شده‌اند .

خوشبختانه در قریهٔ درخش سروان ویاط باتفاق یکنفر پزشگیار که حکومت هندوستان با او فرستاده بود وارد ومعلوم شد که هشتصد میل راه یعنی از کویته تا اینجا را درظرف سی وهشت روز طی کرده‌اند . چون شش ماه بود که من هیچیك ازهموطنان خود را ندیده بودم ازملاقات ویاط فوق‌العاده مسرور گردیدم و برای سرگرمی تازه واردین وهمراهان خود به‌تهیه وسائل تفریح وبازیهای گوناگون مبادرت نمودم .

ارتفاع اقامتگاه ما تقریبا هفت هزار پا وارتفاع جبال اطراف هشت هزار پا بود واز فرازکوه‌های این حدود ، شرق وغرب وشمال درخش که تماماً کوهستان است . وطرف جنوب آن وادی وسیع فاخرود واقع دربین درخش ، و جبال معین آباد در مقابل نمودار میباشد .

اواخر ژوئیه بطرف شاهکین حرکت کرده پس ازعبور از قریهٔ محقر «ایسنو» به‌مقصد رسیدیم. «شاهکین» درحدود یکصدوپنجاه خانوار جمعیت دارد وارتفاع آن بهمان اندازه ارتفاع درخش است وشباهت تامی به‌قریهٔ سیوندواقع درمیان اصفهان و شیرازدارد وقلعهٔ قدیمی آن حاکی ازاین است که‌درسابق ازاستحکامات طرف‌توجه محل بوده است . ازشاهکین به«خشك» واز آنجا پس ازطی نه میل راه‌به«رودشور» روانه شدیم . بعد ازعبور از آبادی کوچك « کلات کساب» طولی نکشید که باغات بیشمارقاین ومسجد جامع آن که خیلی بدقواره ساخته شده وشبیه به کارخانه‌است درمقابل پدیدار گردید . قاین بادرختان‌فراوان خودپس‌از بیرجند که‌فاقددرخت است برای مسافرزیاده ازحد فرح‌انگیز ونشاط آورمیباشد .

برای اقامت ماباغ کوچکی رادریك میلی شمال شرقی شهردرنظر گرفته‌بودند وپس ازچند روزمعلوم شد که هوای قاین درماه اوت برای چادر نشینی گرم وطاقت فرسامیباشد . یکی ازساختمانهای قدیمی قاین«قلعه کوه» است که احتمال میرود مقر سابق شهر بوده وروی دوپشته مرتفع‌واقع‌شده که تاسطح جلگه پانصدپا ارتفاع‌دارد. قلعه کوه مرکب از دوقلعه است که یکی از آنها رامیگویند مدتها قبل ازظهوراسلام بنا شده وحصن‌حصینی بشمارمیرفته ودیگری درقرن چهاردم میلادی بوسیله کریم‌بن جمشید بانی مسجدقاین ساخته شده‌است. برفرازیکی ازتپه‌های مجاورمقبره‌ابوتراب بنا شده که از دراویش ومقدسین معاصر کریم بن جمشید بوده است .

قاین درحدود چهارهزارنفر جمعیت داردکه‌اکثر آنها سیدواز اعقاب‌پیغمبرند وبا اینکه دروادی حاصلخیزی سکونت دارند باتکای محصول زعفران وابریشم‌محل بکاردیگری نپرداخته وخود را ازچنگال فقرومسکنت نجات نداده‌اند .

دکتربلو(۱) قاین رابـا «ارتاگوانا» کاخ سلاطین سابق ایـرانی منطبق نموده است . کـورتیوس میگویدکـه سیزده هزار نفر از مدافعین ار تـاگوانا از بـالای ساختمـان بـزرگ و کوه مرتفعی با سپاه اسکندر جدال میکردند و احتمال میرود که مراد از ساختمان مزبور همین قلعهٔ‌کنونی باشد . ارتاگوانا یا ارتاگـوان خیلی شبیه به‌هرات وقاین تلفظ میشود وبظن‌قوی کلمات اخیرالذکردراصل همان‌ارتاگوان بوده است . پرفسوربرون معتقد است که‌هرات معرب هاری یا هاریواست که درزندو اوستا ضبط گردیده وبه‌سانسیکریت آنرا هارایومیگفته‌اند ودرکتیبه‌های هخامنشیان هریوا نوشته شده است . خلاصه اگربالفرض قاین همان ارتاگوان باشد بطـورقطع اسکندر از طریق شاهکین ودرخش به طبس رفته است .

---

(۱) دکتربلو یکی از همراهان گلدسمید است که در ۱۸۷۲ میلادی نواحی جنوب شرقی ایران را بازدید کرده است . «م»

برای اطلاع کامل از اوضاع این حدود وثبت اسامی قراء وقصبات آن درنقشه های جغرافیائی خود، بسمت «گدار گود» حرکت کردم که شش‌هزاروهشتصد پاارتفاع آنست وبعد درقرمنج که دروسط جلگه واقع شده‌توقف‌نمودم . دهشك وبوزن آباد درچند میلی مغرب قرمنج ونزدیك گـدار خبیص‌واقع‌شده واز اینجا خدری ودشت پیاز ازدور دیده میشود . سکنهٔ خدری زیادترعرب‌اند ولی مثل هراتی‌ها کلاه پوستی برسرمیگذارند . کوههای مجاورسه گداردارد که یکی موسوم به «گدار درخت بنه» است و به «کاخ» منتهی میشود و دیگـری گدار سلیمانی است که سر براست تـر و سهل العبور تر می باشد و سومی گدار عباس آباد است که به خواف میرود . من بر فراز هر سه گدار مورد گفتگورفتم تا از دور کاخ و گناباد را مشاهده نمایم . ازبالای گدارها جبالی که مشهد را از تربت جدا می کند از مسافت خیلی بعید در میان مه غلیظی پدیدار میباشد. آرزوی من‌این بود که کاش از اینجا به مشهد راه‌آهن کشیده بودند ومن میتوانستم براحتی بزیارت گنبد طلای حرم مطهرحضرت رضا ودوستان و آشنایان مقیم مشهد نایل شوم . مسافرین معمولی بیشتر از گدار سلیمانی طی طریق میکنندکه مقسم آب آن اندکی مرتفع‌تر ازدشت پیاز است ولی زوارخراسان برای زیارت امامزاده «کاخ» گدار درخت بنه را ترجیح میدهند . در موقع عبور از گـدار عباس آبادکه سابق مرکزراهزنهای ترکمن‌بوده راهنمای ماکه در جوانی بدست آنها افتاده‌و بعد بوسایلی فرار کرده از فجایع دزدان ترکمن داستانهائی می گفت که‌همه‌را بوحشت میانداخت .

پس‌ازیکشب توقف در«نقاب» ازطریق دهنهٔ«گرگاب» به‌جلگه قاین مراجعت ودر «اسفیشاد» شش میلی قاین استراحت نمودیم . روز بعد ، اززاویهٔ شمال شرقـی جلگه به گدار «چنك کلك» رفته هرچند روزی را دریکی ازدهات این حدود بسر بردیم . درقریهٔ «سده» واقع درنیمه راه بین بیرجند وقاین جماعتی ازپیروان آقاخان دیده شدندکه رئیس آنها«مراد میرزا» نام داشت . بقراری که می گفت درحدودهزار خانوار آقاخانی در این محل سکونت دارند که مرتباً هدیه و ارمغان بـرای پیشوای

خودمیفرستند . منزل آخری نزدیك بیرجند ، آبادی کوچك «قیپ» واقع در کنارجاده میباشد که پس از تحقیق معلوم شد این ناحیه‌القور نامیده میشود و نقطهٔ حاصلخیزی است که آبادیهای متعددی دارد .

اواخرسپتامبرپس ازعبور از گدار «سامان‌شاهی»، بیرجند که دروسط دره‌واقع شده مجدداً از دور نمایان گردید و خوشوقتی ما این بود که به‌سیاحت کلیهٔ نقاط این ناحیه موفقیت حاصل کرده‌ایم .

فصل سی و پنجم

از بیرجند به یزد از طریق سیستان

باوصول دستورحرکت به‌سیستان و کرمان بیدرنگ برای تهیهٔ مقدمات سفر اقدامات لازم بعمل آمد و چند ساعت نیز بمطالعهٔ نقشه برای انتخاب بهترین راه مسافرت گذشت و بالاخره تصمیم گرفته شد که‌ازطریق «نه» حرکت‌وضمناً معادن‌اطراف «قلعه‌زری»هم که خانیکف‌درقرن نوزدهم آنها رابه‌عجله وشتاب بررسی کرده پی‌جوئی وکاوش شود . چون خوشبختانه معلوم شد جادهٔ مستقیمی از«مود» بقلعه زری امتداد دارد که وسایل مسافرت نیزدر آنراه بسهولت تهیه میشود، اوایل اکتبر ازبیرجندعازم حرکت‌شدیم . پزشکیاری که همراه‌ویات ازهندوستان آمده بود چندروزی‌دربیرجند ماند تاپس ازوصول نامه‌هائی که بعنوان اینجانب میرسد ازعقب حرکت کند .

بعد ازعبور از کناراباغ امیردربجد که ازتابستان‌باینطرف ساختمان آن‌پیشرفت شایانی کرده بود وهمین اواخر شنیده شد که دروپنجره‌های آنرا نیزازکویته‌خریداری نموده‌وفرستاده‌اندبسمت‌جنوب شرقی‌رفته بقریه‌مهم‌مود که‌پارچه‌های آن معروف‌است

وارد شدیم . از آنجا بسمت جنوب غربی حرکت را ادامه داده بوادی معمورو آبادی رسیدیم که دهات متعددی دارد وازهمه معروف‌تر فانود وهریوان میباشد . مجرای رودخانه‌بین راه‌سنگلاخ‌بود ولی عبوراز گداربکران که ۷۳۰۰پاارتفاع آنست‌اشکالی نداشت . مناظراین حدود فوق‌العاده‌جالب توجه‌است وکمترمملکتی مثل‌ایران‌دارای اینگونه‌چشم‌اندازهای صاف ودلفریب میباشد وقلل‌جبال‌اطراف ازمسافت دویست‌میل متجاوز نیزتشخیص داده‌میشود .

پس‌ازاینکه در پائین گدار برای من چادر زدند چند نفری را به‌دره مختاران فرستادم تاچنشك راکه میگویند غارهولناك وعجیبی دارد پیدا کنندو بمن‌خبر بدهند. خودمن‌نیزپس ازاستراحت درصددتفحص برآمدم وسپس به‌شخص کوتاه‌اندامی‌رسیدم و معلوم شد متولی آن غار است‌که بنابگفتهٔ او مدفن یکی از مقدسین میباشد.پس ازتماشای غارکه محل قابل توجهی بنظر نیامد بسمت «سیب چاه» حرکت کردیم . درمحل مزبور راههائی که از«نه» و«خوسپ» و«گدار خبیص» به «نیم‌بلوك» میرود تقاطع میکنند . دراینجا شترهای سواری وباری ما ضمن چرا مفقود گردیدند وما بزحمت زیاد وبااینکه از هرطرف چند نفررا بجستجوفرستاده بودیم تا عصرروز بعد آنها را پیدانکردیم وتازه دوتای آنهاهم بازبدست نیامدند ودرسال ۱۹۰۰یکی‌از آنها درخبیص پیداشدکه چند روزبعد مرد وجان خودرا فدای عشق سیاحت‌لوت کرد .

منزل بعدی ما قریه «بصیران»بودکه در کنارلوت واقع شده ودرحدود ۲۸۰۰ پا ارتفاع آنست . پس‌ازطی یازده میل‌به‌قلعه زری رسیدیم که‌درازمنهٔ قبل‌ازاسلام آنرا « قلعه گبری » مینامیده‌اند . قلعهٔ مزبور عیناً شبیه‌قلعه‌ای است که‌درقاین برپامیباشد وقلعه «نه» نیز که بعدمورد بازدید واقع شد نظیرهمین دوقلعه است . قلعه‌زری‌چهار ضلعی شکل است ودربالای کوه ازسنك وساروج ساخته شده‌وارتفاع دیوار آن‌بیست پا وضخامت آن درحدود سه‌پا میباشد. دردامنهٔ این‌قلعه،معدودی عمله‌بسبك‌واسلوب قدیم مشغول استخراج معادن مس میباشند . یکی‌از چاه‌های مس در حدود پنجاه پا عمق وبیست‌پا وسعت دهنه آن بود ومن‌بسهولت یکی دوسه قطعه مس‌برای نمونه از آنجا برداشتم تابعد مورد آزمایش قرار دهم . برای سکونت معدنچیان متأسفانه

ساختمانی احداث نکرده‌اند و برخلاف انتظار هیچگونه سنگنوشته‌ای نیز دراین حوالی دیده نمیشود . بنابگفتهٔ دانشمند فاضل مسیوخانیکوف ، دراین معادن که هیچیك از جغرافیون اسلام از آنها ذکری در کتب خودنکرده‌اند ، ازمدتهای متمادی باینطرف اهل محل مشغول کار بوده وسالیانه درحدود سه تن مس استخراج نموده ودر بیرجند و سایر نقاط بفروش میرسانیده‌اند . کارگران معدن معمولا پس از حصاد گندم بهره‌برداری میکرده‌اند وبعد از اینکه امیر قاین تصمیم میگیرد سالیانه بیست پوند مالیات ازاین بابت مطالبه ودریافت نماید اکثرمعدنچیان ، محل مزبور را ترك وبه معدن مس سبزوار کوچ‌میکنند. تاآنجا که نگارنده اطلاع دارد بغیر ازاین معدن ، درقائنات معدن دیگری وجود ندارد .

در بصیران بامیدپیداکردن شترهای گمشده یك روز لنگ کردیم وسپس بعزم نه حرکت ودرده نوواقع درشمال شاه‌کوه که هشت هزارپا ارتفاع آنست وقلهٔ آن از خبیص هم دیده میشودتوقف‌نمودیم. برفرازشاه کوه یکی ازمقدسین بدفن رسیده و مقبره‌اومطاف وزیارتگاه‌نیازمندان‌است . از «ده‌نو»به «میغان» که جاده «نه» وخبیص درآنجاتقاطع میکند رهسپار شده پس‌ازعبور ازجلگه نه ومشاهده‌پنجاه آسیاب‌بادی که یکی‌بعداز دیگری پشت سرهم‌تعبیه شده به «نه» رسیدیم .

«نه» که «ایزیدور خاراکسی» آنرا«نیه» ضبط کرده بلاشبهه‌ازنقاط خیلی‌قدیمی وقابل اهمیت‌است ودرمیان جادهٔ‌مستقیمی واقع شده که‌ازبندرعباس به‌خراسان‌امتداد دارد واز نرماشیر باینطرف اولین معموره‌ایست که دراطراف آن زراعت میشود . این ایام‌نه جاده ازاین قصبه منشعب‌میگردد. مقرقدیمی «نه» که هیچیك ازسیاحان گذشته بکشف آن موفق نشده بلاشبهه «قلعه شاه دزد» است که درسه میلی مشرق قلعهٔ فعلی واقع شده . قلعه شاه دزد روی‌پشته‌ای بناشده ودربالای بلندیهای اطراف‌خرابه‌های هزاران خانه باقی مانده که اکثر از سنك و ساروج ساخته شده و تا سطح جلگه ششصد پا ارتفاع دارد وآثار آب انبارهای متعددی که دراینحوالی دیده میشودحاکی ازاین است که‌سکنهٔ محل آب بقدرکافی نداشته‌اند . مهمترین آثارخرابه‌های قدیمی که نگارنده دره‌شرق ایران دیده‌است همین خرابه‌های قلعه شاه‌دزد میباشد . مردم

برای این‌شخص افسانه‌های زیادی نقل میکنند از آنجمله میگویند زال باو خراج میداده وپس ازاینکه رستم بزرگ شده باین قلعه آمده وبااو نبرد کرده واورا بقتل رسانیده‌است.

اراضی مرزوعی «نه» آذوقه اهل محل را تامین مینماید ولی چون کاروانهائی که دراینجا توقف میکنند مقدارزیادی آذوقه لازم دارندلذا مردم «نه» ازسیستان نیز گندم واردومصرف مینمایند وتعدد آسیابهای بادی آن نیز ازهمین لحاظ است . تعداد نفوس «نه» بالغ برپنجهزارنفر میباشد .

از «نه» بطرف «گدارزرد» که درجادهٔ مستقیم کویته ومشهدواقع شده‌حرکت وپس ازعبور ازجلگه سنگلاخی که بسمت جنوب منتهی میشود بعلی آباد رفته‌توقف نمودیم . از علی آباد جاده به بندان وبیرنك واز آنجا مستقیم به‌سیستان امتداد پیدا میکند . حوالی علی آباد قافله‌ای که عبارت ازچهارصد شتروالاغ وحامل گندم بودند مشاهده شدکه درحقیقت ازدشت پیازباینطرف اولین آثار فعالیت‌تجارتی بشمارمیرفت. از «گدارقینجی» به «بندان» واز آنجـا ازطریق «سرخ گزی» به «نصر آباد» سیستان رهسپار شدیم . محمد رضاخان حکمران جدید که درفصول گذشته بسر گذشت وی اشاره شد باستقبال آمد وخوشبختانه معلوم‌شد مناسبات ماازهرجهت دوستانه وتفاهم کامل میان ما بر قرار است ودرهیچ قسمت اختلافـی دربین نمیباشد. عباسعلی یعنی پزشکیاری که در بیرجند برای دریافت نامه‌های من معطل شده بود در آنجا بقافله ملحق گردید ومسرت وخوشوقتی من این بود که کلیه امـورمربوط را بنحودلخواه بجریان انداخته وکاررا برای قایم مقام خود از هرجهت آسان نموده‌ام. چون سروان ناپیر (۱) بکرمان برای ملاقات اینجانب میآمد بیش از دوسه روز در سیستان توقف نکردم وعازم کرمان شدم درروزهای آخر یك‌ساعت مچی نقره بمحمدرضاخان‌تعارف دادم ولی بعد معلوم شدکه مشارالیه بساعت بغلی بیشترعلاقمند میباشد .

اوایل نوامبر بسمت ورمال حرکت کردم وبرای باردیگر سیستان راپشت سر

---

(۱) سروان ناپیر ازعمال ومأمورین خفیهٔ دولت انگلیس بوده. برای اطلاع از شرح حالات اورجوع کنید به جلد سوم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس صفحه ۶۷۵ تـالیف آقای محمود محمود .«م»

نهادم . از اینجا تا نرماشیر درحدود دویست میل مسافت دارد وقریهٔ «اسپی» که این ایام نصر آباد خوانده میشود درنیمهٔ راه واقع شده است . از ورمال از امتداد همان خطی که سی سال قبل هیئت اعزامی سیستان پیموده‌اند روانه«چاه لشکریان» شدیم که درشمال گرد چاه واقع شده است وچون دراینموقع خشك‌سالی بود ومعمولا در هر بیست و پنج میل آب پیدا نمی‌شد ما سی وهفت میل راه را بایستی میپیمودیم . خلاصه پس از طی مسافت زیادوعبور ازنهریکه آب آن تلخ وناگوار بود برای توقف ورفع خستگی روانهٔ «ترشاب» شدیم. ارتفاع ترشاب ۴۲۰۰ پا می‌باشد که‌با ارتفاع سیستان خیلی تفاوت دارد . منزل بعدی ما«کراقا» بود که هیئت اعزامی سیستان در یادداشتهای خود آنرا کلاغ آب ضبط کرده‌اند و گویا درهمین حوالی بوده که بهمن‌از طرف‌اسفندیاربرستم رسیده وازفراز کوه‌سنك بزرگی‌بسمت‌اوپرتاب‌کرده ورستم بابی اعتنائی آنرا باپای خود بدور افکنده است (۱) درحوالی رشته جبال «ملوسان» واقع درمیان این منطقه ونصرت آباد، ازقدیم چند معدن مس‌وجود داشته که مرتباً از آنها بهره برداری میکرده‌اند وسی الی چهل سال قبل درائر تجاوزاتی کـه ازناحیه مردم نوشکی بعمل آمده معدنچیان تعطیل کرده ودست ازکار کشیده‌اند . معادن مـزبور را در محل «چهل کوره» مینامند .

نصرت آباد دردره‌وسیعی واقع شده که‌چون محل‌تقاطع کلیه جاده‌های‌اطراف است از هرجهت حائز اهمیت میباشد وهم قلعهٔ‌کهنهٔ «اسپی» که بنای آنـرا باسفندیار نسبت میدهند وهم قلعهٔ‌کنونی آن مستحکم وقابل توجه‌است . پس ازخریدمقداری آذوقه وعلیق وعبور ازدومین بیابانی که اسم‌نداردو کوه مجاور آنرا کوه غول‌مینامند وطی دره باریکی به‌دروازه نادر رسیدیم . ازنصرت آباد تا دروازه نادر ده میل ونیم راه است . بعقیدهٔ اینجانب وبدلیل شرح زیر که از تاریخ محمد ابراهیم نقل میشود، نادر دربنای این دروازه ومیلهائیکه باونسبت میدهند دخالتی نداشته است .

«درجاده سیستان‌در«دربند قاورد» چهارفرسخی اسپی یك دروازه آهنی‌ساخته

---

(۱) برای اطلاع ازتمام داستان رجوع کنید به‌صفحه ۳۱۲ جلد سوم شاهنامه چاپ خاور. «م»

وجماعتی به‌حفاظت آن مأمور شده‌اند . از ابتدای دره تا فهرج دوازده فرسخ است و در هرسیصد قدم فاصله ستونی بطول دو برابر قامت انسانی ساخته شده تا شبها ازهر ستونی ستون دیگردیده شود ومسافرین راه را گم نکنند» .

نـزدیکی دروازه، آثار چشمه‌ای که خشك شده بودمشاهده و امکان استقرار نگهبانان این دربند وصحت شرحی که محمدابراهیم اشاره کرده‌مورد تأئید واقع‌شد.

دربند فوق به یك ملاحظه دیگرهم برای مسافرین جالب توجه است واگـر گداردیگری دراینراه وجود داشت اصولا بنای دروازه مزبور موردی پیدا نمیکرد . چون یقین حاصل‌است که گدار ومعبردیگری درراین‌راه وجودندارد تردیدی‌نخواهد رفت که مسافرین نرماشیر مجبور بوده وهستند که‌از این‌معبرعبور کنند . بنابمراتب مذکور کراتروس سردار اسکندر نیز بلاشبهه ازهمین‌دربند عبور کرده‌است .«اریان» میگوید که اسکندر قبل از این که بسمت گدرزیا حرکت کند کراتروس راازطریق اراشوتیان وسرنگیان‌به کارامانیا گسیل‌داشت وایضاً درجای دیگر کتاب خودمینویسد که‌کراتروس پس‌ازورود اسکندر به کارامانیا، باوملحق شد. پس کراتروس ازسندبه هیرمند وازآنجا به‌سیستان رفته و برای اینکه درجیرفت ورودبار باردوی اسکندر ملحق شود مسلماً از نرماشیرعبور کرده است .

ازاینجابه «گرك» راچون میگفتند دزدگاه‌است همه‌بطوردسته جمعی حرکت کرده مقارن طلوع آفتاب به‌مقصد رسیدیم. این آبادی بدترین ومشکلترین معموره های این راه بشمار میرود و آب آن بهیچوجه مشروب نیست وحتی در مـاه نوامبر مگس وپشه باندازه‌ای فراوان است که انسان اززندگی بیزار میشود و اگرکسی در تابستان از این محل بگذرد آنوقت بخوبی باشکال وصعوبت وبدی آن پی خواهـد برد . لوت حقیقی در واقع همین نقطه کثیف است که یکنفر مثل «پیرلوتی» راالازم دارد تا خصوصیات آنرا توصیف وتعریف کند .

بعدازظهر ازگرك حرکت کرده پس از طی هفت فرسخ راه به « میل نادری » رسیدیم که روبخرابی نهاده و آجرهای قرمزرنك آن فروریخته است . درشورگز آب نسبتاً بهتری پیدا شد ولی آنقدرها فراوان نبود که شترها سیراب شوند وچهارفرسخ

آنطرف شور گز، میل‌دیگریست که بالنسبه پابرجا مانده‌وفقط پایه آن اندکی‌خراب شده است . ارتفاع میل مزبور بقراری که دریادداشتهای هیئت اعزامی بیرجندمندرج است پنجاه وپنج پا ومحیط قاعده آن چهل و سه پا میباشد ودر تاریخ محمد ابراهیم راجع باین دومیل چنین نوشته شده است . «دربالای دره ،کاروانسرا واستخر آب و حمامی ازآجرساخته شده وبین گرك وفهرج نیز دوستون برپا گردیده که یکی‌چهل گز ودیگری بیست وپنج گز ارتفاع‌دارد » .

خلاصه پس‌از سه‌روز وطی یکصد میل‌ازمیان لوت به‌نخیلهٔ فهرج رسیدیم که آب شیرین و گوارای آن لذت وافری داشت . فهرج که در حاشیهٔ لوت واقع شده و همچنین خبیص (شهداد) تاشصت سال قبل ، درتصرف جماعتی از افغانها بوده است . برای رفع خستگی شترها یك روز درفهرج توقف شد وروز بعد ، از پل‌عزیز آباد و سپس ازو کیل آباد به‌بم رفتیم وچون شنیده شد که سروان‌ناپیروارد شده‌وبه کرمان رفته‌است لذا در آنجا توقف ننموده وبعد درماهان بااو ملاقات بعمل آمد . ازماهان نصرالله خان حسب‌المعمول‌جلوترحرکت کردتاوسایل ورود مارا بکرمان‌فراهم‌نماید.

دوم دسامبر بعد از شانزده ماه مسافرت وارد کرمان شدم و بلافاصله تصمیم گرفتم برای آزمایش قافلهٔ بزرگی آماده ومقداری مال‌التجاره به کویته بفرستم . در اجرای این منظور چندفرد قالی وقالیچهٔ نفیس و ممتازکـه قبلا بهندوستان فرستاده نشده بود عدلبندی نموده مقداری ابریشم یزدی وزعفران وپـارچه برك وپسته نیز تهیه وتحت مراقبت وراهنمائی دونفربلوچ که از سرحد آمده بودند به کویته حمل گردید . خوشبختانه ، کالاهای‌مزبور وقتی به‌مقصد میرسد که نایب‌السلطنهٔ‌هندوستان نیزبآنجا وارد شده وامتعه‌نامبرده را به‌نرخ خوبی خریداری میکند . در سال ۱۹۰۰ دومین قافله‌ای کـه مشتمل برمقدار بیشتری مال‌التجاره بود از کرمان حرکت کرد و تصور میرود که این ایام روابط تجارتی میان کویته و کرمان به‌نفع سکنه هردوشهر توسعه یافته است .

اوایل ۱۹۰۰ که معلوم شد محاربات جنوب افریقا(۱) بیشتر از آنمدتی که پیش بینی میگردید بطول انجامیده اینجانب در خواستی بمقامات مربوطه تقدیم و تقاضا نمودم اجازه داده شودبجبهه جنگ حرکت نمایم وضمناً برای گذراندن ایام تعطیل به یزد رفتم ومنتهز فرصت ووصول اجازه بودم . دریزد دونسخه تاریخ خطی پیداکردم وباتحقیقاتی که ازطبقهٔ متنوره بعمل آمد اطلاعات صحیح وجامعی راجع بابنیه یزد بدست آوردم .

گویند یزد در زمان استیلای اسکندر بیابان بایری بیش نبوده ودورافتادگی آن مورد توجه فاتح یونان واقع شده ودرحوالی مقرشهر کنونی زندانی برای جنایتکاران بنانموده است . حافظ پس ازاینکه مورد بیمهری اهالی یزد واقع میشود در وصف آن چنین میگوید .

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بربندم و تـاملك سلیمان بروم

درحالیکه قبلا خطاب باهالی آنشهراینطور گفته بود .

ای صبا باساکنان شهر یزد ازمابگوی کای سرحق ناشناسان گوی چوگان شما

اسم این شهر بیادگارنام یزدجرد اول (م ۴۲۰ ر۳۹۹) پدر بهرام گور وضع شده که باحتمال قوی درقرن پنجم میلادی اصلاحاتی دراین شهر بعمل آورده است . چون یزدیکی ازنقاط دوردست است ونزدیك هیچیك ازسرحدات ایران واقع نشده جنك وجدالی در آنجااتفاق نیفتاده ودرتاریخ گذشته آن مطالبی ازاین مقوله‌ها بنظر نمیرسد. یزد وکرمان هردو درگذشته پناهگاه پیروان مذهب قدیمی زرتشت بوده است .

«مارکوپلو» درقرن سیزدهم و«ادریك» درقرن چهاردهم و«جوزافاباربارو»در

---

(۱) مقصود جنگ ترانسول در افریقای جنوبی است که برای دولت انگلیس بلای بزرگی بود و قریب سی ودوماه یعنی ازیـازدهم اکتبر ۱۸۹۹ تا ۳۱ ماه‌مه ۱۹۰۲ بطول انجامید . دولت انگلیس دراین جنك خسارات فراوانی دید وقریب به‌چهارصدو پنجاه هزار قشون بافریقای جنوبی فرستاد ودویست وبیست ودو ملیون لیره مصارف این جنك شد . انگلیسها دراین محاربه ده‌هزاروهفتاد ودونفر افسروقریب بیست ویك هزارنفرسرباز تلفات دادند درصورتیکه تلفات بوئرها جمعاً سه هزاروهفتصد نفر بود. دولت انگلیس به لارد گیچنرفاتح این جنك پنجاه‌هزارلیره جایزه داد . «م»

قرن پانزدهم ، از این شهرعبور نموده‌اند وسومی شرح مبسوطی راجع به‌منسوجات ابریشمی یزد درسفرنامه خودبرشته تحریر کشیده است .

ازابنیهٔ معروف یزد مسجد جامع است وبانی آن سلطان علاءالدوله گرشاسب میباشد که در۱۳ه‌هجری (م۱۱۱۹) میزیسته واز زمانیکه مشارالیه ازملك شاه‌تقاضا میکند که یزد را باو واگذار نماید تاوی در آنجا بعبادت‌بپردازد موسوم بدارالعباده یزد شده .

در۷۷۷هجری (م۱۳۷۵) سیدرکن‌الدین نامی دراین مسجد تعمیراتی کرده و کتیبه‌های آن حاکی ازاینستکه در۸۷۷ هجری (م۱٤۷۲) میرچخماق بعضی قسمتهای آنرا کاشیکاری کرده است ولی متأسفانه این ایام درهای خاتمکاری آن که ازبهترین نمونه‌های این فن ظریف میباشد رو بخرابی نهاده . بی‌مناسبت نیست تذکرداده شود که چندی قبل یکی ازمأمورین درصدد بر آمد مقداری از منبت کاریهای این مسجد را بنمایشگاه پاریس بفرستد . کاشیهای گنبد مسجد ، این ایـام تماماً فروریخته ولی کاشیهای محوطه داخلی آن تاکنون سالم مانده ورنك آبی آنها زیاده از حد قشنگ وزیبا میباشد .

ارك یزد در۵۳۲ هجری (م۱۱۳۷) بوسیله ابوجعفر سلطان علاءالدین کنجار بناشده وصرف نظر ازاستحکام آن بهیچوجه جالب توجه نمیباشد ، مجاور ارك ، قبه خرابه ایست کـه قسمت داخلی آن نقش و نگـار قشنگی دارد وکتیبه‌های کوفی آن لاجوردی و آبی ودارای زمینهٔ سفیداست و کاشیهای دیوارهای آن همگی افتاده وتنها اثری که این ایام ازساختمان « وقت ساعت » باقی مانده‌است ، همان‌قبه خرابه‌میباشد وقت ساعت‌سابق براین‌مدرسه و کتابخانه‌وزیج‌معتبری‌داشته وبانی آن سیدرکن‌الدین نامی بوده که در۷۲٦ هجری « ۱۳۲۵ » بساختمان آن مبادرت نموده‌است . راجع بوقت ساعت دریکی ازتاریخهای خطی که بدست مؤلف افتاده ودربالا باین موضوع اشاره‌شد شرح مبسوطی مندرج است که ذیلاخلاصه آن نقل‌میشود .

« درمقابل درمدرسه دوستون برپامیباشد وروی یکی‌از آنها مرغی‌ازمس‌تعبیه کرده‌اند که همواره باگردش آفتاب حرکت وبخورشید نگاه میکند . برفراز ستون

دیگر ، بیرقی است که روزی پنج مرتبه موقع زدن نوبتی پدیدار میشود . درمیان رصدخانه نیزستونی است که در بالای آن یك چرخ چوبی تعبیه شده است . این چرخ به ۳٦۰ قسمت و هرقسمتی بدرجات متعدده تقسیم گردیده که هرروز طلوع آفتاب را باترسیم یکی ازخروف الفبا اعلام میداد . درچهارزاویه چرخ مزبور چهاردایره ترسیم شده که اسامی ماههای ترکی ورومی وعربی و جلالی روی آنها ثبت گردیده است . بالای چرخ دوروزنه کوچك است که از آنها دومرغ برنجی بیرون میایند ومهره‌هائی راکه درنوك آنهاست درجام زیرپای خود میاندازند ودرنتیجه چرخ بحرکت درمیایدو یکی ازدوازده تخته‌ایکه هریك دوازده ساعت را نشان میدهد عقب میرود و تخته سیاهی جای آنرا میگیرد . درساعـات پنجگانه که موقع ادای فریضه است مهره‌ها که میفتد طبل رصدخانه نیز بصدا درمیاید و بیرق روی ستون پدیدارمیشود . دردایره‌ایکه بالای چرخ ترسیم شده سی دایره دیگرقرار گرفته که ایام ماه درهریك نوشته شده وهمینطور که ماه روبه پایان میرود یکی از آن دایره‌ها سیاه میشود . درقسمت مقابل ساعت دوازده تخته است که شبها هر ساعتی که میگذرد یك شمع روی آن روشن میشود . دروسط این چرخ تخته‌ایست بمنزله منطقةالبروج که اسامی منازل بیست وهفت گانه روی آن ترسیم شده و برفراز دایرهٔ منطقة البروج اسامی پنج سیاره زحل ومشتری و عطارد و مریخ و زهره و تاثیر هرروز وهر ستاره بـا ذکر کلمه سعد و نحس درج گردیده است»

جای تأسف است که بانی یك چنین بنای باین معتبری متهم بقتل یکی ازمسیحیان ثروتمند شده و گفته میشود پول آن مسیحی است که بمصرف بنارسیده و باین اتهام اورا دستگیر میکنند وهزار ضربه چوب میزنند. بعد که اورا رها میکنند دراثر این پیش آمد ورنج وزحمتی که باو وارد میشود فوت میکند ودرهمین محل بدفن میرسد .

درخارج مقرجدید که درجنوب شرقی مقرقدیمی واقع شده مقبره شیخ تقی الدین دادا محمداست که معروف به مزار شیخ داد میباشد . تقی الدین ازروحانیون اصفهان بوده که به یزد آمده ودربادی امرمورد حمله ملاهای محل واقع میشود و بعد همه باو سرفرود آورده باستادی وی اعتراف میکنند . تقی الدین درهفتصدهجری چشم ازجهان

هیپوشد و بیست وشش‌سال بعدمقبره فعلی‌را برای وی‌بنامیکنند .

میدان یزد معروف بمیدان میر چخماق است که اصلا اهل شام و در زمـان شاهرخ حاکم یزد بوده و مسجد جامع را تعمیر و مسجدی نیز بنام خـود بنانموده است. وسط میدان یك‌ستون هفت‌ضلعی‌بطول نه‌پابنام کلك ساخته‌اند که درایام‌محرم در آن شمع روشن میکنند وچون‌کلیهٔ مواضع مقدسه زرتشتیها ستونی بهمین شکل دارد معلوم میشود که مسلمین‌یزدو کاشان این رسم‌را ازاجداد زرتشتی‌خود بیاد گار نگاهداشته‌اند .

منارهها و بادگیرهای شهریزد ازدورانسان‌را بیاد کتاب هزارویکشب‌میاندازد. یزد تجار معتبری دارد که معاملات کلانی میکنند ودرحدود شصت‌هزارنفر جمعیت آنست وهنوز متجاوز ازهفتصد دستگاه پارچه‌بافی وانواع منسوجات ابریشمی‌دارد. پارچه‌های حسینقلی‌خانی یزد (این شخص اصلااهل کرمان بوده) فوق‌العاده ظریف است وهرمتری‌درحدود هشت شیلینك‌دادوستد میشود . تجارت حنانیز که‌ازنرماشیر وارد میشود منحصر به‌تجاریزداست که منافع‌زیادی از آن میبرند وتریاك وپنبه‌وبادام وپسته نیززیاد خرید وفروش میشود .

امتعه و کالاهائی که ازجنوب حمل‌میشود درکاروانسراهای یزد دست بدست و مبادله میگردد و یزدیها از اینراه استفـاده های سرشاری میکنند . یزد در حـدود هفت هزار زرتشتی دارد که قریب یکهزار نفر آنها درشهر و بقیه در دهـات اطراف سکونت دارند .

بقراریکه دریکی ازفصول گذشته اشاره شد درسال ۱۸۹٤ تمایلات‌ضداروپائی اهالی یزدغلیان شدیدی پیداکردولی این‌موضوع بمروزایام مرتفع گردید وفعلانه‌فقط باروپائیها احترام میکنند بلکه آنهارا دوست میدارند ومورد‌محبت قرارمیدهند.

گودرز مهربان که یکی‌اززرتشتیهای یزداست کاروانسرای خودرا دربست‌تحت اختیار دکتروایت گذارده وسرای مزبور تبدیل به‌بیمارستان آبرومندی‌شده‌است که باانواع وسایل‌لازم مجهز میباشد .

این‌روزها مردم یزد بقدری تغییرروش داده‌اندکه درورود اینجانب سه‌نفر از

محترمین روحانیون محل ازمن دیدن نمودند . اوضاع یزد ازهرجهت روبه ترقی و پیشرفت‌است وتجاریزدی که ازبمبی‌مراجعت کرده‌اند ساختمانها وباغات‌بهتری‌باسلوب جدید بنا کرده وبآبادی شهر کمك‌شایانی نموده‌اند.

دراین‌اوان انگلیسهای مقیم‌یزد دونفرعضوبانك شاهنشاهی وپنجنفرازکارکنان مرسلین‌ونمایندگان کمپانی زیگلرمیباشندوتنها سرگرمی آنها فقط بازی‌تنیس‌است. موقعی‌که دستور رسید اینجانب بکرمان مراجعت وازمسافرت افریقا صرف نظرکنم تنهاتسلائی که برای عدم موفقیت شرکت درجنك‌های افریقا پیداکردم همان دوستی ورفاقت کسانی‌بود که دریزد باآنها آشناشده بودم .

شهر سیرجان بوسیله قنـات مشروب میشود ودر بعضی نقاط ازچاه آب میکشند. سیرجان از بزرگترین بلاد کرمان است وسکنه آن از پیروان تسنن میباشند.
ابن حوقل

فصل سی و ششم

سیرجان یا کرسی نشین سابق ایالت کرمان

درجنوب غربی کرمان قطعه زمین مرتفع مثلث مانندی میان جادهٔ «بافت» و «سیرجان» واقعشده که مدتها تصمیم گرفته بودم در آن ناحیه سیر وسیاحت و کشفیات جدیدی نمایم وموفق نمیشدم تااینکه در آوریل ۱۹۰۰ وسایل مسافرت بآن ناحیه فراهم گردید. اینجانب بشهرسیرجان از لحاظ اینکه روزی کرسی نشین ایالت کرمان بوده زیاده ازحدعلاقمند بودم.

ازجاده جنوبی کرمان یعنی از حوالی آرامگاه شیخ علی گوهری که میگویند یکی ازمتصوفین بوده حرکت نمودم وپس ازطی جاده ایکه درامتداد باغات ریك آباد کشیده شده است به اراضی پرشن وماسه وتپه های ریگی مرتفعی که شهر را احاطه نموده وسپس بمنزل اولی مسافرت یعنی بچوپار رسیدم. وجه تسمیه «جوپار» این است که ایلات و

قبایل بادیه‌نشین آنرا «جای‌پارسال» مینامیده‌اند و بتدریج جوپارشده (۱)محل‌مزبور درحدود چهارهزارخانوارجمعیت دارد و گنبد آبی‌رنك آن که باحترام مزارشاهزاده حسین برادر امام‌رضا برپاگردیده ازشهر کرمان دیده میشود وازدورمنظره بدیعی‌را تشکیل میدهد .

جوپار باغات متعددی دارد که دکاکین میوه فروشی شهر بوسیله میوجات آنها آب ورنك پیدا میکند و دردامنه یکرشته جبال مرتفع دلفریبی‌واقع‌شده که بهمین نام‌خوانده میشود و کرمان زیادتر از چشمه هـای دامنه این کوه مشروب میگردد . در اراضی پرشن و ماسه واقع در میان شهر و جوپـار چندین رشته قنات احـداث گردیده است .

ازشهر تاماهان قراء ودهات متعددی بفواصل معین در حول وحوش کوه دایر میباشدکه بعدازشهر ازمراکزمهمه زرتشتیان محسوب میشود .

چوپار واسمعیل آباد و کریم آباد درحدود یکصدوده و«قنات‌غستان» یکصدو هفتادنفر زرتشتی ویك‌وادی خاموشان (دخمه) دارد .

معبراصلی کاروان رو که مارکوپلو از آن عبورکرده قاعدتاً میبایستی چندمیلی غربی این‌محل باشدکه در امتداد خود ، رودخانه بهرامگرد را در« چاری » تقاطع میکند . چون اغذیه وایستگاه مناسبی دربین‌راه یافت نمیشود اکثر مسافرین شب‌را درجوپار بیتوته مینمایند .

منزل دومی‌را بایستی ازجاده پرپیچ وخم منحرفی که بسمت‌مغرب امتدادارد عبورکرد وحوالی گلومك‌بجاده اصلی‌رسید . ولی ماجادهٔ نسبتاًمستقیم‌تریراکه‌بوسیله «گداربچه‌ملا» به‌کوه و کمر رشته جبال جوپار تماس‌دارد انتخاب نمودیم . این راه

---

(۱) مرحوم محمد حسنخان اعتماد السلطنه در جلد چهارم کتاب مراة البلدان صفحه۲۷۵ مینویسد جوپار مخف جویبار است وقریه متنزهی میباشد وفواکه نیکودارد ودوقنات یکی موسوم‌به «گوهرریز» ودیگری «کوثرریز» دارد که آب هردوبمذوبت موصوف است و جوپار را مشروب میسازد . در حوالی مزار شاهزاده حسین ، مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملك کاروانسرا وبازاروباغی موسوم بفردوس برپا ودرفاصله دومیل مزرعه‌ای‌بنام اسمعیل آباد احداث نموده است . «م»

بواسطه تعدد نشیب وفراز برای عبور ستر خالی ازاشکال نمیباشد وحتی قاطر بصعوبت ازاینراه میگذرد . ازبالای گدار منظره‌دره وماهور وسرسبزی وخضارت قراء وقصبات این ناحیه که ازحاصلخیز ترین نواحی کرمان‌است جالب‌توجه میباشد.

«بهرامگرد» یك‌قریه قدیمی است ودرسمت‌چپ رودخانه‌ای واقع شده که در حدود هفده الی هیجده ذرع عرض آنست . این نقطعه قطعاً یکی از نقاطی بوده که مارکوپلودر آنجا منزل کرده وهم ازاین‌حیث وهم‌ازلحاظ اینکه چندسال قبل‌ازسیاح مذکور ، محل‌تلاقی براق‌حاجب وجلال‌الدین آخرین نوباوه‌خاندان خیوه بوده‌جلب توجه میکند .

ازبهرامگرد بعزم «نگار» که‌درسمت‌مغرب‌واقع‌است به‌حرکت ادامه‌داده‌شد. مسافت مابین این دومحل‌را روی‌نقشه هفده‌میل معین کرده بودند ولی تجربه وعمل ثابت کردکه درست نصف‌این‌مقدار مسافت دارد وبیابان میان‌راه نیزبایر ویکنواخت وضمناً صاف وهموارمیباشد .

«نگار» خرابه‌ای‌دارد که ازلحاظ آثارعتیقه قابل ملاحظه است . ویرانهٔ مزبور روزی مسجدبوده واینك‌سوای دیوارهای مخروب، آثاردیگری از آن باقی‌نمانده واز دیوارهای آن بلاتردید معلوم میشود که در دوموقع ساخته شده ودروهلهٔ ثانوی‌منار آجری آن را برپاکرده‌اند . سی‌پا از مناره مذکور هنوز دست نخورده واطراف آن کتیبه‌ای بخط کوفی دیده میشود . در روی کتیبهٔ محراب هم‌ارقام سال٦١٥(١٢١٨)تا این اواخرممکن بود خوانده شود وقبلهٔ آن‌چون بطرف اورشلیم است معلوم‌میشود که اصلاکلیسای نستوریها بوده وبعدبه‌مسجد تبدیل گردیده است .

پس‌ازطی‌اراضی حاصلخیزمزروع وعبورازحوالی‌امامزاده دیگری که‌میگویند یکی‌ازبرادران‌حضرت‌امامرضامیباشدباولین‌رشته‌جبالی‌رسیدیم که دراین‌جلگهٔ مرتفع واقع گردیده است . دردامنهٔ گدار زارچی دره‌ای واقع شده که حدفاصل رشته جبال اصلی‌این ناحیه است وتنها منظره غیرقابل توجهی که‌نگارنده درسرتاسرایالت کرمان سراغ دارد همین محل میباشد .

فراز تپه‌های این‌محل راگلهای زردونهالی که معروف‌به‌درمنه است زینت‌داده

بود وچهارپادارها دردامنهٔ گردنه توقف نمودند . چادرهائی که برای مابرافراشتند در مقابل بادوطوفان شدید این‌محل یـارای مقاومت نداشت وازآن گذشته خواندن و نوشتن هم‌درنتیجهٔ گردوغبار امکان ناپذیر بنظر میرسید . گدار سقرك درطرف جنوب وخط سیرروزبعد درسمت‌شرقی‌اقامتگاه ماواقع‌شده‌بود. شب‌بهرطریقی که‌بودباوجود برودت هوا سپری گردید ولی سیاحت فرح‌انگیزروز بعد سردی شب پیش را جبران کرد. عبورازوسط مرغابهای متعدد واراضی زمردین ومراتعی که آسایشگاه ایلات و عشایراین ناحیه است لذت و نشاط وافری درمسافرین ایجاد میکند وانهاربیشماریکه در دامنه دره و کوهسار درجریان است منظره‌بدیع خـاصی راتشکیل میدهد .

پس‌ازعبور ازحوالی «قلعه عسگر» که درطرف مشرق مسیرمـا واقع شده بود گردنه‌ای را که بنام مشئوم « کفنو» معروف است پشت سرنهادیم . دراین موقع‌ذرهٔ‌المثقالی برف‌برای نمونه‌هم باقی نمانده‌بود . دره وماهورهای این‌ناحیه بقدری‌سهل‌العبوراست که یك‌نفراسب سوارمیتواند بتاخت از آنجا طی طریق کند . اگرچه کدار کفنو نه‌هزارپا ارتفاع دارد معذلك در تمام دورهٔ سال دایر است ومسافرین از آنراه ایاب وذهاب مینمایند لیکن‌بواسطه ایلاتی که در این حدود رفت و آمد دارند هیچ آبـادی ومعموره‌ایکه آذوقه قافله و کاروان را تأمین کند بوجود نیامده واز طرفی مؤسسه‌ای هم که مسؤل برقراری ارتباط ومانع‌انسداد راه‌باشد ودرمواقع لازم‌برفهای جاده را پاك ووسایل عبور ومرورمسافرین راتسهیل نماید تشکیل‌نگردیده .

عده زیادی بلوچ که‌ازقشلاق به‌سردسیرمیرفتنددر راه بماتصادف کردندوتماشای آنها برای مابی‌تفریح نبود. شترواسب والاغ‌بلوچهای نامبرده کمال‌الفت رابایکدیگر داشتند . مکرراین نکته‌بخاطر نگارنده خطور کرده است که حیوانات‌اهلی انگلستان مثل حیوانات مشرق زمین‌بایکدیگررفیق ودمساز نیستند .

در دامنه جنوبی گدار ، باغات متعدده‌ای بود کـه اشجـار میوه هریك جلوه بخصوصی داشت واستراحت در زیر سایه این درختها و رفع خستگی لازم و واجب بنظر میرسید . من همواره آرزو میکنم کـه کاش یـك چنین ایستگاه‌های کوهی در هندوستان نیزوجود داشت تاافواج پیاده وسواره بلااستثنا در محل مناسبی توقف و

استراحت نمایند. درهندوستان، بواسطه فقدان چنین ایستگاههائی ، دستجات سواره بایستی دربیابان‌ها توقف کنند درصورتیکه افراد پیاده نظام در اماکن مناسب رحل اقامت میفکنند .

پس ازورودبه« گیسکان» که قشلاق ومقرتابستانی ایل‌لك میباشد اطلاع‌حاصل شدکه تاکنون فقط چند خانواده معدود به‌محل وارد شده ومابقی افراد ایل در راه می‌باشند .

ایل‌لك یکی ازنژادهای خالص ایرانی است که درحدود صدوپنجاه سال‌قبل‌یا متجاوز از فارس بکرمان رفته وتعدادنفوس آن بالغ برهزار خانوار واسامی‌تیره‌های مختلف آن ازقرار زیراست .

دره مریدی- گودالی-الیاسی - میرزائی-یارغائی-خواجه دائی - زردشتی - شاهسوار- طهرانی- درویشی - نمزادی - سهرابی - خدور-ضرابی-جارچی- گداری

چون توشه و آذوقه مانزدیك باتمام بودناچار این‌ناحیه دلفریب وانهار جاری آنرا ترك گفته وازبیابان غبارآلود بایری طی سفر کرده وبالاخره بشهر کوچك بافت که دارای باغات فراوان است وکرسی‌نشین اقطاع محسوب میشود ورود نمودیم . اسامی ایلات اقطاع ازاینقرار است .

تکلو	۳۰	خانوار
قراقویونلو	۱۵۰	«
جبال بارزی	۵۰	«
سیوندی	۱۰۰	«

چون افشارها تمام حول وحوش‌بافت راتاراج کرده‌بودند تهیه‌آذوقه وحتی علیق برای چهارپایان کمال اشکال‌را داشت . من‌بواسطه آشفتگی اوضاع منطقه‌دستور دادم که چاروادارها وسایرهمراهان متفرق نشوند ونزدیك‌یکدیگرمنزل بگیرند .

پس ازخروج‌ازبافت مسیرما ازناحیه‌ای بود که میان‌مقسم آب هلیل رودوکویر بزرگ ایران واقع شده‌است . ازوسط دره وسیعی که درمیان رشته جبال مستور از برف بیدخان و کوه خبر که متجاوز ازده‌هزار پا ارتفاع آنست عبور ودر کوشك‌برج

توقّف اختیار کردیم . دراین محل جماعتی ازافشارها وچهار خانوار ایل‌هزاره‌بقول‌ما، وبربری بقول خودایرانیها ، منزل ومأوی دارند . قالیچه‌هائیکه در اینجا برای فروش نزد ماآوردند اکثرپراز رنگهای جوهری ودارای همان‌نقیصه‌ای بود که این‌قلم مهم صـادرات ایران رالکه‌دار کرده است .

دولت ایران فعلا فروش مواد جوهری‌راقدغن‌نموده وانتظار میرود که‌بابودن مستشاران اروپائی در رأس دوائر گمرك قوانین مصوب مراعات و قالیچه های زیبای افشاری مجدداً بالاستحقاق دراروپا مطلوب واقع شود .

پس ازخروج‌ازکوشك‌برج عده‌ای‌بمامصادف شدند ودر نتیجه‌سوارهای مسلحی که در مـلازمت قافله بودند از ترس جان تصمیم گرفتند تفنگهای خود را در محل امنی امانت گذارند وبدون اسلحه همراه مابیایند . بااین ترتیب‌ثابت شد که مقاومت بادشمن جزوبرنامهٔ آنها نمیباشد. من اطمینان داشتم که عشایراطراف حتی اثاثیه مرا نیزبسرقت نخواهند بردمگراینکه اشتباهاً مرتکب چنین‌خطائی شوند .این‌پیش‌بینی عیناً غروب روزبعد تحقق پیدا کرد باین‌معنی که چندنفر شترهای مرا بسرقت بردند وبعدبامعذرت واظهارندامت عودت دادند .

در دومیلی آنطرف کوشك‌برج رودخانه‌ایستکه ازپائین گردنه سقرك میگذرد ومثل قریه مجاور موسوم به « گورگوراست» خط سیر ما از اینجا بآنطرف جاده‌ای بود که از سمت شمال بطرف دشتبر امتداد دارد . پس از عبور از فراز کوه کوچکی واقع در شش‌میلی «کوشك‌برج» وطی چند میل راه به‌هوشون رسیدیم کـه دارای پانزده خانوار جمعیت است . کدخدای محل شرح رقت‌انگیزی ازهرج ومرج فوق‌العاده‌ایکه دراین حوالی حکمفرما وبنفع ایلات وعشایراست واز طرفی برای رعایـا وزارعین مستلزم هزاران‌گونه خسارت میباشد بیان واظهار تأسف نمود .

ازاینجا تاسیرجان بیست میل زیادترفاصله نیست درحالی که روی نقشهٔ ماکه نسبتاً صحیح وبی‌غلط بودمسافت‌راه‌را چهل میل تعیین کرده بودند. هوای لطیف‌این حول وحوش ومنظره دهات مجاور که بیشترمتعلق به‌ایل علی‌غزلویکی‌ازتیره‌های‌مهم افشارهاست ازهرجهت فرح‌انگیزمیباشد وازدوربلوردکه باغات آن اکثر در تصرف

ایل‌قرائی است درسمت شمال سلسله جبال مقابل مشاهده میشود . در این موقع من ازقلب ناحیه‌ای‌عبورمیکردم که‌قبلا هیچیك ازسیاحان انگلیسی آنجا رابازدیدنکرده بود وبهمین لحاظ در طی حرکت اسامی آبادیهای محل‌را درمواضعی که درنقشه‌قید نشده بود یادداشت مینمودم . اهالی دهات معمولا در موقع ایاب وذهاب از بیراهه مسافرت میکنند چون در شاهراه‌ها اشخاص متفرقه خوراك وآذوقه آنهـا را بدون پرداخت قیمت بعنف وستم گرفته بآنها اجحاف میکنند . این قبیل تعدیـات این ایام بتدریج رو به‌تقلیل نهاده وجزوافسانه‌های ازمنه سالفه بشمار میرود .

ازعلی آباد که جزوخاك سیرجان است قلعه‌سنك ازدور نمودار میباشد . صبح روزبعد تپه‌های نسبتاً مرتفع راپشت سر گذاشته وبسمت‌جلگه مسطح مقابل‌سرازیر شده به‌پشته کم ارتفاع سیاه‌رنگی رسیدیم که بالای آن مقبره مخروبه شاه فیروزبنا شده است . در«عزت آباد» در چادرهائی که پیشاپیش برده بودند استراحت نمودیم . اسامی ایلات سیرجان ذیلا یادداشت میشود .

شول‌ترکی	۹۰	خانوار
فارسی و نعمت‌اللهی	۲۰	«
خراسانی	۷۰۰	«
طیریاری	۱۵	«
یعقوبی	۲۰	«
بوردی	۱۰	«
سیاه	۱۰	«
بیچاره	۱۵	«
بك زاده	۲۰	«
سنرنده	۱۰	«
سرصیدالی	۵۰	«
قره صیدالی بچاقچی	۵۰	«
خرسلی	۳۰	«

انگالی بچاقچی	٤٠	خانوار
نوکی بچاقچی	٢٥	«
عرشلووسیدو	١٠٠	«
حلوائی	٢٥	«
قرائی	٦٠٠	«
جمع	١٨٣٠ خانوار	

قلعه سنك معروف درهمین نزدیکی مابود وقافله پس‌ازمختصر گردش‌نگارنده درقلعه مزبور ، حرکت‌کرد . پس‌ازطی مسافتی راه به‌امامزاده دیگری رسیدیم‌موسوم امامزاده علی که طرف توجه‌اهالی این‌ناحیه است وعده کثیری بزیارت آن میروند . دراین منطقه آبادیهای متعددی یکی‌بعد ازدیگری واقع شده که مسافر تصور میکند به‌مقصد نخواهد رسید . خان بهادر که باستقبال میآمد نـاگهان سررسید و گفت تـا سعیدآباد مسافت زیادی‌باقی نمانده‌است . شاهراه جنوب ایران در ٢٤میلی علی‌آباد واقع شده وچند میل آنطرف‌تر باحکمران ومعاریف وتجارمحل که بـاستقبال آمده بودند ملاقات‌دست داد وسپس باتفاق سوارهای مستقبلین که یدك میکشیدند وعبور ازبازارهای‌تنگ وتاریك شهرمقارن غروب بعدازطی‌سی میل یامتجاوز به باغ مصفای دلپذیری وارد شدیم . صفا وطراوت باغی که برای سکونت ما اختصاص داده بودند شب اول بخوبی احساس نگردید ولی صبح روز بعد خضارت وسرسبزی اشجار زیبای نسترن که غرق شکوفه بود ودرختهای فراوان گل سرخ که تمام فضای‌باغ راخوشبو ومعطرمیساخت ونغمات دلفریب طیورو مخصوصاً آواز بلبل وهزار دستان که سامعه را لذت میداد بی‌اختیار انسان رابیاد اشعار فنـاناپذیر حافظ میانداخت .

رؤسای دوایردولتی چنانکه معمول‌کلیه مأمورین جنوب شرقی ایران است با نگارنده بـانهایت رأفت ومهربـانی سلوك مینمودند . عشق وعـلاقهٔ من برای کسب اطلاعات سعیدآباد اندکی‌روبه‌تخفیف نهادولی‌ازقلعه‌سنك نیزلازم‌بودشخصاًاطلاعاتی بدست‌بیاورم ودرواقع نمیتوانستم اطمینان‌حاصل کنم که خوانین محل به‌قلعه‌مذکور رفته واطلاعات صحیحی داشته‌باشند . پس‌ازیك روز استراحت‌ورفع خستگی، برای

تحصیل مدارك لازم راجع به‌کرسی‌نشین قدیم کرمان ، سوار براسب شدم وبباژدید اطراف‌پرداختم . تاآنجا که نگارنده اطلاع‌دارد سیاحانی که ازاینطریق‌عبورنموده‌اند مطالب جالبی راجع‌باین محل درتألیفات خود ننوشته‌اند .

قلعه سنك که قلعه بیضا نیزخوانده میشود تاسطح جلگه سیصدپا ارتفاع دارد وروی آن ازشمال شرقی‌بطرف جنوب غربی‌است . طول این بنا چهارصد وعرض آن قریب به‌دویست متروشبیه دوتخم مرغ میباشد . محوطه شمالی بنای مزبور در حدود پنجاه متر با دیوار کم ارتفاعی‌محصور گردیده است که ازخشت ساخته‌شده واز آثار وعلائم آن معلوم‌میشود که دربنای اصلی‌قدیم دست‌برده وتعمیراتی کرده‌اند. درداخل بنا محراب سنگی قشنك ظریفی است که پنج پا ارتفاع دارد ودریك‌طرف آن چهار سطربخط نسخ روی آن منقور وسطر پنجم آن‌محکوك گردیده وازبین رفته‌است .

دراثنائی که نگارنده وخان بهادر بزحمت مشغول قرائت این کتیبه بودیم سه نفررعیت ژولیده بالباسهای مندرس رسیدند واشکال ما رامرتفع ساختند . ملای‌قریه میگفت این منبررا بامرسلطان محمد عمادالدین از امرای مظفریان کرمان در ۷۸۹ هجری (۱۳۸۷) بنا نموده‌اند وضمنا اظهارداشت که یك موقع کدخدای عرب آباددر صدد برآمد که منبررا به دیه منتقل ودرآنجا نصب کند وچون این منبر ازسنك یك پارچه‌ساخته شده ودرحدود دوتن یا متجاوزوزن‌دارد برای سهولت کار آن رامیتراشد ودرنتیجه سطری بالای آن محکوك و کدخدا هم‌بالاخره‌از خیال‌خود منصرف‌میشود. چون خواندن کتیبه امکان‌ناپذیربنظرمیرسید بدستور نگارنده یك مشك آب آوردند وروی سنك را با مراقبت هرچه تمامتر شستشودادند ومعلوم شد که عبارت کتیبه‌از اینقراراست « دراین مکان مبارك امیراعظم حسین بن‌علی حمامی بنا نمود» تاریخ بنا ظاهراً ۴۱۰ (۱۰۱۹) بوده ولی چون رقم سوم بطور وضوح خوانده نمیشود ممکن است مابین ۴۱۰ (۱۰۱۹) الی ۴۲۰ (۱۰۲۹) ساخته‌شده باشد . شخصیتی که درکتیبه بنام اواشاره شده بطور قطع یکی از امـرای دیلمی بوده ولی راجع بخصوصیات او اطلاعاتی بدست نیامد. خرابه‌های حمام بخوبی تشخیص داده‌میشود وپی وبنیاد گلخن آن نیز تقریبا دست نخورده است . عمـارات واقع دربالای تپه ودیوارهای آن‌منهدم

وویران گردیده است ومحاذی منبر سردابی مشاهده میشود که میگویند آرامگاه پادشاه بوده ودرسومین کتیبه این محل نام محمدشاه حك شده و چون تاریخ معینی ندارد معلوم نیست منسوب بکدام محمد شاه است . درقسمت سفلای این نقطه سرداب دیگری است که شاید اندرون ومحل سکونت بانوان حرم بوده است .

اشیاء عتیقه قیمتی در این محل مشاهده نگردید ولی من یك قطعه کاشی مینا کاری بدست آوردم واز روی آن معلوم شد که این قلعه درقرن سیزدهم ازقلاع مسکونی بوده وبموجب مدارك تاریخی که دردست است مؤسس سلسلهٔ آل مظفر دراواسط قرن چهاردهم درهمین قلعه محبوس بوده. افضل کرمانی مینویسد ، « وازخواص سیرجان و مآثر ماثوره اومقابر مزوره است واهل سیاحت وارباب تصوف سیرجانرا شام کوچك خوانند و آنجا قلعه ایست که بروج اوبا بروج فلك مناصی وحصانت اطراف بر جهان گشایان معاصی ودرعهد ملك ارسلانشاه چندنوبت آنرا عمارت فرموده‌اند وبازخراب کرده واین ساعت معمور است وبمناعت جانب مذکور .» (۱)

اگرچه این نقطه باکار امانیای امیانوس مارسلینوس تطبیق نمیکند ولی مسلما کرسی نشین قدیم ایالت کرمان همین محل بوده است. سیرجان را در خود محل معتقدند که تحریف شده سمنگان(۲) است که درافسانه‌های ایران معروف ومیگویند مسقط الراس فرزند رشید رستم میباشد ولی چون در شاهنامه تصریح شده است که سمنگان ازتوابع توران است اظهارات سیرجانیهارا نمیتوان مطمئنا مورد قبول قرارداد.

تا آنجاکه نگارنده اطلاع دارد قوای تیمورپس از اینکه وبا درمیان محافظین قلعه سنك شایع شد به‌فتح آن موفق گردیدند وبعد محل جدیدی برای مقرحکومت ساخته آنرا شهر «بی‌امیدی» نامیدند . در فتنه افاغنه شهر بی‌امیدی رو بخرابی نهاد و میرزا سعید نامی «سعید آباد» فعلی را درنزدیکی شهر مزبور احداث کرد .

جمعیت سعید آباد درحدودسه هزارخانوار است ودرجلگه فوق العاده حاصلخیزی واقع شده که قراء وقصبات زیادی دارد وخاك آن بمراتب بهتر ازخاك کرمان وباغات

---

(۱) عقدالعلی چاپ آقای عامری صفحه ۸٤ وصفحه ۸۵ . «م»

(۲) رجوع شود به جلد اول شاهنامه صفحه ۳۸۳ چاپ مؤسسه خاور. «م»

مشجر آن قشنك ودلپذیر وارتفاع آن نسبت بسطح دریا ۵۳۰۰ پا میباشد . متاسفانه استعمال تریاك درهیچ کجا باندازهٔ سیرجان شایع ومعمول نیست .

تنها امامزاده‌قابل توجه‌سیرجان امامزاده کمال‌الدین‌است که‌عمارت و ساختمان نسبتاً تمیز آنرا فرمانفرما تعمیر واصلاح کرده . کمال‌الدین را میگویند که از اعقاب حضرت‌امامرضاست‌و دراثرضربه تبرهلاك‌شده. بنابروایتی وی‌بهمان‌بلائی گرفتار شده است‌که برخی در میان ایل هزاره‌بان مبتلا میشوند باین معنی که هر مسافری که در ناصیه اوعلائم‌ورع وتقوی مشاهده شودفورا بدست‌یکی‌از افراداین قبیله بقتل‌میرسد. نظیر این داستان را سودی شاعـرانگلیسی (۱)درمنظومه سنت رموالـد برشته نظم درآورده .

«بمسافر گفته‌شد چراعده‌ایراکه‌این اندازه‌بزهدوصلاحیت شما ایمان‌آورده‌اند تنها میگذارید ؟

میزبان سپس گفت‌بیم آن میرفت که‌سرانجام سرزمین مارا ترك کند ودر کشور دیگری چشم از جهان بپوشد و زیارت مقبره وی نصیب دیگران شود . چون فقدان جنین عطیه‌ای یعنی عدم وجود یك زیارتگاه مجلل‌برای ما گران تمام میشد لذاصلاح در آن دیدیم که فرصت را مغتنم شمرده اثری از اودرولایت خود باقی گذاریم وبدین لحاظ یك شب باعدام وهلاکت او کمر بربستیم .»

دومین هفته ماه می ماموریت من خاتمه پذیرفت وبااینکه ببازدید کویریکه ازبالای قلعه سنك دیده بودم کمال علاقه‌راداشتم‌ولی ناگزیرعازم مراجعت کرمان‌شدم وبنا به‌معمول ازشاهراه نرفتم. چون شنیده بودم‌راهی ازوسط جبال این‌حوالی‌امتداد داردکه مستقیم‌ترازجاده قافله رومیباشدوبخانه سرخ میرود لذا پس از خروج‌ازسعید آبـاد وطی جاده محاذی تخت تنبور درحوالی دهکده امیرآبادکه درحدود بیست سال قبل بوسیله ایل قرائی احداث گردیده توقف نمودم .

---

(۱) سودی در ۱۷۷٤ متولد و در ۱۸۱۳ بسمت ملك‌الشعرائی دربار منتخب شد ودر ۱۸٤۳ درگذشت. مشارالیه در نظم اگرچه به بایرون وشلی‌دو شاعر معاصر خود نمیرسید ولی در نثر ید طولائی داشته . «م»

روز بعد ازقریه کوچك معروف به«سوخته چال» که محل سکونت عـده‌ای از سادات است گذشته رودخانه‌ایرا که مختصری آب داشت‌پشت سر نهادم. در این حول وحوش تعداد زیادی کبك درپرواز بودند وراهنمای ما مثل سایر هموطنان خود کـه فصول مخصوص‌شکاررارعایت نمیکنند از امتناع‌ما نسبت بصید طیور متعجب‌وحیران گردیده بود.

پس ازطی چند تپه نسبتاً مرتفع چادرهائی که در«تنگرو» مرکزایل قرائی‌برای مابرافراشته‌شده بود ازدورپدیدار گردید.

چون ملاقات سرکرده‌ایل‌بچاقچی لازم‌بنظرمیرسید به«تکیه» که محل‌سکونت جماعتی از سادات است رهسپار گردیدم .امامزاده این محل‌موسوم به‌شاه‌عبدالرحمن ازبرادران متعدد وبیشمار حضرت امام رضامیباشد . این ناحیه محل ییلاقی‌اسفندیار خان سرکرده ایل بچاقچی‌است. یکی ازشاهکارهای اخیر اسفندیارخان اینست کـه بدروغ مدعی میشود شاه محرمانه بـااوتماس گرفته است وبهمین عنوان سیرجان را تصرف وحکومت محل را توقیف واز مردم مطالبه مالیات میکند.بعد که اهالی‌شهر طغیان‌واغتشاش مینمایند منشی خودرا درحضور جمعی طلبیده دستور میدهدبطهران تلگراف کند اهالی متمرد شهر حکم مرکز را مـوقوف الاجـرا گذارده از پـرداخت مالیات سرپیچی‌مینمایندوباین نیرنگ مبالغ‌خطیری وجه‌نقد جمع آوری وازسیرجان حرکت میکند .

دریك میلی تکیه بچشمه‌ای رسیدیم که آب آن مثل آب‌جوش غلیان داشت‌ولی متاسفانه میزان الحراره همراه من نبود وتصور میرود آب آن درحدود شصت درجه حرارت داشت و آب چشمه از چندین نقطه باصدای عجیبی از زمین فوران میکرد .

این چشمه کـه معروف به «چشمه عباد» است ظاهـرا همان چشمه‌ایستکه سرالیورسنت‌جان بدین مضمون آنرا توصیف کرده است . «آب‌چشمه اززمین‌باصدای بلندی فوران کرده صدای غلیان آن ازیك فرسخی شنیده میشود لیکن آب آن از حوضه چشمه زیـادترجریان پیدا نمیکند.»

جبال‌این حوالی‌تماما مستوراز‌خارهای کوهستانی است وپس از اینکه‌ارتفاعات

بین راه پشت سر نهاده‌شد به گردنه «سه گداری»رسیدیم که درحدودنه هزار پابلندی آنست.از آنجا ازوسطدره نسبتا باریك کوچکی سرازیرشده وپس ازعبور ازرودخانه زندان که از کوه چهل تن جاری میشود در دهکده کوچکی که موسوم بقلعه سنك است توقف بعمل آمد . این منطقه بملاحظهٔ آثار و عـلائم خرابه‌های آن سابقا محل وسیع وقابل اهمیتی بوده ولی این ایام دیه محقری بیش نیست . در اینجا ما بحوالی جلگه بردسیررسیده بودیم وقریه مشیزواقع در دامنه «کله گاو» که قلهٔ آن از شهر کرمان دیده میشود ازدور نمودار بود . روز بعد باتانی سرازیرشده پس ازطی جاده معروف و مهم بهرام آبـاد وبندرعباس ، بآبادیهای اطـراف «مشیز»رسیدیم. در مشیز گماشته‌ایراکه سال ۱۷۹۶ بامن بهندوستان آمده بود ملاقات کردم واو هنوز حسرت لیموناده‌ای کویته را میخورد . در اینجا با یك نفرشکارچی لاله زاری گفتگو وقـرار شد تابستان را بامن بشکار بیاید .

پس ازحرکت از مشیز وعبور ازگردنه‌های بین راه وارد خیرآباد شدیم که درچند میلی جنوب شرقی باغین واقع شده است . چون‌این ایام مصادف با اواسطمی ودر نتیجه حرارت و گردوغبار روبافزایش بود از خاتمه یافتن مسافرت وزندگـانی چادرنشینی تاسفی نداشتم.صبح روزبعدپس‌ازطی مسافت کوتاهی‌این‌مسافرت‌فرح‌انگیز بپایان رسید ومجددا بباغ مصفای خود وارد شدم ودرصدد تشکیل کلوپ چوگـان بازی کرمان برآمدم .

فصل سی و هفتم

لولیهای ایران ـ اشیاء عتیقه ـ جنوب افریقا

درتابستان ۱۹۰۰ درصدد تحقیق اوضاع واحوال لولیان جنوب شرقی ایران بر آمدم وتصمیم گرفتم اطلاعاتی را که مستر البرت سینگلر در این خصوص جمع آوری نموده تکمیل نمایم . موضوع اینکه لولیان اصلا ازچه نژادی واهل کجاهستندفوق العاده بغرنج وپیچیده است . لولیان ایران درهر ناحیه‌ای اسم بخصوصی دارند ولـی بطور کلی آنها را فیوج مینامند که گویا اصلا عربی باشد . در کرمان بآنها لولی میگویند که همان لیونی است که در آسیای مرکزی بآنها اطلاق میشود و در بلوچستان آنها رالری مینامند . دربعضی نقاط فارس این طایفه کولی خوانده میشوند که گویا تحریف شده کابلی باشدودربرخی نقاط دیگرهمین ایالت آنهارا غربتی میگویند. در آذربایجان به‌قراچی ودرخراسان نیز به غرشمال کـه یحتمل تحریف شده غیرشمار است موسوم میباشنددرترکیه آنها را چنگیانه واروپائیها بطور مطلق آنها را زنگاری مینامند .

سرگذشت توطن اینطایفه در ایران با داستان اقامت آنها درانگلستان تفاوت

دارد ودرایران اکثر آنها چرخ چوبی نخریسی وچوب وافور وازاین قبیل اشیاء بفروش میرسانند و گاهگاهی نیز اسب وشتر والاغ معامله میکنند ورویهمرفته اخلاق آنها مورد پسند نمیباشد . مردهای این طایفه باسایر طبقات مردم ایران تفاوتی ندارند ولی طرز لباس وسرووضع زنهای لولی بادیگران بکلی متفاوت است و بلافاصله شناخته میشوند.

زبان اینطایفه را زبان غربتی میگویندودرنواحی مختلف ایران مختصر تفاوتهائی دارد ونگارنده مقدار زیادی لغات غربتی را بامعانی مربوطه آنها جمع آوری نموده است . در آذربایجان پنجهزار خانوار ازاینطایفه زندگانی میکنند ومجموعاً درتمام ایران بیست هزار خانوار یابعبارة اخری یکصد هزارلولی سکونت دارند .

رئیس لولیان کرمان «شاه کریم» است که نگارنده برای اطمینان صحت معانی لغاتی که جمع آوری کرده بودم عقب او فرستادم و وقتیکه آمد معلوم شد آدم فوق العاده بی شعوریست . طبق اظهار مشارالیه لولیها کمتر باخارج از طایفه خود مواصلت میکنند .

مؤلف باعقیده مسترسینکلرموافق است که میگوید اگرازطرف علمای السنه وفقه اللغه نه فقط میان لولیان بلکه بین کلیه ایلات وعشایر ایران مخصوصا میان قبیله لك که آنها را بومیهای اولیه مملکت میدانند تحقیقات کافی بعمل بیاید نتایج خوبی گرفته خواهد شد . (۱)

---

(۱) راجع بجماعت کولی مرحوم صادق ادیب الممالك قائم مقامی شرحی در یاداشتهای خود نوشته است که ذیلا برای تکمیل اطلاعات مندرجه درمتن بنقل شرح مزبور ازصفحه ٦٧٥ شماره (۹) سال شانزدهم ارمغان مبادرت میشود . «م»

« ازقرارمعلوم سی وپنجهزار نفرازطایفه غربال بندان که درتمام روی زمین سیار وساکنند درمملکت انگلستان اقامت دارند .

مخفی نماناد که اینطایفه درهرمملکت بلغت ومذهب سکنه آنجا متکلم و متدین میشوند ولی درمیان خودشان مذهب ولغات مخصوصی دارند که کسی بی نبرده و در هر نقطه از نقاط روی زمین کارایشان غربال بندی وآهنگری وفالگیری واخلاق وعاداتشان نیز خوب نیست ودرهرمملکتی ایشانرا باسمی خطاب کنند از قرارذیل :

بقیه درحاشیه صفحه بعد

درماه ژوئیه چون حرارت هوای کرمان روبفزونی نهاد وتایکهفته حدمتوسط به‌نودویك درجه میرسید تصمیم گرفته شد که به‌ییلاق رفته ضمناً اطلاعاتی راجع به نقاط ییلاقی ایالت کرمان بدست بیاورم. دراجرای این منظوربسمت بهرامگردحرکت نموده از آنجا به‌حسین آباد وبعد به«قریةالعرب»رفتم.این قریه دویست خانوارجمعیت وامامزاده‌ای بنام سلطان حسین دارد که میگویند برادر حضرت رضاست . روز سوم بسمت لاله‌زار که درتابستان۱۸۹۵ بآنجا رفته‌بودم روانه شدم. پس‌از ورود،مشاهده شد که محصول اینجا هنوز سبزاست درحالیکه در کرمان قریب دوماه قبل حاصل‌را درو کرده‌بودند. درلاله‌زار آثار سه‌قریه قدیمی مشاهده‌میشود وازهمه قدیمی‌ترقلعه کوچکی است که روی تپه قرار گرفته‌است ومردم‌این ناحیه میگویند سابقاً«خارزار» نامیده میشده وچهل سال قبل و کیل‌الملك اسم آنرا به‌لاله‌زار تغییرداده‌است.ارتفاع لاله‌زار یازده هزارپامیباشد وهوا دراین موقع باندازه‌ای سردبود که ماازسرما توی چادر میلرزیدیم .

بقیه ازحاشیه صفحه‌قبل

درفرانسه اینها را «بوهمین» خوانند وچنان دانند که ازبوهم آمده‌اند .

انگلیسها جیپسی گویند وآنها را ازمهاجرین قدیم مصرتصور کرده‌اند .

هندیها « مانوش ـ کالو ـ سنت» گویند وخودشان هم قول اخیررا تصدیق دارند زیرا اگرایشان را پرسند کجائی هستی درجواب گویند (سند) یعنی سندی .

سوئدیها فنت خوانند یعنی گدا .

لهستانیها زنگن خوانند که مصحف چنگانه است .

بخاریها فارابنك گویند یعنی فرعونی واینقول نزدیك است به عقیده انگلیسها.

قاطبه اهل‌فرنگستان زنگاری خطاب کنند ویحتمل آنها را طوایف زنکی دانسته یا چنگانه را تحریف کرده باشند. وچنگانه‌نیزیعنی چنگزن ومطرب وچنکنه نیزبی‌ادب.

عثمانیهاکابلی گویند وعربها حرامی یعنی دزد ومصریها غجرنامند واینکلمه‌قبطی است. افغانها لولی گویند وترکستانیها جوگی خوانند . عراقیها غربتی یا غربت خطاب کنند .

طهرانیها غربیل بند وخراسانیها غرشمار ـ قرشمال ـ غیر شمار گویند یعنی از شماره آدمی بیرونند . آذربایجانیها قراچی خوانند یعنی بی‌حیا .

زنجانیها گیلانی گویند ومطلق ایرانیها ایشانرالولی خطاب کنند .»

از لاله‌زار از میان مزارع نخودحرکت‌وجاده کرمان ورآبر را نزدیك‌شیرینك که قریه کوچکی است تقاطع کردیم. ارتفاع «شیرینك» متجاوز ازنه‌هزارپامیباشد. درلاله‌زار نخود زیاد کشت میشود وازطرفی رشدآن قابل توجه‌است وهربوته‌آن تا یك‌پا بالا میآید . در اینجا دورقم نخود کاشته میشود که یکی را رسمی ودیگری را شامی میگویند . ازشیرینك بقریه چهارطاق واز آنجا روانهٔ « اردکان » شدیم . قریه مزبور در دامنه کوه «هزار» واقع شده ورایحهٔ گل و گیاه وانواع واقسام نباتات این حوالی مشام را عطر آگین میسازد . کوه نامبرده را بمناسبت هزاران گل و گیاه این منطقه « هزار » مینامند و مؤلف معتقد است که اگر گیاه شناسان زبر دستی بـرای تحقیق باین‌حدود بروند نتایج خوبی بدست خـواهندآورد . یکروز بـرای تماشای مناظراطراف ببالای کوه هزار رفتم وقبل‌ازاینکه ابرمنظره های دور دست را مستور کند کـوههای جیرفت را از دور تماشا نمودم . کوه هـزار خیلی شبیه است به کوه ارارات که تصویر آنرا مسترلینج در اول کتاب نفیسی کـه راجع بـارمنستان تالیف و منتشر نموده ترسیم کرده است .

از اردکان به« گورگز» که فقط دوخانوار جمعیت دارد واز آنجا به «درمزار» مرکز«ساردو» روانه‌شدم. سپس به «سربیزن»رفتم وچند روزیرا درآنجابرای گشت وسیاحت وشکار کبك‌توقف نمودم. ازسربیزن‌به گیور واز آنجا از گدار«زنکال‌مورد» به‌طوطك وپس ازطی‌نوزده میل راه‌به‌راین وازراین به کرمان مراجعت نمودم .

درکرمان یکی‌از خوانین محل باینجانب اظهار داشت که این اواخر در موقع حفر اراضی باغ خود در «خنامان» مقداری اشیاء و آلات مفرغی کشف کرده است . پس‌از اینکه من‌تقاضاکردم نمونه آنها را باینجانب ارائه دهد در پاسخ گفت نوکرها تمام‌آنها رادورانداخته‌اند وشاید فقط یکی دوقطعه درخنامان باقی مانده باشد.لذا اینجانب بعزم خنامان‌حرکت کردم وپس‌از طی دوازده میل از کنارکویروصرف‌ناهار درباغ حسینعلی خان درفتح‌آباد ، عصرحرکت رابسمت‌کوه بادامو نزدیکی «چشمه آب مراد» ادامه داده شب وارد خنامان شدم . خنامان بنابگفته اهل محل ازسنوات خیلی قدیم معمور و آباد بوده ودر زمان یزدجرد ، هفت‌پهلوان شجاع گاومیش سوار

ازاینجا به دستیاری آن پادشاه رفته‌اند . طبق اظهارمیزبان صدها قبردرعمق پنج‌بادر اراضی خنامان پیداشده وچون اجساد مردگان متلاشی گردیده معلوم نیست آنها را به کدام سمت و به چه ترتیبی دفن کرده‌اند . پس از تحقیق گفته شد مقداری کاسه وکوزه و آلتی شبیه به تبر که ازمفرغ ساخته شده و چند عدد گوشواره و دست بند نقره وچند دانه عقیق در این محل کشف گردیده است . یکی از رسوم مسلمانان اینستکه اسامی دوازده امام را روی عقیق میکنند و آنرا زیر زبان میت میگذارند . یکی ازظروف مکشوفه شبیه چراغ ودیگری هم‌عینا مانند جامهائی بود که هنوزبعضی ازایرانیها درجیب میگذارند . کوزه‌ها نیز کاملا شبیه بهمین خمره‌های معمولی امروز بود ودر یکی از آنها گرد زرد رنگی مشاهده شد که یحتمل گندم ویا ارزن بوده است .

من اشیاء فوق الذکر را خریداری و به موزه بریطانیا حمل‌نمودم . مستر هرکولس رید یکی از اعضای موزه راجع به‌تبراینطور اظهارعقیده کرده است .

« از تبرمفرغی که‌درخنامان کشف گردیده‌بخوبی استنباط میشود که آلت‌مزبور در ازمنه گذشته به‌چه شکل وصورتی بوده وبطور کلی اسلحه سودمندی بشمار نمیرفته ولی تبری که در ارمنستان کشف گردیده‌اگرچه رویهمرفته شباهت‌تامی به‌تبرخنامان دارد ولی برای جنگ وپیکار بیشتر قابل استفاده بوده و امید است بعدها در نواحی بین جنوب شرقی ایران و دریای سیاه آلات و ادوات دیگری نیز کشف و به تشخیص شکل آلت مزبور درنقاط بین این‌دومحل کمك نماید . ازلحاظ قدمت‌نیز تصورمیرود تبرخنامان مربوط بدوره هخامنشیان میباشد »

از خنامان از طریق « کاخ» یعنی مقرقدیمی آن قریه ، بطرف «گلوسالار » که دربالادست « کبوترخان» واقع شده حرکت نمودیم. گلوسالار قریه مهمی است که میگویند در زمان انوشیروان احداث گردیده‌وبانی آن آزاد ماهان بانی «ماهان»بوده است . برفرازپشته مرتفعی که مشرف برخنامان است قلعه‌ای‌بنام قلعه‌دخترپابرجاست که حاکی ازقدمت این آبادی میباشد .

پس ازعبور از کاخ، آثار قلعه قدیم محل موسوم به «قلعه آقاعلی» دیده‌میشود

که میگویند چند سال قبل یك عراده توپ در خرابه‌های آن پیدا کرده‌اند . هنگام مراجعت بکرمان‌راه «بی‌بی‌حیات» که آرامگاه خواهرحضرت‌رضا و نزدیکی‌خرابه‌های قلعه مهرمیباشد انتخاب ودرنوامبرطبل رحیل کوبیده شد .

اوایل نوامبراز کرمان بعزم جیرفت که بنابود مستر کرو کشنك‌بآنجا بیایدواز همان جاده معروف که قبلا شرح آن داده شده حرکت نمودم وچون رفیق اینجانب دیرتراز موعد مقرر واردشدبمطالعه وتحقیق‌اوضاع واحوال محل پرداختم. بقراریکه مکرر تذکرداده شده بعقیده اینجانب‌نه‌مقرشهر کنونی کرمان و نه‌قلعه سنك‌هیچکدام کار امانیای قدیم نمیباشند وبچندین دلیل مخصوصا باستنادکتاب ادریسی ، جیرفت کارامانیائی است که امانیوس بآن‌اشاره کرده است .

درباغ بابو چند میلی‌جنوب کامادی یکعدد مرهمدان مرمر برای فروش نزد اینجانب آوردندکه یکی ازمستخدمین من آنرا بایك شلوارکهنه مبادله کرد وبعدها وقتی من مرهمدان مزبور را درموزه بریطانیا ارائه دادم گفته شدبدون تردیدساخت یونان ومربوط بقرن چهارم قبل‌ازمیلاد میباشد . بنابمراتب بهمانقرارکه قبلا اظهار عقیده شده اردوی اسکندر دروادی‌حاصلخیزهلیل رودتوقف نموده و نآرخ دریاسالار او نیز در همین جا سلامتی کشتیهای یونانرا بعرض رسانیده است وکشف مرهمدان مرمرساخت یونان نیزدر این‌نقطه مؤید این‌ادعا میباشد . گویا بی‌مناسبت‌نیست‌تذکر داده شودکه این مرهمدان شاید شبیه روغن‌دان مقدسی است‌که درانجیل متی‌بآن اشاره شده .

پس‌ازورود کرو کشنك‌بطرف گلاشکرد واز آنجابه‌دولت آباد «ارزویه» رهسپار شدیم ونظربااینکه ماموریت اینجانب دراین حوالی خاتمه یافته‌بود لذانصرالله‌خان را بکرمان فرستادم وخودم ازطریق تنك‌زندان‌بعباسی‌حرکت‌کردم. دربندرعباس دوروز میهمان مسترهنت نایب قنسول انگلیس بودم وسرانجام خوشبختانه اجازه داده‌شد به جنوب‌افریقا حرکت کنم . اوایل‌مارس به‌مقصد رسیدم وتاموقعی که زخمی‌ومجروح نشده‌بودم‌درفوج داوطلبان‌سواره‌ویلز تحت‌فرمان‌لارده‌توبن افتخارخدمتگذاری‌داشتم.

فصل سی و هشتم

منافع سیاسی و اقتصادی انگلیس در ایران

یکی ازمحترمین سالخوردهٔ ایران روزی بعنوان اعتراض میگفت اصولا چرا دولت انگلیس در کارهای این کشور دخالت واعمال‌نظرمینماید . برای اینکه مسئله مورد بحث‌بلاجواب نماند توجه کسانیکه هم‌عقیدهٔ این‌مرد محترمندبنکات ذیل‌جلب میشود . بامطالعهٔ مطالبی که دراین‌فصل‌نوشته شده لزوم اتخاذ چنین سیاستی‌ازطرف زمامداران انگلیس نسبت بایران وایرانیان ثابت ومدلل خواهد شد .

چنانچه یك‌نظراجمالی به‌نقشهٔ جغرافیائی عالم بیفکنید خواهید دیدایران‌یکی از شاهراههای بزرگ بین‌المللی است که اروپا را بهندوستان متصل میکند و تنها همین مسئله بخودی خودواجد اهمیت فراوان میباشد .

دراهمیت موقع جغرافیائی ایران همین‌بس که پس‌ازبسط وتوسعهٔ نفوذروسیهٔ تزاری درنواحی قفقاز وترکستان، کشورشاهنشاهی ازطرف تمام‌نوارهای مرزی‌شمال وقسمتی ازنواحی شرقی باهمسایهٔ مقتدرشمالی دارای مرزهای مشترك گردیده‌وخواه

ناخواه باآن دولت تماس واصطکاك پیدا کرده‌است . ایران ازطرف مغرب نیزمحدود است بامپراطوری عثمانی در حالی که نوار مرزی مشرق ایران که بهندوستان متصل میشود عبارت از چند بیابان بایر ولم یزرع حوالی کوه ملك سیاه وتا چند صد میل حکومت نشینهای تحت‌الحمایهٔ افغانستان و کلات میباشد وسرحدات جنوبی ایران‌را هم خلیج فارس تشکیل میدهد .

ایران باداشتن یك‌چنین موقعیت جغرافیائی مسلماًموردتوجه دولتین‌انگلیس وروس میباشد و مخصوصـا دولت اخیرالذکر برای تسلط بهندوستان و افغـانستان و بلوچستان، بسط وتوسعهٔ نفوذ وسیطرهٔ خود را درایران لازم وواجب میداند .

درحال حاضرترکستان روس کلیه حوائج اولیهٔ زندگی یعنی خواربار و آذوقه خود را ازناحیهٔ خراسان تامین میکند ومقدار هنگفتی ازبرنج وخشکبار موردنیاز روسیهٔ تزاری هم از ایران صادرمیشود . درنتیجه اقداماتی که ازطرف همسایهٔشمالی نسبت بـاحداث طرق و شوارع بعمل آمده ، مقدار معتنابهی از مصنوعات روسیه در بازارهـای ایران بفروش میرسد وکشورشاهنشاهی یکی ازچند کشور معدودیستکه کالاهای ساخت روسیه در آنجا باامتعهٔ مشابه‌اروپای غربی‌رقابت مینماید.چون‌ترکیه وافغانستان هیچیك در ردیف کشورهای مترقی نیستند وباایران هم معاملات تجارتی زیادی ندارند تنها رقیب دولت روسیه در بازارهای ایران دولت انگلیس ومخصوصاً حکومت هندوستان خواهد بود .

دولت انگلیس فعلا روش مسالمت آمیزدرپیش گرفته وبه‌فکر افزون طلبی و توسعهٔ سرحدات هندوستان نمیباشد وتنهـا منظور زمـامداران لندن اینستکه وضع خطهٔ زرخیزی که با تحمل زحمات فراوان نصیب انگلستان گردیده ثابت و پایدار و نفوذ ناپذیر بماند . بادرنظر گرفتن‌این مسئله هرشخص مطلع وبصیری تصدیق‌خواهد کردکه انگلستان هم‌ازلحاظ منافع تجارتی وهم ازهرجهت دیگری علاقمنداست که ایران روی پای خود بایستد وسد آهنینی میان هندوستان وترکستان روس تشکیل دهد . برای اینکه دولت انگلیس بتواند با هردولت زورمند وتوانائی در قـارهٔ آسیا مقابله نماید لازم‌است نسبت بازدیاد قوای نظامی‌هندوستان سعی‌و کوشش کافی‌بعمل

آورد ودر صورتیکه زمامداران مسکو خواسته باشند راه آهن روسیه را بسرحدات هندوستان امتداد دهند چارهٔ مؤثردیگری بیندیشد.

اتصال خط آهن ترکستان روسیه بهندوستان ولواینکه امیرافغانستانهم بانجام این امرروی موافق نشان دهد ازلحاظ تجارتی مقرون بصرفه نیست ومسلماً خرج و دخل نخواهد کرد وانگلستان بهیچ وجه نبایدباین کار،تن دردهد.

احداث یك رشته خط آهن درجنوب ایران یعنی در امتداد سواحل خلیج نیز نتیجه‌ای نخواهد داشت زیرادر اینصورت بنگاه راه آهن نه‌فقط نخواهد توانست بـا مؤسسات کشتیرانی خلیج رقابت نماید بلکـه از لحاظ عملیات فنی ومهندسی هم بـا مشکلات بیشماری‌روبرو خواهد شد وازاین گذشته آب وهوای این‌منطقه باندازه‌ای ناسالم وناگوار است که هیچکس ازهندوستان ویابالعکس از آنراه سفر نخواهد کرد.

بامطالعه اوضاع جغرافیائی‌ایران هرشخص‌واقع‌بین ودوراندیشی بامن‌همعقیده خواهد شدکه مناسبترین‌خط آهن‌ایران باستثنای یکی دومورد بخصوص ، راهی‌است که درامتداد رشته جبال معروف این کشور یعنی‌ازشمال غربی بجنوب شرقی کشیده شود وبنظراینجانب درهیچ نقطه دنیا محلی‌برای احداث راه آهن مناسبترازتهران به کرمان نخواهد بود وهرگاه راه دیگری‌برای احداث خط آهن در نظر گرفته شود گذشته از اشکالات فنی ، ازلحاظ منـافع بازرگانی هم بامشکلات بیشماری روبرو خواهد شد . این نکته را هم فراموش نبـاید کرد که ایرانیها عموماً یکـی دورأس الاغ‌درسرطویلهٔ خودنگاه میدارند وهنگام مسافرت‌مورد استفاده‌قرارمیدهند.خوانین واعیان کشور هم چون مقید به‌پاره‌ای تشریفات هستند بااسب و قبل منقل و آبداری مسافرت میکنند وندرتاً برای وقت ارزش قایل خواهند شدکه برای طی‌فواصل کوتاه ومسافرتهای کوچك از راه آهن استفاده نمایند. گذشته از این چون آبادیهای ایران هریك با دیگری سه فرسخ بیشتر باهم فاصله ندارند قطارهای مسافربری بلا استفاده وعاطل و باطل خواهد ماند . طبق تحقیقاتی که دکترمیل بعمل آورده خاك ایران‌در هرمیل مربع بطورمتوسط پانزده نفرجمعیت دارد درصورتیکه‌تعداد نفوس‌هندوستان در مساحت مشابه بالغ برصدوهشتاد ودونفراست وجمعیت جنوب ایران هم بمراتب

کمتر از نواحی شمالی میباشد .

راجع براههای شوسه باید متذکر بود که مابین نواحی جنوب ایران وخلیج فارس یك رشته جبال مرتفع ومناطق کوهستانی متعددی واقع شده که هر گاه خواسته باشند شروع به تسطیح راه نمایند مسلماً مهندسین طرق با مشکلات فنی بیشماری مواجه خواهند شد وعلاوه براین چون مناطق مرکزی ایران دارای جمعیت زیادی نمیباشد احداث راههای شوسه تاسالهای متمادی بواسطهٔ مشکلات طبیعی خرج ودخل نخواهد کرد . بنا بمراتب من جداً معتقدم کـه عجله وشتاب در اینمورد عواقب وخیمی بار خواهد آورد وتسطیح طرق وشوارع عمومی واحداث جاده‌های شوسه مستلزم مطالعه وبررسی کامل میباشد وابتدا باید جاده‌های فرعی ازقبیل راه بختیاری تسطیح وبعد از سرصبر طرق دیگری احداث شود .

بعضی بااین نظر مخالفند وبرای اثبات مدعای خود به نتایج سودمند راه رشت وتهران که ازطرف روسها احداث گردیده استناد میکنند . این دسته میگویند اینك که همسایهٔ شمالی برای ترویج امتعهٔ روسیه راه شمال را تسطیح کرده است دولت انگلیس هم بمنظور تأمین منافـع بازرگانان خـود بـاید در نواحی جنوبی شروع باقدامات مشابه نماید . درجواب اعتراض این اشخاص باید گفت که احداث راه شوسه در نواحی جنوبی متضمن هزینه‌های هنگفتی است که ازلحاظ منافع تجارتی ابداً مقرون بصرفه وصلاح نخواهد بود . زیرا گذشته از اینکه کالاهـای روسیه بلااستثناء از راه رشت به پـایتخت حمل میشود اداره راه شمال که تحت تصدی روسهاست امتیاز انحصار عبور و مرور مسافرین را از دولت ایران گرفته ومبالغی هم از ممر ایاب وذهاب مسافرین منتفع میگردد . علاوه براین تسطیح راه رشت هم بالاخره بـا کمکهای نقدی دولت روسیه به تکمیل رسیده وهر گاه روسیه از بودجهٔ دولتی کمك نکرده بود اداره راه موفق بانجام مقصود نمیگردید . چنانچه راه طهران به قم که بوسیلهٔ انگلیسها تسطیح شد سرانجام خرج ودخل نکرد زیرا نه فقط مخارج مربوطه بامیزان کالاهائی که ازاین راه حمل ونقل میگردید مطلقا تناسبی نداشت کویر لوت هم درسمت مشرق این جاده واقع شده وازاین لحاظ تهیهٔ کالا ویامسافر از این دشت غیرقابل مسکون موردی پیدا

نمیکرد و بهمین‌علت ازامتدادراه که قراربود به‌شوشتر منتهی‌شود انصراف حاصل‌شد.

پیش ازاینکه مسئله بازرگانی انگلیس وایران مورد بحث واقع شودبه«ادارهٔ تلگرافخانه‌هندواروپ»و«بانك‌شاهنشاهی‌ایران» که‌هردو مؤسسه متعلق‌به‌انگلیسهاست اشاره باید کرد . سیمهای اداره‌تلگراف هندواروپ از آلمان‌بروسیه واز آنجا ازطریق ایران بهندوستان کشیده شده وتانواحی شرقی تهران متعلق به‌یك شرکت انگلیسی واز آنجا ببعد متعلق بحکومت هندوستان است . سیمهای تلگراف فعلا ازطهران به بوشهر واز آنجا بوسیلهٔ « کابل » به‌جاسك و بعد از راه خشکی به‌کراچی اتصال پیدا کرده است . طبق قراردادیکه بادولت ایران منعقد گردیده قراراست یك رشته سیم دیگرازراه‌خشکی‌یعنی از کاشان، یزد، کرمان‌وبزمان بهندوستان کشیده‌شود. بااینکه دورشته سیم نامبرده‌تنها وسیله‌برقراری‌ارتباط ایران وهندوستان‌نمیباشدولی بازازهر جهت‌مؤسسه‌هند واروپ موردتوجه‌قرار گرفته‌وروز بروز باهمیت آن‌افزوده‌خواهدشد.

یکی دیگر از مؤسسات انگلیسها درایران بانك شاهنشاهی است که در بالا بآن اشاره شده واگرچه این مؤسسه قبل‌از سقوط‌ناگهانی ارزش‌نقره‌تأسیس گردیده و مسئلهٔ ورشکستگی واعسار هم از مسایل عادی ایران است بااینحال بانك از پرتو زحمات کارکنان مربوطه ودرنتیجهٔ تحمل هزینه‌های سنگین رفته‌رفته جای خودرا باز کرده وامید است که در آتیه نتایج سودمندی ازاین مؤسسه گرفته شود .

اداره راه‌رشت ممکن‌است یکی ازبزرگترین مؤسسات‌روسها درایران‌خوانده شود ولی دولت روسیه مؤسسهٔ دیگری هم‌بنام «بانك استقراضی» دایرنموده وهمین اواخریعنی درسال ۱۹۰۰ مبلغ دوملیون‌ونیم لیرهٔ‌استرلینگ‌بوسیلهٔ این‌مؤسسه‌بدولت ایران وام داده است . مقامات مسکوباانجام این امرراه رابرای‌پیشرفت نفوذوتوسعهٔ فعالیتهای اقتصادی خوددرایران باز کرده‌اند . درحال حاضرمذاکراتی درجریان‌است که مجدداً روسهایك ملیون لیرهٔ دیگربایران وام‌بدهند وبقراریکه شایع‌است‌دولت روسیه ازایران تعهد گرفته که تاچندین سال درصورت مواجهه بااشکالات مالی‌ازهیچ دولت دیگری جز روسیه پولی بعنوان وام گرفته نشود .

یکی ازمسایل قابل‌توجه اینستکه‌ناصرالدین‌شاه بموجب قراردادیکه‌باروسها

منعقد نموده تعهد کرده است کـه در قلمرو حکومت خود امتیاز احداث خط آهن بهیچ دولتی داده‌نشود . راه آهن روسیه ازناحیهٔ شمال غربی بسرحد ایران رسیده و علاوه عشق آباد هم بوسیله یك جاده بالنسبه قابل عبور ومروربا خراسان مرتبط‌شده است . بقراریکه شایع است روسها تصمیم گرفته‌اند از عشق آبـاد تـاخراسان را راه آهن بکشند وجاده تبریز وطهران را نیز تسطیح نمایند ولی فعلا بدون انجام این دوامر هم بازوضع بازرگانی روسیه درایران رویهمرفته بهتر ازاوضاع تجارتی انگلیسها میباشد

کالاهای انگلیسی ازطریق طرابوزان وارزنةالروم بایران وارد میشودو بموجب آماریکه دردست است درسال ۱۹۰۰ درحدود دویست هزار پوند مال‌التجاره بایران فرستاده شده وباوجوداینکه امتعهٔ انگلیسی بوسیلهٔ شتردرایران حمل میشودوراههای دور ودرازی راآنهم باوسایط نقلیهٔ ابتدائی طی میکند بازهم چلوارهای منچستردر بازارهای تبریز بامنافع خوبی بفروش میرسد .

سفاین شرکت کشتیرانی بریطانیا در جنوب هفته‌ای یك بـار انواع کالاهـای انگلیسی را درسواحل خلیج مخصوصاً دربوشهر وبندرلنگه وبندرعباس پیاده‌میکنند. طبق آمـار مستخرجه از گزارش کنسولگری خلیج فارس وراپرتهای ماهیانه ادارهٔ کل گمرك ایران، صادرات وواردات این کشوردرسال ۱۹۰۰ میلادی بقرار زیرمیباشد :

بندر	واردات ایران (از)						صادرات ایران (به)					
	هندوستان		انگلستان		سایر کشورها		هندوستان		انگلستان		سایر کشورها	
بوشهر	۲۷۷۵۴۲	لیره	۷۱۵۴۳۷	لیره	۱۴۴۳۰۶۳	لیره	۱۳۵۹۷۴	لیره	۱۵۵۱۷۴	لیره	۷۱۰۳۳۸	لیره
لنگه	۲۳۸۱۵۹	»	—	»	۵۰۱۴۳۴	»	۲۱۶۰۲۰	»	۲۷۳۳	»	۴۷۰۱۹۸	»
بندرعباس	۲۰۴۳۰۶	»	۶۹۵۹۷	»	۳۳۸۹۴۶	»	۸۶۳۶۳	»	۵۶۶۹	»	۱۰۲۶۷۱	»
خرمشهر	۸۹۴۴۲	»	۱۱۸۸۲۰	»	۲۸۱۵۷۰	»	۶۸۸۶۹	»	۱۲۵۴۴	»	۱۱۵۳۳۹	»
جمع کل	۸۰۹۴۴۹	لیره	۹۰۳۸۵۴	لیره	۲۴۴۵۰۱۳	لیره	۵۰۷۲۲۶	لیره	۱۷۶۱۲۰	لیره	۱۳۹۸۵۴۶	لیره

مجموع کالاهائی کـه درسال ۱۹۰۰ به گمرکات جنوبی ایران وارد وپس از تشریفات گمرکی مرخص شده است بالغ بر ۱۰۲۵۳۶۳ تن بوده که ۸۹۶۴۱۴ تن آن منحصراً ازانگلستان فرستاده شده .

علاوه براین بنگـاههای بازرگانی بکنـال واستریك کمپانی هم از انگلستان مستقیم باخلیج فارس درتماس میباشند ومرتباً کالاهای متفرقه بسواحل خلیج میفرستند کـه مقداری از آنها بوسیله خط کشتیرانی کارون بداخلهٔ کشور فرستاده میشود . بهای اجناسی هم که شرکت لینچ ازطریق بصره و بغداد صادر ووارد میکند بیك ملیون پوند میرسد . بازارهای نواحی غربی ایران مملو از امتعه انگلیسی است که ازطریق بغداد فرستاده میشود وعلاوه ازراه کاروان روجدیدالاحداث اخیر ناحیهٔ شرقی ایران هم جمع بهای کالاهای فرستادهٔ باین کشور بصدهزار پوند بالغ میگردد .

در حال حاضر کلیه این کالاها کـه از چهار ملیون پوند تجاوز میکند بوسیله کشتیهای انگلیسی حمل میشود ولی اخیراً روسهایك سرویس کشتیرانی دایر نموده‌اند که ماهی یك بار ازادسا رفت و آمد میکند وبدیهی است بازرگانان انگلیسی نبایداین مسئله راسرسری تلقی نمایند ودراین زمینه لاقیدی بخرج دهند . هر گاه بهای کالاهای انگلیسی هم کـه از مسقط به‌سواحل خلیج حمل میگردد به‌ارقام فوق اضافه شود مجموع صادرات انگلستان ازشش ملیون پوند هم تجاوز خواهد کرد . این نکته راهم تذکر بایدداد که عواید شرکتهای کشتیرانی بریطانیا که بخودی خود پیکرهٔ قابل توجهی است ضمن رقم مذکور منظور نگردیده است .

وضع گمرکات ایران اخیراً سروصورتی گرفته وهر گاه احصائیه‌هـای گمرکی ایران ملاك عمل قرار بگیرد حجم کالاهای روسیه که بسواحل خلیج فرستاده میشود باامتعهٔ انگلیسی قابل مقایسه نخواهدبود وچنانچه جمع بهای این کالاها چهارالی پنج ملیون تخمین شودسخنی بگزاف گفته نشده‌است . درظرف چند سال بعد که اوضاع گمرك ایران متدرجاً مرتب میشود میزان کالاهـای واردهٔ روسیه هم در خلیج دقیقاً تعیین ومشخص خواهد شد .

بظن قوی در آتیهٔ نزدیکی حجم کالاهای انگلیسی که بسواحل خلیج فرستاده

میشود آنقدرها بیشتر ازامتعهٔ روسی نخواهدبود ولی با در نظر گرفتن نرخ عوارض ومالیاتهائی که دولت روسیه ازبازرگانان دریافت میکند تردیدی‌نیست که‌رفته‌رفته حجم واردات انگلیس درخلیج افزایش خواهد یافت .

روزنامه‌نگاران انگلستان دراین اواخرمقالات زیادی راجع بوضع‌بازرگانی کشورنوشته وتجار انگلیسی را نکوهش کرده‌اند که چرا فعالیتهای بیشتری درزمینهٔ توسعهٔ اموربازرگانی بعمل نمیآورند . بعقیدهٔ من‌بـازرگانانیکه فعلا باایران معامله میکنند مشمول این انتقادات نخواهند بود زیرا آنها بادرنظر گرفتن اوضاع واحوال جغرافیائی ایران به‌فعالیتهای بازرگانی خودادامه‌میدهند وهمواره نوع کالاهائی راکه درایران قابل فروش است درنظرمیگیرند وباصطلاح بی گداربآب نمیزنند .

چندی پیش‌بعضی‌ازشرکتها وبازرگانان انگلیسی بااینجانب‌تماس گرفتندوضمن ارسال کاتـالوگها ونشریه‌های تجارتی خود تقاضا کردند که امکاناً یکی دو مؤسسهٔ تجارتی ایران بآنها معرفی شود . ارسال این‌نامه‌های بالنسبه مضحك که ظاهراً نتیجهٔ انتشارمقالات اخیرجراید انگلستان است حاکی ازبی‌اطلاعی شرکتهای نـامبرده از اوضاع واحوال ایران‌میباشد . مثلایکی‌از کارخانجات‌انگلستان کاتالوگ‌انواع‌مختلف مـاشینهای لباس شوئی خودرا برای اینجانب فرستاده وتقاضا کرده‌بودچندنفرمشتری معتبرویایکی دو نمایندهٔ مورد اطمینان باومعرفی کنم . من‌بلافاصله درجواب‌کارخانه نوشتم که درایران‌معمولا مردم‌لباس خودرا کنارجویهای کوچه وبازار میشویندوماشین بخار واین‌قبیل دستگاههافعلامشتری وخریداری‌نخواهد داشت . این‌نکته قابل‌تذکر است که دوشیلینگ خرج طبع کاتالوگ وبهای تمبرنامه ارسالی زیانی است که در نتیجه بی‌اطلاعی وعدم مطالعه متوجه کارخانه شده‌است .

حالا باید رفت برسرروابط سیاسی انگلستان‌باکشورهای آسیای غربی که‌فعلا درلندن جزء مسایل روز قرار گرفته است . هر گاه‌موضوع بدقت تجزیه وتحلیل‌شود بایدگفت که مطبوعات‌انگلستان درحال حاضر بدودستهٔ متمایز تقسیم گردیده وبعضی طرفدار سازش باروسیه‌اند وبرخی معتقدند که انگلستان‌برای پیشرفت سیاست‌خود درآسیای غربی ناگزیرباید بادولت آلمان کناربیاید . معدودی ازارباب جرایدهم که

تعداد آنها ازانگشتان دست تجاوز نخواهد کرد میگویند مقامات انگلستان بایدخط مشی جداگانه ومستقلی اتخاذ نمایند وفکرسازش باروسیه و آلمان را بخاطر خود خطور ندهند .

مخالفین آلمان میگویندسیاستمداران برلین برای برانداختن نفوذانگلستان ازآسیای غربی آنی ازپای نمی‌نشینند وزمامداران ومطبوعات آن کشور برای تأمین این منظورازاتخاذ روش غیردوستانه‌وانتشارمقالات تند وانتقادآمیزهم‌مضایقه‌نخواهند کرد . مجلهٔ کوآرتر ریویو درشماره ژانویه ۱۹۰۲ مقاله‌ای تحت عنوان «ایران وخلیج فارس» نوشته ومیگوید «این امپراطوری آلمان است که تنها رقیب انگلستان میباشد وهرشب‌خواب سیادت بحری میبینند . مقامات دیپلوماتیك آلمان نقشه‌ای طرح کرده وتصمیم گرفته‌اند امپراطوری وسیعی از بسفرتاخلیج فارس‌تشکیل دهند تاازاین پس مهاجرین آلمانی بجای عزیمت بقارهٔ امریکا بنواحی خوش آب وهوای این منطقه رهسپار شوند . »

چنانچه این نظریه مقرون بصواب باشد مسئولیت خطیری متوجه‌سیاستمداران انگلستان خواهد بود . دولت انگلیس ازاین پس باید باروسیه تزاری کنار بیاید تااز شر نفوذ امپراطوری آلمان درامان بماندوضمناً هندوستان رادرمقابل تعرض بیگانگان حفظ وحراست نماید . درصورت اتخاذ چنین نظریه‌ای دولت‌انگلیس ناچار است در مقابل فعالیتهای روز افزون عمال تزار در ترکیه وایران وچین ساکت بنشینند ودر برابر پیشرفت نفوذروسیه دراین نواحی عکس‌العملی ازخود نشان‌ندهد . بااین‌ترتیب معتقد باید شد که باتأسیس ایستگاههای سوختگیری‌درسواحل خلیج فارس‌واحداث پایگاههای‌نظامی‌درنقاط مختلف‌مشرق‌زمین‌ازطرف روسیه، خطری متوجه‌هندوستان نبوده‌ومنافع انگلستان درمعرض‌مخاطره قرارنخواهد گرفت. درصورتیکه عملیات و فعالیتهای مأمورین تزار راکاپتین ماهان در کتاب «مسئله آسیا» بتفصیل شرح وبسط داده وعلاقمندان باید بکتاب نامبرده مراجعه نمایند .

برای اینکه موضوع خلاصه وماحصل امر دراینجا گفته شود نقل‌یك قسمت از مقالهٔ مندرج درشماره ژوئیه۱۹۰۱ مجله «فورتنایتلی ریویو» بی‌مناسبت بنظر نمیرسد.

یکی ازمقامات صلاحیتدار وزارت امورخارجه انگلستان باامضای مستعار« گالچاس» چنین مینویسد : «اینجانب ازجمله کسانی هستم که جداً معتقدم انگلستان برای دفاع هندوستان باید تا آنجا که سیادت دریائی او بخطر نیفتداضطراراً باپیشرفت نفوذروسیه تزاری درخلیج فارس مخالفتی بعمل نیاورد .

اینك باید دید کسانیکه سازش باامپراطوری آلمان رابصرفه وصلاح انگلستان میدانند چه‌میگویند وبرای اثبات نظریهٔ خود چه دلایلی اقامه مینمایند . طرفداران این عقیده میگویند اینك که عمال روسیه تزاری آشکارا ودرنهان هندوستان رامورد محاصره قرارداده‌اند مصلحت انگلستان اینستکه دولت مقتدر دیگری یعنی آلمان هم در حوالی این منطقه ذینفع شود تاخواه ناخواه برای مقابله بافعالیتهای مأمورین تزار تصمیمات لازم بگیرد . یکی ازمقامات دیپلوماتیك مسکو که خود را سخنگوی وزارت خارجه روسیه‌میداند درشماره ژانویه۱۹۰۲ مجلهٔ «ناشیونال ریویو»درکمال صراحت چنین مینویسد : «انگلستان بهیچوجه آن قدرت را نخواهد داشت که از پیشرفت نفوذ روسیه در آبهای خلیج جلوگیری بعمل آورد . تصمیم قطعی روسیه اینستکه درسواحل خلیج فارس موقعیت خودرا تثبیت کند وچنانچه فردا این آرزو تحقق پیداننمایددر آتیهٔ نزدیکی جامه عمل خواهدپوشید وبااینوصف مسئله تعیین مناطق نفوذ درایران که این‌اواخر مورد بحث رجال سیاسی روسیه وانگلستان قرار گرفته مجوزی نخواهد داشت . »

بعضی از نویسندگان سیاسی که کاپیتن ماهان فرد شاخص آنهاست معتقدند کشورهای تیوتونیك یعنی بریطانیای کبیروایالات متحده‌امریکا و آلمان چون‌دارای سوابق تاریخی مشترك میباشند یك خطّ مشی واحد اتخاذ ودر قارهٔ آسیا بایکدیگر هم آهنگی نمایند . ایندسته میگویند که‌باید بوسایل مقتضی‌برای اجرای‌نقشهٔ‌احداث خط آهن بغداد که ازطرف آلمان طرح گردیده وقراراست تا کویت کشیده شودسعی وکوشش کافی بعمل بیاید تاخود بخود اقدامات روسیه تزاری درنواحی جنوبی آسیا عقیم وبلااثر بماند .

کاپیتن ماهان درصفحه۷۷ کتاب«مسئلهٔ آسیا»ضمن‌بحث‌موضوع چنین‌مینویسد:

« تاهنگامیکه دولتین بریطانیا و آلمان نتوانسته‌اند ازطریق کانال سوئز باهندوستان ارتباط بگیرند وراههای خاور دور هم‌در زمان جنگ‌بروی‌این دودولت بسته‌میشود استقرار پـایگاههای نظامی دشمن مشترك در خلیج فارس وسواحل شرقی مدیترانـه اجتناب ناپذیرخواهد بود . » نویسنده نامبرده باز در صفحه۱۱۹ کتـاب خود چنین مینویسد : «برقراری پایگاههای نظامی درخلیج فـارس متضمن فواید بیشماری برای روسیه خواهدبود و آن دولت بااین ترتیب درجناح نزدیك هندوستان واقع میشود وبدینوسیله خواهد توانست راه آهنی را که ازساحل مدیترانه و از وسط دره‌هـای بین‌النهرین بآنحوالی امتداد پیدا میکند تحت‌تسلط قرار دهد ونسبت بـارتباط آن باهندوستان بوسایل گوناگون مداخله ویاکارشکنی نماید . »

عده‌ای هم معتقدندکه توسعه‌فعالیت مأمورین امپراطوری آلمان‌در آسیای‌صغیر وجنوب امریکا بترتیب خصومت وعناد دولتین روسیه وامریکـا رانسبت بآن دولت جلب خواهد کرد .

بریطانیای کبیر باپشتیبانی کشورهای مشترك‌المنافع وباحمایت ازسیاست‌بیطرفی گرانبهای دولت امریکا درتعیین سرنوشت خود حتی اگرخواسته باشد امپراطوری وسیعی ازمصر تا هنگ‌کنگ تشکیل دهد آزادی کامل خواهد داشت ومعاهده‌ایکه اخیراً بـاژاپون منعقد نموده دست اورا در صحنهٔ سیاست خـاور دور بطور محدود ناپذیری بازکرده است . جنگ ترانسوال هم عملاثابت کرد که هیچ‌حادثه‌ای درارکان اتحاد امپراطوری‌بریطانیا خللی واردنخواهدساخت وهیچیك‌ازدولتهای‌اروپانخواهند توانست کانادا ، استرالیا ، زلاند جدید وکشورهای جنوب افریقـا را از مادر وطن جدا نمایند .

طرفداران دستهٔ اخیرعقیده‌مندند که آلمان بملاحظهٔ ضعف نیروی دریائی در خارج اروپا خطری نخواهد داشت وناچار است برای بسط امور بازرگانی خود بـا انگلستان تفاهم‌حاصل کند . ازطرفی روسیه هم‌بواسطهٔ ضعف بنیهٔ‌مالی‌وکشمکشهای داخلی هرگز نخواهد توانست‌بابریطانیای کبیر که‌ازمنابع سرشار وبیحساب‌برخوردار

میباشد وهبانی امپراطوری خودرا باخون وتحمل تهمتهای خارجی آبیاری کرده‌است مقابله و رقابت نماید .

برای اینکه مطلب خوب حلاجی وموشکافی شود باید گفت آیامنظور روسیه ازارسال اینهمه کالاهای گرانبهابخلیج‌فارس اینستکه درسواحل آبهای گرم خلیج‌مواضع سوق‌الجیشی وپایگاههای‌نظامی بدست آورد ومثلااز بندرعباس هندوستان رادرمعرض تهدید ومخاطره قراردهد . یاغرض ازتحمل این‌هزینه‌های سنگین اینستکه انگلستان درصحنهٔ سیاست اروپا یك‌خط مشی قابل انعطاف اتخاذ نمایدودرمقابل روسیه‌نرمش واز خودگذشتگی نشان دهد وبعبارةاخری میدان‌رابرای هرگونه عملیات‌مأمورین تزار آزاد گذارد ؟ .

کاپتین ماهان در صفحه ۱۲۰ کتاب خود مینویسد ، « کشورهای تیوتونیك هرگز نباید بحسن نیت روسیهٔ تزاری اعتماد نموده منافع خود را علی‌العمیا بخطر بیاندازند. »

برخی ازسیاستمداران انگلیس میگویند روسیه باوجود اینکه عملا توسعه‌طلبی خود را باثبات رسانیده چه‌تضمینی برای بیطمعی خودنسبت بهندوستان‌خواهد داد و آیا انگلستان با این وضع نباید بتقویت نیروی دفاعی نواحی شرقی هندوستان بپردازد . روسیه با بستن بندر آزاد باطوم لطمه بزرگی بمنافع‌تجارتی‌انگلیس وارد آورده ودرحقیقت درس عبرت انگیزبیسابقه‌ای بزمامداران لندن داده‌است . یکی‌از مسایل متنازع‌فیه انگلستان وروسیه مسئلهٔ تبت است که باید هرچه زودتر اختلاف دولتین‌برسراین مسئله فیصله پذیرد .

بزرگترین اختلاف روسیه وانگلستان برسر نواحی آسیای غربی‌وجلگه‌های بین‌النهرین‌است که‌تاسواحل خلیج فارس امتداد دارد وبرای اثبات‌اهمیت امرباقتباس قسمتی ازمقاله« کوآرترلی ریویو» که دربالا بآن اشاره‌شد مبادرت میگردد:«ارباب مطبوعات‌درحال حاضرحقوق صاحبان‌فعلی‌این منطقه راناچیزمیشمارند وشایداستقرار یك‌نوع حکومت استعماری را برای این‌ناحیه مفید تشخیص میدهند . آقایان‌مطمئناً باید بدانند که هرگاه آلمانها دربین‌النهرین وروسها درخاك ایران آزادی عمل‌داشته

باشند حق بزرگی از ملیونها نفوس هند سلب میگردد وباتسهیل تسلط بیگانگان دراین ناحیه منافع تجارتی هندوستان بمخاطره خواهد افتاد .»

درپایان این مقال بیمناسبت نخواهد بودقسمتی از نطق ویسکونت کرانبورن که درجلسه۲۳ژانویه۱۹۰۲ مجلس عوام انگلستان ایراد گردیده دراینجا نقل ورئوس اظهارات مشارالیه تذکرداده شود:ـ

« شاید بعضی معتقد باشند که انگلستان باید سیاست خود را در آسیا براساس «استاتوسکو» یعنی « حفظ وضع حاضر » استوار نماید . بدیهی است دولت انگلیس باستقلال وتمامیت ایران علاقمند است امـا مسئله‌ایکه بیشتر مورد توجه و علاقه اوست همان سیاست موازنه وحفظ تعادل قوامیباشد . انگلستان بهیچ‌نحوی از انحا موقعیت کنونی خود راکه حق قانونی اوست درایران ازدست نخواهد داد. باید متوجه بود که منطقهٔ خلیج فارس مخصوصاً مشمول اظهارات اینجانب خواهدبود ونه فقط سواحل شمالی خلیج بلکه نواحی جنوبی ایران خاصه استانهای همجوارهندوستان نیزهمین حال را خواهند داشت وانگلستان نمیتواند ازحقوق وتفوق نفوذ وموقعیت خود دراین نواحی صرف‌نظر نماید . »

در صفحات بالا مؤلف باکمال بیطرفی علت توجه سیاستمداران انگلیس را بمسایل داخلی ایران،مورد بحث قرارداده ونظریات مختلف مقامات صلاحیت دار را باطلاع خوانندگان عزیزرسانیده وامیدوار است که این مطالب برای کسانی که‌خود را هادی افکار عمومی میدانند مفید وسودمند واقع شود .

بقراریکه شنیده میشود بعضی معتقدندکه انگلستان در ایران دارای حیثیت واعتباری نیست درصورتیکه این‌موضوع بطورکلی خاصه درنواحی جنوبی‌این کشور مطابق باواقع نخواهد بود . مردم ایران رویهمرفته دارای شم سیاسی قابل تحسینی میباشند ومسایل سیاسی‌را با واقع بینی تجزیه وتحلیل میکنند چنانکه درگیر ودار جنگ ترانسوال همه جداً معتقدبودند که سرانجام پیروزی باانگلستان خواهد بود واین حادثه را برای تخطئه مأمورین انگلیسی دستاویز قرار نمیدادند . انگلیسها بواسطهٔ حسن رفتار وهمچنین علاقه باموررورزشی مورد محبت مردم ایران میباشند.بدیهی

است اهالی ایران درمقابل بی‌اعتنائی ویابی‌احترامی ساکت نمی‌نشینند وضمن آمیزش بابیگانگان برای مسئله «معاملهٔ متقابل» اهمیت فراوانی قایل میباشند.

چون من برای مدتی بالنسبه‌طولانی دراین کشور بسر برده وباهردسته‌وهرطبقه خلطه وآمیزش داشته‌ام مسلماً بیشترازسایر جهانگردانی که باعجله وشتاب دوردنیا میروند صلاحیت آنرا دارم که راجع باخلاق وآداب مردم ایران حکمیت وداوری نمایم. تاکنون کتابهای متعددی از طرف بعضی اشخاص نوشته شده که چند روزی معدود، آنهم باعدم آشنائی بزبان فارسی درایران بوده وتصادفاً بامستخدم حقه‌بازی که نظایر آنها درهمه جا یافت میشود سروکار داشته‌اند. انصافاً اذعان باید کرد که نوشتجات این قبیل اشخاص نباید ملاك ومأخذ آداب واخلاق عمومی ایرانیان قرار داده شود چنانکه رفتار عمومی مردم پاریس ولندن را هم نباید از روی تندخوئی و بداخلاقی سورچیهای این دوپایتخت بزرك دنیا قضاوت کرد.

اینجانب بهزاران دلیل معتقداست که‌مردم‌ایران ازهرجهت بکلیه سکنهٔ‌مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند. ایرانیان باوجود شیوع بلای مبرم رشاء وارتشاء که فعلا دولت باآن مشغول مبارزه است وباوجود نداشتن فرهنك وآموزش وپرورش صحیح وهمچنین فقدان وسایل ترقیات عصر جدید از قبیل راه آهن وخطوط شوسه‌باز از با استعدادترین ومترقی‌ترین ملل آسیای غربی‌بشمار میروند ودها ونبوغ خودراهنگام مهاجرت بسایر کشورها عملا باثبات میرسانند. ایرانیانی که دربمبئی وزنگبار وحتی درجزایر دورافتادهٔ سیکلز توطن‌اختیار کرده‌اندشاهد زندهٔ اظهارات‌اینجانب‌میباشند.

سرهنری رالینسون(۱) که راجع بایران وایرانیان تتبعات گرانبهاوقابل‌تحسینی

---

(۱) سرهنری رالینسون درسال ۱۸۱۰ میلادی متولد ودر هفده سالگی داخل داوطلبان قشون هندوستان میشود وباتفاق سرجان ملکم بهندوستان میرود ودر آنجا بتشویق ملکم نسبت بمسایل‌ایران علاقمند گردیده بآموختن زبان فارسی‌اشتغال‌میجوید. درسال۱۸۳٤ میلادی یعنی آخرین سال سلطنت فتحعلیشاه جزو صاحب‌منصبان انگلیسی که حکومت هندوستان برای‌تعلیم قشون ایران معین نموده‌بود بطهران آمده قریب پنج سال درخدمت دولت وجزء قشون ایران بوده است. افسرنامبرده درسال۱۸۳۵ مامور

بقیه درحاشیه صفحه بعد

نموده مینویسد ایرانیان بسایرملل آسیااعم ازهند وترك وروس امتیاز وتفوق دارند. سرچارلزمك گریگور(۱) هم که مدتها درنواحی شرقی‌ایران بتحقیق ومطالعه اشتغال

بقیه ازحاشیهٔ صفحه قبل

کرمانشاه میشود ودرهمین اوقات‌است که شروع بمطالعه خطوطمیخی کتیبه‌های بیستون میکند . پس ازقطع روابط سیاسی ایران وانگلستان بافغانستان وازآنجا بهندوستان میرود وچندی بعدباسمت قنسول دولت‌انگلیس روانه‌بغداد میشود . در این مأموریت برای ادامه مطالعات خود راجع به‌خطوط میخی چندین باربه کرمانشاه وهمدان میرود ودرسال۱۸۵۰ که به‌لندن مراجعت میکند مجامع علمی انگلستان بمناسبت کشف معمای خطوط میخی مقدم‌اوراتجلیل مینمایند . درسال۱۸۵۸ بعضویت پارلمان انگلیس‌انتخاب واوایل۱۸۵۹ بسمت وزیرمختاری دولت‌انگلیس روانه طهران میشود . درسال۱۸۶۰ ازمقام خوداستعفا داده به‌لندن مراجعت میکند . از شاهکارهای قلمی او کتاب معروف «انگلیس وروس‌درشرق»است که درسال ۱۸۷۵ بطبع رسیده. برای اطلاع‌از شرح‌حال وفعالیتهای او درایران وافغانستان رجوع کنید به‌جلد دوم‌تاریخ‌روابط سیاسی ایران و انگلیس‌صفحه۵۵۱ ببعدتالیف‌آقای محمود محمود . درسال۱۸۸۹میلادی‌مطابق با۱۳۰۶ هجری که ناصرالدین شاه‌برای بار سوم بفرنگستان وباردوم‌بانگلستان میرودرالینسون دراغلب ضیافتهای رسمی حضور داشته است . شاه درصفحه ۱۷۸ سفرنامه سوم خود که درسال۱۳۰۸ درطهران بطبع رسیده مینویسد «درمهمانی بلدیه لردمیرخطبه غرائی‌در تهنیت ورود ماقرائت کرد وبعد رالینسون که سابق درطهران وزیرمختاربود وحالا پیر شده‌است خطبهٔ اورا ترجمه کرد بعدماهم جوابی درمقابل خطبهٔ لردمیرتقریر کردیم که باز رالینسون برخاسته جواب مارا ترجمه کرد . » رالینسون در سال۱۸۹۵ میلادی در گذشته است . (م)

(۱) کلنل ماك گریگوراز صاحبمنصبان‌انگلیسی مقیم هندوستانست کـه درآوریل ۱۸۷۵ یك مسافرت سه هزارمیلی را از بوشهر آغازمیکند . افسرنامبرده بشیراز، طبس تون ، بیرجند ، خواف ، غوریان وازآنجاتا پنج‌میلی هرات میرود ونقشه صحیح بین‌خلیج فارس وهرات را روی کاغذ میاورد . چارلزمك گریگور ازحوالی هرات به سرخس رفته پس ازعبور ازرودتجن‌تا دوازده میل بطرف مروپیش میرود وبعدبمشهد مراجعت‌میکند سپس کلات، دره گز، قوچان وبجنوردرا سیاحت مینماید وازآنجابه شاهرود واسترآباد (گرگان) وآشوراده وبعدبه طهران میرود . پس ازمدتی ازراه تبریزوروسیه به‌لندن مراجعت مینماید وسفرنامه خودرا بنـام «مسافرت خراسان» دردوجلدبطبع میرسانـد . چندی بعدمامور بلوچستان‌میشود وپس‌از باز گشت به‌لندن کتابی بنام «سیاحتنامه بلوچستان» چاپ ومنتشرمیکند . «م»

داشته نظریات بالا راتأیید میکند وراجع بیگدسته سرباز که درحوالی مشهد با آنها مصادف شده مینویسد . « گواینکه افراد نظامی از حیث سروصورت ظاهر، آراسته و منظم بنظر نمیامدند ولی بلاشبهه قابلیت آنرا دارند که پس ازچندماه معاشرت باافسران انگلیسی استعداد باطنی ومزایا ومحسنات اخلاقی خودرا بمنصهٔ ظهور رسانند . »

یکی ازمأمورین سیاسی پکن میگفت « درمملکت چین اروپائیها باید هنگام عبور ازکوچه و بازار انواع واقسام اهانتها را تحمل نمایند وچون چینیها تاکنون فقط یك مرتبه لاشهٔ گربه مرده بر سر من انداخته‌اند من خوشبخت تر از سایر همکاران سیاسی میباشم » . در صورتیکه در ایران عموم طبقات با اروپائیها خاصه اگر زبان فارسی را هم بدانند باقیافه خندان ودر کمال ادب واحترام رفتار میکنند .

درپایان پس ازاغماض بعضی معایب بسیار جزئی ملتی که در گذشتهٔ خیلی دور دارای مجد وعظمت تاریخی بوده وهنگامیکه انگلیسها درتوحش و بربریت بسر میبرده‌اند بمنطقه وسیعی از دنیای آن زمان حکومت میکرده است اینك که در وطن مألوف یادگارهای ذیقیمت ایام مسافرت را ازنظر میگذرانم درحالیکه درمیان چهار دیوار اطاق خود که باکاشیهای ممتاز ونفیس قدیم ایران مزین گردیده وروی قالیهای اعلا و گرانبهائی که هیچیك از کارخانجات اروپا قادر بتهیهٔ نظایر آنها نیستند نشسته‌ام، ترقی و تعالی ایران وپیشرفت روز افزون ایرانیان را ازصمیم قلب آرزو میکنم وباین امید سفرنامهٔ خود راخاتمه داده قلم را کنار میگذارم .

TOSHIBA

Leading Innovation

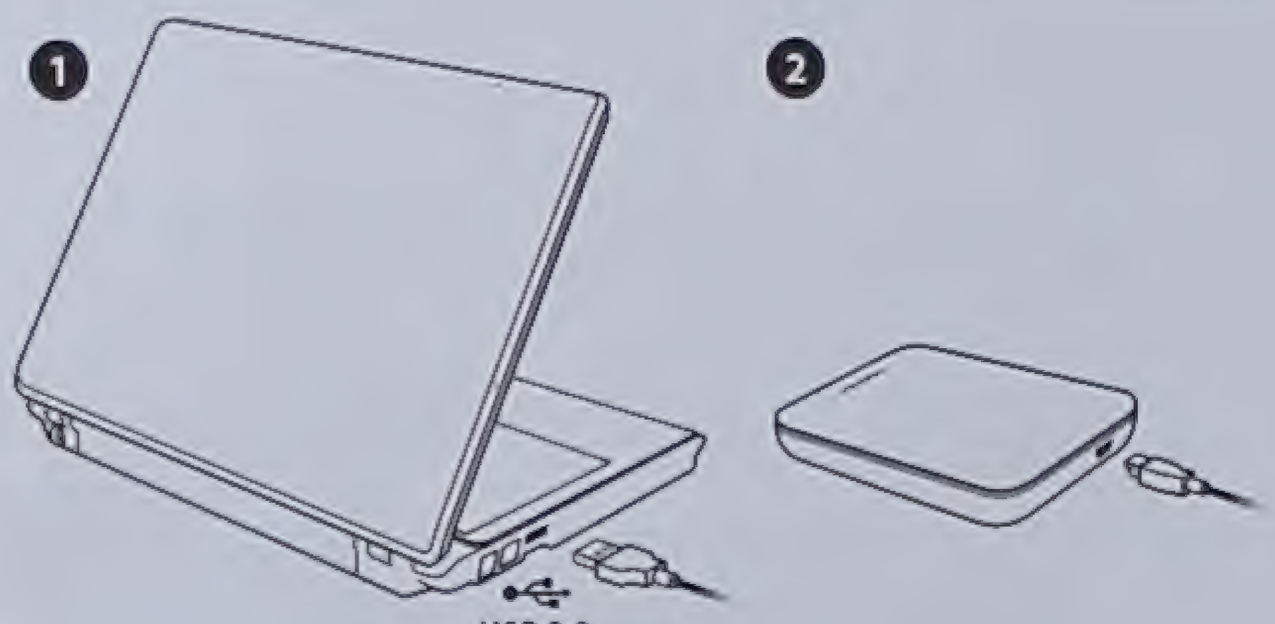

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1

۱- فهرست نامها

(الف)

ابراهیم:۱۸۵، ۱۸۶، ۳۷۹
ابراهیم خان:۳۹۰
ابن‌حوقل:۱۲۴، ۲۵۰
ابن‌زبیر:۶۷
ابواسحق:۷۹
ابوالحسن‌خان سردار:۹۹، ۱۴۱
ابوالعباس‌سفاح:۷۰
ابوالفتح‌خان ترک:۱۴۳، ۱۴۴
ابوالفدا (اسماعیل):۱۳۴
ابوالفوارس:۷۳، ۱۳۵
ابوبکر:۲۲۸
ابوجعفر:۷۳
ابوجعفرسلطان علاءالدین:۴۱۵
ابوعبداله:۷۰
ابوعلی:۷۱، ۷۲
ابوعلی‌محمدبن‌الیاس:۷۱، ۲۱۶ تا ۲۱۸
ابوکالیجار:۷۳، ۷۵
ابومسلم:۶۹، ۷۰
ابونصر:۷۳
احتشام الوزاره (علی‌اشرف خان):۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۲
احسائی (شیخ‌احمد):۲۲۹
احمد سلطان صوفی:۹۱
احمد شاه‌بهمنی:۱۷۹
احمد شاه‌درانی:۱۳۹، ۲۷۵، ۳۷۴
احمد شاه‌قاجار:۲۹۳
احمد علیخان کرمانی:۱۳۵
اختیارالدین:۳۶۹
آخوند زاده:۳۹۱
ادریسی (ابوعبداله):۱۳۴، ۱۳۵، ۲۱۷، ۲۵۴، ۳۰۲، ۴۳۷
ادریك:۱۸۵، ۲۹۸، ۳۱۳، ۴۱۴
آدمیت (رکن‌زاده):۳۰۶
ادیب‌الممالك فراهانی (صادق امیری قائم مقامی):۱۰۰، ۴۳۳
آذربیگدلی (لطفعلی):۹۵

ارتبانوس:٦٥
اردشیر:٦٥،٨٥،١٠٨،١٣٢،١٩٨، ٢١٦ ،
٢١٧،٢١٩تا٢٢١،٢٥٢،٢٥٣، ٢٥٨،
٣٥٠،٣٥٢
اردوان:٦٥،٣٥٢
ارسطو:٢٣٠
ارسلانشاه:٧٥،٧٧،١٣٥،٣٠٠،٤٢٨
ارغون خان:٨٣،٨٤،٢٩٧
ارمیا:٣٢
ارتیریا،٣١٤
اریستوبلوس:٢٠٦
اریستوفانس:١١٦
آریان:١٤٦،١٥٦،١٩٨،٢٠٠تا٢٠٣،٢٠٥
٣١٤،٣٤٥،٤١٢
آزادخان افغان:٣٣٤
آزادماهان:١٤،٦٥،٤٣٦
ازبك:٢٢٢
استر:٢٠٦
استرابو:٦٢،٦٤،٣١٤
استروف:٣٩٩
اسحق خان:٣٥،٣٦
اسدالدوله (زین العابدین خان):١٤٣، ١٤٤،
١٥٣،١٥٦،١٥٧،١٧٣،٢٥٦، ٢٥٩ ،
٢٦٠،٢٦٣تا٢٦٧، ٢٦٩،٢٧٠
اسداله خان:١٦٣
اسدپهلوان:٨٧
اسفندیار:٤١١
اسفندیارخان بچاقچی:٤٣٠
اسکات (دکتر):٢٨٤،٢٩١
اسکندر:٦٣تا٦٥،١٢٤،١٣٢،١٥٧،١٧٣،
١٨٤،١٩٦تا٢٠٥،٢٢١،٢٥٩،٢٨٤ ،
٣٠٢،٣٠٦،٣١٢،٣١٧، ٣٢٤،٣٣٢ ،
٣٤٥،٣٥٢،٣٦٩،٣٧١، ٤٠٤، ٤١٢،
٤١٤
اسلام خان:١٣٩
اسماعیل:١٩٣
اسماعیل سامانی:٧١،١٣٣
اشرف افغان:١٣٨
اشعیا:٢٩٧،٣٤٢
اصطخری:١٢٨،١٣٤،١٣٦، ٢٠٨ ،٣٧٠ ،
٣٧٢،٣٨٥،٣٩٧
اصغر (خواجه):٢٥
آصف الدوله (حاج غلامرضا خان):٩٩،
١٠٠،٣٢٢،٣٢٦،٣٢٧،٣٣٠،٣٦٢
اطرام انگلیسی (سرتیپ):٣٣٣
اعتمادالدوله (حاج ابراهیم):٩٦،١٠٠،
١١٢،٣٣٦
اعتمادالسلطنه (محمد حسنخان):٦،٦٣،٩٥،
٤٢٠
افراسیاب:٣٥٢
افراسیاب پاشا:٢٨١
افضل الدین کرمانی:٦٣،٦٨،٧٠،٧٤، ١٣٥،
٢١٦،٢١٧،٢٢١،٢٤٦،٢٥٢ ، ٣٠١،
٤٢٨
افلاطون:٢٣٠
افینج:٣٠٧،٣٦٢
آقاخان کرمانی:١٠٠،١٠١،١٤١
آقاخان محلاتی:٩٨،٩٩،١٠٤،١٠٩،١٥١،
٢٥٤، ٤٠٥
آقافتحعلی:٩٤
آقامحمد خان قاجار:٩٦،٩٧،٢٢٤،٢٥٤
اقبال آشتیانی (عباس):٦٨،٨٢تا٨٤،٩٢ ،
٢٨٨،٢٩٦
اگوستوس:٣،٣٦٩
البوکرك:١١٨،٣١٣
الپ ارسلان:٧٦،٣٠٣
المستعصم:٨٣
المستکفی باله:٧١
الوندبیك:٩٠
الیاس (نبی):٢٨،٣١،٤٠٢
الیزابت (ملکه):١٩١
امانوس مارسلینوس:٤٢٨،٤٣٧

اماموردی بیك :۹٤
امیرحاجی محمد:۱۳۷
امیرخان:۹۲
امیر کبیر(میرزاتقیخان):۲۱۰،۲۸۷
امیرمحبت :۱۳۹،۱٤۰
امیرنظام (حسنعلیخان گروسی):۱۰۰
امین‌السلطان (آقاابراهیم):۱۸۹
امین‌السلطان (علی‌اصغرخان):۱۸۹،۲۹۳
انسیکراتوس:٦۳
انوشیروان:۱٤،٦۵،۱۲۸،۱۳۲،٤۳٦
اوزون حسن:۸۹،۹۰
اوکتای قاآن:۸۲،۹۸،۲۹۵
اونگ خان:۳٦
آیتی (عبدالحسین) :۲۲۹
ایرانشاه: ۷٦
ایزیدورخاراکسی:۳٦۹،٤۰۹
ایوان مخوف :۱۹۱،۱۹۵
ایون‌اسمیت (سرچارلز) :۲۱۳

((ب))

بابر (ابوالقاسم):۸۸تا۹۰،۹۲
بابك:٦۵،۱۰۸
باربیه‌فرانسوی:۱۱۷
بارتلد:۳۲،۳۹،٤۳،۲۲۲،۳٦۹
بایرون:٤۲۹
بایسنقر :۸۹
براق حاجب :۸۱،۸۲،۲۲٦،۲۹۹،٤۲۱
بردود(سرجرج)۳۷۱
برکه خان:۲۹۵
برلاس:۸۸
برن (کاپیتن):۳۱۷
بروسوس:۱۱٤
برون (پرفسورادوارد)۱۷،۳٦، ٦٦، ۷۱ ،
۸۸،۸۹،۹۲،۱۸۰،۲۰۸،۲۹۸،۳۵۳ ،
۳۵٦،۳۹۷،٤۰٤
برون (سرجیمز):۲۷۷
برهان (امیرناصرالدین‌محمد):۸۵
بسوس:٦٤
بفین:۳۱٤
بکتاش‌خان:۹۱
بلاکت:۵۳،۳٦۲
بلکمن:۳٤۵
بلند فورد (دکتر):۱۲۵
بلو(دکتر):۳۹۰،٤۰٤
بنت (تئودر) :۲۸۰
بنیامین (ربی):۷۹،۱۳٤
بوچر:۲۸۱
بهار(محمدتقی‌ملك‌الشعراء):۳٦۹
بهرام :۳۷۲
بهرام چوبینه:۷۱
بهرام شاه سلجوقی:۷۷،۱۳۵،۱۷٦،۳۰۰،
۳۰۱
بهرام گور:۱۳۲،۳٤۷،۳۵۳،٤۱٤
بهمن:۲۵۱،۲۵۲،٤۱۱
بیزمارك:۸۱

((پ))

پادشاه خاتون:۸۳،۸٤،۲۹۹
پارکر(ستوان):۲۷۳
پاول:۱۵
پردل‌خان :۳۸٤
پرسترجان: رجوع‌شودبه‌اونگخان
پری (مسیو):۲۸٤،۲۸۹
پسندخان:۱٦۱
پطرکبیر :۱۹۵
پطینگر(سرهنری):۱۲۷،۱۳۸،۱٤۰،۱۷۰
تا۱۷۲،۲۵۹،۲۷۵،۲۷٦
پلایت :۲۸٦
پلینی:۱۳۷
پورداود (ابراهیم):۲۵۳
پوسمن:۱۲۲
پییر:۱٦

پیرجاسوس:۱۰٤
پیردوست:۳۰۸
پیرشامل:۱٤۹
پیرلوتی:٤۰،٤۱۲
پیرنیا (حسن‌مشیرالدوله):٦۲،۱۹۸،۳٤۳
پیرمحمد ۱۳۹،۱٤۰

((ت))

تاج‌الدین:۱۳٦
تاج محمد:۳۷۵
تایت:۳۸۲،۳۸۳
تباشیری (سید محمد):۲۲۳
تقی‌الدین‌دادا(شیخ):٤۱٦
تقی‌خان:۵٤
ترکان خاتون:۸۲،۸۳،۲۹۸،۲۹۹
ترکان شاه:۷۷،۳۰۰
تکش:۷۷
تنی‌سن (آلفرد):۱۵۸
تورانشاه:۷٦تا۷۸،۲۲۵
توماشك:۳۹،٤۳،۳٦۹
تومانسکی:۲۲۲
تومانیانس:۲۱٤
تهرانی (سید جلال‌الدین):٦٤،۱۹۲،۲۹۵
تیمورلنگ:۷٤،۸۷تا۸۹،۱۳۷،۱۷۸،۲۰۹،
۳۵٦،۳۷۰تا۳۷۲،۳۷٤،۳۸۹،٤۲۸

((ج))

جابرانصاری (حاج میرزاحسن):۳٤۸
جانوسیار:٦٤
جانی‌خان شاملو:۹۲
جعفر:٦۹
حضرت‌امام جعفرصادق:۳۰،۱۹۳
جغتای:۱۳٦
جفری:۳٤۵
جفری دولانگلی:۸٤
جلال‌الدین‌جمشید:۱۳۷
جلال‌الدین خوارزمشاه:۸۱تا۸۳،۱۳٦
جمال‌زاده (سید محمد علی):۳۹،٤۱،۵۹
جمشید:۱۰۲،۱٦۷
جنکینسن(آنتونی):۱٤،۹۱،۱۹۱،۱۹۲
جنیدخان:۱٦۳،۱٦٤
جوجی:۲۹۵
جوزافاباربارو:۵۹،۱۱۰،۱۸۵تا۱۸۷،۲۱۲،
٤۱٤
جهانشاه:۸۹
جهانگیرخان سیستانی:۹٦،۹۷
جیحون (محمد):۲۲۷
جیمز:۱۱۸،۳۵۷

((چ))

چاچ:۱۳۲،۱۳۳
چاکرخان:۱٤۱،۱۵۰،۱۵۱،۱۵۳،۳۲٦
چغربیك:۷٤
چنگیزخان:۳٦،۸۱،۸۲،۱۳٦

((ح))

حارث‌ابن‌عبیدالله:٦۸
حافظ (خواجه شمس‌الدین‌محمد):۷۹،۸٦،
۸۷،۱۸۱،۳٤۰،۳٤۱،۳۵٦،۳۵۷،
٤۱٤
حجاج‌بن‌یوسف:٦۸،۲۱٦
حربن‌یزید ریاحی:٦٦
حسام‌الملك همدانی (زین‌العابدین خان):
۱۰۱
حضرت‌امام حسن:۳۰
حسن‌صباح:۹۵،۱۹۳
حضرت‌امام حسین:۳۰،۱۲۸،۲۰۸
حسین (حاج آقا):۳٦
حسین‌خان (حاج):۹۹
حسین‌خان بهارلو:۱۰۳،۱۸۳
حسین خان سردار:۱۳۰،۱٤۱،۱٤٤،۱۵۰،
۳۰٦،۳۲٦

حسین‌خان مهنی: ۱۷۵
حسینعلی بهاءالله (میرزا): ۲۲۹
حسینعلی‌خان: ۴۳۵
حسینعلی‌میرزا: ۹۸
حشمت‌الملك: ۳۸۰، ۳۸۱
حقایق نگار خرموجی (میرزاجعفرخان): ۳۳۳
حق‌نفس (ملا): ۲۲ تا ۲۴
حکمت (علی‌اصغر): ۲۹۸، ۳۵۶
حلیمه خاتون: ۲۲۲
حمیدپاشا: ۲۸۲
حیدر خان‌اصفهانی: ۱۷۰
حیدرعلیخان: ۳۳۷
حیدرقلیخان: ۳۲۶

((خ))

خاقان: ۸۱
خاقانی‌شروانی (افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی): ۷۸
خان جان سنجرانی: ۳۹۰، ۳۹۱
خان محمد: ۹۱
خانیکف: ۴۱ تا ۴۳، ۱۲۶، ۱۸۰، ۳۷۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۷۱
خبیرالملك (میرزاحسنخان): ۱۰۱
خدابنده (سلطان محمد): ۸۴، ۸۵
خدامرادخان: ۹۴، ۹۵
خزعل (شیخ): ۲۸۱، ۲۸۲
خسروپرویز: ۷۱، ۱۶۷، ۳۵۳
خشایارشا: ۳۴۲
خلف: ۷۲، ۷۳، ۱۳۳
خواندمیر (غیاث‌الدین): ۸۸
خیام‌نیشابوری (ابوالفتح‌عمر): ۱۹۳، ۳۵۰

((د))

دارا: ۶۲، ۶۴
داریوش: ۱۲۳، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۹
داعی‌الاسلام (سیدمحمدعلی): ۱۳۹
دران خان، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸
دریابیگی (میرزااحمد خان): ۳۰۶ تا ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۶
دسپینا: ۹۰
دلاورخان: ۱۶۱
دمرگان: ۳۴۹
دوراند (مورتیمر): ۷، ۲۷۹، ۲۹۰، ۳۵۸
دوراند (هنری): ۲۷۶
دوستمحمد خان: ۲۷۶
دوستمحمد خان بلوچ: ۱۴۵
دوك (کاپیتن): ۳۳
دولتشاه‌سمرقندی: ۸۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۳۵۶
دیکن (پاطریك) ۲۲۴
دی‌گویه: ۷۲
دیلمقانی (احمد): ۲۲۵
دیولافوای: ۳۴۴

((ذ))

ذوالریاستین (حاج میرزا عبدالحسین): ۱۸۰
ذوالیمینین (طاهر): ۳۹۸

((ر))

راجر: ۱۳۴
راس (دینسن): ۷۰، ۱۸۷
راکوفسکی: ۱۷۹، ۲۳۸
رالینسون (هنری): ۱۲۳، ۱۲۷، ۳۸۸، ۴۵۱، ۴۵۲
رستم: ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۳۵، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۸
رستم‌بیك: ۹۰
رستم سلطان: ۳۳۴
رشیدالدین (خواجه): ۶۶
رشیدالدین‌فضل‌الله (خواجه): ۶۶
حضرت امام‌رضا: ۳۰، ۱۸۹، ۲۲۲، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۳۴، ۴۳۷

رضاشاه:۱٤٥
رضاقلی بیك:۲۲۲
رضا کرمانی (میرزا):۲۷۹
رضی الدین:۸۰
رکفلر:۳٤۳
رکن الدین بن براق حاجب:۸۲
رکن الدین (سید):٤۱٥
رنه دالمانی (هانری):۳٤۸
روحی (شیخ احمد):۱۰۱
رونقعلیشاه (کاظم خان):۱۸۰
ریچاردانگلیسی:۲۲۹
ریچر:۸
رید (هرکولس):٤۳٦
ریمند:۱۹۳
رینو:۱۳٤
ریو:۱۸۰

((ز))

زال:٤۱۰
زبیده:۱۸۸
زوزن (ملك شجاع الدین) ۸۱،۸۲،۱۳٦
زیاد:٦۷
زیدالدین خلف بن متوج:۲٥۲

((ژ))

ژبر:۱۳٤
ژرژپنجم:۲۸

((س))

ساتاسیس:۱۹۷
سارگن اول:۱۱٤
سایکس (کریستوفر):۳۰٦
سبلی:۳۰۷
سپهدار (غلامحسین):۹۹
ستاك:۲۳۲
ستوارت (کلنل):٤،۱۷
سخرو (سلطان):۱۲۲، ۱٦۰، ۱٦۸، ۱۷٥، ۱۹٥، ۲۸٤، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲٥
سردادور «حمزه» (طالب زاده):۳۲، ۳۹، ۳٦۹
سرداراسعد (حاج علیقلیخان):۲۸٦، ۳٥۸
سرداراسعد (جعفرقلیخان):۳٥۸
سعدالدوله (ابراهیم خان): ۱٤۲، ۱٤۳، ۱٥٦
سعدالملك:۲۸۷
سعدبن زنگی:۸۰
سعدی (شیخ مصلح الدین):۸۰، ۸۳، ۱۷۷، ۲۷۷، ۳۳٥، ۳۳۹، ۳٤۰، ۳٥٦
سعید خان:۳۱۱
سعید خان (سردار):۳۷٤، ۳۸۰، ۳۸٤
سعید خان کرد:۱٤۲
سعیدی (محمد):۸٥، ۳۱۳
سقراط:۱۹۸
سکوبلف:۱۸، ۱۹
سکولی (دکتر):۱۱۱
سلجوق شاه:۲۱۳
سلطان ابوسعیدبهادر:٦٦، ۸۹، ۲۹۸
سلطان احمد عمادالدین:۸٦، ۸۷، ۲۲٦
سلطان الدوله:۷۳، ۱۳٥
سلطان اویس:۸۷، ۸۸
سلطان جلال الدین:۸٦
سلطان حجاج:۱۳۷
سلطان سنجر:۱۷، ۷٦ تا ۷۸
سلطانشاه:۷٦، ۷۷
سلطان علاءالدوله:٤۱٥
سلطان قطب الدین:۸۲، ۸۳
سلطان محمد خوارزمشاه:۸۱، ۹۰
سلطان محمودسبکتکین:۳۳
سلطان محمودغزنوی:۷۳، ۷٤، ۹۳، ۱۳۳
سلطان مراد:۹۰
سلطان مسعود ۳٥٦

سلمان ساوجی :۸۶
سلیمان:۲۵۶
سلیمان میرزا:۲۶۶، ۳۳۳
سمرقندی (کمال‌الدین عبدالرزاق) : ۸۸،
۸۹، ۱۱۳، ۱۳۷، ۳۱۳
سمعانی:۳۳
سناخریب:۱۱۵
سنان‌بن سلامه۱۳۱
سنت جان (سرالیور):۱۴۲، ۱۵۹ ، ۳۷۵ ،
۴۳۰
سندمن (سررابرت):۲۷۲
سودی‌انگلیسی:۴۲۹
سوفوکلس:۱۱۶
سون هدین: ۲۸۷
سهام‌الدوله:۲۶
سیاوش:۳۵۱
سیریادیس:۳۳۵
سیلاکس:۱۲۴، ۱۹۷
سینکلر(البرت):۴۳۲، ۴۳۳
سیورغتمش:۸۳، ۸۴، ۲۹۹

((ش))

شاپورذوالاکتاف:۶۵، ۲۸۸، ۳۳۵، ۳۳۶ ،
۳۵۲، ۳۵۳
شاردن (ژان):۳۵۷، ۳۵۸
شانسلر(ریشارد):۱۹۱
شاه‌اسمعیل‌صفوی: ۹۰، ۹۱
شاه جهان :۸۴، ۸۵
شاه جهان (شهاب‌الدین):۹۲
شاه خلیل‌الله (امیر برهان‌الدین) ۸۹، ۹۰
شاهداد:۱۲۳، ۲۷۲، ۳۲۷
شاهرخ:۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۳۷، ۱۷۹ تا ۱۸۱،
۲۲۴، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۱۷
شاه سلیمان صفوی:۳۵۷
شاه شبلی:۸۷
شاه شجاع:۸۶ تا ۸۸، ۲۷۶
شاه صفی:۹۲
شاه طهماسب:۹۱، ۱۹۱
شاه‌عباس‌اول:۱۵، ۱۸، ۲۷، ۹۱، ۱۱۸، ۱۳۰،
۱۳۸، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۲۰ ،
۳۲۶، ۳۵۷، ۴۰۳
شاه‌فیروز:۴۲۵
شاه‌قلی:۹۱
شاه محمد:۸۷
شاه محمدبلوچ:۳۳۰
شاه محمود:۸۷
شاه منصور:۸۷
شاه مهرابخان:۱۴۰، ۲۷۶:۳۱۶ تا ۳۱۸
شاه‌نعمت‌الله ولی:۳۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۱، ۱۷۸
تا ۱۸۱، ۲۳۱
شایگان ملایری (اسمعیل):۱۸۷
شجاع‌السلطنه (حسنعلی‌میرزا):۹۸
شجاع‌الملك:۳۳۳
شرلی (سرآنتونی): ۳۵۷
شریف خان (سردار):۳۷۴، ۳۸۰
شفق(دکتر رضازاده):۶۶، ۹۸، ۱۲۳
شکسپیر(ویلیام):۱۹۱
شکرالله(استادخواجه)۲۲۶
شلی‌انگلیسی:۵۶، ۴۲۹
شوکت‌الملك،۳۹۹
شهاب:۶۰
شیبانی‌خان:۹۱
شیخ‌حیدر:۹۰
شیخ‌محمد:۱۲۰
شیخ عبدالله‌جعفر:۱۲۰
شیرین :۳۵۳، ۳۵۴
شیندلر(ژنرال‌هوتم):۳۹، ۸۸، ۱۸۹، ۳۰۰،
۳۰۳، ۳۷۱

((ص))

صابرشاه:۳۹۵
صاحب‌اختیار:۲۱٤،۲۳۷
صاحب دیوان:۱۰۰،۲٤٦
صالح (علی‌پاشا):۳۵۳
صائب تبریزی:۹۲
صبح ازل (میرزا یحیی):۲۲۹
صدرالدین:۹۱
ضلاح‌الدین ۳۵٦؛
صوراسرافیل(میرزاجهانگیرخان‌شیرازی):
۱۰۱

((ط))

طادلبن (ایوانویچ):۵
طالب خان (میرزا):۹۲
طالبوت (کلنل):۱۱۹
طاهر:۱۳۳
طای (کاپیتن):۳۱۷
طغرل بیك:۷۱
طغرل‌شاه:۷۷،۱۳۵،۱۳٦،۳۰۰
طنفیلد:۲۸۳،۲۸۷،۲۸۹
طوماس‌رو(سر):۱۱۸
طهماسبقلیخان:۹۲
طهماسب میرزا:۹۹

((ظ))

ظل‌السلطان(سلطان مسعودمیرزا):۳٤۷،
۳٤۸
ظهیرالدوله (ابراهیم‌خان):۹۷،۹۸، ۲۲۲،
۲۲٦،۲۳۰

((ع))

عامری (علیمحمد):۶۳،٦٤،٦۸، ۷۷، ۱۳٦،
۲۱٦،۲٤٦،۳۰۱،٤۲۸
عباس‌افندی:۲۲۹
عباسقلی‌میرزا:۹۸
عباس‌میرزا قاجار:۹۸،۳٦۰
عباسی (محمد):۳۵۸
عبدالرحمن‌بن‌اشعث:٦۸
عبداللطیف:۸۸
عبدالله:۸۸
عبدالله‌الکبیر:٦۸
عبدالله‌امیر:۲۵٤
عبدالله خان:۱۳۹
عبدالله‌خان بولاك زهی:۲٦۸
عبدالله‌خان شیروانی:۱۹۱،۱۹۲
عبدالله‌یافعی:۱۸۰
عبدالملك:۳۵٦
عبدالنبی (حاج):۱٤۰
عبدالوهاب (حاج):۳٦۰
عبدالوهاب بیك:۳۸۱،۳۸۲
عبود (شیخ):۲۹۱
عبدیخان دشتیاری.۳٦۲:۳٦۳
عثمان:۲۲۸
عجم شاه:۸۰
عریضی (حسین):۳۵۸
عضدالدوله:۲۱۸،۲٤٦
عضدالدین (قاضی):۷۹
عضدالملك:۲۹۳
عطاء ملك جوینی (علاءالدین):۸۱،۱۹۲
علاء الملك (میرزامحمودخان):۱۰۱
علی:٦۹
حضرت علی:۳۰،٦۷،٦۸،۱۰٤، ۲۲۲،۲۲۸
علی‌خان سربندی:۳۷٤، ۳۷۵
علیرضاپاشا:۲۸۱
حضرت علی زین‌العابدین:۳۰
علیقلیخان:۳۲٦
علیمحمد شیرازی (باب):۲۲۸،۲۲۹
علیمردانخان:۹۲
عمر:٦٦،٦۷،۳۲۸
عمرسعد:۲۰۸

عمرولیث صفاری:۷۱،۱۳۳،۳۵۵،۳۵۶
عنایت‌الله)استاد):۲۲۶
عیسی (شیخ بحرین):۲۸۰

((غ))

غازان خان:۸۴،۲۹۷
غضبان:۶۸
غنان:۶۹
غیاث‌الدین :۸۲
غیاث‌الدین (خواجه) :۶۶
غیاث چرین:۸۹

((ف))

حضرت فاطمه،۳۰،۱۸۹
فتحعلیخان :۹۳
فتحعلیخان قوشچی باشی:۱۴۰
فتحعلیشاه قاجار:۳۵،۹۳، ۹۷، ۹۸،۱۱۲ ،
۱۸۹،۲۲۹،۲۸۶،۳۶۰،۴۵۱
فرامرز بن رستم:۲۵۱،۳۷۲
فردریك:۲۹۵
فردوسی (ابوالقاسم) : ۱۲۸،۱۳۱،۱۳۲ ،
۲۵۱،۲۵۳،۳۵۰،۳۵۱تا۳۵۴،۳۶۸
فردنیاندیوستی:۱۲۳
فرصت شیرازی (نصیرالدین):۳۳۴
فرگوسن (استیورت):۱۸۵:۲۱۲،۳۶۰
فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) : ۱۰۰ ،
۱۰۳،۱۰۶،۱۰۷،۱۵۳،۱۵۸، ۱۵۹ ،
۱۶۴،۱۷۱تا۱۷۸،۲۱۴،۲۳۳،۲۴۲ ،
۲۴۶،۲۴۷،۲۵۰،۲۶۳،۲۶۶، ۲۹۰ ،
۳۲۸،۳۳۷،۳۴۰،۳۴۱،۴۲۹
فروغ‌الدوله:۹۸
فروغی بسطامی (میرزا عباس مسکین) :
۹۸
فره‌وشی (مترجم همایون):۳۴۸
فریدون میرزا: ۳۵
فریه:۳۷۴،۳۹۱
فسائی (حاج میرزاحسن) ۸۸ ،۳۳۳
فضلعلی‌خان قراباغی:۹۸،۹۹
فقیرمحمد:۱۹۰
فلسفی(نصرالله):۸۵،۳۵۷
فلون (مسیو): ۳۲۹
فلویر:۳۲۸،۳۲۹
فندرسکی (میرابوالقاسم):۹۲
فوربز(دکتر)۳۹۰
فیتزویلیام:۸۸
فیروز میرزا :۹۸

((ق))

قاآنی (میرزاحبیب شیرازی):۹۸
قائم‌مقامی (جهانگیر):۳۴۹
قتلغ بیك: ۹۴
قتلغ ترکان:۸۵
قتلغ سلطان:۸۲
قحطبه:۷۰
قرابوسف:۸۹
قرمط (حمدان) : ۱۹۲
قطب‌الدین حیدر:۳۵،۲۴۲،۲۴۳
قنبر:۱۲۸،۱۳۸،۱۳۹
قوام‌الملك شیرازی (حاج میرزاعلی‌اکبر):
۱۱۱،۱۱۲،۳۳۶،۳۳۷،۳۴۵
قوبیلای قاآن:۴۳،۸۳،۲۹۶

((ك))

کاترینوزیو،۹۰،۱۹۴
کارترایت‌انگلیسی:۱۸۸
کارلس (هنری):۲۲۳،۲۳۸
کافمن :۱۸
کالویوحنا:۹۰
کامبیز:۳۴۵
کامران:۳۹۸

کپلینگ (ریارد): ۲۳۷، ۲۸۹
کراتروس: ٦٤، ۲۰۰، ۲۰۳ تا ۲۰۵، ۳٦۹، ٤۱۲
کرزن (لارد): ۲۸، ۳۱، ۳۹، ۱۱۹، ۲۲۷، ۲۳٤، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸٤، ۲۸٦، ۲۹۰، ۳۳۳، ۳٤۱، ۳۷۲، ۳۹۰، ۳۹۳
کرو کشنك انگلیسی: ٤۳۷
کریر (کاپیتن): ۱۲۳
کریك (برزیر): ۱۲۲، ۱٤۸، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱٦۰، ۱٦۳، ۱٦۵، ۱٦۷، ۱٦۸، ۱۷٦، ۱۸۲
کریمخان: ۱٦۵
کریمخان زند: ۹٤ تا ۹٦، ۲۲٤، ۳۲۱، ۳۲٤، ۳٤۷
کسروی (سیداحمد): ۷، ۸۹، ۲۸۱، ۲۸۸
کلاویو: ۲۰۹
کلیم کاشانی: ۹۲
کمبل انگلیسی: ۱۰۸، ۱۰۹، ۲٦٤، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۱۱
کمودورو گوین: ۱۳۸
کنتارینی (امبروزیو): ۲۱۱
کنین گام کرین: ۱۹۰
کورتیوس: ۱۹۹
کورش: ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰٦، ۲۰۸، ۳٤٤، ۳٤۵
کوکاچین: ۸۳، ۲۹۷
کونولی (کاپیتن ادوارد): ۲۵، ۱۰۷، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۳
کهندل خان افغانی: ۱۰۸
کیت ابت (کاپیتن): ۱۸۲
کیچنر (لارد) ٤۱٤:
کیخاتو: ۸۳، ۸٤، ۲۹۹
کیخسرو ٦٤، ۱۳۱، ۳۵۱
کیقباد: ۳۷۰
کیومرث میرزا: ۹۹
کیهان (مسعود): ۳۵، ٤۲، ٤۵، ۵۳، ٦۲، ٦٦، ۱۲٦، ۱۵۸

((گ))

گالیندو: ٤۱، ۳۲۸، ۳۲۹
گای له استرانج: ٦٦
گرشاسب: ۳۷۰
گرنت (کاپیتن): ۱٤۹، ۱۵۰، ۱۸۲
گروسی (محمدامین): ۹۵
گریگورنهم (پاپ): ۲۹۵
گریوز: ۱٤٤، ۳۰۵ تا ۳۰۸، ۳۱۰
گزرسس: رجوع شود به «خشایارشا»
گزنفن: ۱۹۸
گلداسمید (سرفردریك): ۱۲۵، ۱۲٦، ۱٤۲، ۱٦۱، ۲۳٤، ۲۵٦، ۲۵۹، ۲٦۲، ۲٦۳، ۲۷۳، ۳۷۵ تا ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸٤، ۳۸٦، ۳۹۰، ٤۰٤
گنجعلیخان زیك: ٤۸، ۹۱، ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۷۳
گودرز: ٤۱۷
گور (کلنل): ۵۱
گورخان: ۸۱
گوهری (شیخ علی) ٤۱۹
گیب: ٦٦، ٦۷

((ل))

لازارف: ۱۸
لانکفلو: ۸۲
لانگورث دیمز: ۱۳۸
لاو (سرادوارد): ۱۹۵
لاول: ۱٤٦
لطفعلیخان زند: ۹۱، ۹۳، ۹٦، ۹۷، ۲۵٤
لطفعلیخان سربندی: ۳۷۵
لکهارت (دکتر لارنس): ۳۳۹
لماکین: ۹، ۱۸
لودوویگو دیوارتما: ۲۷۹

لوط: ۴۰
لیارد: ۲۸۴، ۲۸۸
لین‌پول (استانلی): ۹۲، ۱۱۶
لینچ انگلیسی: ۴۳۵

((م))

مارك اورل: ۱۴۶
مارکوپلو: ۴۳، ۵۸، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۴۱، ۲۹۴، ۲۹۶ تا ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۲۲، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۱
ماسی (سرگرد): ۳۲۸، ۳۲۹
مافیوپلو: ۴۳، ۲۹۵
ماکلر (کلنل): ۱۲۸، ۱۲۹
مأمون: ۳۹۸
ماهان (کاپیتن): ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹
ماهیار: ۶۴
مبارزالدین محمد مظفر میبدی: ۸۵، ۸۶، ۲۲۵، ۲۲۶
متوین انگلیسی (لارد): ۴۳۷
مجدالاسلام کرمانی (شیخ احمد): ۲۲۲
مجدالدین بن ناصح الدین: ۲۵۲
محلاتی (سید ابوالحسن): ۹۵، ۹۸
حضرت محمد: ۳۰، ۷۸، ۲۵۴
محمد ابراهیم: ۷۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۴، ۴۱۱
محمد ابراهیم خان شوکت الملك ۳۹۹
محمد اسمعیل (حاج): ۳۸۶، ۳۸۷
حضرت امام محمد باقر: ۳۰، ۱۷۸
محمد بن قاسم: ۱۳۳
محمد بن قاسم بن ابی عقیل: ۳۳۹
محمد بن یوسف ثقفی: ۳۳۹
محمد تقی: ۹۷
محمد تقی خان بختیاری: ۲۸۶
محمد حسن خان قاجار: ۹۴
محمد حسنعلی سردار ایروانی: ۹۹
محمد خان (حاج): ۲۳۰
محمدرضاخان: ۳۸۱، ۴۱۰
محمدشاه: ۴۲۸
محمدشاه بلوچ: ۱۴۰
محمدشاه قاجار: ۱۷۹، ۲۸۶، ۳۶۰
محمدشاه مظفرالدین: ۸۴
محمد صالح بن موسی کاظم: ۲۱۳
محمد علیخان: ۹۲
محمدعلیخان سیستانی: ۹۷
محمد علی شاه قاجار: ۲۸۷
محمد کریم خان (حاج): ۲۳۰
محمود افغان: ۱۳۸
محمودخان: ۲۱۴، ۳۶۶
محمود محمود: ۳۷۲ تا ۳۷۴، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۵۲
محیی الدین محمد بن یحیی: ۷۸
مخبرالدوله (علیقلی خان): ۳۹
مدلی (سروان): ۳۲۸
مرادخان کرد: ۱۷۰
مرادمیرزا: ۴۰۶
مرتضی قلیخان: ۹۲
مرتضی قلیخان زرندی: ۹۶
مرتضی قلیخان وکیل الملك ثانی: ۹۹
مرخم (سرکلمان): ۲۰۹
مروان: ۶۹
مریم (حضرت): ۶۵
مزعل (شیخ): ۲۸۱ تا ۲۸۳، ۲۹۰
مستوفی (حمدالله): ۶، ۳۳، ۳۵، ۶۶، ۸۵، ۳۳۹
مسعودی (علی بن حسین بن علی): ۱۱۶، ۱۳۴، ۳۹۷
مسیح (حضرت): ۱۶۶، ۲۹۶، ۳۱۱
مشتاق علیشاه: ۲۲۴
مشیر الدوله (حسن): رجوع شود به «پیرنیا»

مشیر الملك شیرازی: ۳۲٤
مصطفی قلی: ۲٤
مصعب: ٦۷
مطیع بالله: ۱۱۷
مظفر الدینشاه قاجار: ۹۷، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۵،
معاویه: ٦۷، ٦۸
معتصم بالله: ۸۲
معتمد الدوله (منوچهرخان): ۲۸٦
معز الدوله (ابو الحسین): ۷۱، ۲٤٦
معین التجار بوشهری: ۲۸٦، ۲۹۰
معین الدین یزدی: ۸۷، ۸۸
مقدسی (ابو عبدالله): ٤۳، ۷۲
ملك گریگور (سر چارلز): ۳۸، ٤۵۲
مکنس (کنت): ۲۵۸
ملاسلطانعلی گنابادی (حاج): ۳۷
ملاعبدالله: ۹٦
ملك اردشیر: ۱۳۹، ۱٤۰
ملك ارسلان: ۷۷، ۱۷٦
ملك التجار: ۳۱۹
ملك دینار: ۷۸ تا ۸۰، ۱۳۵، ۱۸۳، ۳۰۳، ۳۲٤
ملکشاه: ۷٦، ۷۷، ٤۱۵
ملك شمس الدین: ۱۳۸، ۲۷۳
ملك شیرخان: ۱۳۹
ملك قاورد: ۷٤ تا ۷٦، ۱۳۵، ۱۸٤
ملك قطب الدین: ۸۵
ملکم (سر جان): ۹۳، ۱٤۹، ۳۵۸، ٤۵۱
ملك محمد: ۷۷، ۸۷، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲٤٤، ۲٤۵
ملك محمود: ۳۷٤
ملك میرزا: ۱۳۸
ملنی (دکتر ادوارد): ۲۲٤
منصور الدین: ۲۵٤
منکوقاآن: ۸۲
موبری (مسیو): ۳۰۷
مور (سر طوماس): ۳۱۵، ۳٤۱
موسی خان: ۱۷، ۱۹، ۲۰
حضرت امام موسی کاظم: ۳۰، ۱۹٤، ۱۱۳، ۲٤٤
موئیر (ماژور): ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۷۲
مهلب: ٦۸
مهم خان بلوچ: ۱۵۰
مید (کلنل): ۳۱٦، ۳۳۱، ۳۳۲
میرچخماق: ٤۱۵، ٤۱۷
میرحسینخان: ۲۲٤
میرخداداد: ۲۷٦
میرخواند (محمد بن خاوندشاه): ٦۸
میردوست: ۳۰۸
میررئیس: ۱۷٤
میرزا ابوبکر: ۸۸
میرعلم: ۳۹۸
میرمرادعلیخان: ۲٤٤
میرمعصوم: ۳۷۹ تا ۳۸۲، ۳۸۷
میرمقداد: ۱۷٤
میل (دکتر): ٤٤۰
میلتن: ۱۱۷
میلر امریکائی: ۲۲۹
مین (کلنل): ۳۱۷
مینوی (مجتبی): ۳٤۳

((ن))

ناپلئون: ۱۵
ناپیر: ۲٤، ۱٤۰، ٤۱۳
نادرشاه: ۱۲، ۱۵، ٤٦، ۹۳، ۹٤، ۱۳۸ تا ۱٤۰، ۱۸۸، ۲۷٤، ۲۷۵، ۳۲٦، ۳۷٤
نارخ (نیرکاس): ٦۳، ٦۵، ۱۱٦، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۸٤، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۲، ٤۳۷
ناصح الدین: ۲۵۲
ناصر الدوله (عبدالحمید میرزا فرمانفرما): ۱٤۳، ۲٤۲
ناصر الدینشاه قاجار: ۳۹، ۱٤۷، ۱۹۰، ۲٦۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۵، ۳٤٤، ۳٤۵،

۳۴۸، ۳۶۲، ۴۴۲، ۴۵۲
ناصرالملك (محمودخان همدانی): ۲۹۳
ناصرالملك (میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلوی همدانی): ۲۹۳
ناصرخان: ۹۴
ناکس (کاپیتن): ۳۱۷
نبرزن: ۶۴
نرمسین: ۱۱۴
نستور: ۶۵
نصر (امین الدین): ۶۶
نصرالله خان (میرزا): ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۴۰، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۱۳، ۴۳۷
نصیرالدین طوسی (خواجه): ۷۳
نصیرخان بیگلربیگی: ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۷۴ تا ۲۷۶
نظام الدین: ۸۰
نظام الدین اصفهانی: ۲۲۶
نظام السلطنه مافی (حسینقلی خان): ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰
نظام الملك (خواجه): ۷۶، ۱۹۳
نظامی گنجوی: ۳۵۳، ۳۵۴
نفیسی (سعید): ۳۵۵
نکو: ۱۹۷
نمرود: ۱۲۷
نورالدین: ۳۵۶
نوروزخان خارانی: ۲۶۳، ۳۹۹
نولدکه (پرفسور): ۳۵۳
نیرکاس: رجوع شود به «نارخ»
نیکروز: ۸۵
نیکلسن (دکتر): ۶۶
نیکو (حسن): ۲۲۹
نیکوپلو: ۴۳، ۲۹۵، ۲۹۶
نیکیتین: ۹۰، ۱۸۵، ۱۸۷

((و))

واسکودگاما: ۳۱۲
والرین: ۲۸۸، ۳۳۵، ۳۳۶
والف (دکتر): ۳۲
وامبری (پرفسور): ۱۹، ۲۹۲
وایت: ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۶۱، ۴۱۷
وبویر (سروان): ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۸۲
وثوق الدوله (حسن): ۲۸
وحید دستگردی (حسن): ۶۹، ۱۰۰
وزیرافخم: ۲۹۳
وکیل الملك (محمد اسمعیل خان نوری): ۹۹، ۱۰۰، ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۵۰، ۴۲۰، ۴۳۴
ولاسف: ۳۱
ولی خان: ۹۱
ولید: ۱۳۳
وود: ۳۰۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۷، ۳۸۲
وهب: ۲۶۴ تا ۲۶۷، ۲۷۱
ویات (کلنل): ۴۹، ۴۰۳
ویسکونت کرانبورن: ۴۵۰
ویشتاسب: ۳۴۳
ویلسن (سرآرنلد): ۸۵، ۳۱۳

((ه))

هارون الرشید: ۱۸۸، ۳۳۵
هامیلکو: ۱۹۷
هانوی: ۱۵، ۱۹۷
هدایت (رضاقلیخان لله باشی): ۶۰، ۹۸
هراس: ۳
هراکلیوس: ۳۳۴
هربرت: ۱۸۸
هرتسلفد (پرفسور): ۳۴۲، ۳۴۳

هرمز:۷۲
هرودت:۶۲،۱۲۳،۱۲۴،۱۹۷،۳۶۸
هکاتوس:۱۹۷
هگارت: ۳۶۹
هلاکو:۸۲،۸۳،۱۹۳،۲۹۵،۲۹۶
هلدیخ (سرطوماس):۱۲۴،۱۲۵، ۲۰۱ ،
۲۰۴،۲۶۰،۲۶۴،۲۶۵،۲۶۷، ۲۶۹ ،
۲۷۰
هنت (سروان):۳۲۲،۴۳۷
هندوشاه:۸۳
هوار(سرهنری):۱۹۵
هوشنگ:۳۹۶

((ی))

یات (کلنل):۲۶
یارمحمد سلطان:۳۶۳
یارمحمد وزیر:۳۹۸
یاسمی (رشید):۸۶
یاقوت حموی:۶،۳۳،۲۰۸
یحیی (میرزا): رجوع شود بصبح ازل
یدالله خان:۳۴۵
یزدگرد.۶۶،۱۸۶،۴۱۴،۴۳۵
یزید:۶۸،۲۰۸
یزید بن مهلب:۶۹
یعقوب بن لیث صفاری ۷۰،۷۱،۷۵،۱۳۳
یوسف:۱۰،۲۰،۲۳تا۲۵،۲۷،۲۸،۵۰
یول (سرهنری):۴۳،۵۸،۱۳۷،۲۹۴،۲۹۶،
۲۹۷،۳۰۲،۳۰۳
یونس:۱۲۶

۲ـ فهرست اماکن

((الف))

آباده:۳٤۷
ابارق:۲۵۰، ۲۵۱
آب بید:۵۰، ۵۱
ابراهیم آباد:۳۷۳
ابطار:۱۵۹
آب گرم:٤۵
آب گز:۲٤۷
ابوزید آباد:۱۸۸
ابیانه:۲۱۰
اترك (رودخانه):۱۷، ۱۹ تا ۲۲، ۲٤، ۲۷
آتن:۱۱٦، ۲۹۲
ادسا:٤، ۵، ۱۰، ٤٤٤
آذربایجان:۱۰۰، ۱۱٦، ۲۸۸، ۳۳٤، ۴۳۲، ٤۳۳
آرارات (کوه):٤۳۵
اراورجان:۱۱۰
اردستان:۱۸۵، ۱۸۷
اردکان:۱۸٦، ٤۳۵
اردن:۳۹، ٤۰
ارزنة‌الروم:۲۸۱، ٤٤۳
ارزو:٦۱
ارسنجان:۱۱۱
ارمنستان:۹۰، ۱۹۸، ٤۳۵، ٤۳٦
اریتره:۱۱۳، ۱۱٤، ۱۲٤، ۱۹۷، ۳۱٤
اریحا:۳۹
اسپانیا:۲۸، ۷۹
آستارا:۱۹٤
استخر:٦۹: ۱۱۱، ۱۲۸، ۳٤۳
استرآباد (گرگان):۳، ۹، ۱۰، ۱۲ تا ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲٦، ٦۵، ٤۵۲
استراتفورد:۱۲
استرالیا:٤٤۸
اسدآباد:۳۳
اسفندقه:۱۷٤، ۲٦۰، ۲٦٦
اسفندیاران (کویر):۲۱۲

اسقهگه: ۱۵۵
اسکاتلند: ۳۵۸
اسکندریه: ۲۹۲، ۲۹۵
اسلامبول: ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۰۷، ۲۳٤، ۲۹۲، ۳۵٦
اسمعیل آباد: ٤۲۰
آشور: ۱۲٤
آشوراده: ۹، ۱۰، ٤۵۲
اصفهان: ۷۷، ۸۵، ۸۹، ۹۳، ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲٤، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۸٤، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۳٤، ۳۳۸، ۳٤۷ تا ۳۵۷، ۳٦۰ تا ۳۷٤
اطریش: ۵
افضل آباد: ۳۹۵
افغانستان: ٤، ۱۷، ۲۶، ۳۰، ٤۲، ۹۳، ۱٤۰، ۱٤۳، ۱۵۸، ۲۲٤، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۵ تا ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ٤۰۱، ٤۳۹، ٤٤۰، ٤۵۲
اقطاع: ۶۱، ٤۲۳
آق قلعه: ۱۷
اقیانوس اطلس: ۱۲۸، ۲٤۱
اقیانوس هند: ۱۱۳، ۱۹۸
اکبر آباد: ۱۸۳
اکسفورد: ۲۹۳
اگره: ۹۲
آلاداغ (کوه): ۲۵
آلمان: ۸۱، ۲٤۷، ۲٤۸، ۲۵۸، ٤۳۲، ٤٤۲، ٤٤۵ تا ٤٤۷، ٤٤۸
الوند (کوه): ۱۷۸
اماسه: ٦۲
امریکا: ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲٤۱، ٤٤٦ تا ٤٤۸
امستردام: ۳۵۸
آمل: ۳۵۳
انار: ۶۱، ۲۱۲، ۲۱۳
انارستان: ٤۵
انزلی (بندرپهلوی): ۸، ۱۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۹۲
انگلستان: ۳، ٤، ۱۲، ۱٤، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۹، ٤۱، ۵۶، ٦۶، ۸٤، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۸ تا ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱٤۱، ۱٤٤، ۱۵۸، ۱۶٤، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳٤، ۲۳۷، ۲٤۰، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳ تا ۲۶۶، ۲۶۶ تا ۲۶۸، ۲۷۲ تا ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹ تا ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱٤ تا ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳٤۱، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳٦۲، ۳۷۰، ۳۷۵ تا ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۶، ٤۱٤، ٤۲۲، ٤۳۲، ٤۳۳، ٤۳۶ تا ٤۵۰، ٤۵۲
انگوران: ۳۲۸، ۳۲۹
اوراف: ۱۰۷
اورشلیم: ۱۹۳
اوزون اده (بندر): ۹
اهواز: ۶۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸٤، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۳۲۱
ایتالیا: ۵۶، ۱۳٤، ۲۹۸
ایران: در اکثر صفحات
ایرانشهر: رجوع شود به فهرج
ایرلند: ۳٤۱
ایزدخواست: ۳٤۷
ایك: ۷۹، ۸۰
ایکتیوفاجی: ۱۱٤، ۱۲٤، ۱٤٦، ۲۰۲
ایلام: ۲۸۲

((ب))

بابل: ۱۲۷، ۳٤۲
بادامو (کوه): ٤۳۵
بارجان: ۷۰

باسعیدو: ۳۱٤
باطوم: ٦، ۲۰۷
باغ سیاه: ۱۱۱
باغ نظر: ۳۳٦
باغین: ۷۸، ۹۳، ۱۰۳، ۲۱٤، ۲۲۲، ٤۳۱
بافت: ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۲، ٤۱۹
بافق: ۱۸۲، ۱۸٤، ۲۹۸
باکو: ٦ تا ۸، ۱۹۱، ۱۹٤، ۱۹۵
بالاکلاوا (بندر): ۵
بالسورا: ۱۱۷
بجنورد: ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ٤۵۲
بحر احمر: ۱۱۳
بحر آسمان: ٦٤، ۲٤٤
بحر المیت: ٤۰
بحرین: ٦۵، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲٤، ۱۲۹، ۱۲۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۲، ۳۱٤، ۳۱۹، ۳۹۸
بخارا، ۱۷، ۱۹۱، ۲۹٦، ۳۹٦
بختیاری: ۲۹۱، ۲۹۲، ٤٤۱
برازجان: ۳۳۲ تا ۳۳٤، ۳٤۷
بردسیر: ٤۳، ٦۲، ۷۲، ۱۰۳، ۱۳۵، ۲۱٦، ۲۱۹، ۳۲۲، ٤۳۱
برلین: ۱۰۰، ۱۹۵، ٤٤٦
بریتانیا: رجوع شود به انگلستان
بزمان: ٤۲، ۱٤۰: ۱۵۲، ۱٦۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵٦، ۲۵۸، ٤٤۲
بست: ۲۵۱
بسفر: ٤٤٦
بشاگرد: ٦۲، ۸۲، ۱۵۳، ۱۷۳، ۳۲۰، ۳۲٤، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸
بصره: ٦۸، ۱۱۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸٤، ۲۹۱، ۳۹۲، ۲۹۷، ٤٤٤
بصیران: ٤۱، ٤۰۸، ٤۰۹
بغداد: ۷۰، ۷۱، ۹۲، ۱۱٦، ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۸۱، ۲۹٦، ۲۹۷، ۳۳٤، ۳۷٤، ٤٤٤، ٤۵۲
بلخ: ۱۷، ۷۱، ۳۰٤
بلوچستان: ۱۸، ٦۲ تا ۷۱، ۷۳ تا ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۲۲ تا ۱٤٦، ۱٤۹، ۱۵۰، ۱۵۲ تا ۱۵۵، ۱۵۸ تا ۱٦۰، ۱٦۲، ۱٦٤، ۱٦۵، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۲ تا ۲۰٤، ۲۰۷، ۲٤۳، ۲٤۹، ۲۵۵، ۲۵٦، ۲٦۲ تا ۲٦٦، ۲٦۸ تا ۲۷۲، ۲۷٤ تا ۲۷٦، ۲۹۲، ۳۰٦، ۳۱٦، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳٦۲، ۳٦۳، ۴۳۲، ٤۵۲
بلورد: ٤۲۵
بم: ٦۰، ٦۲، ۷۱، ۷۲، ۸٦ تا ۹۹، ۱۳۵، ۱٤۲، ۱۷۵، ۱۷٦، ۲۰٤، ۲۱٦، ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۰۱، ۳٦۳، ٤۱۳
بمبئی: ٤۵، ٦٦، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸٦، ۱۸۷، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۵۳، ۲۹۲، ٤۱۸، ٤۲۹
بمپور: ٤۱، ٤۲، ۵۸، ۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳٦، ۱۳۸ تا ۱٤۲، ۱٤۷، ۱۵۵ تا ۱۵۸، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۲۰۲ تا ۲۰٤، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۲۵، ۳٦٦
بمو (کوه): ۳٤۰
بنت: ۱۵۰
بندامیر: ۳٤۱
بندرعباس: ۸۵، ۹۹، ۱۰٤، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۸، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۳ تا ۳۱۵، ۳۲۰ تا ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۳۷: ۴۴۳، ۴۴۹
بندرگز: ۹ تا ۱۱
بندگلو: ۱٦۵، ۱٦٦
بنگال: ۳۲۸، ۳۷۲، ۳۹۲
بوانات: ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۰۵
بوداپست: ۲۹۲
بوشهر: ۳۳، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۵۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸٤، ۲۹، ۲۹۲، ۳۰۵ تا ۳۰۸، ۳۱٤ تا ۳۱٦، ۳۱۸ تا ۳۲۲، ۳۳۰ تا ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ٤٤۲، ٤۳، ۲٤۵
بهادران: ۲۱۲

بهبهان:۲۰۶
بهرام آباد:۱۰۴،۱۰۷،۲۱۴
بهرام گرد (رودخانه):۲۲۲،۲۴۲، ۴۲۰،
۴۲۱،۴۳۴
بهمنشیر:۲۸۳
بیاض:۲۱۳
بیت المقدس،۷۲
بیت لحم:۲۹۷
بیداران:۲۵۲
بیدخت:۳۷
بیرجند:۴۷،۳۷۱،۳۸۲،۳۹۰،۳۹۲،۳۹۶ تا
۴۰۳،۴۰۶،۴۰۷،۴۱۰،۴۱۳،۴۵۲
بیژن آباد:۱۷۴
بیمرغ:۳۷
بین النهرین:۷۹،۴۴۸،۴۴۹

((پ))

پابنه:۱۷۶
پاچنار:۱۹۲
پارتا:۶۳
پارتیکان:۶۳
پاریز:۶۱،۱۰۴ تا۱۰۶،۲۹۹
پاریس:۱۲،۱۱۷،۱۳۴،۱۷۵،۲۸۰،۲۹۲ ،
۳۴۴،۳۴۹،۳۵۷،۳۵۸،۳۷۵،۴۵۱
بازارگاد: ۲۰۵،۳۴۵
پامیر:۴
پاسنگان:۱۸۹
پرتقال:۳۱۲،۳۱۳
پرک:۳۲۹
پسنی:۲۰۲،۳۱۷
پشتکوه:۱۶۲
پطرزبورک (لنین گراد):۴۱،۱۹۵
پطرفسک:۱۹۴
پکن:۴۵۳
پلوار:۱۱۱
پنجاب:۵۷،۱۲۲،۱۲۴،۱۲۷،۱۳۸،۱۹۹
پنج انگشت(کوه):۱۶۳،۱۶۴،۳۶۵
پنجگور:۲۶۰،۲۶۳، ۲۷۱ تا۲۷۳،۲۷۵
پورا:۱۵۶،۲۰۳
پونه:۱۹۳
پهره (فهرج):۱۵۶،۲۰۳
پیپ:۱۵۴،۱۵۵
پیربازار:۱۹۳

((ت))

تاج آباد: ۱۰۴،۱۰۹
تارم:۹۴
تایمز (رودخانه) :۳۸۴
تبت:۴۴۹
تبریز:۸۵،۸۶،۱۱۷، ۲۲۸،۲۷۹، ۲۹۷،
۲۹۸،۴۴۳،۴۵۲
تتیس:۵۳
تجن:۵۲،۴۵۲
تخت جمشید:۳۴۱ تا۳۴۳،۳۶۰
ترانسوال:۱۹۱،۴۱۴،۴۴۸،۴۵۰
تربت:۳۳،۳۵،۳۶،۱۲۶،۳۹۰
ترک آباد:۱۸۶
ترکستان:۴،۷۱،۷۴،۴۳۸ تا۴۴۰
ترکیه:۹۲،۱۹۲،۴۳۲،۴۳۹،۴۴۶
تطیله(تودلا):۷۹
تفت:۲۱۲
تفتان:۴۲،۱۲۶،۱۶۲،۱۶۴،۱۶۶
تفلیس:۶ تا۸،۱۹۵
تنگ ترکان:۳۳۵
تنگ زیدان:۳۲۱،۳۲۲،۴۳۷
تون:۳۸،۳۹،۴۱،۴۳،۳۰۳،۳۸۲،۴۵۲
تهران:۷،۳۲،۴۱،۵۴،۵۸،۸۳، ۸۸، ۹۸ ،
۱۰۰،۱۰۳،۱۴۱،۱۴۳،۱۴۴، ۱۸۴ ،
۱۸۸ تا۱۹۰،۱۹۵،۲۰۷ تا۲۰۹،۲۳۵،
۲۴۸،۲۵۰،۲۷۹،۲۸۰،۲۸۲، ۲۸۹ ،

۲۹۰،۲۹۲،۳۰۶،۳۱۸،۳۴۳، ۳۴۴ ،
۳۴۹،۳۵۸،۳۷۵،۳۷۶،۳۹۹ ،۴۳۰ ،
۴۴۰تا۴۴۳،۴۵۱،۴۵۲
تهرود:۲۵۰،۲۵۱

((ج))

جاسك:۱۱۶،۳۰۵،۳۰۷،۳۰۹، ۳۱۵،۳۲۸
تا ۳۳۰،۴۴۲
جاسم:۱۱۹
جاغین:۳۲۲
جالق:۱۳۹،۱۴۳،۲۶۱،۲۶۶،۲۶۷:۲۷۳
جبال بارز:۱۷۴،۱۷۵،۲۵۵،۳۲۱
جرون: رجوع شود به (بندرعباس)
جلال آباد:۳۷۳،۳۸۹
جلفا:۳۴۸،۳۵۸،۳۶۰
جنگل:۳۷
جوپار:۸۲،۲۱۸،۲۱۹،۲۴۲،۲۴۳ ،۲۵۰ ،
۳۰۱،۴۱۹،۴۲۰
جوقند:۱۸۵
جویمند:۳۶
جهان آباد:۳۷۳
جیحون:۵۶
جیرفت:۵۷،۵۸،۶۱،۶۳،۶۴،۷۰تا۷۲،۷۵،
۷۸، ۸۶،۸۸، ۱۳۵،۱۳۸،۱۳۹ ،۱۷۴،
۱۷۵، ۲۰۴،۲۱۶، ۲۱۷،۲۴۴،۲۴۷،
۳۰۰،۳۲۱،۴۱۲،۴۳۵،۴۳۷
جیلوم:۱۹۹،۲۰۰

((چ))

چات:۲۳
چاری:۴۲۰
چامپ:۱۵۳
چاه بهار:۱۲۳،۱۳۴، ۱۴۱ ،۱۴۷، ۱۷۳ ،
۲۰۱:۳۱۶،۳۲۹،۳۳۰،۳۶۲
چترود:۸۳
چخانسور:۳۷۵،۳۹۰،۳۹۱
چکشلیار:۹
چناب:۲۰۰
چهار گنبد:۴۴
چهل پایه:۴۸
چهل تن (کوه):۱۶۶،۱۷۱،۴۳۱
چهل کره:۲۵۶
چیل نادر:۱۳۹
چین:۴،۱۱۶،۱۱۷؛۱۳۶،۲۲۱،۲۹۶،۲۹۷
۲۹۹،۳۰۲،۴۵۳

((ح))

حاجی آباد:۳۴۴
حبشه:۳۱،۱۳۵،۳۱۲
حجت آباد:۱۸۶
حسین آباد:۳۹۶
حلب:۱۲۸،۱۳۰،۷۸؛
حنکه:۲۵۰
حوض دق:۱۸۳
حوض سلطان (دریاچه):۱۹۰
حیدر آباد:۱۳۹

((خ))

خاران:۱۲۶،۱۳۹،۱۴۰،۲۷۲
خان زینیان: ۳۳۷
خبیص (شهداد):۴۱،۴۷،۴۹،۵۱تا۵۴،۶۰،
۶۲،۷۲،۹۷، ۱۳۵،۲۱۴،۲۲۰،۴۰۹،
۴۱۳
خراسان:۲۶، ۳۰،۳۲،۳۹،۴۳،۴۷،۶۸تا۷۲
۷۵،۷۶،۷۸،۹۰،۲۱۸،۲۷۵ ، ۲۹۷ ،
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۷۱،۳۷۴،۳۷۶،۳۸۶،
۳۹۸،۴۰۹،۴۱۳،۴۳۲،۴۳۹،۴۴۳
خرم دشت :۲۱۰
خرمشهر: رجوع شود به (محمره)

خزران:۱۹۲،۲۰۷
خشت:۳۳٤
خلیج‌فارس:۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۸۰، ۲۸۲،
۲۹۷، ۳۹۳، ۴۳۹، ٤٤۱، ٤٤۳، ٤٤٤،
٤٤٦، ٤٤۸، ٤٤۹
خنامان:٦۱، ٤۳۵، ٤۳٦
خواش:۱٤۲، ۱٦۳، ۱٦٤، ۳٦۵
خواف:٤۰۵
خوزستان (عربستان):٦٤، ۱۲٤، ۲۸۱، ۲۸۲،
۲۸٤، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۳۸
خودران:۱۸۳، ۱۸٤
خوشاب:۳۳۲
خیرآباد:۱۰۳
خیوه:۱۸، ۷۹، ۸۱، ٤۲۱

((د))

داراب:۷۹
داردانل:۳۷۳
دارزین:۲۵۱، ۲۵۲
دالکی:۳۳٤
دجله:٦۹، ۸۲، ۱۱۵، ۱۹۸
دربند:٤۹، ٦۵، ۱۹٤
درخش:٤۰۰، ٤۰۲، ٤۰۳
درگز:۱۸
درمزار:۲۳٤، ۲٤٦
دریای خزر:۳، ٤، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲٦، ۹۱، ۱۹۱،
۱۹٤، ۱۹۷، ۲۷۷
دریای‌سفید:۱۹۱
دریای سیاه:۹۰، ۱۹۸، ۲۹۵
دریای مدیترانه:٤۰، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۹٦، ۱۹۷،
٤٤۸
دریست:۳۳۵
دزداب: رجوع‌شودبه «زاهدان»
دزفول:۲۸۲
دزك:۱٤۰، ۲٦۰، ۲٦٦
دستگرد:٤۰۰
دشت‌ارژن:۳۳۷
دشت‌قبچاق:۲۰۵
دشت کوچ:۱۷۵
دشت کویر:۳۹، ٤۱
دشت‌لوت:۳۹، ٤۱، ٤۳، ۱٤۳، ۱۵۵، ۱۷۵،
۱۸۰، ۱۸۹، ۲۲۷، ۲۵۸، ۳۲۱، ۳۷۱، ۳۷۵،
۳۹۸، ٤۱۲، ٤٤۱
دکن:۱۳۹، ۱۷۹
دلفارد:۲٤٦
دماغه‌امید:۳۱۲
دماوند:۱۷۸، ۲۱۰، ۳۵۸
دنیپیر(رودخانه):٤
ده‌بید:۱۱۰، ۳٤۵، ۳٤۷
دهرود:۵٤
ده‌شتران:۸۷، ۱۰۸
دهلی:۲۷٤، ۲۷۵
ده‌نو:۳۲۲، ۳۲۳
دهوك:٤٤، ٤۵
دوساری:٦۳، ۱۷٤
دولت‌آباد:۳۸۳، ٤۳۷

((ر))

رابر:٦۱، ۲٤۳، ۲٤٤، ۲٤٦، ۳۲۲، ٤۳۵
رابیج (رودخانه):۱٤٤، ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۰۷،
۳۰۹ تا ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲٦، ۳۲۹
رامشك:۳۲۵
رامهرمز:٦۵، ۲۸۲
ران کپچ:۱۲٤
راور:٤۵؛ ۵۰، ٦۱
راول‌پندی:۱۲۲
راین:۵۲، ٦۲، ۱۷۵، ۱۷٦، ۲٤٦، ۲۵۰، ۲۵٦،
٤۳۵

رباط:۷۸، ۱۰۹، ۲۱۴، ۳۶۷، ۳۷۷
رشت:۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۹۲، ۴۴۱، ۴۴۲
رفسنجان:۶۱، ۱۰۷، ۲۱۴، ۳۲۱
رکن آباد:۳۴۰، ۳۴۱
رودبار:۶۲، ۱۴۰، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۲۵، ۳۷۲، ۴۱۲
روسیه:۴، ۵، ۷، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۸۱، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۷۶، ۲۹۵؛ ۳۰۶، ۳۷۵، ۴۳۸ تا ۴۴۹
روم:۳، ۱۴۶، ۲۸۸، ۳۵۵
ری:۶۴، ۲۰۸
ریگان:۹۹، ۲۵۲، ۲۵۸، ۳۲۵، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷

((ز))

زاب:۷۰
زابل:۲۵۱، ۳۶۸
زاوه:۳۵
زاهدان:۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸؛ ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۵
زاینده‌رود:۲۱۱، ۲۲۲، ۳۴۸
زرنج (زره - زرنگ - سرنگیا):۳۶۹ تا ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۹۲
زرند:۶۱، ۱۸۲، ۱۸۳
زلاندجدید:۴۴۸
زنگبار:۱۲۰، ۱۳۵، ۱۵۰، ۴۵۱
زنوغان:۴۵
زهگلوت:۱۷۳
زیارت:۱۴۹، ۱۵۰

((ژ))

ژاپون:۴۴۸

((س))

ساردو:۵۷، ۶۲، ۶۷، ۷۱، ۱۷۵؛ ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۲، ۴۳۵
ساردینیا:۱۹۷
ساوه:۲۹۷
سبزآباد:۳۳۱، ۳۳۲
سبزوار:۳۸۶، ۴۰۹
سرآسیاب:۸۳، ۱۸۰
سراوان:۴۲، ۱۵۸
سرباز:۱۶۱
سربیزن:۷۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۴۳۵
سرپهره:۱۶۱
سرحد:۴۲، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱؛ ۱۵۸، ۱۶۲ تا ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۴۸، ۲۵۹ تا ۲۶۱، ۲۶۷، ۳۶۵، ۳۷۹
سرخس:۷۷، ۱۸۱، ۳۸۹
سرداریا:۱۹۸
سروستان:۱۷۹
سریزد:۲۱۲، ۳۶۱
سعیدآباد:۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹
سغد:۳۴۳
سلطانیه:۸۵؛ ۲۹۷، ۲۹۸
سمرقند:۲۶، ۸۸، ۱۷۸، ۳۵۶، ۳۷۱
سملقان:۲۵
سمنگان:۲۵، ۴۲۸
سند:۲۶، ۵۶، ۹۹، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۵۷، ۴۱۲، ۴۳۴
سن‌سن:۱۸۹
سواستوپل (بندر):۵
سودان:۱۸
سوران:۱۵۹، ۱۷۲، ۲۵۹، ۲۶۰
سومر:۱۱۵
سوئد:۲۸۷
سوئز (کانال):۴۲، ۴۷، ۴۴۸

سه گوهه:۳۸۳، ۳۸٤
سیادك:۳۹۰، ۳۹۱
سیب:۱٤۰، ۱٤۳، ۱٦۲، ۱۷۲، ۲٦۰، ۳٦٦
سیراف:۱۱٦
سیرجان:٦۱، ۷۱، ۷۲، ۸٦، ۸۸، ۹۰، ۱۰۳،
۱۰٤، ۱۳۵، ۲۱٦، ۲۱۷، ۳۰۳، ۳۲۱،
٤۱۹، ٤۲٤، ٤۲۵، ٤۲۸ تا ٤۳۰
سیرچ:۵۲
سیریز:۱۸۳
سیستان:۲٦، ۳٤، ٤۲، ٤۷، ۵۲، ٦٤، ۷۰ تا ۷۳،
۷۵، ۹٤، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱٤۷، ۱۵۸،
۱٦٦، ۲۰۵، ۲٦۲، ۳٤۹، ۳٦٤، ۳٦٦ تا
۳۷۷، ۳۷۹ تا ۳۸٤، ۳۸٦ تا ۳۹۸، ٤۰۰
تا ٤۰۳، ٤۰۷، ٤۰۹ تا ٤۱۲
سیسیل:۱۳٤
سیملا:۱۲۲
سینا:٤۰، ۱۲٤
سیوند:۳٤٤

((ش))

شام:۱۱۵، ۱۱٦، ٤۱۷، ٤۲۸
شاه آباد:۱۷٤
شاهرود:۲۱٤
شاهسواران:۲۰۵، ۲۵٦
شرف آباد:۱۸٦
شریف آباد:۳۲
شط العرب:۱۱۷، ۱۳۳، ۲۸۱، ۲۸۲
شکارپور:۲۳۲
شلگستان:۳٤۷
شماخی:۹۱، ۱۹۱
شمش:۹۸، ۲۱۲، ۲۱۳
شور (رودخانه):۱۷۵
شوراسر:۳٤
شورحصار:۳٤
شورگز:۱٤۳
شوش:۲۰٦، ۲۸۳، ۳٤٤، ۳٤۹
شوشتر، ۲۸۲ تا ۲۸٤، ۲۸٦، ۲۸۸ تا ۲۹۱،
۳۳۵، ۳٤۸، ٤٤۱
شهداد:رجوع شود به خبیص
شهربابك:۷۳، ۸۷، ۹٦، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۸،
۱۰۹
شهرستان : ۳۷۲؛ ۳۸۵
شهرسیاه : ۸
شیراز : ٦٦، ۷۳، ۸۵، ۸٦، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۲،
۱۲۰، ۱۳۵، ۱۷۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۰،
۲۲٦، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۳،
۳۳٤، ۳۳۷ تا ۳٤۱، ۳٤٤، ۳٤۷، ۳٤۸،
۳۵٦، ۳۵۸، ۳٦۱، ۳۹۹
شیروان:۲۷، ۱۹۱
شیرینك:٤۳۵
شیل:۳٤۹

((ص))

صلاخانه : ۸

((ط))

طاهری (بندر):۱۱٦
طبرستان:۳۵۳
طبس:۳۳، ۳۷، ۳۹، ٤۱، ٤۳، ٤٤، ٤۹، ۷۷،
۱۳٦، ۲۷۵، ۳۰۳، ۳۰٤؛ ۳٦۹، ۳۸۱،
۳۹٦، ۳۹۷
طرابلس:۱۹۳
طرابوزان : ٦، ۹۰، ۲۹۵، ٤٤۳
طوطك:٤۳۵
طیس:۱۳۵، ۱۳٦، ۱۳۹، ۱٤۷ تا ۱٤۹

((ظ))

ظفرقند:۱۸۷

((ع))

عباس آباد:۲۱۰
عباسی: رجوع شود به (بندرعباس)

عراق: ۶۶، ۷۶، ۸۶، ۸۹، ۱۳۶، ۱۴۷، ۲۸۴
عرب آباد: ۴۵
عربستان: رجوع شود به (خوزستان)
عربستان: ۵۶، ۳۱۲، ۳۱۸
عزت آباد: ۴۲۵
عشق آباد: ۳۰، ۴۴۳
عفیف آباد: ۳۳۷
عقدا: ۱۸۶
عکا: ۲۹۶
علی آباد: ۱۸۳، ۴۱۰
عمان: ۷۵، ۸۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵
۲۱۳

((ف))

فارس: ۶۵، ۶۷ تا ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹،
۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱،
۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۲۱۷، ۲۵۲، ۲۸۸،
۳۱۸، ۳۳۴، ۳۳۷ تا ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۷،
۴۲۳، ۴۳۲
فانوچ: ۱۵۱ تا ۱۵۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹
فتح آباد: ۱۰۹، ۴۳۵
فدوسیا: ۵
فدوند: ۶۳
فرات: ۱۱۵ تا ۱۱۷
فرانسه: ۱۲، ۵۶، ۸۴، ۱۲۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۹،
۳۷۴، ۴۳۴
فراه: ۳۶۹، ۳۹۷
فردوس: ۳۸
فلسطین: ۳۹، ۴۰، ۳۷۹
فهرج: ۹۷، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳ تا
۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۰۲،
۲۰۳، ۲۰۵، ۲۵۸ تا ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۲۰،
۳۲۷، ۴۱۲، ۴۱۳
فین: ۲۰۹

((ق))

قاسم آباد: ۱۰۹، ۱۵۵، ۱۵۷، ۳۸۶
قاهره: ۲۳۴
قاین: ۳۳، ۳۸، ۴۷، ۹۰، ۹۱، ۳۰۴، ۳۷۴، ۳۷۶،
۳۷۹ تا ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶ تا ۴۰۵،
۴۰۸، ۴۰۹
قبرس: ۲۲۹
قراباغ: ۸۹
قراتپه: ۲۱
قرطبه: ۱۳۴
قره سو (رودخانه): ۱۶
قریة العرب: ۲۴۲، ۴۳۴
قزل آلان ۱۹
قزل قم: ۴۲
قزوین: ۶۶، ۱۹۰، ۱۹۲
قسطنطنیه: ۶۵، ۲۹۵
قشم: ۶۴، ۳۱۴، ۳۱۵
قصر قند: ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۰؛ ۲۷۵
قفقاز: ۴۹، ۱۸۹، ۱۹۴، ۴۳۸
قلعه بندر: ۳۳۹
قلعه سنگ (قلعه بیضا): ۸۶، ۴۲۵ تا ۴۲۷،
۴۳۷
قلعه عسگر: ۴۲۲
قلهک: ۱۹۰
قم: ۱۳۵، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۹۷،
۲۹۸، ۴۴۱
قمشه (شهرضا): ۳۴۷
قنات غستان: ۴۲۰
قندهار: ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۳۰، ۲۰۴، ۲۷۶، ۳۶۸،
۳۷۵
قوچان: ۱۸، ۲۷، ۱۸۶
قهرود: ۲۱۰، ۳۴۹
قهستان: ۳۱۳، ۳۶۹

قیس: رجوع شود به «کیش»

((ك))

کابل: ۷، ۶۸
کاخ: ۴۳۶
کارون: ۱۱۶، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲ تا ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۴۴۴
کازرون: ۳۳۵، ۳۳۶
کاشان: ۹۸، ۱۸۵، ۱۸۷ تا ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۴۱۷، ۴۴۲
کافر قلعه: ۳۳
کالیگان: ۲۶۷
کانادا: ۴۴۸
کبوترخان: ۷۸، ۲۱۴، ۴۳۶
کتل پیرزن: ۳۳۶، ۳۳۷
کتل دختر: ۳۳۶
کتل کمارج: ۳۳۴، ۳۳۵
کتل ملو: ۳۳۴
کتل هنکی: ۲۵
کج: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۰، ۳۱۷
کراچی: ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۱۱؛ ۲۷۵ ۲۷۸، ۲۹۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۶۹، ۴۴۲
کراسنودسك (بندر): ۹
کربلا: ۱۷۸، ۲۲۹
کرخه: ۲۸۲
کردستان: ۲۹۷
کردکوه: ۲۱۲
کردمحله: ۱۳
کرمان: ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۴ تا ۶۲، ۶۴ تا ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰ تا ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۱ تا ۲۱۴، ۲۱۶ تا ۲۱۹، ۲۲۲ تا ۲۲۷، ۲۳۰ تا ۲۳۸، ۲۴۰ تا ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۷ تا ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶ تا ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۸، ۳۶۰ تا ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۷؛ ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۷ تا ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۷ تا ۴۲۹، ۴۳۱ تا ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲
کرمانشاه: ۱۰۰، ۴۵۲
کروان: ۱۴۴
کریم آباد: ۴۲۰
کریمه ۵، ۱۵، ۲۹۵
کسکن (رود): ۱۷۲
کسمکوران: ۱۳۷
کشمیر: ۱۱، ۲۳۴، ۳۳۷
کلات: ۳۸، ۴۲، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۹۱، ۴۳۹
کلده: ۱۱۴
کلکته: ۳۶۰، ۳۹۹
کله‌منار (رودخانه): ۳۴
کمادین: ۷۸
کمبریج: ۸۸، ۸۹
کنارتخته: ۳۳۴
کناررود: ۱۵۹
کنك: ۱۵۱، ۱۹۹
کوچکون: ۲۱۱
کوچگردان: ۱۳۸، ۱۷۳، ۲۵۹
کوچیل: ۱۸۶
کور (رودخانه): ۷
کوشکوه: ۲۱۴
کوفجان: ۲۴۶
کوفه: ۶۸
کوهبنان: ۶۱، ۳۰۳، ۳۰۴
کوهپایه: ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۸۷، ۲۱۱، ۲۱۸

کوهرنگ:۲۸۲
کوهك:۱۰۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۲ تا ۲۶۶، ۲۷۰ تا ۲۷۳
کویت:۴۴۷
کویته:۲۶، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۳
کهریزك:۲۰۹
کیش:۷۸، ۷۹، ۲۹۷

((گ))

گاوخونی:۲۱۲
گبی (کویر): ۴۲، ۱۱۵
گدروسیا:۶۲، ۱۲۴، ۱۳۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۴۱۲
گرجستان : ۳۳۴
گرگان:۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۱۱۶
گرمسیر:۱۴۳، ۲۰۵
گزاران:۲۵۳، ۲۵۴
گزك:۲۵۹
گشکین:۲۵۹
گلاشگرد:۳۲۱، ۴۳۷
گلناباد:۹۳، ۳۵۹
گلوسالار:۴۳۶
گمبرون: رجوع شود به «بندرعباس»
گناباد:۳۷، ۳۸، ۴۰۵
گنجشك آباد:۲۵۸
گنبد دراز:۶۶
گنو (کوه):۳۲۱
گوادر (بندر): ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۳، ۲۰۲، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۷
گواشیر: ۷۲، ۲۱۷
گوجهر :۴۹
گوداحمر: ۱۰۵ تا ۱۰۸
گورابه: ۲۵۱
گورکز: ۴۳۵
گوك: ۵۲
گوك‌تپه: ۱۹
گه (نیك‌شهر): ۱۳۹، ۱۵۰ تا ۱۵۳، ۲۰۱، ۳۱۱، ۳۲۹
گیلان:۱۱، ۸۸، ۹۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۹۳

((ل))

لار:۹۹، ۱۴۰، ۱۸۸، ۳۲۱
لاشار:۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۲ تا ۱۵۴
لاش‌جوین:۳۸۹، ۳۹۰
لاکاش:۱۱۵
لاله‌زار(رودخانه) :۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۸۴، ۲۴۲، ۴۳۴، ۴۳۵
لاهور:۱۹۹، ۲۸۹
لرستان:۱۸۸، ۲۹۱، ۳۴۱
لندن:۴، ۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۷، ۲۴۱، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲
لنگران:۱۹۴
لنگاستر: ۲۷۰
لنگر: ۱۲۶
لنگه:۱۱۹، ۱۲۰، ۲۹۷، ۴۴۳
لیدن:۶۶، ۸۱، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۷۰
لیسبون:۳۱۳

((م))

مادا گاسکار:۱۱۶
مازندران:۱۱، ۱۲، ۱۷، ۹۸
ماشکید:۱۲۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۳

مالان:۲۰۱
ماهان:۳۵،۴۳،۱۰۰، ۱۴۰، ۱۷۸، ۱۷۹،
۲۱۹، ۲۴۷، ۲۵۰، ۳۰۱، ۳۶۳، ۴۱۳، ۴۲۰،
۴۳۶
محرق:۲۷۹
محلات:۹۸
محمره(خرمشهر):۲۸۱ تا ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۱،
۳۰۶، ۳۲۱، ۴۴۳
مراکش، ۱۳۴
مرغك:۱۷۵
مرو:۱۸، ۶۹، ۷۴، ۷۷، ۹۱
مرودشت:۳۳۹
مروست : ۱۱۰
مزرعان:۸۰
مزرعه:۱۹۲
مزینان:۱۱۰
مسقط:۸۵، ۱۱۹ تا ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۰،
۲۹۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲،
۳۳۰
مسکو:۲۰، ۱۹۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۷
مشهد:۲۷، ۲۸ تا ۳۳، ۳۵ تا ۳۷، ۴۳، ۴۷، ۲۷۵،
۳۲۱، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۵،
۴۱۰
مشهد مرغاب:۱۱۱، ۳۴۴، ۳۴۵
مشیز:۹۶، ۹۸، ۱۰۴
مصر:۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۹۷، ۲۹۲، ۳۷۹،
۳۹۳، ۴۳۴، ۴۴۸
مطرح:۱۲۰، ۳۱۵
مغولستان:۲۹۶
مقدونیه:۱۸۴
مقصود بیك:۳۴۷
مکران:۸۲، ۱۲۳ تا ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱ تا ۱۳۸،
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۰۳،
۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۷۱
مکه:۱۷۸، ۳۹۹
مگس:۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲
ملتان:۱۳۴، ۲۴۸، ۲۰۰، ۲۰۶
ملك سیاه (کوه):۲۴۸، ۲۶۷، ۳۷۷، ۴۳۹
ملوران:۱۵۱، ۱۵۳
منوجان:۸۷، ۳۲۱، ۳۲۴
مورکوه:۴۴، ۴۵
مونیخ:۲۹۲
مهیار:۳۴۷
میان کنگی:۳۸۸، ۳۸۹
میبد:۸۵، ۱۸۶
میرآباد:۱۵۲
میناب:۱۱۷، ۱۴۱، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۲۲ تا ۳۲۴،
۳۲۹

((ن))

ناصرآباد:۲۱۲، ۳۸۰
نای بند:۴۵ تا ۴۷، ۵۱، ۳۰۴
نائین:۱۸۵، ۱۸۷، ۳۵۹، ۳۶۰
نجد:۶۵
نجف:۱۷۸
ندوشان:۲۱۲
نرماشیر:۶۲، ۷۲، ۷۸، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۴۰،
۱۴۲، ۱۷۵، ۲۰۳ تا ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۵۲،
۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۲۱، ۳۶۳، ۴۰۰،
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲
نسا:۲۵۲ تا ۲۵۴
نصرآباد:۱۶۳، ۳۹۵، ۴۱۰، ۴۱۱
نصرت آباد:۲۰۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۶،
۳۹۲، ۴۱۱
نصرو(رود):۳۸۵، ۳۸۹
نطنز:۲۱۰، ۲۱۱

نگار:۴۲۱
نودان:۳۳۶
نورسیسك:۵
نوکنجه:۱۵۰،۳۲۹
نه:۳۶۹،۳۸۶،۳۹۶،۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۷ تا ۴۱۰
نهاوند:۶۷،۷۰
نهروان:۳۷۴
نه بندان:۳۹۸
نیتوك:۱۱۵
نیستان:۱۸۵
نیشابور:۳۳،۳۵،۳۹،۷۱،۷۴،۸۱
نیك‌شهر: رجوع شود به «گه»
نیل (رودخانه):۸۶،۱۹۹
نینوا:۲۰۸
نیویورك:۳۴۳

((و))

واتیکان:۲۹۵
ورامین:۱۴۳
ورتون:۲۱۱
وزیرآباد:۱۹۹
وکیل‌آباد:۲۵۷، ۲۵۸
ولادیقفقاز:۱۹۵
ولگا(رودخانه):۱۹۵،۲۹۵ تا ۲۹۷
ونیز:۵۹،۹۱،۱۱۷،۱۹۴،۲۲۱،۲۹۵،۲۹۶ ، ۳۸۶
وین ۴

((ه))

هالیکارناس:۶۲
هرات:۳،۵۱،۷۰،۸۱،۸۵،۸۸، ۸۹، ۱۰۹ ، ۱۲۶،۱۳۶،۱۳۹،۱۴۰،۱۸۱،۲۷۵،۲۷۶، ۳۶۹،۳۷۱،۳۷۴،۳۸۸،۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴
هرمز:۶۴،۷۳،۷۵،۷۸ تا ۸۰،۸۵،۸۹،۱۱۶ تا ۱۱۹،۱۳۶،۱۴۷،۲۰۴،۲۹۶،۲۹۷، ۳۰۲،۳۱۲ تا ۳۱۴،۳۲۰
هزار:۲۴۶،۲۵۶،۴۳۵
هشترخان:۹
هلند:۶۶،۳۳۲
هلیل‌رود:۵۷،۶۴،۱۷۳ تا ۱۷۵،۲۰۴،۲۴۳ ، ۲۴۴،۳۰۰،۴۲۳،۴۳۷
همدان:۷۳،۴۵۲
همنت (کوه):۱۶۰
هنجن:۲۱۰
هندوستان:۳،۴،۱۱،۱۲:۱۵،۲۷،۲۸:۳۰ ، ۳۱،۳۳،۳۷،۳۸،۴۹،۵۱،۸۱، ۸۲، ۸۶ ، ۸۸،۸۹،۹۲،۱۰۴،۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۷ ، ۱۲۸،۱۳۲،۱۳۳، ۱۳۵ تا ۱۳۹،۱۴۱ ، ۱۴۴،۱۴۷،۱۵۴،۱۵۹،۱۷۸،۱۸۲،۱۹۱ ، ۱۹۷،۲۰۰،۲۱۴،۲۳۲،۲۳۷،۲۳۹،۲۴۴ ، ۲۴۸،۲۵۴،۲۵۵،۲۵۷،۲۶۲،۲۶۴،۲۶۵ ، ۲۷۲،۲۷۵ تا ۲۷۹،۲۸۱،۲۸۴،۲۸۵،۳۱۲ ، ۳۱۳،۳۱۷،۳۱۸،۳۴۳،۳۴۸،۳۵۷،۳۶۰ ، ۳۷۱،۳۹۱،۴۰۰،۴۰۳،۴۰۷،۴۱۳،۴۳۱ ، ۴۳۸ تا ۴۴۰،۴۴۲،۴۴۳،۴۴۶ تا ۴۵۲
هندوچین: ۲۹۸
هندوکوش:۲۷۱
هنزا:۲۴۴
هنك کنگ:۴۴۸
هنگام:۳۱۴،۳۱۵
هنگول: (رودخانه):۲۰۱
هیرمند:۱۲۷،۱۴۳،۲۷۱،۳۶۹،۳۷۲،۳۷۳ ، ۳۷۵،۳۷۶،۳۷۹،۳۸۳ تا ۳۸۵،۳۸۹،۳۹۰ ، ۴۱۲

((ی))

یالتا: ۵
یزد: ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۹۰، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰،
۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴ تا ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۱۳،
۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۵۹
تا ۳۶۱، ۴۰۷، ۴۱۴ تا ۴۱۸، ۴۴۲

یزدان آباد: ۱۸۳
یمن: ۷۹
یونان: ۶۴، ۶۵، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۹۶، ۱۹۸،
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۰، ۳۰۶، ۳۵۲، ۳۶۹
۴۱۴، ۴۳۷
یونسی: ۱۲۶

۳- فهرست کتب و مجلات

(که در متن و حاشیه بآن‌ها اشاره شده است)

((الف))

آثارالعجم (فرصت‌الدوله شیرازی): ۳۳٤
۳۳٦
احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم (ابوعبدالله- مقدسی): ۷۲
ارمغان «مجله» (حسن وحید دستگردی): ۷
۶۹، ۹۵، ۳۰٤، ۴۳۳
اطلاعات هفتگی «مجله» (عباس مسعودی):
۲۸۸
التنبیه والاشراف (علی بن حسین بن علی - مسعودی): ۱۱۷
المسالك والممالك والمفاوز والمهالك (ابن حوقل): ۱۳٤
انجمن آسیائی بنگال (مجله): ۳۷۲
انجیل (متی): ٤۳۷
انگلیس و روس در شرق (سر هنری رالینسون):
٤۵۲
اوستا: ۱۷، ۳۵۱
ایران باستان (حسن مشیرالدوله پیرنیا): ۶۲
۶٤، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳٤۳
ایران شرقی (سر الیور سنت جان): ۱٤۲، ۲۱۳
۲۵۵
ایران و ایرانیان (سر دینسن راس): ۱۸۷،
۱۸۸
ایران و مسئله ایران (لارد کرزن): ۲۸، ۳۹،
۳۹۰

((ب و پ))

بهائیت (میلر امریکائی): ۲۲۹
بلوچستان غیرمکشوف (فلویر): ۳۲۸
پرپیلوس (آریان): ۱٤۶

((ت))

تاجگذاری شاه سلیمان(شاردن‌فرانسوی): ۳۵۷
تاریخ‌ادبیات‌ایران (دکتررضازاده شفق): ۹۸،۶۶
تاریخ‌ادبی‌ایران (پرفسورادواردبرون): ۱۷،۳۶،۶۶،۸۸،۸۹،۹۲، ۱۸۰، ۲۹۸، ۳۵۳،۳۵۶
تاریخ‌اصفهان وری (حاج‌میرزاحسن‌جابری‌انصاری): ۳۴۸
تاریخ‌آینه‌اسکندری(میرزاآقاخان کرمانی) ۱۰۱
تاریخ‌بختیاری(لیاردانگلیسی): ۲۸۶
تاریخ‌پانصد سالهٔ خوزستان (سید احمد کسروی): ۲۸۱،۲۸۲،۲۸۸
تاریخ‌پلینی: ۱۳۷
تاریخ جهانگشا (عطاملك جوینی): ۸۱، ۱۹۲
تاریخ‌خلافت (مویرانگلیسی): ۱۳۳
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (محمودمحمود): ۳۷۲تا۳۷۴، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۵۲
تاریخ سالاریه (احمد علی‌خان کرمانی): ۱۳۵
تاریخ سفرهای جنگی‌اسکندر (آریان): ۱۴۶
تاریخ‌سلاجقه (محمدبن‌ابراهیم): ۷۴،۱۳۵، ۱۳۶،۱۸۴،۲۱۳،۳۰۰،۳۲۴
تاریخ‌سیستان: ۳۶۹
تاریخ طبری (ابوجعفر محمدبن جریر): ۳۵۳
تاریخ گزیده (حمدالله مستوفی): ۶۶،۶۷
تاریخ مختصرایران (سرپرسی سایکس): ۹،۱۴،۹۳،۲۲۹
تاریخ مشروطه‌ایران وجنبش‌وطن پرستان اصفهان و بختیاری(دکترنورالله دانشور علوی- مجاهدالسلطان): ۲۹۳
تاریخ مغول (عباس اقبال آشتیانی): ۲۹۶
تجارب‌السلف (هندوشاه): ۸۳
تذکره‌آتشکده (لطف علی آذربیگدلی): ۹۵
تذکره دولتشاه سمرقندی: ۱۸۰،۱۸۱
تعلیم و تربیت «مجله» (علی اصغرحکمت): ۷
تقویم‌البلدان (اسماعیل‌ابوالفدا): ۱۳۴

((ج و چ))

جامع‌التواریخ رشیدی (خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله): ۶۶،۷۴،۲۹۵،۴۰۲
جامع‌مفیدی (مفیدالدین یزدی): ۱۸۰
جغرافیای تاریخی‌ایران(بارتلدروسی): ۳۲، ۳۹،۲۲۲،۳۶۹
جغرافیای سیاسی‌ایران(مسعود کیهان): ۳۵، ۴۲،۴۵،۶۲،۶۶،۱۵۸
جغرافیای طبیعی‌ایران(مسعود کیهان): ۵۳، ۱۲۶
جنگ‌ایران وانگلیس (هنت‌انگلیسی): ۳۳۳
چند سال‌مسافرت درآسیاوافریقا: ۱۸۸

((ح و خ))

حاج‌بابا(جیمزموریه): ۱۲
حبیب السیر (غیاث الدین خواند میر): ۸۸

حدود العالم من المشرق الی المغرب: ٦٤
حقایق الاخبار ناصری (حقایق نگار خرموجی)
٣٣٣
خاندان نوبختی (عباس اقبال آشتیانی): ٦٨،
١٩٣
ختاوراه آن مملکت: ١١٦
خراسان وسیستان (بات انگلسی): ٢٦
خسرو وشیرین (نظامی گنجوی): ٣٥٤
خلیج فارس (سر آرنلد ویلسن): ٨٥،٣١٣

((د ـ ر ـ ز))

دوکامران: ٣٠٦
دلیران تنگستانی (رکن زاده آدمیت) :
٣٠٦
دیوان اشعار ادیب الممالك فراهانی :
١٠٠
دیوان اشعار شاه نعمت الله ولی: ١٨٠
روزنامه انجمن جغرافیائی همایونی: ١٢٤؛
٣٠٠
روزنامه حبل المتین (مؤید الاسلام): ٣٩٩
روضة الصفا (میرخواند) : ٣٥، ٦٨، ٧٨، ٨٧،
٩٧
زندگی شاه عباس اول (نصر الله فلسفی) :
٣٥٧

((س))

سفر به بلوچستان (سرهنری پطنیگر) :
٢٧٥
سفرنامهٔ دمرگان: ٣٤٩
سفرنامهٔ هانری رنه دالمانی: ٣٤٨
سیاحتنامهٔ برادران شرلی: ٣٥٧
سیاحتنامهٔ ربی بنیامین : ٧٩
سیاحتنامهٔ شاردن: ٣٥٨
سیاحتنامهٔ مارکوپلو: ٥٨
سیاست مدن (افلاطون): ٢٣٠

((ش و ص))

شاهنامهٔ فردوسی: ٢٥، ٦٤، ٦٦، ١٢٨، ١٣١ ،
١٣٢، ٢٥١، ٢٥٣، ٣٥١ تا ٣٥٣، ٣٦٨، ٤١١
٤٢٨
شرح حال سلمان ساوجی (رشید یاسمی) :
٨٦
شهرهای معروف ایران (پرفسور لکهارت):
٣٣٩
صور الاقالیم (اصطخری): ١٢٨

((ط ـ ظ ـ ع))

طبقات سلاطین اسلام (استانلی لین پول) :
٩٢
ظفرنامه (حمدالله مستوفی): ٦٦
عالم آرای عباسی (اسکندر بیك منشی): ٦
عقد العلی للموقف الاعلی (افضل الدین
کرمانی): ٦٣، ٦٤، ٦٨، ٧٠، ٧٥، ٧٧، ١٣٥
١٣٦، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢١، ٢٤٦، ٢٥٢، ٣٠١
٤٢٨

((ف و ق))

فارس نامه ناصری (حاج میرزا حسن فسائی):
٨٨، ٣٣٣
فارس وجنگ بین الملل (رکن زاده آدمیت):
٣٠٦
فرهنگ انجمن آرای ناصری (رضا قلیخان
هدایت): ٦٠
فرهنگ نظام (سیدمحمدعلی داعی الاسلام):
١٣٩
فلسفه نیکو (حسن نیکو): ٢٢٩

فهرست کتب فارسی (ریو): ۱۸۰
قابوس نامه وشمگیرزیاری: ۳۵۵، ۳۵۶
قلب آسیا (مستر راس): ۷۰

((ک و گ))

کارنامه اردشیر بابکان: ۲۱۷، ۲۵۳، ۳۵۰، ۳۵۲
کتاب استر: ۲۰۶
کتاب مقدس: ۱۲۷
کشف الحیل (عبدالحسین آیتی): ۲۲۹
گاتها: ۲۵۳
گلستان سعدی: ۲۲۷
گنج شایگان (محمدعلی جمال زاده): ۳۹، ۴۱، ۵۹

((م))

مجمع الانساب (محمد بن علی شبانکاره): ۸۴
مجمع الفصحا (رضا قلی خان هدایت): ۹۸
مذهب بهائی (ریچارد انگلیسی): ۲۲۹
مرآة البلدان (اعتمادالسلطنه): ۶، ۳۵، ۶۳، ۸۵، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۴۲۰
مروج الذهب (علی بن حسین بن علی مسعودی): ۱۱۷، ۳۹۷
مسافرت باکاروان (فریه فرانسوی): ۳۷۴
مسافرت بایران (هانوی انگلسی): ۱۵
مسافرت خراسان (کلنل مك گریگور): ۴۵۲
مسافرت‌های اولیه بروسیه وایران (آنتونی جنکینسن): ۱۴
مسافرت های ونیزی‌ها در ایران: ۵۹
مسالك الممالك (اصطخری): ۱۲۸، ۳۷۰، ۳۷۲
مسئله آسیا (کاپیتن ماهان): ۴۴۶، ۴۴۷
مطلع السعدین (کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی): ۸۹
معادن الجواهر (علی بن حسین بن علی مسعودی) ۱۱۷
معجم البلدان (ابوعبدالله یاقوت حموی): ۶، ۳۳
مواقف (قاضی عضد): ۷۹
مواهب الهی (معین الدین یزدی): ۸۷، ۸۸
مهر «مجله» (مجید موقر): ۸۳، ۸۵

((ن - و))

نزهت القلوب (حمدالله مستوفی): ۶، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۶۶، ۸۵، ۲۵۲، ۳۳۹
نزهت المشتاق فی الاختراق الآفاق (ادریسی) ۱۳۴
نظریهٔ احتمالی دایر بنقاط خط سیر مارکوپلو (سرهنری یول): ۲۹۷
نقاط سرحدی هندوستان (سرطوماس هلدیخ) ۱۲۵
نمکدان (آقا محمد علی جیحون یزدی): ۲۲۷
واسموس یالارنس آلمانی (کریستوفرسایکس) ۳۰۶
وزیرخان لنکران: ۱۲
وندیداد: ۲۰۸

((ه - ی))

هفتادودوملت: ۱۰۰، ۱۰۱
یادداشتهای خانیکف: ۴۲
یادداشتهای «سرطوماس رو» اولین مأمور بریتانیا درهند: ۱۱۸
یادگار «مجله» (عباس اقبال آشتیانی): ۲۸۸، ۳۴۸
یکروزاززندگانی داریوش (فردنیاندیوستی) ۱۲۳
یکسال درمیان ایرانیان (پرفسورادواردبرون) ۱۷

بعضی از ترجمه‌ها و تالیفات مترجم

که تاکنون طبع و نشر شده است

۱ـ گلهای ادب : منتخب اشعار ۷۴ تن ازشعرای معاصر (مصور)
۲ـ شهرهای معروف ایران : بقلم دکترلکهارت .
۳ـ جنگ ایران وانگلیس برسرهرات : بقلم سروان هنت .
٤ـ تاریخ مختصرایران : تالیف سرپرسی سایکس .
٥ـ خاك وخون ونفت : بقلم ری‌براك .
٦ـ سفرنامهٔ سر آرنلدویلسن یااوضاع جنوب غربی ایران .
۷ـ ازملك فاروق تاجمال عبدالناصر : بقلم سرلشگر نجیب .
۸ـ واسموس یالارنس آلمانی : تالیف کریستوفرسایکس .
۹ ـ حواشی واضافات بر «تاریخ‌مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری ».
۱۰ـ تاریخ تحولات اتم : بقلم گوردن اوانس دین
۱۱ـ ایران در دوجنك جهانی یافعالیت‌های روسیهٔ شوروی و کشورهای باختری درایران : تالیف ژرژ لنچوسکی .

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 97854
Date 20.12.72

TOSHIBA

Leading Innovation

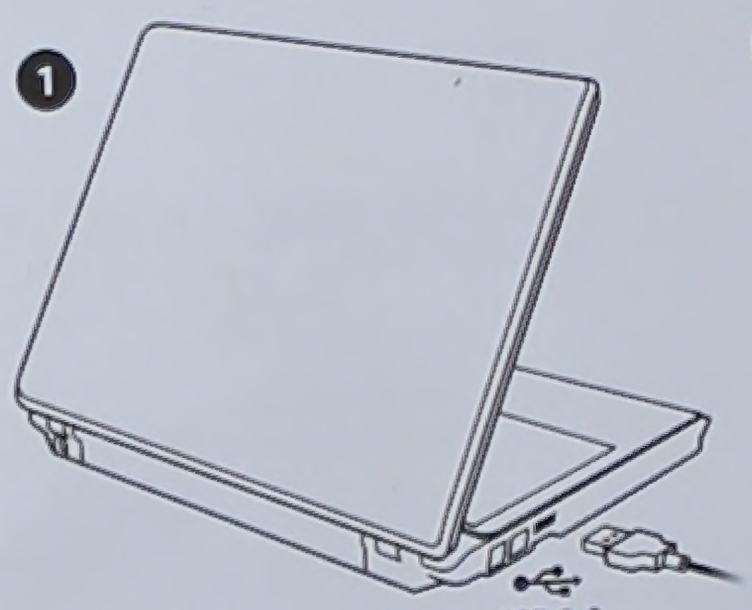

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1

پیمہ شہزادہ تنویر: شور

لائے گئے اور علاوہ بھگت سنگھ اور دت کے سب
سکون کے ساتھ اپنی جگہ چلے گئے لیکن بھگت اور
دت کو گھسیٹ کر انکی جگہ پہونچایا گیا۔ بھگت سنگھ نے داخل
ہوتے ہی عدالت سے دریافت کیا کہ ہمیں اس طرح
آپ کے حکم سے لایا گیا ہے انھوں نے یہ بھی کہا کہ مجھے اور
دت کو پولیس نے لاتوں سے مارا اور بری طرح جھنجھوڑا
بچے کمار اور دیگر ملزمین نے بھی پولیس کی بدسلوکی بیا
کی لیکن مجسٹریٹ نے ان کے بیانات قلمبند کرنے سے انکا
کر دیا اور مسٹر ہالبن کی شہادت کے بعد عدالت پنچ
کے لئے برخاست ہوئی۔

پنچ کے بعد ملزمین نے پھر عدالت میں ہتھکڑیاں
پہنکر آنے سے انکار کیا تو ان کو گھسیٹ کر پہونچایا گیا

جب ملزمین عدالت کے سامنے پہونچے تو ملزم نے سنہا سے کہا
کہ کل یہ وعدہ کیا گیا تھا۔ کہ چونکہ دیگر ملزمین نے پریم دت کے
فعل سے بے تعلقی ظاہر کی ہے اس لیے انکی ہتھکڑیاں اتار دی
جائینگی لیکن وکیل سرکار نے کہا کہ ایسا کوئی وعدہ نہیں
کیا گیا تھا اسپر سنہا نے مجسٹریٹ سے استدعا کی کہ کوئی
فیصلہ کرنے سے پہلے فریقین کے بیان قلمبند کر لیے جائیں
ہمیں اسوقت کچھ اور ملزم گھسیٹ کر عدالت میں پہونچا
جانے لگے جسپر ملزمین نے شور مچایا اور عدالت کو توجہ دلائی

بجبچہ شوہر قتل

لائے گئے اور علاوہ بھگت سنگھ اور دت کے سب
سکون کے ساتھ اپنی جگہ چلے گئے لیکن بھگت اور
دت کو گھسیٹ کر انکی جگہ پہونچایا گیا۔ بھگت سنگھ نے داخل
ہوتے ہی عدالت سے دریافت کیا کہ ہمیں اس طرح
آپ کے حکم سے لایا گیا ہے انھوں نے یہ بھی کہا کہ مجھے اور
دت کو پولیس نے لاتوں سے مارا اور بری طرح جھنجھوڑا
بچے کمار اور دیگر ملزمین نے بھی پولیس کی بدسلوکی بیا
کی لیکن مجسٹریٹ نے ان کے بیانات قلمبند کرنے سے انکا
کر دیا اور مسٹر ولسن کی شہادت کے بعد عدالت برخاست
کے لئے درخواست ہوئی۔

لنچ کے بعد ملزمین نے پھر عدالت میں ہتھکڑیاں
پہنکر آنے سے انکار کیا تو ان کو گھسیٹ کر پہونچایا گیا
جب ملزمین عدالت کے سامنے پہونچے تو ملزم نے سنہا سے کہا
کہ کل یہ وعدہ کیا گیا تھا۔ کہ چونکہ دیگر ملزمین نے پریم دت
فعل سے بے تعلقی ظاہر کی ہے اس لیے انکی ہتھکڑیاں اتار دی
جائینگی لیکن وکیل سرکار نے کہا کہ ایسا کوئی وعدہ نہیں
کیا گیا تھا اسپر سنہا نے مجسٹریٹ سے استدعا کی کہ کوئی
فیصلہ کرنے سے پہلے فریقین کے بیان قلمبند کر لیے جائیں پھر
میں اسوقت کچھ اور ملزم گھسیٹ کر عدالت میں پہونچا
جانے لگے جسپر ملزمین نے شور مچایا اور عدالت کو توجہ دلائی

TOSHIBA

Leading Innovation

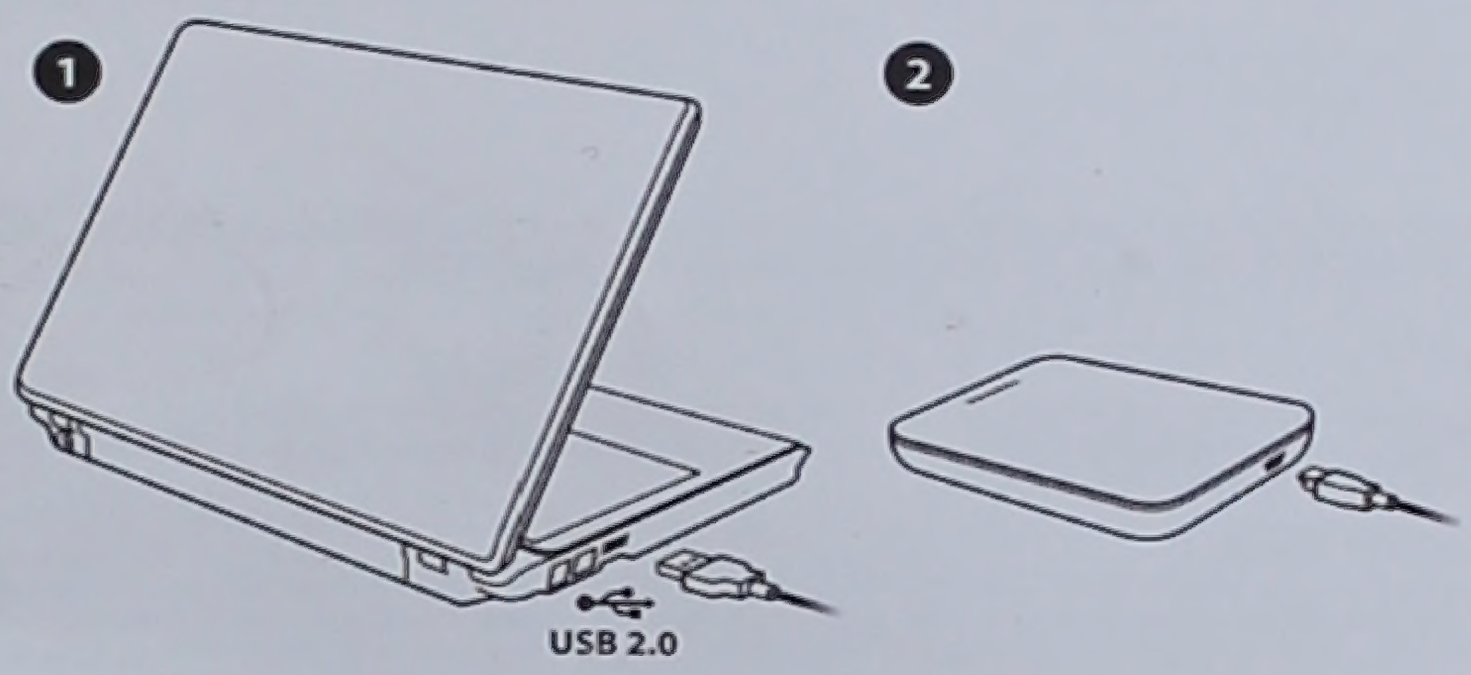

UNITED STATES (English)	2
CANADA (English)	5
CANADA (Français)	9
AUSTRALIA, NEW ZEALAND, PNG (English)	14
简体中文 (Simplified Chinese)	17
正體中文 (Traditional Chinese)	20
INDONESIA (Indonesian)	22
SOUTH & SOUTHEAST ASIA (English)	26
THAILAND (Thai)	29

593376-A1